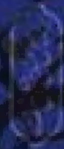
مؤلف:
مراد یوسفی



الحاد نوین
باتلاق رنگین



بسم الله الرحمن الرحيم

مؤلف:
مراد یوسفی

الحاد نوین ۲

باتلاق رنگین

یوسفی، مراد، ۱۳۶۹ -
الحاد نوین باتلاق رنگین: کتاب دوم/ مولف مراد یوسفی.
تهران: نشر احسان، ۱۳۹۷. ۶۴۰ص.
شابک: ۴-۴۰۸-۳۴۹-۶۰۰-۹۷۸
ناشر کتاب حاضر را ادامه کتاب "الحاد نوین، باتلاق رنگین"
اثر همین مولف در نظر گرفته است.
موضوع: اسلام، دفاعیه‌ها؛
مطالب گونه‌گون (اسلام)؛
الحاد؛
رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ الف۹ی/۸/BP۲۰۶
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱
شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۵۲۷۹۰



تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، شماره ۴۰۶.
تلفن: ۶۶۹۵۳۴۰۴ www.nashrehsan.com

الحاد نوین، باتلاق رنگین
(کتاب دوم)

مؤلف: مراد یوسفی
ناشر: نشر احسان
چاپخانه: چاپ مهارت
شمارگان: ۲۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: اول- ۱۳۹۷
قیمت: ۲۷۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳٤۹-٤۰۸-٤

فهرست

مقدمه

روزی در یکی از گروه‌های تلگرامی پیامها را بررسی می‌کردم که مشاهده نمودم شخصی با یک نام «عِبری» طوماری از شبهات را ارسال نموده و می‌گوید: این‌ها اشکالات اسلام هستند، نظر شما چیست؟ خیلی تعجب کردم! بنده افراد این گروه را (اکثرا) می‌شناختم چون گروه کوچکی بود و تقریبا همه با هم همشهری بودیم، ولی ظاهرا این شخص به تازگی عضو گروه ما شده بود. (از چه طریقی نمی‌دانم!)

طبق معمول افرادی با همان رویه‌ی تخریبی به او حمله کردند و (متاسفانه) حرف‌های بسیار زشتی نثارش کردند! او هم گفت چرا این حرف‌ها را می‌زنید؟ من می‌خواهم در مورد اسلام تحقیق کنم! یکی از اعضا به او گفت اینجا مکان پاسخ دادن به این مطالب نیست شما می‌توانید به مکان‌های مربوطه بروید، او هم خیلی مودبانه از گروه رفت.

وقتی این صحنه را دیدم و متوجه شدم او یک فرد غیر مسلمان است و می‌خواهد در مورد اسلام تحقیق کند، بلافاصله برایش پیام فرستادم و با او وارد گفتگوی خصوصی شدم.

راستش نمی‌دانستم چه بگویم، او قلبش شکسته بود، حرف‌هایی که به او زده بودند مایه‌ی شرمساری بنده شده بود؛ با خود گفتم خدایا بعد از این

سخنان رکیک چگونه با او صحبت کنم! لذا قبل از هر چیز از او عذرخواهی کردم و گفتم دوست بزرگوارم، باور کنید این افراد با خود تصور کرده‌اند شما فرد معاندی هستید و عمدا (برای ضربه زدن به اسلام) این مطالب را می‌فرستید... و این آغاز گفتگوی ما بود...

در جریان گفت و گویی که داشتیم او حرف‌هایی می‌زد که باز هم موجب شرمندگی بنده می‌شدند! او یک جوان ۲۲ ساله‌ی یهودی از پدر و مادری فارس‌زبان بود که در یکی از دانشگاه‌های ایتالیا تحصیل می‌کرد. سختی‌های زیادی دیده بود، ایشان به معنای واقعی کلمه جویای حقیقت بود، در این مرحله از تحقیقاتش در مورد دین اسلام تحقیق می‌کرد و اتفاقا گروه‌های تلگرامی مسلمانان را برای تحقیق انتخاب کرده بود...

سبحان الله چقدر به او بی‌مهری کرده بودند، واقعا وقتی رفتار مسلمانان با خودش را برای بنده تعریف می‌کرد از خجالت نمی‌دانستم چه کار کنم... عزیزانم! چرا باید این گونه با مخالفان رفتار کنیم؟ این کجایش مسلمانی است؟ آدرس بدهید، در کجای اسلام به چنین رفتاری توصیه شده است؟

دقیق یادم نیست چون ماجرای دو سال پیش است، ولی فکر می‌کنم سه روز با همدیگر حرف زدیم، یکبار به بنده گفت شما چقدر مهربانید اصلا شبیه مسلمان‌ها نیستید! به او گفتم:

«باور کنید اسلام دین مهربانی‌ست و این افراد هم از روی بی‌اطلاعی سخن گفته‌اند...»

گفت: «بله اسلام دین مهربانی و امنیت است، اما متاسفانه مسلمان‌ها این گونه نیستند...»

به محض خواندن این جمله بغض گلویم را فشار داد و چشمهایم پر از اشک گردید، این جمله بسیار امیدوار کننده بود، چون گویای این بود که نور اسلام به قلب او تابیده و دارد از آن تعریف می‌کند...

ولی امان از دست «برخی» از مسلمانان! که مردم را به جای نزدیک کردن، از اسلام دور می‌کنند. و جالب این جاست که بعد از انجام این رفتارهای ناشایست با خود فکر می‌کنند در رکاب رسول‌اکرمﷺ شمشیر زده‌اند![1]

واقعا برای بنده قابل درک نیست، چرا یک مسلمان نباید «جاذبه‌اش» از «دافعه‌اش» بیشتر باشد؟ چرا این امر مهم برعکس شده است؟

رسول‌اکرمﷺ کفار و مشرکان را مجذوب اخلاق زیبای خود می‌نمود، ولی متاسفانه برخی از برادران و خواهران مسلمان ما برای همیشه با مواردی همچون «حکمت» و «دوراندیشی» و «اخلاق‌مداری در حین دعوت» خداحافظی کرده‌اند! این افراد کافیست یک بار از خود بپرسند اسوه و الگوی همه‌ی ما مسلمانان برای تبلیغ و دعوت چه کسی می‌باشد! آیا ایشان اینگونه

---

۱. اصلا منظور بنده احزاب و افکار نیست، بلکه روی سخن بنده با اشخاص است. به یاد دارم روزی متنی نوشته بودم که در آن اختلافات بین مسلمین را محکوم کرده بودم و خلاصه نوشته بودم که چنین رویه‌ای به نفع دنیای کفر است. متاسفانه هواداران یکی از همین احزاب متن بنده را تحریف کرده بود و آنچه که باب میل خودش بود (بر علیه حزبی که با آن دشمنی می‌کند) به آن اضافه نموده بود، و در آخر از نتیجه‌گیری بنده بر علیه آن‌ها استفاده کرده بود، لذا عزیزان، مطالبی که بنده می‌نویسم کسی حق ندارد از آن استفاده‌ی حزبی و گروهی نماید، بنده تمام مسلمین را دوست دارم، آنانکه انحرافاتی دارند برایشان دعای خیر می‌کنم و در حد توان نصیحت.. ولی با هیچ مسلمانی دشمنی نمی‌کنم.

رفتار کرده‌اند؟! زمانی که شما هم می‌دانید، پاسخ این سوال «خیر» است، پس چرا عزیزانم چرا؟!

آن دوست یهودی، از لحاظ امنیتی بسیار می‌ترسید، لذا گفتگو را ادامه نداد و در نهایت گفت: تحقیقاتش نتیجه داده و می‌خواهد مسلمان شود.

در آخرین لحظاتی که با هم حرف می‌زدیم نکته‌ای از زندگی شخصی خود را برای بنده بازگو نمود که هر وقت به‌آن فکر می‌کنم یاد بزرگ‌مردان تاریخ اسلام می‌افتم...

او گفت: «من تنها وارث این خانواده هستم، و پدر بنده صاحب چندین کارخانه و شرکت می‌باشد. اگر آن‌ها بفهمند من مسلمان شده‌ام از ارث محرومم می‌کنند و چندین میلیون دلاری که قرار است به بنده برسد، از دست خواهد رفت...» اما باز خودش ادامه داد:

«ولی آنچه خدای متعال در سرای دیگر برای بنده آماده نموده، بسیار ارزشمندتر از این پول‌هاست و بنده مسلمان خواهم شد.»

واقعا سخنان این جوان یهودی(زاده) که إن شاء الله الان یکی از برادران مسلمان ماست درس بزرگی برای همه‌ی آن‌هایی می‌باشد که بخاطر مبالغ ناچیزی حاضرند (تمام) مرزهای الهی را در هم بشکنند.

او برای همیشه رفت، حتی حساب کاربری خود را پاک کرد و اکنون هیچ ارتباطی با او ندارم، اما درس‌های زیادی به بنده آموخت، «درس استقامت و تلاش برای رسیدن به حقایق»، «درس اخلاق‌مداری در جریان دعوت» و...

عزیزان بنده می‌توانستم این ماجرا را تحت عنوان یک مطلب خاص در لابلای کتاب بگذارم، ولی بخاطر اهمیت موضوع آن را در مقدمه ذکر نمودم. لذا خواهش می‌کنم بیشتر به‌آن توجه بفرمایید.

بحث کردن با مخالفان فقط ارائه استدلال نیست! گزاره‌های بسیار مهم دیگری هم وجود دارند که امروز در جامعه‌ی ما کم‌رنگ شده‌اند و باید احیا گردند، در زیر دو نمونه از آن‌ها را بیان می‌کنیم:

الف) یکی از بزرگترین ضعف‌های ما این است که هنر **«گوش دادن»** را آن‌گونه که باید در ذات خود نهادینه نکرده‌ایم! به این صورت که همیشه حاضریم با افکار مخالف بنشینیم ولی به شرط آنکه فقط ما حرف بزنیم! از خود بپرسید این کجایش بحث کردن است؟ انتظار دارید طرف مخالف چه قضاوتی در مورد ما داشته باشد؟ واقعا چه اشکالی دارد فرد مخالف هم سخنان خود را بیان نماید؟

ب) مورد دیگری که ما نیاز داریم تقویت نماییم، **احترام گذاشتن به فرد مخالف و مقدسات او می‌باشد.** وقتی با یک آتئیست (ناباور) بحث می‌کنیم، هم باید به خود او احترام بگذاریم و هم به افرادی که آن‌ها را قبول دارد، اگر انتظار داریم او به محمدﷺ توهین نکند ما هم نباید به دانشمندانی که داعیه‌ی ناباوری دارند توهین کنیم و این یک منطق قرآنی می‌باشد، فراموش نکنید عزیزان رسالت ما **«تفهیم»** مخالفان است نه **«تخریب.»**

دو موردی که بیان شد را به صورت تجربی هم آزمایش نموده ام، تابستان سال جاری به یک مناظره دعوت شده بودم، دو نفر از مخالفان آمده بودند، قبل از اینکه بحث شروع شود به یکی از آن‌ها گفتم: دوست عزیزم باور کنید بنده به اینجا نیامده‌ام که مسابقه و برد و باخت راه بیندازم، از این گونه بحث کردن‌های (برای برد و باخت و...هم) اصلا خوشم نمی‌آید، من فقط نگران شما هستم، چون احساس می‌کنم افکاری که در ذهن خود دارید نادرست است؛ می‌خواهم در قالب دوستی و رفاقت به تبادل افکار بپردازیم، چه بسا

نکات زیادی را از یکدیگر یاد بگیریم، در ادامه به آن‌ها گفتم: مطمئن باشید من مخالف این فکر شما هستم و خود شما را دوست دارم و خدایی نکرده تصور نفرمایید از بالا (و به صورت مغرورانه) با شما حرف می‌زنم...

بعد از این سخنان فضای عجیبی بوجود آمد احساس می‌کردم پنجاه درصد قضیه حل شده است، رضایت عجیبی در چهره‌ی آن‌ها دیده می‌شد، شاید باور نکنید ولی این بار ما (موافقان و مخالفان) چند دوست بودیم که به هم محبت می‌کردیم و در لابلای این سخنان بحث‌های خود را هم ادامه می‌دادیم.

سپس به آن‌ها گفتم بفرمایید، هر چه می‌خواهید بگویید، من سراپا گوشم... قریب به یک ساعت حرف زدند و من فقط گوش دادم و نکته‌برداری کردم (سرتیتر مطالبی که بیان می‌کردند را می‌نوشتم تا از قلم نیفتند و بعدا آن‌ها را شرح دهم) بعد از یک ساعت گفتم خیلی دیر است اگر اجازه بفرمایید توضیحاتی در مورد سخنان شما داشته باشم، گفتند بفرمایید، و شروع کردم...

چون حرف دل خود را زده بودند این بار با آرامش بیشتری گوش می‌دادند و در نهایتِ احترام و بدون حاشیه‌پردازی تمام اشکالاتی که مطرح کرده بودند را پاسخ دادم، باور کنید هرگز تصور نمی‌کردم تا این اندازه تحت تاثیر واقع شوند، حتی در لحظات پایانی گفتگو، یکی از آن‌ها (به صورت ناخواسته) خودش جواب دوستش را می‌داد!

البته بزرگواران! این قاعده‌ی گوش دادن برای هر جایی صدق نمی‌کند! بنده نمی‌گویم به هر کسی که از راه رسید «به طور کامل» گوش کنید و اجازه دهید شما را مسخره نماید.[1] خیر عزیزان، اتفاقاً بیشتر افرادی که امروز بر ضد اسلام حرف می‌زنند، «نق‌زن» هستند تا «نقد کننده.» و باید بین این دو گروه تفاوت قائل شویم.

ما باید وقت گرانبهای خود را به کسانی اختصاص دهیم که واقعاً به صورت تحقیقی و مساله‌مدار منتقد هستند. برای اینکه بدانید چه کسانی «نق‌زن» هستند به یکی از مطالب درون کتاب مراجعه بفرمایید،[2] در آنجا «راهکار بحث با این افراد» را هم ارائه داده‌ایم.

در هر صورت تنها راه دفع «هجمه‌ی رسانه‌ای» اسلام‌ستیزان «آگاهی» و «گفتگو» می‌باشد، جوانی که فریب شبهات را خورده است باید به صورت

---

۱. ادوارد سعید یک نویسنده‌ی فلسطینی می‌باشد؛ او در یکی از کتاب‌هایش می‌نویسد:
«یکی از ویژگی‌هایی که روشنفکر را از "روشنفکرنما" یا همان "روشنفکرمآب" جدا می‌کند این است که روشنفکرمآب "نقد" نمی‌کند بلکه "نق می‌زند". نقد کردن کار آسانی نیست. شما برای نقد کردن مدیریت یک سیستم، لازم است تاریخچه و گردش کار این سیستم را بدانید، آمار و ارقام مربوط به این سیستم را مرور کنید و با فرآیند تجزیه و تحلیل اطلاعات آشنا باشید. پس نقد کردن تخصص و مهارت و صرف وقت و انرژی می‌خواهد.
اما شما می‌توانید راجع به هر چیزی نق بزنید بدون این که کمترین وقتی صرف مطالعه و پژوهش آن کرده باشید! "نق زدن" یک فرایند "هیجان‌مدار" است. یعنی ما با نق زدن آرام‌تر می‌شویم، خشم و غم‌مان را با دیگران در میان می‌گذریم و "درد دل" می‌کنیم، اما "نقد کردن" یک فرایند "مسأله‌مدار" است، ما هنگام نقد، خودمان را سبک نمی‌کنیم، بلکه مساله را "حلّاجی" و زیر و رو می‌کنیم. "نق زدن" مخاطب تعریف شده‌ای ندارد، کافی است گوش مفت بیابی، آن وقت می‌توانی شروع به نق زدن کنی، ولی نقد کردن، مخاطب تعریف شده‌ای دارد.»

۲. به فهرست مراجعه نمایید: فرار کردن، ترفند اسلام‌ستیزان در حین بحث کردن.

کاملاً آگاهانه با او بحث انجام شود «آن هم در کمال عزت و احترام»؛ تا اگر قلب حق‌پذیری دارد مطالب را دریافت نماید و خدای نکرده «بداخلاقی ما» سدّی در برابر پذیرش حقایق نگردد. افرادی که حق‌پذیر نباشند و خودشان عمداً دریچه‌های قلبشان را بسته باشند هر چه بگوییم و هر طور که با آن‌ها رفتار کنیم نتیجه‌ای حاصل نخواهد شد اما در هر صورت ما مسئولیت خود را انجام می‌دهیم و همراه با استدلال‌های علمی، اخلاق زیبای محمدی را هم عرضه می‌داریم، کسی چه می‌داند شاید این رفتار بعد از چند سال باعث ایجاد تغییر در قلب آن‌ها شود، یا حداقل این رفتار زیبا، روی مخاطبانی که در آنجا حضور دارند تاثیر مثبتی داشته باشد..[1]



قسمت دوم مقدمه را با یک پیشنهاد عالی برای شما مخاطبان بزرگوار آغاز می‌نمایم... جهت تحقیق و امتحان، از منتقدان اسلام بپرسید هدف از آمدن دینی به نام اسلام چه بود؟ مشاهده می‌کنید که آن‌ها بلافاصله می‌گویند: کشتن انسانها! پایمال کردن حقوق زنان! به بردگی کشیدن مردم! برتری اعراب بر دیگر مردم جهان، ثروت‌اندوزی و شهوترانی و...

حال همین سوال را از نفس و وجدان و معلومات خود بپرسید! آیا واقعا رسالت اسلام این است؟ همه‌ی ما می‌دانیم که این گونه نیست! به نظر بنده مخالفان هنوز هم نمی‌دانند که اگر واقعاً رسالت اسلام این باشد ما هم قبولش نخواهیم داشت، اما بحث بر سر این است که رسالت اسلام این

---

۱. در خصوص چگونگی بحث با اسلام‌ستیزان نکات دیگری هم در کتاب وجود دارد، به فهرست مراجعه بفرمایید: مهمان یک ناباور بودم... (چگونه با مخالفان بحث کنیم؟)

نیست...! لذا به این نتیجه‌ی مهم می‌رسیم که واقعا آن‌ها «اسلام را درک نکرده‌اند» (یا می‌دانند و عمداً دشمنی می‌کنند).

بنده هم یک بار این سوال را از نفس و معلومات خود می‌پرسم، هدف از آمدن اسلام چه بود؟ (و جواب بنده را با جواب آن‌ها مقایسه بفرمایید)

- اسلام آمد که به تمام غریزه‌های بشر جهت دهد، لذا می‌گوید اگر می‌خواهید دنبال پول بروید اشکالی ندارد ولی باید مجرای پول به دست آوردنتان صحیح باشد (ضرر رساندن به دیگران و اخاذی کردن از مردم حرام است) همچنین باید بر حسب توانایی، مقداری از آن را هم انفاق کنید و در صورت تحقق شرایط خود، زکات مال خود را نیز پرداخت نمایید (مالی که باز هم به فقرا تعلق می‌گیرد)

- اسلام آمد که بگوید به دنبال شهوت بروید اما «به صورت هدایت شده» و از طریق ازدواج با یک فرد، غریزه‌ی جنسی خود را ارضا نمایید، نه اینکه به صورت افسارگسیخته با جنس مخالف ارتباط نامشروع داشته باشید و انواع مشکلات جنسی و اخلاقی ایجاد نمایید.

- اسلام آمد که بگوید کشتن هر انسان بی‌گناهی حرام است و عقوبت سختی هم برای کسی که مرتکب این اشتباه شود در نظر گرفته شده است، این دین مبارک می‌فرماید تنها اجازه‌ی کشتن کسی را دارید که گناهکار است و لیاقت او مرگ می‌باشد (مثلا یک دشمن حربی است یا شخص دیگری را به قتل رسانده است و باید قصاص شود و...).

- اسلام تفاوت‌های ساختاری و درونی زن و مرد را درک نَمود و متناسب با آن‌ها مسئولیت‌های متفاوتی تدوین نموده است. لذا در نهایتِ دوراندیشی، حقوق زن‌ها و مردان را متناسب با مسئولیت‌هایشان تفویض نموده است.

- اسـلام از همـان روز اول بـه مبـارزه بـا اشـرافی‌گری و تضـاد طبقـاتی پرداخت، بلال ﷺ که یک برده بود، هم‌تراز با ابـوبکر صـدیق ﷺ در یـک صـف نماز قرار گرفت؛ ابوبکری که یکی از سران قریش بود.

- اسلام به شدت علیـه نژادپرسـتی برخواسـت و گفـت: ای انسـانها معیـار برتری شما تقوا می‌باشد نـه رنـگ و نـژاد شـما... (همـین مـورد نـژاد پرسـتی را نیست و نابود کرده است، سخن اسـلام سـتیزان مایـه‌ی تعجـب اسـت، چطـور ممکن است این دین به فکر اشـاعه‌ی فرهنگ قوم عرب باشد!)

- و پاسخ‌های بسیار دیگر...

به طور خلاصه رسـالت اسلام این است که:

«ای انسان‌ها دنبال شهوت بروید ولـی شهوت‌پرسـت نباشـید، دنبـال پـول بروید ولی پول‌پرست نباشید، دنبال قدرت بروید ولـی قدرت‌پرسـت نباشـید، و "در هر حال" خداپرست باقی بمانید و حـد و حـدود الهـی را رعایـت نماییـد... (این است رسالت اسلام: خدایی کردن تمام افعال و گزاره‌های بشر، تا همـه‌ی مردم به خوشی و رفاه وآسایش برسند).»

حال پاسخ اسلام‌ستیزان را با پاسخ ما مسلمانها مقایسه نماییـد... بـه نظـر شما این تفاوت فاحش ناشی از چیست؟

مشخص است که سخن آن‌ها از روی **بی‌اطلاعی** زده می‌شـود، و نتیجـه‌ی همین آزمایش ساده به ما می‌گوید که اکثریت اسلام‌ستیزان، اسـلام مبـارک را نشناخته‌اند **و ما وظیفه داریم حقیقت و ذات اسـلام را بـه آن‌هـا «معرفـی» نماییم.** از آنجایی که بزرگی، سراسر به گفتار نیست و دو صـد گفتـه چـون نـیم کردار نیست، ما مسلمانان بیشتر باید **رفتارمان** معرف اسلام باشـد. اگـر روزی جوانی به من بگوید من در دانشگاهی تحصیل می‌کنم که مخالفـان زیـادی بـا

من زندگی می‌کنند چه راهکاری به بنده پیشنهاد می‌کنید، می‌گویم در مرحله‌ی اول یک مسلمان با اخلاق و مهربان و منظم و مسئولیت‌پذیر و درس خوان و صادق و... باش، و در لابلای این اعمال، مطالعاتی هم انجام بده تا بعد از ورود به قلب مخالفان(بهترین ورود، ورود در اثر اخلاق زیبا است) بتوانی حقیقت اسلام را هم به آن‌ها معرفی نمایی، لذا عمل‌گرایی بسیار مهم است و «بدون نفوذ در قلب‌ها، انتظار انتقال مفاهیم به داخل قلوب، انتظار نادرستی می‌باشد...»

به دلیل اهمیت دوباره تکرار می‌کنم،

عزیزان ما باید با اعمال زیبا و مسلمانانه به قلب مخالفان وارد شویم و سپس در نهایت ادب و احترام، عظمت اسلام را به آن‌ها معرفی نماییم. امیدوارم این نکات مهم را هرگز فراموش نفرمایید.

بله امروز مسلمان‌نمایانی وجود دارند که دقیقا عکس این موارد را انجام می‌دهند و آنچه اسلام‌ستیزان می‌گویند دقیقا همانند. ولی باز هم باید بعد از نفوذ به قلب‌ها به منتقدان گفت: «اسلام» و «مسلمان» دو گزاره‌ی متفاوت از هم می‌باشند، اولی یک دین است و دومی یک انسان؛ اسلام یک ابزار و یک وسیله برای خوشبختی می‌باشد، اینکه عده‌ای از آن استفاده‌ی نادرست می‌کنند تقصیر اسلام مبارک چیست؟

***

قسمت سوم مقدمه در مورد جلد دوم می‌باشد، همانگونه که مستحضرید این کتاب، جلد دوم کتاب الحاد نوین باتلاق رنگین می‌باشد، در جلد اول تمام تلاش بنده‌ی حقیر بر این بود که با زبانی بسیار ساده، برهان‌ها و استدلال‌های زیبای اسلام را منتشر نمایم. هر چند حرف و حدیث در مورد

جلد اول و بازخوردهایی که در جامعه داشته بسیار زیاد است، ولی آن‌ها را به مقدمه‌ی چاپ دوّمِ همان جلد منتقل می‌نمایم و در اینجا فقط از جلد دوم سخن می‌گویم (إن شاء الله).

چگونگی انتخاب مطالب:

در جلد اول تلاش بنده بر این بود که مشهورترین شبهات جامعه را پاسخ دهم، لذا دنبال مطالب پرتکرار و کلیدی می‌گشتم، اما اکثریت مطالب جلد دوم این گونه نیستند، معروف هستند ولی نه به اندازه‌ی مطالب جلد اول، هرچند برای افرادی که در جریان بحث با اسلام‌ستیزان قرار دارند قطعا شناخته‌شده هستند.

استاد محمد قطب رحمه الله در مقدمه‌ی یکی از چاپ‌های کتاب «پاسخ به شبهاتی پیرامون اسلام» چنین مضمونی می‌فرماید که: ترجیح می‌دهم اسلام‌ستیزان، شبهات را مطرح کنند و ما پاسخ دهیم نه اینکه ما خود به پاسخ دادن مبادرت ورزیم و در حالت دفاعی قرار داشته باشیم. اگر احیانا شما هم جزو کسانی هستید که با خواندن پاراگراف بالا این سخن علامه محمد قطب یادتان آمد بدانید که سخن گهربار ایشان برای این کار ما صدق نمی‌کند، واقعا فضای مجازی دیگر مرزی باقی نگذاشته است، همچنین لازم است بدانید ما فقط در موضع دفاع و اتهام نبوده‌ایم و در بسیاری از مطالب همراه با برطرف نمودن شبهه، دیدگاه مخالفان را هم نقد کرده‌ایم (علاوه بر مطالبی که فقط نقد افکار مخالفان می‌باشد).

شیوه‌ی گزینش مباحث جلد اول، تکرار در جامعه بود، یعنی مطالبی که زیاد تکرار می‌شدند را می‌نوشتم و پاسخ می‌دادم، ولی در جلد دوم خودم به منابع و سایت‌ها و کتابهای اسلام‌ستیزان مراجعه نموده‌ام و شبهات و نکاتی

که به زعم خودشان بسیار کلیدی هستند و مسلمانان در پاسخ به آنان عاجز می‌باشند را پاسخ داده‌ام. البته در این جلد هم سوالات دوستان و مخاطبان وجود دارد، ولی اکثریت مطالب را خود انتخاب نموده‌ام.

شیوه‌ی پاسخگویی:

دقیقا مانند جلد اول می‌باشد، (زبان نوشتار، ساده و همه‌فهم و استدلال‌های بکار رفته عقلانی و محکمه‌پسند) ولی در این جلد بیشتر وارد جزئیات شده‌ایم، حتی در زیرنویس (نه در خود متن اصلی کتاب) منابع نقلی فراوانی هم معرفی شده است.

نکته‌ی ۱:

بیشتر مطالب جلد دوم احتمالا توسط مخالفانی ارائه شود که در زمینه‌ی الحاد مطالعاتی داشته‌اند، لذا پاسخ‌های ما هم در این جلد عمیق‌تر می‌باشد تا به راحتی بتوانید شبهات آن‌ها را پاسخ دهید إن شاء الله. برای کسانی که از طریق کتاب «الحاد نوین باتلاق رنگین» پاسخگویی به شبهات را آغاز کرده‌اند، جلد دوم می‌تواند بسیار مفید باشد و إن شاء الله صدها استدلال دیگر را به معلومات آن‌ها می‌افزاید.

نکته‌ی ۲:

در برخی از مطالب، نام افرادی ذکر شده که در حال حاضر در سطح جهان مسئولیت‌هایی دارند (مثلا رئیس جمهور یا نخست‌وزیر یک کشور)، آن هم به این صورت که در فضای مجازی سخنانی از آن‌ها نقل کرده‌اند و ما پاسخ داده‌ایم، بله شاید کسی که ده سال دیگر این کتاب را می‌خواند، در

زمان ایشان، این شخص دیگر رئیس جمهور نباشند، ولی ما هم به نقد سخن آن‌ها پرداخته‌ایم نه خود آن‌ها، و سخنی که شاید ۵۰ سال دیگر هم تکرار شود و همیشه مخالفان چنین دیدگاهی در مورد اسلام داشته باشند که ما آن را نقد کرده‌ایم.

نکته‌ی ۳:

چند مورد از مطالب کتاب، دل‌نوشته می‌باشد، دل‌نوشته با جوانان با دانشجویان با خواهران و... بی‌شک علاوه بر ارائه‌ی استدلال، بیان برخی از دردها هم می‌تواند در آگاه‌سازی جوانان عزیز ما موثر باشد.

نکته‌ی ٤:

در این جلد فصل بندی وجود ندارد، اما مطالب طوری چیده شده‌اند که برای مخاطب جذابیت داشته باشد، همچنین مانند جلد اول در پایان کتاب فهرست موضوعی وجود دارد، تا هم در یک نگاه گذرا؛ درون مایه‌ی کتاب برای شما آشکار گردد و هم بتوانید به راحتی مطالب مورد نظرتان را پیدا کنید.

نکته‌ی٥:

مخاطبان عزیز این کتاب از اسلام مبارک دفاع می‌نماید؛ اسلامی که آیین و برنامه‌ی زندگی همه‌ی ماست، لذا امیدوارم همه‌ی شما این کتاب را متعلق به خودتان بدانید، شاید نام بنده‌ی حقیر روی آن نوشته شده باشد ولی شک نکنید از لحظه‌ی اول «توفیق الهی» موجب شده که توانایی تحقیق و نوشتن را داشته باشم، لذا زمانی که توفیق از جانب اوست و بدون رحمت و لطف او این کار انجام نمی‌گرفت، دوست دارم این کتاب (إن شاء الله) متعلق به

همه‌ی خداپرستان و مسلمانان جهان باشد. شاید باور نکنید ولی خواست قلبی بنده این است: وقتی این کتاب (هم جلد اول و هم جلد دوم) را به کسی هدیه می‌دهید آن را متعلق به خود بدانید، و تصور کنید کتاب خودتان است و آن را همراه با امضا به دیگران بدهید.

نکته‌ی ٦:

در آخر از دو دوست بزرگوارم جناب آقای خداداد مطاعی پور و جناب آقای کیوان عثمانی که باز هم لطف فرمودند و مطالب را مورد بازبینی ادبی و شرعی قرار دادند نهایت تقدیر و تشکر را دارم و از خدای متعال خواستارم خیر هر دو جهان را نصیب این بزرگواران بفرماید.

این کتاب را تقدیم می‌کنم به تمام کسانی که «خالصانه» و از روی «تقوا» در سنگر حق علیه باطل ایستاده‌اند.

امیدوارم بنده‌ی حقیر را از دعاهای خصوصی و خالصانه‌ی خود بی‌نصیب نفرمایید.

و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته

۱۵ دی ماه ۱۳۹٦ هجری شمسی

مراد یوسفی-پیرانشهر

آیا کار ما مسلمانان فقط توجیه آوردن است؟!

منتقد:

کار شما مسلمانان فقط توجیه آوردن و ماست‌مالی کردن احکام عصر حجری می‌باشد، مثلا همین توجیهاتی که برای نظریات علمی (همچون تکامل و بیگ‌بنگ) ارائه می‌دهید.

پاسخ:

توجیه کردن یعنی درست جلوه دادن یک امر نابجا و ماست مالی کردن یعنی با حیله و زرنگی، درست نشان دادن یک امر غلط. کاری که ما انجام می‌دهیم پرده برداشتن از دروغ‌هایی است که به اسلام مبارک نسبت می‌دهند، اگر مخالفان منابع ما را قبول ندارند و ما هم منابع آن‌ها را رد می‌کنیم، هر دوی ما عقل که داریم! تمام مطالبی که ما ارائه داده‌ایم «عقلانی» می‌باشند و به هیچ عنوان سراغ «نقل» نرفته‌ایم، مگر در مواردی که خود مخالفان آن‌ها را قبول دارند (مثلا ژورنال‌های معتبر و منابع غربی). خوب زمانی که برای بررسی یک موضوع، دلیل عقلی ارائه شد دیگر چه توجیهی!، کجاست ماست مالی کردن!؟

اما بحث فرگشت و بیگ‌بنگ و دیگر مسائل علمی، نمی‌دانم شما مطالب ما را چگونه مطالعه فرموده‌اید؟ ولی بروید باز هم نگاه کنید ببینید آیا خارج از

منابع علمی معتبر و برهان‌های عقلی چیز دیگری اقامه کرده‌ایم، لازم است بدانید در جهانِ علم و دانش، وجود دانشمندان موافق و مخالف با نظریات گوناگون یک امر بدیَهی است، حال در مورد یک موضوع خاص، ناباوران و اسلام‌ستیزان سخن دانشمندان موافق را نقل می‌کنند، ما مسلمین دیدگاه مخالفان را؛ ولی شما بفرمایید طبق چه معیاری آن‌ها شده‌اند اهل علم و تحقیق! ولی ما شده‌ایم توجیه کننده و ماست مالی کننده و دفاع از امور عصر حجر!

به زبان ساده‌تر، دو دسته دانشمند در جهان وجود دارند، هر دو هم دلایل خاص خود را دارند! چرا باید آنانکه از خداپرستی دفاع می‌کنند، به بی‌سوادی و... متهم شوند ولی آنانکه مخالف این امر هستند در مرتبه‌ی بالاتری قرار بگیرند!

از قدرت رسانه در این بین غافل نباشید که می‌خواهد ذهن انسان‌ها را به پذیرش بردگی تشویق نماید... (مطمئن باشید از طریق «رسانه» برده‌داری را احیا کرده‌اند، ولی این بار نام آن برده‌داری فکری می‌باشد نه برده‌داری جسمی...)

لذا هژمونی رسانه‌ای، مخالفان خداپرستی را پررنگ‌تر نشان می‌دهد و متأسفانه جوانان بی‌اطلاع ما هم نمی‌دانند که چه دامی برایشان پهن کرده‌اند...

خودتان کمی منصفانه به موضوعات فکر بفرمایید.

اسلام و بزرگانش تا به حال چه خدمتی به جامعه بشر ارائه داده‌اند؟

منتقد:

اسلام شما و بزرگانش چه خدمتی به جامعه بشریت ارائه داده اند؟ همین غرب و متفکرانش بالاترین خدمات را به شمای مسلمان ارائه داده‌اند ولی شماها چه کار کرده‌اید؟

پاسخ:

حرف و حدیث در مورد «خدمات اسلام» به جهانیان بسیار زیاد است که در این پاسخ کوتاه نمی‌گنجد، ولی بفرمایید این دو مورد را مطالعه نمایید:

الف) اسلام از بین تمام ادیان دیگر (مسیحیت، یهودیت، بوداییسم، هندویسم، زرتشتیت و...) خالصانه انسانها را به بندگی کسی دعوت می‌نماید که «بی‌نیاز» است و صفات یک خالق را به صورت «تمام و کمال» دارا می‌باشد و همین منفعت بسیار زیادی به روشن‌فکران و اندیشمندان رسانده است (قبلا عرض کرده‌ایم یکی از دلیل الحاد در دنیای غرب، بی‌پاسخ ماندن این سوالات در مورد خالق است، خدایی که به‌آن‌ها معرفی شده دارای نواقص فراوانی است).

ب) اسلام «اخلاقیات» و «قوانین» زیادی که کاملاً منطبق با «فطرت بشری» می‌باشند را معرفی نموده است، کتاب‌های اخلاق اسلامی را در همین زمینه مطالعه بفرمایید.[1]

---

۱. بطور نمونه بنگرید به کتاب «احیاء علوم الدین»، تألیف: فیلسوف و متفکر و دانشمند اسلامی ابو حامد غزالی (م ۵۰۵ هـ)، به حق این کتاب در اخلاق چه بُعد ظاهری و بُعد ←

اگر می‌گویید خیر، قبول نداریم اسلام چنین اندیشه و اخلاقیاتی را ارائه داده باشد، بفرمایید پاسخ دهید «اندیشه‌های دیگر» (ادیان الهی و دیگر اندیشه‌های دست ساخت بشر) چه برکتی برای بشریت داشته‌اند! اسلام این را دارد آن‌ها چکار کرده‌اند؟

اما در حوزه‌ی انسانی بحث بسیار گسترده‌تر است، به زبان ساده‌تر شما می‌گویید «مسلمانان» چه برکتی برای جهانیان داشته‌اند؟ باز هم حرف و حدیث در این مورد فراوان است (روی گوگل بنویسید، «قرون طلایی اسلام» تا خدمات مسلمین به جهان را به طور دقیق مطالعه بفرمایید) ولی به صورت بسیار خلاصه دو مورد را معرفی می‌نماییم:

الف) کامپیوترها و گوشی‌های موبایلی که زندگی بشر را متحول نموده‌اند، از دو قسمت به نام سخت‌افزار و نرم‌افزار تشکیل شده‌اند، می‌دانید که بدنه و کالبد فیزیکی این ابزارها سخت‌افزار نام دارد، اما تمام محتوای آن‌ها (برنامه‌ها و...) در حوزه‌ی نرم‌افزار تعریف می‌شود، محتوایی که محصول «برنامه‌نویسی» می‌باشد، در واقع برای ایجاد هر برنامه‌ای باید برای آن برنامه‌نویسی انجام داد، حال بروید از تحصیل کرده‌های کامپیوتر بپرسید، ببینید آیا الفبای برنامه‌نویسی، علمی بنام «الگوریتم» نام دارد یا خیر؟

باطنی آن، انسان را کفایت می‌کند هر چند در زمینه‌ی اخلاق در اسلام کتابها از شمارش گذشته‌اند.

می‌دانید کاشف الگوریتم کیست؟ بله، این کشف ثمره‌ی تحقیقات دانشمند مسلمان آقای «خوارزمی»[۱] می‌باشد[۲] اگر دقت کنید در بسیاری از متون به الگوریتم، خوارزمیک هم می‌گویند.

تصور کنید تمام کامپیوترها و برنامه‌ها و آپ‌های جهانِ امروز با این همه گستردگی، مرهون خدمات یک دانشمند مسلمان می‌باشد.

ب) همین رسانه‌ای که امروز دنیا را متحول کرده، یعنی شبکه‌های تلویزیونی و ماهواره‌ای با دوربین فیلمبرداری معنا پیدا می‌کنند، بدون دوربین

---

۱. محمد بن موسی (۱٦٤-۲۳٦ ه ق، ۷۸۰-۸۵۰م)، به انتساب زادگاه خود خوارزم (خیوه امروز) واقع در شرق دریای خزر، به «خوارزمی» معروف شده است. وی در پنج رشته علوم رسایل گرانبها نوشت. رساله ای درباره ارقام هندی داشت و زیجی مرتب کرد که در اسپانیا تجدید نظر شد و تا قرنها در همه ممالک، از قرطبه تا چانگان چین، متبع بود. قدیمترین جدولهای محاسبه مثلثات را او نوشت و با همکاری شصت و نه تن از علما یک فرهنگ جغرافیایی برای مأمون فراهم کرد. در کتاب معروف خود به نام حساب الجبر و المقابله، راه حلهای هندسی برای معادلات درجه دوم نشان داد. اصل عربی این کتاب از میان رفته، اما ترجمه ای که گراردوس کرمونسیس در قرن دوازدهم ازآن کرده بود تا قرن شانزدهم در دانشگاههای اروپا تدریس می‌شد، و مغرب زمین کلمه جبر را، که نام علم معروف شد، از این کتاب گرفت. (تاریخ تمدن، ویل دورانت، ترجمه: احمد آرام و دیگران، ج ٤، ص ۳۱۰)، آریستید مار پژوهشگر برجسته‌ی فرانسوی درباره‌ی تأثیر خوارزمی در اروپا می‌گوید: «یک موضوع تاریخی را امروزه نمی‌توان انکار کرد وآن این است که خوارزمی، معلم واقعی ملل اروپایی جدید در علم جبر بوده است.» (هزاره‌ی ققنوس، محمود کویر، ص ۳۱٤)

۲. مونتگمری وات می‌گوید: «اولین شخصیت مهم در زمینه ریاضیات و نجوم الخوارزمی است که در نزد محققین لاتین معروف به الگوریسموس یا الغوریموس بود؛ از نام اوست که اصطلاح فنی "الگوریسم" مشتق شده است.» (تأثیر اسلام در اروَپا، مونتگمری وات، ترجمه: یعقوب آژند، ص ٦۵) همچنین بنگرید به: (فرهنگ اسلام در اروپا، زیگرید هونکه، ترجمه: مرتضی رهبانی، ج ۱، صص ۱۱۱- ۱۱۲؛ تراث الاسلام، جوزف شاخت و دیگران، ترجمه: حسین مؤنس و دیگران، ج ۲، ص ۱۷۳

چگونه می‌توان کانال تلویزیونی داشت؟ حتما باید برای ثبت تصاویر این ابزار وجود داشته باشد، آیا می‌دانید دوربین‌های عکاسی و نسل بعدی آن یعنی دوربین‌های فیلمبرداری(که در مدت زمان کوتاهی عکس‌های زیادی تولید می‌کند وآن‌ها را در کنار هم قرار می‌دهد که می‌شود فیلم) مدیون خدمات یک دانشمند مسلمان بنام آقای «ابن هیثم»[۱] می‌باشد؟

---

۱. ویل دورانت در تاریخ تمدن درباره‌ی ابن هیثم می‌نویسد: «معروفتر از همه دانشوران مصر اسلامی [محمد بن] حسن بن هیثم بود که نزد اروپاییان به نام آلهازن معروف است، وی به سال ۳۵٤ ه ق (۹٦۵م) در بصره تولد یافت، و بزودی براثر نبوغ خود در هندسه و ریاضیات شهره شد. ... چیزی که مایه شهرت کنونی ابن هیثم شده کتاب المناظر اوست در علم نور شناخت؛ به احتمال قوی، وی بزرگترین مؤلف سراسر قرون وسطی است که روش و اندیشه علمی داشته است. ابن هیثم درباره انکسار نور هنگام عبور از اجسام شفاف، چون هوا وآب، مطالعه کرده و به طرح اختراع ذره بین چنان نزدیک شده بود که سیصد سال بعد راجر بیکن، ویتلو، و دیگر دانشوران اروپا در کوششهایی که برای اختراع ذره بین و دوربین کرده‌اند، بر تحقیقات او تکیه داشتند. ابن هیثم فرضیه اقلیدس و بطلمیوس را، که می‌گفتند عمل رؤیت نتیجه پرتو نوری است که از چشم خارج می‌شود و به جسم مرئی می‌رسد، رد کرد و گفت شکل جسم مرئی به چشم می‌رسد و به وسیله پرده شفاف، یعنی عدسی، منتقل می‌شود. وی اثر جو زمین را در افزایش حجم ظاهری خورشید و ماه، هنگامی که در افق نزدیک جای دارند، مطالعه کرد و مدلل داشت که، در نتیجه انکسار اشعه، تا وقتی که خورشید نوزده درجه در افق فرو رفته است نورآن به ما می‌رسد، و بر این اساس ارتفاع هوای جو را شانزده کیلومتر تعیین کرد. ارتباط وزن و تراکم هوا را تحلیل، و تأثیر تراکم هوا را در وزن اجسام بیان کرد، و فرمولهای پیچیده ای را برای تحقیق اثر نور درآینه‌های کروی یا شلجمی و عدسی‌های سوزان به کار برد. هنگام کسوف، تصویر نیمه خورشید را که از سوراخ پنجره به دیوار مقابل عبور داده بود مطالعه کرد، و این نخستین گفتگو از اطاق تاریک است که همه فنون عکاسی برآن تکیه دارد. درباره نفوذ ابن هیثم در دانش اروپایی هر چه بگوییم مبالغه نیست. به احتمال قوی، اگر ابن هیثم نبود، راجر بیکن به وجود نمی‌آمد. خود بیکن در کتاب اکبر، در قسمتی که مربوط به نور شناخت است، در هر مرحله از ابن هیثم سخن می‌گوید، یا چیزی از او نقل می‌کند. تقریباً همه جلد ششم این کتاب براساس تحقیقات این دانشمند طبیعیدان اهل ←

-اصلا این بماند که رنسانسِ پیش‌آمده در اروپا در اثر تاثیرپذیری اروپاییان از مسلمانان (در جریان جنگ‌های صلیبی) صورت گرفت.[1]

قاهره تنظیم یافته است. تا دوران کپلر و لئوناردو، مطالعات اروپایی درباره نور براساس تحقیقات ابن هیثم انجام می‌شد.» (تاریخ تمدن، ج ٤، ص ٣٦٨)، لازم به ذکر است که محاسبه‌ی درجه جو زمین و کشف اصل ذره بین به ابن هیثم منسوب است. (ن ک: تـأثیر اسلام در اروپا، مونتگمری وات، ص ٦٧)، جوزف شاخت آلمانی می‌گوید: «ابن هیثم یکی از بزرگترین دانشمندان نورشناسی (فیزیک نور) در تمام دوران بوده و تداوم نظریات او در این خصوص تا قرن ۱۷م، رایج بوده است.» (تراث الاسلام، جوزف شاخت، ج ۲، ص ۱۹۲)

۱. در این رابطه ده‌ها دانشمند غیر مسلمان از شرق و غرب به این مطلب اقرار و اعتراف کرده‌اند و چیزیست که غیر قابل انکار می‌باشد. بطور نمونه چند موردآن را از قول دانشمندان غیر اسلامی اینجا نقل می‌کنیم؛ اول: مونتگمری وات می‌گوید: «اروپائیان قبل از اینکه به پیشرفت‌هایی نایل گردند، تمام‌آنچه را که می‌توانستند از اعراب و دنیای اسلامی گرفته و اقتباس کردند.» (تأثیر اسلام در اروپا، ص ۷۹) و همچنین این دانشمند اسکاتلندی می‌گوید: «وقتی که تمام جنبه‌های تماس اروپای میانه را با اسلام در نظر بگیریم در می‌یابیم که تأثیر اسلام بر مسیحیت غربی بسیار بالاتر ازآن است که تا کنون معلوم شده است. اسلام در محصولات مادی و اکتشافات تکنولوژی اروپای غربی سهیم بود، اسلام از نظر فکری در تحریک اروپا در زمینه‌های علم و فلسفه دست داشت؛ و نیز این اسلام بود که باعث شد اروپا تصویر جدیدی از خود ترسیم کند... امروزه بر ما اروپائیان غربی است که برداشت غلط خودمان را اصلاح کنیم و بر دَینمان نسبت به جهان اسلام و عرب اعتراف نمائیم.» (منبع قبل، ص ١٤٨).

دوم: فیلسوف مسیحی جورج حنا در کتاب «قصة الانسان»، می‌نویسد: «درحقیقت کسی که کتاب‌های غربی رایج در عصر رنسانس را مطالعه می‌کند، تأثیر دانشمندان مسلمان را درآن به وضوح مشاهده می‌کند... و کتاب‌های نجوم غربی پر است از کلمات عربی‌ای که ستارهشناسان غربی چاره‌ای جز استفاده ازآن نداشتند. و اعداد و ارقام غربی همان ارقام عربی است. تمام این‌ها بیانگر میزان اقتباس علوم غربی از علوم اسلامی می‌باشد. در واقع امثال این شواهدی که تألیفات علمی و فلسفی غربی را در بر گرفته، دلیلی است بر اینکه پختگی و تکامل فکری و علمی‌ای که در عصر رنسانس و پس ازآن در موردش می‌خوانیم تا حد زیادی از پختگی فکری و علمی مسلمین تأثیر پذیرفته است بلکه حتی بر اساس‌آن

←

پایه‌گذاری شده و ازآن اقتباس گردیده است. بنابراین، فریبکارانه و به دور از انصاف است که فضل مسلمین بر تمدن غربی را نادیده گرفت و به دور از انصاف تاریخی است که گفته شود مسلمین، تمدنی بنیان ننهادند. اما اگر استعمار بر حقیقت تاریخ سرپوش نگذارد، چگونه دست به استعمار بزند؟!» (قصة الانسان، ص ۸۶).
سوم: ویل دورانت در «تاریخ تمدن» می‌گوید: «اسلام طی پنج قرن (۷۰۰ تا ۱۲۰۰م)، از لحاظ نیرو، نظم، بسط قلمرو حکومت، تصفیه اخلاق و رفتار، سطح زندگانی، وضع قوانین منصفانه انسانی و تساهل دینی، ادبیات، دانشوری، علم، طب، و فلسفه پیشاهنگ جهان بود.» (تاریخ تمدن، ج ٤، ص ٤۳۲). همو در صفحات بعدی می‌نویسد: «تجدید رونق هنر سفالکاری در ایتالیا و فرانسه را نتیجه انتقال سفالگران مسلمان در قرن دوازدهم میلادی به این دو کشور، و سفر سفالگران ایتالیا به اسپانیای اسلامی دانسته‌اند. آهنگران و شیشه گران و نیز، جلدسازان ایتالیا، زره بافان و اسلحه سازان اسپانیا، همه، فنون خود را از صنعتگران مسلمان فرا گرفته بودند. تقریباً در همه مناطق اروپا بافندگان به دیار اسلام توجه داشتند که ازآنجا نمونه و نقشه بگیرند؛ حتی باغها نیز به نسبت زیاد از باغهای ایرانی نشان داشتند... بازرگانی و جنگهای صلیبی؛ ترجمه هزاران کتاب از عربی به لاتینی؛ مسافرتهای دانشورانی از قبیل ژوبر، مایکل سکات، و ادلاردباثی به اسپانیای مسلمان؛ جوانان مسیحیی که والدین اسپانیایی ایشان آن‌ها را به دربار امیران مسلمان می‌فرستادند تا درآنجا تربیت شوند و رسوم شهسواری بیاموزند زیرا اشراف مسلمان در شمار شهسواران و بزرگان، هر چند مغربی، محسوب می‌شدند؛ و نیز ارتباط هر روزه مسیحیان با مسلمانان در شام، مصر، سیسیل، و اسپانیا. هر پیشرفتی که مسیحیان در قلمرو اسپانیا می‌کردند به دنبال آن موجی از ادبیات، علوم، فلسفه، و هنر اسلامی به قلمرو مسیحی انتقال می‌یافت. برای نمونه می‌توییم که تسلط مسیحیان بر طلیطله که به سال ٤۷۸ ه ق (۱۰۸۵م) انجام گرفت اطلاعات نجومی مسیحیان را بیفزود و اعتقاد به کروی بودن زمین را محفوظ داشت.» (منبع قبل، ج ٤، ص ٤۳٤)
چهارم: گوستاو لوبون ازمسیو لیبری نقل کرده که می‌گوید: «اگر نام اسلام و مسلمین از تاریخ خارج شده بود، عصر تجدید حیات علمی اروپا تا چندین قرن دیگر عقب می‌افتاد.» (تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۷٤۹) همو در ادامه می‌نویسد: «تا قرن پانزدهم قولی را که مأخوذ از مصنفین اسلام نبود مستند نمی‌شمردند. رژرباکن، لئوناردوپیز، آرنوویلانو، ریمندلول، سن توماس، آلبرت بزرک وآلفونس دهم تمام‌آن‌ها یا شاگرد علمای اسلام بودند و یا ناقل اقوال‌آن‌ها. مسیو رنان می‌نویسد که‌آلبرت بزرک هرچه داشت از بوعلی سینا فراگرفته، سن توماس تمام فلسفه‌اش مأخوذ از ابن رشد بوده است. تمام
←

دانشکده‌ها و دانشگاههای اروپا تا پانصد الی ششصد سال روی همین ترجمه‌ها دائر و مدار علوم ما فقط علوم مسلمین بوده است.» (منبع قبل) و در نهایت لوبون لب به اعتراف گشوده و می‌گوید: «تمدن عرب و اسلام تسلط فوق العاده ای بر تمام عالم داشته است. نفوذ اخلاقی همین اعراب (زائده‌ی اسلام)آن اقوام وحشی اروپا را که سلطنت روم را زیر و زیر نمودند داخل در طریق آدمیت نموده و نیز نفوذ دماغی و عقلانی آنان دروازه‌ی علوم و فنون و فلسفه را که ازآن به کلی بی‌خبر بودند به روی آن‌ها باز کرده و تا ششصد سال استاد ما (اروپائیان) بودند.» (منبع قبل، صص ٧٦٦ - ٧٦٧).

پنجم: جوزف شاخت در کتاب «تراث الاسلام» می‌گوید: «از بزرگترین فضایل و برتری تمدن مسلمین و انتشار فرهنگ آن در اروپا، انتقال یافتن علوم و فلسفه‌ی مسلمین به آنجا است. ... غربی‌ها کارهای علمی بقراط، اقلیدس، بطلیموس، جالینوس و سایر دانشمندان یونانی را از طریق ترجمه‌های عربی و با مراجعه به خوارزمی، بتانی، فرغانی، ابن سینا، رازی، بطروجی و زرقالی شناختند.» (تراث الاسلام، ج ۱، صص ۱۲۰ - ۱۲۱) و در جلد دوم از کتاب مذکور نوشته شده: «سهم علمی مسلمین بطور کامل در دو بازه‌ی زمانی مشخص به غرب و اروپا انتقال یافت.» (منبع قبل، ج ۲، ص ۱۹۵).

ششم: اندرو لنگلی در کتاب «اروپا در قرون وسطی» می‌نویسد: «در ظرفِ مدّت ۱۰۰ سال، تمدّن بزرگِ اسلام گسترش یافت و عرب‌ها امپراتوری وسیعی را از اسپانیا و آفریقای شمالی گرفته تا ایران و هند ایجاد کردند. تجارتِ بین‌المللی در جهانِ اسلام رونق یافت، عقاید جدید شکل گرفت و انجامِ اعمال خیر رواج یافت. دانشمندانِ مسلمان به‌خصوص در زمینه‌ی پزشکی و ریاضیّات، پیش‌رفت کردند. آن‌ها جرّاحان و چشم پزشکانی ماهر بودند. جبر که از ریشه‌ی عربی «الجبر» می‌باشد، اختراع شد و سیستم اعدادِ عربی که نمونه‌ای از آن هنوز هم مورد استفاده قرار می‌گیرد، به اروپا معرفی گشت. اما در پی گسترش روابط تجاری، از این تمدن بسیار پیشرفته درس‌های زیادی آموختند. حتی در اوج جنگهای صلیبی، اروپایی‌ها چیزهای زیادی را از پزشکان مسلمان یاد گرفتند، زیرا دانش آن‌ها به مراتب بسیار بیشتر بود.» (اروپا در قرون وسطی، ص ٧٦)

هفتم: جان دون پورت انگلیسی در کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» می‌نویسد: «باید قبول کرد که کلیه‌ی علوم اعم از فیزیک و هیئت و نجوم و فلسفه و ریاضیات، که از قرن دهم به بعد در اروپا رونق گرفت اصولاً مأخوذ از مدارس اعراب است، و اعراب اسپانیا را از هر جهت باید پدران فلسفه‌ی اروپا دانست.»(عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ص ۱۲۵)

متاسفانه اسلام‌ستیزان بلایی بر سر جوانان ما آورده‌اند که فقط حافظه‌ی کوتاه‌مدت آن‌ها کار می‌کند و حافظه‌ی بلندمدت‌شان را به فراموشی سپرده‌اند.

بحث خدمت غربی‌ها به جهانیان را مطرح کردید، راستی خدمات آن‌ها چگونه بوده است؟

غیر از این است که بالاترین خدمات را با مواد اولیه و نفت[1] ما انجام داده‌اند! همچنین با دزدی از آفریقا و ملت‌های فقیر! حتی با استعمارگری قدیم و جدید! (ایجاد بازارهای جهانی و «فروش» محصولاتی که با غصب مواد اولیه ما ایجاد شده و سپس به خود ما فروخته می‌شود).

آیا نام «نظام سرمایه‌داری» را شنیده‌اید؟ میدانید که تنها هدف آن‌ها کسب پول است آن هم به هر قیمت ممکن؟ مثلا اگر لازم باشد، در منطقه‌ای جنگی ایجاد می‌کنند تا سلاح‌های انبار شده‌شان را بفروشند!

واقعا قرن بیستم دوره‌ی جهش فکری و علمی جهانیان بوده است، و درست در این ۱۰۰ سال، آشوب را برای ملت‌های مسلمان به ارمغان آورده‌اند و متأسفانه ما از کاروان علم عقب افتاده‌ایم. بعد از جنگ‌های جهانی، خودشان به صنعت روی آوردند ولی با دخالت‌های بی‌مورد، هرگز اجازه ندادند و نمی‌دهند مسلمانان برای خود تعیین تکلیف کنند، قبلا هم بارها گفته‌ایم پیشرفت علمی در سایه‌ی امنیت معنا پیدا می‌کند. آیا ملت‌های مسلمان

---

۱. شاید بزرگترین لطمه بر پیکر سرزمینهای اسلامی همین حضور جنگ طلبانه‌ی دولت‌های اروپایی و غربی در خاورمیانه باشد که عمده علت آن مسئله‌ی «نفت» است. (ن ک: تروریسم و جنگ، هاوارد زین، ترجمه: سعید ساری اصلانی، صص ۱۵ - ۱٦)

امنیت دارند؟ دلیل نا امنی چیست؟ مثل روز روشن است که دلیلش دخالت دیگران در کار ماست.

(البته در این بین ما نیز بی‌تقصیر نیستیم که تا این اندازه به آن‌ها میدان داده‌ایم... گذشته‌ها دیگر گذشت، به امید بیداری مسلمانان، به امید آنکه بخاطر مطامع دنیایی اشتباهات گذشته را تکرار ننماییم).

غربی‌ها به این همه تکنولوژی دست یافته‌اند، ولی شما هنوز درگیر مسائل جزئی هستید.

منتقد:

ناسا اعلامیه منتشر می‌کند که مشغول خانه‌سازی در مریخ است ولی شما هنوز در مسائلی چون وضو و دست گرفتن یا نگرفتن در نماز مانده‌اید.

پاسخ:

بله همین طور است، ولی یک بار دلیلش را از خود پرسیده‌اید؟

امیدوارم نگویید که بخاطر وجود اسلام در اینجاست! در کجای اسلام آمده که سراغ تکنولوژی نروید؟ مشاهده بفرمایید که در قرآن (کلام بی‌نظیر الهی)، چقدر از عبارات «أفلا یعقلون، أفلا یتدبرون و...» استفاده شده است[1]،

---

۱. ویل دورانت می‌گوید: «طوری که از احادیث نبوی معلوم می‌شود، پیامبر مردم را در طلب علم تشویق می‌کرد و این کار را محترم می‌داشت، و از این جهت با اغلب مصلحان دینی تفاوت داشت. گفته بود: هر که به راهی رود که علمی جوید، خدا برای وی راهی به سوی بهشت بگشاید ... مرکب عالمان دانا را با خون شهیدان وزن کنند و مرکب عالمان از خون شهیدان برتر باشد.» (تاریخ تمدن، ج ٤، ص ۳۰۲)

پس باید دلایل دیگری برای این خمود وجود داشته باشد، آیا مسلمانان مانند اروپایی‌ها تلاش و کوشش و پژوهش کرده‌اند؟ خیر.

پس بحث بر سر تلاش است، نه برنامه (برنامه حامی تلاش است و مردم خود کاری نمی‌کنند) اما بحث به پایان نرسیده، این بار می‌پرسیم: مسلمانان چرا تلاش نکرده‌اند؟ پاسخ این سوال هم راحت است، تلاش به امنیت جانی و مالی نیاز دارد، آیا در یک قرن اخیر (که بزرگترین جهش‌های علمی در یک قرن اخیر بوده است) مسلمانها امنیت جانی و مالی داشته‌اند؟ خیر

باز هم بحث تمام نشده است، چرا مسلمانها امنیت نداشته‌اند؟ واضح است، به دلیل حضور و دخالت افراد غیر مسلمان در کشورهای مسلمان‌نشین، بله دقیقا منظور بنده کشورهای استعمارگر می‌باشد! آمریکا، انگلیس، فرانسه، ایتالیا و... که در قرون اخیر در کشورهای مسلمان‌نشین حضور داشته‌اند، حاکم باید طبق میل آن‌ها باشد، قانون باید طبق میل آن‌ها باشد، اسلامی که به سمت پیشرفت و استقلال برود ممنوع است! افرادی که می‌گویند استعمارگران باید بروند توسط همان حکام دست نشانده اعدام و ترور می‌شوند!

به زبان بسیار ساده و نتیجه بحث: در قرن اخیر، اسلامی در کشورهای مسلمان‌نشین حق تنفس و حیات داشته که اسلام «جدل بر سر وضو» و «جدل بر سر دست گرفتن در نماز» و «جدل بر سر بسم الله گفتن روی سربریدن مرغ» و... بوده است و با زور سر نیزه و آهن و آتش به آن اسلام

تمدن‌سازِ محمدی، اجازه‌ی ظهور نداده‌اند به قول شهید سید قطب استعمارگران یک اسلام آمریکایی می‌خواهند.[1]

ولی إن شاء الله این زمستان هم بهار دارد و مردم مسلمان به جایگاه واقعی خود بر می‌گردند، موج بیداری اسلامی آغاز شده است، در گذرگاه‌های مختلف تاریخی هویت استعمارگران غربی برای اقشار و لایه‌های کم سواد و بی‌سواد جامعه هم آشکار شده است... به امید آن که روزی اسلام تمدن‌ساز محمدی باز هم پرچم لا اله الا الله * محمد رسول الله را آن گونه که باید و شاید به اهتزاز در آورد، باز گردیم به انتقاد اصلی شما:

حال بگویید ناسا متعلق به چه کسانی است؟ آیا همان کشورهای استعمارگری آن را اداره نمی‌کنند که در سالهای نه چندان دور ما را به خاک و خون کشیدند و می‌کِشند و به صورت واضح و آشکار شعارشان این بود که «تفرقه بینداز و حکومت کن»! همان‌هایی نیستند که بخاطر «فروش اسلحه» آتش جنگ را در بین ملت‌ها شعله‌ور می‌کنند!

احتمالا می‌خواهید بگویید ناسا یک مرکز علمی است؛ چرا مسائل را با هم قاطی می‌کنید!

که در پاسخ می‌گوییم، ما منکر تحقیقات و پژوهش‌ها و خون دل خوردن‌های مراکز تحقیقات فضایی نشده‌ایم، ولی آیا همین ناسا و متعلقات آن یک بار از دادن اطلاعات جغرافیایی به جنگ طلب‌ها امتناع کرده است؟

آیا یک بار در حین حمله‌ی آمریکا و هم پیمان‌هایش بِه کشورهای مسلمان‌نشین، مختصات جغرافیایی و... را با اختلال مواجه کرده‌اند تا خون

---

۱. ن ک: دراسات اسلامیه، سید قطب، ص ۱۲۰.

زن و بچه‌های بیگناه ریخته نشود، خیر. آیا یک بار به ناتو گفته ما مشغول علم و تحقیقاتیم و راهمان از شما جداست! خیر، پس بدانید این مراکز هم در اختیار و در خدمت زورمندان است.

اما دوست عزیزم راه چاره چیست؟ این سخنان فقط بیان درد هستند و ما را هوشیار می‌نمایند ولی همانگونه که با حلوا حلوا کردن دهان شیرین نمی‌شود، صرفا با بیان درد هم مشکلات‌مان حل نمی‌شود (بیان درد فقط قدم اول است)، لذا باید ما هم «اقدام» کنیم، تحصیل و کسب تخصص‌های مختلف در کنار التزام به برنامه‌ی زندگی‌مان (اسلام مبارک) می‌تواند یکی از مهمترین اقدامات ما باشد، وجود افراد متخصص و کاربلد در جامعه میزان «حق‌خواهی» و «آگاهی» را افزایش می‌دهد.

خطاب بنده به همه‌ی افراد متأثر از اسلام‌ستیزان این است که:

نقد «اسلام» بخاطر عقب‌ماندگی و کم‌کاری «مسلمین»، نامش «فرار از مشکلات» است نه «حل کردن مشکلات.»

آیا این عدالت است که بخاطر خوردن یک میوه‌ی کم ارزش انسان از بهشت رانده شود؟

لطفا پاسخ دهید آیا عدالت خداوند نقض نمی‌شود که صرفا به خاطر خوردن چند تکه سیب یا چند دانه گندم، آدم و حوا از بهشت بیرون شوند؟

پاسخ:

خیر، با بررسی دیگر زوایای قضیه متوجه می‌شویم که هیچ گونه بی‌عدالتی رخ نداده است، شما چرا بحث را به «مادیات» و «ارزش مادی» گندم یا سیب کشاندید!

مگر خداوند بخاطر بهای مادّی میوه‌ی ممنوعه، آدم و حوا ﷩ را مجازات کرد؟ خیر.

در اینجا «فرمان و دستورِ» خداوند متعال است که مورد بی‌مهری قرار گرفته است، خدای به این عظمت، با این همه قدرت و شوکت، در لابلای این همه نعمت، ایشان را از این یک میوه منع فرموده بود، ولی آدم ﷵ به خطا[1] رفت. لذا قیاس شما درست نیست و هیچ بی‌عدالتی رخ نداده است.

آیا جاودانه شدن کافران در جهنم عدالت است؟

چطور امکان دارد شخصی که فقط ۵۰ سال زندگی کرده، بعد از مرگ؛ به صورت ابدی در ناز و نعمت یا برعکس در عذاب و رنج و بدبختی باقی بماند؟ آیا این ناقض عدالت خداوندی نیست؟

---

۱. بین «خطا» و «خطیئه» تفاوت است؛ خطا در مقابل صواب است لیکن خطیئه در مقابل عقاب است و آدم و حوا ﷩، به خطا رفتند. (ن ک: الخواطر- الشعراوی، ج ۱، ص ۲۶۹)، به تعبیر دیگر خطا عملی که بدون قصد و عمد باشد در حالی که خطیئه عملیست که با قصد قبلی و اصرار بر آن باشد و لذا خطیئه دارای عقاب است.

پاسخ:

بی‌شک اگر دیدمان را وسیعتر و جامعتر نماییم رسیدن به حقایق آسان‌تر خواهد بود!

پاسخ اول:

إن شاء الله با ذکر مثال به سمت کلید حل مسئله خواهیم رفت:

یک گروه بزرگ کوهنوردی را در نظر بگیرید، که جهت عزیمت به سمت یک قله‌ی بسیار مرتفع حرکت می‌کنند، جهت تامین وسایل مورد نیاز، تقسیماتی انجام داده‌اند، یکی از اعضا مسئول کبریت و فندک است، و به جز ایشان کسی این ابزار آتش‌زا را با خود نمی‌آورد، به هرحال چون وسایل تقسیم شده، هر کس وسیله‌ای که به او سپرده‌اند را تامین می‌کند.

بر حسب اتفاق شخصی که مسئول تامین کبریت است، آن را فراموش می‌کند، شب به محل اقامت می‌رسند ولی چون برای تامین گرما آتش ندارند؛ چند نفر از سرما می‌میرند. حال آیا منطقی است فردی بیاید بگوید مگر یک کبریت چیست؟ آیا فراموش کردن یک کبریت خیلی امر مهمی است؟ چرا باید منجر به مرگ چند نفر شود، آیا این عدالت است؟

خودتان می‌دانید که کسی چنین سوالی نمی‌پرسد، بله، ما هم می‌دانیم یک کبریت ۱۰۰ تومانی بسیار کم‌ارزش است، ولی نقشش در آن مکان و آن موقعیت بسیار با ارزش بوده است.

«لذا گزاره‌های مختلف با توجه به «قرارگیری‌شان» در «شرایط مختلف» ارزش و اهمیت‌شان تغییر پیدا می‌کند»، ما ساعت‌ها «وقت خود» را به پای فیلم و امور دیگر می‌گذاریم، ولی سر جلسه‌ی امتحان مهمی همچون کنکور،

حتی یک دقیقه هم، در حکمِ ده‌ها ساعتِ معمولی (در اوقات غیر امتحان) می‌باشد.

در مورد شبهه‌ای که شما مطرح کرده‌اید هم اصلا بحث بر سر ۵۰ سال و ۱۰۰ سال نیست، بلکه توجه ویژه به دوره‌ای است که ما انسان‌ها در آن قرار گرفته‌ایم. خداوند در این زمان محدود ما را مورد آزمایش و ابتلا قرار داده است.

افرادی که به صورت جاودانه جهنمی می‌شوند این عذاب ثمره‌ی اعمال خودشان در این زمان محدود می‌باشد. افراد بهشتی هم همین‌طور، شما وقتی این را می‌فرمایید باید آن روی دیگر سکه را هم ببینید آیا این عدالت است شخصی ۵۰ سال عبادت انجام داده باشد، اما پس از آن «به صورت ابدی» به خوشبختی و رفاه بهشت دست پیدا کند؟

در اینجا هم می‌گوییم بله عدالت است، چون خداوند عادل از سر لطف و مرحمت خود «در این دوره‌ی حساس، یعنی زندگی دنیا» به او حیات بخشید و او را مورد آزمایش قرار داد و این شخص خودش، با انتخاب و اختیار خودش علی‌رغم توانایی انجام منکرات، به سمت حسنات گام برداشت و راه خداپرستی را برگزید و حال در بهشت ثمره‌ی اعمال خود را تا ابد خواهد دید. «اگر ارزش و اهمیت و حساسیتِ دوره‌ها» را در نظر نگیرید پس رفتن به بهشت هم بی‌عدالتی است.

پاسخ دوم:

برای پاسخ دوم هم با ذکر مثال پیش می‌رویم.

آیا گناهِ زنا کردنِ یک پسر جوان با «زنی که هیچ نسبتی با او ندارد» العیاذ بالله با زنا کردن این جوان با «مادر خودش» مشابه است؟ آیا گناهشان مثل

هم است؟ آیا هر دو زنا هستند و تمام؟ خیر، هر کسی می‌داند که این گونه نیست و فرکانس بعضی از گناهان بیشتر از گناهان دیگر است.

یا شخصی را در نظر بگیرید که دوستش چیزی به او می‌گوید و او گوش نمی‌کند، روز بعد معلمش همان چیز را به او می‌گوید و او گوش نمی‌کند، روز بعد مدیرش همین حرف را به او می‌گوید و او گوش نمی‌کند .. تا می‌رسد به وزیر آموزش و پرورش و در نهایت رئیس جمهور، ولی او باز هم گوش نمی‌کند.

آیا بازخورد نافرمانی از حرف مستقیم دوست خود با نافرمانی از حرف مستقیم رئیس جمهور مانند هم است؟

خیر این گونه نیست، تا مرتبه‌ی شخص مخاطب بالاتر می‌رود تاوان نافرمانی هم بالاتر است، حال انسانهای جامعه را رها کنید کسی را در نظر بگیرید که به حرف مستقیم پیامبرﷺ گوش نمی‌دهد!

و از آن بالاتر شخصی که حرف مستقیم پروردگار توانا را رد می‌کند! آیا بازخوردش چگونه خواهد بود!

مسئله عمیق‌تر هم می‌شود، بحث فقط نافرمانی نیست، بلکه بحث بر سر «انکار و بی‌حرمتی است.»

شخصی به دوستش بگوید تو دوست من نیستی و به حرفت گوش نخواهم کرد! بله هیچ اتفاقی نمی‌افتد، اما اگر به رئیس‌جمهور بگوید تو رئیس‌جمهور نیستی و به حرفت گوش نخواهم کرد، ببینند چه بازخوردهایی خواهد داشت! حال همین شخص اگر منکر نبوت پیامبر شود! و بالاتر از آن اگر منکر خداوند بزرگ (سبحانه و تعالی) شود آیا تاوان کمی مرتکب شده است!

اگر شخصی تمام زندگیش گناهان کبیره (غیر از شرک و کفر) باشد ولی به خدا و رسول ایمان داشته باشد، بعد از اتمام مجازاتش به بهشت بر می‌گردد و در بهشت جاودانه خواهد شد، نه در جهنم.

ولی شخصی که منکر خداوند متعال با این همه عظمت و کبریا می‌شود، آن هم به صورت آگاهانه، خودش با دستان خودش تمام پل‌ها را ویران می‌کند و جاودانه در جهنم خواهد ماند.

لذا نتیجه‌ی بحث این می‌باشد که توجه به «حساسیت دوره‌ی کنونی» و «مقام و منزلت پروردگار» کلید حل مسئله می‌باشد، بنده مطمئنم کسانی که می‌گویند خوب شخص کافر منکر خداوند شود!، مگر چه شده است؟!، چرا جاودانه در جهنم بماند...؟

این افراد عظمت و کبریا و نقش و جایگاه خداوند باری تعالی، همچنین حساسیت دوره‌ای که در آن زندگی می‌کنیم را درک نکرده‌اند وگرنه هرگز این را نخواهند گفت.

﴿و قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً﴾ (اسراء: ٨١)

«بگو که حق آمد و باطل نابود شد که البته باطل رفتنی و نابود شدنی است.»

آیا آدم‌های مذهبی ترسناک هستند!؟

از آدمهای مذهبی بترسید آنان به درجه‌ای رسیده‌اند مطمئن هستند هر کاری بکنند اشکالی ندارد چون می‌اندیشند با عبادت آنرا جبران می‌کنند...!! «دیتر هالروردن»

پاسخ:

ما بارها اعلام کرده‌ایم اکثر سخنانی که ناباوران ایرانی بیان می‌کنند برای جامعه‌ی اروپا صدَق می‌کند و ربطی به جوامع اسلامی ندارد. در این شبهه هم همین قاعده وجود دارد، اینکه هر گناهی! انجام دهی و برای پاک شدن نامه‌ی اعمالت به عبادت بپردازی، مربوط به آیین تحریف شده‌ی مسیحیت است نه اسلام.

مسیحیان هر گناهی که انجام دادند به کلیسا می‌روند، اعتراف می‌کنند و پاک می‌شوند! آن‌ها توجیهشان برای این کار استناد به این قسمت از کتاب‌شان می‌باشد:

۱. پس نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید.[۱]

۲. ایشان به گناهان خود اعتراف کرده، در رود اردن از دست او تعمید می‌یافتند.[۲]

خلاصه این حکم ربطی به دین مبارک اسلام ندارد، لازم است بدانیم که تنها گناهی که در بین ما با «عبادت» پاک می‌شود «گناه صغیره» می‌باشد[۳]؛ گناه کبیره هم دو قسم است:

---

۱. رساله یعقوب، ۵: ۱۶

۲. متی، ۳: ۵ - ۶

۳. باتوجه به نصوص اسلامی از قرآن و سنت، دوری از گناهان کبیره نیز سبب بخشش گناهان صغیره می‌شود. (ن ک: تفسیر القرآن العظیم- ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۷۱). خداوند متعال فرموده: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ﴾ [نساء: ۳۱] «اگر از گناهان بزرگی که از آن[ها] نهی شده‌اید دوری گزینید، بدیهای شما را از شما می زداییم.»
←

اگر حق الله است، حتماً باید توبه کرد.

و اگر حق‌الناس است به علاوه توبه حتماً باید رضایت فرد را جلب کرد (با دادن مال یا حلالیت طلبیدن یا...).

و اصلاً از این خبرها نیست در روز برویم دزدی کنیم و شب با خواندن نماز تهجد؛ گناه‌مان پاک شود!

آنچه مد نظر شبهه افکن است، همین قسمت سوم می‌باشد (حق الناس) که به انسانهای غیر مذهبی می‌گوید، از مذهبی‌ها بترسید، ولی عرض کردیم، عبادت ربطی به حق الناس ندارد.[1]

معمولاً در این مواقع به نام گوینده‌ی متن نگاه کنید، یک نام خارجی! مشخص است که ایشان برای جامعه‌ی خود حرف زده نه برای ما ملت مسلمان. همچنین معتقدم باید جمله ایشان را این گونه اصلاح کرد:

از آدمهای «مذهبی‌نما» بترسید آنان به درجه‌ای رسیده‌اند که مطمئن هستند هر کاری کنند اشکالی ندارد.

البته حصول این عفو و بخششی که با اجتناب از گناهان کبیره است باید گاهی با برپایی فریضه‌ها همراه باشد. (ن ک: الجامع لأحکام القرآن - قرطبی، ج ۵، ص ۱۵۸)

۱. در دین مبین اسلام، اگر شخصی بر گردنش حقوق مردم باشد و آن را ضایع کرده باشد هم در دنیا و هم درآخرت بازخواست می‌شود؛ در دنیا آن حقی را که ضایع نموده باید جبران کند و آن با توبه در پیشگاه خداوند و جلب رضایت اشخاصی که حقشان را ضایع نموده ممکن است. مثلاً اگر مالی را دزدیده یا در عملی خیانت کرده یا سخن چینی و ... کرده باید حتماً رضایت صاحبان این حق را جلب کند و در عین حال در پیشگاه خداوندِ متعال نیز برای ارتکاب این گناهان خویش توبه کند در غیر این صورت در حکومت اسلامی مجازات می‌شود. و درآخرت نیز اگر این شخص در دنیا جبران مافات و توبه نکرده باشد. مجازات خواهد شد. بنابراین حقوقی را که خداوند تعیین نموده با اهمال و سهل انگاری و با رشوه و جایگزینی برخی اعمال غیر شرعی به اصطلاح خریداری نمی‌شوند.

آیا همه‌ی ادیان و مذاهب برای منافع شخصی ایجاد شده‌اند؟

اگر کوسه‌ها آدم بودند! بی‌شک مذهبی اختراع می‌کردند و به ماهی‌ها یاد می‌دادند که؛ زندگی واقعی در شکم کوسه‌ها آغاز می‌شود! «برتولد برشت»

پاسخ:

به زبان ساده منظورش این است که انسانها مذاهب را ساخته‌اند برای منافع خودشان، برای سیر شدن شکم و فریب و سرکیسه کردن مردم... متاسفانه همان اشتباه همیشگی وجود دارد،[1] چون باید مشخص شود منظورش چه مذهب و چه دینی است؟

احتمال دارد یک فرد بی‌خدا بگوید همه‌ی ادیان اینگونه هستند! می گوییم:

---

۱. اگر مذهب را به مفهوم عام در این تعبیری که معترض بیان داشته مدنظر بگیریم، و بر فرض محال عمومیت آن را نیز بپذیریم، باز این در حیطه‌ی دین و مذهب منحصر نیست، بلکه در زمینه‌ی علوم - حال هر نوع آن باشد - نیز به مراتب صدق می‌کند. مثلاً کسی که با علم و دانش- که نزد خداناباوران تمام هستی و وجود را متکی بر آن می‌دانند- سلاح‌های جنگی درست می‌کند و آن را به مردمی بیچاره می‌فرشند، تا هم مال آنان را تصاحب کنند و هم جان آنان را، خطر این علم با آن دینی که خداناباوران دائماً و صبح و شب طعن وارد می‌کنند کدام یک بیشتر است؟! دینی را که دعوت به صلح و حفظ ثروت در راه آبادانی و عمران و یا علمی که در راه اخذ پول و جان مردم بکار گرفته شده است؟! طبعاً علمی که در مسیر ترقی و پیشرفت و تداوم زندگی بشریت بکار گرفته شود بسیار مفید و پسندیده است در اینجاست که دین و یا علم ذاتاً مشکلی ندارند بلکه مفید می‌باشند لیکن این انسانها هستند که از آن سوء استفاده می‌کنند و ما باید مانع این سوء استفاده‌ها باشیم نه اینکه مانع علم و یا دین. فتأمل!

بی‌شک ادیان توحیدی این گونه نیستند و حرکاتِ پیروان ادیان، ربطی به دین؛ سازنده یا فرستنده‌ی آن ندارد.

به عنوان مثال اسلامِ عزیز ما در کجا به زَر اندوزی و استعمار و در شکم قرار دادنِ مالِ مردم اشاره کرده است؟[1]

خدای متعال در آیات ۳۴ و ۳۵ سوره‌ی مبارکه توبه می‌فرماید:

﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّ كَثيراً مِنَ الْأَحْبارِ وَ الرُّهْبانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوالَ النَّاسِ بِالْباطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللَّهِ وَ الَّذينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَها في سَبيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَليمٍ * يَوْمَ يُحْمى عَلَيْها في نارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوى بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هذا ما كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ﴾

«ای مؤمنان! بسیاری از علمای دینی یهودی و مسیحی، اموال مردم را به ناحق می‌خورند، و دیگران را از راه خدا باز می‌دارند و کسانی که طلا و نقره را اندوخته می‌کنند و آن را در راه خدا خرج نمی‌نمایند، آنان را به عذاب بس بزرگ و بسیار دردناکی مژده بده...»

---

۱. خداوند متعال در آیات متعدد از خوردن مال مردم به ناروا نهی نموده بطور مثال فرموده: ﴿وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ وَ تُدْلُوا بِها إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَريقاً مِنْ أَمْوالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [بقره: ۱۸۸] «و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید، و [به عنوان رشوه قسمتی از] آن را به قضات مدهید تا بخشی از اموال مردم را به گناه بخورید، در حالی که خودتان [هم خوب] می‌دانید.» و ﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كانَ بِكُمْ رَحيماً﴾ [نساء: ۲۹]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال همدیگر را به ناروا مخورید -مگر آنکه داد و ستدی با تراضی یکدیگر، از شما [انجام گرفته] باشد- و خودتان را مکشید، زیرا خدا همواره با شما مهربان است.»

روزی (فرا خواهد رسید که) این سکّه‌ها در آتش دوزخ، تافته می‌شود و پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان با آن‌ها داغ می‌گردد (و برای توبیخ) بدیشان گفته می‌شود: این همان چیزی است که برای خویشتن اندوخته می‌کردید، پس اینك بچشید مزه‌ی چیزی را که می‌اندوختید.»

توجه بفرمایید خداوند متعال چه عذابی برای انسان‌های مال اندوزی که مالشان را از راه نا مشروع کسب کرده‌اند و از جیب مردم به ناحق گرفته‌اند و حتی مالی را که مشروع بوده اما در راه خدا خرج نکرده‌اند مدنظر داشته است!!! حال ممکن است یک فرد ناباور بگوید، در راه خدا منظور چیست؟ آیا برویم پول خود را به دعوتگران دینی بدهیم؟

ببینیم قرآن مجید جواب این سوال را چگونه می‌دهد، باز هم همان سوره‌ی توبه آیه ٦٠:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾

«زکات مخصوص مستمندان، بیچارگان، گردآورندگان آن، کسانی که جلب محبّتشان (برای پذیرش اسلام و سودگرفتن از خدمت و یاریشان به اسلام چشم داشته) می‌شود، (آزادی) بندگان، (پرداخت بدهی) بدهکاران، (صرف) در راه (تقویت آئین) خدا، و واماندگان در راه (و مسافران درمانده و دورافتاده از مال و منال و خانه و کاشانه) می‌باشد. این یك فریضه‌ی مهمّ الهی است (که جهت مصلحت بندگان خدا مقرّر شده است) و خدا دانا (به مصالح آفریدگان) و حکیم (در وضع قوانین) است.»

توضیحات:

«الْفُقَرَآءِ»: مستمندانی که چیزی دارند ولی کفاف زندگی ایشان نمی‌کند.

«الْمَسَاكِينِ»: مستمندانی که چیزی ندارند. فقیر و مسکین به جای همدیگر هم به کار می‌روند.

«الْعَامِلِينَ عَلَيهَا»: کارکنانی که از سوی پیشوای مسلمانان مأمور جمع‌آوری زکات می‌شوند.

«الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ»: کسانی هستند که پیشوای مسلمانان صلاح بداند از راه احسان از ایشان دلجوئی شود و یا زیان و ضررشان به مسلمانان نرسد.

«فِي الرِّقَابِ»: در راه آزادکردن بندگان با خرید و کمك ایشان برای آزادی.

«الْغَارِمِينَ»: افراد مقروض و مدیونی که قادر به پرداخت قرض خود نباشند و وام آنان حاصل نادانی نبوده و صرف معصیت نشده باشد.

«فِي سَبِيلِ اللهِ»: مراد تمام راههائی است که منتهی به خوشنودی خدا می‌گردند.

«إبْنِ السَّبِيلِ»: مسافر دورافتاده از خانه و کاشانه و نیازمند کمك برای رسیدن به آن باشد.

پس توجه بفرمایید که آیا «در راه خدا» منظور خدمت به «مردم» است یا خود خدا! خدایی که صمد و بی‌نیاز است.[1]

---

۱. در اسلام تمام اعمالی که جنبه‌ی خیرخواهانه داشته و بین مردم نیز این کارهای خیر انجام می‌شود به مجرد اینکه نیت و رنگ خدایی داشته باشد چنین اعمالی هرچند خود مردم برای همنوع انجام داده لیکن در اسلام از جهت ترغیب و تشویق اهل ایمان در راه خدا تلقی می‌شود و دامنه‌ی این امور بسیار وسیع است و تمام جوانب زندگی فرد ایماندار را در بر می‌گیرد. خداوند متعال درآیات متعدد فرموده: ﴿وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ﴾ [حج: ۷۷] «و کار ←

اول آیـات تهدیـد کننـده‌ی ثروتمنـدان را مشـاهده بفرماییـد (٣٤ و ٣٥ سوره‌ی توبه) این فرد ثروتمند چه داعیِ دین باشـد، چـه دکتـر، چـه مهنـدس، چه مخترع مذهب خداوند این گونه او را خطاب قرار داده است و بعـد راه‌هـای مصرف پول در راه خدا را (٦٠ سوره‌ی توبـه) ملاحظـه بفرماییـد؛ آیـا ایـن دیـن برای گـرفتن سـرمایه‌هـای مـردم و جـذب منـافع مـادی نـازل شـده اسـت؟ یـا «خدمت به خلـق»؟ (فقـط یکـی از راه‌هـای صـرف زکـات در اسـلام کمـک بـه کسانی است که در راه خدا به تبلیغ دین می‌پردازند.)

حرف همیشگی را تکرار می‌کنم امثال آقای «برتولـد برشـت» و دیگـران در جوامع مسیحی زنـدگی کـرده‌انـد و بـا تحریفـات فراوانـی کـه از جانـب اربابـان کلیسا معرفی شده رو برو شده‌اند، همـین موجـب شـده ایـن انتقـادهـا را ارائـه دهند و متاسفانه امروز ناباورانی که در جوامع مسلمان نشین زندگی مـی‌کننـد

خوب انجام دهید.»، ﴿وَ تَعاوَنُوا عَلَـى الْبِـرِّ وَ التَّقْـوى﴾ [مانـده: ٢]. «و در نیکوکـاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید.»، ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَیْرات﴾ [بقـره: ١٤٨، مانـده: ٤٨] «پس در کارهایِ نیك بر یکدیگر پیشی گیرید.»، ﴿مَثَلُ الَّذینَ یُنْفِقُونَ أَمْـوالَهُمْ فـي سَـبیلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ في كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللَّهُ یُضـاعِفُ لِمَـنْ یَشـاءُ وَ اللَّـهُ واسِعٌ عَلیم﴾ [بقره: ٢٦١] «مَثَل [صدقاتِ] کسـانی کـه امـوالِ خـود را در راه خـدا انفـاق می‌کنند همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه‌ای صد دانه باشـد؛ و خداوند برای هر کس که بخواهد [آن را] چند برابر می‌کند، و خداوند گشایشگر داناست.» و درآیات متعدد دیگر که خداوند متعال تشویق به دادن قرض الحسنه نموده وآن را به خود نسبت داده تا ایمانداران در راه خدا این عمل نیکو را در جامعه شایع نماینـد و نیازمنـدان را بی‌نیاز کنند. (ن ک: بقره: ٢٤٥، حدید: ١١ و ١٨، تغابن: ١٧، مزمل: ٢٠) و ایـن کارهـای خیری که فرد انجام می‌دهد اعم از پرداخت صدقه‌ها و کمک‌ها نباید با منّت وآزار و اذیت همراه باشد چرا که سبب نابودی ثواب و فضل و خداپسندانه بودن‌آن می‌شود. لذا خداونـد متعال فرموده: ﴿یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذى﴾ [بقره: ٢٦٤] «ای کسانی که ایمان‌آورده‌اید، صدقه‌های خود را با منّت وآزار، باطل مکنید.»

همانها را بر علیه اسلام به کار می‌گیرند! لذا این سخنان ربطی به جامعه ما ندارد، از خود بپرسید آیا چنین جملاتی (جمله‌ی آقای برشت) برای دین و مذهب ما صدق می‌کند؟ قضاوت با افراد منصف.[۱]

من دلم پاک است و همین کافیست...!

دانش‌آموزی که در امتحان ریاضی و زبان خارجه و فیزیک و ادبیات و شیمی صفر بگیرد، آیا دانش‌آموز خوبی است؟ خیر.

حال اگر بسیار صادقانه به مدرسه بیاید (دلش پاک پاک باشد) معلمش را خیلی دوست داشته باشد! آیا با این همه تجدید و تنبلی می‌توان به او گفت یک دانش‌آموز خوب؟ خیر.

آیا همین دل پاکی و دوست داشتن معلم او را به مقطع بعد (یعنی دانشگاه) می‌رساند؟ خیر.

اگر با دیگر دانش‌آموزان رفتار خوبی داشته باشد، حق کسی را نخورد، به کسی زور نگوید... ولی در درس‌هایش مردود شود آیا دانش‌آموز خوبی است؟ آیا می‌تواند پله‌های موفقیت و ترقی را طی کند؟ خیر.

بله درست است او از لحاظ اخلاقی مشکلی ندارد و بی‌شک این امتیاز بزرگیست ولی هر چیزی به جای خود. تکلیف و درس و مشق هم جای خود را

---

۱. گاهی اسلام ستیزهای ایرانی حتی سخنان شخصیت‌های مطرح غربی ای که دائماً به‌آن علیه دین و مذهب استناد می‌کنند را خوب متوجه نیستند و صرفاً چون در این حرف‌ها بنوعی ذم دین شده چشم بسته‌آن را پسندیده و در محافل نشر می‌کنند.

دارد، همه این را می‌دانند که صرفا اخلاق زیبا باعث قبولی دانش‌آموزان نخواهد شد بلکه باید درس بخوانند و تلاش کنند، تا در امتحان قبول شوند.

البته دل پاکیِ چنین دانش‌آموزی شدیدا محل تردید و سوال می‌باشد! وقتی او به معلم گوش نمی‌دهد و نسبت به یادآوری‌ها و نصیحت‌هایش بی‌توجه است، آیا این گواهی بر دل پاکی اوست یا برعکس؟! این همه حرف معلم را زمین زدن چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ زمانی‌که وظیفه او درس خواندن است! برای درس خواندن به مدرسه رفته است! چرا باید نسبت به سخن معلم تا این اندازه بی‌تفاوت باشد؟!

با توجه به مثالی که ذکر شد امروزه تعداد زیادی از جوانان ما خال‌کوبی یا همان تتو می‌زنند، نماز نمی‌خوانند، روزه نمی‌گیرند، قرآن نمی‌خوانند، کل بنیان ایمان آن‌ها ضعیف است و وقتی علتش را جویا می‌شویم می‌گویند:

ما دل‌مان پاک است به کسی زور نمی‌گویم، حق کسی را نمی‌خوریم، دزدی نمی‌کنیم و... اما همان‌گونه که در مثال دانش‌آموز ذکر کردیم، اخلاقیات و پاکی جزو شروط «لازم» می‌باشند ولی «کافی» نیستند. هر چیزی جای خود را دارد، مگر می‌شود حق مردم را ادا کنیم ولی از حق پروردگارمان بگذریم و بندگی نکنیم؟!

این حرف‌ها صرفاً توجیهاتی می‌باشد برای کسانی که «تنبلی» می‌کنند، بی‌شک اخلاقیات این افراد امتیاز بزرگیست ولی هرگز باعث صعود آن‌ها به پله‌ی بعدی نخواهد شد چون در امتحان‌های اصلی و تکالیف و واجبات مردود شده‌اند.

ممکن است یکی از همین افراد بگوید: آیا ما بهتریم یا کسی که نماز و روزه می‌خواند ولی به مردم بی‌احترامی می‌کند، مال مردم را می‌خورد! و به نوامیس مردم بی‌حرمتی می‌کند؟...

در پاسخ می‌گوییم این هم توجیه بعدی است، و هر دو گروه در خطا هستند؛ جوانانِ عزیز ما باید بدانند «خراب کردن» گروه دوم باعث «اثبات خوبی» گروه اول نمی‌شود، هر کس در مقابل اعمال خودش مسئول است. افرادی که ایمان راسخی دارند ولی اعمال آن‌ها نادرست است مانند ریشه‌ای هستند که ساقه و شاخه و برگ و میوه ندارند و افرادی که فقط شخصیت‌های مثبتی هستند و ایمان درست و حسابی ندارند؛ مانند شاخ و برگی هستند که ریشه ندارند.

درخت کامل (درخت میوه) درختیست که ریشه و ساقه و برگ داشته باشد و در نهایت میوه‌ای گوارا و سالم تحویل جامعه دهد.[1]

---

۱. روزه و نماز و حج و امثالهم تنها عبادات نیستند بلکه دایرهٔ عبادات در دین اسلام فراتر از این موارد می‌باشد. عبادت اسمی جامع برای هر چیزی از گفتار وکردار باطنی و ظاهری است که خداوند آن را دوست داشته و بدان خشنود است. (ر ک: العبودیة، ابن تیمیه، ص ٤٤؛ مجموع الفتاوی، ابن تیمیه، ج ۱۰، ص ١٤٩)؛ از نگاه دین اسلام:

- یک تبسم به روی دوست و همسایه و برادر و خواهر و .. عبادت محسوب می‌شود. پیامبراکرمﷺ فرمودند: (تبسمك في وجه أخيك لك صدقة) «تبسم تو به روی برادرت صدقه است.» (سنن الترمذی، ج ٤، ص ٣٣٩ ح ١٩٥٦؛ صحیح ابن حبان، ج ۲، ص ۲۲۱ ح ٤٧٤)، هرگاه با مردم ملاقات داشته باشید و گشاده رویی از خود نشان دهید سبب اجر و ثواب می‌شود. (ن ک: تحفة الأحوذی بشرح جامع الترمذی- مبارکفوری، ج ٦، صص ٧٥ - ٧٦)
- یک تشکر از بندگان خدا که برایمان خدمتی انجام دادن یک عبادت تلقی می‌شود. پیامبراکرمﷺ فرمودند: (أشكر الناس لله أشكرهم للناس) «شکرگزارترین شما نسبت به خدا، کسی است که نسبت به مردم سپاسگزارتر باشد.» (مسند أبی داود الطیالسی، ج ۲، ←

ص ۳۷۷ ح ۱۱۴٤؛ السنن الکبری للبیهقی، ج ٦، ص ۳۰۲ ح ۱۲۰۳۳؛ المعجم الکبیر للطبرانی، ج ۱، ص ۲۳٦ ح ٦٤۸)

- خدمت به همنوع عبادت است. پیامبراکرمﷺ فرمودند: (أحب الناس إلی الله تعالی أنفعهم للناس) «محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که بیشترین نفع را برای مردم داشته باشد.» (المعجم الکبیر للطبرانی، ج ۱۲، ص ٤۵۳ ح ۱۳٦٤٦) و در حدیثی دیگر آمده: (خیر الناس أنفعهم للناس) «بهترین افراد کسانی هستند که بیشترین نفع را برای مردم داشته باشند.» (مسند الشهاب القضاعی، ج ۲، ص ۲۲۳ ح ۱۲۳٤؛ شعب الإیمان للبیهقی، ج ۱۰، ص ۱۱۵ ح ۷۲۵۲)

- مأوا و پناه بودن برای بی‌سرپستان و یتیمان و احسان به‌آنان عبادت است. خداوند متعال فرموده: ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ وَآتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقابِ﴾ [بقره: ۱۷۷] «نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان‌آورَد، و مال [خود] را با وجودِ دوست داشتنش، به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان و گدایان و در [راهِ آزاد کردن] بندگان بدهد.» روایت شده که رسول اللهﷺ فرمودند: (خیر بیت في المسلمین بیت فیه یتیم یحسن إلیه، وشر بیت في المسلمین بیت فیه یتیم یساء إلیه، أنا وكافل الیتیم في الجنة كهاتین) «بهترین خانه در میان مسلمین، خانه‌هایی است که درآن با یتیمی خوشرفتاری می‌شود و بدترین خانه در میان مسلمین، خانه‌هایی است که درآن با یتیمی بدرفتاری می‌شود، من و متکفل یتیم در بهشت این گونه [اشاره به دو انگشت کردن] در جوار همدیگر قرار داریم.» (ادب المفرد للبخاری، ص ٦۱ ح ۱۳۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۱۳ ح ۳٦۷۹) و در حدیثی دیگر نقل شده: «من مسح رأس یتیم كان له بكل شعرة حسنة» «هر کس بر سر یتیمی دست [نوازش] بکشد به اندازه‌ی هر مویش نیکی است.» (المعجم الأوسط للطبرانی، ج ۳، ص ۲۸۵ ح ۳۱٦٦)

- رفتار خوب داشتن با همسر و بچه عبادت است. پیامبراکرمﷺ فرمودند: (من أكمل المؤمنین إیمانا أحسنهم خلقا وألطفهم بأهله) «بهترین مؤمنان از نظر ایمان کسانی هستند که خُلقشان بهتر باشد، و با اهل و عیال خود بیشتر مهربانی کنند.» (سنن الترمذی، ج ۵، ص ۹ ح ۲٦۱۲؛ السنن الکبری للنسائی، ج ۸، ص ۲۵٦ ح ۹۱۰۹؛ المستدرك علی الصحیحین للحاکم، ج ۱، ص ۱۱۹ ح ۱۷۳)

- دوست داشتن همسر و شوهر و بچه و مادر و پدر و خواهر و برادر و همسایه و خویشان دور و نزدیک و حتی کفار (شخص کافر به عنوان انسان نه کفر و شرک او) و رفق و مهربانی باآنان عبادت محسوب می‌شود. پیامبراکرمﷺ فرمودند: (لا تؤمنوا حتی تحابوا) «مؤمن شمرده نمی‌شوید، تا اینکه همدیگر را دوست بدارید.» (صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷٤ ح
←

همین مانده بود که اسلام‌ستیزان شیطان را الگوی جوانان کنند!

ناباوران متنی منتشر کرده‌اند که می‌گوید:

از شیطان آموختم، سرم را جلوی هیچ انسانی خم نکنم!

به راستی شیطان قهرمان داستان «آدم و حوا» است. فرشته‌ای بود که سال‌ها عبادت خدا را کرده بود. یاد گرفته بود که تنها خدا لایق عبادت و

---

۵٤)، از این رو محبت و ارادت اساس تمام دینهاست. (رک: قاعدة في المحبة- ابن تیمیه، ص ۳۲)

- صدق و امانت در معامله و خرید و فروش عبادت است. پیامبراکرمﷺ فرمودند: (التاجر الصدوق الأمین مع النبیین، والصدیقین، والشهداء) «تاجر راستگو و امانتدار با پیامبران و صدیقین و شهیدان قرین و همراه است.» (سنن الترمذی، ج ۳، ص ۵۰۷ ح ۱۲۰۹؛ المستدرك علی الصحیحین للحاکم، ج ۲، ص ۷ ح ۲۱٤۳)

پیامبراکرمﷺ فرمودند: (کل معروف صدقة) «هر عمل پسندیده‌ای صدقه است.» (صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۱ ح ٦۰۲۱؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ٦۹۷ ح ۱۰۰۵) و در قسمتی از حدیث صحیح دیگر نقل است: (وإرشادك الرجل في أرض الضلال لك صدقة، وبصرك للرجل الرديء البصر لك صدقة، وإماطتك الحجر والشوكة والعظم عن الطريق لك صدقة، وإفراغك من دلوك في دلو أخيك لك صدقة) «و راهنمائی کسی که راه را گم کرده صدقه است، و یاری رساندن نابینایی که می‌بینی برای تو صدقه است. و دور کردن سنگ و خار و استخوان از سرِ راه صدقه است. و خالی کردن آب از دلو خود به دلو برادرت، صدقه است.» (سنن الترمذی، ج ٤، ص ۳۳۹ ح ۱۹۵٦؛ صحیح ابن حبان، ج ۲، ص ۲۸٦ ح ۵۲۹)، همه این مواردی که ذکر شد و خیلی از موارد دیگر که از ذکر آن خودداری کردیم عبادت هستند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [حج: ۷۷] «کار خوب انجام دهید تا شاید رستگار شوید.»، بلی، این رستگاری و خوش نامی و باقی ماندن آثار نیک در دنیا نتیجه‌ی اعمال خوب ماست، نتیجه‌ی رفتار خوب ما با همنوعان ماست.. و قطعاً رستگاری در قیامت هم نتیجه‌ی همان رستگاری در دنیاست وگرنه خداوند متعال نیز به اجساد و بدن‌های انسان‌ها نگاه نمی‌کند بلکه به دل‌ها و اعمال آنان نگاه می‌کند. (ن ک: صحیح مسلم، ج ٤، ص ۱۹۸۷ ح ۲۵٦٤)، آنگاه که دلی صالح و نیکو باشد متابعاً رفتار و کردار نیز صالح می‌شوند و اگر آن دل فاسد باشد قطعاً اعمال بدن نیز فاسد خواهند بود. (نگا: صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۰ ح ۵۲؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۱۹ ح ۱۵۹۹).

تعظیم است. اما روزی که به وی امر شد به‌آدم سجده کند شیطان در تناقض با تمام باورهای پیشین خود قرار گرفت... مگر تنها خدا لایق سجده نبود؟ اکنون چرا باید به‌آدم سجده کند؟ چون حرف حرف خداست و بی چون و چرا می‌بایست اطاعت شود؟ و در صورت سرکشی، اخراج و سوزانده شود؟ آن هم بعد از این همه سال عبادت؟ این افسانه نه واقعی است و نه مقدس... اما درسی به شما می‌دهد که: هرگز زیر بار حرف زور نروید.

برای بررسی دقیق، سخنان شبهه‌افکن را جمله به جمله نقد می‌نماییم:

شبهه‌افکن:

از شیطان آموختم سرم را جلوی هیچ انسانی خم نکنم!

پاسخ:

نحوه‌ی آموختن‌تان هم غلط است!

اصلاً شیطان با انسان طرف نبود، بلکه با «امر پروردگار» طرف بود و سر خم کردن در مقابل انسان جهت «گوش به فرمان بودن» پروردگار صورت می‌گرفت، نه چیز دیگر.[1]

---

۱. یک دلیل اساسی سرپیچی ابلیس و طرد شدن او از مقام مقربین، استکبار و خودخواهی او در مقابل امر و فرمان خداوند بود. ﴿إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ﴾ [بقره: ۳۴، ص: ۷۴] «بجز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید.» خداوند متعال خطاب به ابلیس فرمود: ﴿قالَ يا إِبْلِيسُ ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعالِينَ﴾ [ص: ۷۵] «فرمود: ای ابلیس، چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان خویش خلق کردم سجده آوری؟ آیا تکبّر نمودی یا از [جمله] برتری‌جویانی؟» ابلیس در پاسخ گفت: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ [ص: ۷۶] «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل آفریده‌ای.»

شبهه‌افکن:

به راستی شیطان قهرمان داستان «آدم و حوا» است.

پاسخ:

عجب!

پس شیطانی که نزد شما دروغ است و نزد ما منفور، قهرمان داستان شد!! حقا که الگوی خود را خوب معرفی کرده‌اید.

شبهه‌افکن:

فرشته‌ای بود که سالها عبادت خدا را کرده بود.

پاسخ:

شمایی که حتی نمی‌دانید الگویتان فرشته نیست و یک جن است[1]، می‌خواهید آموزه‌های ادیان الهی را زیر سوال ببرید!

---

۱ دلایل اینکه ابلیس از جن بوده بدین قرار است: الف: ﴿وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاَّ إِبْلِيسَ كانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلاً﴾ [کهف: ٥٠] «(ای پیغمبر! آغاز آفرینش مردمان را برایشان بیان کن) آن گاه را که ما به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. آنان جملگی سجده کردند مگر ابلیس که از جنّیان بود و از فرمان پروردگارش تمرّد کرد. آیا او و فرزندانش را با وجود این که ایشان دشمنان شمایند، به جاي من سرپرست و مددکار خود می‌گیرید؟! ستمکاران چه عوض بدي دارند!»، وجه استدلال: بر اساسَ این آیه مبارکه، اولاً: ابلیس صراحتاً از فرشتگان مستثنی شده و در زمره‌ی جنیان محسوب شده است. ثانیاً: باتوجه به آیه مذکور، ابلیس به سبب سرپیچی از فرمان خداوند متعال دچار فسق و معصیت شد در حالی که فرشتگان تابع امر خدا بوده و معصوم هستند. (ن ک: انبیاء: ۲۷، تحریم: ٦)، ب: فرشتگان از نور آفریده شده‌اند، در حالی که جنیان از آتش خلق شده‌اند.

←

شبهه‌افکن:

یاد گرفته بود که تنها خدا لایق عبادت و تعظیم است. اما روزی که به وی امر شد به آدم سجده کند، شیطان در تناقض با تمام باورهای پیشین خود قرار گرفت... مگر تنها خدا لایق سجده نبود؟ اکنون چرا باید به آدم سجده کند؟ چون حرف حرف خداست و بی چون و چرا میبایست اطاعت شود؟

در این رابطه پیامبراکرمﷺ فرمودند: «خُلقت الملائکة من نور، وخُلق الجان من مارج من نار...» (صحیح مسلم، ج ٤، ص ٢٢٩٤ ح ٢٩٩٦؛ صحیح ابن حبان، ج ١٤، ص ٢٥ ح ٦١٥٥) و ابلیس نیز به نص صریح قرآن از آتش خلق شده: ﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ﴾ [اعراف: ١٢، ص: ٧٦] «گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای»، ج: ابلیس دارای ذریه است در حالی که فرشتگان ذریه ای ندارند. (نگا: مجموع الفتاوی، ابن تیمیه، ج ، ص ٣٤٦) د: مستثنی در این‌آیه مستثنای منقطع است؛ یعنی: فرشتگان سجده کردند و ابلیس از جنس آن‌ها نبود لیکن او به همراه آن‌ها امر شده بود که سجده کند. (نگا: الخواطر- الشعراوی، ج ٧، ص ٤٠٦١)، هـ: فرشتگان متکبر نیستند. (ن ک: اعراف: ٢٠٦، انبیاء: ١٩) در حالی که ابلیس متکبر بوده است. (ن ک: بقره: ٣٤، ص: ٧٤).

شاید این سوال مطرح شود که باتوجه به‌آیه مذکور(کهف: ٥٠)، اگر ابلیس از جنس فرشتگان می‌بود پس امر به سجده نمی‌شد و به تبع آن نافرمانی هم نمی‌کرد؟! در جواب آن، علماء فرمودند: اولاً: ابلیس به اعتبار حالتش از فرشتگان بوده نه به اعتبار اصل وجودی. (ن ک: مجموع الفتاوی، ابن تیمیه، ج ٤، ص ٣٤٦)، ثانیاً: ابلیس به خاطر افعالِ فرشتگان و در عبادت و اعمالی که شبیه آن‌ها بوده شناخته شده، از این رو در خطابشان داخل شد و به سبب مخالفتش عصیان کرد.(ن ک: تفسیر القرآن العظیم- ابن کثیر، ج ٥، ص ١٦٧)، ثالثاً: در اینجا خداوند متعال ابلیس را از فرشتگان مستثنی کرده، زیرا همراه ایشان بود لیکن از جنس آنان نبود و این‌آیه از سوره کهف: ﴿كَانَ مِنَ الْجِنِّ﴾ این مطلب را برایمان روشن می‌کند. و این استثناء نیز موسوم به استثنای منقطع است همانطور که علمای نحو می‌گویند: (جاء القوم إلا حماراً) «آن قوم آمدند بجز حمار» و این سخن، عربی فصیح است که «حمار» را از «قوم» استثنا نموده هر چند از جنس ایشان نیست. (نگا: مجموع فتاوی ورسائل- ابن عثیمین، ج ١، ص ٢٨٦)

پاسخ:

جملات را طوری کنار هم قرار داده‌اید که افراد ساده و بدون معلومات را فریب دهید.

لازم است بدانید سجده‌ی ملایکه و شیطان در مقابل آدم به منزله‌ی «اله» قرار دادن و معبود قرار دادن آدم نبود! تا جناب الگویتان(شیطان) با تناقض درونی رو برو شود! بلکه سجده من باب احترام و سجده کردن در برابر عظمت کار خدا بود. به زبان ساده سجده جهت «احترام» بود نه «پرستش»[1]

شبهه‌افکن:

و در صورت سرکشی، اخراج و سوزانده شود؟ آن هم بعد از این همه سال عبادت؟

پاسخ:

این یک قانون است، شیطانی که با وجود جن بودن در مقام فرشتگان مقرب قرار گرفته بود؛ قطعا گناه و خطای او با شما برابر نیست. مثلا در ارتش آیا خیانت یک سرباز با یک سرهنگ وفادار یکی است؟

این همه سال عبادت اگر بینش صحیح و تواضع را برای او ایجاد نکرده باشد دیگر چه ارزشی دارد، که شما آن را مطرح می‌کنید.

---

۱. به اتفاق مسلمین، سجده‌ی فرشتگان به سیدنا آدم (ع)، سجده‌ی عبادت نبوده (أحکام القرآن- ابوبکر ابن العربی، ج ۱، ص ۲۷؛ التفسیر الکبیر- فخر رازی، ج ۲، ص ٤٢٧؛) بلکه بنابر دیدگاه جمهور، سجده‌ی تکریم و احترام بوده است. (الجامع لأحکام القرآن- قرطبی، ج ۱، ص ۲۹۳؛ البحر المحیط في التفسیر - أبو حیان اندلسی، ج ۱، ص ٢٤٧)

شبهه‌افکن:

اما درسی به شما می‌دهد که: هرگز زیر بار حرف زور نروید.

پاسخ:

زور و اجباری در کار نبود، اگر زور بود او توانایی ایستادن در مقابل فرمان پروردگار را نداشت. همین‌که سجده نکرده یعنی مختار بوده است.

بی‌شک درسی که شیطان برای گمراهان داشت، این بود که تکبر و غرور داشته باشند و در مقابل خالق و پروردگار خود نافرمانی کنند و مطمئن باشید هیچ نکته‌ی خوبی را به جهانیان عرضه نکرد جز بدی، اینکه قلدر باشند و در «اوج ناتوانی» بگویند خیر.

در اینجا ممکن است بی‌خدایی بگوید، او حق انتخاب نداشته، پس زور است!

در پاسخ می‌گوییم اینجا بحث خالق و مخلوق است، اگر می‌گوییم انسان و جن اختیار دارند، به معنای آزادی و اختیار بی‌حد و حصر نیست! که بیایند حتی حرف خدا را هم رد کنند! انسان و جن مختار هستند که با انتخاب خود از بین خوبی و بدی یکی را برگزینند، تا خوبی‌هایشان ارزش داشته باشد و بدی‌هایشان بی‌ارزش شود (زیرا می‌توانستند که آن را انجام ندهند! ولی باز هم انجام دادند).

این اختیار یک ابزار می‌باشد جهت امتحان انسان و آشکار شدن عیار آن، و اصلا به این معنا نیست «هرچه» دلت خواست انجام بده و کسی هم با تو کاری ندارد! لذا اختیار انسان و جن مشروط می‌باشد و مطلق نیست.

بنـابراین چـون در بـین انجـام خـوبی و بـدی مختـار شـده‌ایم نـام آن جبـر نیست، اما قرار نیست «نتیجه‌ی انجـام عمـل اختیـاری انجـام گرفتـه هـم، در اختیار خودمان باشد.»

بحث غلمان و افترا در مورد نعمت‌های بهشتی

﴿وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ﴾ (طور: ٢٤)

«پیوسـته در گرداگـرد آنـان نوجوانـان ایشـان (بـرای خدمتگزاریشـان) در چرخش و گردشند. انگار آنـان (در صـفا و پـاکی) مروارید‌های پنهـان (در صدف) هستند.»

بی‌خدایان ادعا می‌کنند غلمان به معنـای بـرده‌ی جنسـی اسـت، جوانـان زیبایی که با آن‌ها لواط صورت می‌گیرد!!!

آیا واقعا این گونه است؟ آیـا قـرآن نعمتـی بـه نـام لـواط بـرای بنـدگانش در بهشت قرار داده است؟

پاسخ:

خیر این ادعا کاملا نادرست است.

غلمان، جمع واژه‌ی غلام می‌باشد و به معنای غلام‌هاسـت، از آنجـایی کـه برای هر ادعایی باید دلیـل ارائـه کـرد، و نابـاوران هـیچ دلیلـی بـر ادعـای خـود ندارند لذا این شبهه کاملا نادرست می‌باشد، اگر دقت بفرمایید در هیچ جـایی از قرآن و سنت اشاره نشده که این غلام‌ها جهت تامین نیـاز جنسـی بهشـتیان در آنجا حضور دارند.

آیا وجود هر نوجوان زیبا و خوبرویی جهت برآورده کردن نیاز جنسی است؟ این قاعده را از کجا آورده‌اند! شک نداشته باشید این بر می‌گردد به اندیشه‌ی خراب ناباوران.

به نظر شما مردِ خدمتکار بهشتی باید چگونه باشد؟

انتظار دارید یک پیرمرد فرسوده یا یک مرد رویین‌تن و قوی و وحشتناک برای خدمت کردن در آنجا حضور داشته باشد!؟

متاسفانه افرادی که این شبهات را تولید می‌کنند، بهشت را با صنعت پورنوگرافی اشتباه گرفته‌اند، در این گونه فیلم‌هاست که بدون هیچ ابایی مردها با نوجوان‌های خدمتکار و... نزدیکی می‌کنند و از آن فیلم می‌گیرند...

پیش‌بینی می‌کنم ذهن شبهه‌افکن به حدی درگیر این مسائل شده که به محض شنیدن نام خدمتکارِ خوش‌سیمای نوجوان، دوباره همان صحنه‌ها در ذهنش تداعی شده است وگرنه چرا «بدون هیچ دلیل خاصی» می‌گوید این خدمت کارها برده‌ی جنسی هستند!

نکته‌ای که در پایان بحث قابل توجه می‌باشد این است که:

اگر قرآن می‌فرمود در بهشت یک دختر نوجوان زیبا خدمتکار شده، بی‌خدایان می‌گفتند ببینید اسلام به زنان ظلم کرده و آن‌ها را در بهشت خدمتکار کرده است! و برای آن زمان هم بهانه‌ی خاص خود را مطرح می‌کردند! لذا آنچه عیان می‌باشد این است که برای آن‌ها مفهوم مهم نیست، آنچه مهم است بهانه‌گیری و لجاجت می‌باشد و بس...

چرا مردان درجه یک اسلام خود برده و کنیز داشته‌اند...

در مورد کنیز و غلامانی که پیامبرﷺ داشته‌اند سؤال داشتم، در بعضی سخنرانی‌ها شنیده‌ام که می‌گویند اسلام هم مخالف برده‌داری است و این نیازمند زمان بود تا در طول زمان حذف شود، تا اینجا واضح است و هیچ جای اشکالی ندارد اما حالا که برده گرفتن کار خوبی نیست چرا پیامبر این کار را کرده است؟ پیامبر الگوی قولی و فعلی اصحاب کرام بودند، اگر پیامبر برده و کنیز نمی‌گرفتند مطمئنا این رسم زودتر از بین می‌رفت. همانطور که تحریم شراب هم نیازمند زمان بود و کم کم ترک شد، اما پیامبرﷺ و تعدادی از اصحاب اصلا شراب استفاده نکردند مثلا ابوبکر الصدیق.

می‌توانستند به همین روش برده‌داری را لغو کنند، حالا سؤال بعدی بنده این است چرا قرآن فرموده می‌توانید این تعداد زن بگیرید... و هر تعداد کنیز که خواستید، حال اگر بگوییم کنیزداری بد است پس حکم این آیه چه می‌شود؟ اگر هم کنیزداری کار خوبی می‌باشد چرا در بحث با ناباوران خلاف این را ثابت می‌کنیم؟

پاسخ:

شما دو سوال پرسیده‌اید:

۱. اگر برده‌داری درست نیست چرا پیامبر برده و کنیز داشته است؟

۲. چرا در قرآن فرموده می‌توانید کنیز داشته باشید؟

ما برای سهولت در پاسخگویی ابتدا جواب سوال دوم را می‌دهیم، جواب سوال دوّم:

قبلا (در جلد اول) به صورت مفصل در مورد برده‌داری صحبت کرده‌ایم، در آنجا ذکر نموده‌ایم که برده‌داری در قرآن فقط «جایز» است و به آن «امر» نشده است، لذا اگر برده گرفتن یک امرِ واجب می‌بود تمام شبهات وارد شده را می‌پذیرفتیم. ولی برای «جواز» نمی‌توان جایگاه «امر» و «وجوب» را قایل شد. اما چرا جواز؟

زیرا همان‌گونه که خود اشاره نموده‌اید اسلام برای حذفِ برده‌داری به زمان نیاز داشت، لذا در این فاصله‌ی زمانی، حکم جواز وجود داشته است، اما امروزه مسلمانان طبق توافقات بین‌المللی از یک روش دیگر استفاده می‌کنند (اسرا را در کمپ نگه می‌دارند به جای بردگی، چون مختار هستند و به آن امر نشده‌اند).

برای درک بهتر مقوله‌ی این «جوازِ ماندگار» در قرآن هم توجه بفرمایید که:

اگر شخصِ عاقلی برای جنگیدن یک تفنگ داشته باشد و فردا یک تانک بخرد، هرگز بعد از سوار شدن بر تانک تفنگش را دور نمی‌اندازد، و آن را برای روز مبادا نگه می‌دارد، برده‌داری در اسلام هم همین‌گونه است، شاید روزی جنگی در بین مسلمانان و کفار صورت بگیرد و کفار مردان و زنان مسلمان را به بردگی بگیرند، آیا مسلمانها برای «مقابله به مثل» نباید چراغ سبزی از جانب قرآن و اوامر الهی داشته باشند؟ مطمئن باشید اگر برای همیشه ممنوع می‌شد و این جواز هم از بین می‌رفت آن موقع مسلمانان این تاکتیک (یعنی مقابله به مثل) را از دست می‌دادند.

قبلا تاکتیک اصلی اسلام برای نابودی نظام برده‌داری را شرح داده‌ایم، از بین راه‌های برده گرفتن فقط یکی را باقی گذاشت (اسیر جنگی) و راه‌های

آزاد کردن برده را از یکی (خریدن) به ده‌ها مورد افزایش داد (انواع کفاره‌ها و صدقات و...) مانند بسته‌ای که روزی یک بیسکویت در آن بیندازیم اما ده بیسکویت از آن برداریم، مشخص است که بعد از چند روز خالی می‌شود...

حال می‌رسیم به جواب سوال اوّل:

۱. اگر برده‌داری درست نیست چرا پیامبر عظیم‌الشان اسلام خودش برده و کنیز داشته است؟

عرض شد که اسلام مبارک به زمان بسیار زیادی نیاز داشت تا این امر نادرست را ریشه‌کن نماید، ولی به نظر شما در طول این سالهای انتظار باید مانند زمان جاهلیت با برده‌ها و کنیزها رفتار می‌کردند؟ آیا نباید برای این سالها یک قانون و دستورالعمل وضع می‌کردند که حقوق انسانی برده‌ها تا اندازه‌ای بازگردد؟ حال چه دستورالعملی از سیره و رفتار رسول اکرمﷺ بهتر، شیواتر و مناسبتر؟

شک نداشته باشید طبق همین آموزه‌های قرآنی پیامبر راضی نبوده که برده و کنیز در اختیار داشته باشد لذا کنیزهایش را ابتدا آزاد نمود سپس با آن‌ها ازدواج فرمود (مثلا مادرمان ماریه قبطیه) اما پیامبرﷺ به صورت عملی نشان دادند که رفتار با کنیز و برده چگونه باید باشد، و مرزهای احترام به آن‌ها را به خوبی برای مردم ترسیم فرمود.

بحث شراب را مطرح نموده اید، برادر عزیزم قضیه‌ی شراب که «یک تفریح و عادت غذایی نادرست» بود با برده داری که یک «فرهنگ غلطِ اجتماعی در بعد جهانی» بود فرق می‌کند شراب خورها شراب را قطع می‌کردند و تمام میشد، ولی اگر برده داری درجا حذف میشد هزاران برده و کنیز آزاد می‌شد و

یک دفعه وارد جامعه می‌شدند: بیکاری، بی‌سرپرستی، بی‌سرپناهی، فقر و دیگر خصیصه‌های مخصوص به آن‌ها که باعث معضلات فراوانی می‌شد.[1]

---

۱. جهات و شیوه‌های برده داری در سطح جهانی آن زمان و ادامه داشتن آن تا چند دهه پیش، برای ملغا شدن نیازمند این بود که در سطح جهانی با این معضل برخورد شود و لذا پیامبراکرمﷺ ابتدا راه‌های برده‌داری را منحصر کرد و سپس به تعدیل و تصحیح الگوی عملی اقدام نمود و بعنوان یک مصلح بزرگ که با یک معضل جهانی مواجه است به قضیه نگاه می‌کرد. ویل دورانت می‌گوید: «محمد [ص] نیز، مانند معاصران خود، رسم برده‌داری را به صورت یک قانون طبیعی پذیرفت، ولی تاآنجا که توانست در راه تخفیف مشکلات و نتایج نامطلوب برده داری کوشید.» (تاریخ تمدن، ج ٤، ص ۲۳۱)، و همو در جایی دیگر از تاریخش می‌نویسد: «اسلام برای محدود کردن بردگی و اصلاح حال بردگان کوشش داشت.» (منبع قبل، ج ٤، ص ۲٦۹)، دکتر آلبت حورانی مسیحی در کتاب «تاریخ مردمان عرب» می‌گوید: «اندیشه‌ی بردگی و برده‌داری در اجتماعات مسلمان آن دوره آن اندیشه و نظریه‌ی مردمان سفید پوست امریکای شمالی و جنوبی نبود که در قرن ١٦م، اروپاییان به آنجا رفتند. قوانین اسلامی، بردگی را به عنوان امری کاملاً عادی و طبیعی به رسمیت شناخته بود. ... شریعت تأکید می‌ورزید که با بردگان حتماً باید با عدل و انصاف رفتار شود و بعد هم باید باآن‌ها مهربان بود و اگر کسی آن‌ها را از بردگی آزاد می‌کرد طبق اوامر شریعت کار نیکی انجام داده بود. به زبان دیگر آزاد کردن بردگان کاری مستحب بود. رابطه‌ی برده با اربابش می‌توانست خیلی صمیمانه باشد، آن‌قدر صمیمانه که حتی بعد از آزادی، این رابطه به همان صورت سابق ادامه یابد، حتی امکان داشت یک برده با دختر اربابش ازدواج کند یا اصولاً وکیل یا کارگزار اربابش در تمام امور باشد.» (تاریخ مردمان عرب، صص ۱۷۵ – ۱۷٦)، ادوارد براون در کتاب «تاریخ ادبی ایران» می‌گوید: «نقادان مغرب زمین که درباره‌ی پیامبر عربی اظهار نظر کرده‌اند اکثر اوقات اوضاعی را که قبل از او در عربستان وجود داشت و پیامبر اصلاح نمود در نظر نمی‌آورند و فراموش می‌کنند که بسیاری از چیزها از جمله رق که برده فروشی است و تعدد زوجات که مورد اعتراض آن‌هاست از ابتکارات اسلام نبوده بلکه قبل از اسلام وجود داشت و اسلام آنرا تحمل کرده و سخت نگرفته است.» (تاریخ ادبی ایران، ج ۱، ص ۲۷٦).

دین «انسانیت» چه دینی می‌باشد؟

معمولاً بی‌خدایان ادعا می‌کنند، ما اسلام و دیگر ادیان را کنار گذاشته‌ایم و دین «انسانیت» را برگزیده ایم.

وقتی می‌گوییم این دین چه مشخصاتی دارد؟ می‌گویند کمک به همنوع! علم و تحقیقات! صلح و احترام به عقاید! و... . ولی آیا واقعا این گونه است؟ برای پاسخ به این سوال، ادامه مطلب را مطالعه بفرمایید.

ما در یک تقسیم‌بندی کلی، انسان و حیوان را متضاد همدیگر می‌دانیم، لذا اگر یک عمل غیر انسانی ببینیم می‌گوییم این عمل حیوانی می‌باشد، یا می‌گوییم این کارِ انسان نیست و بی‌شک کار حیوانات است و.. تقریبا این میل به انسانیت در بین همه‌ی انسانها وجود دارد، اصلاً این یک امر فطری است، همه از خوبی‌ها خوششان می‌آید و از بدیها بیزارند!

اما جالب است بدانیم واژه‌ی «انسانیت» ادعا شده توسط بی‌خدایان در تضاد با واژه‌ی «حیوانیت» نیست. بلکه انسانیت آن‌ها در تضاد و مخالفت با «خداپرستی» است. وگرنه چه کسی دنباله‌رو انسانیت نیست! رسالت همین اسلام ما چیست؟ اگر به مقاصد آن نگاه می‌کنیم دقیقا احیای واقعی عبارت انسانیت می‌باشد.

اما همان‌گونه که ذکر شد، آن‌ها انسانیت را انتخاب نکرده‌اند که از رفتارهای حیوانی دوری گزینند، بلکه انسانیتِ آن‌ها به معنای «انسان‌پرستی، علوم تجربی پرستی» و کوچ کردن از محدوده‌ی خداپرستی می‌باشد.

آیا دین جدید آن‌ها سراسر خوبی و احترام به عقاید و فداکاری و... است؟ با ذکر چند مثال ببینیم آیا این کلمه زیبا و این آرمان والا (انسانیتِ معرفی شده توسط بی‌خدایان) در باطن هم این گونه است؟

تذکر:

تمام مواردی که از آن به خوبی و خدمت به بشریت یاد می‌کنند، در اسلام مبارک هم وجودَدارد و تصور نفرمایید چیز جدیدی ارائه داده‌اند، (به تمام اشکالاتی که به احکام و جهان‌بینی اسلام وارد می‌کنند هم پاسخ داده‌ایم، و تصور نفرمایید تا یک اشکال ذکر کردند، مثلا بحث برده‌داری و مرتد و... پس حرف آن‌ها درست است و دین ما از انسانیت تهی می‌شود).

تمام این موارد در دین انسانیت وجود دارد:

۱. در دین انسانیت اگر یک انسان با سگ، موبایل، مار یا قورباغه‌اش ازدواج کند هیچ اشکالی ندارد!

۲. در دین انسانیت اگر یک انسان با مادرش رابطه‌ی جنسی برقرار کند به شرطی که هر دو طرف راضی باشند هیچ اشکالی وجود ندارد!

۳. در دین انسانیت اگر یک انسان معلمِ مرد باشد و به دانش‌آموزش تجاوز کند به شرطی که به او آسیب نرساند هیچ اشکالی وجود ندارد!

٤. در دین انسانیت اگر یک انسان، گوشت سگ، تمساح یا خون بخورد هیچ اشکالی ندارد، به کسی چه مربوط است؟!

۵. در دین انسانیت اگر یک انسان شراب بخورد و قماربازی بکند هیچ اشکالی ندارد و به خودش مربوط است!

٦. در دین انسانیت اگر یک انسان شیطان را بپرستد و دختران باکره را برای شیطان قربانی کند هیچ اشکالی ندارد! به هرحال مرام آزاد است!

-کافیست یا باز هم بنویسم؟

۷. در دین انسانیت اگر یک انسان هر عقیده‌ای که دلش خواست به مردم منتقل کند (به شرطی که در دایره‌ی بی‌خدایی باشد) هیچ اشکالی وجود ندارد!

۸. در دین انسانیت اگر یک انسان به عقاید غیر انسان‌پرستان (خداپرستان، گاوپرستان و...) توهین کند، هیچ اشکالی وجود ندارد!

۹. در دین انسانیت اگر دو مرد با هم ازدواج کنند و زیر یک سقف زندگی کنند هیچ اشکالی وجود ندارد!

۱۰. در دین انسانیت اگر زن را ابزاری کنی برای فروش آفتابه و جوراب و صندلی و سنگ دستشویی (و عکس زن را بر آن هک نمایی) هیچ اشکالی وجود ندارد!

۱۱. در دین انسانیت اگر یک انسان حاکم ظالمی باشد میلیون‌ها نفر را قتل‌عام کند و بمیرد، در هیچ جایی محاکمه نمی‌شود، چون زنده‌شدنی وجود ندارد و دنیا هم به ما عدالت بدهکار نیست![1]

۱۲. در دین انسانیت یک مرد نمی‌تواند با دو زن ازدواج کند ولی می‌تواند روزانه بصورت نامشروع با هر تعداد زن که دلش بخواهد رابطه‌ی جنسی داشته باشد!

۱۳. و...

آیا مواردی که نام بردیم انسانیت است؟ یا حیوانیت؟ چطور انسانی که از منطق و شعور برخوردار است همچین افعالی را انجام می‌دهد؟

---

۱. در جلد اول، مبحث «اثبات عقلی معاد برای افراد معاند» این ادعا که جهان عدالت به ما بدهکار نیست را پاسخ داده‌ایم.

امیدوارم دگراندیشان دچار اشتباه همیشگی نشوند، وقتی می گوییم این تفکر حیوانی است منظورمان این نیست که شما انسان نیستید، می گوییم این افعال انسانی نیستند.

(در قرآن هم خداوند فرموده این افرادی که می‌دانند و عمداً گوش نمی‌دهند مثل چهارپایان هستند، معترضان می گویند ببین به ما گفته چهارپا! غافل از اینکه پروردگار فرموده «مانند» چهارپایان، یعنی این «طرز برخورد» مال چهارپایان است نه انسان عاقل).

مطمئن باشید شعار انسانیت یک فریب است، تمام خوبی‌هایی که از آن می گویند در دین اسلام به عنوان کامل‌ترین دین وجود دارد و در آن روی سکه دین جدیدشان کوله‌باری از خطایا و رفتارها و اندیشه‌های غیر انسانی را با خود حمل می‌نماید.

انتظار می‌رود:

الف) بی‌خدایان بعد از خواندن این مطلب به اسلام حمله کنند و بحث برده داری و سربریدن و چند همسری و ازدواج با دختر ۹ ساله و برهان شر و ...را مطرح نمایند .ولی عزیزان این فرار از پاسخگویی است، ما تمام این موارد را پاسخ داده ایم، ولی چرا آن‌ها این اعمال ذکر شده را توجیه نمی‌کنند!

ب) یک دگراندیش بگوید:

طبق مطلبی که شما نوشته‌اید، هر کس بی‌خدا است و می‌گوید فقط انسانیت، شیطان‌پرست است، با مادر خود رابطه‌ی جنسی دارد، با قورباغه ازدواج می‌کند، ظلم می‌کند و... در حالی که این گونه نیست شما طبق تفکر خود به ما تهمت زده‌اید...

که در پاسخ می‌گوییم:

اصلا این گونه نیست، ما کی همچین حرفی زده‌ایم؟! ما کی گفته‌ایم که بی‌خدایان شیطان‌پرست هستند؟

کی گفته‌ایم بی‌خدایان به مادر خود تجاوز می‌کنند؟ کی گفته‌ایم بی‌خدایان با سگ ازدواج می‌کنند و...

خواهشاً دقت بفرمایید، ما می‌گوییم «دینِ انسانیتی» که بی‌خدایان از آن دم می‌زنند، «گنجایش چنین حرکاتی» را دارد، یعنی اگر کسی این کار را کرد آزادی فردیِ خودش است و به کسی مربوط نیست، یعنی اگر مادر و پسر ازدواج کردند با این شرط که مزاحم کسی نشوند کسی نمی‌تواند در زندگی آن‌ها دخالت کند. متاسفانه در یک سطحی‌نگری مفتضحانه، فقط خواست آن دو شخص برای بی‌خدایان مهم است و اینکه بنیان‌های اخلاقی جامعه نابود شود یا نه، برایشان اهمیتی ندارد!!! (به زبان ساده‌تر، اگر شخص بی‌خدا این کارها را انجام نمی‌دهد، خودش نمی‌خواهد، وگرنه دینش (انسانیت، شما بخوانید انسان‌پرستی) جلوی راه او را نگرفته و کاملا آزاد است).

مگر صنعت پورنو گرافی و تهیه فیلم‌های مبتذل کاملاً قانونی نیست! یا اصلا به درآمد کشور آلمان از راه روسپی گری توجه نموده‌اید؟ مگر خود ریچارد داوکینز قبله‌ی آتئیست‌ها نمی‌گوید من کودک بودم معلمم دستش را در شورت من گذاشت و... همچنین از نظر من اگر به کودک آسیب نرسانی و او را دستکاری کنی هیچ اشکالی ندارد؟![1]

---

1. http://www.thedailybeast.com/cheats/2013/09/10/richard-dawkins-pedophilia-s-okay.html

حال شما خود بگویید برنامه‌ای که با این موارد مشکل نداشته باشد کجایش انسانیت است! دینی که نظارتی نداشته باشد و ««غیر از خداپرستی «هر چیزی» را روا بداند، آیا یک دین موفق و کارآمد است؟»»

دکتر شریعتی می‌گوید «بشر یک بودن» است و «انسان یک شدن.»[1] آیا این افعال، حرکت به سمتِ یک انسان کامل را تداعی می‌کنند، یا نه عقبگرد و حرکت به سمت خلق و خوی حیوانی می‌باشند؟

تذکر:

قرار نیست هر کس دم از انسانیت زد بی‌خدا باشد، حتی ما مسلمانها هم برای انسانیت تبلیغ می‌کنیم ولی در شکل زیبا و اصولی خودش، ولی انصافا به کرات برای بنده ثابت شده، کسی که انسانیت را علم کرده و ضد ادیان کار می‌کند، هدف او رد کردن مقدسات دیگران است نه تحقق آرمان‌های واقعی انسانیت.

منظورم از شکل زیبای انسانیت چیست؟

به عنوان مثال پیامبر گرامی ماﷺ برای کلیه‌ی روابط اجتماعی اسلام یک قانون را معرفی فرموده است: آنچه برای خود می‌خواهید برای دیگران هم بخواهید و آنچه برای خود نمی‌خواهید برای دیگران هم نخواهید.[2] یا

---

۱. ر ک: چهار زندان انسان، بخش اول، ص ۸.

۲. ن ک: مسند احمد بن حنبل، ج ۳۶، ص ٤٤٥ ح ۲۲۱۳۰؛ المعجم الکبیر للطبرانی، ج ۲، ص ۳۱۸ ح ۲۳۲۷؛ شعب الإیمان للبیهقی، ج ۲، ص ۹۸ ح ۵۷۳: (قال رسول اللهﷺ: أن تحب للناس ما تحب لنفسك وتكره لهم ما تكره لنفسك)

می‌فرماید جان و مال و ناموس شما بر یکدیگر حرام است.[1] این است مفهوم والای انسانیت.[2]

---

۱. ن ک: صحیح البخاری، ج ۱، ص ۳۳ ح ۱۰۵؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۰٦ ح ۱٦۷۹: (قال النبیﷺ: فإن دماءکم وأموالکم وأعراضکم علیکم حرام ...)

۲. مفهوم انسانیت در اسلام، مفهومی جامع است و فراتر ازآن چیزیست که مدعیان انسانگراها یا اومانیسم دائماًآن را در محافل سر می‌دهند. به تعبیر اسلامی؛ انسانیت یعنی:

- برادری: (أن العباد کلهم إخوة) «همانا همه‌ی بندگان برادرند.» (سنن ابی داود، ج ۲، ص ۸۳ ح ۱٥۰۸؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳۲، ص ٤۸ ح ۱۹۲۹۳).
- دوست داشتن یکدیگر: ایمان کسی کامل نیست مگر اینکه: اولاً: آنچه را مردم از نیکی برای خود می‌پسندند برای برادر خود نیز بپسندند. (لا یؤمن أحدکم، حتی یحب لأخیه ما یحب لنفسه) (صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۲ ح ۱۳؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ٦۷ ح ٤٥). ثانیاً: مردم یکدیگر را دوست داشته باشند. (لا تؤمنوا حتی تحابوا) (صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷٤ ح ٥٤).
- عدالت داشتن در هر حال: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾ [نحل: ۹۰] «به حقیقت، خداوند به دادگری فرمان می‌دهد.»، ﴿وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلاَّ تَعْدِلُوا اعْدِلُوا﴾ [مائده: ۸] «و البتّه نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. [بلکه] عدالت کنید.»
- ستم نکردن: مردم به یکدیگر ستم نکنند. «فلا تظالموا» (صحیح مسلم، ج ٤، ص ۱۹۹٤ ح ۲٥۷۷).
- وفاء به پیمان و عهد: ﴿وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ﴾ [اسراء: ۳٤] «و به پیمان [خود] وفاء کنید..»
- صله‌ی ارحام، جلوگیری از خون‌ریزی و امنیت راه‌ها: در اوایل بعثت در عهد مکی مردی نزد پیامبراکرمﷺآمد و در ضمن چند پرسش ازآن حضرتﷺ پرسید: خداوند برای چه تو را فرستاده؟ حضرت الرسولﷺ در جواب فرمودند: (بأن توصل الأرحام، وتحقن الدماء، وتؤمن السبل، وتکسر الأوثان، ویعبد الله وحده لایشرك به شيء) «برای پاس داشت صله‌ی ارحام و جلوگیری از خون‌ریزی و امنیت راه‌ها و بت‌شکنی و عبادت خداوند یکتای بی‌شریک.»، آن مرد عرض کرد: پس برای چیز خوب و نیکی تو را فرستاده، و تو را به گواه می‌گیرم که ایمان‌آوردم و تصدیقت کردم. (مسند احمد بن حنبل، ج ۲۸، ص ۲۳۱ ح ۱۷۰۱٦)، این حدیث شریف به انسانیت قبل از تدیّن اشاره دارد(رک: الانسانیة قبل التدین، علی الجفری، ص ۲۰٤)؛ نمی‌گویم انسانیت قبل از دین چرا که تدیّن با دین تفاوت دارد، تدیّن یعنی اختیار کردن دین و دینی شدن؛ صله‌ی ارحام همان رابطه‌ی خانوادگی است که می‌توان‌آن را به «امنیت جامعه» تعبیر نمود و جلوگیری از خون ریزی همان ارزش زندگی

←

است که به «امنیت حیات» می‌شناسیم و امنیت راه‌ها نیز «امنیت عمومی» می‌باشد. اساس رسالت و پیامبری عقیده توحید است همانطور که درآیات متعدد قرآن بدان تصریح شده است. (رک: بقره: ۱٦۳، نحل: ۲۲، کهف: ۱۱۰، انبیاء: ۱۰۸، فصلت: ٦)، و اساس انتخاب دینی که باید سبب رشد و ارتقا شود نیزآزادی و اختیار است. و لذا قانونآزادی و اختیار را بیان نموده: ﴿لاإِكْراهَ فِي الدِّينِ﴾ [بقره: ۲٥٦]، زیرا بدون تأمینِ جامعه، امنیتِ حیات و امنیتِ عمومی، و تضمین این امنیت، آزادی حقیقی و مطلوب حاصل نمی‌شود؛ مونتسکیو در این رابطه گفته: «تا وقتي كه امنيت تأمين نشده باشدآزادي معني نخواهد داشت.» (روح القوانین، ص ۳۳۷).

- کرامت انسانی: ﴿وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَنِيآدَمَ﴾ [اسراء: ۷۰] «و به راستی ما فرزندانآدم را گرامی داشتیم.»
- انسانیتِ انسان: جنازه‌ی یهودی را از کنار پیامبراکرمﷺ عبور داده شد وآن حضرتﷺ در حالی که نشسته بود از جا بلند شد، به ایشان عرض شد این جنازه‌ی یک یهودیست! پیامبراکرمﷺ در جواب فرمود: (أليست نفسا؟) «آیا انسان نیست؟!» (صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸٥ ح ۱۳۱۲؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ٦٦۱ ح ۹٦۱)
- ارزش مساوی انسان‌ها در جامعه به دور از هر رنگ و نژاد: «ليس لعربي على عجمي فضل، ولا لعجمي على عربي فضل، ولا لأسود على أبيض ولا لأبيض على أسود فضل إلا بالتقوى» «هیچ عربی را بر هیچ عجمی برتری نیست و هیچ عجمی را بر عربی و هیچ سیاهی بر سفیدی و هیچ سفیدی بر سیاهی برتری نیست مگر به تقوا.» (المعجم الكبير للطبرانی، ج ۱۸ ، ص ۱۲ ح ۱٦؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳۸، ص ٤۷٤ ح ۲۳٤۸۹).
- تصویری از انسانیت اسلامی: جعفر بن ابی طالب (رض) در پیشگاه نجاشی پادشاه حبشه چنین انسانیت اسلامی را به تصویر می‌کشاند: (وأمرنا بصدق الحديث، وأداء الأمانة، وصلة الرحم، وحسن الجوار، والكف عن المحارم، والدماء، ونهانا عن الفواحش، وقول الزور، وأكل مال اليتيم، وقذف المحصنة، وأمرنا أن نعبد الله وحده لا نشرك به شيئا، وأمرنا بالصلاة، والزكاة، والصيام) «او (پیامبراکرم) ما را به راستگویی و امانت داری و صله رحم و نیکی به همسایه و پرهیز از خون‌ریزی فراخواند و از ارتکاب کارهای زشت و گواهی دروغ و خوردن مال یتیمان و بی‌سرپرستان و متهم کردن زنان پاک‌دامن حذر داشت. و ما را به پرستش خدای یکتای بی‌شریک و به نماز و زکات و روزه دعوت نمود.» (مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۲٦۳ ح ۱۷٤۰؛ صحیح ابن خزیمه، ج ٤، ص ۱۳ ح ۲۲٦۰)، برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب «انسانية الاسلام» یا «اسلام و حقوق بشر» نوشته‌ی دکتر مارسل بوازار سوئیسی مراجعه نمائید.

شیخ سعدی شیرازی می گوید:

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش چو یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

این است مفهوم انسانیت. نه اینکه در تاریخ ۲ مهر ۱۳۹۴ (برابر با ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۵ میلادی) در منا حجاج زیادی کشته شدند بی‌خداها در اینترنت ساز و دهل برداشته بودند که این است خداپرستی و به حج رفتن! اگر دقت کرده باشید هر بلایی سر مسلمانان بیاید ما را مسخره می‌کنند! واقعا بی‌خدایان چه می‌دانند انسانیت چیست!

در پایان می‌خواهم بگویم:

انسانیتی که امروز به کار برده می‌شود، عنوانی فریب‌آمیز است برای مقابله با خدا پرستی، چون همه از انسانیت واقعی خوششان می‌آید، لیکن این مدعیان خداناباور آن را به عنوان دامی پهن کرده‌اند برای جذب جوانان بی‌تجربه، تا آن‌ها را در مخالفت با نور توحید با خود همراه نمایند.

لذا وقتی فردی آمد و نزد ما گفت من دین انسانیت را برگزیده‌ام:

از او می‌پرسیم، کدام انسانیت؟ آنکه در تضاد با حیوانیت است، یا آنکه در تظاد با خداپرستی می‌باشد؟

مورد اول که همه‌ی ما برای تحقق آن تلاش می‌کنیم، حتی اسلام مبارک یکی از مقاصدش احیای انسانیت است. ولی مورد دوم نامش انسان‌پرستی است و خواهشاً جهت فریب مردم به آن نگویید «انسانیت.»

کسی که دین مبارک اسلام را داشته باشد، انسانیت را هم دارد خوبی‌های فراوان دیگری که اسلام دارد را هم کسب کرده است (نعمت خداپرستی،

آسودگی روح و روان بخاطر پاسخ به چراهای مهم زندگی، اینکه از کجا آمده‌ام، چرا آمده‌ام، چرا می‌روم، به کجا می‌روم و...).

در نهایت حجاب خانم‌ها کدام چشمه را خشک می‌نماید؟

ناباوران می‌گویند: زنان نباید حجاب داشته باشند! چرا باید محدود شوند! چرا در گرمای تابستان این همه لباس بپوشند! چرا این همه تبعیض در بین زن و مرد وجود دارد! چرا زن باید فدا شود! تا مردان نگاه نکنند! و...

برای بررسی سخن آنان فرض می‌کنیم چنین حکمی در اسلام وجود ندارد و زین پس خانم‌ها آزادند تا هر طور که باب میل‌شان است لباس بپوشند. با یک دامن کوتاه، بدون شلوار با یک پیراهن نازک و کفش‌هایی پاشنه بلند در خیابان بگردند، موهایشان را اتو بکشند وآن را به دست نسیم بسپارند، ادکلنی اورجینال استعمال نمایند و با عشوه‌ها و خنده‌هایی طنّازانه روی سنگ‌فرش‌های خیابان گام بردارند...

این دقیقاً چیزی است که مخالفانِ حجاب برای به دست آوردن آن تلاش می‌کنند (فکر نمی‌کنم انتظار مخالفان، چیزی بیشتر از این باشد!!!)

حال به این سوال می‌رسیم، جذابیت‌ها و آزادی‌هایی که در بالا ذکر شد، بیشتر به نفعِ زنان است یا به نفعِ مردان؟ به نظر شما در نهایت این مردان نیستند که از این همه نعمت رایگان! و زیبایی بی‌حد و حصر متنعم می‌شوند؟

بهره‌ی موارد ذکر شده برای خانم‌ها چیست؟ بله گرم‌شان نمی‌شود و احساس می‌کنند به آن‌ها ظلم نشده و می‌توانند آزادانه بگردند، اما مردها چه؟ می‌دانید این دقیقا همان چیزی است که مردان بیمار دل می‌خواهند؟ زیبایی، لطافت، جذابیت بصری، چشم چرانی و...

متاسفانه لخت شدن زنان در راستای همان «سیاست مردسالارانه معروف و نامشروع» صورت می‌گیرد، خانم‌ها از جهتی برای از بین بردن آن تلاش می‌کنند و از جهتی دیگر به احیای آن کمک می‌نمایند.

عرضه‌ی اندام بانوان به نفع مردها انجام می‌گیرد، به نفع چشم‌های گرسنه‌ی آن‌ها، ولی خانم‌ها فکر می‌کنند به حق و حقوق‌شان رسیده‌اند! واقعا در این بازی زن‌ها اهرمی می‌شوند برای کام‌جویی مردها.

متاسفانه در جامعه‌ی ما خانم‌های بسیاری وجود دارند که حجاب درست و حسابی ندارند، عده‌ای آن را فرهنگ می‌دانند، عده‌ای تفریح، عده‌ای راحتی، ولی در این میان بیش از همه دلم برای آن هایی می‌سوزد که بی‌حجابی را در تقابل با مرد سالاری انجام می‌دهند؛ آن‌هایی که شعارهای فمنیستی سر می‌دهند و از هر سه کلمه‌ای که تلفظ می‌نمایند یکی از آن‌ها ۸ مارس می‌باشد.[۱]

ولی متاسفانه نمی‌دانند به طرز فجیعی فریب خورده‌اند. آن‌ها نمی‌دانند که لخت شدن‌شان، وسیله‌ای شده برای لذتِ بصری و کامجویی و کیف و حال «مردان چشم‌چران» و«بولهوس»!

بنده به خوبی می‌دانم که برخی از خانم‌ها چقدر شیدای «توجه» هستند[۲]، آن‌ها لذت می‌برند که مورد توجه مردم جامعه قرار گیرند، اما به چه قیمتی؟ زمانی که عزت آن‌ها زیر سوال رفت، دیگر چه ارزشی دارد! اصلا

---

۱. اشاره به روز جهانی زن در تاریخ ۸ مارس می‌باشد.

۲. این مطلب عمومیت ندارد؛ چه بسیار زنان متشخصی که اهل علم و خدمت هستند و در شکوفایی جامعه و ایجاد خانواده و تربیت فرزندان کوشا و تلاشگر می‌باشند. به این خاطر نوشته‌ام برخی.

دوست ندارم خواهری تصور نماید این جملات بنده از زاویه‌ی دید مردانه نگاشته شده است، این که برای عزت مندی شما تلاش می‌کنم و مطلب می‌نویسم، آیا مرد سالارانه به قضایا نگاه کرده‌ام؟! «تا کی می‌خواهید، توجه مردم را به توجه پروردگار ترجیح دهید؟» من به خانم‌های ناباور کاری ندارم، آن‌ها خدای مرا قبول ندارد تا سخنان خدایم را بپذیرند، ولی شما چه خواهر معتقد و مسلمانم؟ آیا کاری کرده اید، که فردا روز در محضر رسول اکرمﷺ و مادران مومنان (همسران پیامبر) کوچک‌ترین دفاعیاتی داشته باشید؟ تصور بفرمایید با همین قیافه‌ای که جوانان مردم را شیدا می‌کنید، شما را بگیرند و نزد رسول خداﷺ ببرند، نزد مادرمان خدیجهؓ ببرند، ایشان به شما بگویند، چرا این گونه هستید؟ واقعا هیچ توجیهی دارید؟ آیا جلب توجه به هر قیمتی مورد تایید الله و رسولش می‌باشد؟ من نویسنده‌ای هستم که مدت‌ها قبل این متن را نوشته ام، اکنون مطلب چاپ شده و در قالب کتابی در دستان شماست، شاید وقتیکه این متن را می‌خوانید من در قید حیات هم نباشم و به نزد خدای خود رفته باشم ، شاید نویسندگی را کنار گذاشته باشم و هزاران شاید و اما و اگر دیگر، اما این نصیحت را از برادر خود بپذیرید، این وضعیت زیبنده‌ی امتی به نام «اسلام» نیست، اگر شما وظیفه‌ی خود را انجام دهید و دوستان و خواهرانتان را نصیحت بفرمایید، بی‌شک آن تغییر بزرگی که مد نظر همه‌ی ماست بدست خواهد آمد، ان شاء الله.

من منکر حق مشروع خانم‌ها نیستم و کسی نمی‌تواند منکرآن باشد، نباید به آن‌ها بی حرمتی شود، نباید کم گرفته شوند، نباید موردآزار و اذیت

قرار بگیرند[1] و واقعا قبول دارم مردانِ بی‌انصاف خیلی زیاد هستند، متاسفانه و باز هم متاسفانه دشمنان از همین خلاءهای موجود نهایت سوءاستفاده را برده‌اند، با بیان این مشکلات و احساساتی کردن خانم‌های رنج دیده، راه را برای تزریق هر اندیشه‌ی مسمومی باز می‌کنند و آن‌ها را به دشمنی با برنامه‌ی خداوند متعال تحریک می‌نمایند.

در کل از احساسات خانم‌ها به شدت سوءاستفاده می‌کنند. چه مردهایی را دیده‌ام که به آن دختران بی‌حجاب، تبارک الله و ما شاء الله گفته‌اند ولی آن‌ها را تنها برای چند روز عیش و نوش لازم داشته‌اند و خدا شاهد است هنگام ازدواج دنبال مودب‌ترین و پوشیده‌ترین خانم بوده‌اند!!! خانمی پوشیده، مودب، باوقار و با عزت (دقیقا چیزی که اسلام امر فرموده است).

چقدر ناراحت می‌شوم وقتی دخترانِ نوجوان و تازه به دوران رسیده را در حالت فریب‌خوردگی می‌بینم، نامردهایی که با سخنان فریبنده آن‌ها را مورد سوءاستفاده قرار می‌دهند و نمی‌اندیشند که این خانم قرار است چند سال دیگر همسر یک مرد شود، قرار است مادر شود... مطمئنم اگر همان دختر به

---

۱. هرگونه آزار و اذیت و اهانت و تحقیر زنان مخالف قرآن و سنت است و در مقابل به حسن معاشرت و تکریم زنان سفارش شده: ﴿وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [نساء: ۱۹] «و با آن‌ها (زنان) به شایستگی رفتار کنید.» برای اطلاع بیشتر در مورد این آیه مبارکه بنگرید به: (الجامع لأحکام القرآن- قرطبی، ج ۵، ص ۹۷؛ تفسیر القرآن العظیم- ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۴۲). پیامبراکرمﷺ فرمودند: (کل نفس من بني آدم سید، فالرجل سید أهله، والمرأة سیدة بیتها) «هر نفسی از بنی‌آدم سرور است؛ مرد آقای خانواده‌اش است و زن هم کدبانوی خانه‌اش.» (عمل الیوم واللیلة لابن السُنی، ص ۳٤٦ ح ۳۸۸؛ صحیح الجامع الصغیر- آلبانی، ج ۲، ص ۸۳۸ ح ٤٥٦٥). و باز پیامبراکرمﷺ فرمودند: (استوصوا بالنساء خیرا) «با زنان، به خوبی رفتار کنید و سفارش مرا در مورد آنان بپذیرید.» (صحیح البخاری، ج ۷، ص ۲٦ ح ۵۱۸٦؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۹۱ ح ۱٤٦۸).

بلوغ فکری برسد هرگز اجازه‌ی سوءاستفاده را نمی‌دهد، اما الان نمی‌فهمد، نمی‌فهمد که با شعارهای توخالی بر لبه‌ی پرتگاه قرار گرفته است... نمی‌فهمد می‌خواهند چه بلایی بر سر او و عزت و آبروی همیشگی او بیاورند...

آن طفل معصوم با افتخار بدن‌نمایی می‌کند! چون احساس می‌کند بزرگ شده است و مردم به او «توجه» می‌کنند، غافل از اینکه هنوز سرد و گرم روزگار را نچشیده است و نمی‌داند در پشتِ آن تیکه‌ها و فدایت شوم‌ها و تو خوشکلی‌ها، چه گرگ‌های تیزدندانی پنهان شده است...

درد دل زیاد است، ولی مطلبِ طولانی هم کسل‌کننده و آزاردهنده؛ لذا در همین جا قلمم را زمین می‌گذارم، امیدوارم و آرزومندم خواهران مسلمانم هوشیار باشند و فریب هر شعاری را نخورند...

خواهرم در لوای روشنفکری خودخوانده، دیگر حجاب نمی‌پوشد...

سلام

خواهر بنده مدتی است که از اعتقادات خود دست کشیده و اسمش را هم روشنفکری می‌داند؛ اول نمازش را ترک کرد، بعد روزه، بعد پیامبر، حجاب و مرحله به مرحله. الان هم می‌فرمایند محققان دینی ثابت کرده‌اند که حجاب در قرآن ثابت نشده است، مرد مو دارد سرش لخت است زن هم موهایش بیرون باشد چه اشکال دارد؟

خواهشمندم به این موضوع پاسخ دهید. ممنون.

پاسخ:

و علیکم السلام و رحمت الله و برکاته

بله متاسفانه اسلام‌ستیزان به صورت فرهنگی کار می کنند و قدم به قدم گام بر می‌دارند. اما به نظر شما نهایت چیزی که آن‌ها می‌خواهند چیست؟ (پایان این مراحل چیست؟ اگر برنامه‌های آن‌ها عملی شود وضعیت جوانان ما به کجا ختم می‌شود؟)

آن‌ها می‌خواهند جوانی را تحویل نسل آتی دهند که:

تا دلشان بخواهد ادعای آزادی و روشنفکری داشته باشد، هر آنچه دلش خواست و احساس کرد! به نفعش است انجام دهد، هیچ امر مقدسی وجود نداشته باشد، هیچ چیز مطلق نباشد (اما ادعا کنند طرز فکر آن‌ها مطلق است!!!)، زن و شوهر به راحتی در روی هم بایستند، خواهر به برادر بگوید به تو چه من خودم بهتر می‌دانم! ارتباط با خالق از بین برود، انسان به خودپرستی بپردازد، در نهایت نهادی بنام خانواده را متلاشی کنند و به دنبال آن «امت اسلام» را از درون پوسیده نمایند و این بار با خیال راحت بر دنیا حکومت کنند و همه‌ی ملت‌ها را به بردگی اقتصادی و جنسی و فرهنگی بکشانند (چپ‌ها و راست‌ها دنیا را در بین خود تقسیم کنند و افراد میانی هم قربانی شوند) این است مرحله‌بندی و برنامه‌ی بلندمدت آن‌ها.

آنچه زجرآور می‌باشد این است که جوانان ما را نردبانی کرده‌اند برای صعودِ خودشان. هر انسانی باید بنده‌ی کسی باشد که بی‌نیاز است و «بندگی» را برای «منفعت خودِ بنده» بخواهد و با یک نگرش کلی و منصفانه متوجه می‌شویم که «فقط خدا» این گونه است، لذا ما باید فقط بنده‌ی خدای رحمان باشیم. ولی متاسفانه با انواع شعارها و تلبیس‌ها جوانان ما را به بندگی

برنامه‌هایی کشانده‌اند که خودِ آن تلبیس‌گران از آن نفع می‌برند، و به «قربانی شدن جوانان ما» و پا گذاشتن روی «جسدهای آن‌ها» شدیدا نیازمند هستند...

اما لازم است بدانند که این وعده‌ی حقّ خداوند است که می‌فرماید:

﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (توبه: ۳۲)

«آنان می‌خواهند نور خدا را با (گمانهای باطل و سخنان ناروای) دهان خود خاموش گردانند (و از گسترش این نور که اسلام است جلوگیری کنند) ولی خداوند جز این نمی‌خواهد که نور خود را به کمال رساند (و پیوسته با پیروزی این آئین ، آن را گسترده‌تر گرداند) هرچند که کافران دوست نداشته باشند.»

گمان نداشته باشید که نور خداوند خاموش شدنی نیست (آن هم با دهان ناباوران!) اما واقعا دردناک است عده‌ای بخاطر دلایل واهی و کم ارزش قربانی شوند و با از دست دادن ایمان خود از قافله‌ی خوشبختی و برنامه‌ی تعیین شده‌ی پروردگار منحرف گردند.(پروردگارا ما و جوانان ما را از فتنه‌ها محفوظ بدار، آمین یا ارحم الراحمین)

اما سوال شما برادر عزیزمان، چطور در قرآن به پوشاندن مو اشاره نشده!

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾

(احزاب: ۵۹)

«ای پیغمبر ! به همسران و دختران خود و به زنان مؤمنان بگو که رداهای خود را جمع‌وجور بر خویش فرو افکنند . تا این که (از زنان بی‌بندوبار و

آلوده) دست کم باز شناخته شوند و در نتیجه مورد اذیت و آزار (اوباش) قرار نگیرند. خداوند (پیوسته) آمرزنده و مهربان بوده و هست (و اگر تا کنون در رعایت کامل حجاب سست بوده‌اید و کوتاهی کرده‌اید، توبه کنید و از این کار دوری کنید، تا خدا با مهر خود شما را ببخشد).»

به آیه نگاه کنید جلابیب به چه معناست؟ جمع جلباب می‌باشد[۱] به معنای روسری بلند به طوری که سینه را هم بپوشاند.[۲] آیا به نظر شما جلباب را به دست می‌بندند؟! به پا می‌بندند؟! به گردن می‌بندند؟! خیر؛ جلباب یعنی از روسری بلند تر و از چادر کوچکتر، یا همان مقنعه.[۳]

بله؛ اختلافاتی در این زمینه وجود دارد[٤] و جلباب را به چادر بزرگ هم معرفی کرده اند[٥] اما در صورت پذیرش این رای هم، مجوزی برای لخت کردن موها صادر نمی‌گردد.[٦] والله أعلم.

---

۱. نگا: المفردات في غريب القرآن- راغب اصفهانی، ص ۱۹۹.
۲. رک: البحر المحيط في التفسير- ابو حیان اندلسی، ج ۸، ص ٤٤۹.
۳. البته این تعریف برای جلباب مورد اتفاق نزد علماء نیست بلکه محل اختلاف می‌باشد.
٤. ر ک: قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، ج ۲، ص ٤۱ ؛ أحكام القرآن- ابوبکر بن العربي، ج ۳، ص ٦۲٥؛ البحر المحيط في التفسير- ابوحیان اندلسی، ج ۸، ص ٥٠٤.
٥. قاموس قرآن، قرشی، ج ۲، ص ٤۲؛ التفسير الوسيط للقرآن الكريم- سید طنطاوی، ج ۱۱، ص ۲٤٥؛ فتح القدير- شوکانی، ج ٤، ص ٤٤۹؛ النهاية في الغريب - ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۸۳؛ تفسير القرآن العظيم- ابن کثیر، ج ٦، ص ٤۸۱.
٦. علی ای حال اگر جلباب معنای چادر یا رو پوش و یا مقنعه داشته باشد باز دلالت بر پوشش سر می‌باشد و این چیزیست که در معنای واحد همگی این موارد ثابت است؛ بنابراین باتوجه به‌آیه قرآن و سنت، موی سر زنان جزو عورت محسوب می‌شود. البته قابل تذکر است که شرط در پوشش زنان این است که این پوشش نازک، نمایان اعضای برجسته زن و جلب توجه دیدگان نکند از این رو پوششی که حتی چادر مانند باشد و کل بدن را هم بپوشاند امّا جلب توجه نماید یا نازک باشد در این حالت مطلوب شریعت نیست. (ن ک: تفسير الشعراوي، ج ۱۹، ص ۱۲۱٦۷).

از کجا معلوم این قرآن همان قرآن پیامبر می‌باشد و تحریف نشده است؟

از کجا معلوم این قرآن همان قرآن محمدﷺ می‌باشد؟ دلیل اینکه قرآن مورد دستبرد قرار نگرفته و تحریف نشده چیست؟ از پاسخ‌های شما سپاسگذارم.

پاسخ:

دلایل بسیار واضح و روشنی وجود دارد، که امیدوارم کنجکاوی شما را به بهترین نحو برطرف نماید، ان شاء الله

۱. قرآن هایی از صدر اسلام باقی مانده که دقیقا مشابه نسخه‌های امروزی می‌باشد، همین اثبات می‌نماید قرآنی که ما الان به‌آن دسترسی داریم و مطالعه می‌نماییم دقیقا همان قرآنی می‌باشد که پیامبرﷺ به جهانیان ارائه داده است مثلا:

الف) مصحف قرآن نگل در مریوان، یکی از شهرهای کُرد نشین ایران

ب) مصحف قرآن بیرمنگام در انگلیس که در همین سالهای اخیر در کتابخانه‌ای قدیمی پیدا شد

ج) قرآن موسوم به مصحف امام[۱] در موزه تاشکند، پایتخت ازبکستان

د) نسخه‌ای دیگر از همین مصحف قرآن جمع آوری شده توسط حضرت عثمان ﷺ در موزه توپ قاپی استانبول(ترکیه)

---

۱. نام دیگر این مصحف، به مصحف عثمانی مشهور است.

ر) مصحف قرآنی که در کتابخانه دانشگاه توبینگن آلمان نگهداری می‌شود، نسخه‌شناسان با استفاده از تکنیک‌های تازه دریافته‌اند که مصحف قرآن مزبور به احتمال بالای ۹۵ درصد، در سال‌های ۶۴۹ تا ۶۷۵ میلادی نوشته شده ، یعنی تنها ۲۰ تا ۴۰ سال پس از وفات حضرت محمدﷺ

۲. تفاسیری از صدر اسلام باقی مانده، که دقیقا همین آیات را شرح داده‌اند، آیاتی که آن‌ها تفسیر کرده‌اند با آیاتی که امروز در اختیار ما قرار دارد یکی است، قرآن همان قرآن است، مانند:

الف) تفسیر ابن عباس، مجموعه اقوال تفسیری منسوب به عبداللّه بن عباس، که توسط شاگردانش جمع‌آوری شده و در کتابهای بسیار قدیمی اسلام موجود است.

ب) همچنین قدیمی‌ترین تفسیری که نشانی از آن هنوز هم موجود است، تفسیر سعید بن جبیر (وفات ۹۴ یا ۹۵ هـ.ق) می‌باشد

۳. در هر عصری حافظان زیادی وجود داشته‌اند و حفظ قرآن را به دیگران منتقل کرده‌اند (به نسل بعد از خودشان) یعنی بدون نیاز به کتابت هم، از آن زمان تا کنون قرآن به صورت سینه به سینه منتقل شده و در بین نسل‌های متوالی منتشر شده است. این پروسه‌ی حفظ از اولین حافظان قرآن؛ که اصحاب رسول اکرمﷺ بودند شروع شد و تا به امروز ادامه داشته و همیشه در کنار کتابت قرآن بوده و اجازه نداده کتابت دچار مشکل شود.

٤. سه مورد بالا دلایل عقلی بودند و برای افراد غیر مسلمان هم قابل تامل می‌باشند (افرادی که قرآن را به عنوان کتاب الهی قبول ندارند) اما دلیل چهارم برای افراد معتقد است، عزیزان خدای متعال خود فرموده:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (حجر: ۹)

«ما خود، ذکر (قرآن) را به‌تدریج نازل کردیم و خود برای آن نگهبانیم.»

پس خدای متعال خود از آن محافظت می‌نماید، و تا قیام قیامت هیچ تغییر و تحریفی بر آن نخواهد بود.

بستنی‌های آب شده و باز هم مقوله‌ی حجاب

یکی از فعالین حقوق زن می‌گوید:

اینکه زنها خود را پوشیده نگه دارند تا مردان به گناه آلوده نشوند مانند اینست که بگوییم آفتاب نتابد تا بستنی‌هایمان آب نشود.

پاسخ:

سرتاپای استدلالشان علامت تعجب است، واقعاً نمیدانم کجای این جمله برای اسلام ستیزان منطقی است!

وظایف در جامعه تقسیم شده‌اند، هر کدام از ما باید وظیفه‌ی خود را انجام دهیم، مردها حق ندارند چشم چرانی کنند[1] و در این هیچ گمانی وجود ندارد؛ اما چون مردها «نباید» نگاه کنند، زن‌ها «باید» لخت شوند؟!!!

---

۱. خداوند متعال فرموده: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ [نور: ۳۰] «به مردان با ایمان بگو: دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند، که این برای آنان پاکیزه‌تر است، زیرا خدا به آنچه می‌کنند آگاه است.»

این دیگر چه منطقی است؟ همه می‌دانند که زن‌ها هم «نباید» بی‌حجاب باشند.[1] فردی که نویسنده‌ی اصلی این جمله بوده جامعه‌ای را در ذهن خود تصور کرده که مردها در آن کاملاً معصوم باشند و هرگز به بیرون نگاه نکنند؛ ولی از آن طرف زن‌ها آزاد باشند و هر طور که می‌خواهند بگردند!

ولی آیا چنین جامعه‌ای ممکن است؟ می‌دانیم که این گونه نیست و انسانها جایزالخطا هستند، لذا بهتر است هر کس نقش خود را به خوبی ایفا نماید تا در حل کردن مشکلات جامعه سهمی داشته باشد.

اصلا بر طبق چه معیاری، وقتی یک شهروند وظیفه‌ی خود را انجام نداد، من هم این مجوز را دریافت می‌نمایم که وظیفه‌ی خود را انجام ندهم؟ هر کس مسئول کار خودش می‌باشد! اینکه مردها نگاه می‌کنند (در وظیفه‌ی خود کوتاهی می‌کنند) چه دلیلی دارد زن‌ها لخت شوند!؟ (و وظیفه‌ی خود را رها کنند!)

در مقوله‌ی حجاب ما در برابر خداوندِ عالم مسئول هستیم، نه انسانها! خدا هر دو گروه (هم مردها و هم زن‌ها) را می‌بیند، کسی که در وظیفه‌ی خود کوتاهی کند باید پاسخگو باشد، لذا حجابِ زن نوعی عبادت است و برای

---

۱. حفظ حجاب زنان؛ فقط مختص دین اسلام نیست بلکه در سایر ادیان سماوی هم حجاب و پوشش زنان لازم و ضروریست و گاهی ممکن است زنانی را که ملتزم به حِجاب هستند از دیگر ادیان، با زنان مسلمان در پوشش قابل تشخیص نباشند بطوری که حجابشان کامل و حتی با نقاب است لیکن مع الاسف در جوامع بین المللی چنان در رسانه‌ها و محافل شایع و القاء شده که گویا حجاب فقط مختص اسلام و زنان مسلمان است از این رو دائماً نا آگاهانه و یا عامدانه به قوانین اسلام خورده می‌گیرند.

تعالی نفس و روح خودش مفید می‌باشد؛ یک خانم محجبه به خدای خود می‌گوید:

بارالها آن چه بر من فرض کرده بودی انجام دادم، من به عنوان «جنس جذّابِ خلقت» وظیفه‌ی خود را انجام دادم و زمینه‌های گناه را از بین بردم، دیگر مردها نگاه می‌کنند یا نه تو خود خدای آن‌ها هستی.

برای درک بهتر موضوع بیایید نقطه‌ی مقابل آن را در نظر بگیریم:

مردی را در نظر بگیرید که یک ماشین لوکس سوار می‌شود، یک کت و شلوار مرتب می‌پوشد، یک عینک دودی گران‌قیمت به چشم می‌زند، چند دختر در گوشه‌ای ایستاده‌اند، از کنار آن‌ها رد می‌شود سپس «عمداً» پایین می‌آید و با آن‌ها حرف می‌زند، حال در جریان این سخن گفتن یکی از دخترها به او علاقه‌مند شود و به شدت فکرش درگیر می‌شود... از کار و زندگی می‌افتد و دچار وسواس و تشویش می‌گردد. فرض کنید خانم‌ها اعتراض کنند بگویند این پسر جوان چرا با این وضعیت می‌آید و با کلام شیرینش آن‌ها را فریب می‌دهد! حال یک فعال حقوق مردان بگوید، عجب حرفهایی می‌زنید! این که بگویند مردهای خوشتیپ با خانم‌ها حرف نزنند مانند آن است که بگوییم آفتاب نتابد تا بستنی آب نشود!

به نظر شما سخنان آن شخص فعال حقوق مردان منطقی است؟ خودتان می‌دانید که نیست، آن پسر عمدا دلربایی کرد، در حالی که می‌توانست این کار را انجام ندهد و در نهایت به این جمله می‌رسیم:

مردم جامعه مانند تار و پود به هم وابسته‌اند، هرکس وظیفه‌ی خود را انجام می‌دهد، هر کس باید نقش «تار بودن» خود را انجام دهد، تا اگر «پود» هم

تکان خورد، تمام گلیم خراب نشود! و لا اقل تا وقت «اصلاح پود»، «تار» بتواند «موجودیت گلیم» را حفظ کند.

تا به حال سخنرانی‌های زیادی را از خانم‌هایی که از حقوق بانوان دفاع می‌کنند، گوش داده‌ام. باور کنید (عده‌ای از آن‌ها) آرمان‌هایی در سر دارند که با عملی شدن آن‌ها نه تنها «مردسالاری» را از بین می‌برند بلکه پیشروی هم می‌کنند و در جهت ایجادِ یک «زن‌سالاری مطلق»! در جامعه گام بر می‌دارند. کجای این کار درست خواهرانم! ظلم ظلم است چه به زن چه به مرد! همان‌گونه که «شکستن قلب بانوان» مذموم و ناپسند می‌باشد، «شکستن غرورِ مرد» و در روی او ایستادن هم فاجعه است...

برای حل این مشکل بدانید؛ قطعاً مردسالاری و زن‌سالاری هر دو اشتباه می‌باشند، ما مسلمانها «شریعت‌سالار» هستیم، خدای مهربان هر آنچه فرموده و مناسب دیده‌اند ما تابع آن هستیم و اگر با دیدی منصفانه نگاه کنیم خداوند به هیچ کس ظلم نکرده است.

انتظار می‌رود مخالفان در اینجا بحث ارث و دیه و بیضه و کنیز و... را مطرح کنند، که همه را در جلد اول پاسخ داده‌ایم، می‌توانید به آنجا مراجعه بفرمایید.

اما ادامه‌ی بحث، این چه منطقیست که من لخت می‌شوم ولی مردها نگاه نکنند! دوستان خود قاضی باشید، اصلا این توهین به بانوان است! (بانوانی که زیبایی و جذابیت از مهمترین گزاره‌های زندگی آن‌هاست)؛ چون اسلام‌ستیزان با این جملات منکر جذابیت فراوان خانم‌ها می‌شوند!

جالب اینکه حجاب و پوشش مناسب برای زنـان، در دیـن زرتشـت[1] و ایـران باسـتان[2] وآیـین یهـود[1] و یهودیـان[2] وآیـین مسـیحیت[1] و زنـان مسـیحی[2] هـم

---

۱. ویل دورانت می‌گوید: «زنان طبقات بالای اجتماع جرئت‌آن نداشتند که، جز درتخت روان روپوشدار، از خانه بیرون بیایند؛ هرگز به‌آنان اجازه دادهمی‌شد که‌آشکارا بامردان‌آمیـزش کنند؛ زنان شوهردار حق نداشتند هیچ مردی را، ولـو پـدر یـا برادرشان باشـد، بیننـد. در نقشهایی که از ایران باستان برجای مانده، هیچ صورت زن دیده نمی‌شود و نامی از ایشان به نظر نمی‌رسد.» (تاریخ تمدن، ج ۱، ص ٤۳٤)، البتـه در دیـن زرتشـت، لبـاس بـا کیفیـت خاصي براي حجاب زنان واجب نشده است؛ لباس رايج‌آن زمان کـه شـامل لبـاس بلنـد، شلوار و سرپوش (يعني چادر يا شنلي بر روي‌آن) بوده، مـورد تقريـر و تنفيـذ قـرار گرفتـه است. هر چند استفاده از «سِدرِه و کُشتي» (لباس مذهبي ويـژه زرتشـتيان) توصـيه شـده است. البته بر هر مرد و زن واجب است که هنگام انجام مراسم عبادي و نيايش، سر خود را بپوشاند. بنا به گفته مؤبد «رستم شهرزادي» پوشش زنان بايد به گونه‌اي باشد که هيچ‌يك از موهاي سرِ زن از سرپوش بيرون نباشد. در خرده اوستا، به طور صريح چنين‌آمـده اسـت: «نامي زت واجيم، همگي سر واپوشيم و همگي نماز و کريم بدادار هورمزد»؛ يعني همگان نامي ز تو بر گوييم و همگان سر خود را مي‌پوشيم وآن گاه بـه درگـاه دادار اهـورمزدا نمـاز مي‌کنيم. براساس‌آموزه‌هاي ديني، يك زرتشتي مؤمن، بايـد از نگـاه ناپاك بـه زنـان دوري جويد و حتي از به کارگيري چنين مرداني خودداري کنـد. در انـدرز «آذر بادمـار اسـپند» مؤبد موبدان‌آمده است: «مرد بدچشم (نگاه ناپاك) را به معاونت خود قبول مکن.» (نشريه معرفت اديان، حجاب در اديان، مهناز و مهدی مهـدی عليمـرادی، ص ۱۲۳؛ حجـاب در اديان، علي محمدآشناني، صص ۱۹ - ۲۰)

۲. باتوجه به یافته‌های باستان شناسی نقش برجسته بقایای دسته‌ای از ملتزمان رکاب و زنان و مردانی بر پشت قاطرها کشف شده که این قطعه‌ی باقیمانده «زنی را بـر پشـت یـک قـاطر نشان می‌دهد که زیر یک حجاب بلند پیراهنی را که تا قوزک پایش می‌رسد پوشیده و روی آن یک تونیک نیمه بلندآستین کوتاه در بردارد.» (پوشاک در ایران باسـتان، فریـدون پـور بهمـن، ص ۷٦)، «برهنگـی از نظـر هخامنشـیان نکـوهش و عملـی شـرم‌آور محسـوب می‌شد.» (منبع قبل، ص ۹۲)، چنانچه در مجسمه‌های ارگیلی و «یادبنای ساتراپ» دیـده می‌شود، زنان بالاپوشی چون چادر امروزی که سر و گردن را می‌پوشانید به سر می‌کردنـد. (پوشاک در ایران زمین، احسان یارشاطر، ص ٦۲).

←

«چند اثر وجود دارد که برخی از مشخصات لباس جنس مؤنث پارتی را مشخص می‌کند: چادر، پوشش بلندی که زنان روی سرشان قرار می‌دهند و تا قسمت پاها سر می‌خورند و بنا به میل خود، آن‌ها را در پشت سرشان به صورت آویزان شده رها می‌کردند یا بدن را با آن می‌پوشاندند.» (منبع قبل، ص ۱٤۱؛ رک: پوشاک در ایران زمین، احسان یارشاطر، ص ۷۹) در ایران باستان زنانی که جزو طبقات بالای اجتماعی بودند سرهایشان پوشیده بوده و شاهزاده‌های خانم نیز پوشش سرتاپا داشتند. (رک: پوشاک در ایران باستان، ص ۱٤٦) .
«لباس زن ساسانی معمولاً شامل یک پیراهن آستین بلند بوده است که پایین آن به صورت مواج روی زمین کشیده می‌شده است، و نیز ارخالق یا کت کوتاه آستین بلندی بر تن می‌کرده که گاهی شنل یا روپوشی جایگزین آن می‌شده است.» (پوشاک در ایران باستان، ص ۲۰۳) البته پوشش زنان غیردرباری و غیر ربانی با زنان درباری متفاوت بوده است. (رک: پوشاک ایران زمین، ص ۸۳).

۱. ویل دورانت می‌گوید: «در طول قرون وسطی، یهودیان همچنان زنان خویش را با لباسهای فاخر میآراستند؛ ولی به آن‌ها اجازه نمی‌دادند که با سر عریان به میان مردم روند. نپوشاندن موی سر خلافی بود که مرتکب را مستوجب طلاق می‌ساخت. از جمله تعالیم شرع یکی آن بود که مرد یهودی نباید در حضور زنی که موی سرش پیداست دست دعا به درگاه خدا بردارد.» (تاریخ تمدن، ج ٤، ص ٤۸٤)، در عهد عتیق به پوشش سر و صورت و بلکه سراسری بدن برای زنان یهود تأکید شده و شواهد آن فراوان است از جمله:
«چون تامار دید که شیله بزرگ شده و هنوز با او ازدواج نکرده است، لباس بیوه زنی اش را عوض کرد و روبندی به صورت خود زد و با چادری خود را پوشانید. سپس بر دروازه‌ی روستای عناییم که در سر راه تمنه است، نشست. وقتی یهودا او را دید خیال کرد فاحشه است. چون او صورت خود را پوشانده بود.» (سفر پیدایش- ۳۸: ۱٤ - ۱۵)
«وقتی ریکا، اسحاق را دید، از شتر خود پایین آمد و از مباشر ابراهیم پرسید: آن مرد کیست که از مزرعه به طرف ما میآید؟ مباشر جواب داد: اوآقای من است. پس ریکا صورت خود را با روبند پوشانید.» (سفر پیدایش- ۲٤: ٦٤ - ٦۵)
«ای عشق من تو چقدر زیبایی! چشمان تو از پشت روبند به زیبایی کبوتران است.» (غزل غزلهای سلیمان - ٤: ۱)

۲. جوزف دیکسون می‌گوید: «زنان یهودی و یونانی هرگز در مکان‌های عمومی، بدون روسری ظاهر نمی‌شدند.» (درآمدی بر کتاب مقدس، ج ۲، ص ۱٦۳ به نقل از: الحجاب شریعة الله في الإسلام واليهودية والنصرانية، سامی عامری، ص ۸۳) و همو می‌گوید: «پوشش حجاب یهودی گاهی اوقات تا حدی بود که تمام بدن را می‌پوشاند.» (منبع قبل).

←

مراعات می‌شده و جزو التزامات و فرهنگ و بلکه احترام به زنان تلقی شده است. جالب تر اینکه چادر جزو پوشش‌های ایران قبل از اسلام هم بوده

ادموند استاپفر در کتابی که در مورد فلسطین در زمان عیسی مسیح نوشته در رابطه با حجاب یهودیان در زمان ایشان می‌گوید: «زنان یهودی به کوچه و بازار نمی‌رفتند مگر اینکه سرهایشان را کاملاً می‌پوشاندند.» (الحجاب شریعة الله، سامی عامری، ص ۸٤)

۱. در نصوص دینی مسیحیان نیز به حجاب و ممنوعیت خودآرایی در ملأ عام سفارش شده است؛ بطور مثال از سیدنا عیسی مسیح نقل شده: «شنیده‌اید که گفته شده "زنا نکن" امّا من به شما می‌گویم هرگاه مردی از روی شهوت به زنی نگاه کند در دل خود با او زنا کرده است. پس اگر چشم راست تو باعث گمراهی تو می‌شود، آن را بیرون آور و دور انداز؛ زیرا بهتر است که عضوی از بدن خود را از دست بدهی تا اینکه با تمام بدن به جهنم افکنده شوی.»(متی- ٥: ۲۷- ۲۹)

«زیبایی شما نباید درآرایش ظاهری باشد که به‌آرایش مو و پوشیدن جواهرات و لباس زیبا بستگی دارد؛ بلکه زیبایی شما باید در باطن باشد. درون خود را با گوهر فنا ناپذیر یک روح آرام و ملایم بیارایید، زیرا این نوع زیبایی در نظر خدا ارزش بسیار دارد. به این طریق بود که زنهای مقدسی که در قدیم به خدا توکل داشتند؛ خود را زیبا می‌ساختند. آن‌ها مطیع شوهران خود بودند.»(نامه اول پطرس- ۳: ۳- ٦)

«من همچنین می‌خواهم زنها، خود را به طور آبرومند و معقول و با لباسهای مناسب بیارایند، نه باآرایش گیسوان و یا زیورهای طلا و جواهرات و لباسهای گران‌قیمت. بلکه آن‌ها باید خود را با کارهای نیکو بیارایند آن‌چنان که زیبنده‌ی زنانی است که ادعای خداپرستی دارند.» (نامه تیموتاؤس- ۲: ۹- ۱۰) و در خصوص حجاب زنان مسیحی در عبادات بنگرید به: (اول قرنتیان، ۱۱: ٤ – ۱٦)

۲. ویل دورانت می‌گوید: «حضورشان (زنان مسیحی) در مراسم عبادت بدون حجاب ممنوع بود، زیرا بویژه گیسوانشان فریبنده به شمار می‌رفت، و حتی فرشتگان ممکن بود در موقع اجرای مراسم نماز با دیدن آن از عبادت باز مانند. قدیس هیرونوموس معتقد بود که شایسته است گیسوان خود را بکلی کوتاه کنند.» (تاریخ تمدن، ج ۳، ص ٦۹۸) و همو می‌گوید: «زنان مسیحی با وجود نزدن جواهر و عطر، و به کمک حجاب، موفق می‌شدند دلربایی کنند و نیروهای دیرین خود را با روشی زیرکانه اعمال می‌کردند.» (منبع قبل، ج ۳، ص ٦۹۹)، جالب اینکه پوشش سر زنان متأهل مسیحی در قرون وسطی نشانه‌ی نجابت آنان بوده هرچند اغلب دختران جوان و مجرد سر خود را نمی‌پوشاندند. (رک: اروپا در قرون وسطی، اندرو لنگلی، ص ۳۵)

است[1] ولی در این میان به اسلام مبارک هجوم می‌برند و تصور می کنند حجاب به اسلام و مسلمین اختصاص دارد و یک امر نادر در جهان است.[2]

به علاوه‌ی تمام توضیحاتی که ذکر شد، کسانی که پاسخ کوتاه برای شبهه‌ی فوق می‌خواهند جملات زیر را بخاطر بسپارند:

خب حالا که آفتاب وجود دارد و تابش آن هم غیر قابل انکار است، بهتر نیست بستنی را در یخچال قرار دهیم؟ یا می‌خواهید همین‌گونه زیر آفتاب باقی بماند؟

افسانه؛ خرافه؛ یا معجزه!

از نظر یک مسلمان:

رستم دیو سپید را شکست داد: افسانه بود... کاوه، ضحاک را از میان برد: افسانه بود... آرش با یک تیر کمان مرز ایران از توران را تعیین کرد: افسانه

---

۱. کلمه‌ی «چادر»، که واژه‌ای سانسکریتی است، به اسلام اختصاص ندارد، بلکه از دیرباز ایرانیان آن را بر سر می‌کردند، چرا که پیش از این آن را نزد هخامنشیان، و البته پیش از آنکه مذهب اسلام در ایران حاکم شود، می‌بینیم. پیش از اینکه اسلام چادر را به خود اختصاص دهد و شکل آن را تغییر دهد، وظیفه‌ی زینت یا محافظت را برعهده داشت. در آن زمان چادر عبارت بود از یک تکه پارچه‌ی مستطیل شکل که با دوخت بر هر طرف بدن جمع می‌شد و زنان آن را روی پوشش سرشان مرتب می‌کردند، سپس در زمان استراحت آن را به حال خود رها کرده یا با یک سنجاق نگه می‌داشتند و یا به طور ساده‌تر آن را در دستانشان می‌فشردند. (پوشاک در ایران باستان، فریدون پور بهمن، ص ۱۵۰)

۲. برای اطلاع بیشتر در ارتباط با حجاب و پوشش زنان در دین زرتشت و یهود و مسیحیت مراجعه شود به: (نشریه معرفت ادیان / سال اول، شماره سوم، تابستان ۱۳۸۹، مهناز و محمد مهدی علیمردی، صص ۱۱۷- ۱۳۸؛ الحجاب شریعة الله في الإسلام واليهودية والنصرانية تألیف دکتر سامی عامری)

بود... سیاوش را در آتش سوزاندند: افسانه بود... حرف زدن از اینکه کوروش و داریوش بر چهار گوشه عالم حکمرانی می کردند: میشه نژادپرستی.
حالا...

یونس در شکم نهنگ زندگی کرد: معجزه ... سلیمان با قالی پرواز کرد: معجزه... نوح تمام حیوانات را سوار کشتی کرد: معجزه... آتش برای ابراهیم گلستان شد: معجزه... موسی دریا را شکافت: معجزه...

کمی شعور می‌خواهد درک کردن این موضوع که چرا آنچه برای منافع خرافات‌مان لازم است معجزه می‌نامیم .. مگر نه اینکه برخی افسانه‌های سامی و برخی افسانه‌های آریایی هستند.

پاسخ:

اگر توجه بفرمایید در وسط بحث برای کوروش تبلیغات کرده، شگرد این افراد را به خوبی بشناسید و آن هم این است که یکسری مطالبِ راست و دروغ را با هم قاطی می‌کنند و در لابلای آن، اندیشه‌ی خود را به صورت زیرکانه تزریق می‌نمایند. دقت بفرمایید تمام متن در مورد چگونگی باور یا پذیرش امور غیر عادی و خرق عادت می‌باشد، حال دفاع از کوروش و داریوش در این متن چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟!!!! کلیات متن چه ربطی به نژادپرستی دارد! جوان امت رسول‌الله ﷺ هوشیار باش.

اما بحث پذیرش معجزات و افسانه‌ها:

برای پذیرش هر موضوعی باید دلایل قانع کننده وجود داشته باشد، پیشتر هم اعلام کرده ایم(در جلد اول) ما اگر معجزات پیامبران را پذیرفته ایم به این خاطر است که تنها معجزه‌ی باقی مانده (قرآن)آن‌ها را «تایید»

می‌نماید. شما اگر توانستید این معجزه آخر (یعنی قرآن) را رد کنید به صورت خودکار دیگر معجزات هم رد می‌شوند. وآن هم تحدی قرآن کریم است. لذا هر وقت توانستید تحدی را پاسخ دهید و یک سوره مانند قرآن بیاورید ما هم ایمان خود به قرآن و دیگر معجزات[1] را از دست می‌دهیم؛ ولی زمانی که نمی‌توانید پس لطفا در مورد دیگر معجزات هم سکوت کنید.

انتظار می‌رود اسلام‌ستیزان در اینجا یکسری متن‌های عربی منتشر شده در اینترنت را بیاورند (اذا زلزلت العلوم و صفحه‌ی مسلمون یا اشاره به شعر حافظ و...) همه‌ی آن‌ها را در جلد اول نقد کرده‌ایم و نقدشان موجود است و ثابت کرده‌ایم که اینها نه تنها تحدی را پاسخ نداده‌اند بلکه اعتبار کار خود را نزد شخصی که عرب می‌باشد یا اصلا به عربی مسلط است زیر سوال برده‌اند.

---

۱. در خصوص معجزات و به تعبیر دیگر خرق عادات و حکم برآن‌ها؛ قبول یا ردّ عقلی، متأسفانه در رابطه با محال عقلی و محال عادی (معمولی) خلط شده است؛ محال عقلی حادث شدن‌آن مطلقاً امکان پذیر نیست. مانند اینکه چیز بزرگی را وارد چیز کوچکتر از خود کرد و یا مانند اینکه گفته شود یک نصف چهار است. امّا محال معمولی‌آن چیزیست که انسان خیال می‌کند محال است به دلیل اینکه خودش حادث شدن‌آن را امکان پذیر نمی‌داند حال به دلیل عجز و ناتوانی‌اش و یا به سبب غیر معمول بودن‌آن. مانند اینکه در گذشته ارتباط بین دو نفر از مساحت بسیار دور امکان پذیر نبوده اما اکنون بوسیله‌ی تلفن و سایر ارتباطات مدرن چنین امکانی فراهم شده است. و یا مانند اینکه در گذشته امکان سفر هوایی در کمترین زمان ممکن به نقاط مختلف جهان امکان نداشته اما اکنون این عمل به راحتی با هواپیما و سفینه‌ها و ... ممکن است. در خصوص معجزات و خرق عادات نیز محال عقلی نیستند. (رک: الانسانية قبل التدين- علی جفری، ص ۲۵۲؛ شرح الورقات في أصول الفقه- محمد حسن الددو، ج ۱، ص ٦)

اما در مورد افسانه‌ها:

دوستان بزرگوار شما هم دلیل خود را ارائه دهید، تا به آن‌ها باور و یقین قلبی داشته باشیم! کجاست یک خرق عادت اساطیری و پادشاهی که گواهی باشد بر روایات گذشته! خودتان بهتر می‌دانید که چیزی برای ارائه ندارید حال زمانی که دلیلی ندارید چرا می‌خواهید خرق عادت‌های ما را هم بی‌ارزش نمایید و آن‌ها را هم‌تراز با افسانه‌های خود نشان دهید؟ و در اثنای آن هم شروع کنید به تبلیغات برای داریوش و کوروش!

پس بدانید آنچه شما افسانه‌های سامی می‌پندارید، معجزات پیامبران نام دارد نه افسانه! این دلیل و این مدرک! (تحدی قرآن).

چرا هیچ کدام از پیامبران، خانم نبوده‌اند؟

چرا تمام پیامبران مرد می‌باشند و هیچ پیامبر زنی وجود ندارد که پیروان داشته باشد؟

پاسخ:

افرادی وجود دارند که اصلا به مقوله‌ی نبوت ایمان ندارند، مثلا از آن‌ها بپرسید آیا معجزه‌ی حضرت موسی ﷺ را قبول دارید؟ می‌گویند خیر، سپس در راستای تحریک بانوان می‌گویند چرا هیچ پیامبری زن نبوده و کلا مرد بوده‌اند و دیگر مطالب. پاسخ این افراد که مشخص است و مطمئنا اگر جواب این سوال را هم بدهیم نخواهند پذیرفت؛ چون امور بسیار واضح دیگر را نپذیرفته‌اند که این را بپذیرند، اما واقعا هستند خواهران و برادران معتقدی که

در این زمینه کنجکاو هستند و إن شاء الله پاسخ را به چند قسمت تقسیم می‌نماییم.

الف)

تمام پیامبران تربیت‌شده‌ی زنان می‌باشند و از دامن زن‌ها خارج شده‌اند، لذا نباید جایگاه و احترام آن‌ها مورد تردید قرار بگیرد، که چون پیامبر نشده‌اند پس از ارزش کمی برخوردارند، حضرت محمدﷺ از دامن یک زن خارج شد و بعدها به عرش پروردگار رفت (واقعه‌ی معراج) لذا جایگاه بانوان بسیار رفیع است.

شهید سید قطب رحمه‌الله در یکی از کتاب‌هایش می‌فرماید، نصف مردم جهان زن هستند و نصف دیگر تربیت شده به وسیله‌ی زنان و این مقام بسیار بالاییست، خانم‌ها با نکات تربیتی و ریز بینانه‌ی خود همیشه حامی فرزندان و شوهرهای خود بوده‌اند و نقش آن‌ها پر رنگ‌تر از آن است که به بررسی نیاز داشته باشد. اما اسلام‌ستیزان تلاش می‌کنند این نکته‌ی نادرست را القا نمایند که زن‌ها از دید جهان‌بینی اسلام کم‌ارزشند!

ب)

کار دعوت و فعالیت تبلیغی پیامبران (آن هم در بین اقوام آن زمان) با خشونت و کتک و کشتار همراه بوده است، شدت این آزارها به حدی بوده که عده‌ای از پیامبران را شهید کرده‌اند! ملاحظه بفرمایید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾ (بقره: ٦١)

«این هم بدان علّت بود که به آیات خدا بی‌باور شدند و پیغمبران را بدون سبب و تنها به انگیزه‌ی مخالفت با حق می‌کشتند. این (تکفیر آیات و

کشتن پیامبران، بـر اثـر تکـرار گناهـان و غـرق شـدن در معاصـی بـود کـه بدیشان جرأت داده بـود کـه) سرکشـی کننـد و بـه تجـاوز و تعـدّی دسـت زنند.»

پس زمانی کهَ شخص پیامبر تا این اندازه در معرض خشونت و مشـکلات و مصائب قرار دارد قاعدتاً مردها دارای صلابت بیشتری هسـتند. و برای ایـن کـار مناسب‌ترند (امیدوارم نگویید تبعیض است، چون در برخـی از امـور هـم زنهـا از مردها جلوتر هسـتند مثلا دقت یا عاطفه و... اما به هر حـال نبـوت بـه صـلابت زیادی نیاز داشته است) نمی‌شود که یک کافر با زبـانی گزنـده و تنـد بـا پیـامبر زن حرف بزند و او هم بخاطر عاطفه‌ی بالایش گریه کند و قلبش بشکند، بلکـه باید در روی او بایستد و در این زمینه مردها مستعدتر می‌باشند.

ج)

خانم‌ها اموراتی دارند که مخـتص بـه خودشـان اسـت، مـثلا قاعـدگی کـه فارغ از درد و رنج، محدودیت‌هایی را هم به همراه دارد؛ از آنجـایی کـه شـخص پیامبر همیشه باید در صحنه باشد این محدودیت‌ها عملکرد نبوت را با مشـکل همراه می‌نمودند. مثلاً پیامبر باید برای اطرافیانش نماز بخواند و امام جماعـت شود، آیا ممکن است در حسـاس‌ترین مقـاطعِ دعـوت در تـاریخ بشـر، شـخص پیامبر هر ماه یک هفته امامت و ادای نماز را تعطیل کند! یا به همه بگویـد روزه بگیرید ولی خودش روزه نباشد!

یا مثلا حاملگی، ماه‌های آخر بارداری خانم‌هـا واقعـا در نـاراحتی هسـتند، تصور کنید ماه هشتم بـارداری اسـت و پیـامبرِ زن؛ خسـته و کسـل از وضـعیت خودش می‌باشد، حال کافران حمله می‌کنند و پیامبر باید امـور را سـازماندهی کند! اما آنگونه که باید برایش مقـدور نخواهـد بـود... هم‌چنـین خانم‌هـا بـرای

زایمان چندین روز باید خانه‌نشین شوند یا باید بچه‌داری کنند و به فرزندانشان رسیدگی کنند و دیگر امور، که عملکرد نبوت را مختل می‌نمود.

د)

همچنین قانون کلی پروردگار این است که مردها سرپرست خانواده باشند و پیامبران موظف بودند که این موارد را به دیگران بیاموزند که (مردها سرپرست باشند).

حال اگر یک پیامبر زن باشد و سرپرستِ مرد داشته باشد، فعالیت و تبلیغش با مشکل مواجه می‌شد، چه بسا شوهرش برای او در پاره‌ای از اوقات محدودیت‌هایی وضع می‌نمود! و عملکرد دعوت با مشکل مواجه می‌شد. مثلا به او می‌گفت اجازه نداری شبانه به فلان مکان بروی و برای چند مرد حرف بزنی.

در کل بدانید اگر زمین و آسمان را به هم بدوزیم بعضی نقش‌ها مختص به بانوان است و بعضی دیگر مختص به آقایان، مثلا ده مرد را بیاورید که تربیت و بزرگ کردن یک کودک را به عهده بگیرند ولی از آن طرف فقط یک خانم مسئولیت را به عهده بگیرد، کدام یکی موفق‌تر خواهد بود؟ مشخص است که آن خانم. چون با فطرت و ماهیتش عجین شده است و مردان هم برای کار دیگری ساخته شده‌اند؛ حال نبوت هم یک کار مردانه است و استفاده نکردن از خانم‌ها اصلا به معنای کم‌ارزش بودن آن‌ها نیست. لذا مانند همیشه می‌گوییم خدای مهربان و بزرگ ما، بی‌شک همه‌ی کارهای تو با حکمت و دوراندیشی پیش می‌رود و ما راضی هستیم به آن چه خود تعیین فرموده‌ای.

قطع دستِ دزد در اسلام

بارها توضیح داده ایم، مجازات و کیفر جرایم در اندیشه‌ی اسلام فقط «وسیله» است و اصَلاً «هدف» نمی‌باشد. به تعبیر دیگر جنبه‌ی حصار و محافظ از کیان جامعه را در مقابل مفاسد و جرایم برعهده دارد.

یعنی وقتی شخص جوان و مجردی مرتکب زناء می‌شود و او را شلاق می‌زنند، هدف این نیست که آن جوان مورد اذیت و آزار قرار بگیرد؛ بلکه هدف این است که با عذاب و سختی که بر او تحمیل می‌شود گناهانش پاک شوند، همچنین بترسد و دیگر مرتکب این عمل شنیع نگردد. در این میان مردم هم درس عبرت بگیرند که این است عاقبت زناکاری... و در نهایت ناموس مردم در امنیت قرار بگیرد، مجازات اسلامی این گونه هستند.

حال بحث قطع دست دزد هم یکی از همین مجازات هاست. وقتی دست کسی را قطع می‌کنند، با آن شخص هیچ گونه خصومتی ندارند...! اما هدف این است که دزد تنبیه شود و دیگر سراغ این عمل نرود.

همه می‌دانند که این عمل(قطع دست)، چقدر وحشتناک است، لذا از ترس مجازات هم که شده دزدها دزدی را کنار میگذارند و مال مردم در امان می‌ماند. پس به این نتیجه می‌رسیم که هدف امنیت مال و ثروت مردم است نه کشتن و اذیت کردن و شکنجه دیگران. (فکر می‌کنم اسلام ستیزان تصور می‌کنند این عمل نزد ما منزجر کننده و وحشتناک نیست! در حالی که این گونه نیست، برای ما هم وحشتناک است، ولی لازم است بدانیم همین شدت وحشت است که باعث موصون ماندن ثروت و دارایی مردم رنج دیده می‌شود، چون دزد جرات نمی‌کند دزدی کند)

کسانی که به این حکم اعتراض دارند، جای هدف و وسیله را قاطی کرده‌اند. آن‌ها عمل زشت دزدی(!) و شرایطِ مردم بی‌گناه و رنج دیده‌ای که با خون دل خوردن، پول و مالی پیدا کرده‌اند را نمی‌بینند، بلکه دایه‌ی دلسوزتر از مادر شده‌اند و می‌گویند این حکم غیر انسانی است و فرد دزد! نباید اذیت شود. مشکل دیگر اسلام‌ستیزان این است که شرایط اجرای این حکم را در نظر نمی‌گیرند، عزیزان! عمل قطع دست یک حرکت آبکی نیست! تا به محض دیدن شخصی که جلو در مغازه‌ای آدامسی برداشت او را بگیرند و دستش را قطع کنند! بلکه باید دادگاه عادلانه تشکیل شود و شرایط زیادی وجود دارد که باید به طور دقیق لحاظ شوند، تعدادی از شروط این‌ها هستند:

۱. قحطی نباشد (یعنی اگر قحطی باشد دست شخص بریده می‌شود) به زبان ساده تر او نیازمند نباشد (یعنی اگر از روی ناتوانی و فقر و نیاز این کار را کرده باشد به سبب شبهه در مجازات دستش بریده نمی‌شود)

۲. دو شاهد آزاد و عادل این صحنه را دیده باشند.

۳. قبل از رفتن نزد حاکم شخص دزد مال صاحب مال را برنگرداند (یعنی اگر دزد بگوید مالت را پس می‌دهم باز هم دستش بریده نمی‌شود).

٤. قبل از رفتن به نزد حاکم، صاحب مال او را نبخشد، (یعنی اگر صاحب مال بگوید اشکال ندارد دستش را قطع نکنید من گذشت کردم باز هم حکم اجرا نمی‌شود).

۵. مال به حد نصاب خود رسیده باشد (اگر مقدار کم باشد یا آن جنس دزدیده شده، قیمتی نباشد شامل این حکم نمی‌گردد، فقها برای آن حدود تعیین کرده‌اند ولی از حوصله‌ی بحث ما خارج است، برای اطلاعات بیشتر به کتب فقهی مراجعه بفرمایید).

۶. دزد بداند که واقعاً این کار دزدی است و عاقبتش قطع دست است!
۷. و شرایط دیگر...

بنده معتقدم برای افراد حق‌پذیر دو مورد اول کافیست، شما خود قاضی باشید:

اگر قحطی نباشد و فرد نیازمند نباشد و حاضر به برگرداندنِ مال نباشد و مالِ دزدیده شده زیاد باشد و دو شاهد عادل هم وجود داشته باشد (و دیگر شروط...)

اگر دست همچین شخص شروری بریده شود که «خود او» و «امثال او» در جامعه ادب شوند، آیا اسلام خشن است؟ کمی انصاف داشته باشید، تمام این آسمان و ریسمان کردن‌ها برای محافظت از مال شماست، شمایی که یکی از افراد جامعه می‌باشید.[1] (ممکن است شخصی بگوید من نمی‌خواهم به خاطر من دست کسی قطع شود، که به او می‌گوییم اگر به شروط بالا نگاه کنید، یکی از آن‌ها عدم بخشش است، شما می‌توانید در خفا دزد خود را ببخشید، ولی این کار را می‌کنید؟!)

حتی اسلام‌ستیزان تصور می‌کنند این تنها راهکار اسلام برای دفاع و حراست از مال مردم است، لذا می‌آیند امور دیگر را سفارش می‌کنند، اما بدانید در اسلام هم نظارت و توصیه به پاکدستی و زندان و دیگر امور وجود دارد، عزیزان این قطع دست برای ادب کردن دزدی است که شرایطش را ذکر نمودیم.

---

۱. قطع دستِ دزد به نسبت او، شر است لیکن به نسبت جامعه، آن خیر محض است؛ چون موجب حفظ اموال و دفع ضرر از مردم می‌شود. (رک: بدائع الفوائد - ابن قیم، ج ۲، ص ۲۱۱)

لذا وقتی یک شخص نیازمند دزدی کرد، آزاد می‌شود! بلکه چون نیاز مند است دستش قطع نمی‌شود اما کماکان باید تاوان گناه خود را با زندان و... بپردازد.[1]

جالب است، شب و روز برای دموکراسی و ادای حق مردم تبلیغات می‌کنند، اما اگر اسلام مبارک برای دفاع از حق مردم کار کند، می‌گویند این خشونت است(!) گاهاً مشاهده شده به فکر مال مردم جامعه نیستند و نگران آبروی شخص دزد می‌باشند، دزدی که شرایط قطع دستش را ذکر کردیم! جوانان عزیز هوشیار باشید.

چرا افراد جهنمی خلق شدند!

خدا زمانی که می‌دانست عده‌ی زیادی از انسانها جهنمی می‌شوند چرا آن‌ها را خلق کرد؟

پاسخ:

هر چند قبلاً هم این سوال را پاسخ داده‌ایم ولی به دلیل اهمیت موضوع، این بار از زوایای دیگری آن را بررسی می‌نماییم، تا إن شاء الله گمان‌های باقی‌مانده هم برطرف شوند.

---

۱. در واقع اگر در بدل قطع دست برای دزدان، زندان را- که اسلام‌ستیزها سفارش می‌کنند - بازبینی‌ای کنیم می‌بینیم که همیشه در حال پرشدن است و خود زندان مکانی امن برای این دزدان شده تا با شیوه‌های نوین بدون هیچ نگرانی و واهمه‌ای با واسطه‌های خود دست به دزدی‌های مختلفی بزنند و یا عاملی برای آموزش سایر زندانی‌ها برای ارتکاب دزدی بعد ازاتمام حبس در بیرون از زندان شوند. (نگا: مجموعة بحوث فقهية - عبدالکریم زیدان، ص ۴۱۳، به نقل از: بکر ابوزید در الحدود والتعزیرات عند ابن القیم، ص ۳۵۶)

الف)

پیشتر گفته بودیم، کسانی که جهنمی می‌شوند با «اختیار» خود این مسیر را انتخاب نموده‌اند و خدا آن‌ها را به زور جهنمی نکرده است، لذا اگر عده‌ای را «به زور» جهنمی می‌کرد اشکال فوق وارد بود؛ ولی این گونه نیست.

حال بسیار مشاهده نموده‌ام جوانانی می‌پرسند: زمانی که خدا «می‌دانست» افرادی با «اختیار» خود جهنمی می‌شوند، چرا باز هم آن‌ها را خلق کرد؟

لذا إن شاء الله توضیحاتی عرض می‌نماییم که این سوال و دیگر سوالات مربوطه را برطرف نماید.

به مثال زیر توجه بفرمایید:

معلمی می‌رود در یک روستا تدریس می‌کند. با وجود اینکه «می‌داند» اگر در فلان روستا ۳۰ دانش‌آموز جذب کند (علی‌رغم آموزش‌های عالی و تکالیفِ در حد توان دانش‌آموزان و دادن فرصت‌های بسیار استثنایی برای درس خواندن)، باز هم ۱۵ نفر از دانش‌آموزان مردود می‌شوند و دچار گرفتاری و ناراحتی‌های فراوانی می‌گردند. البته این یک امر بدیهی است که آن ۱۵ نفر به «اختیار» خود مردود شده‌اند.

ممکن است در اینجا شخصی سوال بپرسد، بله مردود شدن آن‌ها اختیاری است و دانش‌آموزان خودشان درس نخوانده‌اند، ولی معلم علی‌رغم اینکه می‌دانست عده‌ای مردود می‌شوند چرا آن‌ها را به شاگردی گرفت؟

در پاسخ می‌گوییم قطعاً آن معلم راضی نیست که چنین سرانجامی در انتظار دانش‌آموزان است ولی آیا شایسته است معلم امر مهم «آموزش و

تعلیم» را تعطیل کند؟ چرا؟ چون ۱۵ نفر خودشان عمدی درس نمی‌خوانند و سراغ شلوغی و تفریحات می‌روند؟

پس آن ۱۵ نفری که قبول می‌شوند و به خوشی و راحتی می‌رسند و لذت موفقیت را با روح و جان درک می‌نمایند چه؟ چون یک عده بخاطر تفریحات کاذب درس نمی‌خوانند؛ باید حق آن‌ها پایمال شود؟ باید حس و حال تلاش و آگاهی از آن‌ها هم سلب شود؟

باز ممکن است شخصی بپرسد، چه اشکالی داشت معلم فقط ۱۵ دانش‌آموزی را که می‌دانست قبول می‌شوند جذب می‌کرد و ۱۵ نفری که مطمئن بود مردود می‌شوند (و بدبخت می‌گردند) را جذب نمی‌کرد.

در پاسخ می‌گوییم معلم دلسوز و مهربان از سر دوراندیشی و لطف فراوان، آینده‌ای طلایی را برای آن‌ها رقم زده است، امتیازی به آن‌ها داده که هرگز این امتیاز در عدم تحصیل وجود ندارد.

«این امتیاز» به حدی ارزشمند است که آن را به آن ۱۵ نفر هم عرضه می‌کند. «عظمت فرصت داده شده» و «ضریب خوشبختی با انجام آن» به «حدی زیاد» است که انجام ندادن و بدبخت شدن عده‌ای منجر به «عدم عرضه‌ی آن» نمی‌شود، به طوری که اصلا در مقابل هم قابل مقایسه نیستند.

چرا باید قوانین (از جمله امتیاز ویژه‌ی خوشبخت کردن)، مطابق با تنبلیِ دانش‌آموزان تدوین شوند؟ یک سوال: شاگرد باید تابع مقررات باشد یا معلم و قانون تابع رفتار شاگرد؟ از این‌ها گذشته اگر این معلم فقط دانش‌آموزان زرنگ را جذب می‌کرد دیگر موفقیت و قبولی آن‌ها چه معنایی داشت! پس این امتیاز ویژه (خوشبختی فراوان) به خاطر وجود همین فضای رقابتی ایجاد شده است.

ممکن است این بار شخصی بگوید خوب بگذارید دانش‌آموزان درس نخوانند و بی‌سواد باقی بمانند، اصلا این امتیاز ویژه را به آن‌ها عرضه نکنند، بهتر از این است که با مردودی بدبخت شوند.

می‌گوییم، اگر فرصت تحصیل و شانس قبولی را از همگان می‌گرفتیم و بنا بر بی‌خیالی بود! اصلاً نباید معلمی وجود می‌داشت؛ نباید آموزش و علم و آگاهی در این جامعه نمود پیدا می‌کرد.

در اینجا سوالی پیش می‌آید:

آیا جامعه‌ای که قانونِ به این زیبایی (تحصیل و خوشبختی و لذت رقابت و موفقیت و معنا پیدا کردن تنبلی و زرنگی) را فدای «نمی‌خواهم» و «تنبلی» فرد یا افرادی بکند، سالم است؟ پاسخ واضح است «هرگز سالم نیست.»

ما باید بدانیم در همه جا تحصیل یک اجبار است، دانش‌آموزی که می‌گوید چرا من را به مدرسه می‌فرستید! و نمی‌خواهم! باز هم او را می‌فرستند چون امتیاز تحصیل و به آگاهی رسیدن بسیار ارزشمند می‌باشد، حتی اگر بدانیم عده‌ای درس نمی‌خوانند و قبول نمی‌شوند و بدبخت می‌شوند باز هم آموزش و تعلیم و تربیت را بر آن‌ها عرضه می‌کنیم چون ما دارای فکر و تعقل هستیم، ما نباید که این گزاره‌های مهم را فدای «نمی‌خواهم» کنیم. مطمئنم افراد هوشمند پاسخ را دریافت کرده‌اند ولی باز هم بیشتر توضیح می‌دهیم.

در مثال بالا تصور بفرمایید خداوند معلم می‌باشد و دانش‌آموزان ما بندگان هستیم.

عزیزان خدای متعال بندگانش را خلق نموده است و قرار نیست امر مهم «خلقت» و «وجودبخشی» و «آگاهی‌بخشی»، فدای «استفاده‌ی نادرست انسانها» از ابزاری بنام «اختیار» شود.

این دو مقوله را در تقابل با هم قرار دهید، کدام یکی باید حذف شود؟ امری که امتیازش بیشتر است یا آن یکی که از امتیاز کمتری برخوردار است؟ حتی برای افراد گناهکار و جهنمی، فعلِ «دادن این امتیاز ویژه» و «گناهکاری و جهنمی شدن اختیاری و عمدی آنان» را در تقابل با یکدیگر قرار دهید، کدام یکی باید حذف شود؟ مشخص است که عرضه‌ی امتیاز ویژه ارزشمندتر است.

ب)

دنیا مانند سفره‌ای پر از اطعام است که خدا همه‌ی انسانها را دعوت کرده از آن بخورند و خوشبخت شوند (این یک لطف بزرگ است، چرا ناباوران آن را کم‌ارزش می‌پندارند؟!) حال عده‌ای از این سفره‌ی رنگین نمی‌خورند و گرسنه می‌مانند، چرا باید صاحب دعوتی را مقصر نماییم! و به او بگوییم شما که می‌دانستی عده‌ای نمی‌خورند و دچار ضعف و ناراحتی می‌شوند، چرا دعوتشان کردی؟

یک سوال مهم:

باید از «دعوت کردن» و «پهن کردن سفره‌ی رحمت برای همگان» دست کشید یا به «دعوت‌شدگان» گفت چرا نمی‌خورید؟ چرا از این امتیاز استثنایی استفاده نمی‌کنید؟ چرا خوشبختی اخروی را به بهای ناچیزی می‌فروشید؟

ج)

در این سوال نوعی بی‌توجهی وجود دارد... این که چرا خداوند انسانهای جهنمی را خلق کرده است؛ فرار رو به جلو می‌باشد! سوالات دیگری وجود دارد، اول باید آن‌ها حل شوند بعد به این نقطه می‌رسیم، ما از جلو به عقب بر می‌گردیم و این سوالات را پاسخ می‌دهیم تا به خوبی متوجه شوید إن شاء الله.

سوال: چرا خداوند انسانهای جهنمی را خلق کرده است؟ چون در این سیستم چیزی به نام بهشت و جهنم وجود دارد و قاعدتا عده‌ای به آنجا می‌روند.

سوال: چرا بهشت و جهنم وجود دارد؟ چون ما انسانها، موجودات مختاری هستیم و طبعا در سیستمی که اختیار عمل آگاهانه وجود داشته باشد باید جزا و پاداش هم موجود باشد، چون عمل اشتباهِ آگاهانه و از روی بد ذاتی «تاوان» دارد و برعکس آن هم «پاداش» دارد.

سوال: چرا ما اختیار داریم؟ چون خدای متعال ما را به عنوان موجودات هوشمندی خلق کرد، موجوداتی که می‌توانند تعقل کنند، فرد متعقل باید آزاد هم باشد تا اندیشه‌ها و آگاهی‌هایش را عملی کند. همچنین خداوند ﷻ می‌خواهد ما با اختیار خود کمالات را کسب کنیم، کسب کمالات به نیروی فکر کردن و اراده و اختیار احتیاج دارد که همه‌ی آن‌ها را به ما عطا کرده است. لازمه‌ی خوشبختی ابدی ما این کمال اکتسابی است که برای حصول آن به اختیار نیاز داریم. پس خداوندِ متعال، موهبتِ گرانبهای اختیار را به ما عطا کرد تا آینده‌ی خود را با آن رقم بزنیم، تا بصورت ابدی خوشبخت شویم و از نعمت و لذتِ آگاهی و حرکت به سمت کمال بهره‌مند گردیم.

(در سیستمی که اختیار وجود دارد باید بهشت و جهنم وجود داشته باشد تا خوبی و بدی معنا پیدا کند و ارزشِ تقوا و همچنین بی‌ارزشیِ گناهانِ عده‌ای مشخص شود).

سوال: اصلا چرا خداوند ما را خلق کرده است؟ چون خداوند خالق است، اقتضیات خالقیت الهی این است که موجودات را هدفمند و نظام‌مند خلق کند.

سوال: آیا خدا به خلق ما نیاز داشته است؟ خیر، خداوند بی‌نیاز می‌باشد، ولی چون خلق کردن از عدم خلق کردن ارزشمندتر است، خداوند همیشه با ارزش‌ترین اعمال را انجام می‌دهد.

سوال: چون خداوند می‌خواهد ارزشمندترین عمل را انجام دهد، چرا ما دچار سختی شویم؟

این خلقت به نفع خود ماست، درواقع خدا نیازی به خلق ما ندارد و ما هستیم که به خاطر صفت خالقیت خداوند با امتیاز ویژه‌ای به نام وجود و آگاهی و اقدام و عمل به سمت نیکی‌ها روبرو شده‌ایم، تا برای ابد در خوشی باقی بمانیم.

بعد از توضیحات فوق؛ سوال اصلی:

چرا زمانی که خداوند می‌دانست عده‌ای با اختیار خود (که بله درست است خودشان مقصر هستند و) جهنمی می‌شوند، باز هم آن‌ها را خلق نمود؟

چون، «اعطای فرصتِ» «خوشبخت شدنِ ابدی»، ارزشمندتر از «میل به گناه اختیاری» عده‌ای از افراد است، خداوند در هر حال کارهای ارزشمندتر را انجام می‌دهد، لذا بشر هم در این جبر حکیمانه و مهربانانه و سخاوتمندانه، لازم است به عنوان یک «مخلوق» خود را با «خالق» تطبیق نماید، اگر این کار

را نکرد باز خودش مقصر است، و نباید بخاطر کم‌کاری خود از خداوند انتظار داشته باشد امور ارزشمند ذکر شده را رها کند.

د)

دوستان تصور کنید خدای متعال دو قطار بسیار بزرگ تعیین نموده است و آماده‌ی حرکت می‌باشند، دو قطار- کاملاً خالی- یکی به سمت بهشت می‌رود و دیگری به سمت جهنم. عده‌ای علی رغم-آگاهی- می‌روند سوار قطار جهنم می‌شوند (چون بر افراد ناآگاه تکلیفی وجود ندارد. آن‌ها اهل فترت محسوب می‌شوند و روز قیامت با عملی در حد توانایی خودشان مورد آزمایش قرار می‌گیرند) افراد جهنمی به حرف هیچ کس گوش نمی‌دهند! این همه از زیبایی‌های مقصدِ قطار بهشت برایشان می‌گویند و از رنج و درد و الم‌های پایان مسیر قطار جهنم، ولی در اوج تکبر می‌گویند «دروغ» است و اینها توهمات ذهنی ما می‌باشد.

حال چرا عده‌ای انگشت اتهام را به سوی پروردگار دراز می‌کنند(معاذ الله) و می‌گویند خدا می‌دانست آن‌ها با اختیار خود وآگاهی تمام منکر وجود خدا و پیامبران الهی می‌شوند، چرا با وجود اینکه «رحمان و رحیم» است آن‌ها را نمی‌بخشد و جهنمی می‌گرداند؟ یک بار فکر نمی‌کنند که خداوند متعال «جبار و قهار» هم می‌باشد، و قوانین الهی جامع و قطعی هستند.

خدایی که فرصت سوار شدن در قطار بهشت را به راحتی در اختیار همه‌ی بندگانش قرار داده است، عده‌ای سوار نمی‌شوند! تازه در اختیار قرار دادن قطار را هم زیر سوال می‌برند! وآن را یک فعل بی‌ارزش می‌دانند (العیاذ بالله)

ذ)

عده‌ای می‌گویند واقعاً سخت است و آزار فراوانی به دوش ما کشیده شده است...

در پاسخ می‌گوییم خدای متعال خود بهتر از ما می‌داند که ادای این مسئولیت‌ها برای نفس بشر دارای مشقت می‌باشد، لذا امتیازات فراوان دیگری هم ارائه داده است. مثلا توبه، تصور کنید شخصی که ۱۰۰ سال عمر می‌کند اگر ۹۹ سال و ۱۱ ماه و ۲۹ روز گناه حق الله انجام دهد، در آن یک روز آخر توبه‌ای حقیقی داشته باشد و به سوی خداپرستی بازگردد همه‌ی گناهان حق الله او بخشیده خواهد شد. آیا این امتیاز ویژه‌ای برای سهولت در انجام تکالیف نیست؟ (البته ما هیچکدام زمان مرگ خود را نمی‌دانیم و آن اعداد فرضی بودند و لازم است هر زمانی جزو توبه‌کنندگان باشیم، تصور کنید شخصی بگوید یک سال دیگر توبه می‌کنم، اما امروز بمیرد! پس نباید به امید توبه در آینده گناه انجام داد!)

ر)

خلاصه می‌گویند «خلق کردن» و «فرصت خوشبخت نمودن» و «نعمت آگاهی بخشیدن» و «قدرت اختیار» و به «تفکر خود وابسته بودن» همه دروغ و ناعدالتی و خودخواهی(أستغفرالله) و «خلق نکردن» و در «عدم نگه داشتن» اوج لطف و مرحمت می‌باشد!!!

به آن‌ها می‌گوییم، شما که نعمت وجود و حیات را تا این اندازه بی‌ارزش می‌دانید، حاضرید همین حیات را از خود سلب کنید؟ شما یک خار در دست تان فرو رود، فغان‌تان به آسمان می‌رسد، ولی این نعمت زنده بودن را بی‌اهمیت می‌دانید؟ اگر در خواب مطلع شوید خداوند می‌خواهد همین

امروز جان شما را بگیرد، با چه تشویش و اضطرابی مواجه می‌گردید؟ پس بدانید حیات یک امر کم‌ارزش نیست لذا با عبادت برای خداوند متعال همه‌ی ما باید قدر آن را بدانیم (إن شاء الله).

ز)

اگر از ناباوران بپرسید:

حاضرید در این دنیا هر طور که مایلید رفتار کنید و در دنیای دیگر هم بدون هیچ حساب و کتابی به همان بهشت بروید؟ (علی‌رغم اینکه می‌گویید وجود ندارد ولی فرض کنید وجود دارد و می‌روید) و به صورت ابدی به لذت‌ها و هر آنچه دلتان می‌خواهد می‌رسید؟ (چون خداوند در قرآن فرموده هر آنچه بخواهید (از نعمت‌ها) فراهم است).

آیا قبول نمی‌کنند؟

هیچ گمانی وجود ندارد که این پیشنهاد پذیرفتنی می‌باشد، چون ردّ آن با عقل سلیم در تضاد است! آن‌ها معتقدند مرگ انسان مانند دیگر حیوانات است و بعد از مردن آن همه وابستگی و دلبستگی و... همه هیچ. یعنی اگر مادرشان الان جلوی چشم‌شان فوت کند، دیگر برای همیشه تمام... حال شخصی بگوید شما دنیای دیگری هم خواهید داشت و در آنجا به ناز و نعمت می‌رسید به نظر شما خوشحال نخواهند شد؟

پس آن‌ها فقط با بُعد جهنم و عذابش مخالفند زیرا آزادی بی‌حد و حصر این دنیا را از آن‌ها سلب می‌نماید.

لذا به آن‌ها می‌گوییم زمانی که این روی سکه را قبول دارید باید آن روی دیگر را هم قبول داشته باشید و وجود جهنم برای افراد مجرم و تکذیب کننده را هم به رسمیت بشناسید، آیا می‌شود یک امر را قبول داشته باشید ولی آن

گونه که خود می‌خواهید! آیا می‌شود قوانین این دنیای بزرگ با درخواست‌های یک شخص مطابق گردد...

ک)

نکته‌ی دیگری که بارها اعلام کرده‌ایم و در جلد یک با ذکر مثال توضیح داده‌ایم این است که صفت «دانستن خدا» از جهت غیب دانی صورت گرفته و خداوند «کاشف» اعمال بنده‌اش است نه وادار کننده، پروردگار آنچه را که از قبل می‌دانسته (قبل از خلق مخلوقاتش) «خودِ اعمال اختیاری» بنده‌هایش بوده است. اگر خداوند می‌دانسته یکی از بنده‌هایش جهنمی می‌شود، بخاطر اعمال بنده‌اش بوده، چون خداوند به دلیل رها بودن از قید زمان و مکان و دارا بودن علم غیب، قبل از به فعلیت رسیدن این عمل، آن را مشاهده کرده است.

نکته‌ی آخر:

اکثر این سوالات از باب کنجکاوی و طلب علم مطرح نمی‌شوند بلکه ناشی از بهانه‌گیری و لجاجت می‌باشند ما به خوبی می‌دانیم که بهانه‌گیری یک خصلت مذموم است و کسی که مبتلا به این صفت باشد طرح دلیل و ارائه استدلال برای ایشان بی‌فایده است، بنده بارها در مورد همین موضوع با جوانان متعدد (که سوال پرسیده‌اند) بحث کرده‌ام، عده‌ای که قصد پذیرش ندارند فقط دنبال یک جمله می‌باشند و اگر ما خداپرستان آسمان و زمین را به هم بدوزیم فقط آنچه دلخواه و مدنظر خودشان است را می‌طلَبند و هیچ استدلال دیگری را نمی‌پذیرند و جمله‌ی مورد انتظارشان این است:

که أستغفرالله بگوییم خداوند کار نادرستی کرده و نباید انسانها را خلق می‌کرد.

ما هم می‌گوییم، قبول.

نباید انسانها را خلق می‌کرد و نباید به آن‌ها اختیار می‌داد و نباید به آن‌ها سیستم جزا و پاداش می‌داد و نباید خاطیان را مجازات می‌کرد و اصلاً نباید خدایی می‌کرد و نباید خدا وجود می‌داشت و شما همین‌گونه در اثر تصادف خلق می‌شدید و به میل خود مال مردم را بالا می‌کشیدید و به ناموس مردم تعرض می‌کردید و در نهایت دنیا را جنگلی می‌کردید که قوی‌ها هر آنچه خواستند انجام دهند و اختیاراتی همچون «وِتو» را برای خود تعریف کنند و...

این است نهایت آنچه می‌خواهید، ولی بدانید «نور خداپرستی خاموش‌شدنی نیست» بی‌شک با جواب دادن به یکی از بهانه‌هایتان بهانه‌ی دیگری مطرح می‌کنید اما لازم است که بدانید:

﴿لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۵٦)

«اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخّص شده است، بنابراین کسی که از طاغوت (شیطان و بتها و معبودهای پوشالی و هر موجودی که بر عقل بشورد و آن را از حق منصرف کند) نافرمانی کند و به خدا ایمان بیاورد، به محکم‌ترین دستاویز درآویخته است (و او را از سقوط و هلاکت می‌رهاند و) اصلاً گسستن ندارد. و خداوند شنوا و دانا است (و سخنان پنهان و آشکار مردمان را می‌شنود و از کردار کوچك و بزرگ همگان آگاهی دارد).»

و باز هم بدانید:

وعده‌ی خداوند حق است و با کسی شوخی ندارد، زمانی که در ازای «چند دهه» زندگی در دنیا حاضر شده یک خوشبختی «ابدیِ» توام با آگاهی و خوشبختی برای انسان‌های صالح مهیا نماید، دیگر چه لطفی از این بزرگتر؟ حال برای کسی که آگاهانه این همه بزرگی را رد می‌کند و به دشمنی با خدا بر می‌خیزد (تکالیف را انجام نمی‌دهد یا خدای متعال را تکذیب می‌کند) جهنمی سوزان قرار داده تا تاوان عمل خود را ببیند، کسی که با جهنم مشکل داشته باشد، باید خود را اصلاح کند نه اینکه به کار خدا اشکال وارد کند... زمانی که هست و نیست و همه چیز ما در اختیار رب العرش العظیم قرار دارد.

شبهه‌ای در مورد شهادتین گفتن پیامبرﷺ

یه سوال از مسلمونا داشتم ؛ قسمتی از نماز تون میگه: «اشهد ان محمداً رسول الله» حالا سوال اینجاست: وقتی خود محمد موقع نماز خوندن به این قسمت می‌رسید چی می‌گفت؟ اشهد ان به خودم؟ یا چیزی نمی‌گفتند.

پاسخ:

چون برای چندمین بار این مطلب را در محافل الحادی مشاهده نمودم آن را پاسخ می‌دهم، تا خدایی نکرده باعث گمراهی جوان مسلمانی نشود وگرنه احساس می‌کنم حاوی نکته‌ی فریبنده‌ای نیست.

پیامبر(ارواحنا فداه) خود به ٦ رکن ایمان، ایمان داشته و ارکان اسلام را نیز قبول داشته است.

یعنی نبوّت که یکی از ارکان ایمان می‌باشد، مورد قبول ایشان هم بوده است.[1] خودش که خود را پیامبر نکرده! بلکه انتخاب شده است و ایشان به این انتخاب که از جانب الله (سبحانه و تعالی) صورت گرفته ایمان داشته‌اند، لذا طبق ایمان شان ایشان هم در نماز فرموده اند:

اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله

باز هم درک نادرست و حمله به چیزی که اصلا این گونه نیست!!!

به متن زیر توجه بفرمایید:

﴿لا اِکراهَ فِی الدّینَ﴾

«در دین اجباری نیست.»

---

۱. خداوند متعال فرموده: ﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا غُفْرانَكَ رَبَّنا وَ إِلَيْكَ الْمَصيرُ﴾ [بقره: ۲۸۵] «پیامبر [خدا] بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند [و گفتند:] میان هیچ یك از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم و گفتند: شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را [خواستاریم] و فرجام به سوی تو است.»، و در قرآن هم جمله‌ی «محمد رسول الله» آمده و پیامبراکرمﷺ آن را قرائت می‌کرد. و ثابت نیست که در هنگام قرائت آن فرموده باشد: «انا محمد رسول الله» چون اقرار به رسالت خودش تعبدی بوده و قطعاً همان چیزی را که به صحابه تعلیم داده نیز خود بر زبان می‌آوردند همانطور که آنحضرت در خطبه‌ها هنگام شهادتین صراحتاً فرمودند: «إن الحمد لله، نحمده ونستعينه، من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأن محمدا عبده ورسوله، أما بعد» (صحيح مسلم، ج ۲، ص ۵۹۳ ح ۸۶۸)

این عجیب‌ترین جمله‌ایست که من شنیدم! از اولش، از ریشه مشکل داشته است! اجباری نیست؟! وقتی خسرو پرویز ساسانی نامه محمد بن عبدالله را (به هر دلیلی) پاره کرد و دین و شریعت محمد را قبول نکرد، عکس‌العمل محمد چه بود؟ آیا غیر از این بود که شمشیر کشیدند و نیاکان ما را به خاک و خون کشیدند؟! به چه گناهی؟! شاید نیاکان من دوست داشتند کافر باشند، دوست داشتند بُت بپرستند، آیا حق ایشان مرگ بود؟! مگر ما چند هزار سال قبل از اینکه آنان بفهمند خدا چیست، تعلیمات یکتاپرستی زرتشت را نپذیرفته بودیم؟ تُف به ذات کسی که از عرب پهلوان می‌سازد و پهلوانان خودش را لِه می‌کند...!

پاسخ:

احساساتی کردن جوانان ناآگاه از سر تا پای این جملات می‌بارد.

اول اینکه انتقاد خودتان از ریشه و بن نادرست می‌باشد... لا اکراه فی الدین(هیچ اجباری در دین نیست) اصلاً به این معنا نیست که اگر خواستی بت پرست باش یا خواستی مسلمان یا زرتشتی باش. بلکه می‌فرماید برای پذیرش یک طرز فکر یا دین نمی‌توان از زور و اجبار استفاده کرد، چون این مسائل درونی هستند و فرد باید خود رضایت داشته باشد. ممکن است شخصی به ظاهر بگوید قبول کردم ولی تا قلباً راضی نباشد آن امر پذیرفتنی نیست.

بحث خسرو پرویز را مطرح نموده‌اید، خسروپرویز نامه‌ی پیامبر را از روی تکبر پاره کرد[1] و گفت این چه کسی است که نامش را قبل از نام من نوشته است![2] (نوشته بود من محمد رسول الله إلی کسری عظیم فارس) حال شما برای توجیه این کار در پرانتز نوشته اید «به هر دلیلی!» اما این توجیه نمی‌تواند زشتی کار او را مخفی کند.[3]

همچنین این کار شما نمونه‌ی بارز تعصب است، چون از شخصی دفاع می‌کنید که مردم ایران از آن راضی نبودند[4]، به همین خاطر وقتی سپاه اسلام به مرزهای ایران رسید، مردم با آغوشی باز اسلام را پذیرفتند، سپاه ساسانیان در مقابل اسلام ایستاد ولی مردم ایران آن را پذیرفتند)

---

۱. نگا: (فتح الباری شرح صحیح البخاری- ابن حجر، ج ٦، ص ۳۵۲)، دکتر زرین کوب در کتاب «دو قرن سکوت» می‌نویسد: «گفته‌اند که پرویز از خشم و نخوت، نامهٔ پیامبر را پاره کرد و به باذان فرماندار یمن نوشت که این عرب گستاخ را بند برنهد و نزد او فرستد. خشم پرویز از این بود که این مرد تازی، با اینکه از بندگان اوست چگونه جسارت کرده است و به او پیغام و نامه‌ای چنین نوشته است.» (دو قرن سکوت، ص ٤۲). همچنین بنگرید به: (تاریخ ادبی ایران، ادوارد براون، ج ۱، صص ۲۷۱- ۲۷۲)

۲. ن ک: (الرحیق المختوم- مبارکفوری، ص ۳۲٤؛ المنهج الحرکی للسیرة النبویـة، ج۳، ص ۵۰)

۳. در نامه‌ی پیامبراکرمﷺ خطاب به خسروپرویز، سخنی از جنگ نشده بلکه دعوت به اسلام شده و اینکه اگر خسروپرویز اسلام نیاورد گناه مردم فارس بر گردن اوست. (نگا: تاریخ الطبری، ج ۲، ص ٦۵٤؛ صحیح السیرة النبویة، ابراهیم العلي الشبلی، ص ۳۸۳)

٤. جالب اینکه به نقل مؤرخین بنامی همچون کریستن سن، خسروپرویز توسط خاندان خودش به قتل رسید. (رک: ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۵٤) و این خیانت خاندان خسروپرویز را پیامبراکرمﷺ در جواب فرستادگان باذان قبل از آن حادثه پیش بینی کرده بود و همین عامل سبب ایمان آوردن باذان شد. (صحیح السیرة النبویـة – إبراهیم العلی الشبلی، صص ۳۸٤- ۳۸۵)

مگر خسرو پرویز به باذان(حاکم یمن) دستور نداد که دو نفر را برای دستگیری پیامبرﷺ بفرستد؟[۱] چه کسی آغازگر جنگ بود؟ اعراب یا ایرانیان! که ماجرای اسلام آوردن باذان هم یکی از گواهی‌های من عندلله بودن اسلام است.

مگر سربازان ایران نبودند که در سواد و حیره‌ی عراق کنونی در کار مسلمانها دخالت می‌کردند؟

زمانی که مجاهدان مسلمان به جنگ کسانی رفتند که با مسیلمه و سجاح هم‌پیمان شده بودند (پیامبران دروغین) خلاصه مرتد گشته بودند و می‌گفتند زکات نمی‌دهیم و ....، سربازان ایران در امر داخلی مسلمانان دخالت کردند و جنگ با ایرانیان شروع شد[۲] و ادامه یافت تا ایران فتح شد. البته نباید از این نکته‌ی مهم غافل بود: قبل از مبارزه سپاه اسلام با لشکر ایران، خود دولت ساسانی به سبب ضعف و فساد و جنگهای داخلی از پای در آمده بود.[۳]

اسلام وظیفه‌ی خود می‌داند که با ظالم بجنگد و به اعتراف همگان ساسانیان مردم را مورد ظلم قرار می‌دادند و همین موجب شد که امپراطوری ساسانیان شکست بخورد و مردم آغوششان را به اسلام باز کردند (آیا ظلم‌ستیزی مذموم است؟)

---

۱. نگا: (تاریخ الطبری، ج ۲، ص ٦٥٥؛ السیرة النبویة لأبی الحسن الندوی، ص ٤٠٧)

۲. رک: تاریخ ایران بعد از اسلام، زرین کوب، صص ۲۹۳- ۲۹٤.

۳. ادوارد براون در رابطه با انحطاط امپراطوری ساسانیان گوید: «در سده‌ی بعد که جنگجویان اسلام به نیروی ایران حمله ور شدند ایرانیان ظاهری مغرور و مخوف و بباطنی فاسد و تباه داشتند. دسیسه و نیرنگ و ناخوشنودی همه جا را به شدت فرا گرفت و جنگهای خونین و برادرکشی کشور ایران را ویران ساخت.» (تاریخ ادبی ایران، ج ۱، ص ۲٦٦). همچنین بنگرید به: (تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۱۵۸)

اما اسلام وظیفه‌ی خود نمی‌داند که مردم را «به زور» مسلمان کند، بلکه فقط تبلیغ می‌کند و در نهایت افراد میل خودشان است که می‌پذیرند یا نه، خودشان و قیامتِ خودشان.

ما قبلا این مطالب را شرح داده‌ایم، وجود قانونی بنام جِزیه می‌تواند قوی‌ترین دلیل بر این ادعا باشد، اگر اجباری در کار بود پس چرا به مردم سرزمین‌های فتح‌شده می‌گفتند مالیات ناچیزی بدهید و بر دین خود باقی بمانید (که مسلمانها هم مشابه آن یعنی زکات را باید می‌پرداختند و مقدار جزیه از زکات هم کمتر بوده است).

بحث خداپرستی ایرانیان را مطرح نموده اید، کسی نمی‌گوید ایرانیان خدا را نمی‌شناختند، اما بحث آبدیت و به روزرسانی شریعت‌ها از جانب خداوند متعال مطرح است. زمانی که برنامه‌ی جدیدی از جانب پروردگار بیاید مردم باید آن را بپذیرند، نه اینکه مساله را «قومی و نژادی» کنید و بگویید ما ایرانیان از اعراب بهتریم، بلکه بحث «دین خدا» است. آیا فارس‌ها با پذیرش اسلام عرب شدند؟ مگر نژاد که یک امر خونی می‌باشد، قابل تغییر است؟

آیا تصور می‌کنید نسخه‌ی اصلی «اوستا» به زبان فارسی ما نوشته شده است! بروید آن را بخوانید ببینید یک کلمه متوجه می‌شوید؟ چون ترکیبی از زبان پهلوی و سانسکریت می‌باشد! یک سوال از شما می‌پرسم:

چون زبان اوستا به زبان مردم هند(سانسکریت) نزدیک است، آیا ایرانیان با زرتشتی بودن، هندی شده بودند؟ خیر. پس چرا تصور می‌کنید با پذیرش قرآن، فارس‌ها و کُردها و بلوچ‌ها، عرب می‌شوند!

ما در ایرانِ خودمان هم عرب داریم و ملت بسیار شریفی می‌باشند، تصور نمی‌کنید با این سخنان احساسی و بی‌اساس به آن‌ها بی‌احترامی می‌کنید؟ مگر آن‌ها هم ایرانی نیستند؟

ما یک دین الهی که با زبان عربی نازل‌شده را پذیرفته‌ایم، ولی کماکان کُرد و بلوچ و تُرک و فارس باقی مانده‌ایم. پذیرش یک دین که به معنای تغییر نژاد نیست!

در پایان بدانید، ما قهرمانان اسلام را قبول داریم و به آن‌ها می‌بالیم نه پهلوانان عرب را. آیا هیچ فارس مسلمانی را سراغ دارید که به یک عرب غیر مسلمان بنازد؟

اسلام یک امت واحده است، صلاح الدین ایوبی یک کُرد بود، ولی مایه‌ی مباهات و افتخار تمام عرب‌های مسلمان است، آیا می‌توانید ادعا کنید که عرب‌های مسلمان به او افتخار نمی‌کنند؟

یکی از دوستان بنده، قبل از فوت استاد محمد قطب رحمه‌الله (در سفر حج در عربستان) به دیدار ایشان رفته بود (چون استاد در آنجا زندگی می‌کرد)، او می‌گفت من و دوستم لباس کُردی به تن داشتیم، به محض ورود استاد به ما گفت: «نوادگان صلاح الدین خوش آمدید» اگر سخنان نژادپرستانه‌ی شما صحت داشته باشد، چرا باید این «کوه اندیشه‌ی اسلامی» در قرن حاضر چنین سخنی را به دو جوان کُرد بگوید؟

امت اسلام یک جسم و بدن می‌باشد، اصلا اگر این مباحث مطرح بود، جهان اسلام در آن عصر یک کُرد را سرپرست خود نمی‌کرد (صلاح الدین ایوبی) یا بعدها، جهان اسلام تُرک‌ها را به سرپرستی قبول نمی‌نمود (ترکان عثمانی، افرادی همچون سلطان سلیمان قانونی و...).

درخشش اسلام مبارک در این است که آمد تمام اقوام و نژادها را با هم برابر و برادر کند، ولی شما می‌خواهید این برادری و برابری را از بین ببرید! آیا کارتان منطقی است؟ (نکته: ما داریم از ذات اسلام حرف می‌زنیم نه از مسلمان‌نماهایی که نژادپرستی را در پوشش اسلام انجام می‌دهند و مردم جهان اسلام را دچار آشوب کرده‌اند، افکار افراطی و...).

مهمان یک ناباور بودم... (چگونه با مخالفان بحث کنیم)

روزی در منزل یکی از فامیل‌های دور دعوت شده بودیم، آن هم در شهری دیگر؛ اولین بار بود به خانه‌اش می‌رفتم، قبلاً شنیده بودم که هیچ عقیده و باوری ندارد ولی به قول قدیمی‌ها شنیدن کَی بُوَد مانند دیدن! به هر حال با او ملاقات نداشته بودم، چون خیلی دیر شده بود به محض رسیدن نهار خوردیم و کمی نشستیم. او بدون هیچ دلیل خاصی شروع کرد به تخریب اسلام...! (چه دلیلی دارد نزد کسی که اولین بار است به خانه‌ات می‌آید و قبلا با مراوده نداشته‌ای، این مسائل را مطرح نمایی!!)

البته فقط پیش من، نمی‌دانم به هر حال دوست نداشت افراد دیگر صدایش را بشنوند! تقریباً جماعتِ حاضر هر کدام با بغل دستی خود حرف می‌زدند و نظم خاصی در اتاق وجود نداشت. قبل از هر چیز شروع کرد به تعریف از اسرائیل! بعد فقر دنیای اسلام! بعد تخریب ثروت اعراب! بعد نا آرامی‌های اخیر خاورمیانه، بعد... من هم فقط داشتم به او نگاه می‌کردم و با خودم کلنجار می‌رفتم که خدایا جوابش را بدهم یا سکوت کنم! باور کنید در آنجا، نه بحث کردن به صلاح بود و نه سکوت کردن! ایشان هم در حال پیشروی! خدایا چکار کنم؟!

چون تجربیات شخصی خودم نشان داده که بحث شرایط خود را می‌طلبد، باید دید فرد در چه سطحی است، دلیل انحرافش چیست، شاید این بحث بازتاب منفی روی اطرافیان و مستمعان ناآگاه داشته باشد و خیلی از موارد دیگر... از طرفی باید اخلاق و مدارای اسلامی را به او نشان می‌دادم چون با جدل‌های کور که نمی‌توان حقیقت را منتقل کرد! با افتخار مشغول تخریب بود...

اما مطمئنم نمی‌دانست بنده درست در این زمینه تحقیق می‌کنم و برای تمام ادعاهایی که مطرح می‌کرد پاسخ دارم، از طرفی دوست نداشتم به او نشان دهم که ببین من جواب این‌ها را می‌دانم! و خدایی نکرده جنبه‌ی خودنمایی داشته باشد! او شروع کرده بود به طرح شبهات بسیار ساده و پیش پا افتاده، که هیچ کدامشان تحقیقی نبودند بلکه مطالبی بودند که در کوچه‌ها و خیابان‌ها وِرد زبان مردم شده‌اند!

در نهایت، تصمیم گرفتم چیزی بگویم و این‌طور اندیشیدم اگر مجالِ باز کردن موضوعات وجود ندارد، لا اقل به او بفهمانم که در اشتباه هست! لذا برای اکثریت حرف‌هایی که زده بود، یک پاسخ جامع دادم در حد ۲۰ ثانیه و گفتم:

تمام مواردی که ذکر کردید در مورد مسلمانان بود و ربطی به اسلام ندارد، «اجرای نادرست»، «سوءاستفاده از مفاهیم» و «جهل مردم که منجر به پذیرش امور نادرست شده» چه ربطی به «اصل برنامه» دارد!

در این موارد شیوه‌ی پاسخگویی بسیار مهم است، دین اسلام دین حکمت و دور اندیشی می‌باشد، یک پرنده را در نظر بگیرید که در دستان

ماست، اگر او را فشار دهیم خواهد مُرد، اگر او را ول کنیم می‌رود، اما اگر آرام آرام او را در دستان خود قرار دهیم و مورد نوازش قرار بگیرد خوابش می‌برد.[۱]

لذا اول باید با اخلاق زیبا و خوبی‌های فراوان به مخاطب ثابت کنیم که اسلام دین مدارا و اخلاق زیبا می‌باشد و سپس سخنان خود را مطرح نماییم، شعر زیبایی در این زمینه وجود دارد که می‌گوید:

بزرگی سراسر به گفتار نیست

دوصد گفته چون نیم کردار نیست

تقریبا با این پاسخ بحث تمام شد، هنگام رفتن؛ در حیاط موبایل خود را بیرون آورد و یک عکس را به بنده نشان داد، گفت نظرت در مورد این عکس چیست؟

طبق معمول، عکس یک فرد ریشی که چاقو به دست داشت، ۵ کله‌ی بریده شده جلوی خود گذاشته بود و در کنار آن آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی انفال را هم نوشته بودند:

﴿فاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾

«سرهای آنان را بزنید و دستهای ایشان را ببرید.»

به هر حال از من نظر خواسته بود پاسخ بدهم، من هم گفتم:

«این آیه مربوط به شرایط جنگ است و منظورش کافران حربی می‌باشد نه هر کافر و دگراندیشی!

---

۱. مَثَل جای مناقشه نیست نمی‌خواهم فردی این شبهه را به جمله‌ی بنده وارد کند که مخالفان را به پرنده تشبیه کرده است، منظور بنده عام است و شیوه‌ی بحث کردن با حکمت را معرفی نموده ام.

لذا آیه‌ی مبارک ربطی به این عکس‌ها ندارد، کسی که با ما سر جنگ نداشته باشد، حق نداریم با او بجنگیم. اما در جنگ، کشتن و بریدن و نابود کردن کاملاً عادی است و اگر ما دشمن را نکشیم او ما را می‌کشد.»

دوباره مباحثی دیگر را مطرح کرد (در آن وقت رفتن!)

با لبخند گفتم این طور که نمیشه، باید یک شب مرا دعوت کنی و بشینیم با آرامش حرف بزنیم و این مسائل را مطرح کنیم، (در این موارد به آن‌ها می‌گویم دوستان‌شان را هم دعوت کنند، چون دل‌شان به سخنان این دوستان خوش است، وقتی پاسخ آن‌ها را هم دادیم، این شخص متوجه می‌شود این دیوار پولادینی که در ذهنش ایجاد کرده زیاد هم قوی نیست و بهتر تاثیر می‌پذیرد).

اما هدفم از تعریف کردن این ماجرا چه بود؟ می‌خواهم این نکته را یادآوری نمایم که:

در هر حال مدارای اسلامی را فراموش نکنیم، بحثی که «خارج از ادب»، «همراه با پرخاشگری»، «صدای خود را بلند کردن»، «به زور حرف خود را به کرسی نشاندن» و... باشد، «نتیجه‌ی عکس» می‌دهد. لا اقل این تجربه‌ی بنده می‌باشد.

ما مسلمان‌هایی که بحث می‌کنیم باید بدانیم که مهم «نتیجه‌ی بحث» است نه خود «بحث»، چه بسا با نشان دادن اخلاق زیبا؛ نیاز به این همه استدلال و حرف زدن هم نباشد و طرف حقیقت و نور هدایت بر قلب و روح و روانش جاری گردد...

در کار دین نباید عجله داشت، افرادی هستند که انتظار دارند با یک فرد مخالف بحث نمایند و آن شخص در همان لحظه شهادتین را بگوید...! ولی

عزیزان اگر این روش قابل عمل بود دین اسلام در یک سال عرضه می‌شد و می‌فرمود انسانها قبول کنید، ولی می‌دانید که در ۲۳ سال به صورت تدریجی نازل شده است.

متاسفانه مشکل ما در بحث کردن دو مورد زیر می‌باشد[1]:

الف) افراد عالم ولی بی‌اخلاق.

افرادی داریم که بسیار دانا می‌باشند و مسائل را به خوبی بررسی می‌کنند، اما اخلاق آن‌ها طوری است که حرف حق‌شان هم از لحاظ تاثیرگذاری مانند حرف ناحق است، با تکبر به ارائه استدلال می‌پردازند، تصور می‌کنند خودشان بهشتی هستند و مخاطبشان جهنمی می‌باشد! لذا تمسخر در لابلای سخنانشان دیده می‌شود، بحث این افراد را با مخالفین دیده‌ام، باور کنید من مسلمان از او متنفر شده‌ام چه رسد به فرد مخالف!

عمر ابن خطاب ﷺ را در نظر بگیرید، که چه بود و چه شد؟ یا برعکس آن بوده‌اند عالمان بزرگی که در آخر عمر، بی‌ایمان شده‌اند و مرده‌اند... لذا باید از فرجام کار خود بترسیم و در نهایتِ ادب بحث را دنبال نماییم، از کجا می‌دانید همین فرد مخالف روزی توبه نمی‌کند و از دعوتگران اسلام نخواهد شد؟

بله هستند مخالفینی که قصد تمسخر و بی‌ارزش کردن اسلام را دارند اما در مقابل آن‌ها باید سکوت کرد! نه اینکه ما هم مانند او شویم و شروع کنیم به تمسخر! او که الگوی ما نیست! نهایتا با چند جمله‌ی سنگین و جدی آن هم

---

۱. در مقدمه‌ی کتاب هم توضیحاتی در این مورد وجود دارد، درآنجا نکته‌ی مهم دیگری ذکر شده است: «هنر گوش دادن به طرف مقابل»

«در کمال ادب» پاسخش را بدهیم... نه اینکه او را الگوی خود کنیم و شروع کنیم به بداخلاقی و سخنان زشت!

سوای از خود شخص مخالف؛ شما شخص دودلی را در نظر بگیرید که آنجاست و نمی‌داند حرف شما را بپذیرد یا آن شخص مخالف را. آیا با این رفتارهای بی‌خردانه و متکبرانه، آن شخص سوم را جذب کرده‌ایم یا دفع!

البته بدانید منظور بنده از اخلاق، «ذلیل شدن» و «بی‌عزتی» نیست، که به مخالف میدان بدهیم هر چه می‌خواهد بگوید و ما فقط لبخند بزنیم! خیر. ولی «بی‌ادبی» و «بی‌احترامی» و «توهین کردن» و «حقیر پنداشتن خود آن شخص» چیز دیگریست، که نباید سراغشان برویم.

ب) افراد با اخلاق ولی بی‌سواد.

هر سوادی به منزله‌ی سواد رد الحاد نیست! عده‌ای از جوانان ما بسیار مومن و با تقوا و با اخلاق هستند ممکن است مدارک دانشگاهی هم داشته باشند، اما در زمینه‌ی رد الحاد کار نکرده‌اند، لذا آنگونه که باید جواب سوالات را نمی‌دانند و همین شخص مخالف را جسورتر می‌نماید، مخالف تصور می‌کند یک عالم و محقق اسلامی را در منگنه انداخته و به خود افتخار می‌کند!

برادران و خواهران ارجمندم شخصی که می‌رود بحث می‌کند همراه اخلاق زیبا باید نکات زیادی را بداند، او باید راه فرار را از شخص مخالف ببندد، اگر از مسئله‌ای به مسئله دیگر رفت جواب آن را هم بداند،باز اگر روی مسئله‌ی دیگری رفت باید جواب آن را هم بداند و...

شخصی که بحث می کند حتی باید بر مطالب و استدلال‌های اسلام‌ستیزان آگاه باشد، وقتی مخالف بحث را شروع کرد؛ او باید بداند شخص شبهه‌افکن در مورد چه حرف می‌زند و از همان اول پاسخ را در ذهنش آماده نماید.

نمی‌خواهم جوانان زحمت‌کش و دلسوز را نا امید نمایم، اگر مقدمه‌ی جلد اول را خوانده باشید متوجه می‌شوید که به قول یکی از دانایان من آنقدر شکست خوردم تا شکست دادن را یاد گرفتم! شما باید در این زمینه مطالعه بفرمایید.

إن شاء الله بعد از مدتی با مطالعه‌ی کتاب‌ها و مقالات رد الحادی اکثر این شبهات و پاسخ‌های مربوطه را یاد می‌گیرید و می‌توانید به زیبایی از اسلام عزیزمان دفاع نمایید. هنگام بحث کردن، از ده شبهه جواب دو شبهه را هم ندانید هیچ اشکالی ندارد و به آن شخص بگویید در مورد اینها مطالعه می‌نمایم و بعدا پاسخ را عرض خواهم نمود.

ولی شما از ۱۰ شبهه ۸ مورد را ندانید این درست نیست! و میدان کاملا در اختیار شخص مخالف خواهد بود.

إن شاء الله با رعایت این دو مورد (اخلاق و علم) می‌توانیم جامعه را از بند شبهه رها سازیم، هر چند همیشه در کنار حق، باطل هم وجود داشته و وجود خواهد داشت، اما با این اسلوب زیبا می‌توانیم بسیاری از مشکلات را حل نماییم و با برنامه‌ی حقی که به آن ایمان داریم، جوانان حق‌پذیر زیادی را به آغوش اسلام مبارک بازگردانیم و آن‌ها هم ان‌شاءالله دنبال رو این حق شوند.

اگر ابراهیم﷼ در عصر ما پسرش را قربانی می‌کرد...

اگـر حضـرت ابـراهیم امـروز زنـدگی می‌کـرد و می‌خواسـت فرزنـد خـود را قربانی کند احتمالا یا به بیمارستان روانی اعزام می‌گردید یـا توسـط مـدافعین حقوق کودک به دادگاه کشانیده می‌شد.

پاسخ:

حقا که سطحی‌نگری و بی‌اطلاعی درد بزرگیست!

کسانی که از مقوله‌ی نبـوت و شـیوه‌ی «قضـاوت» در مـورد وقـایع تـاریخی هیچ اطلاعی ندارند، برای فریب افراد بـی‌اطلاع و نـا آگـاه شـروع می‌کننـد بـه نوشتن جملات احساسی و حماسی، (تا بلکـه اندیشـه‌ی خـود را بـه زور تزریـق نمایند). إن شاء الله در چند قسمت پاسخ مورد نظر را ارائه می‌دهیم:

اولا:

شما مشغول مغلطه هستید، مسائل تـاریخی بایـد «در ظـرف خـود» مـورد بررسی قرار گیرند، نه اینکه با توجه به اوضاع و احوال عصر حاضر آن‌ها را مـورد بررسی نماییم. به عنـوان مثـال شخصـی حـق نـدارد بگویـد، اگـر سپاه روم در عصر حاضر به ایران حمله می‌کرد، «هواپیماهای ارتـش ایـران» می‌رفتنـد و آن سپاه و سواره نظام را نابود می‌کردند! یا کسی حق ندارد بگویـد اگـر اشـکانیان در زمان حاضر زندگی می‌کردنـد، می‌توانسـتند «بـا تلگـرام و فیسـبوک» سـپاه خود را سازماندهی کنند!

به چه حقی ما گزاره‌های عصر حاضر را برای عصـر دیگـری مـورد اسـتفاده قرار می‌دهیم! در آن عصر اگر این امکانات موجود بود چه دلیلی وجود داشـت

دو سپاه ایران و روم اتراق کنند و در یک میدان به جنگ شمشیر و نیزه بپردازند! بلکه مثل الان هواپیماها به بمباران شهرهای کشور مورد نظر می‌پرداختند! لذا برای قضاوت در مورد تاریخ باید خود را در «ظرف» و «بستر» آن زمان قرار دهیم.

در عصری که ابراهیمعليه السلام به دعوت و نبوت پرداخت، مردم آن دیار دو دسته بودند، یا یاران ابراهیم بودند که خدای متعال را می‌پرستیدند، یا هواداران نمرود که بت‌پرست بودند.

با یک معادله‌ی بسیار ساده، اگر مردم این عصر در بستر عصر سیدنا ابراهیم داخل شوند، دو دسته می‌شوند، ما می‌شویم یاران حضرت ابراهیم که برای خداوند متعال سجده می‌بریم، شما هم می‌شوید یاران نمرود و برای سنگ‌ها و بت‌های دست‌ساز سجده می‌برید.

مغلطه‌ی شما اینجاست که خود را همان انسان قرن ۲۱ فرض کرده‌اید (دادگاه و کمپین حقوق کودکان و... را ذکر می‌کنید) ولی ابراهیمعليه السلام را متعلق به چند هزار سال قبل می‌دانید! و اوضاع و احوال جهالت مردم آن عصر و نبوت و دیگر مسائل را در نظر نمی‌گیرید، سپس در یک فرض عجیب؛ ایشان و رفتارشان (که متعلق به شرایط زمان خود می‌باشد) را مورد نقد قرار می‌دهید، اگر ایشان را به این عصر می‌آورید پس لطفا خود را نیز به آن عصر ببرید و برای نمرود و بت‌ها سجده‌ی تعبد ببرید...!

ثانیا:

معجزاتِ فراوان، ارتباطِ مستقیم با پروردگار، وحی و در یک کلام مسائل خرق عادتی که در زندگی این بزرگ‌مرد بت‌شکنِ تاریخ وجود داشته است به خاطر «نبوت» ایشان می‌باشد، ما هم به خاطر همین پیامبر بودن از ایشان

دفاع می‌نماییم، ولی ظاهرا شما به «خدا»، «نبوت»، «وحـی» و اصـلا مقولـه‌ی «معجزه» ایمان ندارید، چرا انتظار دارید این امر برایتان قابل فهم باشد؟ امری که آن را درک نمی‌کنید چرا به آن اشکال وارد می‌نمایید؟

ثالثا:

اگر از مغلطه‌ی شما چشم‌پوشی نماییم، می‌توانید به مـا بگوییـد کـه کـدام کمپین و کدام سازمان ایشان را به دادگاه می‌کشاند، اصـلا کـدام دادگـاه او را دادگاهی می‌نمود؟

همان سازمان‌هایی که روزانه شاهدِ قتل صدها کودک و نـوزاد مسـلمان در «عراق و افغانسـتان و بوسـنی و فلسـطین اشـغالی و سـوریه و میانمـار و یمـن و کشمیر و سینکیانک چین» هستند (بودند) و کور و کـر و لال شـده‌اند؟ (شـده بودند) همان دادگاه‌هایی که در اختیار فراعنه و نمرودهای زمان قرار دارند؟

مطمئن باشید مراکزی که ذکر می‌کنید اگر خیلی حساس بودند افرادی را دادگاهی می‌کردند که وزن پرونده‌ی جنایت‌هایشان از تُن عبور کرده است.

خود قاضی باشید:

ابراهیم ﷺ «می‌خواست» یک کودک را بکشـد، ولـی اینـان چقـدر کـودک «کشـته‌انـد» ولـی آن دادگـاه و کمپـین و سـازمانِ پوشـالی و کـاذبی کـه ذکـر می‌کنید، در یک سکوت معنادار روزگار می‌گذراند...؟!!!

رابعا:

زمانی که تلویحاً او را بیمار روانی معرفی می‌نمایید و او را پیـامبر نمی‌دانیـد و اصـلاً بـه مقولـه‌ی نبـوت ایمـان نداریـد، چـرا از لفـظ «حضـرت» اسـتفاده کرده‌اید؟! مشخص است که می‌خواهید عقاید مـا را مسـخره کنیـد ولـی بهتـر

است به جای این کار به فکر جمع کردن فضاحت سازمان‌هایی که ذکر نموده‌اید باشید!

چرا خدای به اَین عظمت در کتابش امور ساده‌ی انسانی را مطرح کرده است؟

مشاهده کرده‌ام که نا‌باوران می‌گویند خدا یا خالق مقتدر کائنات یا ذات توانا، ذاتی که قادر مطلق می‌باشد چرا باید به جزئیات مسائل زندگی انسانها بپردازد! مثلا می‌گویند: این چه خدایی است که می‌آید بحث ابولهب را مطرح می‌کند و او را تهدید می‌نماید! یا چرا بحث مسائل جنسی و امور شخصی را کرده است؟ چرا خدا بنده‌هایش را تهدید کرده است؟ و...

این کلیدِ طرح شبهات آن‌ها می‌باشد و هر روز طبق این قاعده به شرح مسئله‌ای می‌پردازند و به عنوان شبهه‌ای جدید! آن را منتشر می‌نمایند؛ در نهایت نتیجه می‌گیرند که این مسائل بیانگر اینست که کتاب فوق (قرآن) نوشته‌ی دست انسان است وگرنه به هیچ وجه نباید بحث این مسائل را مطرح می‌نمود!

پاسخ:

از افرادی که شبهه‌ی فوق را مطرح می‌نمایند می‌خواهم پاسخ دهند:

۱. این کتاب برای چه کسانی یا چه چیزهایی نازل شده است؟ برای حیوانات، برای سنگ‌ها، برای آسمانها، برای چه؟ مشخص است که برای انسانها نازل شده است.

حال این سوال را هم پاسخ دهید: به نظر شما منطقی است خالقی حکیم و مقتدر برای انسانها کتاب بفرستد ولی بحث چیزی را بکند که به انسانها مربوط نباشد؟ مشخص است که باید بحث مسائل زندگی انسانها را مطرح نماید.

۲.این کتاب به چه هدفی نازل شده است؟ آیا هدفش شرح و تفصیل مسائل فیزیک و شیمی و ریاضیات، طرح پروژه‌های سد سازی و مهندسی پزشکی و برنامه نویسی‌های کامپیوتری است یا هدایت بشر؟ پاسخ این سوال هم واضح است...

حال زمانی که هدف از نزول این کتاب «هدایت بشر» می‌باشد، زمانی که آمده برای مردم شیوه‌ی زندگی کردنِ با هم یا همان همزیستی، همچنین بایدها و نبایدهای اخلاقی و... را آموزش دهد، دیگر چه انتظاری دارید؟

مگر مسائل جنسی و ظلم کردن به هم و تهدید ظالم و ترساندن از خدا و داشتن یک روحیه‌ی حق‌پذیر و کلیه مسائل ریز و درشت زندگی، در دایره‌ی هدایت و نیل انسانها به سمت خوشبختی قرار نمی‌گیرد؟

مگر بزرگترین دانشمندان علوم تجربی هم زن و بچه ندارند؟ همسایه ندارند؟ در بین مردم زندگی نمی‌کنند!؟ آیا نباید «چگونه زندگی کردن» به آن‌ها آموزش داده شود؟!

به صورت خلاصه مگر احکام و معاملات و اخلاقیات و... برای همه انسانها لازم نیست (حتی در ریزترین موضوعات)؟ پاسخ این سوالات واضح است.

طبق مسائل گفته شده؛ آیا اشاره‌ی قرآن به مسائل زندگی بشر، بیانگر بشری بودن آن است؟! مسلماً خیر. پس طرح چنین شبهاتی جز سطحی‌نگری شبهه‌افکنان چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

ناباوران امروز از ابولهب دفاع می‌کنند! می‌گویند چرا در قرآن به او بدگویی شده است؟!

اسلام‌ستیزان در محافل خود می‌گویند چرا خدای بزرگ بحث یک انسان (یعنی ابولهب) را مطرح کرده است؟ زمانی که قرآن ادعا می‌کند کتاب هدایت بشری می‌باشد، این ماجرا چه ربطی به هدایت دارد و... چرا او را تهدید کرده است؟ چرا شغل آن‌ها را مسخره نموده است و...

پاسخ:

قبل از هر چیز آیات شریفه‌ی سوره‌ی مبارکه «مسد» را مرور می‌نماییم تا برای بحث حضور ذهن بهتری داشته باشیم:

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ * سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ * وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ * فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ﴾

«نابود باد ابولهب! و حتماً هم نابود می‌گردد. دارائی و آنچه (از شغل و مقام) به دست آورده است، سودی بدو نمی‌رساند (و او را از آتش دوزخ نمی‌رهاند). به آتش بزرگی در خواهد آمد و خواهد سوخت که زبانه‌کش و شعله‌ور خواهد بود. و همچنین همسرش که (در اینجا آتش‌بیار معرکه و سخن‌چین است در آنجا بدبخت و) هیزم‌کش خواهد بود. در گردنش رشته‌ی طناب تافته و بافته‌ای از الیاف است.»

اما بررسی:

در مورد چرایی مطرح شدن «مسائل بشری» در قرآن، قبلا پاسخ داده‌ایم به این دلیل این سوره و دیگر سوره‌ها به روابط انسانی پرداخته‌اند، تا نکات هدایتی مورد نظر برای ما قابل لمس باشد، طبعا با ذکر سرنوشت اقوام و افراد و ... ذهن ما استطاعت بیشتری برای آموزش خواهد داشت. در مورد ماجرای ابولهب، خداوند متعال خواسته به ما (انسانهای طول تاریخِ بشریت) بگوید: این است عاقبت دشمنی با قرآن، خدای متعال این سوره را ذکر کرده تا به ناباوران بگوید، زیاد احساس بزرگی و زرنگی نداشته باشید؛ پیش از شما هم افراد دیگری از این کارها کردند و بالاخره فوت نمودند و به محکمه‌ی من آمدند، پس شما هم به خود آیید! که سرنوشت شما هم همین گونه خواهد بود.[1] در مورد دیگر ادعاهای مطرح شده (تهدید ابولهب و مسخره‌ی همسرش و ...) ابتدا تفسیر زیر را بخوانید، سپس ان شاء الله به بررسی موضوع می‌پردازیم. در تفسیر انوار القرآن ماجرای ابولهب این گونه ذکر شده است:

طارق محاربی می گوید:

«در بازار ذوالمجاز بودم که بناگاه با جوانی تازه سال روبرو شدم که می‌گفت: های ای مردم! لا اله الا الله بگویید تا رستگار شوید. در این اثنا دیدم

---

۱. علماء فرمودند که در این سوره معجزه‌ای آشکار است و برهانی روشن بر نبوت پیامبراکرمﷺ می‌باشد. زیرا خداوند متعال در این آیات سوره‌ی مسد به شقاوت و عدم ایمان ابولهب و همسرش خبر داده و برای هیچ یک از آن دو مقرر نساخت که در ظاهر و باطن ایمان بیاورند و در پنهانی و یا آشکار اعلان کنند و این خود قوی‌ترین دلیل واضح بر نبوت است. (تفسیر القرآن العظیم- ابن کثیر، ج ۸، ص ۵۱۷)

که مردی از پشت سرش او را به سنگ می‌زند به طوری که هر دو ساق و هر دو پاشنه پایش را خون‌آلود کرده است و می‌گوید: های مردم! او دروغگوست پس او را باور نکنید. پرسیدم: این شخص دعوتگر کیست؟ گفتند: محمد است؛ می‌پندارد که پیامبر می‌باشد و این دیگر هم عمویش ابولهب است که می‌پندارد او در این ادعا دروغگوست.»

حال ناباوران پاسخ دهند:

کجاست آن ادعاهای بزرگ که باید آزادی بیان وجود داشته باشد؟ آیا شما تا این اندازه ناتوان شده‌اید که دارید از ابولهب و ابوجهل دفاع نمایید؟ (در جایی دیدم که یک اسلام‌ستیز ابوجهل را خردورز معرفی می‌نمود، چرا؟ چون در مقابل محمدﷺ ایستاده است... ابوجهلی که برای لات و عزی سجده می‌کرده و شعارش زن و شراب و شمشیر بوده، خردورز! می‌باشد، این هم منطق اسلام‌ستیزان معاصر!)

روزی دیدم در اظهارنظری عجیب نوشته بودند، چرا خداوند به همسر ابولهب (ام جمیل) می‌گوید «هیزم‌کش» است، مگر هیزم‌کشی چه اشکالی دارد؟ چرا خداوند شغل او را مسخره می‌کند!

آن‌ها هنوز هم نمی‌دانند منظورش هیزم‌کش جهنم است، برای سوزاندن خود و شوهرش، یا در تفسیر دیگر او خارهای کوهی را شبانه بر سر راه پیامبر قرار می‌داد تا پاهای مبارکشان زخمی شود و خداوند به بیان این کارش پرداخته است کجاست مسخره کردن!

اما اینکه در آیه بعد فرموده او در گردنش لیفی از خرما می‌باشد، در تفاسیر آمده که او گردنبند گرانبهایی داشت و قسم خورده بود در راه نابودی منهج محمدﷺ آن را صرف نماید، حال خدای متعال آن را به لیف خرمایی

تشبیه کرده که در روز قیامت آتش می‌گیرد و گردنبندی آتشین خواهد بود(جزایش از نوع عملش) کسانی که هیچ شناختی از موضوع ندارند، شروع می‌کنند به جانبداری‌های کور و این هم نتیجه و حاصلش می‌باشد! شبهاتی را مطرح می‌کنند که ابولهب و ابوجهل را انگشت به دهان می‌کند!

خدای بزرگ این مجرمان را با وعده به عذاب، خوار و خفیف کرده است؛ ذات مبارک الهی نیازی به مسخره کردن اینان ندارد، بلکه هر کس نافرمانی کند و به مخالفت با حقیقت و نور خداپرستی بپردازد عذاب داده می‌شود و به سزای عمل خودش می‌رسد.

گفتگو با دوستی که گرفتار شبهات «ملی‌گرایان» شده بود...

دوست پرسشگر:

با سلام وخسته نباشید، سوالی داشتم فکر می‌کنم می‌توانم نزد شما پاسخ سوالات خود را دریافت نمایم سوال بنده در مورد آیات قرآن می‌باشد، قرآن خود می‌گوید: این کلام را به زبان عربی نازل کرده‌ایم، چه دلیلی دارد؟ آیا می‌توان این گونه استنباط کرد که قرآن برای قوم عرب و عرب‌زبان نازل شده و قوم‌های دیگر (مثلا ما ایرانی‌ها) را در بر نمی‌گیرد؟

پاسخ:

سلام برادر بزرگوارم، ببینید باید از جایی شروع می‌شد! از زبانیَ خاص، از فرهنگی خاص. حال چه عربی باشد چه فارسی چه لاتین! نمی‌شود که کتابی نازل گردد و همزمان به همه‌ی زبان‌های دنیا نوشته شده باشد! لذا خداوند متعال بنا بر مصلحت خویش عربی را انتخاب نمود (در این انتخاب

مصالح زیادی وجود دارد، از جمله؛ ادبیات و قواعد گسترده‌ی این زبان بسیار مورد نظر می‌باشد، شاید باور نکنید ولی این ویژگی دقت کار را به حدی بالا برده، که دستکاری کردن قرآن غیر ممکن است، زیرا با دستکاری کردن یک فتحه و کسره، معنای جمله و چندین فیلتر دیگر به هم می‌ریزد که از چشم محققان و دانایان به زبان عرب مخفی نمی‌ماند.)

حال نکته‌ی دیگر این است که کتاب در میان هر قومی نازل شود باید به زبان همان قوم هم نوشته شده باشد.

مگر می‌شود قرآن برای عرب‌ها نازل گردد اما به زبان ژاپنی نوشته شده باشد؟ یا برای ژرمن‌ها نازل شود ولی به زبان یونانی به بیان مسائل پرداخته باشد... در هر کجا نازل گردد باید به زبان همان هم قوم باشد و قرآن هم این را بیان فرموده است.

خداوند خود در قرآن اشاره فرموده اگر به زبان دیگری می‌بود دشمنان صدر اسلام میگفتند ما ایمان نمی‌آوریم چون به زبان دیگری نازل شده است.[۱] حال خداوند متعال این بهانه را هم از قوم اول و مخاطبان اولیه گرفته است. تا آن را متوجه شوند و دین اسلام را قبول نمایند. طبعا حمایت مخاطبان اولیه بسیار مهم است...کما این که دیدیم اصحاب پیامبرﷺ با پذیرش اسلام به کجا رسیدند و در مدت زمان کوتاهی این دین بزرگ را چگونه در دنیا منتشر نمودند.

نکته‌ی دیگر این است که در جای جایِ قرآن فرموده یا ایهاالناس ،یا ایها لذین آمنوا و نفرموده است یا ایها العرب!!!

---

۱. اشاره به‌آیات ۱۹۸ و ۱۹۹ از سوره‌ی شعراء می‌باشد.

پس مخاطبینش تمام انسانها می‌باشند نه فقط اعراب. و بی‌شک آموزه‌های قرآن کریم با فطرت بشر سازگارند و برای همه‌ی مردم دنیا قابل فهم و قابل اجرا می‌باشند. حضرت عیسی ﷺ در فلسطین متولد شده ولی جامعه اروپا مسیحی می‌باشد، آیا کسی در آنجا می‌گوید چون عیسی ﷺ اروپایی نیست ما هم دین او را نمی‌پذیریم؟ آموزه‌های اخلاقی و عقلی و فکری را چگونه می‌توان در بند جغرافیا و مرزهای خاکی محدود نمود؟ آیا امروز کسی می‌گوید چون این فیلسوف اهل آلمان است، سخنانش به درد ما نمی‌خورد؟ خیر. پس مسائل فکری و اخلاقی و... جهان شمول می‌باشد.

دوست پرسشگر:

ممنونم ببخشید این اندیشه‌ها را به من تحمیل کرده‌اند. در اینجا که فرمودید اگر به زبان غیر عربی نازل می‌شد ایمان نمی‌آوردند؛ نکته همین‌جاست مگر زبان عبری، پارسی و... دچار نقض لغات بودند؟ خوب این ادعا را رومی‌ها هم می‌توانستند مطرح نمایند. آن‌ها هم می‌گفتند چون به زبان ما نیست پس ایمان نمی‌آوریم!

قصد مجادله ندارم تعبیر شما از این موضوع آخری که گفتم چیست؟ من الان چهار ماه است تحیقق می‌کنم هنوز جوابی که عقل و قلب من را قانع کند پیدا نکرده‌ام... لطفا راهنمایم کنید.

پاسخ:

من در خدمتم برادر عزیزم

نه! من نگفتم اگر قرآن به زبان عربی نازل نمی‌شد، هرگز اعراب نمی‌پذیرفتند؛ بلکه می‌گویم آن موقع چنین بهانه‌ای را مطرح می‌کردند، که

چون به زبان ما نیست ما نمی‌پذیریم، بحثِ مخاطبان اولیه و شروع تبلیغ بسیار مهم است، تصور کنید این دین از یک شخص شروع شده است! اول پیامبرﷺ بود بعد به مادرمان خدیجه گفت و... مخاطبان اولیه حق خودشان بود که یک برنامه‌ی ناشناخته را از ریشه و اساس فهم نمایند... بله برای دیگر مردم جهان هم این گزاره‌ی «فهم» باید وجود داشته باشد، ولی تصور کنید این دین در عربستان ظهور پیدا کرده و چند صد هزار مسلمان وجود دارد، سپس این دین را به کشور دیگری عرضه می‌کنند، اشخاص آن مملکت زمانی که بدانند این دینی که به آن‌ها عرضه شده، صدها هزار پیرو دارد راحت‌تر به آن اعتماد می‌کنند، اما مخاطبان اولیه این را هم نداشته‌اند، پس به زبان آن‌ها نازل شدن یک امر ضروری بوده است.

فرض می‌کنیم ۱۴۰۰ سال پیش قرآن به زبان فارسی نازل می‌شد؛ (تمام مطالب قرآن هم جهان‌شمولانه مطرح می‌شد و مختص قوم خاصی نمی‌بود.) اگر آن موقع اعراب می‌گفتند چرا این کتاب به زبان ما نازل نشده، ما باید چه جوابی به آن‌ها می‌دادیم؟ غیر از این است که می‌گفتیم این آموزه‌های جهان‌شمول عمومیت دارند برای همه‌ی مردم؟! پس الان هم همین پاسخ را به همه‌ی مردم دنیا می‌دهیم.

در مورد نقض لغاتی که مطرح کرده‌اید هم بدانید، زبان‌های دیگر هم کامل هستند و از واژه‌های لازم برای بیان مفاهیم برخوردارند، اما بحث قواعد خاص و کاملتر مطرح می‌شود. (بخاطر همین ویژگی‌ها شعر و شاعری در بین اعراب آن زمان بسیار پر رونق بود، اما کلام پروردگار به حدی سنگین بود که شاعران عرب در مورد آن اظهار عجز نمودند).

دوست پرسشگر:

یعنی منظورتان این است محتوای قرآن مختص به کل انسانها می‌باشد؟ با این که یک زبان خاص دارد؟

جواب سوال شما هم این است: اگر به فارسی نازل می‌شد ما به ملت‌های دیگر می‌گفتیم این حکمت خداوندی است و دین وقانون همه را در بر می‌گیرد، مخاطب اولیه پارس‌ها هستند «فقط اولیه» ولی نه مختص به پارس بلکه همه را در بر می‌گیرد... عبری، عربی، سامی مثل فرمول ریاضیات که در همه کشورها به همان زبان نویسنده است کسی که اختراع کرده مثلا زبان انگلیسی... مثلا معادلات و فرمولات انیشتن. آیا درست گفتم؟ این تعبیر من بود.

پاسخ:

بله برادر، کاملا درست متوجه شده‌اید.

اصلاً زبان برای یک برنامه‌ی جهان شمول دارای چنین اهمیتی نیست که مردمِ غیر آن، آن اندیشه را قبول نکنند و خود را مخاطب آن ندانند! الان همه با افتخار فرزندان خود را به کلاس زبان انگلیسی می‌فرستند، حتی جوانانی که خود را روشن فکر می‌دانند به کلاس آموزش زبان و آیلتس و تافل و ...می روند. مگر ما انگلیسی و آمریکایی هستیم؟ خیر! پس چرا این کار را انجام می‌دهیم؟ چون در دنیای امروز انگلیسی زبان علم است.[1] حال آموزش که

---

۱. تا چند قرن پیش زبان عربی هم زبان علم بوده و تمام کتابهای دانشمندان مسلمان به زبان عربی نوشته شده چرا که زبانی رسمی بوده و هم اکنون نیز لغات بسیار زیادی از زبان عربی به زبان انگلیسی و ... وارد شده بطوری که اصطلاحات علمی همان لغات عربی و ریشه عربی آن هستند.

پیشکش! چرا باید از زبان عربی بدمان بیاید، زمانی که زبان دین است! ما اگر دین اسلام را بخواهیم باید عربی و زبان فهم آن دین را هم بخواهیم. یک سوال را از ملی گرایان افراطی می‌پرسیم، شما که تا این اندازه از عربی متنفرید چرا از زَن‌ها و رقاصه‌های دنیای عرب متنفر نیستید؟ پس مشخص می‌شود که شما با اسلام مبارک مشکل دارید، نه با این زبان.

لذا برادر بزرگوارم مطمئن باشید عرب‌ستیزی و برانگیخته کردن احساسات ملی‌گرایانه جوانان مردم، ترفندی است برای مبارزه با دین پروردگار. اما خود را به هر آب و آتشی بزنند نمی‌توانند این حقیقت را تغییر دهند که مردم سرزمین‌های ما با اختیار خود دین جاودانه‌ی اسلام را پذیرفتند.

اما به این نکته توجه فرمایید نیاکان ما اسلام را پذیرفتند نه عرب را؛ ما هم بخاطر عشق به اسلام، عربی را می‌آموزیم و به آن اهتمام می‌ورزیم نه بخاطر استیلای عرب یا هر زبان و نژاد دیگری بر فرهنگ ما، این طرز فکر آن‌ها نادرست است، اسلام دشمن گزاره‌های درستِ فرهنگی ملت‌هایی که اسلام را پذیرفته‌اند نیست. بلکه فقط امور گناه آنان را رد می‌کند، گناهی که به ضرر خود آن افراد می‌باشد، اما بدانید برخی امور فرهنگی نیستند بلکه آموزه‌ی دین منسوخ‌شده‌ی آن دیار می‌باشد، به عنوان مثال بسیاری از امور در کشور ما مربوط به آیین زرتشت است، ولی عده‌ای به زور می‌خواهند بگویند این مربوط به فرهنگ ایرانیان است... مگر ایرانیان مسلمان ایرانی نیستند؟ آیا فقط ایرانی‌های زرتشتی ایرانیند؟ پس این گزاره‌ها مربوط به آیین زرتشت است و ربطی به ایرانی بودن ندارد.

در ادامه بدانید اگر اسلام و آخرین دین به هر زبانی می‌بود و خدای متعال هر زبانی را انتخاب می‌فرمود ما به عشق برنامه‌ی الهی به آموزش و کاربرد آن اهتمام می‌ورزیدیم و اصلا برای عرب تعصب نداریم... تعصب ما اسلامی می‌باشد.

جالب آنکه باستان‌گرایان می‌گویند ما باید زبان دین‌مان زبان مادری باشد نه عربی ولی یک بار هم اوستا را نخوانده‌اند. اگر مطالعه می‌نمودند می‌دانستند که این کتاب آمیزه‌ای از زبان پهلوی و سانسکریت می‌باشد! یا مثلا زبان اصلی انجیل سریانی است ولی چند درصد مردم اروپا و آمریکا سریانی زبان هستند؟ مشاهده می‌کنیم که اصلاً چنین مطالبی مطرح نمی‌کنند و دین خود را پذیرفته‌اند.

دوست پرسشگر:

من پاسخم را گرفتم الان مطمئن شدم این حرفها از نژادپرستی و ملی‌گرایی سرچشمه می‌گیرد...

واقعا ممنون. یادآوری می‌کنم این در رسانه‌های ضد قرآن مطرح شده بود، نویسنده‌ای بود که سال‌ها تحقیق کرده بود تا نشان دهد قران مال عرب‌هاست. و می‌گفت ما آموزه‌های خود را داریم... از اول تقصیر خودم بود مطالب آن‌ها را بدون تحقیق پذیرفته بودم. الان جواب بی‌نقص شما را من با عقل و قلب می‌پذیرم.

دیگر برایم مهم نیست پیشینه من مربوط به چه زمانی می‌باشد، مهم این است که از امت محمدﷺ هستم؛ بی‌شک کوروش و زرتشت نمی‌توانند روز قیامت مرا شفاعت کنند.

برادر واقعا ممنون از درس و کار افتاده بودم فکرم شده بود گذشته‌ی کشورم که چرا زبان بیگانه را پذیرفته است، انگار دوباره متولد شدم شبهه دیگری ندارم، خدا به شما عمر باعزت بدهد. براتون دعا می‌کنم.

اشکالاتی عجیب به استدلال‌های زیبای قرآن کریم

خدا می‌فرماید: به معبودان باطل آن‌ها بد مگویید، چون آنان نیز به معبود حقیقی شما بد خواهند گفت.

آیا ملاک فحش ندادن همین است که شاید به خدای واقعی شما فحش دهند؟! و اگر فحش ندهند پس فحاشی مشکلی ندارد! بهتر بود قرآن بگوید که ناسزا نگویید چون خلاف فطرت است.

همچنین در جای جای قرآن گفته شده که بدگویی نکنید، شاید آن‌ها از شما بهتر باشند...

یعنی ملاک بدگویی و غیبت، بد یا بهتر بودن مخاطب است؟! یعنی اگر شخص بدتر بود می‌توانیم بدگویی بکنیم؟ بهتر نبود قرآن می‌گفت اصلا بدگویی نکنید!

پاسخ:

اسلام‌ستیزان طبق محاسبات‌شان! در این شبهه از منطق قرآن اشکال گرفته‌اند!

اما واقعا کسی که کوچکترین آشنایی با دین مبین اسلام داشته باشد، می‌داند که این دین چقدر پاک و مودب می‌باشد و نه به صورت کنایه و تاویل و... بلکه صراحتا از فحش دادن و ناسزاگویی نهی نموده است.

به هر حال ایشان دو اشکال مطرح کرده‌اند که آن‌ها را بررسی می‌نماییم:

۱. قرآن گفته فحش نده تا فحش نشنوی، لذا اگر ما فحش بدهیم و آن‌ها فحش ندهند، پس فحش دادن هم اشکالی ندارد!

بررسی:

وقتی مطالب اسلام‌ستیزان را می‌خوانم عجیب‌ترین گزاره برای بنده، نتیجه‌گیری‌های آنان می‌باشد! به آیه‌ی مورد نظر توجه بفرمایید:

﴿وَ لا تَسُبُّوا الَّذينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلى‏ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (انعام: ۱۰۸)

«و (شما مؤمنان) به آنچه مشرکان غیر از خدا می‌خوانند دشنام ندهید تا مبادا آن‌ها از روی ظلم و جهالت خدا را دشنام دهند. این چنین ما عمل هر قومی را در نظرشان زینت داده‌ایم، سپس بازگشت آن‌ها به سوی پروردگارشان است و خدا آنان را به کردارشان آگاه می‌گرداند.»

واقعا از کجای این آیه، چنین نتیجه‌ای استنباط می‌شود؟!

اینکه فرموده به بت‌ها فحش ندهید وگرنه کافران هم به خدای شما فحش می‌دهند، والله اعلم ،تعلیمِ این نکته است که بی‌احترامی به دیگران بی‌احترامی به خودتان می‌باشد، زمانی که شما به دیگران بی‌احترامی می‌کنید چه انتظاری دارید که آن‌ها به شما احترام بگذارند. در واقع برای اینکه به سمت ما آشغال پرت نکنند نباید به سمت کسی آشغال پرت کنیم، چون آن‌ها هم مقابله به مثل می‌کنند. این که برای مصون ماندن عقاید خود، به عقاید دیگران بی‌احترامی نکنیم، کجایش مجوز فحش دادن به دیگران در

صورت فحش ندادن آن هاست! تعجب می کنم که به این نکته‌ی ساده توجه نکرده‌اند.[1]

---

۱. پاسخ دیگر به معترض: اولاً در اسلام اصل و ذات فحش دادن حرام است، چنانچه پیامبرﷺ می‌فرماید: (إياكم والفحش، فإن الله لا يحب الفاحش والمتفحش) «از فحش بر حذر باشید، زیرا خداوند متعال، ناسزا و بدگویی را دوست ندارد.» (صحيح ابن حبان، ج ۱۱، ص۵۸۰ ح ۵۱۷۷ ؛الأدب المفرد للبخاري، ص ۱۷۱ ح ٤۸۷؛ المستدرك على الصحيحين للحاكم، ج ۱، ص ٥٦ ح ۲۸)

و در حدیثی دیگر پیامبر اسلامﷺ فرمودند: «إن الفحش والتفحش ليسا من الإسلام في شيء، وإن من أحسن الناس إسلاما أحسنهم خلقا» «بد زبانی و ناسزا چیزی از اسلام نیست، نیکوترین مردم از لحاظ اسلام، با اخلاق ترین آن‌ها می‌باشند.» (مسند أبي يعلى الموصلي، ج ۱۳، ص ٤٥۸ ح ۷٤٦۸؛ مصنف ابن أبي شيبة، ج ٥، ص ۲۱۰ ح ۲٥۳۱٦)

ثانیاً: سفارش قرآن در قبال پاسخ به دشنام دهندگان هرگز این نبوده که چون به خداوند متعال دشنام داده شده پس مسلمانان نیز به دشنام دهندگان شروع کننده، بد دهانی کرده و فحش بدهند بلکه بالعکس ، خداوند متعال درآیات متعدد مسلمانان را توصیه به سعه‌ی صدر و گذشت و تسامح کرده است.

﴿وَ عِبادُ الرَّحْمنِ...إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً﴾ [فرقان: ٦۳] «و بندگان خدای رحمان [کسانی‌اند که] چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند.»

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ﴾ [اعراف: ۱۹۹] «گذشت پیشه کن، و به [کار] پسندیده فرمان ده، و از کسانی که نادان هستند رُخ برتاب.»

﴿وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳٤] «و خشم خود را فرو می‌برند و از مردم در می‌گذرند، و خداوند نکوکاران را دوست دارد.»

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ ... وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ﴾ [نحل: ۹۰] «در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد.»

ثالثاً: درآیه ۱۰۸ سوره انعام دشنام به بت‌ها بیان شده است ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ نه به خود مشرکان تا این که اگر آن‌ها به خدای متعال دشنام ندادن ما در حق آن‌ها دشنام را جایز بدانیم؛ و سیاق آیه و سبب نزول آن نیز گویای همین مطلب می‌باشد. و نکته‌ی مهم اینکه این آیه در خصوص اسلوب دعوت است و لذا خداوند متعال گویا می‌فرماید که در دعوت باید. ﴿ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [نحل: ۱۲۹] «و با آنان به ←

۲. نباید به دیگران توهین کنید، چون شاید آن‌ها بهتر از شما باشند، حال اگر مطمئن شدید آن‌ها از شما بدترند، پس به میل خود توهین کنید.

بررسی:

این نتیجه‌گیری از مورد اول بسیار عجیب‌تر است!

این بار در مورد آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی حجرات سخن می‌گویند، در جایی که خداوند متعال فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ * وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کنند، شاید آنان بهتر از اینان باشند، و نباید زنانی زنان دیگری را استهزاء کنند زیرا چه‌بسا آنان از اینان خوبتر باشند * و همدیگر را طعنه نزنید و مورد عیبجوئی قرار ندهید، و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند مخوانید و منامید. (برای مسلمان) چه بد است، بعد از ایمان آوردن، سخنان ناگوار و گناه‌آلود (دالّ بر تمسخر، و طعنه زدن و عیبجوئی کردن، و به القاب بد خواندن) گفتن و بر زبان راندن! کسانی که (از چنین اعمالی و اقوالی) دست برندارند و توبه نکنند، ایشان ستمگرند (و با

[شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای.» و نیز ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا﴾ [طه: ٤٤] «و با او سخنی نرم گویید.» باید با این اسلوب خاص و دقیق عمل کرد نه با دشنام به بت‌های مشرکان، با این فرض که اصل دشنام دادن در اسلام نیز ممنوع است که قبلاً دلایل منع آن را از قرآن و سنت بیان کردیم.

سخنان نیشدار، و با خرده گیریها، و ملقّب گرداندن مردم به القاب زشت و توهین‌آمیز، به دیگران ظلم می‌کنند).»

متاسفانه آن‌ها در همین آیه تامل نکرده‌اند، توجه بفرمایید اسلام‌ستیزان آیه را قیچی می‌کنند فقط قسمت‌های اول آیه را ذکر کرده و به قسمت‌های دیگر توجه نمی‌نمایند، برای تفهیم مطلب، در آیه و ترجمه؛ قسمت اول و دوم را با ستاره از هم جدا نموده‌ایم، دقت بفرمایید، قسمت قبل از ستاره را خوانده‌اند اما قسمت بعد از آن را خیر! چون مستقیما به نهی از بدگویی پرداخته است! حتی فراتر از این خداوند(سبحانه و تعالی) در ادامه فرموده: کسی که این کار را انجام دهد و توبه نکند از ستمگران است!

واقعا تا همین جا ادعای آن‌ها مردود می‌شود، ولی اگر همان قسمت اول را در نظر بگیریم، باز هم استدلال آن‌ها نادرست است.

اینکه قرآن فرموده شاید کسانی که از آن‌ها بدگویی می‌کنید بهتر از شما باشند پس بدگویی نکنید، والله اعلم ،تعلیمِ این نکته است که عادتاً کسانی که دیگران را مسخره می‌کنند خود را از آن‌ها بالاتر و بهتر می‌پندارند، خداوند فرموده شاید از شما بهتر و بالاتر باشد چرا این طرز فکر و خود برتر بینی را بهانه ایی قرار داده اید برای مسخره و استهزاء دیگران؟!، به زبان ساده تر در این آیه، خداوند تبارک و تعالی کلا مسخره کردن را مذموم اعلام فرموده ولی توجیه و استدلال مسخره کنندگان را هم با همان روش خودشان به چالش کشیده است.[1]

---

۱. پاسخی دیگر به معترض: اولاً خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسى أَنْ يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسى أَنْ يَكُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ﴾ ←

اینکه نتیجه‌گیری عجیب اسلام‌ستیزان از کجا آمده، خودشان باید جواب دهند! آن‌ها می‌گویند طبق منطق قرآن! کسی که از تو کمتر باشد می‌توانی او را مسخره کنی! واقعا با این منطق و نتیجه‌گیری، افلاطون، ارسطو و سقراط را در قبرهایشان روسفید کرده‌اند...!

[حجرات: ۱۱] «ای کسانی که ایمان‌آورده‌اید، نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند، شاید آن‌ها از این‌ها بهتر باشند، و نباید زنانی زنانِ [دیگر] را [ریشخند کنند] شاید آن‌ها از این‌ها بهتر باشند.»

در این‌آیه همان جمله‌ی ﴿یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ﴾ مدلول نهی تحریمی است و تا اینجا حکم صریح تحریم تمسخر ازآیه ثابت می‌شود؛ یعنی تمسخر و استهزا در ذات خود بد و زشت است و در قرآن نکوهش شده است.(التحریر والتنویر - ابن عاشور، ج ۲۶، ص ۲۴۷؛ التفسیر الوسیط - الزحیلی، ج ۳، ص ۲۴۷۷) و جمله‌ی ﴿عَسی أَنْ یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ ...عَسی أَنْ یَکُنَّ خَیْراً مِنْهُنَّ﴾ در واقع این جمله از جهت مبالغه است و صفت براي جمله‌ی قبلش نیست. (رک: منبع سابق) تا اینکه‌آیه- به گمان معترض - ملاک سخره گرفتن را بد و یا خوب دانستن ساخر (سخره کننده) و یا سخره شونده را گفته باشد.

ثانیاً پیامبرﷺ در تعریف غیبت می‌فرماید: «ذكرك أخاك بما يكره» «[غیبت‌آن است که] از برادرت چیزی بگویی، که دوست ندارد. ازآنحضرتﷺ پرسیده شد اگرآنچه درباره او گفته می‌شود در او باشد چه؟ فرمودند: «إن كان فيه ما تقول فقد اغتبته» «اگرآنچه را که در او باشد را بگویی غیبتش را کردی» (صحیح مسلم، ج ٤، ص ۲۰۰۱ ح ۲۵۸۹)، و خداوند متعال در بیانِ حکم درباره‌ی غیبت فرموده: ﴿وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ﴾ [حجرات: ۱۲] «و بعضی از شما غیبت بعضی نکند؛ آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد در حالي که ازآن کراهت دارید؟» بر طبق این‌آیه و احادیثی که در سنت از پیامبرﷺ روایت شده است که برخي صحیح و برخي دیگر پایین تر ازآن (حَسَن) است، غیبت حرام است. (التحریر والتنویر - ابن عاشور، ج ۲۶، ص ۲۵٦)

آوارگان مسلمان به اروپا رفتند ولی مکه نزدیک‌تر بود!

مدت‌هاست این نقل قول از خانم آنگلا مرکل (صدر اعظم آلمان) را در شبکه‌های اجتماعی مشاهده می‌نمایم، او در مورد آواره شدن مسلمانان جنگ سوریه به اروپا گفته است:

«ما در آینده به فرزندانمان خواهیم گفت مسلمانانِ آواره به ما پناه آوردند در حالی که مکه به آن‌ها نزدیکتر بود.»

پاسخ:

راستش هربار که این جمله را در کانال‌ها، سایت‌ها و محافل اسلام‌ستیزان مشاهده می‌نمودم، یک ابر سیاه بر قلبم سنگینی می‌کرد، لذا مددی از جانب الله متعال یار شد که پاسخی به این جمله مرقوم نمایم.

الف)

طبق جستجوهایی که انجام دادم اصلا این جمله متعلق به خانم مرکل نیست.

خبرگزاری بی‌بی سی در ۲٦ آگوست ۲۰۱۵ مطلبی در مورد مهاجران و پناهندگی آن‌ها به آلمان منتشر نموده است، در زیر آن مطلب جملاتی را هم منتشر نموده که نظرات کاربران می‌باشد، بعد از بررسی مشخص می‌شود جمله‌ی فوق متعلق به یکی از کاربران فیسبوک می‌باشد که لینک آن موجود است[1] و اصل جمله‌ی نوشته شده این است:

---

1. http://www.bbc.com/news/blogs-trending-34064131

"We will tell our children that Syrian migrants fled their country to come to Europe when Mecca and Muslim lands were closer to them"

ب)

پس مشخص شد که شخصی غیر از صدر اعظم آلمان این جمله را ذکر کرده است، اما به هر حال او هم یک فرد اروپایی می‌باشد و چون جمله‌اش شهرتِ جهانی پیدا کرده، ما هم در پاسخ به او می گوییم:

دوست عزیز؛ اگر عمری باقی باشد، ما سخنان خیلی بیشتری برای فرزندان خود در سینه نگه داشته‌ایم، در آن روز به فرزندان خود خواهیم گفت:

۱. همین اروپاییان بودند که بعد از قرنها انتظار، انتقام شکست‌های سنگین خود (از امپراطوری عثمانی) را از امت اسلام گرفتند.

۲. به آن‌ها خواهیم گفت همین اروپاییان امت اسلام را تکه‌پاره کردند و در بین خود تقسیم نمودند، و با استعمارگری‌هایشان که به منزله‌ی دزدی و زورمداری می‌باشد صرفا به حکامی اجازه‌ی بقا دادند که بعد از مرگ نخست‌وزیر اسرائیل (شیمون پرز در سال ۲۰۱٦) به او گفتند برادر! و مرد صلح! (اشاره به «خالد بن احمد آل خلیفه» وزیر خارجه بحرین می‌باشد، وی در صفحه شخصی خود در شبکه اجتماعی توئیتر نوشت: خداوند، شیمون پرز مَردِ جنگ و صلح را رحمت کند).

۳. به فرزندان خود می گوییم همین اروپاییان بودند که در جریان جنگ جهانی دوم آواره شدند و به ما مسلمانان روی آوردند، ۱۲ هزار یونانی به سوریه پناه بردند و در حلب سکنی گزیدند ولی الان این گونه ما را تحویل می گیرند، اگر می خواهید به عکس‌های آن‌ها نگاه کنید کافیست روی گوگل بنویسید:

Greek refugees at Aleppo (Photo : Library of Congress)

٤. می‌گوییم ای فرزندان مهربان، کشور آلمان آنقدر هم دست و دلباز نبود بلکه به گفته‌ی خبرگزاری اشپیگل در ۲۷ آگوست ۲۰۱۵؛ که یک خبرگزاری مطرح آلمانی می‌باشد، از پناه جویان بی‌خانمان و بی‌کس و کار به عنوان اهرمی استفاده نمود برای تقویت اقتصاد رو به زوالشان و آن‌ها را به عنوان نیروی کار بیشتر (برای پیشرفت اقتصادی) به کار گماشت.[1]

۵. به فرزندان خود می‌گوییم که هفته نامه‌ی اکونومیست در ۳۰ ژانویه ۲۰۱٦ اعلام کرد که اسلوواکی ، جمهوری چک ، لهستان و بلغارستان شرط «مسیحی بودن» را برای پذیرفتن پناهندگان اعمال میکنند و اجازه‌ی ورود مسلمانان بی‌پناه را نمیدهند[2] (انسان دوستی! را هم گزینشی کردند، یا رسول الله، پدر و مادرمان فدای تو باد، کجایی که امتت را در این ذلت ببینی...)

٦. به فرزندان خود می‌گوییم، امت اسلام در خواب عمیقی فرو رفته بود... می‌گوییم برای امت رسول الله ﷺ آمریکا و انگلیس و فرانسه تصمیم می‌گرفتند و آن‌ها هم «بله قربان» می‌گفتند...

۷. بنده‌ی حقیر به فرزند خود می‌گویم، من در فضای مجازی جواب شبهات جوانان را می‌دادم، یک جوان رعنای ایرانی از کشور سوئد به بنده پیام فرستاده بود که چون حاضر نیستم غسل تعمید انجام دهم (مسیحی شوم) با

---

1. http://www.spiegel.de/international/germany/refugees-are-an-opportunity-for-the-german-economy-a-1050102.html
2. http://www.economist.com/news/europe/21689629-migration-crisis-has-given-unsettling-new-direction-old-alliance-big-bad-visegrad

سختی بسیار به من پناهندگی می‌دهند... (و از بنده استدلال می‌طلبید زیرا در کلیسای ایرانیان با او به مناظره می‌نشستند و به زور می‌گفتند باید مسیحی شوی...).

۸. بله دوست عزیز، سخنان خیلی زیادی با فرزندان خود داریم، ولی در اینجا نمی‌گنجد...

ج)

اما فارغ از مطالب مطرح شده، موضوع را از زاویه‌ی دیگری بررسی می‌نماییم:

سوریه چندین میلیون آواره دارد و عقلا ممکن نیست ما ٦ میلیون انسان بی‌سرپناه و بی‌شغل و بی‌درآمد را وارد یک شهر نماییم (مکه)، اما باز ممکن است شخص گوینده‌ی این مطلب بگوید، منظور بنده جهان اسلام است، چرا در جهان اسلام باقی نماندند و سمت ما آمدند... با بررسی اجمالی آمارهای معتبر، ببینم آیا او در جریان مسئله قرار دارد؟

به گزارش مرکز جهانی توسعه[1] در ١٦ مه ٢٠١٦ این آمار پناهجویان سوری در کشورهای مختلف می‌باشد:

ترکیه: ۲۷۵۰۰۰۰ نفر

لبنان: ۱۰۴۸۰۰۰ نفر

1. http://www.cgdev.org/blog/how-should-countries-distribute-burden-accepting-refugees-fleeing-syrian-conflict

یا روی گوگل عبارت زیر را جستجو بفرمایید:

Estimated number of Syrian refugees by select host countries and host country characteristics

اردن: ۶۴۳٬۰۰۰ نفر

آلمان: ۵۰۰٬۰۰۰ نفر

عراق: ۲۴۶٬۰۰۰ نفر

مصر: ۱۲۰٬۰۰۰ نفر

سوئد: ۱۰۷٬۰۰۰ نفر

کانادا: ۲۶٬۸۵۹ نفر

یونان: ۲۲٬۰۰۰ نفر

فرانسه: ۱۱٬۰۰۰ نفر

انگلستان: ۹٬۰۰۰ نفر

آمریکا: ۳٬۶۸۷ نفر

برزیل: ۲٬۰۰۰ نفر

روسیه: ۱٬۶۰۰ نفر

ژاپن: ۵۰ نفر

ایسلند: ۵۰ نفر

طبق این آمارهای دقیق مشخص می‌شود که فقط کشور لبنان به اندازه‌ی تمام کشورهای اروپایی پناهجو پذیرفته است (ترکیه که نزدیک به ۳ برابر آن‌ها) معترضان دیگر چه می‌گویند؟

نکته:

بنده در توضیحات گذشته حکام عرب را مورد انتقاد قرار دادم، این آمارها انتقاد بنده را کمرنگ نخواهد کرد، چون اگر آن‌ها تا این اندازه کم‌لطفی نمی‌کردند نه پناهجویی در دشت‌ها و علفزارهای اروپا سرگردان می‌شد، نه به

اهرمی برای پیشرفت اقتصادی یک کشور اروپایی تبدیل می‌گشتند و نه خیلی از حوادث دیگر اتفاق می‌افتاد...

د)

چیزی که در این بین ذهن بنده را به خود مشغول کرده این است که، خبرگزاری بی‌بی سی انگلیسی می‌گوید که این جمله متعلق به یکی از کاربران فیسبوک می‌باشد و خبرگزاری‌های دیگر دنیا هم وقتی جمله را نقل کرده‌اند گفته‌اند به نقل از بی‌بی سی!

حال برای بنده سوالی پیش آمده است...، آیا دیدگاه یک کاربر معمولی فیسبوک آنقدر اهمیت دارد که آن را در سطح جهان منعکس نمایند؟ تازه چرا می‌گوید «مکه»؟! شهری که خط قرمز تمام مسلمانان جهان می‌باشد... بنده بدگمانی نمی‌کنم ولی چند درصد ناچیز هم احتمال بدهیم شاید این جمله ساخته و پرداخته‌ی خود انگلیس استعمارگر باشد! که با این فریب آن را منتشر نموده است... والله أعلم.

در پایان از جوانان عزیز می‌خواهم هر جمله‌ای که دیدند زود باور نکنند! و بخاطر آن به عقاید خود شک ننمایند...

چگونه اول بودن خدا را ثابت کنیم؟

پاسخ:

یکی از صفات خداوند مهربان «اول» می‌باشد، یعنی قبل از او کسی وجود نداشته است؛ باید بدانیم اول بودن از مقتضیات کسی است که خدا می‌باشد، یعنی این صفت لازمه‌ی خدایی اوست، کسی که اول نباشد نمی‌تواند خدا باشد. ما فرض می‌کنیم خدا دوم است، خب اول کیست؟ و

دوم از کجا آمده است؟ پس اگر بگوییم خدا اول نیست، شخصی که قبل از او وجود داشته لیاقت خدایی دارد نه خدایی که دوم است. چون شخص دوم می‌شود مخلوق، و مخلوق یعنی نبوده و بعدها به وجود آمده است.

خدایی که ما می‌پرستیم اول و آخر و ظاهر و باطن است، اگر اول و آخر نباشد نقص به ذات او راه می‌یابد و باز هم توانایی خدایی ندارد. ممکن است عزیزانی بپرسند پس خدا چگونه بوجود آمده است؟

قبلا هم پاسخ داده‌ایم، اگر بگوییم خدا بوجود آمده یعنی زمانی نبوده و بعدها بوجود آمده است! و چنین کسی دیگر خدا یا خالق نیست بلکه مخلوق می‌باشد و نتیجه می‌گیریم که این سوال اشتباه است.

با توجه به توضیحات فوق می‌گوییم خداوند ازلی و ابدی است و وجودش قائم به ذات خود می‌باشد؛ به خودش وابسته است نه به کس دیگری، که بیاید او را خلق کند. پس همیشه وجود داشته و همیشه وجود خواهد داشت.

البته ذکر این نکته خالی از لطف نیست که چون ما انسانها در دنیای مادی زندگی می‌کنیم (و فناپذیری و ایجاد شدن هم از شاخصه‌های ماده و جهان مادی می‌باشد) چیزی غیر از روابط دنیای مادی برایمان قابل تصور نیست، به همین خاطر می‌گوییم چطور ممکن است خدا بوجود نیامده باشد و هرگز نمیرد؟!

درواقع عده‌ای از جوانان عزیز ما طرز فکر مربوط به دنیای مادی را برای ذاتی که ماده نیست تعمیم داده‌اند به همین خاطر با این سوالات گنگ روبرو می‌شوند.

در نتیجه باید بدانیم خداوند متعال یک ذات غیرمادی است که کمال مطلق می‌باشد و ازلیت (اول بودن) و ابدیت (آخر بودن) و دیگر صفاتش مؤید این کمالیت او.

هندوانه بدون شرط چاقو!

مردم عجیبی هستیم! حتی هندوانه را به شرط چاقو می‌خریم که مبادا کال باشد و کلاه سرمان برود، اما در افکار و عقایدی که خانواده و جامعه از بدو تولد به ما تحمیل کرده‌اند، ذره‌ای تأمل و تحقیق نمی‌کنیم و همچون هندوانه‌ای دربسته با ایمان به شیرین و سرخ بودنش می‌پذیرم‌شان. در حالی که هندوانه کال و نارس آسیبی به ما نمی‌زند و در بدترین حالت چند هزار تومان زیان مالی می‌بینیم، ولی افکار و عقایدی که از خانواده و محیط جغرافیایی که در آن زاده و رشد کرده‌ایم به ارث برده‌ایم، در صورت اشتباه بودن زندگی و عمرمان را تباه خواهند کرد.

پاسخ:

این جملات بسیار زیبا هستند، اتفاقا برای همه‌ی مردم جهان (با هر طرز تفکری) صدق می‌نمایند! اما چرا اسلام‌ستیزان، از آن به نفع خود استفاده می‌کنند!؟ جای تعجب است!

چون وقتی عملکرد آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم، متوجه می‌شویم این «به تحقیق واداشتن» و «سوق دادن به تفکر» ربطی به آن‌ها ندارد، با یک تحقیق ساده مشخص می‌شود که به جوانان می‌گویند:

«هندوانه خود را باز کنید یا نه مطمئنا، سفید و تلخ است!»

احتمال این را نمی‌دهند که شاید فردی هندوانه خود را شکسته و با چشم خود دیده باشد که واقعا قرمز و شیرین می‌باشد و هیچ مشکلی ندارد! ولی آن‌ها می‌گویند خیر، شیرین نیست، تلخ است!

می‌گوییم ببینید! این هندوانه ما! مگر شما هم مثل ما چشم و قدرت تفکر ندارید؟! می‌گویند بله ما خردورز هستیم، ولی هندوانه‌ی شما حتی اگر قرمز و شیرین هم باشد، باز هم قرمز و شیرین نیست! (باور کنید این است منطق آن‌ها).

در یک کلام می‌گویند افرادی که تحقیق کرده‌اند، دینشان را از حالت وراثتی به حالت اکتسابی در آورده‌اند و با دلایل متقن عقلی حقانیت اسلام را پذیرفته‌اند هم، در اشتباه هستند! آیا این درست است؟!

متاسفانه نوجوانان و جوانان ما هم فریب این گونه افراد را خورده‌اند، آن‌ها نمی‌دانند که منظور اسلام‌ستیزان از تحقیق کردن، کنار گذاشتن اسلام مبارک می‌باشد! (ادعای خردورزی و روشن‌فکری هم دارند!!!).

البته همانگونه که عرض شد جملات بالا بسیار زیبا هستند و برای ما هم صدق می‌کند (ماجرای هندوانه)، ما هم باید تفکر کنیم و خرافات وارد شده به دین خود را کنار بگذاریم، ما هم باید با دلایل عقلی دین خود را فهم نماییم و...

آیا در آیات قرآن به اموری همچون عشق یا سیاست هم اشاره شده است یا...؟

دریک برنامه سیاسی صحبت از قرآن شد، شخص گوینده گفت در قرآن اصلا از عشق صحبت نشده یا درمورد کار کردن بحثی به میان نیامده، بلکه فقط صحبت از جنگ و جهاد و کشتن کافران شده است، درمورد این موضوع کنجکاو شده‌ام، ممنون می‌شوم پاسخ دهید.

پاسخ:

این «آمده» و «نیامده‌های» اسلام‌ستیزان هرگز پایانی ندارد!

امروز می‌گویند عشق و کار در قرآن ذکر نشده است، فردا می‌گویند فیسبوک و اینستاگرام، پس‌فردا می‌گویند کاشی و لوله... هر بار بهانه‌ای را فراهم می‌نمایند! اما لازم است بدانیم با طرح این گونه شبهات مانند همیشه بی‌اطلاعی خود (یا خصومت بی‌حد و حصرشان) را برای ما آشکار می‌سازند.

توجه بفرمایید در قرآن این همه بحث توحید، معاملات، اخلاق، ارث، عبادات، طبیعت، نجوم، انسان و... مطرح شده است، اما آقای ایکس و ایگرگ می‌گویند چرا در قرآن فقط بحث کُشت و کُشتار وجود دارد؟!!

چند وقت پیش در یکی از شهرهای هم‌جوار در حال رانندگی بودم که از سمت راست یک تاکسی به ماشین بنده زد، پلیس آمد و راننده تاکسی مقصر معرفی شد، رفتیم صافکار تا ماشین بنده را درست کنند، چیز خاصی نبود فقط چند سانت قلم‌کاری خورده بود، من مدام به صافکار می‌گفتم این گوشه‌اش چرا اینگونه است؟ چرا به چشم می‌آید؟ چرا رنگش این گونه است و... اما صافکار با لبخند گفت: دوست عزیز چون داری به اینجا فکر می‌کنی و مستقیم به آنجا نگاه می‌کنی به چشم شما می‌آید وگرنه اصلا تابلو نیست!

و این دقیقا شرح حال اسلام‌ستیزان است؛ زمانی که ۶۲۳۶ آیه در قرآن وجود دارد، این همه موضوع برای بررسی وجود دارد ولی باز هم، دشمنان گیر داده‌اند به چند آیه که می‌فرماید بُکُش و بِجَنگ. ولی عجیب‌ترین نکته‌ی ماجرا این است که:

یک بار به خود زحمت اندیشه نمی‌دهند (آقایان خردورز!) که واقعاً قرآن به چه کسی گفته است بجنگ؟ به چه کسی گفته است بکش؟ اصلا چه کسی را بکشند؟ برای چه بجنگند؟ با چه کسانی بجنگند؟ که چه بشود؟

بنده سوالی می‌پرسم، آیا در قاموس بی‌خدایان هرگونه «جنگی» مذموم است؟ حتی جنگی که «دفاع از خود» باشد؟ حتی جنگی که جهت «دفع ظلم» باشد؟ پس ما به آن‌ها سفارش می‌کنیم یک بار شرح نزول و تفسیر آیات را بخوانند تا ببینند منظور آیات چیست! و بیش از این، سطحی‌نگری خود را به دیگران نشان ندهند.

بحث عشق در قرآن:

ای کاش گوینده می‌گفت منظورش عشق بین زن و شوهر است یا دختر و پسر مردم (قبل از ازدواج).

اگر منظورتان عشق و عشق‌بازی و دوست‌دختر و دوست‌پسر و نامه‌های عاشقانه و... است، با افتخار می‌گوییم که چنین مسائل نامشروعی در قرآن وجود ندارد. اما اگر منظور نویسنده علاقه‌ی بین زن و شوهر است، ما آیه داریم که حتی بالاتر از عشق، بحث مودت و محبت را کرده است:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (روم: ٢١)

«و یکی از نشانه‌های (دالّ بر قدرت و عظمت) خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان (در پرتو جاذبه و کشش قلبی) بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبّت انداخت (و هر یک را شیفته و دلباخته‌ی دیگری ساخت، تا با آرامش و آسایش، مایه‌ی شکوفائی و پرورش شخصیت همدیگر شوید، و پیوند زندگی

انسانها و تعادل جسمانی و روحانی آن‌ها برقرار و محفوظ باشد). مسلّماً در این (امور) نشانه‌ها و دلائلی (بر عظمت و قدرت خدا) است برای افرادی که (درباره‌ی پدیده‌های جهان و آفریده‌های یزدان) می‌اندیشند.»

همه می‌دانند که عشق یک امر هیجانی است و به صورت موقت دو نفر را تحریک می‌کند، اما محبت و مودت همیشگی می‌باشد و منجر به ثبات و آرامش می‌گردد.

اما بحث کار کردن:

خداوند متعال در قرآن انسان را صراحتا به تلاش کردن امر فرموده است، کار هم نوعی تلاش در زندگی انسان‌ها می‌باشد:

﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ (نجم: ۳۹)

«و این که برای انسان پاداش و بهره‌ای نیست جز آنچه خود کرده است و برای آن تلاش نموده است.»

نکند اسلام‌ستیزان انتظار دارند قرآن بحث جوشکاری و نجاری و کارمند اداره‌ی تعاون و مرغ‌فروشی و... را مطرح می‌کرد؟! عزیزان، قرآن کتاب هدایت است نه کتاب اشتغال و مکاسب و کاریابی!

لذا یک سری مفاهیم و دستورات عمومی را ابلاغ فرموده که برای همه‌ی شغل‌ها تناسب داشته باشد، که ای انسانها کار کنید و بجز کار کردن بهره‌ی دیگری ندارید اما بعد از کار کردن چه؟

ای فرد کارمند، فرد مغازه‌دار، فرد تاجر:

نباید حق دیگران را بخوری یا کم‌فروشی کنی، حق نداری با اخلاق نادرست مراجعه‌کنندگان را از خود برنجانی، صداقت و مهربانی باید سرلوحه

کار تو باشد، باید روز قیامت (و حساب و کتابِ آنجا) را به یاد داشته باشی و در هر حال از خدا بترسی. همیشه شکرگزار باشی، ثروت زیاد هم مسئولیت اخروی دارد و...

معرفی دو مورد از بهانه‌های عجیب اسلام‌ستیزان برای کنار گذاشتن اسلام!

۱. روزی با یکی از اسلام‌ستیزان بحث می‌کردم، مدام حرکات گروه‌های تندرو را به بنده گوشزد می‌نمود، به او گفتم قبول، ما در اسلام تندرو داریم، ولی آیا شما میانه‌روها را قبول دارید؟! خب بروید طبق اسلوب آن‌ها مسلمانی کنید...

ولی زمانی که میانه‌رو را هم قبول ندارید به شما چه مربوط است که ما تندرو داریم یا نه؟ چرا تندرو را بهانه کرده‌اید برای جنگ با اسلام؟

لازم است اسلام‌ستیزان بدانند، تندرو و میانه‌رو یک مسئله‌ی درونی و خانوادگی بین ما مسلمانان است، زمانی که خدا و قرآن و پیامبر را قبول ندارند دیگر به ناباوران چه مربوط است؟ وجود تندرو، میانه‌رو یا معتدل و...

۲. چه بسیارند کسانی که برای کنار گذاشتن اسلام مبارک دنبال یک بهانه‌ی کوچک می‌گردند، مثلا وقتی حادثه‌ای در نقطه‌ای از دنیا به دست مسلمانی رخ می‌دهد، می‌گویند بفرمایید «این دلیل تنفر ما از اسلام بود»!

به آن‌ها می‌گوییم مگر قبل از این حادثه، شما یک فرد باورمند و معتقد و اهل نماز بودید؟! شما قبلا هم اسلام را قبول نداشتید! دیگر این بهانه چیست که مطرح می‌کنید!

ما باید بدانیم کسانی که اسلام را می‌خواهند و با روح آن آشنا شده‌اند، اگر دیدند یا شنیدند مسلمانی جنایتی انجام داده از او «برائت می‌جویند» و به مسلمانی خود ادامه می‌دهند، باور کنید مسلمانان خود اذعان می‌کنند «اولین «شاکی» از این فرد یا از این گروه»، «اسلام مبارک» است. باز هم تکرار می‌نمایم: اسلام خود از دست این مسلمانان شاکی است... دیگر چه بهانه‌ای باقی می‌ماند! (اسلام یک دین پاک است، ولی مسلمان یک انسان است که خطا کرده است.)

به هر حال میل خودشان است، ما وظیفه داریم با استدلال و منطق به آن‌ها بگوییم این طرز فکر شما نادرست است... خودشان و قیامت خودشان و دادگاه الله متعال، اما شما دوستان مسلمان و مومن مواظب باشید فریب این نیرنگ‌ها را نخورید...

مسلمانان ما را می‌ترسانند ولی خودشان بخاطر حوری...

آن‌هایی که ما را از دوستی با جنس مخالف به وسیله‌ی آتش جهنم می‌هراسانند نمازشان را به امید همخوابی با حوریان بهشت می‌خوانند...

پاسخ:

الف)

خیر این قیاس صحت ندارد...

قبل از هر چیز لازم است بدانید که ما نماز خود را به قصد «کسب رضایت پروردگار» می‌خوانیم[1] تا مشمول رحمت بی‌کران او واقع شویم، نه اینکه «به

---

۱. خداوند متعال فرموده: ﴿رِضْوَانٌ مِنَ اللَّـهِ أَكْبَرُ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [توبه: ٧٢] «و خشنودی خدا بزرگتر است. این است همان کامیابی بزرگ.»

صورت معامله» نماز بخوانیم تا او به ما حوری بدهد! اصلا هدف ما حوری و... نمی‌باشد! و در راستای همین ایجاد رضایت است که خدای متعال هم یک سری نعمت را به افراد مختلف می‌دهد، همچنین کسانی که وظیفه‌ی بندگی خود را انجام نمی‌دهند و خدای متعال را راضی نمی‌کنند، خداوند هم آن‌ها را عذاب می‌دهد.

ب)

حوری‌های بهشت مختص به یک شخص می‌باشند مانند همسر (یعنی هر مرد حوری خود را دارد و قرار نیست مثل فاحشه چرخشی باشد در اختیار مردان مختلف)، و زندگی کردن با او به هیچ عنوان فحشا و جنایت نیست، ولی دوستی با جنس مخالف مانند پرتگاهی است که تا به حال جوانان زیادی را پایین انداخته و به عنوان یک خطر بالقوه و خطرناک محسوب می‌شود.

اگر سخن آن‌ها را با این ذهنیت اصلاح شده بیان نماییم، این گونه می‌شود: شخصی که ما را از دوستی با جنس مخالف و مشکلات این کار می‌ترساند، خود می‌خواهد روزی به صورت بسیار سالم در بهشت ازدواج نماید! شما بگویید کجای سخن این شخص دارای اشکال می‌باشد.

پس وقتی شخص مسلمانی از جهت دلسوزی و خیرخواهی شخص دیگری را نصیحت نمود و گفت:

دوست بزرگوارم دنبال دوستی با جنس مخالف نباش... نه نماز خواندنش بخاطر به دست آوردن حوری است و نه تصاحب حوری، او را دچار مشکلات جبران‌ناپذیر می‌نماید! مشکلاتی که در ورای دوستی زن و مردِ نامحرم با یکدیگر وجود دارد غیرقابل انکار است.

در پایان می‌گوییم: این سخن ناشی از بی‌اطلاعی و قضاوت نادرست فرد معترض می‌باشد.

سخنی با دانشجویان عزیز

چند روز پیش در مغازه‌ای مشغول پرینت گرفتن از یک مطلب بودم. مردی همراه دخترش به آنجا وارد شد، گفت ببخشید فلان فرم را در اینجا توزیع می‌کنند؟ مغازه‌دار گفت: نه چند مغازه بالاتر است. فکر کنم دخترش برای دانشگاهی قبول شده بود و مشغول ثبت‌نام بودند.

آن مرد چهره‌ای نگران داشت، با عجله رفت و دختر دنبال پدر (معمولا پدر و مادرها وقتی دنبال کار فرزندان هستند این ژست جدی و مصمم را به خود می‌گیرند).

تا در آن مغازه بودم مشاهده نمودم چند بار با عجله از دم در مغازه عبور کردند (فکر کنم مکانی که می‌خواستند را پیدا نمی‌کردند) نکته‌ی مهمی که در آنجا به ذهنم خطور کرد، احساس مسئولیت آن پدر در مقابل کارهای دخترش بود (آن هم با این ژست جدی).

ماجرای بالا را به خاطر داشته باشید، مدت‌ها گذشت...

روزی از روزهای سرد زمستان از دانشگاه بر می‌گشتم، به علت برف و سرما و فرصت مطالعه‌ی داخل ماشین (ماشین خود را نبرده بودم) و سوار اتوبوس شده بودم. دو دختر دانشجو در صندلی‌های بغل بنده نشسته بودند (یعنی فقط راهرو بین ما حایل بود) بحث دانشگاه و جزوه و استاد را با صدای بلند مطرح می‌کردند، طوری که ما اطرافیان متوجه شدیم آن‌ها دانشجو هستند. یکی از آن دخترها در بدایت حرکت، شاگرد اتوبوس را صدا زد که بیا این صندلی تا نمی‌شود؛ به صورت عشوه‌آمیز به چشمان شاگرد اتوبوس نگاه کرد و با لبخند و صدایی «نازک شده» گفت نمی‌توانم دراز بکشم! این صندلی تا نمی‌شود... وضعیت پوشش هم که افتضاح بود...

شاگرد اتوبوس هم به خاطر درخواست آن دختر از فرد نشسته در صندلی جلویی درخواست کرد که جایش را با آن‌ها عوض کند، و در این میان چنان هوس‌برانگیز به آن دخترها نگاه می‌کرد که افتضاح‌تر بود...

بعد از آن ماجرا، چندین بار بی‌خود و بی‌جهت از آنجا عبور کرد و هر بار همان نگاه‌های هوس‌انگیز را تکرار می‌نمود (کوچکترین ابایی نداشت که ما او را می‌بینیم) حتی از جلوی اتوبوس آن‌ها را رصد می‌کرد...

راستش با دیدن این صحنه خیلی ناراحت شدم، بلافاصله یاد آن پدر و دختری افتادم که پدر چگونه و با چه رنجی دختر را برای دانشگاه آماده می‌کرد... می‌توانم قسم بخورم پدر و مادر این دختر خانمِ داخل اتوبوس هم، کمتر از آن پدری که من دیده بودم برای دخترشان زحمت نکشیده‌اند (بلکه بیشتر خود را برای او به آب و آتش زده‌اند) «ولی واقعا این خانم حق پدر و مادر را ادا نکرد...» او همچنین حق «برادرش»، «خواهرش»، «شوهر آینده‌اش»، «فرزندانش در آینده.»... را هم پایمال نمود.[1]

شاید باور نکنید ولی در اتوبوس بغض گلویم را گرفته بود، که پدر و مادر بیچاره با چه زحمتی فرزند خود را به اینجا می‌رسانند و آن‌ها هم این گونه جواب خوبی‌های آن‌ها را می‌دهند...

ممکن است افراد بهانه‌گیر بگویند، به چه حقی به دانشجویان بی‌احترامی کردی و همه را ناسپاس و منحرف معرفی نمودی؟ در پاسخ می‌گویم من کی

---

۱. البته حالت عکس این برای پسرها وجود دارد، جوانانی که به امور نادرست روی‌آورده‌اند: به پدر و مادرشان، به خانمی که قرار است درآینده همسر آن‌ها شود، به حیثیت فرزندانی که قرار است فردا روز به‌آن‌ها بگویند پدر و... خیانت کرده‌اند.

چنین حرفی زده‌ام، و گفته‌ام که «همه» ناسپاسند!؟ ولـی انصـافا دانشـجویان ناسپاس وجود دارند...

می‌دانید عزیزان من خودم دانشـگاهی هسـتم و تمـام ایـن حـالات را درک نموده‌ام، لذا تصور نفرمایید نا آگاهانه این مطالب را می‌نویسـم؛ خـدای احـد و واحد شاهد است، هم کلاسی‌هایی داشته‌ام که بعد از ٤ سال هم کلاس بـودن صدایشان را به خوبی نشنیده‌ام و هرگز ندیدم که به چشمان بنده یا هیچ کـدام یک از پسرهای کلاس نگاه کنند و احتـرام و عـزت عجیبـی در بـین خانم‌هـای کلاس داشتند؛ ولی در عوض خانم‌هایی هم بودنـد کـه نجابـت و حیـا و شـرف خود را از همان ترم‌های اول زیر سوال بردند.

همچنین در بین پسرها؛ منازل دانشـجویی داشـتیم کـه حتـی بـرای نمـاز صـبح بیـدار مـی‌شـدند و روزانـه سـاعت‌هـا بـه بحـث و گفـت وگوهـای جـذاب می‌پرداختند اما پسرهایی هم بودند که باید به محـل زنـدگی آن‌هـا مـی گفتـیم «کافه»، «میخانه» یا «دیسکو» و حتـی «فاحشـه‌خانه» نـه منـزل دانشـجویی. و هر دو طیف وجود دارد.

باور کنید دلم می‌سوزد برای آن پدر و مادرهای زحمت‌کـش، آن برادرهـایی که برای ادامه‌ی زندگی خود در جامعـه بـه عـزت و سـربلندی احتیـاج دارنـد... مردانی را سراغ دارم که ابهت آن‌هـا در حـدی بـوده کـه دیگـران نمی‌توانسـتند آن‌طور که می‌خواهند با آن‌ها حرف بزنند، امـا بخـاطر یـک اشـتباه دخترشـان تمام آن هیبت زیر سوال رفته است...

دلـم می‌سـوزد بـرای آن خانم‌هـایی کـه فـردا روز قـرار اسـت همسـر ایـن دانشجویان منحرف شوند، آن فرزندانی که بـه این‌هـا می‌گوینـد پـدر و مـادر... پدر شدن بهای زیادی می‌طلبد، مگر می‌تـوان بـا یـک زبـان آلـوده بـه فحـش و

ناسـزا و مشـروب و قلیـان و عیاشـی و... یـک پـدر نمونـه بـود و فرزنـدان را خوشـبخت و بـا عـزت نمـود... (چـه فرزنـدانی کـه خجالـت می‌کشـند پـیش دوستان‌شان بگویند، این پدر ماست... نه به خاطر فقر و بی‌سوادی پـدر، اینها عار نیستند، بلکه به خاطر دشنام دادن همیشگی و مصرف مشروب و...).

واقعا چرا باید یک جوان برای «چند روز خوشگذرانی موقـت و کـاذب» (کـه گناه و پشت کردن به برنامه‌ی پروردگار است) این همه به ارزش‌های اجتماعی بی‌مهری کند.

می‌دانم دانشجویان زیادی این مطالب را مـی‌خواننـد؛ خـواهران و بـرادران عزیزم تمنایی دارم:

مواظب خود باشید، «آزادی» خود را در یک شـهر غریـب «افسارگسـیخته» نپندارید: مطمئن باشید هـر کـار نادرسـتی کـه (در مقـام سوءاسـتفاده از ایـن آزادی) انجام دهید فردا (هم در دنیا و هـم در قیامـت) چـون مـاری دور پاهـای خودتان خواهد پیچید... ما هم دانشجو بـودیم، روزی رفتـیم ثبت‌نـام کـردیم و چند روز بعدش برای تسویه‌حساب امضاء جمع نمودیم. و این مقولـه‌ی زنـدگی همه‌ی ماست، روزی آمدن.. روزی رفتن. زمانی که این رفتن جبر است و خـواه یا ناخواه باید گذشت... چرا رفتن ما همراه با پاکی و سادگی و تقوا نباشد؟!

شبهه‌ای در مورد پرواز فرشتگان

شبهه:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ **(فاطر: ۱)**

«سپاس خدای را که پدیدآورنده‌ی آسمان و زمین است و فرشتگان را که دارای بالهای دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه‌اند پیام‌آورنده قرار داده است در آفرینش هر چه بخواهد می افزاید زیرا خدا بر هر چیزی تواناست.»

حال شما و خدایت با هم و مسلمانان گروه و جهان با هم بسیج شوید و در رابطه با این آیه چند سوال مطرح است لطفا پاسخ دهید.

اول اینکه جنس فرشتگان مادی است یا مجرد؟

دوم اینکه آیا یک موجود مجرد برای پرواز نیاز به بال دارد؟

بال به لحاظ آئرودینامیکی برای هدایت مولکول‌های هوا که مادی می‌باشند و کاربرد دارد تا بدین وسیله باعث حفظ تعادل پرنده در آسمان بشود پس بال باید مادی باشد نه غیر مادی.

سوال سوم بر فرض قبول اینکه ملائکه بال دارند و پرواز می کنند و مادی هستند خب به لحاظ علمی پرنده‌ی سه بال چگونه ممکن است؟

پاسخ:

واقعا اسلام‌ستیزان بی‌انصافی به خرج می‌دهند و نمی‌خواهند دریچه‌های معرفت و آگاهی را بر روی خود باز نمایند. «یک نقشه نادرست» کشیده‌اند و از روی همان، هر روز یک خانه می‌سازند، باور کنید ما در همان

خانه‌ی اول اشکالات نقشه را ذکر کرده‌ایم. ولی باز هم از روی آن نقشه‌ی ناقص و نادرست، خانه‌ی دیگری می‌سازند و به آن مباهات می‌کنند.

ما بارها به اسلام‌ستیزان گفته‌ایم:

«عینک مادی‌گرایی را از چشمان‌تان بیرون بیاورید، با این نگرش نادرست، خود را هلاک کرده‌اید....»

این سوال را از وجدان‌های خود بپرسید، با «ماده» چگونه می‌توان «غیر ماده» را فهم نمود؟

یک بار این سناریو را برای روح اجرا می‌کنند، روزی دیگر جن‌ها را مخاطب قرار می‌دهند، روزی دیگر سراغ ملایکه می‌روند... همان نقشه‌ی تکراری، همان حرف‌های نادرست و همان انتظارات عجیب...

چرا به سخن اول ما که گفته‌ایم «متافیزیک» با «فیزیک» قابل درک نیست توجه نمی‌کنند؟ چرا زمانی که می‌گوییم «ماوراء طبیعه» خارج از درک «طبیعه» می‌باشد به تفکر فرو نمی‌روند!

اما بررسی سوالات این فرد شبهه‌افکن:

خوب به سوال‌هایش نگاه کنید، اول پرسیده ملایکه ماده است یا غیر ماده؟ حتی کودکان هم می‌دانند که بله ملایکه «غیرماده» هستند، اتفاقا خودش هم می‌داند که پاسخ ما چیست، و مطمئن است که می‌گوییم مجرد (مجرد به معنای روحانی صرف، غیر ماده -نه به معنای مجرد در مقابل متاهل).

حال وقتی این را می‌داند چرا سوال دوم و سوم خود را بر مبنای روابط دنیای «مادی» مطرح کرده است؟ از یک طرف «غیر ماده» بودن ملایکه را

می‌پذیرد، از طرفی دیگر سوالات مادی گرایانه می‌پرسد! (آیا این عمل خردورزانه می‌باشد؟).

به سوال سوم توجه کنید، می گوید به لحاظ علمی(!) پرنده‌ی سه بال چگونه ممکن است وجود داشته باشد.. یعنی ایشان نمی‌داند که علوم تجربی فقط در حیطه‌ی حواس پنجگانه و دنیای مادی کاربرد دارد؟ اگر می‌داند طبق کدام منطق این سوال عجیب و غریب را در مورد یک گزاره‌ی غیر مادی مطرح نموده است؟... مگر در سوال اول نگفتیم بله غیر ماده می‌باشد؟

به استدلال سوال دوم توجه بفرمایید:

شیوه‌ی پرواز پرندگان در دنیای مادی را شرح داده و بعد نتیجه گرفته چون پرندگان (مثلا عقاب و کلاغ و...) بال دارند و این گونه پرواز می کنند (مولوکول‌های هوا را کنار می‌زنند و به حرکت در می‌آیند)، پس هر موجودی که بال داشته باشد باید ماده باشد!!! می گوییم بله در دنیای مادی این قاعده صدق می کند اما اگر غیر ماده باشد چه؟ او هم نیاز دارد تا از قاعده‌ی دنیای مادی پیروی کند؟ یک بال غیر مادی در بند یک قاعده‌ی مادی قرار نمی گیرد...

در پاسخی دیگر می گوییم:

ما از ظاهر آنچه شخص ناباور گفته بود و از آیات و احادیث بر می‌آید؛ دفاع نمودیم و ثابت کردیم که آن‌ها در اشتباه هستند، اما نظرات دیگری هم وجود دارد:

مثلا می گویند خداوند متعال در سوره اسراء وقتی در مورد پدر و مادر سفارش می کند می‌فرماید: ﴿وَاخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَه﴾ «و بالهای

تواضع خویش را از محبّت و لطف، در برابر آنـان فـرود آر» (إسراء:۲۴) درحالیکـه انسان بال ندارد تا بال مـادّی‌اش را بگسـتراند. بلکـه منظـور تواضـع اسـت کـه بالهای معنوی تواضع را بر زمین بگذار تا پدر و مادر بالاتر از تو قـرار بگیرنـد، نـه اینکه تو بالاتر از آن‌ها باشی. یا در مثال دیگر که به صـورت روزمـره بـا آن سـر و کار داریم، می‌گویند: «از خوشحالی انگار پر درآورده بـودم و پـرواز مـی‌کـردم.» طبعا منظورش خوشحالی و پرواز معنوی است نه مکانی!

خلاصه می‌گویند «بال» برای بالا رفتن و پایین رفـتن می‌باشـد، حـال چـه معنوی و حسی باشد چه مکانی. فرشـتگان هـم صـعود و نـزول معنـوی دارنـد، عده‌ای مقرب‌ترند، عده‌ای پایین‌تر، ممکن است بال منظور این باشد.

در پایان:

لازم است بدانیم آ گاهی ما از امورات غیبی محـدود مـی‌شـود بـه‌آنچـه کـه خداوند متعال در قرآن کریم بیان فرموده یا به رسولش ابلاغ نموده است و غیـر از این دو منبع، هـیچ کسـی اطلاعـات دیگـری نـدارد، کـه مـثلا قیافـه‌ی پـای جن‌ها چگونه است! یا شب‌ها ملایکه چه بـه همـدیگر مـی‌گوینـد و دیگـر امـور غیبی...

ناباوران بدانند ما اگر غیبیات را پذیرفتـه‌ایم، بـه ایـن خـاطر اسـت کـه قـرآن و سنت رسول اکرم ﷺ به آن‌ها اشاره نموده‌انـد و در همـین راسـتا ایمـان بـه غیـب جزو ارکان ایمان ما شده است. قرار نیسـت چـون بـه آن ایمـان داریـم بـه صـورت کامل بر کیفیات آن‌ها هم مشرف باشیم... خدای متعال همـین انـدازه را صـلاح دانسته است، اگر لازم بود بیشـتر برایمـان شـرح مـی‌داد. و کـار شـما دقیقـا ایـن است، به امور مجهول اشکال وارد می‌کنید، اموری که هیچ علمی در مـورد آن‌هـا ندارید. اما لازم است مثل همیشه بدانید، «ندانستن، به معنای نبود، نیست.»

اتمام حجت با هواداران استدلال جبر جغرافیایی

کسانی که مطالب گذشته ما را مطالعه کرده باشند در جریان هستند که یکی از شبهات ناباوران این است:

ما دین خود را انتخاب نکرده‌ایم؛ بلکه آن را از پدر و مادر خود به ارث برده‌ایم، مثلا آن‌هایی که پدر و مادرشان مسیحی است، مسیحی شده‌اند.آن‌هایی که والدینشان مسلمان بوده‌اند مسلمان شده‌اند و... پس چون ما دین خود را انتخاب نکرده‌ایم، درنتیجه می‌خواهیم بی‌دین باشیم، چون یک امر کاملا جبری بوده است.

قبلا دلایل زیادی بر رد این سخن و نتیجه‌گیری عجیب اعلام نموده‌ایم، در اینجا به تکرار یک دلیل اکتفا می‌کنیم:

چیزی که شما از آن سخن می‌گویید «تاثیر» نام دارد نه «جبر»، شما طبق «تاثیر» از جغرافیا مسلمان شده‌اید ولی همین که الان منتقد اسلام هستید و هیچ التزامی به آن ندارید یعنی «جبری» در کار نبوده است.

اما مطلبی که امروز می‌خواهم خدمت شما عزیزان عرض نمایم این است که: آیا هر تفکری که «خود آن را انتخاب نکرده» باشیم، اشتباه است؟

یعنی معیار رد کردن طرز تفکرها این است که «چون ما در پذیرش آن هیچ نقشی نداشته‌ایم» پس اشتباه هستند؟ شمایی که خود را «خردگرا» هم می‌دانید بفرمایید پاسخ دهید، پس «عقل» و «تفکر» در این میان چه کاره هستند؟ بله پدر و مادر بنده به تبعیت از نیاکان خود مسلمان بوده‌اند و من هم از کودکی با پدر و مادری معتقد به اسلام بزرگ شده‌ام و ادای واجبات را به بنده امر نموده‌اند، ولی این «چه ربطی» به «درستی و نادرستی» اسلام مبارک

دارد؟ می‌دانید دوستان خردگرا(!) شما با این استدلال و ادعایتان (که چون جبر جغرافیایی وجود دارد، پس ادیان مردود هستند) با تعطیل اعلام کردن «نیروی اندیشه» تلویحا اعلام می‌کنید:

«اطلاعات ما از اسلام» فقط محدود به «آگاهی پدر و مادرمان» از این دین می‌باشد، و فکر هم نمی‌کنیم! ولی سوال این جاست، آیا اطلاعات پدران و مادران بزرگوار شما کامل بوده است؟ چرا آن‌ها را به عنوان معیار قرار می‌دهید؟

اما بحث تحمیل... ظاهراً شما هر آنچه تحمیل شده باشد را نادرست می‌دانید! پس طبق استدلال شما «جدول ضرب» هم اشتباه می‌باشد، زیرا در دوره‌ی ابتدایی آن را «به زور» به ما «تحمیل» کرده‌اند.[1]

با توجه به نکات ذکر شده نتیجه‌ی بحث این گونه خواهد بود:

اولا: چون ما «بعد از بلوغ فکری» و «کسب آگاهی»؛ «می‌توانیم» راه خود را برگزینیم پس «جبری» در کار نیست.

ثانیا: قرار نیست هر آنچه «ناخواسته» بر ما «تحمیل» شده؛ نادرست باشد!

ثالثا: این استدلال شما نوعی «خودزنی» است، چون می‌گویید، «تفکر» کاملا «تعطیل» است و معیار این است: چون در انتخاب آن آزاد نبوده‌ایم پس آن را ادامه نمی‌دهیم و نادرست است!

---

۱. اگر جبر جغرافیا دلیل بر خداجویی ما خداباوران است پس چه چیز دلیل بر منکر شدن خدا برای ناباوران شده است؟ مگر غیر از آن است که فرد ناباور هم در همین محیط و جغرافیا زندگی کرده؟!

با توجه به معنی معجزه، آیا می‌توان اهرام ثلاثه مصر را معجزه نامید؟

یا هر کدام از عجایب هفتگانه جهان را؟ آیا آن‌ها هم مفهوم معجزه را تداعی می‌کنند؟

پاسخ:

گاهی پیش آمده وقتی به بیان معجزات پیامبران علیهم‌السلام می‌پردازیم مخالفان می‌گویند، پس اهرام ثلاثه مصر و دیوار چین هم معجزه می‌باشند... ولی آیا این ادعا درست است؟ خیر.

معجزه به خرق عادتی می‌گویند که بشر نسبت به انجام آن عجز (ناتوانی) داشته باشد. اما اهرام مصر و دیوار چین هر چقدر هم باشکوه باشند باز هم توسط انسانها در سالیان متمادی ایجاد شده‌اند. آیا ایجاد بنای باشکوه خرق عادت است؟

معجزه امری است که خارج از قواعد علت و معلولی انجام پذیرد، ولی بناهایی که به عنوان عجایب هفتگانه معرفی شده‌اند (تاج محل، آمفی تئاتر کلوسئوم در رم، مجسمه‌ی حضرت مسیح علیه‌السلام در برزیل و...) همگی در چارچوب قوانین علت و معلولی ایجاد شده‌اند. یعنی یکسری از انسانها تلاش فراوان کرده‌اند و این بناها را ایجاد کرده‌اند و انجام دوباره‌ی آن‌ها نشدنی نیست و بشریت برای انجام مجدد عجز و ناتوانی ندارد، اما اگر تمام انسانها جمع شوند، آیا می‌توانند «بدون استفاده از هیچ ابزاری»، یک فرد را در آتش بیندازند و آتش گلستان شود؟ خیر. پس معجزات انبیاء خارج از دنیای علت و

معلولی رخ داده‌اند و این عجایب جهان خارج از قاعده‌ی علیت نیستند و استدلال ناباوران قابل‌پذیرش نیست.

تحدی‌های قرآن، اثبات من عند الله بودن آن، خلقت مگس، پس گرفتن غذا از آن...

خداوند در یکی از آیه‌های قرآن کریم فرموده معبودان دروغین نمی‌توانند حتی یک مگس را خلق کنند و در ادامه می‌فرماید اگر مگس چیزی را از شما بگیرد نمی‌توانید آن را پس بگیرید. و این آیه‌ی شریفه تحدی دیگر قرآن کریم در مقابل دشمنان توحید و یکتاپرستی می‌باشد. متاسفانه مشاهده می‌کنیم امروزه علوم تجربی خدای عده‌ای از جوانان شده و به‌آزمایشگاه ایمان آورده‌اند! لذا تحدی کماکان در جای خود قرار دارد و از ناباوران خواسته شده اگر علم را همه چیز می‌دانید و تصور می‌کنید می‌تواند خداپرستی را برچیند(!) یک مگس را خلق کنید یا اگر مگس چیزی را از شما بستاندآن را پس بگیرید... همه‌ی شرایط مهیا است، جدول تناوبی که تکمیل شده و عناصر سازنده‌ی دنیای مادی موجودند. انرژی و علم و امکانات هم که در اختیار دارید، پس چرا نمی‌توانید یک مگس را از مواد بی‌جان خلق کنید؟

تذکر:

در گذشته بارها اعلام کرده‌ایم: دین و علم هیچ تضادی با هم ندارند و حوزه‌ی کار آن‌ها از یکدیگر جداست، ناباوران از علم برای رسیدن به نیات خود استفاده‌ی ابزاری می‌کنند و آن را در مقابل دین قرار داده‌اند. لازم به یادآوری است دین برنامه‌ی زندگی معنوی و هدایتی بشر (اخلاقیات،

معاملات، اعتقادات، عبادات) می‌باشد و علوم تجربی ابزاری هستند برای کشف مجهولات دنیای مادی و رسیدن به رفاه مادی بشر...

ظاهرا اسلام‌ستیزان در برخی از محافل به این آیه‌ی شریفه (که تحدی خلقت مگس و پس گرفتن را مطرح نموده) انتقاد وارد کرده‌اند و گفته‌اند:

«چنین ادعایی صحت ندارد ما در آزمایشگاه مگس را شبیه‌سازی می‌کنیم و اگر چیزی را هم برداشت درست است که ریز است و خودمان نمی‌توانیم آن را پس بگیریم ولی توانایی آن را داریم که در آزمایشگاه‌های دقیق، مگس را به دام بیندازیم و به وسیله‌ی ادوات ریز و دقیق آزمایشگاهی آن چه که برداشته را از دهان او خارج سازیم.»

قبل از بررسی و نقد سخن آنان به خدمت آیه‌ی شریفه مذکور می‌رویم:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ﴾ (حج: ۷۳)

«ای مردم! مثلی زده شده است (با دقّت) بدان گوش فرا دهید. آن کسانی را که بغیر از خدا به کمك می‌خوانید و پرستش می‌نمائید، هرگز نمی‌توانند مگسی را بیافرینند، اگر هم همگان (برای آفرینش آن) دست به دست یکدیگر دهند. حتّی اگر هم مگس چیزی را از آنان بستاند و برگیرد، نمی‌توانند آن را از او بازپس گیرند و برهانند. هم طالب (که مگس ناچیز است) و هم مطلوب (که بتان سنگی و یا معبودان دروغینند) درمانده و ناتوانند.»

ما در دو قسمت ادعای آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف) خلق مگس در آزمایشگاه:

دوستان در نظر داشته باشید که «شبیه‌سازی» به معنای «خلق کردن» نیست بلکه نوعی «کپی کردن» می‌باشد. آن هم با استفاده از سلول‌های زنده و آماده! چیزی که پروردگار قبلا فراهم نموده و نیروی حیات را به آن‌ها اعطا کرده است.

«خلق» یعنی دانشمندان علوم تجربی از مواد معدنی (عنصرهایی که در اختیار دارند) یک موجود زنده بسازند که نیازمند باتری و برق و کوک کردن و برنامه نویسی و... نباشد، بلکه مثل ما دارای نیروی حیات باشد.

ما مسلمانها معتقدیم این نیروی حیات‌بخش؛ توسط سرمنشأ هستی، یعنی خداوند تبارک و تعالی در زمین جریان یافته و غیر از خودش کسی توانایی این کار را ندارد. به سخن اسلام‌ستیزان و آیه‌ی شریفه دوباره نگاه کنید، اسلام‌ستیزان ادعای شبیه‌سازی را مطرح کرده‌اند ولی قرآن مبارک از «خلق» سخن گفته است.

ب) پس گرفتن غذا از مگس:

بعد از تحقیق و بررسی متوجه می‌شویم که یک نکته‌ی بسیار تخصصی در این زمینه وجود دارد، که به نظر بنده همین نکته برای «ایمان آوردنِ افراد حق‌پذیر» و همچنین «اثبات من عند الله بودن قرآن» مجید کافی می‌باشد.

کسانی که در زمینه‌ی حشره‌شناسی مطالعه کرده باشند، می‌دانند که مگس توانایی خوردن جامدات را ندارد بلکه‌ی پوزه‌ی خود را در مایعات قرار می‌دهد و به وسیله‌ی فشار خون و عضلات بدنش مواد را به بالا می‌مکد، پوزه‌ی آن مانند یک لوله بسیار باریک می‌باشد.

اما مشاهده می‌کنیم مگس روی حبه قند و شکلات هم فرود می‌آید و تغذیه می‌کند! پس چگونه نیاز خود را با آن‌ها برآورده می‌سازد؟ مگس که فقط مایعات را می‌تواند بخورد؟!

سبحان الله؛ مگس هر بار بزاق خود را روی ماده می‌ریزد و قسمت بسیار ناچیزی از آن را تجزیه می‌کند و به شکل یک محلول آلی در می‌آورد و سپس آن را می‌مکد... درواقع ماده‌ای که برداشته دیگر به حالت جامد وجود ندارد بلکه در بیرون تجزیه شده و به محض ورود به دهان جذب می‌شود.

از مخالفان قرآن می‌پرسیم، آن را چگونه پس می‌گیرید؟ زمانی که آن قطعه دیگر وجود ندارد و تجزیه شده است...؟

ممکن است اسلام‌ستیزی بگوید او را می‌کشیم و آن ماده‌ی آلی جذب شده را از داخل بافت‌های بدنش خارج می‌سازیم! می‌گوییم، چیزی که خارج می‌سازید یک محلول تشکیل‌شده از بزاق و قندهای ساده و مایعات بدن او است که با توجه به ماهیت آنزیم‌های موجود در بزاق و ترکیباتی که رخ داده، آن دیگر شیء رهانده شده‌ی شما نیست! ترکیب جدیدی ایجاد شده و به مقصود خود نخواهید رسید.

اما اگر کمی دقیق‌تر به معنای آیه‌ی قرآن توجه کنیم، مشاهده می‌کنیم که خداوند فرموده: «نمی‌توانند آن چه را که بستاند، برهانند» و از لحاظ علمی کاملا درست می‌باشد چون زمانی که تجزیه شده و متلاشی گردیده دیگر به شکل و ماهیت واقعی خود وجود ندارد... «چون تا آن را از بین نبرد نمی‌ستاند» «و رهانده نمی‌شود.» به بیان ساده‌تر «به دلیل این تجزیه، ستاندن آن به منزله‌ی عدم رهاندن توسط انسانهاست.»

مگر اینکه نگذارند مگس روی آن بنشیند تا ماده را برهانند!!! که آن موقع دیگر شروط تحدی واقع نشده است و این ربطی به تحدی ندارد. اگر شخصی بگوید سند، می‌گوییم این پدیده‌ی علمی به حدی واضح است که نیاز به سند ندارد؛ اگر می‌خواهید در این زمینه مطالعه کنید در گوگل بنویسید:

Housefly it vomits on the food

می‌توانید روی گوگل این عبارت را جستجو بفرمایید تا کلیپ شیوه‌ی تغذیه او را هم مشاهده بفرمایید.

بنویسید:

How flies eat

برای توضیحات تکمیلی می‌توانید مطالب یکی از سایت‌های[1] خارجی را مطالعه بفرمایید که در تاریخ ۸ نوامبر ۲۰۱٦، مطلب مورد نظر در سایت معرفی شده قابل روئیت بود.

خود قضاوت بفرمایید:

اگر این کتاب از جانب خالق کائنات و موجودات (مگس و همه‌ی حشرات و...) نیامده، یک فرد درس‌نخوانده در ١٤ قرن قبل، این نکته‌ی ریز علمی را از کجا می‌دانسته است؟

وقتی این مطلب را منتشر نمودم، یکی از مخاطبان آن را نقد نمود و بنده جواب نقد ایشان را دادم، جهت تکمیل شدن بحث، اشکالات ایشان و پاسخ خود را هم در کتاب گنجانده‌ام تا إن شاء الله مورد استفاده قرار بگیرد.

---

1. http://animals.howstuffworks.com/insects/housefly3.htm

فرد معترض:

اگر در پی کشف حقیقت و افزایش بار علمی خود هستید خواهشا بدون دلیل و مدرک معتبر به تجزیه و تحلیل وقایع نپردازید.

پاسخ:

فکر نمی‌کنم سخن گفتن از شیوه‌ی تغذیه‌ی مگس که نتیجه‌ی تحقیقات دانشمندان و پژوهشگران حشره‌شناس است، حرفِ بدون دلیل و مدرکی باشد.

همچنین باید بدانیم لازمه‌ی افزایش بار علمی، صرفا استفاده از سخنان رفرنس‌دار (منبع‌دار) نیست بلکه اندکی «حق‌پذیری» هم بسیار مورد نیاز است!

فرد معترض:

نیاز نیست شما تا این حد در مسائل علمی قرآن ریز شوید، قرآن در اثبات مسائل علمی بزرگ خود مانند خلقت انسان و جهان ناتوان می‌باشد حال پس ندادن چیزی توسط مگس پیشکش.

پاسخ:

اتفاقا خیلی لازم است، باید همه‌ی مخالفان بدانند که با چه کلامی در افتاده‌اند. می‌گویید قرآن از اثبات خلقت جهان و انسان ناتوان است! نمی‌دانم ناتوانی پیش شما چه تعریفی دارد و اصلا منظور شما چیست! انتظار داشتید قرآن بحث چه چیزی را بکند که نکرده و یا چه مطلبی را گفته که آن را نادرست می‌پندارید و ناتوان از اثبات می‌باشد، اگر منظور شما خلقت

جهان و فرگشت می‌باشد، ما پاسخ خود را صراحتا و بسیار دقیق اعلام کرده‌ایم که اسلام‌ستیزان در خطا هستند نه قرآن مبارک.

فرد معترض:

آری انسان توانسته موجود زنده که به عنوان یک ارگان کامل توانایی بقا و ادامه زندگی را داشته باشد در آزمایشگاه «خلق» کند و این ادعای نویسنده ناشی از عدم ارتباط صحیح و نزدیک وی با علم روز است، بله انسان توانسته در آزمایشگاه یک باکتری با ٤٧٣ ژن خلق کند.[1]

پاسخ:

خوب توجه بفرمایید که ایشان نوشته «خلق»، و جهت برجسته کردن، آن را داخل گیومه قرار داده است.

ما لینک ایشان را بررسی می‌کنیم، در تیتر اول نوشته شده است:

Design and synthesis of a minimal bacterial genome

که ترجمه‌ی آن می‌شود:

طراحی و ترکیب کوچکترین ژنوم باکتریایی.

کجاست خلق؟ ترجمه‌ی واژه‌ی «خلق» و «ایجاد»، به انگلیسی می‌شود «create» در مفهومی دیگر برای «آغاز کردن» یا «سرچشمه گرفتن» می‌توانیم بگوییم«originate» ولی طراحی و ترکیب به معنای خلق کردن نمی‌باشند؛ تا همینجا ادعای دوست منتقد رد می‌شود. ولی فارغ از بُعد اصطلاحات، وقتی

---

1. http://science.sciencemag.org/content/351/6280/aad6253

گزارش تحقیق را می‌خوانیم متوجه می‌شویم که آن‌ها اصلا باکتری را «خلق» نکرده‌اند.

بلکه می‌گویند در گذشته وقتی روی توالی ژن‌ها در ژنوم سلول‌های آزاد کار می‌کردند، همراه ژن‌هایی که مورد نیاز بودند ژن‌های دیگری هم وجود داشتند که حضور آن‌ها غیر ضروری بود و چه بسا مشکل‌ساز... لذا با طرح یک ایده، ژنومی را طراحی کردند که بسیار ساده باشد و مقدار ژن‌های آن بسیار کم شود، پس از آن (طرح) با ترکیب و دست‌ورزی ژنتیکی این ایده را به فعلیت رساندند. متوجه شدید؟ آن‌ها فقط مقدار ژن‌های یک باکتری (که تک‌سلولی می‌باشد) را کاهش داده‌اند، آن هم برای تحقیقات و پژوهش‌هایی که انجام می‌دهند.

و آن‌ها به هیچ عنوان یک باکتری خلق نکرده‌اند. بعد از اثبات نادرست بودن ادعا، فرض می‌کنیم بله یک باکتری تک‌سلولی را خلق کردند... حال این چه ربطی به خلق مگس با میلیون‌ها سلول دارد؟ مگسی که در چشم‌های مرکبش هزاران چشم وجود دارد و پوزه و دست و پا و بال و سیستم گوارش و پرواز آن اعجاب‌برانگیز است!

ممکن است فردی بگوید شاید در آینده توانستند، در پاسخ می‌گوییم یعنی عقیده‌ی شما بر «شاید» قرار گرفته است؟ یعنی الان قرآن را قبول ندارید چون «شاید» در آینده توانستند؟ آیا می‌توان به خاطر شک، یقین را رها کرد. (در قسمت مربوط به هوش مصنوعی در همین کتاب، با ذکر مثال این ادعا را نقد کرده‌ایم).

در پایان: واقعا نمی‌دانم چرا مخالفان اسلام، علم را متعلق به خود می‌دانند! علمی که یک ابزار است و متعلق به همه‌ی مردم است؛ چرا تصور

می‌کنند افراد معتقد هیچ بهره‌ای از علم ندارند! آیا ابن‌هیثم‌ها و خوارزمی‌ها و نیوتون‌ها و پاسکال‌ها را فراموش کرده‌اید؟

پیامبرﷺ از کجا فهمید به او وحی شده و ندای شیطان نبوده است؟

پیامبر اسلام زمانی که جبرئیل بر او نازل شد چگونه متوجه شد که او فرشته‌ای از جانب خداست و او شیطان نیست؟

پاسخ:

قبل از هر چیز توجه به دو مقوله حائز اهمیت می‌باشد:

الف) مفهومی به نام خیر و شر:

همین که «مفاهیمی» بنام «ملایکه» و «شیطان» در جامعه وجود داشته باشد مردم می‌دانند که شیطان دارای شخصیتی منفی می‌باشد و برعکس ملایکه از خصوصیات مثبت و زیبا برخوردارند.

حال طبق همین پیشفرض، از شیطان انتظار بدی و شر و فساد وجود دارد و در تقابل با آن می‌گوییم بی‌شک ملایکه هم مزین به اعمال خوب و نیک و رفتارهای مهرپرور و معرفت‌آمیز می‌باشند.

ب) شخصی که بتواند خیر و شر را از هم تشخیص دهد.

تشخیص این دو مقوله هم (خوبی و بدی) با بینش انسانها نسبت مستقیم دارد، افرادی که دارای ذکاوت و قدرت تفکر هستند به خوبی می‌توانند تشخیص دهند چه کارهایی مفید میباشند و چه کارهایی مضر هستند (خلاصه می‌دانند که چه کاری شر است و چه کاری خیر...)

حال مشاهده می‌کنیم با توجه به نوع سوال، این مفاهیم (خیر و شر) در آن جامعه وجود داشته است، از سوی دیگر محمدﷺ یکی از افراد پاک‌سرشت و مهربان و امانت‌دار جامعه بوده است (مثلا اعطای نام محمد «امین» به او)، همچنین ذکاوت او مثال‌زدنی می‌باشد؛ (ماجرای افتادن سنگ حجرالاسود و جنگ بین طوایف، هر کس می‌گفت باید نماینده‌ی ما سنگ را سر جای خود بگذارد و راهکار ارزشمند محمد امین جهت جلوگیری از خونریزی، راهکار این بود: گذاشتن حجرالاسود در یک پارچه‌ی بزرگ و حمل آن توسط نماینده‌های طوایف).

فرد بسیار با خدا و موحدی است (روزها و شبهای فراوان در غار حرا به عبادت می‌پرداخت در دل کوه و در تنهایی مطلق)؛ دوباره تکرار می‌کنم صرفِ تعریف مفاهیم شیطان و ملایکه، مردم می‌دانند که اولی منفی است و دومی مثبت. طبعا محمدﷺ هم این قاعده را می‌دانسته و چنانکه گفتیم دارای بینش و ذکاوت بالا، تقوا و سرشت بسیار پاکی هم بوده است. حال با توجه به توضیحات فوق می‌بینیم که:

در ظلمت و سیاهی شب آن هم در یک غارِ قرار گرفته در دل کوه، به دور از مردم شهر و نجواهای زندگی بشر در آن حالت معنوی به ناگاه صدایی می‌گوید:

﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ (علق: ۱-۵)

«بخوان به نام پروردگارت. آن که آفریده است. انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده‌تر است. همان خدائی که به وسیله‌ی قلم (انسان را تعلیم داد و چیزها به او) آموخت.»

حال محمد امین ﷺ، با بینش بالای خود آیا توانایی تشخیص این را نداشته که اشاره به «خواندن به نام خدا» و «مدح و ثنای پروردگار» و اشاره به «علم‌آموزی و معرفت» در دایره‌ی ««خیر»» قرار می‌گیرد و «شر» نیست؟

زمانی که هیچ دلیلی دال بر از جانب شیطان بودن این مطالب وجود ندارد، چرا باید فکر کند این مطالب الهامی از شیطان هستند؟

سوای از استدلال بالا، وقتی که سیره‌ی مبارک حضرت رسول‌اکرم ﷺ را مطالعه می‌کنیم متوجه می‌شویم که وقتی افراد جاهل و مشرکِ مکه آیات قرآن را می‌شنیدند منقلب می‌شدند (افرادی که قلب‌های سیاه داشته‌اند).

حال وقتی محمد امین ﷺ با این قلب پاک، نوای ملکوتی کلام الله متعال را می‌شنود، انتظار دارید تحت تاثیر قرار نگیرد؟ ما باید بدانیم قبل از هرکس آیات مبارک قرآن، روح و روان محمد امین را متحول ساخت و ایشان را تبدیل کرد به «رحمت للعالمین» (پدر و مادر و همه‌ی هست و نیست‌مان فدای او باد).

چگونه ممکن است چنین کلامی از دهان شیطان ملعون (مرکز شر و فساد) خارج شود، حتی با فکر کردن در این مورد ذهن آدمی دچار تناقضات عجیب و غریب می‌شود.

اتفاقا حادثه‌ی بسیار جالبی در این زمینه وجود دارد که مایلم شما عزیزان هم آن را بدانید:

سید قطب رحمه‌الله در تفسیر ارزشمند فی الظلال در خصوص لحن و اعجاز آیات کلام مبارک الله متعال خاطره‌ای را تعریف می‌کند (در جریان سفر دریایی به آمریکا) که واقعا بر هر مسلمانی لازم است یک بار آن را بخواند،

سید قطب رحمه‌الله می‌گوید:

«حادثه‌ای را ذکر می‌کنم که برای خودم روی داده است. پنج نفر با من در این حادثه حضور داشته‌اند و گواه بر آن هستند. حادثه این است: در حدود پانزده سال قبل ما شش نفر مسلمان سوار یک کشتی مصری شدیم. کشتی ما را از میان امواج اقیانوس اطلس به سوی نیویورک به حرکت در آورد. مسافران کشتی ۱۲۰ نفر زن و مرد خارجی بودند. در میانشان یک نفر مسلمان هم نبود... بر دلمان گذشت که روی عرشه‌ی کشتی در میان اقیانوس نماز جمعه را بخوانیم! .. خدا می‌داند ما نمی‌خواستیم نماز جمعه را اقامه کنیم، ولی چون دیدیم که یک مبلغ مسیحی روی عرشه‌ی کشتی به کار تبلیغ خود مشغول است، و حتی با ما هم دم از تبلیغ می‌زند، احساسات دینی ما را در بر گرفت و ما را بر آن داشت که نماز جمعه را بخوانیم. فرمانده کشتی که یک نفر انگلیسی بود کار را برای ما تدارک دید و اجازه داد که نماز خود را بخوانیم. به ملاّحان و آشپزان و خدمتکاران کشتی که همه از مملکت نوبه و مسلمان بودند اجازه داد آنانی که در وقت نماز سرِ پست نبوده و به «خدمت» مشغول نیستند با ما نماز بخوانند! مسلمانان کشتی همگی از این امر بسیار شادمان شدند. چرا که برای نخستین بار بود که نماز جمعه بر عرشه‌ی کشتی خوانده می‌شد... برای خطبه و امامت نماز جمعه برخاستم. مسافران خارجی بیشترشان پیرامون ما حلقه زدند و ما را نگاه میکردند و می‌پائیدند! .. پس از اتمام نماز بسیاری از آنان به سوی ما آمدند و به ما رستگاری «پاکان» را تبریک گفتند!!! آنچه از نماز ما فهم می‌کردند همین بود. ولی خانمی از میان این جماعت فراوان که بعداً متوجه شدیم یوگسلاوی

و مسیحی است و از دوزخ «تیتـو»[1] و کمونیسـتی او می گریـزد، سـخت متـأثر و منقلب شده بود. از چشمانش اشـک سـرازیر بـود و نمی‌توانسـت احساسـات و عواطف خود را نگاه دارد. به سوی ما آمد و به گرمی دست ما را گرفت و سـخت فشرد. با زبـان انگلیسـی ضـعیفی گفـت: مـن نمی‌تـوانم در برابـر تـأثیر ژرف و خشوع و خضوع و نظم و نظام و روح و جانی که این نمـاز شـما دارد، خویشـتن را نگاه دارم!.. امّا این چیز شاهد داستان و مورد نظر نیسـت... امّـا چیـزی کـه شاهد داستان و مورد نظر است در این گفته‌ی او است: این زبانی که «کشیش شما» بدان سخن می گفت چه زبانی است؟! این زن بیچاره تصور نمی کرد کـه «نماز» را بخواند مگر کشیش یا یک نفر عالم دینی همان‌گونه کـه نـزد او وضـع مسیحیت کلیسا این چنین بود! این برداشت غلط را برای او تصحیح کـردیم!.. و بدو پاسـخ دادیـم و وی را قـانع نمـودیم. گفـت: زبـانی کـه امـام بـدان سـخن می‌گفت دارای آهنگها و نواهای موسیقی شگفتی بود، هرچنـد از آن حرفـی را نفهمیدم ... آنچه ناگهان باعث شگفت ما شد این بود که گفت: امّا این چیـزی نیست که می‌خواهم درباره‌ی آن سؤال کنم... موضوعی کـه ذهـن مـرا متوجـه خود کرد، این بود که «امام» در لابلای سخنان خـود- بـا ایـن زبـان موسـیقائی خویش- بخشها و بندهائی را می‌آورد و می‌خواند که نوع دیگری بـود و بـا بقیـه کـلام او فـرق داشـت! نـوعی بـود کـه از موسـیقیِ بیشـتر وآهنـگ ژرف‌تـری برخوردار بود... این بخشها و بندهای ویژه در من لرزش و تپش پدیـد مـی‌آورد!

---

۱. قابل توجه ناباوران، «تیتو» از رهبران کمونیست بود که مردم یوگسلاوی را به خاک و خون کشید دقیقاً مانند لنین و استالین در شوروی و مائو در چین و سـایر جنایتکـاران نابـاور.. قابل ذکر است که گفته شده تیتو قبل از مرگش مسلمان شده لیکن در صحت ایـن دیـدگاه تردید است.

قطعاً آن‌ها باید چیزی دیگری باشند! انگار در هنگامه‌ی این بخش‌ها و بندها لبریز از روح القدس یعنی جبرئیل بوده است!.. این نحوه‌ی تعبیر او برگرفته از مسیحیت او است!.. اندکی اندیشیدیم. متوجه شدیم که مراد این خانم آیات قرآنی است، آیاتی که در لابلای خطبه‌های جمعه و در وقت اقامه‌ی نماز تلاوت شده‌اند! گذشته از این، آنچه بیشتر مایه‌ی شگفت ما شد این بود که همچون چیزی توسط خانمی بیان می‌شود که از چیزهائی که صحبت می‌کند هیچ اطلاعی ندارد!»[1]

آری عزیزان این است آیات قرآن مبارک، پس بدانید که با الهام‌های آکنده از فساد و تباهی و شرِّ شیطان تفاوت أظهر من الشمس دارد... بدانید زمانی که انسانهای حق‌پذیر در هر عصری آن را بشنوند متاثر خواهند شد (خواه عمر بن خطاب ﷺ باشد که با شنیدن اتفاقی آیات سوره‌ی مبارکه‌ی طه متحول گردید، خواه خانمی اهل یوگوسلاوی باشد در قرن بیستم میلادی... انتظار دارید محمد بن عبدلله با این قلب پاک آیات را بشنود و تحت تاثیر قرار نگیرد!)

آیا در مورد اندیشه‌ی «بی‌خدایان» این را می‌دانستید...

-کسی که به خداوند معتقد باشد و «ادعا» کند که خدا وجود دارد به او می‌گویند «خداباور.»

---

۱. فی ظلال القرآن- سید قطب، ترجمه: مصطفی خرم‌دل، ج ۳، صص ۷۵۰- ۷۵۱.

-کسی که دلایل اثبات وجود خدا را قبول نداشته باشد و کلا در مورد «وجود یا عدم وجود خدا» اظهار ندانستن بکند، به او می‌گویند «آگنوستیک» یا «ندانم گرا.»

-کسی که قاطعانه «ادعا» کند خدا وجود ندارد به او می‌گویند «آتئیست» یا «خداناباور.»

در این بین دو «مدعی» داریم؛ یکی گروه خداباورها و دیگری گروه خدا ناباورها. آگنوستیک‌ها هم «هیچ ادعایی ندارند» و می‌گویند نمی‌دانیم. یک قانون کلی وجود دارد که می‌گوید، اثبات ادعا به عهده‌ی مدعی می‌باشد. ما مسلمان‌ها خداباور هستیم و «ادعا» می‌کنیم که خدا «وجود دارد» و برای ادعای خود «دلیل» هم ارائه داده‌ایم این همه برهان اثبات وجود خدا...

الف) برهان علیت، برهان نظم، برهان فطرت و...

ب) کتاب آسمانی؛ پیامبران...

کسی که «ادعای» ما را رد کند به مرحله‌ی «آگنوستیک یا ندانم‌گرایی» وارد می‌شود؛ ولی این بار برای ورود به مرحله‌ی بی‌خدایی، باید بر «ادعای» خود «دلیل» اقامه کند، چون او «ادعا» می‌کند که خدا «وجود ندارد.»

ولی کجاست دلیل آن‌ها؟ آیا می‌دانید تمام دلایل بی‌خدایان، نقد ادعاهای ما بوده است؟

مثلا آمده‌اند برهان علیت و نظم و... را نقد کرده‌اند یا مثلا سعی کرده‌اند قرآن کریم را نقد کنند یا بر عملکرد پیامبران نقد وارد کنند. توجه بفرمایید! آن‌ها فقط ادعاهای ما را نقد کرده‌اند. هرچند صراحتا بدانید: ما به تمام نقدهای آن‌ها پاسخ داده‌ایم. ولی اگر بر «فرض محال» نقدهای آن‌ها را هم بپذیریم، باز هم بی‌خدایی آن‌ها ثابت نمی‌شود، چون تازه وارد مرحله‌ی

آگنوستیک یا ندانم‌گرایی شده‌اند و برای ورود به وادی اندیشه‌ی خود: باید برای «ادعای» عدم وجود پروردگار «دلیل» ارائه دهند. ولی هیچ دلیلی ندارند. پس اندیشه‌ی بی‌خدایی صرفا یک ادعای بدون دلیل است.

آیا هنوز اندیشه نمی‌ورزیم؟ (تاملاتی عقلانی در مورد معاد)

قریب به ۹۹/۹ درصد افرادی که امروز این مطلب را می‌خوانند ۱۰۰ سال دیگر برای همیشه خاموش خواهند شد؛ البته بهترین احتمالات ممکن را در نظر گرفته‌ایم؛ وگرنه به ۱۰۰ هم نمی‌رسند.. تا ابدیت؛ تا روزی که بر انگیخته خواهند شد؛ به بازارها نگاه کنید؛ به همایش‌ها؛ به سوپرگروه‌های تلگرام؛ به کلیه تجمعات؛ به جنگل‌ها؛ به طبیعت.. ۹۹/۹ درصد آنانی که الان زنده و پویا هستند (از بشر گرفته تا پستانداران و پرندگان و حشرات و...) بعد از طی کردن مدت زمان خاصی دیگر حرکتی نخواهند داشت و به کالبدهایی سرد و سخت و بی‌جان تبدیل خواهند شد... و در طبیعت تجزیه می‌گردند.

حال:

الف) عده‌ای برای روزگار بعد از فنای جسم برنامه‌ریزی می‌کنند (متقیان)

ب) عده‌ای بی‌خیال هستند و علی‌رغم باورمندی برنامه‌ریزی نمی‌کنند (گناهکاران معتقد)

ج) و عده‌ای شب و روز دنبال توجیه و دلیل هستند که بگویند بعد از مرگ هیچ اتفاقی نمی‌افتد لذا نه تنها برنامه‌ریزی نمی‌کنند؛ بلکه سعی می‌کنند دیگران را هم از برنامه‌ریزی بازدارند.[1]

انتظار می‌رود گروه سوم جواب این سوال عقلی را بدهند:

ما انسانها چرا جبری آمدیم و جبری می‌رویم؟ (به صورت ناخواسته متولد شده‌ایم و بازهم ناخواسته خواهیم مُرد) به نظر شما این پروسه؛ شخصی را «به صورت محدود و برنامه‌ریزی‌شده» «در جایی قرار دادن» نیست؟

احتمال زیاد می‌دهم بگویند؛ این «قانون طبیعت» است حیوانات هم می‌آیند و می‌روند و... که در پاسخ می‌گوییم:

بله بی‌شک آن‌ها هم طبق برنامه‌ریزی آمده‌اند، ولی ما مثل حیوانات نیستیم!

اولین گرگ و اولین خرس موجود در طبیعت با گرگ و خرس‌های امروز چه تفاوتی کرده‌اند؟ آیا خوراک و غریزه و محل زندگی و گزاره‌های مهم زندگی آن‌ها هیچ تغییری داشته است؟ آیا هیچ پیشرفتی کرده‌اند؟ حتی اگر با دید تکاملی بی‌حد وحصر مدعا شده توسط گروه سوم به موضوع نگاه کنیم؛

---

۱. آیا می‌دانید گروه سوم برای ادعای گزاف زنده نشدن ؛ هیچ دلیلی ندارند! به دلایلشان نگاهی بیندازید: اسلام دین خونریزی است؛ اسلام حقوق زنان را پیامال کرده است؛ مردم فقیر هستند، پیامبر چرا این کار را کرد و...

تذکر:

همه‌ی اشکالاتی که مطرح می‌کنند را با «دلایل عقلی» پاسخ داده‌ایم: عقلی که در بین ما و آن‌ها مشترک است، ولی بخاطر ایمان‌آوردن به الحاد و تعصب شدید نسبت به آن؛ بعد از دریافت پاسخ قاطع هم حرف خود را تکرار می‌کنند.

مشاهده می کنیم که افراد «ناسازگار با شرایط» نه تنها مرده؛ بلکه منقرض شده اند.

ولی چرا آمدن و رفتن «ما انسانها» توام با تفکر و اندیشه و دانش و معرفت است! کاری به پهنای تاریخ بشریت ندارم؛ بشر هزار سال پیش کجا و ما انسانهای امروزی کجا؟ خودتان قضاوت کنید؛ آیا آمدن و رفتن جبری ما با آمدن و رفتن جبری حیوانات یکی ست؟

پس هر آمدن و رفتنی، صرفا آمدن و رفتن نیست و در این بین گزاره‌ای برای سوال و تامل وجود دارد، ما اندیشه داریم و سوال می‌پرسیم.. «ما به دلایل این آمدن و رفتن فکر می کنیم»؛ و می گوییم واقعا چرا آمدیم و چرا می‌رویم؟

که تفکر مادی‌نگری هرگز پاسخی برای این چرا ندارد... بله این تفکر می‌گوید «چگونه» آمدم؛ ولی چه جوابی برای «چرا» دارد؟

اشکال به خلقت انسان (ختنه و بررسی اندامهای وستجیال)

حکمت وجود پوست اضافه روی آلت مردانه چیست؟ زمانی که باید بچه‌ها ختنه شوند چرا خدا این پوست اضافه را برای آن‌ها ایجاد می کرد؟

پاسخ:

نباید در قضاوت کردن عجله به خرج داد! ما زمانی می‌توانیم بگوییم خداوند بی‌حکمتی به خرج داده که ۱۰۰ درصد مطمئن شویم این زائده هیچ نقشی ندارد، ولی آیا مطمئنیم؟

گزاره‌های فراوانی در گذشته این‌گونه بی‌اهمیت تلقی می‌شدند! ولی به مرور ارزش و «حکمت وجود» آن‌ها آشکار شد.

به عنوان مثال در گذشته تصور می‌کردند غده‌ی آپاندیس که به عنوان یک اندام وِستجیال[۱] معرفی شده بود، جز ایجاد درد و رنج و ناراحتی هیچ نقش دیگری ندارد! ولی امروزه دانشمندان می‌گویند این غده مفید می‌باشد و زمانی که بیماری باکتری‌های مفید بدن را از بین می‌برد این غده مقداری از آن‌ها را در خود ذخیره می‌کند و اجازه نمی‌دهد نابود شوند.[۲]

در مورد زایده‌ی مورد نظر هم چه بسا نقش محافظتی برای آلت بچه در شکم مادر داشته باشد، و ما هرگز نمی‌توانیم ادعا کنیم که هیچ نقشی ندارد و خداوند ﷻ حکیم نیست!!!

این قاعده را بخاطر بسپارید: هنوز دایره‌ی مجهولات بشر از دایره‌ی معلوماتش بسیار بسیار بزرگتر است.

---

۱. طبق تعریف تکامل‌گرایان: "اندامها یا ارگانهای وستیجیال (vestigial organs) تعدادی از اندامها در بدن انسان و یا سایر موجودات هستند که امروزه بدون کاربرد بوده و یا کاربردهای بسیار کمتری دارند. این اندامها بنا به گفته داروین در اجداد موجودات دارای نقشی در ادامه حیات بوده‌اند اما با روند تکامل و تغییر محیط زیست و در نتیجه انتخاب طبیعی بعضی از اندامها کاربرد خود را به مرور زمان از دست داد است". اما با گسترش علوم بشر مشخص شد که این اعضا هر کدام وظیفه‌ی خود را دارد و ما انسانها از حکمت وجود آن‌ها بی‌اطلاع بودیم.

2. R. Randal Bollinger, Andrew S. Barbas, Errol L. Bush, Shu S. Lin, William Parker. Biofilms in the large bowel suggest an apparent function of the human vermiform appendix. Journal of Theoretical Biology. Volume 249, Issue 4, 21 December 2007, Pages 826-831.

و مثال نقض هم ذکر کردیم، اگر قرار باشد هر آنچه حکمتش را «نمی‌دانیم» بی‌حکمت معرفی کنیم، پس چرا این قاعده برای آپاندیس و دیگر اندام‌هایی که به «وستجیال» معروفند صدق نکرد؟

برای بررسی عملکرد و نقش اندام‌های وستجیال، کافیست در سایت‌های معتبر علمی نقش آن‌ها را مطالعه بفرمایید، به عنوان مثال قبلا ناباوران ادعا می‌کردند که نوک پستان مردان هیچ نقشی ندارد و این اندام بی‌عمل، بازمانده‌ی تکامل انسان می‌باشد و به ما اثبات می‌کند که انسان قبلا جانور دیگری! بوده است. برای تحقیق در این مورد، از فرمول ساده‌ی زیر استفاده بفرمایید:

در گوگل بنویسید «نام علمی نوک پستان مردان چه می‌باشد؟» بلافاصله متوجه می‌شویم، که به آن می‌گویند «Nipple» حال این واژه را داخل این عبارت قرار می‌دهیم (در قسمت نقطه چین):

The role of .... in the human body

عبارت اصلی مورد جستجوی ما این می‌شود:

The role of nipple in the human body

که ترجمه‌ی آن می‌شود: نقش نوک پستان در بدن انسان..

با جستجو نمودن این عبارت انگلیسی در گوگل، متوجه می‌شویم که منابع معتبر علمی نقش این عضو را شرح داده‌اند مثلا می‌گویند نوک پستان

بعد از اختلالات هورمونی ورم می‌کند و این عضو بعنوان «شاخصی» برای نشان دادن اختلالات هورمونی بسیار با اهمیت می‌باشد.[۱]

برای درک بهتر موضوع یک مورد دیگر را هم توضیح می‌دهیم، مثلا ناباوران می‌گویند دنبالچه‌ای که در انتهای لگن ما قرار دارد، باقی‌مانده‌ی دُمی می‌باشد که جانور قبل از ما (در جریان تکامل) آن را داشته است و الان هیچ نقشی ندارد...

ما در گوگل می‌نویسیم: نام علمی دنبالچه چیست؟ متوجه می‌شویم که به آن می‌گویند «Coccyx» حال این واژه را در عبارت پیش‌فرضی که معرفی نمودیم قرار می‌دهیم که می‌شود:

The role of coccyx in the human body

ترجمه‌ی آن می‌شود: «نقش دنبالچه در بدن انسان» حال عبارت انگلیسی به دست آمده را در گوگل جستجو می‌نماییم، مشخص می‌شود که ادعای ناباوران صحت ندارد و دنبالچه از احشای لگنی همچون «رکتوم»، «واژن» و «دفع مدفوع» محافظت می‌کند؛ همچنین باعث تقسیم وزن بدن می‌شود و باعث تعادل ما در هنگام نشستن می‌شود و...

چطور ممکن است پروردگار توانا موجودی را خلق کند، اما یک عضو بی‌هدف برای او قرار دهد... فتبارک الله أحسن الخالقین.

---

۱. و مثل همیشه به ما ثابت می‌گردد که ادعای ناباوران مبنی بر بی‌حکمتی و نداشتن نقش آن صحت ندارد و انسان نتیجه‌ی تکامل از جانوران دیگر نیست.

فرار کردن، ترفند برخی از اسلام‌ستیزان در حین بحث کردن

فرار از شاخه اول به شاخه‌ی دوم، از شاخه‌ی دوم به شاخه‌ی سوم، از شاخه سوم به شاخه چهارم و این داستان ادامه دارد... آیا برای شما هم پیش آمده که با اسلام‌ستیزان بحث کرده باشید، بیش از ۵۰ بحث را مطرح کرده باشند و برای پاسخ‌های شما اهمیتی قائل نشده باشند؟

به این مثال توجه بفرمایید:

اسلام‌ستیز:

اسلام، حقوق زنان را پایمال کرده است.

مسلمان:

اصلا این گونه نیست! مثلا یک مورد را نام ببرید.

اسلام‌ستیز:

دیه و ارث

مسلمان:

بگذار برایت توضیح دهم، در بحث دیه نه تنها هیچ ظلمی صورت نگرفته بلکه این قاعده به نفع زنان است! بعد از فوت مرد آن دیه‌ی کامل را به زن می‌دهند داخل قبر مرد که نمی‌گذارند و برعکس.

اسلام‌ستیز (وسط حرف او می‌پرد):

شما از چه دفاع می‌کنید؟ با آیات خشن در قرآن چکار می‌کنید؟ چقدر قرآن‌تان گفته دست و گردن را قطع کنید؟

مسلمان:

این آیات مربوط به شرایط جنگ است نه هر زمانی و در خصوص کافران حربی نه هر کافری و هر کسی در جنگ خشن می‌باشد، حتی افرادی که شما آن‌ها را قبول دارید.

اسلام‌ستیز (وسط حرف او می‌پرد):

مگر دین شما زن‌ها را به کنیزی نمی‌گیرد؟ اسلام هم دفاع کردن دارد!!؟

مسلمان:

نه دوست عزیز، برده‌داری مربوط به زمان گذشته بود، اسلام برای حذف آن به مدت زمان نیاز داشت، کنیز هم همان برده‌ی مونث است و در این قاعده قرار داشت... و اسلام واقعا به صورت تدریجی آن را حذف کرد.

اسلام‌ستیز (وسط حرف او می‌پرد):

قرآن پر از اشتباه است، کهنه شده واقعا شما مسلمانها مغزتان بسته است...

مسلمان:

مثلا چه اشتباهاتی؟

امور فطری که رنگ کهنگی به خود نمی‌گیرد قرآن برای هدایت بشر بحث امور فطری را مطرح کرده است... مثلا احترام به پدر و مادر برای هر زمانی باشد چه فرقی می کند، یا زنا نکردن و...

اسلام‌ستیز (وسط حرف او می‌پرد):

چه اشتباهاتی؟ دیه، برده‌داری، آیات خشن در قرآن، پایمال کردن حقوق زنان هههه اینها اشتباه نیست!

مسلمان:

ولی من که اینها را همین الان پاسخ دادم!

اسلام‌ستیز:

هههه من که پاسخی ندیدم! فقط بحث‌های بی‌ربط و آخوندی! چقدر بدبختید شما مسلمان‌ها!!! اصلا من رفتم بدرود.

پایان گفتگو.

عزیزان قبل از هر چیز یک تذکر بدهم، بنده نمی‌گویم همه‌ی اسلام‌ستیزان اینگونه هستند، ولی چون اکثریت آن‌ها افراد اهل تحقیقی نیستند، از روی بی‌سوادی خود این گونه بحث می‌کنند[1]. این حالت زمانی بیشتر به چشم می‌آید که به صورت «حضوری» با این گونه افراد بحث می‌کنیم! زیرا اینترنت دم دستشان نیست و مجالی برای امر عظیم! و خطیر! کپی پیست کردن وجود ندارد!!! و لازم است ما مسلمانان این نیرنگ بزرگ اسلام‌ستیزان را بشناسیم. اگر به صورت خلاصه این روش آن‌ها را شرح

---

۱. در مقدمه‌ی کتاب اشاره ای به این افراد داشته ایم، و گفتیم که به جای نقد کردن، فقط «نق می‌زنند.»

دهیم، می‌گوییم: «پشت سر هم شبهه مطرح می‌کنند» و «اصلا به پاسخ گوش نمی‌دهند!.»

راه چاره چیست؟

راهکار بسیار ساده‌ای برای این مشکل وجود دارد، «به آن‌ها اجازه‌ی فرار ندهید»، در همان شبهه‌ی اول از موضع خود دفاع کنید؛ اگر به بحث دیگری رفت به او بگویید، صبر کن! اول در این بحث نتیجه برسیم بعد به بحث دیگر می‌رویم. هر چقدر تلاش کند به او اجازه‌ی فرار ندهید. در پایان از او بپرسید:

آیا قبول داری که دیدگاه شما اشتباه است؟ اگر قبول کرد که به بحث بعد بروید. اما اگر قبول نکرد به هیچ عنوان او را رها نکنید، مگر در شرایط خیلی استثنایی که لازم باشد به بحث دیگری بروید، مثلا به حضار بگویید شاهد باشید که جواب نمی‌دهد و گوش نمی‌دهد و می‌خواهد به بحث دیگر برود، تا لا اقل اطرافیان فریب نخورند.

اشکالی ندارد. بگذارید یک ساعت فقط بحث دیه زنان در جریان باشد ولی لا اقل با شگردش شما را سر کار نمی‌گذارد.

می‌دانید در حالت اول (فرار و تغییر بحثها) فرد اسلام‌ستیز با تفریح و خنده بحث را ادامه می‌دهد و فرد مسلمان (احتمالا) عصبی می‌شود!

ولی در حالت دوم (اجازه‌ی فرار ندادن) قضیه کاملا برعکس می‌شود، این بار مسلمان با خیال راحت بحث می‌کند و اتفاقا این بار فرد اسلام‌ستیز از فرط بی‌اطلاعی و قضاوت‌های نادرست خود، خسته و عصبی می‌شود.

هشدار:

اگر معلومات کافی ندارید بحث نکنید، زیرا فرد اسلام‌ستیز احساس می‌کند با پاسخ‌های کوبنده یک دانشمند مسلمان را شکست داده است! و به

خود افتخار می‌کند، متاسفانه این در جامعه‌ی ما بسیار شایع است، لذا خواهش می‌کنم بعد از مطالعه و تحقیق به بحث کردن بپردازید، یا شخص اسلام‌ستیز را با کسی روبرو کنید که تبحر دارد.

خوشتر آن باشد که سر دلبران... (معرفی یک کتاب)

مولانا در دفتر اول مثنوی معنوی شعر زیبایی نوشته که یکی از ابیات آن بسیار معروف شده است که می‌گوید:

خوشتر آن باشد که سرِّ دلبران　　　گفته آید در حدیث دیگران

معنای آن این می‌شود:

«تعریف» از گزاره‌ای که مربوط به ماست از زبان خود ما شیرین و خوش است ولی اگر فردی غیر از ما بیاید از آن تعریف نماید «خوشتر» است. در همین راستا تصمیم گرفتم کتاب ارزشمندی را نزد شما عزیزان معرفی نمایم: کتاب یک فرد مسیحی که به تعریف از قرآن و حضرت رسول اکرمﷺ پرداخته است، نام آن «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» می‌باشد.

ویکی پدیا این گونه به معرفی کتاب پرداخته است:

عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن

(به انگلیسی: An Apology for Mohammed and Koran)

کتابی است نوشته جان داونپورت نویسنده، محقق و پژوهشگر انگلیسی سده نوزدهم که برای نخستین بار در سال ۱۸۶۹ در لندن منتشر گردید. نویسنده در این کتاب به زندگی محمد نگاهی نو ارائه کرده است، نگاهی که از سوی شرق‌شناسان دیگر در سده بیستم دنبال شد و نگرش‌های تازه و

مثبت به دین اسلام و پیامبر آن را عرضه کرد. از دهه سی شمسی تا کنون این کتاب بارها به زبان فارسی ترجمه و منتشر شده است.

به گوشه‌هایی از مطالب کتاب توجه بفرمایید:

نویسنده در صفحه‌ی ۱۳ کتاب می‌گوید:

«تحقیقات و بررسی‌های حاضر اثر ناچیزی است؛ ولی با منتهای صداقت و علاقمندی سعی شده است تا دامن تاریخ حیات محمد از لکه تهمت‌های کذب و افتراهای ناجوانمردانه تطهیر شود.»

در صفحه‌ی ١٤ و ١٥ می‌گوید:

«بدون شك اگر او را یکی از نوادر جهان و منزه‌ترین نوابغی که گیتی تاکنون توانسته است پرورش دهد به شمار نیاوریم، همانا باید او را بزرگترین و یگانه شخصیتی بدانیم که قاره آسیا می‌تواند به وجود چنان فرزندی بر خود ببالد .. اگر از تمجید و تکریم چنان مرد بزرگ و فوق العاده‌ای خودداری کنیم بی‌شرمی و بی‌انصافی است.»

فردی گفت: چرا کتاب شما آنقدر ساده می‌باشد و به نوعی آموزه‌هایش قدیمی شده است؟!

سلام بر شما؛ فردی سوال کرد چرا کتاب قرآن آنقد ساده هست و در خور فهم مردم ١٤٠٠ سال پیش می‌باشد؟ مگر قرآن مال همه‌ی دوران‌ها نیست؟ می‌گفت فلان پروفسور درباره‌ی بخش کوچکی از مغز یک کتاب قطور چند صد صفحه‌ای نوشته است!!! اما کتاب قرآن بسیار ساده و (نعوذ بالله) دِمده شده است؛ خواهشا جواب بدید.

پاسخ:

و علیک السلام و رحمة الله و برکاته

شما چند مساله را مطرح کرده‌اید که إن شاء الله خلاصه‌وار به همه‌ی آن‌ها پاسخ می‌دهیم.

سوال اول: چرا کتاب قرآن آنقد ساده هست و درخور فهم مردم ۱۴۰۰ سال پیش می‌باشد؟ مگر قرآن مال همه‌ی دوران‌ها نیست؟

پاسخ:

خیر اینگونه نیست برادر عزیزم، قرآن ساختار لایه‌ای دارد و درخور توجه همه‌ی اقشار جامعه در هر زمانی می‌باشد، مشاهده می‌کنیم که در قرن ۲۱ یک دانشمند برجسته آن را می‌خواند و منقلب می‌گردد (نخبگان زیادی که در اروپا و آمریکا مسلمان شده‌اند) از آن سو یک فرد کم سواد هم آن را می‌خواند و تحت تاثیر قرار می‌گیرد.. لذا باید دانست «سادگی در کلام» و «پرمحتوا بودن در مفهوم» از مشخصات اصلی این کتاب بزرگ می‌باشد. لازم است بدانیم قرآن مجید متعلق به همه‌ی مردم جهان است، در هر زمان و در هر مکان. (ساده است از باب امتیاز نه به عنوانه یک ضعف) و باید پرسید چه کتاب دیگری چنین خاصیتی دارد و شادابی خود را از دست نداده است!؟ واقعا نمی‌دانم چه بنویسم جز اینکه بگویم «واقعا قرآن معجزه است.»

سوال دوم: فلان پروفسور درباره‌ی بخش کوچکی از مغز یک کتاب قطور چند صد صفحه‌ای نوشته است!!! اما کتاب قرآن بسیار ساده و (نعوذ بالله) دِمده شده است!

پاسخ:

هرچند این مباحث ربطی به هم ندارند، قرآن در مورد هدایت بشر می‌باشد و کتاب پروفسور در مورد مغز (که یک مساله‌ی علمی است) هر دو در جای خود لازم می‌باشند، هم هدایت و هم علم. ولی کمی فکر کنید ببینید تا به حال در جهان اسلام چند کتاب نگاشته شده است؟

اگر فقط بگوییم ۱۰۰۰۰ عنوان کتاب اسلامی داریم و هر کدام ۱۰۰ صفحه قطر دارد می‌شود یک میلیون صفحه، می‌دانید تمام این یک میلیون صفحه در شرح مفاهیم قرآن نگاشته شده است؟

توجه داشته باشید که عناوین کتابهایمان! که اکثریت آن‌ها بیش از ۱۰۰ و ۲۰۰ و... حجم دارند، با یک حساب سر انگشتی می‌شود میلیونها صفحه... راستی هیچ کتاب دیگری را سراغ دارید که تا این اندازه در مورد آن شرح و تحلیل وجود داشته باشد...!؟ (آیا باز هم از باب بی‌اهمیت کردن می‌گویند ساده است؟)

سوال سوم: اما در مورد دِ مُده شدن (از مد افتادن):

بدانید که امور فطری هیچگاه از مد نخواهند افتاد و هرگز گرد و غبار تاریخ روی آن‌ها نمی‌نشیند. به عنوان مثال قرآن امر فرموده که به والدین خود احترام بگذاریم، طبق سفارش این آیه‌ی مبارک یک جوان مسلمان در سال ۷۰۰ هجری شمسی روی حصیر و زیر نور فانوس به مادرش محبت می‌کند.

همچنین یک جوان مسلمان دیگر هم در سال ۱۳۹۶ هجری شمسی روی مبل و زیر نور چراغ هالوژنی (لبتاب زیر دست، متصل به وایفای و...) به مادر خود محبت می‌کند. آیا توصیه به احترام گذاشتن در زمان‌های متفاوت

دچار تغییر می‌شود؟ خیر. زیرا این کار یک امر فطری می‌باشد. و دیگر امور موجود در قرآن هم به همین شیوه می‌باشند.

به بیان بسیار ساده:

قرآن به فضیلت‌های اخلاقی امر نموده و از رذیلت‌های اخلاقی نهی فرموده است. گزاره‌هایی که هرگز با تغییرات مادی کهنه و دِ مُده (از مُد افتاده) نمی‌شوند زیرا فطرت انسانها در تمام ادوار مانند هم می‌باشد.

شبهه‌ای در مورد مقدار بارش برف در اروپا و کشورهای مسلمان

سلام برادر؛ شبهه‌ای است که بارها آن را شنیده‌ام، می‌گویند چرا در کشورهای کافر اینقدر برف می‌بارد ولی در منطقه مسلمانان نمی‌بارد؟

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته.

این که در جایی برف می‌بارد و در جایی دیگر نمی‌بارد به عوامل اقلیمی بستگی دارد و فکر نمی‌کنم ربط چندانی به مسئله‌ی کافر و مسلمان داشته باشد. چون عکس این حالت هم وجود دارد، یعنی کشورهایی داریم که مسلمان هم نیستند و در آنجا برف و باران بسیار کمی می‌بارد و برعکس.

اما توجه به این دو نکته می‌تواند مسئله را بسیار آسان نماید:

۱. بحث اثرات و نتایج حاصل از پدیده‌های طبیعی:

نکته‌ای که در اینجا قابل تامل می‌باشد بحث «اثرات» آن بارش یا خشکسالی می‌باشد، چه بسا باران زیادی بر سر شهر و دیار افراد گناهکار و فاسق ببارد اما به جای رحمت مایه‌ی کشتار و سیل و ناراحتی شود، ولی در

یک منطقه‌ی مسلمان‌نشین و مومن زلزله بیاید یا اصلا باران نبارد ولی تلفات و مضرات چندانی نداشته باشد.

یا بر عکس در آنجا باران ببارد باعث رحمت شود ولی در منطقه‌ای مسلمان‌نشین اینگونه نباشد.

۲. عقاید مختلط یا یکسان مردمی که در آن منطقه‌ی جغرافیایی زندگی می‌کنند.

الف) چه بسا در همان شهر کافرنشین و پر فسق و فجور، افراد بسیار متقی و دینداری زندگی کنند و خداوند به حرمت وجود آن‌ها نزولاتِ «پر رحمت» خود را فرود بیاورد، یا افرادی وجود داشته باشند که هنوز حجت بر آن‌ها تمام نشده و واقعا از خوبی‌ها و برکات خداپرستی بی‌اطلاع هستند! و خداوند به خاطر آن‌ها کماکان رحمت را نازل می‌فرماید، یا عکس این حالات وجود داشته باشد و مشمول رحمت قرار نگیرند و برف و بارانی ببارد که سراسر خشم و قهر پروردگار باشد.

ب) و در تقابل با آن ممکن است در جامعه‌ای مسلمان‌نشین با وجود مهیا بودن همه‌ی شرایط برای دینداری و اتمام حجت بر مردمان آن دیار؛ باز هم جنایاتی رخ دهد که حتی فکر کردن به آن، روح انسان را خدشه‌دار می‌نماید... لذا خداوند؛ رحمت آسمانی خود را بر آن مردم قطع کند و کلا از مقوله‌ی «رحمت» آن‌ها را بی‌نصیب نماید... یا خیر چون اشخاص مومنی هستند، از لحاظ اقلیمی نزولات کمی ببارد، اما همین مقدار کم مایه‌ی برکت بسیار زیادی باشد و (به جای بلا و نابودی) مشکلات مردم را رفع نماید.

و حالات دیگری که می‌تواند به ذهن آدمی خطور پیدا کند... ولی ما در این مورد نمی‌توانیم قاطعانه نظر دهیم و زمانی که هیچ دلیل و قرینه‌ای نداریم بهتر است آن را به گنجینه‌های علم پروردگار واگذار نماییم...

در کل این مسائل از دید بنده نسبی هستند و نمی‌توان به طور مطلق چنین حکمی صادر کرد که در فلان محل بخاطر فلان فعل باران می‌بارد و در فلان محل بنا بر فلان دلیل برف نمی‌بارد...! واقعا این مسائل نسبی هستند و علم آن تنها نزد پروردگار است.

فراموش نکنیم:

خدای مهربان و رئوف، خدای کافران نیز می‌باشد.

او (سبحانه و تعالی) دوست دارد همه‌ی آن‌ها تسلیم آخرین برنامه‌اش شوند و مشمول رحمت و برکت بی‌کرانش قرار بگیرند، لذا بسیار صبورانه و رحیمانه به آن‌ها مهلت داده است.[1]

---

۱. خداوند متعال در آیه ۱۱۷ از سوره هود فرموده: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ﴾ «و پروردگار تو [هرگز] بر آن نبوده است که شهرهایی را که مردمش اصلاحگرند، به شرک هلاك کند.» نکته بسیار مهمی در این آیه‌ی شریفه نهفته است... در واقع ملاک هلاکت در دنیا در مفهوم مخالف آیه، عدم خیرخواهی و عدم اصلاح بیان شده است. مفسرین گفتند: شهری (سرزمین مسکونی که دارای مدنیت است) مادام اهالی آنجا نسبت به یکدیگر مصلح و خیرخواه و عدالت پیشه‌اند در میان خود هر چند مشرک باشند خداوند آنجا را هلاک نمی‌کند؛ به تعبیر دیگر سرزمین‌های کفر و شرک مادام مردمانشان عدالت پیشه باشند هرچند با قوانین وضعی برای سودمندی خودشان، با این وجود خداوند آن‌ها را هلاک نمی‌کند البته اگر قوانین سماوی باشد و اهل ایمان، در این حالت اهل سعادت هستند. (رک: الخواطر - شعراوی، ج ۱۱، ص ٦٧٥٤؛ التفسیر الکبیر - فخر رازی، ج ۱۸، ص ٤١٠)

شاهکار اخلاقی یکی از رهبران الحاد

بارها گفته‌ایم ناباوران[۱] به امری به نام اخلاق معتقد نیستند؛ چون هیچ منبعی برای آن ندارند!

آن‌هایی که می‌گویند اخلاق در اثر فرگشت (تکامل داروین) ایجاد می‌شود، باید بدانند طبق دیدگاه شما فرگشت در سلول‌های بدن فقط قابلیت «پذیرش» یا «رد» امور اخلاقی و غیراخلاقی را ایجاد می‌نماید، همین. و هیچ قاموس و قانونی ندارید که به شما بگوید از لحاظ اخلاقی فلان امر غلط است و فلان عمل درست می‌باشد. بگذریم چون می‌خواهیم یکی از رفتارهای اخلاقی سران الحاد را به شما عزیزان معرفی نماییم.

بی‌شک تا به حال بارها نام «برتراند راسل» این فیلسوف معروف بریتانیایی را شنیده‌اید، او یکی از افرادی می‌باشد که منکر وجود خدا بود و هم اکنون ناباوران ایرانی بسیاری از حرف‌های او را در کانال‌ها، سایت‌ها و کتاب‌هایشان کپی پیست می‌نمایند.

او پسری داشت به نام «جان راسل»، روزی از روزها جان راسل متوجه می‌شود که پدر فیلسوف و ناباورش (برتراند راسل) با همسرش رابطه‌ی جنسی دارد لذا همسرش را طلاق می‌دهد و به طور کامل دیوانه می‌شود.[۲]

---

۱. کسانی که به وجود خداوند باری تعالی معتقد نیستند، در عربی به‌آن‌ها می‌گویند ملحد، و در زبان یونانی به‌آن‌ها می‌گویند آتئیست.

2. Nigel Rodgers & Thompson, M. (2004). Philosophers behaving badly. London: Peter Owen Publishers|Peter Owen

در ادامه دولت انگلستان بخاطر دیوانگی، او را از رای دادن هم معاف می‌کند.[1]

رابطه‌ی جنسی با عروس خود! توسط یکی از معروف‌ترین ناباوران معاصر! این است اخلاق نزد ناباوران؟ پیش‌بینی می‌شود ناباوران بعد از دیدن این مطالب، ماجرای ازدواج حضرت رسول اکرمﷺ با زینب بنت جحش را مطرح کنند، که گویا محمدﷺ با عروس خود ازدواج کرده است.

در پاسخ می‌گوییم:

خیر صحت ندارد، رسول اللهﷺ هیچ پسری نداشته![2] تا عروس داشته باشند توجه بفرمایید در قرآن صراحتا به این امر تصریح شده است:

﴿ما كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ (احزاب: ٤٠)

«محمد پدر هیچ یك از مردان شما نیست ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خدا همواره بر هر چیزی داناست.»

ولی یک فرهنگ غلطِ پسرخواندگی در بین اعراب وجود داشت. که پتانسیل این را داشت باعث بروز مشکلات فراوانی شود (ارث و...) در این بین دین اسلام هم که دین پاکی‌ها و زدودن مشکلات تربیتی و اخلاقی از بطن جوامع بشری می‌باشد، خواست این فرهنگ نادرست را از بین ببرد. ولی امر

---

1. Monk, Ray (2004). "Russell, Bertrand Arthur William, third Earl Russell (1872-1970)". Oxford Dictionary of National Biography (online ed.). Oxford University Press.

۲. تمام پسران پیامبراکرمﷺ در طفولیت وفات شدند لذا با این اعتبار آنحضرت هیچ پسر بالغی نداشته تا اینکه عروس از آن‌ها داشته باشد.

بسیار حساسی بود، اگر فرد دیگری اقدام می‌کرد احتمالا به جای اصلاح، موجب خرابی بیشتر اوضاع جامعه می‌شد.

لذا پیامبرﷺ با زینب بنت جحش، که به هیچ عنوان محرم پیامبر نبود و دختر عمه‌ی ایشان بود (همچنین در گذشته همسر زید بن حارثه بود، و طبق فرهنگ نادرست آن زمان زید، پسرخوانده‌ی پیامبر، ولی از زید هم جدا شده بود) ازدواج کرد. با این ازدواج پیامبرﷺ برای همیشه این فرهنگ نادرست ریشه‌کن شد.[۱]

---

۱. خداوند متعال در سوره احزاب آیه ۳۷ فرموده: ﴿وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تُخْفي في نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْديهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ فَلَمَّا قَضى زَيْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناكَها لِكَيْ لا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنينَ حَرَجٌ في أَزْواجِ أَدْعِيائِهِمْ إِذا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً وَ كانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً﴾ «و آنگاه که به کسی که خدا بر او نعمت ارزانی داشته بود و تو [نیز] به او نعمت داده بودی، می‌گفتی: همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار و آنچه را که خدا آشکارکننده‌آن بود، در دل خود نهان می‌کردی و از مردم می‌ترسیدی، با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی، پس چون زید از آن [زن] کام برگرفت [و او را ترک گفت] وی را به نکاح تو درآوردیم تا [درآینده] در مورد ازدواج مومنان با زنانِ پسرخواندگانشان -چون آنان را طلاق گفتند- گناهی نباشد، و فرمان خدا صورت اجرا پذیرد.»

بر اساس این آیه‌ی مبارکه:

اولا زید بن حارثه تصمیم گرفته که همسرش سیده زینب بن جحش را طلاق دهد لیکن پیامبراکرمﷺ سعی می‌کند او را از این کار منع کند و لذا به او فرموده: ﴿أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ﴾ «همسرت را پیس خود نگاه دار و از خدا پروا بدار.»، در حدیث صحیحی انس بن مالک (رض) روایت کرده که گوید: «جاء زيد بن حارثة يشكو إلى رسول اللهﷺ من زينب بنت جحش. فقال النبيﷺ: «أمسك عليك أهلك» فنزلت «وتخفي في نفسك ما الله مبديه﴾ [أحزاب: ۳۷] «زید بن حارثه شکایت زینب بنت جحش را پیش رسول اللهﷺ آورد و پیامبرﷺ به او فرمود: همسرت را نزد خودت نگاه دار، سپس این آیه نازل شد: و آنچه را که خدا آشکارکننده‌آن بود، در دل خود نهان می‌کردی.» (صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۱۹ ح ۷۰٤٥؛ المستدرك على الصحيحين ←

للحاکم، ج ۲، ص ٤٥٢ ح ٣٥٦٣) و در لفظ دیگر آمده که پیامبراکرمﷺ از شکایت زید بن حارثه دانست که قصد طلاق زینب بنت جحش را دارد و لذا به زید فرمود که از خدا بترس و همسرت را پیش خودت نگاه دار. (رک: سنن الترمذی، ج ٥، ص ٣٥٤ ح ٣٢١٢)
ثانیاً ازدواج پیامبراکرمﷺ با سیده زینب بنت جحش بعد از جدایی وی از زید بن حارثه بوده: ﴿فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناكَها﴾ «پس چون زید از آن [زن] کام برگرفت [و او را ترک گفت] وی را به نکاح تو درآوردیم.»
ثالثاً خط بطلان کشیدن بر یک سنت و فرهنگ جاهلی و آن اینکه ازدواج با زن مطلقه‌ی پسر خوانده اشکال داشته و با این عملِ پیامبراکرمﷺ که به فرمان خداوند متعال بود این فرهنگ جاهلی برچیده شد و لذا خداوند متعال فرموده: ﴿لِكَيْ لا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ في أَزْواجِ أَدْعِيائِهِمْ إِذا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً﴾ «تا [درآینده] در مورد ازدواج مؤمنان با زنانِ پسرخواندگانشان –چون آنان را طلاق گفتند– گناهی نباشد.»
همانطور که ملاحظه می‌شود خودآیه مذکور به صراحت، شبهه را پاسخ داده و جای هیچ ایرادی باقی نگذاشته است حال ممکن است برخی از این اسلام ستیزها به برخی از روایات مجعول و مکذوب در جهت اثبات اینکه پیامبرﷺ در اثنای اینکه زینب همسر زید بوده آنحضرت عاشق سیده زینب بوده باشد؛ در جواب گفته می‌شود:
اولاً: منکر این نیستیم که این روایات را مفسرین در کتابهایشان نقل کردند لیکن شایسته نیست که به‌آن‌ها مشغول شد. (رک: فتح الباری- ابن حجر، ج ۸، ص ٥٢٤)، زیرا همگی این روایت‌ها اسنادشان ساقط است. (احکام القرآن- ابوبکر بن العربی، ج ۳، ص ٥٧٧؛ تفسیر القرآن العظیم- ابن کثیر، ج ٦، ص ٤٢٥؛ زواج النبی بزینب بنت جحش، زاهر بن عواض، صص ١١ – ١٢)
ثانیاً: خود پیامبراکرمﷺ سیده زینب را برای زید بن حارثه خواستگاری کرد و او را به ازدواج زید درآورد. (رک: المعجم الکبیر للطبرانی، ج ٢٤، ص ٤٥ ح ١٢٤) و سیده زینب دختر عمه‌ی آنحضرت بوده و چنین نبوده که به یکبار او را دیده باشد بلکه شاهد تولد او و بزرگ شدنش بوده و بارها او را دیده و معقول نیست که گمان کرد که او عاشق زینب بن جحش شده است. (رک: رد شبهات حول عصمة النبی- عماد شربینی، ص ١٨٥)
ثالثاً: بعد از این توضیحات در مردود دانستن این شبهه‌ی واهی کافیست که دیدگاه برخی از مستشرقین را در اینجا نقل کنیم تا فصل الخطابی باشد برای اسلام‌ستیزهای مغرض؛ جان دون پورت انگلیسی در کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» می‌نویسد: «در اینجا لازم است تهمتی را که دشمنان محمد در همین اوقات از روی غرض و حسد به او زده‌اند رد شود، و آن موضوع ازدواج عیال مطلّقه‌ی پسرخوانده‌ی او است. واقع امر این است که خیلی پیش از طلوع اسلام میان اعراب عادتی رواج داشت که اگر کسی زنی را به نام مادر

←

حال به بحث راسل برگردیم:

زینب بنت جحش یک زن بیوه بود که هیچ نسبتی (از لحاظ محرمیت) با پیامبر نداشت و پیامبر با او ازدواج کرد و یک فرهنگ نادرست را ریشه‌کن نمود. اما آقای راسل با عروس خود رابطه داشته است، با همسر پسر خونی خودش که آن پسر بعد از مطلع شدن دیوانه می‌شود.

و واقعا این دو موضوع ربطی به هم ندارند و ناباوران نمی‌توانند با فرار از پاسخ! و متهم کردن اسوه‌ی فرد مخاطب، زشتی و کاستیِ یکی از پیش‌قراولان اندیشه‌ی خودشان را بپوشانند.

واقعا بی‌خدایان هیچ منبعی برای اخلاق ندارند و این اخلاقی که اکنون در جامعه ما دارند هم برگرفته از عقاید اسلامی مردم جامعه است، که روزی خود باورمند بوده‌اند و در وجودشان نهادینه شده است.

می‌خواند، دیگر نمی‌توانست با او ازدواج کند و اگر کسی جوانی را پسرش می‌خواند ازآن به بعدآن پسر از تمام حقوق فرزندی وی برخوردار می‌شد، ولی قرآن هر دو عادت مزبور را نسخ کرد. به این معنی که اگر کسی زنی را مادر می‌خواند می‌توانست با او ازدواج کند و نیز اگر پسرخوانده‌ای عیالش را طلاق می‌داد، پدرخوانده می‌توانست او را به ازدواج خودش درآورد. محمد که نسبت به زینب خیلی احترام می‌گذاشت، او را به ازدواج پسری که برای او نیز همان‌قدر احترام قائل بود، درآورد چون نتیجه‌ی این ازدواج برای زید رضایت‌بخش نبود با همه‌ی مداخله‌ای که پیغمبر در این‌باره نمود، زید تصمیم به طلاق زینب گرفت. پیغمبر خودش به خوبی می‌دانست که چون اصولاً این وصلت به وسیله‌ی او انجام گرفته است، مورد توبیخ قرار خواهد گرفت، ولی پس از انجام طلاق، پیغمبر از گریه‌های زینب و بدبختی او متأثر شد؛ لهذا تصمیم گرفت از تنها وسیله اصلاحی که در دسترس دارد استفاده کند؛ بنابراین پس از طلاق زید خودش با زینب ازدواج کرد.» (عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ص ٤٩)

باز پیش‌بینی می‌شود سراغ عملکرد نادرست مسلمین بروند که در پاسخ می‌گوییم چه ربطی به برنامه اسلام دارد! آیا اسلام گفته بدکردار باشید؟

آیا پیامبرﷺ به واسطه‌ی سلمان فارسی ﷺ اعلام نبوت کرده است؟!

آیا صحت دارد سلمان فارسی (که یک زرتشتی بوده) به حجاز آمده، آموزه‌های زرتشت را به محمد آموخته و محمد بن عبدلله طبق این مفاهیم قرآن را نوشته است؟

پاسخ:

خیر، صحت ندارد.

سلمان فارسی در مدینه مسلمان شد.[1] او برده‌ی یک شخص یهودی بود، زمانی که شنید فردی به مدینه هجرت کرده و ادعای پیامبری دارد، نزد او رفت و بعد از تحقیق مسلمان شد.[2]

در حالی که پیامبرﷺ قبل از سلمان ﷺ، ۱۳ سال در مکه مردم را به اسلام دعوت کرده بود، تعداد آیات مکی به صورت تقریبی ۴۷۰۰ آیه است (تعداد کل آیات قرآن ۶۲۳۶ آیه است) این یعنی بیش از دو سوم (۲/۳) آیات

---

۱. رک: الطبقات الکبری- ابن سعد، ج ٦، ص ١٦؛ معرفة الصحابة لأبی نعیم الأصبهانی، ج ۳، ص ۱۳۲۷؛ تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، ج ۱، ص ۵۰۸؛ تهذیب الکمال- المزی، ج ۱۱، ص ٢٤٦؛ تفسیر القرآن العظیم- ابن کثیر، ج ٤، ص ٦٠٤ .

۲. الطبقات الکبری- ابن سعد، ج ٦، ص ١٦؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۲۱، ص ۳۷٦؛ تهذیب الأسماء- نووی، ج ۱، ص ۲۲۷.

قرآن در مکه نازل شده‌اند، اگر قرآن برگرفته از آموزه‌های سلمان به پیامبر است، پس آن دو سوم آیات از کجا آمده‌اند؟

از طرفی مطالبی در قرآن وجود دارد که در تورات و انجیل و اوستا و هیچ کتاب دیگری وجود ندارد، پس ادعای متکی بودن به آموزه‌های کتاب‌های گذشته، کاملا منتفی می‌گردد. در مطالب دیگر پاره‌ای از این مسائل را بیان کرده‌ایم (بحث جنین، هامان و...).

ماجرای ایمان آوردن سلمان فارسی ﷺ بسیار جالب است (خیلی طولانی است اما آن را خلاصه بیان می‌نماییم):

سلمان اهل یکی از روستاهای اصفهان بوده با دین زرتشتی، پدرش کدخدای ده بوده است، وقتی عبادت مسیحیان آنجا را می‌بیند کنجکاو می‌شود، و متوجه می‌شود آن‌ها برحق‌تر هستند می‌رود پیش آن‌ها، پدرش او را زندانی می‌کند، سپس به مسیحیان خبر می‌دهد که چه کسی در دین شما بهترین است، آن‌ها هم آدرس کلیسایی در شام را به او می‌دهند که اسقفی متقی آنجاست، با کاروانی به آنجا می‌گریزد، در آنجا آن اسقف را مال‌اندوز و غیر مخلص می‌یابد، مردم آن اسقف را به صلیب می‌کشند...

شخصی متقی جای او را می‌گیرد، مدت‌ها نزد او می‌ماند ولی وقت مرگش فرا می‌رسد، سلمان از او می‌پرسد دیگر چه کس مومنی را سراغ داری؟ آدرس مردی در موصل را به او می‌دهد، بعد، پس از مدتی در آنجا ماندن آن مرد هم می‌میرد آدرس شخصی دیگر را از او می‌گیرد، مردی را در «نصیبین» به او معرفی می‌کند، پس از مدتی آنجا ماندن آن هم در بستر مرگ قرار می‌گیرد و آدرس شخصی دیگر را از او می‌پرسد، آن هم آدرس مردی مومن را در عموریه به او می‌دهد، سپس نزد او می‌رود و او هم بعد از مدتی در بستر

مرگ قرار می‌گیرد و از او می‌خواهد فرد مومنی را به او بگوید، او می‌گوید کسی را سراغ ندارم ولی می‌گویند فردی قرار است مبعوث شود الان زمانش فرا رسیده مکانش این نشانه‌ها را دارد (بین دو کوه و خرما و...) از نشانه‌هایش این است که خودش صدقه را نمی‌پذیرد ولی هدیه را می‌پذیرد و مهر نبوت در پشتش، بین شانه‌های اوست...

هر آنچه جمع کرده بود از مال دنیا می‌دهد به افرادی در یک کاروان تا او را به حجاز ببرند، ولی در راه خیانت می‌کنند و او را به عنوان برده می‌فروشند، لذا او برده‌ای می‌شود در مدینه...

زمانی که پیامبر به مدینه هجرت می‌کند در شهر شایعه می‌شود که فردی آمده و ادعای نبوت دارد، نزد او می‌رود و به آن‌ها خرما صدقه می‌دهد، پیامبرﷺ به یارانش می‌دهد ولی خودش نمی‌خورد، سپس روزی دیگر کمی خرما می‌برد و می‌گوید این هدیه‌ای است برای شما، پیامبر این بار خودش همراه یاران می‌خورد و سلمان تحقیقاتش کامل‌تر می‌شود، سپس روزی در حین دفن یک مرد در قبرستان بقیع مهر نبوت پیامبر را هم می‌بینند و با گریه می‌خواهد آن را ببوسد و مسلمان می‌شود.[1]

لذا این شخص از شاگردان پیامبرﷺ می‌باشد که در مدینه ایمان آورده است و ادعای اسلام‌ستیزان صحت ندارد.

---

۱. الطبقات الکبری- ابن سعد، ج ٤، ص ۷۵؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳۹، ص ۱٤۰ ح ۲۳۷۳۷.

اگر آدم و حوا سفیدپوست بوده‌اند، پس چرا الان انسان سیاه‌پوست داریم؟

سلام علیکم. شبهه‌ای را چند روز پیش خواندم، گفتم با شما در میان بگذارم، نوشته بودند:

اگر آدم و حوا سفیدپوست بوده‌اند، پس چرا الان انسان سیاه‌پوست داریم؟ البته این شبهه را برای کسانی نوشته بودند که تکامل داروین را قبول ندارند، منظورشان این بود که بگویند ببینید انسانهای سیاه‌پوست و سفیدپوست در اثر تکامل ایجاده شده‌اند! پس تکامل وجود دارد، شما هم آن را بپذیرید. خواستم جواب خوبی برای این شبهه داشته باشم، جزاکم الله خیرا.

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

تکامل‌گرایان موارد دیگری هم مطرح می‌کنند:

مثلاً می‌گویند چرا موی فلان نژاد روباه در زمستان سفید می‌شود و در تابستان سیاه می‌گردد... آیا این نمونه بارز تکامل یا فرگشت نیست؟! یا می‌گویند چرا افرادی که واکسن می‌زنند بدنشان در مقابل بیماری مقاوم می‌گردد، آیا این نمونه بارز فرگشت نیست؟ یا می‌گویند چرا در تحقیقات آقای داروین در جزایر گالاپاگوس، نوک سهره‌ها (نوعی پرنده) در نژادهای مختلف با هم تفاوت داشت؟ یا می‌گویند چرا در بیرمنگام انگلستان در جریان صنعتی شدن پروانه‌های سیاه زیاد شدند و تغییر پیدا کردند...

آن‌ها همه‌ی این موارد را دال بر اثبات فرگشت می‌دانند، در حالی که کار آن‌ها یک «فریب علمی» است.

عزیزان توجه داشته باشید، تمام مواردی که در بالا ذکر شده است، فقط به تغییرات «یک گونه‌ی» خاص اشاره می‌کند:

پوست «انسان»؛ سیاه و سفید شده است

موی «روباه»؛ سیاه و سفید شده است

نوک «سهره»؛ تغییر شکل پیدا کرده است

بال «پروانه»؛ تغییر پیدا کرده است

بدن «انسان»؛ نسبت به بیماری مقاوم شده است

اگر دقت بفرمایید این مثال‌ها فقط بحث یک گونه‌ی خاص را مطرح می‌نماید، ولی بعد ادعایی می‌کنند که با آن «تمام گونه‌ها» را درگیر می‌نمایند! (فرگشت)

تکامل‌گرایان تصور می‌کنند ما خلقت‌گرایان واژه‌ی «تکامل» را از تمام قاموس‌های خود حذف کرده‌ایم، و هر چه اسم تکامل روی آن باشد نمی‌پذیریم! در حالی که این گونه نیست. مشکل ما با فرض نادرستی است که می‌گوید تمام گونه‌ها «نیای مشترک» دارند.

به بیان ساده‌تر ما با آنجا مشکل داریم که می‌گوید تمام گونه‌های جانوری موجود در طبیعت از ماهی‌های موجود در اقیانوس مشتق شده‌اند! وآن ماهی‌ها هم از تک سلولی‌های ایجاد شده در دریاها وآن‌ها هم «همین گونه»، «خود به خود» از مواد معدنی تولید شده‌اند...!

و هرگز با این مورد مشکل نداریم که بخاطر عوامل اقلیمی رنگدانه‌های موجود در پوست یک انسان زیاد گردد و پوست فرد سیاه شود. یا انسانهایی

که در ارتفاعات زندگی می‌کنند حجم گلبول‌های قرمزشان در جریان خون‌رسانی افزایش پیدا کند، یا پروانه‌هایی جهت استتار، رنگ بالهایشان در چند نسل تغییر پیدا کند.

دلیلش هم این است که در اثر عوامل محیطی یک سری از ژن‌ها خاموش و روشن می‌شوند یا آنزیمی فعال و غیر فعال می‌گردد؛ این عمل کاملا منطقی است.

ولی دیگر قرار نیست بخاطر عوامل محیطی در اثر موتاسیون (جَهِش) یک جانور به جانور دیگری تبدیل شود! ما بارها توضیح داده‌ایم که اکثریت قریب به اتفاق جهش‌های ژنی مخرب هستند.

حتی اگر طبق قانون احتمالات هم به موضوع نگاه کنیم به نتایج قابل تاملی دست می‌یابیم:

الف) این همه گوناگونی در جهان وجود دارد.

ب) برای ایجاد هر تغییر باید هزاران سال منتظر ماند تا یک جهش سازنده رخ دهد (چون از هر ۱۰۰ جهش ۹۹ عدد آن‌ها مخرب می‌باشند).

ج) بر حسب قانون احتمالات برای ایجاد این همه تغییر به صورت کور و تصادفی به میلیاردها میلیارد میلیارد سال نیاز داریم، نه ۶/۴ میلیارد سالی که برای تمام عمر زمین (حتی قبل از پدیدار شدن حیوانات) مطرح کرده‌اند.

پس در یک جمله، تکامل می‌تواند روی «یک گونه» تغییر ایجاد نماید ولی قدرت «گونه‌زایی» ندارد؛ این تمام حرف ما خلقت‌گرایان است و دلایل زیادی هم برای ادعای خود مطرح کرده‌ایم.

لذا به جای یک درخت تکاملی واحد (نیای مشترک و انشقاق گونه‌ها) درخت‌های متعددی در بین گونه‌های متفاوت وجود دارد (هرگونه درخت

تکاملی خود را دارد)، که آن حیوان اول توسط خداوند متعال به صورت هوشمند خلق شده است و سپس این گونه‌ها با تکامل به نژادهای مختلف (سیاه و سفید و دراز و کوتاه و...) تقسیم شده‌اند.

بررسی ناقص‌العقل خواندن زنان در حدیث نبوی ﷺ

لطفا نظر خود را راجع به این حدیث صحیح که اغلب محدثین با سند صحیح آن را روایت نموده‌اند و در آن زن را ناقص عقل و دین معرفی می کنند بیان نمایید.

(حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ أَخْبَرَنِي زَيْدٌ هُوَ ابْنُ أَسْلَمَ عَنْ عِيَاضِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي أَضْحَى أَوْ فِطْرٍ إِلَى الْمُصَلَّى فَمَرَّ عَلَى النِّسَاءِ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ فَإِنِّي أُرِيتُكُنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ فَقُلْنَ وَبِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ تُكْثِرْنَ اللَّعْنَ وَتَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلٍ وَدِينٍ أَذْهَبَ لِلُبِّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ قُلْنَ وَمَا نُقْصَانُ دِينِنَا وَعَقْلِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَلَيْسَ شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلَ نِصْفِ شَهَادَةِ الرَّجُلِ قُلْنَ بَلَى قَالَ فَذَلِكِ مِنْ نُقْصَانِ عَقْلِهَا أَلَيْسَ إِذَا حَاضَتْ لَمْ تُصَلِّ وَلَمْ تَصُمْ قُلْنَ بَلَى قَالَ فَذَلِكِ مِنْ نُقْصَانِ دينها)[1]

«پیامبر خدا ﷺ به قصد رفتن به مسجد (از خانه) خارج شد از کنار جمعی از زنان گذر کرد و به آن‌ها گفت: ای زنان صدقه دهید! چنان که مشاهده کرده‌ام، قسمت اعظم اهل دوزخ را شما تشکیل می‌دهید. زنان گفتند: چرا

---

۱. صحیح البخاری، ج ۱، ص ٦٨ ح ٣٠٤.

ای پیامبر خدا؟ در جواب گفت: زیاد نفرین می کنید. از شوهر و اقوام خویش ناراضی و گله‌مند هستید. در میان آن‌هایی که عقل و دینشان ناقص است مشاهده نکرده‌ام کسانی همچون شما را که عقل مرد عاقل را منحرف سازند. زنان گفتند: آری. گفت: این دلیلی بر ناقص بودن عقلتان. همچنین آیا اگر به حیض ماهانه افتادید از نماز و روزه منع نمی‌شوید؟ زنان گفتند: آری. پس بگفت: این هم از نقصان دینتان.»

(١) صحیح بخاری ، باب ترک الحائض الصوم، ٢٩٣ - صحیح مسلم - باب نقصان الایمان بنقص (١١۴) - سنن الترمذی، باب ما جاء فی استکمال الإیمان (٢۵٣٨) - سنن ابن ماجه، باب فتنة النساء (٣٩٩٣) - مسند احمد (۵٩٠١) - المستدرک علی الصحیحین للحاکم (٢٧٢٢).

پاسخ:

این شبهه در بین اسلام‌ستیزان بسیار مشهور می‌باشد و همیشه از آن استفاده می‌کنند اما دریغ از کمی توجه! چون در خود حدیث به شبهات پاسخ داده شده است. به طور خلاصه مخالفان می‌گویند: چرا پیامبرﷺ خانم‌ها را ناقص‌العقل معرفی نموده است؟ آیا این بی‌حرمتی به مقام زنان نیست؟

إن شاء الله ما ابهام مطرح‌شده را پاسخ می‌دهیم ولی قبل از هر چیز لازم است بدانید در سوال شما حدیث به صورت ناقص ترجمه شده است (دقیقا آن نکته‌ی کلیدی را بیان نکرده است حال عمدی در کار است یا سهو نمی‌دانم) ملاحظه بفرمایید این ترجمه‌ی صحیح است:

«ای گروه زنان! صدقه دهید؛ زیرا به من نشان داده شده که شما بیشترین اهل دوزخ می‌باشید.» زنان عرضه داشتند: چرا و به چه علت ای رسول‌خدا؟

آن‌حضـرت فرمودنـد: «لعنـت بسـیار مـی‌کنیـد و کفـران نعمـت شـوهران را می‌نمائید. من هیچ ناقص عقل و دینی را ندیده‌ام که همچون شما زودتر عقل مرد عاقل را از میان برد.» زنان عرضه داشتند: نقصان عقل و دین ما چیست یـا رسول‌الله؟ آن‌حضرت فرمودند: «آیا شهادت زن، همچون نصـف شـهادت مـرد نیسـت»؟ گفتنـد: آری. حضـرت فرمودنـد: «ایـن از نقصـان عقـل اوسـت، آیـا چنین نیست کـه زنـی کـه حـایض شـود نمـاز نمـی‌خوانـد و روزه نمـی‌گیـرد»؟ گفتند: آری چنین است. حضرت فرمودند: «و این از نقصان دین اوست.»

در این حدیث پیـامبرﷺ نـاقص‌العقـل بـودن زنـان را «معلـول» مـی‌دانـد و خودشان «علّت» را بیان فرموده اسـت کـه چـون «شـهادت دادنِ» زنـان نصـف شهادت مردان است پس آن‌ها ناقص‌العقل هستند.

اگر کمی بیشـتر دقـت کنـیم بحـث شـهادت دادن (شـهادت دو زن ماننـد شهادت دادن یک مرد می‌باشد) هـم «معلـول» اسـت و اتفاقـا آن هـم «علـت» خاص خود را دارد، علتی که در مطالب گذشته پاسخ داده‌ایم و گفتیم کـه ایـن برمی‌گردد به احساساتی بودن و طبع بسیار بسیار لطیف خانم‌ها، واقعـا کسـی منکر این نیست که خانمها مهربان‌تر از مردها هستند.

لـذا احسـاس مهربـانی آن‌هـا گـاهی اوقـات بـر قـوه‌ی تعقـل آن‌هـا برتـری می‌یابد و برای جلـوگیری از خطاهـای احتمـالی خـدای متعـال فرمـوده دو زن یـک شـاهد محسـوب شـوند، در مطالـب گذشـته بـه ایـن حقیقـت هـم صـحه گذاشتیم که شهادت دادن یـک «مسـئولیت» اسـت نـه «امتیـاز»، لـذا در ایـن زمینه مسئولیت خواهرهای ما کمتر شده است.

مهربان بودن زنان یک فضل و بزرگی برای آن‌هاست، ولی اسلام‌ستیزان با شبهات خود طرز تفکری را به (برخی از) خانمها منتقل کرده‌اند که منکر این زیبایی و افتخار خود شوند!

مادری که فرزندش در آتش باشد بدون توجه به عواقب کار؛ مِهر ارزشمند مادری چنان بر او غلبه می‌یابد که خود را به آتش می‌اندازد، ولی مردها با عملکردی منطقی‌تر، در صدد یافتن راهی می‌باشند و اگر چاره‌ای نداشتند خود را به آتش می‌اندازند.

کسانی که این مسئله‌ی بدیهی و واضح اجتماعی را قبول ندارند لازم است بدانند، لطافت و حساس بودن خانمها حتی به صورت تجربی و علمی هم ثابت شده است، ملاحظه بفرمایید:

دانشگاه بازل سویس در ۲۱ ژانویه ۲۰۱۵ نتیجه‌ی تحقیقات جالبی را منتشر کرد، جمعی از متخصصان علوم اعصاب و دیگر دانشمندان این دانشگاه روی ۳۳۹۸ نفر کار کردند، به این شیوه که عکس‌هایی را به این افراد نشان می‌دادند و آن‌ها در نتیجه‌گیری آزاد بودند، هم زمان عملکرد مغزشان را هم با دستگاه‌های مخصوصی رصد می‌کردند، متوجه شدند که عکس‌العمل خانم‌ها عاطفی‌تر می‌باشد و واقعاً آن چه که رایج شده (خانمها عاطفی‌تر هستند) بنیه‌ی علمی هم دارد و کاملا درست می‌باشد.[1]

---

۱. این لینک معرفی نتایج این آزمایش می‌باشد:
https://www.unibas.ch/en/News-Events/News/Uni-Research/Men-and-Women-Process-Emotions-Differently.html
اگر احیاناً مدت زمان زیادی از انتشار این مطلب گذشت و لینک بالا خراب شد، می‌توانید این عبارت را در گوگل جستجو بفرمایید:

←

اما در خصوص ناقص‌الدین بودن، اگر ملاحظه بفرمایید حضرت رسول‌اکرمﷺ علت این خطاب را هم ذکر فرموده است.

آن هم این است که چون زنها در ماه؛ مدتی را بخاطر حیض از نماز معاف می‌شوند ولی مردها همیشه مکلف هستند، مسئولیت دینی مردان بیشتر است. لذا به زنان فرمود ناقص الدین.[1]

در این جا توجه به نکته‌ای بسیار مهم است؛ خواهران بزرگوارم، اسلام‌ستیزان اصلا مقوله‌ی دین و ایمان شما را قبول ندارند، لذا به قسمت ناقص‌العقلی این حدیث گیر می‌دهند ولی بحث ناقص‌الدینی اصلا برایشان مهم نیست و از آن سخن نمی‌گویند.

پس به صورت خلاصه ناقص‌العقل بودن زنان در کلام نبی مکرم اسلامﷺ به معنای «کم شعور بودن» و «نفهم بودن» آن‌ها نیست بلکه به معنای «تسلط احساس بر تصمیم‌گیری‌های آن‌ها» می‌باشد.

Men and Women Process Emotions Differently University of Basel
اگر لینک را باز کنید متوجه خواهید شد که در بالای صفحه تصویری از مغز را ارئه داده و نشان داده که آن نقاط سبز رنگ در مغز زنان فعال تر می‌باشند (واکنش پذیری آن‌ها به مسائل عاطفی بیشتر است)

۱. در کل مقصود از ذکر نقص در زنان ایراد بر آن‌ها نیست. (فتح الباری- ابن حجر، ج ۱، ص ۴۰۶) و نقصان عقلی که در حدیث اشاره شده در واقع به یک امر خاص دلالت دارد و آن شهادت دو زن در برابر یک مرد است و این یک امر نسبی می‌باشد چرا که در دو حالت دیگر؛ شهادت زن یا مساوی مرد است و یا فقط شهادت او بدون قبول شهادت مرد پذیرفته می‌شود. و همچنین نقص در دین نیز یک امر نسبی است و این نقص در مقابل کامل نیست بلکه در برابر اکمل (کاملتر) است و علت آن نیز در خود حدیث بیان شده و آن اینکه زنان در عادات ماهانه از نماز و روزه و برخی از اعمال عبادی باید دست بکشند.

لذا امیدوارم خواهران بزرگوارم تحت تاثیر افرادی قرار نگیرند که حتی خدای ما را خیالات می‌پندارند (أستغفرالله) چه رسد به آموزه‌های حیات‌بخش قرآن و سخنان پیامبر عزیزمانﷺ.

بی‌شک زن و مرد طبق فرمایش قرآن کریم از نفس واحدی درست شده‌اند و از لحاظ انسانیت و حقوق و امتیازات با هم برابرند، ولی قرار نیست چون برابر هستند خصوصیات و حقوق آن‌ها «مشابه» هم باشد.

احساس می‌کنم اسلام‌ستیزان هنوز فرق بین «برابر» و «مشابه» را نمی‌دانند! چون نتیجه‌ی همه‌ی اشکالات آن‌ها این است که به طرز عجیبی خواستار تشابه هستند! تشابه برای دو گزاره صدق می‌کند که دقیقا مانند هم باشند، ولی زن و مرد در خیلی از امور با هم تفاوت دارند (وظایف، توانایی‌ها و...). فراموش نکنید می‌توان تشابهی در کار نباشد ولی حقوق و امتیازها برابر باشد...!

مرگ، واژه‌ای که قلم از توصیف آن عاجز است...

واژه‌ای پرمعنا که سرشار از اسرار و مفاهیم گنگ می‌باشد، همه‌ی ما می‌دانیم روزی خواهیم مُرد، ولی آیا هیچ وقت به چگونگی آن فکر کرده‌ایم؟ یا حداقل به زمان آن؟

آنچه جالب می‌باشد این است که مسن‌ترین افراد جامعه هم تصور می‌کنند حداقل تا چند سال دیگر زنده هستند! همین الان این کتاب را کنار بگذارید و از خود بپرسید راستی من کِی خواهم مُرد؟ بی‌شک جواب همه‌ی ما «نمی‌دانم» است. اگر بپرسیم چگونه؟ باز هم کسی «نمی‌داند.» اما همه می‌دانند که می‌میرند...!

تصور کنید حتی لباس‌های ما را به دیگران می‌دهند...

گوشی موبایل ما، کامپیوتر ما، کتابهایمان و خلاصه امکانات ما یا فروخته می‌شوند، یا بخشیده می‌شوند یا جهت یادگاری آن‌ها را نگه می‌دارند... همه‌ی اکانت‌هایمان برای همیشه «آفلاین» خواهد شد... آخرین بازدید از اکانت ما، روز مرگ ما است و بعد از مدتی خود نرم‌افزار اکانت را پاک خواهد کرد...

این دیگر بحث خدا نکند و صد سال زنده باشی و... نیست، مهمانی است که در خانه‌ی من و همه شما دوستان بزرگوار را می‌زند... اما در نهایت تعجب، افرادی دور و بر ما هستند که تصور می‌کنند هرگز نخواهند مرد! تصور می‌کنند که دنیا همیشه به کام آن‌ها خواهد بود، همیشه جیب آن‌ها پرتر خواهد بود و برای همیشه نفوذ و قدرت و استیلا در دست آن‌ها خواهد بود...

به آن‌ها یادآوری کنی می‌گویند بله می‌دانیم، ولی رفتارهای آن‌ها اصلا نشانگر دانستن نیست! و واقعا باید خیلی بهتر بدانند این مرگ برای آقای ایکس که پادشاه است با آقای ایگرگ که گدا می‌باشد هیچ گونه تفاوتی قائل نیست، باید خوب بدانیم که:

فردا روز نزد خدای متعال آن همه قدرت و شوکت و رعب‌آفرینی جبّاران و ثروتمندان هیچ رنگی نخواهد داشت، فلان پادشاه؛ مانند من نوعی در مقابل خدای متعال می‌ایستد و هیچ اراده‌ای از خود ندارد...

الله أکبر... اگر خدا به زبان او اجازه‌ی گشایش ندهد حنجره و حلق و زبانش هم تحرکی نخواهد داشت... به والله حساب و کتابِ فردِ دارا و صاحب قدرت سخت‌تر خواهد بود، وای بر جبّاران.

ای کاش تمام ظالمان و ثروتمندان و فقیران و همه و همه می‌دانستند که به صورت خلاصه روز قیامت دو سوال از ما می‌پرسند:

۱. چکار کردی؟

۲. چرا این کار را کردی؟

پناه بر خدا از انگیزه‌ی همه‌ی کارهای ما هم سوال پرسیده می‌شود، وای به حال ما اگر نیت خالصی نداشته باشیم و خدای متعال را فراموش کنیم... وقتی می‌گویم ظالم و جبار ممکن است فقط صدام و هیتلر در ذهن شما تداعی شود، اما بدانید آن پدری که با اخلاق زننده‌اش زندگی را بر همسر و فرزندانش تنگ کرده هم ظالم است، آن رئیسی که به ناحق امری را به کارمندانش تحمیل می‌کند هم ظالم است و مثال‌های بی‌شمار دیگر...

قیامت با کسی شوخی ندارد، خیلی‌ها می‌گویند قیامت میلیون‌ها سال دیگر است، ولی من می‌گویم شاید «یک دقیقه» دیگر باشد شاید «چند سال» دیگر ولی به هر حال بنده‌ی حقیر و همه‌ی شما (افرادی که این متن را می‌خوانید) آن را به زودی خواهیم دید... چون قیامت هر کس بعد از مرگ او فرا می‌رسد. بعد از مرگ دیگر چه کاری از دست ما بر می‌آید!!! غیر از باقیات الصالحاتی که جا گذاشته‌ایم... زمانی که من در قبر باشم چه یک سال دیگر چه یک میلیون سال دیگر... چه تفاوتی به حال من می‌کند!

افرادی که امروز نسبت به خدای قدرتمند کافر شده‌اند و از فرصتی که خدا در اختیار آن‌ها قرار داده استفاده نمی‌کنند. چکار خواهند کرد؟ واقعا پاسخ شما نزد خدای متعال چه خواهد بود؟

در بسیاری از سایت‌ها و کانال‌های ناباوران خوانده‌ام که می‌گویند اگر مُردیم و زنده شدنی وجود داشت آن موقع این سخنان را به خدا خواهیم گفت... (سخنان گنده‌ی فلسفی).

که در پاسخ به آن‌ها می‌گوییم بهتر است اندیشه‌ی بلبل زبانی را از سرتان بیرون کنید، چون در آنجا هیچ اختیاری از خود ندارید و هیچ راه گریزی برای شما باقی نمی‌ماند، خدای متعال به شما ثابت خواهد کرد که در فلان جا و فلان جا می‌توانستید به حقیقت برسید ولی این کار را نکردید...

ناباوران باید امروز تکلیف خود را مشخص کنند و تحقیق کنند و با خدای قدرتمند حرف بزنند، اگر جویای حق «هستند» چرا «به صورت دو طرفه» مطالعه نمی‌کنند و «این همه بی‌احترامی» می‌کنند و اگر دنبال حقیقت «نیستند» که تکلیف آن‌ها مشخص است و منتظر دادگاه هولناک قیامت باشند.

افرادی هستند که اگر همین الان «به صورت جدی» و در قالب «یک رفاقت صمیمی» با آن‌ها بحث کنید می‌گویند مشکوک هستند که خدا وجود دارد یا نه، ولی ترجیح می‌دهند آن را کنار بگذارند «شاید» حقیقت نداشته باشد...

می‌گوییم «اگر مطمئن نیستید» پس چرا هزاران جوان ناآگاه و احساسی را به منجلاب لَزِجِ الحاد افکنده‌اید؟!

چرا خداوند جلوی بدی‌ها را نمی‌گیرد؟ نمی‌خواهد یا نمی‌تواند...؟

خدا جلوی بدی‌ها را نمی‌گیرد برای این که:

۱ . نمی‌تواند؟... ۲. نمی‌خواهد؟...... ۳ . بدی‌ها به اذن و اراده‌ی خود اوست؟... ٤ . خدایی وجود ندارد؟

پاسخ:

چون شما برهان شر را بسیار خلاصه مطرح کرده‌اید، إن شاء الله پاسخ ما هم بسیار خلاصه خواهد بود.

گزینه‌ی ۱، نادرست می‌باشد زیرا خدای متعال بر کلیه‌ی امور معقول و ممکن تواناست.

گزینه‌ی ۲، پاسخ سوال می‌باشد که بعد از نقد مختصر گزینه‌های دیگر به آن می‌پردازیم.

گزینه‌ی ۳، به گفته پاره‌ای از محققان: به «عدم وجود خوبی‌ها» می‌گویند «بدی»، با توجه به اینکه خدای متعال فقط موجودات را خلق کرده نه معدومات[1] را، لذا خداوند خالق بدی‌ها (یعنی شَرّ) نیست. اینکه مردم از اختیار خود به صورت نادرست استفاده می‌کنند (خود شر را تولید می‌کنند) و خوبی‌ها را کنار گذاشته‌اند، چرا انگشت اتهام را به سمت خداوند متعال قرار می‌دهیم که او دستور به انجام بدیها داده است!

گزینه‌ی ۴، این گزینه کاملا انحرافی و بی‌ربط است، اما در کمال تعجب ناباوران این گزینه را صحیح می‌دانند! متاسفانه «تعصب» کاری کرده که آن‌ها عدم اطلاع از گزینه‌های بالا را به منزله‌ی صحّت این گزینه‌ی بی‌ربط می‌دانند.

اما شرح بیشتر گزینه‌ی ۲، بله خداوند «آنگونه که آن‌ها می‌گویند»؛ «نمی‌خواهد» جلوی شرّ تولید شده توسط انسانها را بگیرد، اما چرا؟

---

۱. معدومات یعنی اموری که در عدم هستند و وجود ندارند

چون از اول قرار نبوده خداوند در جریان زندگی این دنیا در امور زندگی ما انسانها دخالت کند و به نوعی از ما سلب اختیار نماید، زمانی که از اوّل، طرح و برنامه این بوده؛ است چرا امروز خدا را با بار معنایی منفی متهم می‌کنند که نمی‌خواهد!

آن‌ها این «نخواستنِ» خداوند متعال را معاذ الله به معنای بی‌خیالی یا لذت بردن از انجام شَر تعبیر کرده‌اند! اما خداوند حکیم است، همه‌ی برنامه‌هایش در نهایت حکمت و هوشمندی و دقت طرح شده‌اند، این دنیا را سرای آزمایش و جهان دیگر را سرای قضاوت و بررسی و احقاق تمام حقوق‌های پایمال شده کرده است.

ما بارها توضیح داده‌ایم الله متعال «توانایی» اندیشه و فکر کردن و توانایی انجام کارهای درست و نادرست را به ما عطا نموده است، درواقع ایشان ما را به انجام خیر و شر مختار کرده و دنیا را محلی برای آزمایش ما قرار داده است، تا بین افرادی که تقوای الهی دارند و از انجام بدیها خود را محفوظ می‌دارند و در هر حال شکرگذار پروردگار هستند، با افرادی که عامدانه این امور را انجام نمی‌دهند؛ تفاوتی وجود داشته باشد، خدای متعال می‌خواهد ما خوشبخت شویم، اما یک حرکت و توجه کوچک را از ما می‌خواهد، و واقعا در مقابل این همه نعمتی که به ما داده و برایمان در نظر گرفته، این دعوت به خداپرستی و ایمان و انجام دادپروری و... که باز هم به نفع خود ماست و خداوند از آن بی‌نیاز است؛ کاملا منطقی می‌باشد.

ما باید بین این دو جمله تفاوت قائل شویم:

الف) خداوند «نمی‌خواهد» جلوی بدیها را بگیرد.

ب) انسان «نمی‌خواهد» جلوی بدیها را بگیرد.

ناباوران و طراحان برهان شرّ، اصلا به جمله‌ی دوم (انسان) توجه ندارند، می‌گویند انسان (که تولید کننده‌ی شر است)؛ هر چه می‌خواهد انجام دهد و خداوند اصلا حق دخالت در کار او را ندارد، اما در ادامه می‌گویند چرا خداوند جلوی انسانها را نمی‌گیرد؟ خوب همین درخواست انجام عدالت و توجه به فقرا و مساکین و... به معنای نهی پروردگار است! مگر احکامی که خداوند فرستاده به منزله‌ی «خواستن» جهت جلوگیری از شر نیست! (که اراده‌ی انسانها هم محک زده می‌شود).

ناباوران این تناقض را چگونه حل می‌کنند؟!

اول می‌گویند ما می‌خواهیم آزاد باشیم، هر کاری خواستیم انجام می‌دهیم به خدا چه مربوط است؟! چرا برای ما تعیین تکلیف می‌کند! چرا دین فرستاده است! بعد وقتی کار جهان را به فساد کشاندند، می‌گویند چرا خداوند جلوی شرّ را نمی‌گیرد! (به بیان ساده‌تر، چرا خداوند جلوی خرابکاری‌هایی که ما انجام داده‌ایم و نامش شر می‌باشد را نمی‌گیرد!)

آیا شما از همان اول به حرف خدا گوش دادید؟ می‌دانید اگر از همان اول به هشدارهای پروردگار توجه می‌کردید، شر بوجود نمی‌آمد؟ حال که شرّ را به وجود آورده اید، چرا باز هم خودتان جهت اصلاح آن «اقدامی» نمی‌کنید؟

درخواست شما عجیب است! می‌گویید، ما باید اختیار داشته باشیم، هر کاری که خواستیم انجام می‌دهیم، حتی خدا هم در کار ما حق دخالت ندارد، سپس وقتی در اثر عملکرد ما فساد و شر بوجود آمد، باز هم ما هر کار که خواستیم انجام می‌دهیم و خداوند بیاید «به زور» جلوی ما را بگیرد!

اما خداوند باری تعالی دقیقا این «اقدامات اصلاح‌گرانه» را از ما می‌خواهد، و طبق همین گزاره دنیا را سرای آزمایش قرار داده تا «اقدام اختیاری ما» را در حوزه‌ی فعل و انجام ببیند و آن را مقدمه‌ای کند برای خوشبختی ابدی ما... لذا کم‌کاری انسانها، به معنای ناتوانی و نخواستن خدواند متعال (از روی بی‌خیالی، یا لذت بردن از دیدن شرّ) نیست.

«آنچه که در سخنان مخالفان توحید اصلا دیده نمی‌شود مفهومی به نام «اختیار» است»، آن‌ها می‌گویند ما کاری انجام نمی‌دهیم باید خداوند ما را «مجبور» به اصلاح‌گری کند، حال که نمی‌آید این کار انجام دهد، پس نتیجه می‌گیریم که او وجود ندارد!

لذا وقتی می‌گویم گزینه‌ی ۴ انحرافی است و به طرز عجیبی روی آن مانور می‌دهند تعجب نفرمایید، این دقیقا منطق آن‌هاست!

مگر همه‌ی ظالمان نمی‌توانند ظلم خود را متوقف کنند؟ مگر همه‌ی ثروتمندان به جای برج‌سازی و افزایش ثروت نمی‌توانند فقیرها را از این عذاب نجات دهند؟ مگر همه‌ی انسانها نمی‌توانند با رعایت اصول کشاورزی و بهداشتی و... از بیماری‌های ژنتیکی جلوگیری کنند؟

انسانهای «زیاده‌خواه» آزاد باشند، قانون خدا (که نقش پیشگیری از شرّ را دارد) تعطیل شود، اما در نهایت خداوند منّان متهم شود؟ انصافتان کجا رفته است مخالفان بزرگوار؟

-آیا فقط «مجبور کردن و به زور واداشتن» به معنای «خواستن» است، یا خواستن در قالب «دعوت» هم شکلی حکیمانه از «خواستن» می‌باشد؟

-آیا منطقی است: این خواستن حکیمانه، که برای رسیدن به اهداف بزرگِ دیگری مطرح شده، تعطیل شود، اما انسانهای زیاده‌خواه و ظالم و جبار ایجاد شرّ را متوقف نکنند؟

چرا زنان باید عِدّه را رعایت کنند ولی مردان خیر، آیا این ظلم به زنان نیست؟

چرا بعد از طلاق یا فوت همسر، مرد می‌تواند بلافاصله ازدواج کند، ولی زن باید تا چند ماه منتظر بماند که عده‌اش تمام شود؟ اگر می‌گویید به خاطر اینکه شاید زن حامله باشد، می‌گوییم با یک آزمایش ساده می‌توان این وضعیت را مشخص کرد، دیگر چرا چند ماه انتظار؟ آیا این ظلم در حق زنان نیست؟

پاسخ:

خیر، هیچ ظلمی صورت نگرفته است، متاسفانه تمام این شبهات از عدم توجه به این نکته‌ی اساسی سرچشمه می‌گیرند: که حقوق زن و مرد باید با هم «برابر» باشد نه «مشابه»!

شما به تمام شبهات مطرح‌شده در مورد زنان نگاه کنید، در همه‌ی آن‌ها سوال‌کنندگان خواستار تشابه شده‌اند! در حالی که واقعا بین زن و مرد تفاوت‌های زیادی وجود دارد، چرا به زور می‌خواهند حقوق آن‌ها را مشابه کنند! (حقوق آن‌ها باید متناسب با وضعیتی که دارند «برابر» باشد نه «مشابه»).

برای درک این نکته به مثال زیر توجه بفرمایید:

یک کشاورز و یک خانم پرستار را به بازار می‌بریم برای خرید وسیله نقلیه؛ آیا می‌توان برای هر دو ماشین‌سواری گرفت؟ خیر. آیا می‌توان برای هر دو تراکتور گرفت؟ خیر.

پس تشابه نمی‌تواند مشکل‌گشا باشد. باید برای آن خانم، ماشین‌سواری بگیریم و برای کشاورز تراکتور تهیه نماییم. آن موقع به هر دو آن‌ها به صورت «برابر» توجه کرده‌ایم.

اما بحث عدّه، متاسفانه در این شبهه اصلا روحیات زن مورد توجه قرار نگرفته است!

خانمها مثل آقایان نیستند، مسائل روحی روانی برای آن‌ها بسیار مهم است، خانمی که شوهرش فوت کرده به مدت زمان زیادی نیاز دارد تا خود را با شرایط جدید تطبیق دهد! او باید خود را بیابد، پس از آن همسر شخص دیگری شود. یا زنی که از شوهرش طلاق گرفته برای مدتی به آرامش نیاز دارد آن وقت می‌تواند دنیای خراب شده‌اش را دوباره آباد کند. و بی‌شک این «انتظارِ اجباری» لطف بسیار بزرگی می‌باشد که خداوند برای خانمها تعیین کرده است.

شما تصور بفرمایید زنی که ده روز است شوهرش فوت کرده، برایش خواستگار بسیار مناسبی بیاید. اگر قبول نکند یک فرصت استثنایی را از دست داده اما اگر قبول کند و به خانه‌ی او برود، دچار تشویش و ناراحتی می‌شود: محیط جدید، خواسته‌هایی جدید، اطرافیانی جدید، اندیشه‌ی شوهر سابق، قلبی زخمی و... همه‌ی اینها برای او آزاردهنده است.

ولی زنان بسیار بسیار احساسی هستند و نباید آن‌ها را تا این اندازه تحت فشار روحی روانی قرار داد، لذا مشاهده می کنیم که خداوند متعال به عنوان

آفریدگار این جنس لطیف و مهربان با یک حکم حکیمانه، حریم آن‌ها را به خوبی پاس داشته است.

سوای از تمام این مسائل دلیلی که شما آن را بی‌اهمیت جلوه دادید، آن قدر ساده نیست. این آزمایش همیشه برای بیان وضعیت حاملگی مشکل‌گشا نیست، محدودیت‌ها، خطاها و خیلی از مسائل دیگر می‌توانند زندگی جدید و نوپای زن را نابود نمایند! لذا با رعایت عده، این مشکل هم به طور کامل رفع می‌شود.

و مانند همیشه می‌گوییم، نگاه تک بعدی منجر به نتایج نادرست می‌شود، بیایید با بصیرت و آگاهی در مورد احکام اسلام مبارک نظر دهیم تا در مورد کلام الله متعال دچار وسوسه و گناه نشویم.

ممکن است خیلی از مخاطبان گرامی با خواندن مطلب بنده یاد آن دانشمند یهودی افتاده باشند که بخاطر قانون عده‌ی زنان، مسلمان شده است، مطلبی که در فضای مجازی منتشر شده و افراد زیادی آن را خوانده‌اند، طبق این مطلب یک دانشمند یهودی به نام روبرت گیلهام تحقیقاتی انجام داده، او به این نتیجه رسیده که رحم خانمها تا سه ماه پاک نمی‌شود و اثر منی شوهر مانند اثر انگشت روی آن باقی می‌ماند، لذا می‌توان تشخیص داد که زن با چند نفر رابطه‌ی جنسی دارد، بعد این آزمایش را روی همسر خود انجام داده و فهمیده که خانمش به او خیانت کرده و بعد مسلمان می‌شود و...

راستش خیلی وقت است این پیام را در اینترنت دیده‌ام اخیرا به حول و قوه‌ی الهی در مورد آن تحقیقاتی انجام دادم، همان‌گونه که پیش‌بینی می‌شد این پیام «صحت ندارد.»[۱]

می‌دانید عزیزان این کار به توطئه شبیه است، تصور کنید یک مطلب را منتشر می‌کنند، مسلمانان با جان و دل آن را می‌خوانند و به اسلام می‌بالند، بعد از مدت زمان زیادی که پیام دروغین در بین مسلمانان جای پای خود را محکم نمود، این بار همان منتشرکنندگان در نقش انسانهای باسواد و روشنفکر، می‌آیند همان مطلب را بر علیه اسلام استفاده می‌کنند و می‌گویند دروغ است! و در بین جوانان گمان ایجاد می‌کنند.

تا به حال موارد دیگری هم بوده که روی آن‌ها بسیار تحقیق کرده‌ام اما در مورد صحت یا تایید علمی آن‌ها به نتیجه‌ای نرسیده‌ام... مثلا بحث یحطمنّکم، شکننده بودن بدن مورچه و ناکامی دانشمندان از یافتن یک اشکال در قرآن (نه نام این تحقیق و نه نام این دانشمند وجود ندارد، هرچند بدن مورچه کیتینی باشد و قابل شکستن، ولی نام این تحقیق در هیچ جایی وجود ندارد! یا حداقل بنده پیدا نکرده‌ام).

یا بحثِ تخلیه‌ی امواج از سر انگشتان در حین سجده، واضح است که اگر انسان روی زمین قرار بگیرد بارِ بدنش خالی می‌شود ولی اینکه در وقت سجده این امر تشدید گردد، من تا کنون سندی برای آن نیافته‌ام. (آرامشی

---

۱. بنده هیچ سندی نیافتم، اگر شخصی اسنادی دارد خوشحال می‌شوم به بنده اطلاع دهد تا در صورت اثبات؛ مطلب اینجا را اصلاح نمایم. ولی باور کنید در سایت‌های بسیار زیادی به جستجو پرداختم، هیچ سندی نیافتم و متاسفانه سایت‌های اسلامی بدون منبع این پیام را منتشر کرده اند

که سجده ایجاد می کند انکارناپذیر است ولی به عنوان تحقیق یا مقاله علمی در این زمینه چیزی نیافته‌ام).

باور کنید عزیزان از ته دل دوست دارم، شخصی بیاید بگوید شما در اشتباه هستید و این اسناد معتبر و علمی در تایید این مسائل می‌باشد. ولی زمانی که چیزی ندیده و نیافته‌ام، دیگر تایید بی‌فایده چرا!

برادران و خواهران عزیزم

اسلام مبارک آن قدر قدرتمند است که نیازی به معجزه‌تراشی‌های ما ندارد، ما باید به وسیله‌ی روح پاک اسلام به تبلیغ آن بپردازیم، باید با اخلاق زیبای خود؛ با نیکی در حق دیگران با عطوفت و حلال خوری و بخشش و مدارا در حق دیگران، با پرداختن به دیگر فضایل توصیه شده، با اجتناب و دوری‌گزینی از رذائل و بدیهای نهی شده، معرف اسلام باشیم.

همچنین تحقیقاتی که اسناد معتبر دارند و افراد مخالف نمی‌توانند به آن‌ها اشکال وارد نماید هم دلایل خوبی برای دفاع از اسلام می‌باشند، ولی دیگر نه هر دلیلی که سطحی‌نگرانه با قبای علم پوشیده شده باشد.

امیدوارم، این یادداشت کمترین دسناوردش این باشد که به ما بفهماند امور بی‌سند را بدون تحقیق و شفاف‌سازی قبول ننمایم، تا فردا روز در روند تبلیغ و دعوت با مشکل مواجه نگردیم.

چرا خداوند ساکت است و چیزی نمی‌گوید؟

ناباوران به ما می‌گویند چرا خدای شما ساکت است و چیزی نمی‌گوید؟ چرا شما به جای او حرف می‌زنید؟

می‌گوییم پس این چیست:

﴿یا أَیُّهَا النّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللّهِ الْغَرُورُ﴾ (فاطر: ۵)

«ای مردمان! وعده‌ی خدا حق است، پس زندگی دنیوی شما را گول نزند و اهریمن شما را درباره‌ی خدا نغریبد.»

مگر خدا صراحتا با شما ناباوران حرف نزده است؟ مگر نفرموده شیطان شما را در مورد من فریب ندهد؟ مگر نفرموده گول زندگی مادی اعم از این همه امکانات (گوشی و ماهواره و ماشین و خوردنی‌ها و...) را نخورید؟

ببینید چقدر صریح فرموده وعده‌ی من حق است! از این واضح‌تر! می‌خواستید چگونه با شما حرف بزند!؟

میم مثل مادر، سخنی با جوانان علی‌الخصوص خانمها

تمام سایتها و کتاب‌ها و مقالات (از هر گونه فکر و اندیشه‌ای) با واژه‌ی زیبای «مادر» عطرآگین شده است. این موجود ارزشمند، این ودیعه‌ی گرانقدر الهی، این گل زیبای هستی؛ کافر و مسلمان و عقیده‌ی چپ و راست نمی‌شناسد، همه و همه به عشق مادر مطلب می‌نویسند...

سخن‌های زیادی در سینه دارم و نمی‌دانم از کجا شروع کنم، اما حس آشنایی می‌گوید، فقط چند نکته‌ی کوتاه خدمت شما عزیزان عرض نمایم و همین کافیست...

سخن اول بحث اسلام است:

بنازم به اسلامی که این گونه صریح و دقیق در مورد احترام به پدر و مادر سخن گفته است، بگذار مخالفان بگویند قرآن پُر است از خشونت و خیالات و اوهام، ولی فکر می‌کنم همین دو آیه ۲۳ و ۲٤ سوره مبارکه‌ی اسراء برای نقض ادعای آن‌ها کافی باشد که می‌فرماید:

﴿وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾

«(ای انسان!) پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید (و با آنان نیکو رفتار نمائید). هرگاه یکی از آن دو، و یا هر دوی ایشان نزد تو به سنّ پیری برسند، (کمترین اهانتی بدیشان مکن و حتّی سبکترین تعبیر نامؤدّبانه‌ی همچون) اُف به آنان مگو! (و بر سر ایشان فریاد مزن) و آنان را از پیش خود مران و با سخنان محترمانه با آن دو سخن بگو. و بال تواضعِ مهربانی را برایشان فرود آور (و در برابرشان کاملاً فروتن باش، و برای آنان دست دعا به درگاه خدا بردار) و بگو: پروردگارا ! (اینك که ضعیف و جز تو پناهی ندارند) بدیشان مرحمت فرما، همان گونه که آنان در کوچکی (به ضعف و کودکی من رحم کردند و) مرا تربیت و بزرگ نمودند.»

وقتی به این آیات مبارک فکر می‌کنم شرمندگیِ عجیبی سرتاپای وجودم را فرا می‌گیرد، قرآن فرموده حتی به آن‌ها «اف» هم نگو، یعنی «کمترین»

عبارت نامودبانه! ولی آیا ما این گونه هستیم؟! آیا این شرط قرآنی را رعایت کرده‌ایم؟

ولی واقعا اسلام‌ستیزان منصف کجا هستند که این آیات را بخوانند؟ آیا اسلام دین خشونت است؟ واقعا این جملات می‌تواند از یک کتاب خشن و خرافاتی بیرون بیاید؟

خیاطی را در نظر بگیرید که در جعبه‌ی دکمه‌ها دنبال دکمه‌ی سبزی می‌گردد، چند بار جعبه را زیر و رو می‌کند، این همه‌ی دکمه‌ی سفید وجود دارد به آن‌ها توجه نمی‌کند و فقط دنبال دکمه‌ی سبز است...

این دقیقا حکایت اسلام‌ستیزان است، این همه آیات زیبا در قرآن وجود دارد اصلا به آن‌ها توجه نمی‌کنند، فقط دنبال آیه‌ای می‌گردند که بحث جنگ یا احکام زنان را مطرح کرده، و در نهایت بدون در نظر گرفتن شرایط و جزئیات اجرای این احکام، قرآن را مورد بی‌مهری و بی‌توجهی قرار می‌دهند.

سخن دوم با جوانان و خودم:

روزی در جایی خواندم: مادر مثل مداد است، روز به روز کوچک شدن و ضعیف شدنش را مشاهده می‌کنیم تا اینکه تمام می‌شود، اما پدر مانند خودکار است جلوی چشم ما می‌باشد تا اینکه روزی دیگر نمی‌نویسد و تمام می‌شود... (با نوشتن این جملات بغض سنگینی گلویم را می‌فشارد).

عزیزان بیایید از امروز با خدای خود عهد ببندیم که دیگر دل والدین‌مان را نشکنیم، بیایید با خدای خود پیمان ببندیم که انسانهای صالحی باشیم، چون پارسا بودن و پاک بودن ما در پرونده‌ی قیامتی پدر و مادر نازنین‌مان تاثیرگذار است زیرا فرزند صالح یکی از باقیات الصالحات می‌باشد. ولی ای

کاش اسلام‌ستیزان می‌دانستند که چه جفای بزرگی در حق پدر و مادر خود روا می‌دارند و آن‌ها را از این ثواب عظیم بی‌نصیب کرده‌اند...

متاسفانه امروز پدر و مادرها بسیار دلشکسته هستند، چه بی‌احترامی‌هایی که در حق آن‌ها صورت نمی‌گیرد.. ما در مقطعی قرار گرفته‌ایم که به سمت «مدرنیته» جهش پیدا کرده‌ایم، ولی پدر و مادرهایمان در همان حال و هوای دنیای سنتی باقی مانده‌اند، لذا بسیار مشاهده کرده‌ام که جوانان، پدر و مادرهای خود را به نفهمی، نادانی و دخالت بی‌مورد و... متهم می‌کنند (خصوصا نوجوان‌های تازه به دوران رسیده). چقدر شنیده‌ام که به پدر و مادرشان می‌گویند من خودم می‌دانم چکار می‌کنم تو چکار به من داری، زمانی که هیچی نمی‌دانی! و دیگر سخن‌هایی که مورد تایید الله متعال و رسولش ﷺ نیست.

جوانان عزیز، بزرگواران؛ آن‌ها نمی‌دانند و «طبق آموخته‌های خود» «دلسوزی» و «نگرانی‌هایشان» را ابراز می‌کنند، در اینجا گزاره‌ی شاخص و برجسته «دلسوزی» آنان می‌باشد نه شیوه‌ی مطرح کردنش (چون هیچ پدر و مادری، بد فرزندش را نمی‌خواهند) ولی متاسفانه خیلی از جوانان از هدف نصیحت آن‌ها غافل شده‌اند و چسپیده‌اند به شیوه‌ی نصیحت. دوست ندارم این را بنویسم ولی خواهم نوشت تا تلنگری باشد برای همه‌ی مخاطبان، چند وقت پیش فیلمی را دیدم که یکی از نوجوان‌های نادان و جاهل در یک برنامه‌ی زنده‌ی تلویزیونی یک لگد به مادرش می‌زند، شخصی زیر آن نوشته بود، لگدی که به همه‌ی جهانیان زده شد.. نه به یک مادر. از این جمله‌ی سنگین بسیار متاثر شدم.

سخن سوم با خانم‌ها:

از دو حالت خارج نیست؛ یا الان مادر هستید یا به احتمال زیاد در آینده مادر خواهید شد. جدای از آیات بالا ببینید پیامبر اسلامﷺ در مورد احترام به مادر چه می‌فرماید، کسی از پیامبر سوال کرد:

من أحق الناس بحسن صحابتي، چه کسی به محبت و احسان من سزاوارتر است؟ پیامبر فرمود: أمک، مادرت.

آن مرد گفت سپس چه کسی؟ فرمود: مادرت. سپس چه کسی؟ مادرت. و جواب پیامبر تا سه بار مادرت بود و بار چهارم فرمود: پدرت.[1]

آری خواهرانم، اسلام این گونه شما را مورد تکریم قرار داده است، اما اسلام‌ستیزان تلاش می کنند شما را وادار نمایند که به اسلام مبارک پشت کنید، از هزار و یک نیرنگ استفاده کرده‌اند که این محبت و بزرگی را از شما سلب نمایند، ولی خواهرانم قدر اسلام مبارک را بدانید. من خانمها را بسیار با دقت‌تر از آقایان می‌دانم، لذا نیاز به توضیحات بنده نیست، واقعا خودتان می‌دانید که خداوند از شما چه می‌خواهد، مثلا در مورد حجاب، انصافا خودتان می‌دانید که باید چگونه بپوشید و چگونه رفتار کنید که باعث تحریک مردان و جلب توجه آن‌ها نشوید.

لذا درخواست می کنم به آنچه از شما خواسته شده، گوش فرا دهید.

---

۱. صحیح البخاری، ج ۸، ص ۲ ح ۵۹۷۱؛ صحیح مسلم، ج ٤، ص ۱۹۷٤ ح ۲٥٤۸ .

خواهران بزرگوارم مطمئن باشید این همه نعمت و توجه به شما فردای قیامت سوال و کتاب دارد، فریب دشمنان اسلام را نخورید، اگر با گمانی روبرو شدید از افراد آگاه بپرسید و هرگز به این راحتی اسلام مبارک را دور نیندازید.

مبحث احترام به مادر را با یک خاطره‌ی دردناک به پایان می‌رسانم، که امیدوارم تلنگری برای همه‌ی ما باشد:

یکی از دوستانم والدینش را از دست داد... گفتم فلانی در چه حالی هستی؟ گفت آرزو دارم یکبار دیگر به دنیا برگردند و برای تمام درخواست‌هایی که از من داشتند و من می‌گفتم نخیر، نمی‌توانم یا بهانه‌تراشی می‌کردم، بگویم چشم... سبحان الله چه حسرت دردناکی در قلبش مانده بود.

خداوندا ما را مطیع سخن خیر والدینمان بگردان، و گناهان پدران و مادرانمان را عفو بفرما... آمین.

به بهانه‌ی حمله‌ی تروریستی انجام‌شده در انگلستان (نوروز ۱۳۹٦ هجری شمسی)

ضمن محکوم نمودن هرگونه تندروی و کشته شدن هر انسان بی‌گناهی... امشب به رسانه‌ها نگاه کنید؛ ببینید روی تیراندازی امروز لندن چه مانوری می‌دهند؛ ولی خاورمیانه‌ی مسلمان بوی خون و باروت می‌دهد؛ قبرستان‌ها اشباع شده‌اند و کسی خم به ابرو نمی‌آورد؛ آیا رسانه‌های بین‌المللی آن گونه که باید حوادث اینجا را پوشش می‌دهند؟ تا کی خون و امنیت مسلمانان آنقدر بی‌ارزش باشد.. من تنها چیزی که از شما می‌خواهم این است که خود را پیدا کنید؛ بدانید دین و عقیده و مرامتان چیست...

بدانید چگونه تمدن اسلام از عرش به فرش آمد؛ بدانید تا امنیت نباشد پیشرفتی حاصل نخواهد شد و بعدا گلایه نکنید چرا ما جهان سومی هستیم؛ و این را هم خیلی خوب بدانید تا در میان خود اختلافات (به شیوه‌ی کنونی!) داشته باشیم کماکان گستاخی دشمن ادامه دارد.

حکایت شده:

روزی عده‌ای به اصرار از چرچیل سیاستمدار انگلیسی خواستند که سیاست را تعریف کند. چرچیل دایره‌ای کشید و خروسی در آن انداخت. گفت خروس را بدون آنکه از دایره خارج شود بگیرید. هرچه تلاش کردند نتوانستند و خروس از دایره بیرون می‌رفت.

از چرچیل خواستند که این کار را خود انجام دهد. چرچیل خروسی دیگر کنار خروس اول گذاشت و این دو شروع به جنگیدن کردند. آنگاه چرچیل دو خروس را از گردن گرفت و بلند کرد و گفت: «دوستان سیاست این است!»

و امروز امت اسلام قربانی این سیاست موذیانه دشمنان شده است و خون ما تا این اندازه مفت و ارزان در کوچه و بازار ریخته شده است.. همین الان در یک گروه ۳۰ نفره‌ی تلگرامی دو جوان «مسلمان» ولی با فکر و شیوه‌ی تبلیغ متفاوت، نمی‌توانند یکدیگر را تحمل کنند و به تکفیر و تحقیر علمایی که تابعش هستند می‌پردازند...

سبحان الله! آیا جای دست دشمن را نمی‌بینید؟ امشب به رسانه‌ها نگاه کنید و ارزش خون و امنیت انگلیسی‌ها را ببینید.. در حالی که همین انگلیس و غرب است که جهت دزدیدن نفت و مبارزه با موج اسلام‌گرایی در راستای سیاست‌های استعماری دنباله‌دار؛ ما را به خاک و خون می‌کشد.

آیا در جهان امروز با وجود این همه پیشرفت به دین نیاز داریم؟

سلام علیکم

اگر دین برنامه‌ای برای زندگی بشر است، امروز علم و انسانیت و ارزش‌های انسانی هم مشغول برطرف کردن نیازهای اجتماعی انسان هستند: دیگر چه نیازی به دین در زندگی امروز ما وجود دارد؟

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

می‌توان سوال شما را این گونه خلاصه کرد: آیا عصر «دیانت» به پایان رسیده است؟ که ما می‌گوییم خیر و إن شاء الله توضیحات تکمیلی تقدیم خواهد شد.

قبل از هر چیز لازم است که مشخص شود وقتی می‌گوییم دین، منظور ما کدام دین است؟ چون مسیحیت و یهودیت و اسلام هم دین هستند و گاوپرستی، موش‌پرستی، بوداپرستی و... هم دین می‌باشند.

ما در اینجا اسلام را بهترین دین می‌دانیم و معتقدیم که آموزه‌های آن کاملترین برنامه‌ی بشری را رقم زده است.

لذا هر توضیحی که در این جا عنوان می‌کنیم با این پیشفرض همراه است که منظور ما از «دین»، اسلام مبارک می‌باشد؛ کما اینکه این سخنان برای ادیان دیگر صدق نمی‌کنند. چون با دلایل فراوان به این نتیجه رسیده‌ایم که از بین ادیان، اسلام برحق‌ترین می‌باشد و آن‌های دیگر در حین داشتن گزاره‌های مثبت حامل امور منفی و «ضد عقل» هم هستند.

اما اسلام این گونه نیست، مواردی که در آن وجود دارد یا عقلانی هستند یا «ماورای عقل» و ضد عقل و ضد فطرت در آن وجود ندارد، لذا دوست بزرگوارم بنده با این پیشفرض به سوالات شما پاسخ می‌دهم که قبلا این موارد را پذیرفته‌اید و منظور شما هم «اسلام» است.

اما پاسخ به سوال: (ما از چند منظر شادابی اسلام و نیاز مبرم بشریت به آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم).

الف)

موضع‌گیری «درست» و «معقولانه.»

لازم است بدانیم که دین مبین اسلام نه تنها با مواردی که ذکر نمودید (علم، انسانیت و...) مشکلی ندارد، بلکه معتقد است در راستای خدمت به بشریت حتما باید وجود داشته باشند -«اما به صورت جهت دار»-.

۱. اسلام وجهه‌ای از علم را قبول دارد که به نفع بشریت کار کند نه برای ضرر رساندن و نابودی انسان‌ها و طبیعت (مثلا ساخت بمب اتم).

۲. اسلام ارزش‌های انسانی را زمانی قبول دارد که برای همگان به صورت برابر تعریف شده باشد (نه اینکه حکومت ایکس در کشور خود مدعی دموکراسی و خدمت به مردم باشد ولی کُشتن ما را در راستای سیاست‌های اقتصادی خود روا می‌داند...!!!).

به زبان ساده‌تر اسلام هم اینها را دارد، ولی به صورت کاملتر و صحیح‌تر عرضه نموده است.

ب)

اعتقاد به «نظارت بی‌قید و شرط خداوند» و «حسابرسی در حد مثقال ذره»!

بله غیر مسلمان‌های انسان‌محور[1] هم کار خوب انجام می‌دهند و مسلمان‌های خدامحور هم، همینطور.

ولی کافیست فرد مسلمان مرتکب خطایی شود، شرمندگی نزد مردم هیچ؛ نزد درون و خدای خود احساس آرامش ندارد و تا اشتباهش را جبران نکند آرام نخواهد گرفت، حتی اگر جبران هم نکند خداوند مجازاتش می‌نماید و راه گریزی ندارد.

ولی فرد انسان‌محور، جهت جبران تلاش هم می‌کند ولی آن را در نظر نمی‌گیرد، یا آن فشاری که او را ملزم کند باید جبران نماید، وجود ندارد.

ما معتقدیم بخاطر حق و حقوق مردم هم که شده، احساس وجود دادگاه دقیق الهی (که نهان و آشکار را ثبت می‌نماید) می‌تواند دقیق‌تر از نقش وجدان عمل نماید[2] (خود قضاوت بفرمایید).

لذا در دنیای منفعت‌طلبی انسانها، این حس و حال که خدای حکیم ناظر و حاضر بر اعمال ماست، وجود اسلام را ضروری کرده است.

ج)

آرامش بی‌قید و شرط و طعم زیبای زندگی..

اصلا فرض می‌کنیم حرف شما قبول هر خدمتی که اسلام ارائه داده در گروه‌ها و مکاتب انسان‌محور هم وجود دارد. این بار با اندیشه‌ی سرانجام و

---

۱. کسی که خدا و دینش را قبول ندارد و می‌گوید انسان خدای خود است، العیاذ بالله.

۲. در جلد اول، مبحثی تحت عنوان در محضر خالق یا مخلوق، این موضوع را شرح داده است.

سرآغاز و سوالات بی‌پاسخ دیگری که جواب آن‌ها فقط در ادیان الهی موجود است چه می کنید؟

من کی هستم؟ اینجا کجاست؟ چرا متولد شدم؟ چرا می‌میروم؟ پدر و مادرم اگر مردند دیگر تمام؟ هیچ وقت آن‌ها را نمی‌بینم؟ با این همه وابستگی چکار کنم؟ خوردنی‌ها را خوردم لذت‌ها را چشیدم؟ خوب؟ نهایتا چه؟ بعدا چکار کنم؟

این سوالاتِ ریشه‌ای مربوط به فطرت و ذات ما می‌باشند، که واقعا آزاردهنده هستند. اما جواب این سوالات را چگونه پیدا می کنید؟ واقعا هیچ مکتبی جز مکتب الهی نمی‌تواند پاسخگو باشد.

از انسان‌محورهایی که خود را محصول تصادف و احتمال و خطای خلقت می‌دانند! چگونه انتظار دارید به شما پاسخ دهند که هدف از زندگی کردن و به دنیا آمدن ما چیست؟

پس هدفمندی و آرامش یکی از بهترین دستاوردهای زندگی مومنانه است، لذا نیاز مبرم به دین، نه تنها همیشه و همیشه وجود دارد بلکه بودنِ آن بسیار ضروری هم می‌باشد.

اگر دین غذای روح است و حتما باید وجود داشته باشد، از کجا معلوم اسلام بهتر از دیگر ادیان است؟

اگر بگوییم دین غذای روح است، به جز اسلام؛ ادیان و حتی مکاتب و افکار دیگر هم می‌توانند روح را تغذیه کنند، حال ما از کجا بدانیم کدام یکی غذای اصلی روح است؟

پاسخ:

اول بیایید گذری بر غذاهای مادی داشته باشیم، می‌دانید که خیلی از مواد غذا نامیده می‌شوند ولی آیا همه‌ی آن‌ها سالم و مفید هستند؟ خیر.

می‌دانید که هر غذایی باعث سیری آدم می‌شود (کافیست معده پر شود)، ولی پس از آن چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا هر غذایی باعث «رشد» و «آسایشِ پایدار» هم می‌شود؟ آیا هر غذایی سلامتی جسم انسان را تامین می‌کند؟ آیا هر غذایی که به صورت مداوم وجود داشته باشد، مفید است؟ و سوالات فراوان دیگر.

مطمئنم افراد باهوش ادامه‌ی کلام را دریافت کردند ولی بازهم توضیح خواهیم داد.

آیا هر غذایی علی‌رغم سیراب کردن، برای روح مفید است؟ راستی، آیا «معیار درست و سالم بودن»، «توانایی سیر کردن» است؟ مسلما خیر.

آیا توجه کرده‌اید برنامه‌هایی وجود دارند که روح و روان آدمی را سیر می‌کنند اما سیری آن‌ها کاذب است و در نهایت منجر به نابودی فرد می‌گردند؟ به عنوان مثال مصرف مواد مخدر و مشروب هم می‌تواند فرد را به رویا و لذت برسانند ولی پس از آن چه؟ چه نتایجی حاصل می‌گردد؟

لذا ما باید بدانیم افکار و گزاره‌هایی که روح انسان را سیر می‌کنند دارای درجه‌بندی‌های متفاوتی هستند - همچنین دارای سرانجام و نتایج و عقوبت‌های متفاوت می‌باشند-، حال در این بین غذایی مورد تایید است که به صورت بلندمدت و «پایدار» روح را تغذیه نماید، باز هم تکرار می‌نمایم، باید «پایدار» باشد.

زمانی که ما مخلوق هستیم و خدای متعال ما را در چرخه‌ی زندگی قرار داده، باید دنبال غذایی برویم که خالق خود توصیه نموده و مناسب می‌داند، نه آنکه انسان‌ها مناسب می‌دانند. (انسان‌ها که خالق ما نیستند).

هر فکری که «محق‌تر» باشد آرامش ناشی از آن هم ارزشمندتر و پایدارتر می‌باشد، پس برای پاسخ به این سوال که کدام غذا برای روح مناسب‌تر است، باید اثبات نمود که کدام فکر و اندیشه محق‌تر است. ما برای اثبات حقانیت اسلام دلایل زیادی ارائه داده‌ایم که شرح آن‌ها در این پاسخ نمی‌گنجد.

اسلام به دلیل رنگین نمودن آخرت انسان‌ها (که خود نوعی آرامش بخشیدن به زندگی انسانها می‌باشد) و وجود عبادات قانع‌کننده و فطرت‌پذیر (که آن هم آرامش فراوانی را به دنبال دارد)؛ بهترین برنامه‌ی زندگی برای آرامش انسان‌ها و سیراب کردن فطرت آن‌ها می‌باشد؛ فطرتی که در بین همه‌ی انسان‌ها مشترک است.

بله، در برنامه‌های دیگر هم (به ظاهر) فرد را سیراب می‌کنند، اما سوالات و تناقضات عقلی و فطری عجیب و غریبی مشاهده می‌شود که برای یک انسان حق‌پذیر، هرگز سیری و آرامش «واقعی» و «پایدار» را به ارمغان نخواهد آورد.

دیالوگی جالب از فیلم محمد رسول‌الله ﷺ

«سکانسی از فتح مکه»

بلال:

«هیچ دری نباید شکسته شود. کسی حق ندارد به اموال مردم دست‌درازی کند. به کسی توهین نشود. هر کسی پشت در بسته است؛ در

امان است... افراد خانه‌ی ابوسفیان در امـان هسـتند. افـراد داخـل کعبـه در امانند...»

هند:

«لااقل محمدﷺ به وعده‌اش وفا کرد. در را به زور باز نکرد.»

ابوسفیان:

«محمدﷺ از قلب‌هـا وارد می‌شـود نـه از دیوارهـا. و ایـن پیـروزی جاودانـه است...»

همیشه ایـن دیـالوگ بـرای بنـده آرام‌بخـش بـوده اسـت، امـا عزیـزان ایـن دیالوگ جالبتر و عمیق‌تر از آن است که تنها با آن احساس آرامش کنیم، تصور کنید مردم دو شهر با هم جنگیده‌اند، در یک شهر مشرکان قریش بودند (مکه) و در شـهر دیگـر پیـامبر و اصـحابش حضـور داشـتند (مدینـه)؛ سـپس رسـول اکـرمﷺ و اصـحابش ﷺ آن یکـی شـهر را بعـد از جنگهـا و درگیـری‌هـای خونین، سالها بعد فتح می‌نمایند[۱].. مردم مکـه «کـاملا در محاصـره» هسـتند، اصحاب اختیار هر کاری را دارند.. ولی بـه حکـم پیـامبرﷺ توجـه بفرماییـد!!! یک بار دیگر دیالوگ را بخوانید!!!

---

۱. مشرکان مکه بعد از هجرت پیامبراکرمﷺ و یاران ایشان به مدینه بارهـا بـر آنجـا جنـگ را تحمیل کردند و از هر شیوه ای برای کشتن آنحضرت و مسلمانان دریغ نکردند با این وجود بعد از وعده‌ی فتح مکه، پیامبراکرمﷺ هرگز از سر انتقام با آن‌ها برخورد نکرد بلکه بالهای بخشش را گشود و دشمن‌ترین آن‌ها را بخشید.

کجا هستند مدعیان دموکراسی و حقوق بشر! تا این دیالوگ را بخوانند؟!
البته می‌دانم عده‌ای از فرط ناچاری شروع می‌کنند به بیان خشونت‌های صورت گرفته، ولی لازم است بدانند که پاسخ آن‌ها را خیلی وقت است داده‌ایم؛ تمام مواردی که می‌گویید مربوط به شرایط جنگی است، آیا خودتان در جنگ ذلت را می‌پذیرید؟ و اجازه می‌دهید دشمن شما را بُکشد؟ مسلما هرگز! پس چرا انتظار و اصرار! دارید که پیامبر و اصحاب «باید» ذلت را قبول می‌کردند؟
احتمالاً به محاصره‌ی بنی‌قریظه اشاره کنند و بگویند پس چرا آن‌ها را نبخشیدند که می‌گوییم:
در جایی که دستشان باز بود و خطر را رفع کرده بودند؛ با عطوفت رفتار نمودند ولی در جایی که هنوز خطر رفع نشده (مثلا کشتار بنی‌قریظه)؛ از این بخشش‌ها انجام ندادند، و این نهایت ذکاوت است. آیا انجامِ بذل و بخشش بی‌مورد و مشکل‌ساز، عاقلانه است؟

چرا اسلام ازدواج‌های فامیلی را علی‌رغم مضر بودن «حلال» اعلام کرده است؟ آیا این را نمی‌دانسته است؟

چرا انجام ازدواج‌های فامیلی (مثلا دخترعمو و پسرعمو) در اسلام مجاز است؟ در صورتی که از نظر علمی این ازدواج‌ها معمولا نتایجی همچون معلول شدن فرزند و مشکلات دیگری را به دنبال دارند. آیا اسلام از این مشکلات بی‌اطلاع بوده است؟

پاسخ:

سوال شما به صورت خلاصه این است؛ چرا اسلام ازدواج‌های فامیلی را علی‌رغم مضر بودن «حلال» اعلام کرده؟ آیا این را نمی‌دانسته است؟

که در پاسخ می‌گوییم: خیر، اتفاقا حلالیت این موضوع کاملا اندیشمندانه می‌باشد.

الف)

قرار نیست هر چیزی که حلال معرفی شده، صد درصد مفید هم باشد.. بعضی از امور ناچارا حلال شده‌اند ولی در حین منافع، مضراتی هم دارند.

مثلا طلاق! در اکثریت موارد این عمل مضر است و به کودکان آسیب روحی روانی وارد می‌نماید؛ ولی باز هم حلال است، و باید این حکم وجود داشته باشد.

حال زمانی که طلاق حلال شده دیگر وضعیت ازدواج‌های فامیلی که مشخص است، چون این وصلت‌ها در اکثریت موارد موفق می‌باشند و مشکلی ندارند، و فقط در موارد استثنایی منجر به پیدایش کودکان ناقص و معلول می‌گردند.[1]

ب)

ازدواج‌های فامیلی جزو اموراتی هستند که باید وجود داشته باشند:

---

۱. طلاق اکثرا مضر است ولی ازدواج‌های فامیلی اکثرا مفید، اما جامعه به هر دو نیاز دارد و باید هر دو مورد وجود داشته باشند.

۱) شما قبایلی را در نظر بگیرید که در «مکان‌های محدودی» زندگی می‌کنند، نمی‌شود که به شهرها و آبادیها بروند و برای پسر و دختر خود دنبال عروس و داماد بگردند!

۲) «زمانی که دختر خاله و پسردایی محرم همدیگر نیستند» جلوگیری از ازدواج آن‌ها چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ در اکثریت موارد این افراد از هم دیگر خوششان می‌آید، تکلیف چیست؟ باید جلوی تمام این ازدواج‌ها را گرفت؟ ممکن است افرادی بگویند خدا می‌توانست همه‌ی این افراد را محرم اعلام کند، که در پاسخ می‌گوییم کجای این امر حکیمانه است؟ (این همه محدودیت!)

۳) خانواده‌هایی وجود دارند که «شرایط آن‌ها» این گونه ایجاب می‌کند عروسشان حتما باید از بین فامیل‌هایشان انتخاب شود و شخص دیگری حاضر نیست به آن خانواده برود.. (مثلا اخلاقیات خاصی دارند، یا دارای بیمار هستند و...).

۴) بعضی از خانواده‌ها نمی‌خواهند «ثروت» خاندانشان پخش و منتشر شود لذا عروسی از بین فامیل‌های نزدیک خود انتخاب می‌کنند.

۵) «بعضی از طوایف فرهنگ خاص» خود را دارند و کس دیگری قدرت تحمل آن‌ها را ندارد و حتما باید به ازدواج‌های فامیلی تن دهند.

۶) و موارد بسیار دیگر...

این امر حتی در بین دیگر مردم جهان بسیار فراگیر می‌باشد، تا جایی که هم اکنون یک میلیارد نفر از جمعیت کره‌ی زمین، ازدواج‌های فامیلی[1] را ترجیح می‌دهند.[2]

ج)

اگر قضیه را به صورت علمی و تخصصی‌تر بررسی کنیم:

متوجه می‌شویم که دلیل تولد فرزندانِ ناقص همیشه وجود ازدواج‌های فامیلی نیست، خیلی از افراد با یک شخص بیگانه (غیرفامیل) ازدواج کرده‌اند اما فرزند معیوب به دنیا آورده‌اند. (تغذیه‌ی ناسالم، عدم رعایت بهداشت و خیلی از موارد دیگر می‌تواند منجر به ایجاد مشکلات ژنتیکی گردد.) لذا نباید انگشت اتهام را فقط به سوی ازدواج فامیلی دراز کنیم.

اما فراتر از آن حتی در بین ازدواج‌های فامیلی هم فقط زوج‌هایی صاحب فرزند ناقص می‌شوند که «حامل» ژن‌های معیوب باشند، در واقع ازدواج بین این دو فرد احتمالِ «ظاهر شدن» و «بروزِ» این ژن معیوب را بیشتر می‌کند همین.

آنچه که از سایت‌های پزشکی مشخص می‌گردد (کتابخانه‌ی ملی پزشکی ایالات متحده/۲۲ نوامبر ۲۰۱۱)، «احتمالِ بروزِ» ژنِ معیوبِ موجود در بدن این افراد (افرادی که حاوی ژن معیوب هستند) در ازدواج با «فرد بیگانه» ۲

---

1. https://www.ncbi.nlm.nih.gov/pubmed/19805052
2. Review Evolution in health and medicine Sackler colloquium: Consanguinity, human evolution, and complex diseases Bittles AH, Black ML

الی ۳ درصد است اما با «ازدواج فامیلی» احتمال «بروز»؛ به ۵ الی ۶ درصد می‌رسد.[1].

به طور خلاصه «افراد بسیار کمی» در جامعه «حامل ژن معیوب» هستند، این درصد کم اگر با فرد غیرفامیل ازدواج کنند، احتمال ۹۷ درصد وجود دارد فرزندشان سالم باشد، اما اگر با فرد فامیل ازدواج کنند باز هم ۹۴ درصد احتمال سلامتی کودکانش وجود دارد، کافیست کمی بر قوانین احتمالات مشرف باشید آن موقع می‌دانید که واقعا درصد بسیار ناچیزی باقی می‌ماند. حال آیا منطقی است یک «قانون کلی» و «مشکل گشا» را تعطیل نماییم بخاطر یک درصد ناچیز؟

حجم مشکلاتِ «بعد از حذف» ازدواج‌های فامیلی بسیار زیاد است و قشر اعظم جامعه را درگیر می‌نماید ولی این امر حلال شده، وجود دارد و درصد بسیار ناچیزی از مردم بخاطر آن دچار مشکل می‌شوند.

«لذا عقل، حکم می‌نماید که «ضرر ناچیز» را؛ بخاطر جلوگیری از «ضرر کلان» تقبل نماییم.»

الحمدلله امروز مشاوره‌های پزشکیِ قبل از ازدواج تا حد زیادی این مشکلات را برطرف نموده‌اند، اگر می‌گویید در گذشته که این آزمایشها وجود نداشته پس تکلیف مردم آن زمان چه بوده است؟ می‌گوییم همانگونه که اشاره شد ازدواج‌های فامیلی فقط باعث «بروز بیشتر» و «نمایش مشکل

1. https://www.ncbi.nlm.nih.gov/pmc/articles/PMC3419292/

ژنتیکیِ» افراد می‌شوند و این گونه ازدواج‌ها به خودی خود بیماری‌زا نیستند (برای افراد سالم هیچ خطری ندارند).

همچنین اسلام از همان ابتدا مسلمانها و جهانیان را به یک زندگی سالم و بهداشتی و اصولی توصیه نموده است. و با رعایت همین دستورات؛ از ابتدا مشکلات آن چنانی بوجود نمی‌آید که با ازدواج فامیلی ظاهر و تشدید گردند! به زبان ساده‌تر پروسه‌ی «معلولیت یا ناقص شدن فرزندان»؛ که در اثر ازدواج‌های فامیلی بوجود می‌آید. خود معلولِ علتی به نام بیماری ژنتیکی است، حال اسلام از همان ابتدا سعی نموده جلوی علت اصلی (ایجاد آن بیماری) را بگیرد که عرض شد، با دعوت به بهداشت و...

لازم است بدانیم اسلام مبارک هیچ وقت مردمی که پیرو آن هستند (و بوده‌اند) را این گونه رها نکرده است، حتی در آن زمان که تکنولوژی هم موجود نبوده است.

و باز هم به همان سخن اول بر می‌گردیم که حلال نمودن ازدواج‌های فامیلی یک حکم کاملا حکیمانه در شریعت پاک اسلام می‌باشد.

وقتی مریض می‌شوید به اورژانس زنگ می‌زنید یا دعا می‌کنید؟

در یکی از منابع ناباوران نوشته شده بود:

شما افرادی که خدا را قبول دارید وقتی مریض می‌شوید به اورژانس زنگ می‌زنید یا دعا می‌کنید؟

پاسخ:

بنده به عنوان کسی که خدا را قبول دارم و برای او عبادت می‌نمایم به آن‌ها می‌گویم:

چیزی که شما مطرح کرده‌اید نه تنها «هیچ ربطی» به ایمان ندارد بلکه نمونه‌ی بارز «جهل» است. چون اگر در یک تحقیق میدانی نزد بی‌سوادترین فرد جامعه‌ی مسلمین بروید می‌گوید: خداوند فرموده **از تو حرکت، از من برکت.**

نیاز به فکر کردن ندارد، همه می‌دانند کسی که تشنه است می‌رود آب بخورد نه اینکه دعا کند همین گونه و بدون هیچ دلیل خاصی سیراب شود! اصلا در هیچ جای قرآن نفرموده شما تنبلی کنید و دعا کردن جای تنبلی‌های شما را پر می‌کند، بلکه فرموده:

﴿وأَن لَیسَ لِلإنسانِ إلّا ما سَعی﴾

«نیست برای انسان مگر سعی و تلاش خودش.»

حال ممکن است شخصی بگوید، وقتی که باید خودمان تلاش کنیم پس نقش دعا در این میان چیست؟ می‌گوییم وقتی «حرکت کردیم» و دعا نمودیم:

اگر خدای متعال دعای ما را «قبول نماید»:

نتیجه‌ی آن کار را با وجود همه‌ی مشکلاتش؛ مثبت و موفقیت‌آمیز خواهد کرد (به نوعی راه را برایمان آسان می‌نماید)، چه بسا اگر آن دعا نبود مشکلاتی بر سر راه ما قرار می‌گرفت و تلاش‌هایمان هم بی‌نتیجه می‌شد و نتیجه‌ی مثبت به دست نمی‌آمد.

اما اگر دعا «قبول نشود»:

(آن کار «اصلا» به خیر و صلاح دنیا و قیامت ما نباشد. یا انجام آن «در این زمان» خیر و صلاح نباشد).

با وجود تلاش و سختی فراوان، خدای متعال خود جلوی انجام موفقیت‌آمیز آن کار را می‌گیرد تا ما متضرر نشویم، ممکن است اگر دعا نمی‌کردیم کار به خوبی پیش می‌رفت، ولی بعدها نتیجه‌ی نادرستی به بار می‌آوَرد و دچار پشیمانی می‌شدیم، که خدای متعال این را از فردی که «او را به کمک بخواند» دور می‌نماید.

نکته‌ی بسیار جالب این است که در هر دو حالت «ثواب» ما محفوظ است، چون بر خدا توکل نموده‌ایم و از او درخواست کرده‌ایم و دعا در هر حال رحمت و برکت است.

ولی نباید فراموش کنیم در هر صورت ما باید «فعل» را انجام دهیم، و بعد از تلاش به خاطر دعا و توکلی که انجام داده‌ایم، «نتیجه» را به خدا واگذار نماییم.. که اگر انجام شد بگوییم خداوندا شکُر، و اگر هم موفقیت‌آمیز نبود باز هم بگوییم خداوندا شکر، تو خودت این گونه صلاح دانسته‌ای.

و این جاست که شخص مومن و دعا کننده، اعصابش خورد نمی‌شود و همیشه آرامش دارد، چه در صورت موفقیت و چه در حال شکست.. آیا هرگز یک ناباور چنین نعمت گرانبهایی دارد؟ هرگز.

لذا می‌گوییم بارالها، به خاطر رحمت و مهربانی نامحدودت، کاری کن که همیشه دست نیازمان نزد تو برافراشته گردد تا همیشه حافظ و ناصر ما باشی، اللهم آمین.

اما پاسخ و تصویرسازی صحیح در مورد مثال ناباوران:

همیشه باید به یاد خدا باشیم در وهله‌ی اول باید به اورژانس زنگ بزنیم و سپس دعا کنیم که خداوندا به ما کمک کن، اگر دعایمان حاوی خیر باشد و قبول شود، چه بسا قرار بوده در راه برای آمبولانس مشکلی پیش بیاید ولی خدای متعال بخاطر دعای ما کاری می‌کند که آمبولانس سالم برسد.

ولی اگر دعایمان حاوی خیر نباشد و قبول نشود چه بسا آمبولانس سالم می‌رسید ولی بخاطر دعای ما مشکلی پیش می‌آید مثلا در ترافیک گیر می‌کند یا پنچر می‌شود و... خلاصه نمی‌رسد.

در هر حال، نتیجه‌ای که بعد از اقدام و تلاشِ «کافی» و «اصولی» ما و دعای خیر پس از آن بوجود می‌آید، خیر ما در آن است و باید به آنچه خدای متعال مقدر فرموده اعتماد کنیم، لذا همیشه باید دعا کنیم. فلسفه‌ی این گونه شبهات این است که ما را از دعا کردن دور نمایند، اما مسلمانان باید هوشیار باشند که فریب سخنان سطحی‌نگرانه‌ی دشمنان توحید را نخورند (إن شاء الله).

چون بعد از استمداد از حضرت باری تعالی، ایشان با علم غیب و قدرت بی‌اندازه‌اش هوای ما بندگان نیازمند را دارد.

شبهه‌ای در مورد حکم زنا در قرآن

یاد فیلمی افتادم که مرد رفت خانه، همسرش را با مرد غریبه‌ای در منزل دید. وقتی شکایت کرد قاضی گفت باید ۴ نفر شاهد بیاوری، مرد گفت ساعت ۱۲ شب ۴ تا آدم عاقل و بالغ در اتاق خواب زن من چکار می‌کنند که به

عنوان شاهد بیاورم. بسیاری از احکام قرآن صرفا برای این است که میزان زشتی عمل را نشان دهند وگرنه قابلیت اجرایی شدن پیدا نمی کنند، یعنی شرایطش فراهم نمی‌شود.

پاسخ:

نه اتفاقا احکام اسلام کاملا حکیمانه و قابل اجرا وضع شده‌اند، ولی برای درک اهمیت و ارزش آن‌ها باید با نگرشی عمیق، چند بعدی و به دور از هرگونه سطحی‌نگری به قضایا نگاه کنیم.

اتفاقا پاسخ به این شبهه بسیار راحت است، چون شخصی که آن را طراحی کرده از علوم اسلامی و شرعی هیچ اطلاعی نداشته است. اصلا قرار نیست قاضی شرع از این مرد چنین درخواستی نماید، توجه بفرمایید:

ما دو نوع تهمت یا ادعا داریم، یکی تهمت به «زنان مردم» و دیگری تهمت به «همسر خود.»

در حالت اول (تهمت به همسر مردم) قاضی از فرد مدعی چهار شاهد عادل می‌خواهد، اگر نتوانست بیاورد شلاق می‌خورد. اما در حالت دوم (تهمت به همسر خود)، قاضی زن و مرد را می‌آورد تا یکدیگر را اصطلاحا «لعان» کنند، مشاهده نمایید خدای متعال چه می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ ۙ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ * وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ * وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ (نور: ٦-٩)

«کسانی که همسران خود را متّهم می‌کنند، و جز خودشان گواهانی ندارند، هر یک از ایشان باید چهار مرتبه خدای را به شهادت بطلبد که (در این نسبت زنا که به همسرم دادم) راستگو هستم. در پنجمین مرتبه (باید بگوید:) نفرین خدا بر او باد اگر دروغگو باشد! اگر زن چهار بار خدا را به شهادت بطلبد که شوهرش دروغگو است عذاب را از او دفع می‌نماید. و در مرتبه پنجم (باید بگوید) نفرین خدا بر او باد اگر شوهرش راست بگوید! (در این که من مرتکب زنا شده باشم).»

و اصلا قرار نیست مرد یا زن برای ادعا در مورد همسرشان شاهدی بیاورند!

اما در مورد تهمت به زنان دیگر، چرا حتما وجود چهار شاهد لازم است؟ به بیان ساده‌تر حکمت آوردن چهار شاهد چیست؟

پاسخ این است که در اسلامِ مبارک اصل بر «حفظ آبروی اشخاص» است، زمانی که شخصی اشتباهی مرتکب شد دیگر چرا آبرویش برود و آوازه‌ی شهر گردد! چه بسا توبه کند و برای جبران اشتباهش تلاش نماید.

لذا زن و شوهری که این مشکلات برایشان پیش بیاید؛ می‌توانند بدون سر و صدا جدا شوند و آبروی خود را حفظ کنند، به نوعی که فرصت توبه و زندگی دوباره و جبران مافات را داشته باشند.

تصور بفرمایید این زن برادر دارد، پدر دارد، عمو دارد.. در صورت آشکار شدن، آبروی آن‌ها هم در جامعه لکه‌دار می‌شود، لذا چون وجود چهار شاهد عادل، لازم و ضروری است چنین ادعاهایی جهت اجرای حکم به سختی اثبات می‌شوند و آبروی اشخاص جامعه هم به خطر نمی‌افتد. حتی اسلام می‌فرماید اگر مدعی نتواند شاهد بیاورد باید خودش شلاق بخورد (این بیانگر

اوج حمایت از «آبروی مردم» است، بنازم به اسلام مبارکی که تا این اندازه در فکر عزت و سربلندی انسان‌هاست).

شما مشاهده بفرمایید «علی‌رغم وجود حکم فعلی»، که حتما باید چهار شاهد وجود داشته باشد، بازار تهمت‌ها و شایعات چقدر داغ است!!! سبحان الله، اگر چنین فیلتری وجود نداشت چه اتفاقی می‌افتاد؟

آن موقع، خیلی راحت، مردی که از زنی بدش می‌آمد بلافاصله می‌گفت او زنا کرده و من با چشمان خودم دیده‌ام و قسم می‌خورد! و آبرو و حیثیت زن را زیر سوال می‌بُرد. ولی اسلام مبارک که پاسدار حقوق و کرامت افراد جامعه است جلوی این امور نادرست را گرفته است.

لذا وجود چهار شاهد عادل که عمل دخول را دیده باشند نه تنها یک امر اشتباه نیست بلکه کاملا حکیمانه می‌باشد. گمان نداشته باشید اگر این حکم وجود نداشت:

تا یک فرد مجرم تنبیه می‌شد، برای صدها زن و مرد «پاکدامن» هم پرونده‌سازی‌های ناروا صورت می‌گرفت.

خدا فرموده هر که را بخواهد هدایت می کند، در این میان تکلیف کسی که خدا نخواسته هدایت شود چیست؟

قرآن می‌فرماید خداوند هر که را بخواهد هدایت می‌کند، و هرکه را بخواهد گمراه می‌کند (یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ) حال گناه کسانی که خداوند نمی‌خواهد هدایتشان دهد چیست؟

پاسخ:

متاسفانه این شبهه بسیار منتشر شده در حالی‌که فقط به کمی دقت و تمرکز نیاز دارد، ما إن شاء الله در چند قسمت شبهه را پاسخ می‌دهیم:

الف)

اراده‌ی انسان‌ها «در طولِ» اراده‌ی پروردگار قرار دارد (نه در عرض)، لذا باید انسان بخواهد تا خدا هم بخواهد، زمانی که شخصی خود خواستار هدایت باشد، آن وقت است که خداوند هم هدایت را نصیب او می‌گرداند زیرا هدایت یک «توفیق» بسیار گرانبها است. و باید آن را از خداوند متعال طلب نمود.. عجیب است با مطالعه‌ی زندگی بسیاری از دانشمندان و مبلغان مسیحی که ایمان آورده‌اند، مشخص می‌گردد که آن‌ها خاضعانه هدایت را از خداوند متعال طلب نموده‌اند، و پروردگار متعال این توفیق را نصیب‌شان فرموده است.

ب)

آیه‌ی قرآن می‌فرماید خداوند هر که را بخواهد هدایت می‌کند[۱]، می‌گوییم بله همین طور است ولی خداوند هدایت را برای چه کسانی می‌خواهد؟

برای کسانی که خود خواستار هدایت باشند و قلب و روح و روان خود را به روی حقایق باز کرده باشند و متعصبانه و مغرورانه و حتی ناآگاهانه در مورد خداپرستی قضاوت ننمایند.

---

۱. مثلاً بنگرید به: (بقره: ١٤٢ و ٢١٣ و ٢٧٢، انعام: ٨٨ و ...)

ج)

راه بسیار ساده‌ی درک این مطلب این است که فعل «خواستنِ» موجود در آیه را «هم برای انسان» در نظر بگیرید «هم برای خداوند متعال.»

خداوند اگر بخواهد می‌تواند همه‌ی انسانهای کره‌ی زمین (آتئیست‌ها، تبشیری‌ها، هندوها و همه و همه) را به زور هدایت کند. ولی هدایت زوری را نمی‌پسندد، و می‌خواهد انسانها با اختیار خود «بخواهند» و اسلام و حقیقت آن را بپذیرند، پس اول باید انسان (با اختیار خودش) بخواهد، و سپس خدای متعال هم اجازه می‌دهد و هدایت را برای او می‌خواهد.

تمام توضیحاتی که برای هدایت ذکر کردیم در مورد ضلالت هم دقیقا همین گونه می‌باشد، خداوند تبارک و تعالی کسی را «بدون دلیل» گمراه نمی‌کند، شخص «خود» با اختیار خود این را خواسته لذا خداوند هم، گمراهش نموده است.

حال با توجه به این توضیحات، جواب سوال را می‌دهیم، گناه کسانی که خداوند نمی‌خواهد هدایتشان دهد چیست؟

می‌گوییم: گناهشان این است که «خود» خواستار هدایت نبوده‌اند و «اقدامِ» شایسته و بایسته‌ای را انجام نداده‌اند که خدای متعال این «توفیق» را نصیبشان نماید.

سخنی با جوانان اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان)

!یا تورات و انجیل دچار تحریف شده‌اند؟ آیا ما به تورات و انجیل احترام می‌گذاریم؟

آیا لزومی بر پذیرش اسلام وجود دارد؟ آیا می‌دانید موسی و عیسی علیهما السلام هم برای اسلام تبلیغ کرده‌اند؟ و سوالات دیگر که إن شاء الله مورد بررسی قرار می‌گیرند.[1]

یکی از برکات تکنولوژی این بوده که «ارتباط» بین ما انسانها را به حدی گسترش داده که بتوانیم به راحتی در خانه‌ی خود با افراد مختلف گفت‌وگو نماییم. در همین راستا بنده تا کنون با چند شخص مسیحی و یهودی گفتگو داشته‌ام و انصافا (طبق آنچه که دیده‌ام) انسانهای بسیار با اخلاق و مودبی می‌باشند.

ای کاش این افراد رسالت واقعی اسلام را درک می‌کردند، ای کاش همه‌ی اهل کتاب می‌دانستند که دین اسلام برای آنچه که امروز برایش تبلیغات گسترده به راه انداخته‌اند! فرود نیامده است..

لازم به ذکر است که این مطالب را برای آن دسته از جوانانِ یهودی و مسیحی به نگارش در می‌آورم که در نهایت ادب و احترام در مورد ادیان مختلف تحقیق می‌نمایند؛ باشد که إن شاء الله برترین راه را پیدا کنند. جهت فهم بهتر؛ موضوعات را دسته‌بندی می‌کنیم و در آخر نتیجه‌گیری می‌نماییم.

الف)

برای چند لحظه هم که شده بیایید خود را از بند «نام‌ها» رها سازیم، یعنی مسیحیت، یهودیت، اسلام، زرتشتیت و... را کنار بگذاریم و فرض کنیم هیچ کدام از این القاب در دنیای ما وجود ندارند.

---

۱. نکته‌ی مهم: بنده در این یادداشت به هیچ عنوان قصد تخریب یهودیت و مسیحیت را ندارم، هر چند الحمد لله بنای کار ما در هیچ مبحثی بر تخریب و توهین به دیگران استوار نیست.

آنچه باقی می‌ماند این است که ما در «حوزه‌ی افکار» دو گزاره بیشتر نخواهیم داشت، یکی نامش «حق» می‌باشد و دیگری «باطل.»

در «حوزه‌ی روابط بشری» هم دو گروه از انسانها باقی می‌مانند، گروه اول کسانی هستند که «حق‌پذیرند» و گروه دوم «حق‌ناپذیر.».

طبق این تقسیم‌بندیِ ساده تمام افرادی که در طول تاریخ بشریت زندگی کرده‌اند یا حق‌پذیر بوده و تسلیم حق شده‌اند و یا حق‌پذیر نبوده‌اند و باطل را پذیرفته‌اند.

همه‌ی ما باورمندان (ما مسلمانها و شما اهل کتاب) می‌دانیم که ادیان الهی جهت «تسلیمِ حق شدن انسانها» فعالیت کرده‌اند، به بیان ساده‌تر همه تلاش کرده‌اند که انسانها «تسلیم فرمان خدا» باشند، و خلاصه این «تسلیم شدن» گزاره‌ی بسیار مهمی می‌باشد.

نکته‌ی جالبی در این زمینه وجود دارد! با نگاهی گذرا به فرهنگ لغت متوجه می‌شویم که «اسلام» دقیقا به معنای «تسلیم شدن» می‌باشد.

(اِ) [ع .] ۱ - (مص ل .) تسلیم شدن . ۲ - فرمان بردن . ۳ - (اِ.) دینی که محمد بن عبدالله ﷺ آورد.[۱]

گفتیم که رسالت همه‌ی ادیان الهی «تسلیم شدن در برابر حق» بوده است. ولی مشاهده می‌کنیم آخرین دینی که معرفی شده به وسیله‌ی نامش مستقیما به «تسلیم شدن» اشاره می‌کند، پس این دین هم درست مانند یهودیت و مسیحیت و... دین تسلیم شدن در برابر حق است.

---

۱. فرهنگ فارسی معین.

همچنین با توجه به توضیحات ذکر شده وقتی می‌گوییم تمام ادیان الهی در طول تاریخ: «اسلام» بوده‌اند، سخن نادرستی بر زبان نرانده‌ایم. و تصور نفرمایید که ما مسلمانها متعصبانه حرف می‌زنیم! واضح است که منظور ما این نیست که همه‌ی پیروان ادیان اجرا کننده‌ی آموزه‌های قرآن و سخنان محمد بن عبدالله ﷺ بوده‌اند، بلکه هدف ما وجود برنامه‌ای الهی (همان حق که ذکر کردیم) می‌باشد. و تبعاً پیروان ادیان روحیه‌ی تسلیم‌پذیری در مقابل حق را داشته‌اند.

این مفاهیم را برای این توضیح دادم که شما جوانان عزیز اهل کتاب (یهودی و مسیحی) به «اسلام» به عنوان یک برنامه‌ی جدید و گنگ و بیگانه نگاه نکنید، این همان دین شماست! در واقع این تسلیم‌شدنی دیگر است و باز هم تسلیم خدای مهربان شدن می‌باشد، هیچ ربطی به عرب و عربستان هم ندارد.

طبق آموزه‌های دینمان به ما ثابت شده «این نسخه‌ای از همان دین شماست» که خداوند می‌خواهد این بار دنبال آن برویم، به این خاطر می‌گویم «این بار» چون مطمئن باشید اگر مسلمانانِ امروز در زمان سیدنا موسی ﷺ زندگی می‌کردند، باید تابع تورات می‌بودند، به هر حال آن زمان این نسخه از اسلام (تسلیم شدن) کاربرد داشته است، ولی الان نسخه‌ای دیگر از دین موسی ﷺ که اتفاقا به نام اسلام (تسلیم شدن) مشهور شده معرفی گردیده است. اگر ما مسلمان‌ها در عصر حضرت عیسی ﷺ بودیم هم به همین شکل، کلا مسیحی می‌بودیم و آن نسخه از اسلام را می‌پذیرفتیم. و همه چیز بستگی داشت به ما که جزو کدام یک از انسان‌ها می‌بودیم، حق‌پذیر یا حق‌ناپذیر...!

ب)

«تاریخ» به ما می‌گوید زمانی زرتشت در ایران حق را به مردم گفت و افرادی هم تسلیم شدند، زمانی دیگر موسی گفت ای مردمان بیایید تسلیم حق شوید و عده‌ای پیام او را پذیرفتند؛ در مقطعی دیگر عیسی از مردم خواست که ای مردمان بیایید تسلیم فرمان خدا باشید و عده‌ای لبیک گفتند (سلام و رحمت خداوند بر نبی مکرم اسلام و این پیامبران گرانقدر).

و باز هم تاریخ می‌گوید که خداوند متعال دین دیگری فرستاد و رسماً نام آن را تسلیم حق شدن یعنی «اسلام» قرار داد، و فرمود این آخرین دین است زین پس روح و روان بشریت آمادگی پیدا کرده که آخرین نسخه و جامع‌ترین نسخه را بپذیرد.[1]

---

۱. بر اساس قرآن کریم، دین تمام پیامبران الهی، اسلام بوده و آنان نیز مردم را به سوی همین دین مبارک دعوت نموده‌اند. فلذا اگر سخن از اسلام می‌شود مراد اختصاص آن به پیامبرخاتم محمد المصطفیﷺ نیست بلکه آن حضرتﷺ به عنوان آخرین پیامبری است که دین اسلام برایش کامل شد. البته این بدان معنا نیست که دین قبل از سیدنا محمدﷺ ناقص بوده، بلکه دین همیشه کامل بوده یعنی شریعت‌هایی که از جانب خداوند در هر زمانی نازل شده برای آن زمان کافی و کامل بوده است. چون خداوند متعال عالِم به اول وقت بعثت بوده و آنچه امروز کامل بوده برای فردا کامل نیست و به صلاح هم نبوده بنابراین لازم بوده بعد از ثبوت، نسخ شود و بعد از عدم نیز اضافه گردد. اما در بعثت آخر زمان، خداوند متعال شریعت کامل خود را نازل نمود و به دوام و بقای آن تا روز قیامت حکم داده و شریعت برای همیشه کامل شد جز اینکه کمال اولی تا زمان بخصوصی بوده و کمال دومی نیز تا قیامت، به همین سبب فرموده: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ از این رو پیامبران پیشین نیز بر اساس ظروف زمان و مکان و شرایط مقتضی، مروج و دعوتگر دین اسلام بودند. (رک: تفسیر الکبیر- فخر الدین رازی، ج ۱۱، ص ۲۸۷؛ لباب التأویل في معاني التنزیل- ابو الحسن خازن، ج ۲، صص ۱۰- ۱۱؛ البحر المحیط في التفسیر- ابوحیان اندلسی، ج ٤، ص ۱۷۵؛ محاسن التأویل- جمال الدین قاسمی، ج ٤، ص ۳۱؛ التفسیر الوسیط للقرآن الکریم- محمد سید طنطاوی، ج٤، ص ٤۰)

زمان ظهور اسلام در ۱۴۰۰ سال قبل؛ افراد زیادی در بین یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان، متناسب با روحیات خود (یعنی حق‌پذیر یا حق‌ناپذیر بودن) به محض شنیدن ندای آخرین نسخه‌ی دین الهی، «تسلیم شدند» و حق را پذیرفتند، هرچند عده‌ای با وجود شنیدن باز هم قبول نکردند، عده‌ای هم اصلا حقیقت اسلام به آن‌ها نرسید که در بین پذیرش یا عدم پذیرش مختار باشند.[1]

و مشاهده می‌کنیم که نسل بشر گسترش یافت و امروز یهودیان و مسیحیان و مسلمانان (سه دین خدا پرست و باورمند به نبوت و کتاب آسمانی می‌باشند) که بازمانده‌ی همان افراد هستند و بر روی این کره‌ی خاکی زندگی می‌کنند. (البته در کنار این سه دین ادیان دیگری هم وجود دارد.. ولی این مشخصات را ندارند). ولی عزیزان آنچه در این بین بسیار مهم می‌باشد این است که:

با وجود تمام پیشرفتهای تکنولوژیکی و گسترش عظیم ارتباطات؛ کماکان همان مفهوم «تسلیم شدن» بر سر جای خود قرار دارد، کماکان دو مفهوم «حق» و «باطل» در جهان وجود دارد، و این ما انسانها هستیم که باید حق را بشناسیم و نشان دهیم که تسلیم آن هستیم یا نه؟[2]

---

۱. همچنین بودند کسانی که حق را به صورت قلبی و درونی لمس کردند، اما اراده‌ی پذیرش را نداشتند یا تعصب جلو پذیرش حق را می‌گرفت...

۲. البته منظور بنده از تسلیم شدن این نیست که بلافاصله هر چه گفتند قبول کنیم، ولی لااقل برویم زحمت تحقیق درست و اصولی را به خود بدهیم و اگر حقانیت آن سخنان برای ما اثبات شد آن موقع واقعا بپذیریم.

روزی به یکی از جوانان یهودی گفتم «چرا به ما مسلمان‌ها به عنوان یک شخص بسیار دور و بیگانه نگاه می‌کنید؟ زمانی که اگر به موسی ﷺ ایمان نداشته باشیم حتی ایمان ما کامل نیست! اگر به تورات ایمان نداشته باشیم ایمان ما کامل نیست! چون ایمان به کتب آسمانی گذشته و ایمان به دیگر پیامبران دو رکن از شش رکن ایمان ما می‌باشد.»

لذا وقتی در مورد یهودیت و مسیحیت حرف می‌زنیم تصور نفرمایید در مورد دشمنان (شخصی) خود حرف می‌زنیم! ایمان ما بدون ایمان به موسی و عیسی ﷺ و بدون ایمان به تورات و انجیل کامل نیست! اما زمانی که خداوند متعال، همان خدای موسی و عیسی و نازل کننده تورات و انجیل، خود برنامه‌ی جامع‌تری برای همه‌ی ما قرار داده بیایید تسلیم آن باشیم، و تامل کنیم که واقعا خداوند این را صلاح دانسته است.

ج)

بنده در این قسمت، چند مورد از تحریفات تورات و انجیل را خدمت شما عزیزان معرفی می‌نمایم، البته نه به قصد تخریب کتب مقدس! نه به قصد بی‌ارزش نشان دادن این آیین‌های بزرگوار، بلکه برادرانه می‌خواهم به شما بگویم چنین دلایل قاطعی وجود دارد و بخاطر خدا بیایید کمی تامل بفرمایید و ساده از آن‌ها عبور نکنید.

درخواست بنده خیلی راحت است، اگر دلایل منطقی نبود نپذیرید، ولی اگر منطقی بود حتما تحقیق بفرمایید چون بی‌شک همه‌ی ما برای روز قیامت مسئول هستیم (می‌دانید که در مورد معادی سخن می‌گویم که موسی و

عیسی و محمد ﷺ در مورد آن سخن گفته‌اند) اما آن اشکالات چه می‌باشند:[۱]

به تورات (عهد عتیق) مراجعه نمایید، ترجمه دواریم (که با تَثْنیه مشهور است)، وِزُوت‌هَبراخا یا همان فصل سی و چهارم، شماره‌ی ۵ الی ۸؛ ملاحظه بفرمایید این دقیقا مطالب آدرسی است که معرفی نموده‌ام:

۵. مُشه (موسی) بنده‌ی خداوند در سرزمین مُوآو طبق امر خداوند درگذشت.

۶. وی را در گی در سرزمین مُوآو مقابل بُت‌خانه‌ی پِعُور به‌خاك سپرد. تا امروز کسی از مقبره‌ی وی آ گاهی ندارد.

۷. مُشه (موسی) در هنگام درگذشتش یك‌صد و بیست ساله بود. چشمش ضعیف نگشته و طراوتش نقصان نیافته بود.

۸. فرزندان بیسرائل (اسرائیل) در آن بادیه‌های مُوآو سی روز برای مُشه (موسی) گریستند. روزهای گریه و عزاداری برای مُشه به پایان رسید.

توجه بفرمایید دارد از «فوت و دفن» سیدنا موسی ﷺ سخن می‌گوید! یعنی تورات راوی دارد! راوی‌ای که فوت حضرت موسی ﷺ را دیده و دارد گزارش عزاداری را برای مخاطبان بازگو می‌کند!

قاعدتا اگر این تورات دقیقا همان کتابی باشد که برای حضرت موسی ﷺ نزول پیدا کرده، باید با فوت حضرت موسی گزارش احوال و سفرها و وقایعی که برای این مرد برگزیده‌ی خداوند پیش آمده هم تمام می‌شد، ولی مشاهده

---

۱. واقعا اگر این اشکالات باعث ناراحتی شما شده‌اند عذرخواهی می‌کنم، اما هدف بنده روشنگری است و حتما باید از این موارد اطلاع پیدا کنید.

می‌کنیم که این گونه نیست، مگر می‌شود بعد از فوت حضرت موسی ﷺ باز هم وحی، جهت تکمیل تورات آمده باشد؟ می‌دانید که بعد از فوت حضرت موسی ﷺ این مجرا بسته می‌شود.

می‌دانم مخالفین چه می‌فرمایند، بله در قرآن هم به امور آینده اشاره شده است ولی بدانید اخبار آینده با فعل مضارع و بیان آینده آمده‌اند، اما نگاه کنید این مطالب در تورات با فعل ماضی ذکر شده است. و کاملا مشخص است فردی در تورات دست برده و این مطالب را اضافه کرده است.

پس بدانید عزیزان کتاب تورات تحریف شده است، پناه بر خدا ما نمی‌گوییم تمام مطالب تورات نادرست است، ولی زمانی که چنین مواردی وجود دارد بیایید ضمن داشتن تورات و عشق به حضرت موسی ﷺ نسخه‌ی کامل‌تر این کتاب آسمانی و برادر دینی حضرت موسی یعنی حضرت محمد ﷺ را هم به دست بیاورید، باور کنید خداوندِ تورات خود فرموده از نسخه‌ی دیگر تورات که کامل‌تر از آن می‌باشد، یعنی قرآن، محافظت می‌کند و اجازه‌ی تحریف و دست‌درازی در آن را به هیچ انسانی نمی‌دهد، چون این کتاب برای همیشه آمده است، برای همه‌ی انسانها تا روز قیامت.

اما در مورد انجیل، مسیحیان عزیز بدانید همین کثرت کتاب‌ها بیانگر تحریف آن می‌باشد، مگر انجیل یک کتاب نیست؟ پس این همه کتاب چیست که پیدا شده است؟ مشاهده می‌کنیم که بزرگان مسیحیت چهار انجیل را به عنوان «قابل قبول» پذیرفته‌اند (انجیل متی، مرقس، لوقا و یوحنا) یعنی حتی موفق نشده‌اند تنها یک مورد را باقی بگذارند، و این بیانگر تحریف این کتاب آسمانی عزیز می‌باشد.

اما عزیزان در بین این اناجیل تناقضاتی وجود دارد و صرفا کثرتِ کتاب‌ها دلیل تحریف کتاب مقدس انجیل نمی‌باشد.

به عنوان مثال در انجیل مرقس باب شش، شماره ۹

عیسی به مریدانش اجازه می‌دهد در مسافرت کفش به پا کنند (در ترجمه‌ای که نزد بنده موجود است، لفظ موزه آمده که به معنای کفش است).

ولی در انجیل متی باب دهم، شماره ۱۰

در مورد همین سفر گفته که عیسی ؏ به مریدانش اجازه نمی‌دهد کفش به پا کنند.

یا مثلا در انجیل متی، باب هشتم، شماره‌ی ۵ آمده وقتی عیسی ؏ وارد کفرناحوم می‌شود افسر نگهبان (یوزباش) «خودش» نزد عیسی ؏ می‌رود و به او التماس می‌کند.

ولی در انجیل لوقا، باب هفتم شماره ۳، آمده که یوزباش چون غلامش مریض است «مشایخ یهود» را نزد عیسی می‌فرستد تا التماس کنند برود و غلام یوزباش را شفا دهد.

موارد زیاد دیگری وجود دارد، ولی به همین دو مورد اکتفا می‌کنیم. البته پیش‌بینی می‌کنم که دوستان مسیحی بحث تناقضات قرآن را مطرح نمایند. عزیزان تناقض زمانی پیش می‌آید که دو گزاره «در زمان و مکان و شرایط برابر با هم تفاوت داشته باشند»، مثلا در یک مکان و یک زمان و یک شرایط من هم بروم و هم بیایم! این تناقض است. مثلا اگر بگویم امروز می‌روم و فردا می‌آیم تناقضی پیش نمی‌آید!

دو موردی که در مورد انجیل ذکر کردم، دارای شروط تناقض می‌باشند. اما تناقضات نسبت داده شده به قرآن چنین شرایطی ندارند؛ به عنوان مثال یکی از تناقضات مطرح شده در مورد قرآن می‌گوید:

قرآن در جایی گفته روح الامین آمد و در جای دیگر می‌گوید جبرئیل آمد، پس این تناقض است! در حالی که روح الامین نام دیگر جبرئیل می‌باشد و هیچ تناقضی وجود ندارد.

من خودم همه‌ی آن‌ها را بررسی کرده‌ام، تمام مواردی که ذکر کرده‌اند از فیلتر زمان و مکان و شرایط برابر (شروط تناقض) عبور نمی‌کنند. و همه‌ی موارد مطرح شده با هم خاصیت «جمع‌پذیری» دارند و متناقض نیستند، اما تناقضات انجیل این گونه نیستند.

لذا عزیزان مسیحی بدانید امکان ندارد کلام خداوند متعال متناقض باشد و مطمئن باشید: این مطالب در گذر زمان دستکاری شده و از روایان گوناگون نقل شده‌اند، امیدوارم بیایید کمی تامل بفرمایید چون مطمئن باشید روز قیامت بخاطر «بی‌خیالی» در این زمینه بازخواست خواهید شد.

د)

در پایان از همه‌ی جوانان اهل کتاب خاضعانه درخواست می‌نمایم که بیشتر فکر کنند:

۱. بیایید در مورد اسلام تحقیق کنید ولی تحقیقی منصفانه.

۲. از دریچه‌ی دوربین دشمن‌هایمان به ما مسلیمن نگاه نکنید، کمی پاسخ‌های ما را هم بخوانید یا کمی کتاب‌های عمومی اسلام را مطالعه بفرمایید.

۳. عملکرد نادرست مسلمین را به پای اسلام نگذارید، کما اینکه ما تجاوزهای جنسی کاردینال‌های واتیکان را به پای مسیحیت و کتاب مقدس نمی‌گذاریم، یا نسل‌کشی‌های شارون در صبرا و شتیلا را به پای تورات نمی‌گذاریم.

۴. اگر دشمن ما به زور خواست ثابت کند این مسائل نادرست در فلان کتاب مسلمین آمده، باز هم به حرف دشمن ما به این سادگی اعتماد نکنید ببینید پاسخ ما چه می‌باشد. (به عنوان مثال بحث جنگ‌طلبی و خونریزی و حقوق زنان و...).

در پایان از همه‌ی شما تقاضا می‌نمایم بیایید نسخه‌ی کامل شده‌ی «همان دین خود» را بپذیرید تا إن شاءالله قیامت شما خراب نشود، بی‌شک کسی که حقیقت را بداند و انکار کند با خداوند قادر طرف است، چون مساله‌ی بسیار حساس و مهمی می‌باشد، خدای متعال در خصوص حضرت محمدﷺ می‌فرماید:

﴿ما أَرْسَلْناك إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمينَ﴾ **(انبیاء: ۱۰۷)**

«و (ای پیامبر!) تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.»

- پس او برای شما هم رحمت است برای ما هم، خودتان جلوی دریچه‌های رحمت را نگیرید

پروردگار در جای دیگری می‌فرماید:

﴿مَنْ يَبْتَغِ غَيرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ **(آل عمران: ۸۵)**

«و هر کس که دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیان دیدگان خواهد بود.»

در صفحات گذشته توضیح دادم که اسلام به منظور پذیرش حق و تسلیم شدن و فرمانبردار بودن در مقابل خداوند متعال می‌باشد، زمان حضرت موسی ﷺ فقط اسلام (تسلیم فرمان خدا بودن) مورد پذیرش بود، زمان حضرت عیسی ﷺ فقط اسلام (تسلیم فرمان خدا بودن) مورد پذیرش بود، و الان هم تا قیامت فقط دین حضرت محمدﷺ می‌باشد، خلاصه در هر حال فقط اسلام (تسلیم فرمان خدا بودن) مورد پذیرش ذات باری تعالی می‌باشد. امیدوارم به این نکات توجه بفرمایید و بدانید اسلام متعلق به شما و ما و همه‌ی انسان‌هاست.

چرا پیامبرﷺ آخرین دین زمان خود (مسیحیت) را نپذیرفت؟

چرا محمد ابن عبدالله قبل از پیامبری (تا چهل سالگی) آخرین دین خدا یعنی مسیحیت را نپذیرفت ولی الان شما معتقدید «همه» باید آخرین دین (یعنی اسلام) را بپذیرند؟

پاسخ:

الف)

اگر بخواهیم بسیار کوتاه پاسخ دهیم، می‌گوییم:

چون ایین مسیحیت به صورت مقطعی فقط برای قوم حضرت عیسی ﷺ (یعنی بنی اسرائیل) نزول پیدا کرده بود و رسالتش جهانی نبود که تمام بشریت را به آن فراخواند و مردم جهان هم ملزم به پذیرش آن باشند، اما آیین اسلام همه‌ی انسانها را به پذیرش دین زیبای اسلام دعوت کرده است، آخرین دین می‌باشد و در نهایت جامعیت و فطرت‌پذیری تا روز قیامت برای بشریت اعتبار دارد.

خداوند متعال در قرآن کریم خود این نکته (که حضرت عیسی ﷺ برای بنی اسرائیل مبعوث شده) را به آموخته است، ملاحظه بفرمایید:

﴿وإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ﴾ (صف: ٦)

«و خاطرنشان ساز زمانی را که عیسی پسر مریم گفت: "ای بنی‌اسرائیل"! من فرستاده‌ی خدا به سوی شما بوده و...»

یا در جای دیگری می‌فرماید:

﴿ويُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ*وَرَسُولًا «إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ (آل عمران: ٤٨-٤٩)

«و بدو خطّ و کتابت، و دانش راستین و سودمند، و تورات و انجیل می‌آموزد. و او را به عنوان پیغمبری "به سوی بنی‌اسرائیل" روانه می‌دارد (و بدیشان خبر می‌دهد) که من (بر صدق نبوّت خود) نشانه‌ای را از سوی پروردگارتان برایتان آورده‌ام.»

در حالی که برای محمد المصطفی دستور دیگری وجود دارد، و مانند رسالت حضرت عیسی ﷺ نیست، ملاحظه بفرمایید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا «كَافَّةً لِلنَّاسِ» بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (سبا: ٢٨)

«ما تو را برای "جملگی مردمان" فرستاده‌ایم تا مژده‌رسان (مؤمنان به سعادت ابدی) و بیم دهنده (ی کافران به شقاوت سرمدی) باشی، ولیکن اکثر مردم (از این معنی) بی‌خبرند (و همگانی بودن نبوّت تو را باور نمی‌دارند).»

پس «شرایط» پذیرش آخرین دین در بین مردم امروز با قریشیان ۱۴۰۰ سال قبل (قبل از ظهور اسلام) تفاوت دارد، البته ناگفته نماند آن زمان پیامبر و برخی از مردم مکه آیین ابراهیم حنیف را تبعیت می‌نمودند، بله می‌دانم مردم دچار شرکیات شده بودند اما رسول اکرمﷺ قبل از رسالت هم به خاطر زهد و تقوی و روحیه‌ی حق‌پذیرانه‌اش دچار این شرکیات نگشته بودند.

به یاد دارم روزی با یکی از مخالفین بحث می‌کردم، دقیقا همین شبهه را مطرح نمود که چرا پیامبر تا چهل سالگی مسیحی نشده و از آخرین دین زمان خود تبعیت نکرده است، این مسائل را برای او شرح دادم و گفتم که آیین مسیحیت مقطعی و برای مردم بنی اسرائیل بوده است، اتفاقا برای او آیه‌ی قرآن هم ذکر کردم، اما ایشان گفت من قرآن شما را قبول ندارم، باید منابع مسیحیت هم این نکته را تایید کرده باشند تا بپذیرم و...

لذا چون احتمال می‌دهم روزی مخالفین اسلام مبارک این درخواست را نزد شما مخاطبان گرامی هم مطرح نمایند، إن شاء الله از خود کتاب انجیل اثبات می‌نماییم که آیین مسیحیت فقط برای هدایت قوم بنی اسرائیل گام برداشته است.

دلیل اول:

انجیل متی، باب دهم، شماره ۵ الی ۷.

«این دوازده را عیسی فرستاده بدیشان وصیت کرده گفت: "از راه امتها مروید" و در بلَدی از سامریان داخل مشوید (۵) بلکه "نزد گوسفندان گم‌شده‌ی اسرائیل" بروید. (٦) و چون می‌روید موعظه کرده گویید که ملکوت آسمان نزدیك است.(۷)»

ملاحظه نمایید می‌فرماید در سرزمین سامریان، که غیر بنی اسرائیل بودند، داخل نشوید و نزد بنی اسرائیل بروید و برای آن‌ها موعظه کنید.

دلیل دوم:

در همان انجیل متی نکته‌ی دیگری هم برای اثبات این ادعا وجود دارد:

انجیل متی، باب دوم، شماره ۱ الی ۷

«و چون عیسی در ایام هیرودیس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده گفتند کجاست آن مولود که پادشاه یهود است؟ زیرا که ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم. اما هیرودیس پادشاه چون این را شنید مضطرب شد و تمام اورشلیم با وی (مضطرب شدند)، پس همه رؤسای کهنه و کاتبان قوم را جمع کرده از ایشان پرسید که مسیح کجا باید متولد شود؟ بدو گفتند در بیت لحم یهودیه؛ زیرا که از نبی چنین مکتوب است و تو ای بیت لحم در زمین یهودا از سایر سرداران یهودا هرگز کوچکتر نیستی، زیرا که از تو پیشوایی به ظهور خواهد آمد که "قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود."»

همه چیز واضح است و نیاز به توضیح ندارد. لذا باید بدانیم آیین مسیحیت برای قوم بنی اسرائیل نازل شده و اجبار و الزامی وجود نداشته که مردم حجاز هم حتما باید آخرین دین زمان خود را پذیرفته باشند.

البته این مطالب نکات مهمی را برای جوانان مسیحی ما هم در پی دارد، تا إن شاء الله نسخه‌ی جامع و جهانی همان مسیحیت خود (اسلام و تسلیم شدن در مقابل خداوند منان) را انتخاب نمایند و دیگر از نسخه‌ی گذشته که در آن زمان برای تزکیه و پاکی قوم بنی اسرائیل نزول پیدا کرده بود تبعیت نفرمایند.

ب)

در پایان توجه به یک نکته بسیار مهم می‌باشد، اینکه می‌گوییم آیین مسیحیت رسالت جهانی نداشته، به این معنا نیست که آموزه‌هایش نادرست بوده و برای مردم جهان صدق نکرده است، عرض کردیم همه‌ی ادیان، اسلام (به معنای تسلیم بودن در مقابل حق) بوده‌اند. ولی با توجه به خیلی از ویژگی‌ها، اسلام معرفی شده توسط محمد مصطفی ﷺ به عنوان دینی برای تمام جهانیان معرفی شده است، ویژگی‌هایی همچون عدم تحریف قرآن (بر خلاف تحریف کتابهای ادیان پیشین) و جاودانگی معجزه‌اش، آمادگی بشریت برای پذیرش جامع‌ترین دین و...

زمان حضرت محمد ﷺ آموزه‌های آیین مسیحیت تحریف شده بود، انتظار دارید این ابَرمرد تاریخ، یک دین تحریف شده و پر از آموزه‌های نادرست را می‌پذیرفت و آن را عملی می‌نمود؟! حتی اگر شروع به روشنگری هم می‌کرد، مسیحیان در مقابلش می‌ایستادند و می‌گفتند می‌خواهی دین ما را تغییر دهی؟ تو چکاره‌ای؟ حتی مسیحیان الان هم وجود تحریف در کتابشان را نمی‌پذیرند چه رسد به آن زمان که یک حکومت قدرتمند مسیحی در روم وجود داشت و شرایط طور دیگری بود...

لذا خدای متعال ایشان را به پیامبری برگزید و دستور داد همان دین انبیاء (که تسلیم شدن در مقابل حق می‌باشد) را عرضه نماید، اما این بار به صورت کامل، جامع، شامل و غیر قابل تحریف..

این بار رسول اکرم ﷺ در قبای یک پیامبر ظهور کرد و به اصلاح آموزه‌های مسیحیت و یهودیت پرداخت و علاوه بر پذیرش و به رسمیت شناختن آن‌ها نسخه‌ی کامل‌ترشان را عرضه نمود.

چرا در قرآن زن به عنوان کشتزار مرد معرفی شده است؟

چرا در قرآن زن‌ها به عنوان کشتزار مردان معرفی شده‌اند؛ آیا این توهین به زنان نیست؟

پاسخ:

متاسفانه مخالفان اسلام بدون کوچکترین تامل این جملات را تکرار می‌کنند، باور کنید کار به جایی رسیده که «هر چه» در مورد زنان گفته شود می‌گویند این توهین است!

به نظر شما «مادر»، این واژه‌ی ملکوتی و پر معنا چرا «مادر» شده است؟ آیا تا به حال به این سوال فکر کرده‌اید؟! مگر مادران با مهر و محبت خویش ما را «پرورش نداده‌اند» ؟ مگر همه‌ی ما روزی در شکم مادر زندگی نکرده‌ایم؟ مگر پدرهای ما «بذر وجود» ما انسانها را در رحمهای مادرانمان «نکاشته‌اند»؟

تعجب می‌کنم! اینکه زن «کشتزار مرد» می‌باشد چرا توهین به مقام زن تلقی می‌گردد! حتی در آزمایشگاه در جریان تلقیح مصنوعی، اسپرم را در رحم «کِشت» می‌دهند تا در آنجا رشد و نمو یابد، ولی چرخه‌ی طبیعی و خدادادی آن را بی‌احترامی و ناسزاگویی در حق مادران و خواهران می‌دانند!؟

ببینیم خدای متعال چه می‌فرماید:

﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (بقره: ۲۲۳)

«زنان شما محلّ بذرافشانی (کشتزار) شما هستند، پس از هر راهی که می‌خواهید به آن محلّ درآئید (و زناشوئی نمائید به شرط آن که از موضع نسل تجاوز نکنید)، و برای خود (با انتخاب همسران شایسته و پرورش

فرزندان صالح و بایسته، توشه‌ای) پیشاپیش بفرستید، و از خدا خویشتن را برحذر دارید (و به هنگام حیض با زنان نزدیکی نکنید و از راهی جز راه بقای نوع بشر با ایشان زناشوئی ننمائید) و بدانید که شما او را ملاقات خواهید کرد (و از شما درباره‌ی اعمال و اقوالتان پرسیده خواهد شد)، و مژده بده به مؤمنان (که با رعایت حدود دین، سعادت اخروی و رضایت پروردگار را به دست خواهند آورد).»

این آیه در مورد یکی از حیاتی‌ترین و مهمترین رفتارهای جامعه یعنی روابط زناشویی بین زن و مرد سخن می‌گوید، مشاهده می‌کنیم که خداوند تبارک و تعالی با ذکر احکامی خاص این مسائل را به مردان یاد داده است، و در همین راستا لقاح و رشد و نموی جنین در رحم مادر را به کشتزاری تشبیه[1] کرده که دانه‌اش توسط مرد در آن مکان کشت می‌شود.

---

۱. این آیه از باب کنایه به تولید نسل به کشتزار اشاره داشته ... شاید گفته شود چرا درآیه مذکور به عشق اشاره نشده است؟ در جواب گفته می‌شود: اتفاقاً علت اینکه درآیه نفرموده که «با عشق یکدیگر را درآغوش بکشید و فرزند تولید کنید» و جملات شبیه این، چون سبب اطاله در بیان خواهد در حالی که خداوند در یک جمله کوتاه با لفظ کنایی که در زبان عرب هم متداول بوده کل مطلب را بیان داشته .. زنان کشتزار شمایند یعنی همانطور که برای رویش یک گیاه نیاز به بذر افشانی وآبیاری و مراقبت است و در نهایت یک محصول مطلوب بدست می‌آید.. در طی این فرایند عشق و محبت باغبان در مراقبت از گیاه نمود دارد چون توجه باغبان به رویش گیاه و مراقبت از آن سبب می‌شود یک محصول خوب تولید شود. حرث یعنی کشتزار، منظور این است که محلی که برای کشت می‌باشد باید بذر افشانی شود نه در غیر محل خودش از این رو تنها محل تولد و القای نطفه بین زن و مرد در واقع زنان هستند لذا خداوند با این تعبیر فرموده زنان شما کشتزارهایتان می‌باشند. و خداوند متعال نیز محل مربوطه را با کنایه بدون صراحت بیان داشته تا جنبه‌ی عملی این کار برای مخاطب تداعی نشود بلکه با تعبیر لطیف و هدفمند بیان نموده است.

به عبارتی در یک تشبیه بسیار زیبا مشخص شده که حراست و بهره‌وری به عهده‌ی مادر می‌باشد و کاشتن بذر به عهده‌ی مرد است، واقعا کجای این تشبیه، توهین می‌باشد که اسلام‌ستیزان چنین تبلیغاتی! به راه انداخته‌اند؟

غیر از این است که همه‌ی افراد جامعه افتخار کِشت شدن در دامن زنان را دارند! آیا این تشبیه نوعی اهمیت‌بخشی به زنان نیست؟

اینکه به «مردان» فرموده زنان کشتزار شمایند، به این خاطر است که مخاطب این آیه مردان می‌باشند، ملاحظه بفرمایید در ادامه احکامی ذکر را ذکر نموده که مربوط به مردان است: شما هرگونه که خواستید (در هر زمان و مکان یا حالت‌های مختلف جنسی) با همسر خود رابطه‌ی جنسی برقرار کنید مختارید، ولی در وقت حیض با آن‌ها نزدیکی نکنید.

برای افرادی که می‌گویند آیا این آیه اختیارات تام در زمینه رابطه با همسر را وضع کرده (به عنوان مثال نزدیکی از پشت هم اجازه داده شده است؟)

می‌گوییم خیر خداوند متعال زمانی که در نهایت زیبایی و ادب به کشتزار اشاره نموده، آیه شامل گزاره‌ای که چنین نقشی نداشته باشد، نمی‌شود. (آیا نزدیکی از پشت باعث کِشت می‌شود!!! خیر).

پس عزیزان بدانید قرآن کریم راهنمای بشریت می‌باشد، خداوند متعال آنچه که خود لازم دانسته و تشخیص داده که برای زندگی ما انسانها مفید می‌باشد را در قرآن مطرح فرموده است، بحث مسائل جنسی هم یکی از همین موضوعات می‌باشد. متاسفانه مشاهده می‌کنیم افراد بهانه‌گیر با برداشت‌های نادرستی که دارند و القای ذهنیات عجیب خود به مردم، در صدد کم فروغ نمودن این آموزه‌های نورانی می‌باشند، ولی بی‌شک، و باز هم بی‌شک نور حق با دهان مخلوقاتی ضعیف خاموش نخواهد شد.

جدایی دین از سیاست (سکولاریسم)

شبی در منزل یکی از دوستان دعوت شده بودم. مهمانان دیگری هم حضور داشتند اما شاخص‌ترین فرد آن جمع، عموی دوستم بود که بعد از سالها زندگی در اروپا به ایران بازگشته بود. بحثِ آزاد بود و از هر دری سخن می‌گفتیم، تا اینکه بحث به «حکومت دینی» و «سکولاریسم» کشیده شد.

آن شب عموی غرب زده‌ی دوست ما مدافع سرسخت سکولاریسم یا همان جدایی دین از سیاست بود و بنده‌ی حقیر منتقد این نوع حکومت‌داری و مدافع سرسخت یک حکومت دینی بودم.

به هر حال سخنان زیادی مطرح شد اما ایشان استدلالی مطرح کردند، که به بهانه‌ی بازگو کردن و نقد آن، چکیده‌ای از این مباحث را هم تقدیم حضور شما عزیزان می‌نمایم، امیدوارم که مفید باشد.

هرچند محتوای این استدلال مربوط به ایشان نیست و از افراد دیگری هم شنیده‌ام و به احتمال زیاد شما هم شنیده باشید که می‌گویند در جامعه هم باید «مسجد» وجود داشته باشد و هم «فاحشه‌خانه»! تا مردم آزادانه راه خود را انتخاب کنند، کسی که دوست دارد هرزه باشد به فاحشه‌خانه برود (مختار باشد) و کسی که آنجا را دوست ندارد و قصد عبادت دارد به مسجد برود! می‌دانید که این مفهوم خصوصا در بین عوام الناس بسیار مشهور شده است،[1] اما مثال آن مرد خیلی عجیب بود، او می‌گفت:

---

۱. با توجه به حجم انتشار در بین مردم کم‌سواد و بی‌سواد، بعید نیست دستهایی در پشت پرده آن را منتشر کرده باشند!

«چـون در هـر خانـه‌ای "توالـت" وجـود دارد، پـس بایـد در جامعـه‌ای هـم "فاحشه‌خانه" وجود داشته باشد، تا افرادی کـه مایلنـد، برونـد در آنجـا خـود را تخلیه نمایند...»

کمی در مورد سکولاریسـم توضـیح مـی‌دهیم، سـپس بـه بررسـی شـبهه‌ی ایشان باز می‌گردیم...

الف)

در مورد «سکولاریسم» و «جدایی دین از سیاست» حـرف و حـدیث بسـیار زیاد است، کتاب‌های زیادی در این زمینه نگاشـته شـده و بحـث‌هـای فراوانـی صورت گرفته است و مقالات متعددی هم چاپ شده است، لـذا در چنـد سـطر کوتاه نمی‌توان آن گونه که باید حق این مطلب مهـم را ادا نمـاییم، امـا بـاز هـم چند نکته‌ی مهم را خلاصه‌وار خدمت شما عزیزان عرض می‌نماییم، تا إن شـاء الله فریب این نیرنگ اسلام‌ستیزان را نخورید.

همه‌ی جوانانِ مسلمان ما باید بدانند که مفهوم «جدایی دین از سیاسـت» برای جامعه‌ای صدق می‌کنـد کـه دیـن آن‌هـا قابلیـت اداره‌ی امـور مملکـت را نداشته باشد. لذا اول باید فهمید مـدعیان، خواسـتار جـدایی «کـدام دیـن» از سیاست هستند! کسی که می‌گوید تمام دین‌ها باید از سیاسـت جـدا باشـند، بدانید او در اشتباه است.

سکولاریسم از اروپا شروع شد، و در یک نگرش واقع‌بینانه متوجه می‌شـویم که جامعه‌ی اروپا چاره‌ای جز انتخاب «سکولاریسم» نداشته است، چـون واقعـا آیین مسیحیتِ تحریف‌شده برنامه‌ای برای حکومت‌داری در اختیار ندارد!

همین نداشتن برنامه موجب شده بود که یک سری کشیش و دولت مرد مسیحی در قالب حاکمیت کلیسا بر گُرده‌ی مردم سوار شوند و با تزریق آرای شخصی و دل‌بخواه مردم را از دینداری متنفر سازند!

روشنفکران جامعه اروپا شدیداً در پی یافتن راهی برای عبور از این منجلاب بودند، لذا گفتند باید دین (مسیحیت؛ با وضعیتی که دارد) از سیاست (اداره کردن مملکت) جدا باشد. این تاریخچه‌ی بسیار کوتاه و خلاصه‌شده‌ی پیدایش سکولارسم (بخاطر وجود مسیحیت) در اروپا می‌باشد.

ب)

اما اسلام مبارک چه؟ آیا این دین جاودانه هم برای اداره‌ی جامعه و حکومت‌داری برنامه‌ای در اختیار ندارد؟ آیا مرد شماره یک اسلام (رسول اکرمﷺ) خود حکومت دینی تشکیل ندادند؟ آیا در آموزه‌های ما چنین مباحثی (مباحث مربوط به مملکت‌داری) وجود ندارد؟

همه می‌دانند که اسلام برای حکومت‌داری و اداره‌ی مملکت پروژه و برنامه دارد، اگر توجه بفرمایید متوجه می‌شوید که اسلامِ مبارک رسالت خود را از اداره‌ی خانواده شروع نموده و سپس به جامعه می‌رسد و در سطح کلان به اداره‌ی مملکت و در نهایت اداره‌ی جهان می‌پردازد و برای تمام دنیای بشری به معرفی طرح و ایده پرداخته است.[1]

---

۱. توصیه می‌کنم کتاب «اسلام و صلح جهانی» اثر شهید سید قطب رحمه‌الله را مطالعه بفرمایید که با قلم شگف‌انگیز خود این مساله را به خوبی توضیح داده است.

و اینجاست که می‌گوییم جدایی دین از سیاست هیچ ربطی به جامعه اسلامی ندارد، واقعا مایه‌ی تعجب است عده‌ای به زور می‌خواهند دین را از مردم بگیرند تا یک حکومت سکولار (یا همان عَلمانی) به راه بیندازند!

نمی‌دانم کی متوجه می‌شوند که سکولاریسم در جوامع اسلامی نان و نوایی نخواهد داشت، چون مردم از اسلامِ مبارک و فطرت‌پذیر، متنفر نشده‌اند و دنبال جایگزین کردنِ برنامه‌ای به جای اسلام نیستند.

نکته:

تنفر از اسلام با تنفر از مسلمان‌نمایان تفاوت دارد، می‌دانم عزیزان از آغاز مطلب به حکومت‌های ایکس و ایگرگ فکر کرده‌اید که ادعای اسلامی بودن داشته‌اند اما جز خونریزی و تجاوز، خدمتِ! دیگری ارائه نکرده‌اند!

که در پاسخ می‌گوییم: اندیشه‌ای که بعد از خواندن این جملات به ذهن شما خطور کرد دقیقا یکی از پله‌های نردبان اندیشه‌ی سکولاریسم در جوامع مسلمان می‌باشد، نردبانی که زورمداران می‌خواهند به زور آن را در جوامع ما مستقر نمایند و از آن بالا بروند.. آری عزیزان، دشمنان قسم خورده‌ی اسلام، با ایجاد ایکس و ایگرگ‌های خونریز، پله‌ی اول نردبان را طی کرده‌اند. می‌دانید پله‌ی دوم چیست؟ حمایت از آن‌ها...

با حمایت آشکار و پنهان و پر و بال دادن‌های باورنکردنی به حکومت‌های به ظاهر اسلامی، پله دیگری را هم پشت سر گذاشتند، سپس در یک پله‌ی دیگر با متوحش نشان دادنِ هر چه بیشتر منادیان اسلام! در رسانه‌های بین‌المللی، به جهانیان ثابت کردند که ترکیب دین و سیاست در قلمرو اسلام هم ثمره‌ایی جز این بربریت و توحش را نخواهد داشت!

تـا هـم دلِ هـواداران فریـب‌خـورده‌ی خـود (در جوامـع مسـلمان‌نشـین) را قرص کنند (که سکولاریسم بهتر است) و هم بـه مـن و شـما جـوان مسـلمان و معتقد نشان دهند کـه هـیچ وقـت حـال و هـوای ترکیـب اسـلام و سیاسـت بـه فکرتان خطور نکند چون این است نتیجه‌ی آن! (در حالی که پیامبر ما، کـه در قرآن به عنـوان الگـوی حسـنه بـرای همـه‌ی مـا معرفـی شـده، یـک شخصـیت برجسته‌ی سیاسی بوده و رهبری حکومت اسلامی را به عهده داشته است!)

لذا جمله‌ی اولم را تکرار می‌کنم، حس و حالی که با ایـن سـخنان بـه شـما دست داد (تنفر از وجود دین و سیاسـت بـه صـورت آمیختـه) پلـه‌ای از نردبـان آن‌ها می‌باشد. (به زبان ساده این فکر را بـه ذهـن مـا تزریـق نمـوده‌انـد) حتـی یکی از پله‌های آن‌ها این مـی‌باشـد کـه عـده‌ای از جوانـان احساسـی، بخـاطر نوشتن این متن نسبت به بنده گمان نادرست داشته باشند، نه فقط بنده بلکـه نسبت به تمام داعیانی که این سخنان را مطرح می‌کنند!

شاید باور نکنید ولی تمام این پله‌ها برنامه‌ریزی‌شـده مـی‌باشـد و در قالـب پروژه‌های بلندمدت بر سر ما مسلمانان هـزاره‌ی سـوم پیـاده می‌شـوند، لـذا از جوانان مسلمان می‌خواهم که هوشیار باشند. و همیشـه شعارشـان ایـن باشـد که «ما خواهان یک برنامه‌ی صحیح اسلامی می‌باشیم و برنامه‌هایی که خـود را اسلام معرفی می‌نمایند امّا جز قتل و جنایت و ارعاب کار دیگری ندارند، قبول نداریم.»

بگذار دشمنان برنامه‌ریزی کنند، ما هم برنامه‌ریزی می‌کنیم و با قلم‌هـایی که با استعانت از الله متعال به عشق رسول‌الله ﷺ و اسـلام مبـارک بـه گـردش درآمده‌اند، برنامه‌ها و نیرنگ‌هایشان را نقش بر آب می‌کنیم.

جوانان مسلمان هرگز فراموش نکنید: قدرت آن‌ها در ضعف ماست (درست مانند یک ساعت شنی)، اگر ما متحد باشیم و به ریسمان الهی چنگ زنیم، هیچ قدرتی یارای برنامه‌ریزی برای نابود کردن امت اسلام را نخواهد داشت، لذا دست از تکفیر و تحقیر و تمسخر دیگر مسلمانان برداریم و تفاوت برداشت آن‌ها از نصوص شرعی را به منزله‌ی جنگ با دین اسلام تلقی نکنیم، تفرقه تا مرز نابودی، ما را ضعیف کرده است... امیدوارم، امیدوارم به این جمله فکر نمایید که: از زمانی که وحدت ما از بین رفته، و پاره‌ای از حُکّام اسلام سرسپرده‌ی غرب شده‌اند (مجریان ایجاد تفرقه). قدرت دشمن هم ظاهر گشته است.

ما امروز هم مستعمره‌ایم، ولی در استعمار فکر و لابی‌گری‌های آن‌ها... فقط وحدت می‌تواند این زنجیرهای نامرئی استعمارِ فکری را از هم گسسته نماید... و بی‌شک بعد از رهایی از این زنجیر می‌توانیم طعم آزادی و امنیت و پیشرفت را در سایه‌ی آموزه‌های رفیع قرآن مجید تجربه نماییم.

و به غربی‌ها هم اعلام می‌کنیم: دیگر دوران استعمار کورِ شما به سر امده است، امروز مسلمانان آگاه‌تر از همیشه می‌باشند، لذا بهتر است به مرزهای جغرافیایی و فکری خود باز گردید و مسلمانان جهان را به حال خود رها کنید. وای به روزی که این امت به صورت کامل از خواب برخیزد.

ج)

اما پاسخ به سخنان ان مرد غرب زده:

می‌گوید چون در هر خانه‌ای دستشویی وجود دارد پس باید در شهر هم فاحشه‌خانه (جهت تخلیه) وجود داشته باشد. پاسخ این است که این دو گزاره چه ربطی به هم دارند!

اگر شـما در خانـه‌ی خـود دستشویی داریـد در داخـل شـهر هـم صـدها و هزاران توالت عمومی برای مردم وجود دارد. ولـی شـما کـه مـی‌خواهیـد بـرای دختر و پسر مردم فاحشه‌خانه ایجاد نمایید، آیا حاضرید در گوشـه‌ای از حیـات خود، فاحشه‌خانه‌ی کوچکی ایجاد کنید کـه بـه کوچـه راه داشـته باشـد؟ مـن نمی‌دانم این مرد چگونه این دو مورد را به هم ربط داده است!

اصلا قیاس او غلط است، مانند این است که فردی بگوید مـن بـه ماشـین خیلی احتیاج دارم پس در سطح شهر مغازه‌ای می‌خـرم (چـه ربطـی داشـت!) حرف او هم اینگونه اسـت. «هـر کسـی در خانـه دستشـویی دارد پـس بایـد در جامعه هم فاحشه‌خانه وجود داشته باشد!»

قیاس او زمانی درست خواهد بود که بگوید هـر خانـه‌ای توالـت دارد، پـس بایـد در جامعـه هـم توالـت عمـومی وجـود داشـته باشـد، دیگـر بحـث را بـه فاحشه‌خانه کشاندن اشتباه است و ربطی ندارد.[1]

د)

جواب آن سخن معروف کـه مـی‌گویـد «بایـد در جامعـه هـم مسـجد وجـود داشته باشد هم فاحشه‌خانه»:

از کسی که چنین ادعایی دارد می‌پرسیم، آیا اجازه می‌دهید فرزندان شـما جهت ارضای نیاز جنسی به‌آنجا بروند؟ خصوصا دختر جوان شما یا خـواهر یـا به نوعی ناموس شما، آیا اجازه می‌دهید؟

---

۱. برای فهم بیشتر برعکس آن را در نظر بگیرید، اگر می‌گفت چون در خانه من فاحشـه‌خانه وجود دارد پس باید در داخل شهر هم توالت عمومی وجود داشـته باشـد، آیـا خـودش بـه حرف خودش اعتنایی می‌کرد! خیـر! پـس چـرا الان کـه بـر علیـه خداپرسـتی حـرف زده، سخنش قابل اعتنا شده است! (حداقل برای خودش).

مطمئنم می‌گویید خیر! خوب زمانی که این را برای خود نمی‌پسندید چرا نابودی و فساد و هرزگی جوانان مردم برای شما اهمیتی ندارد؟ آیا زن‌هایی که در آنجا حضور پیدا می‌کنند پدر و برادر ندارند؟ چرا ناموس آن افراد برای شما مهم نیست؟ پس عزیزان بدانید به کسی که تشنه است باید آب گوارا داد، نه اینکه یک لیوان پر از آب زهرآگین در اختیار او قرار دهیم.

برای حل مشکلات جنسی جوانان باید تسهیلات ازدواج را فراهم کنیم، باید با ایجاد اشتغال و محرومیت‌زدایی میل به ازدواج را افزایش دهیم نه اینکه آن‌ها را به درّه‌ی فساد و تباهی پرت نماییم!

ر)

امیدوارم فریب شعار غرب‌زدگان را نخورید! سکولاریسم آن‌ها فقط مصرف داخلی دارد و با ما مسلمانها اصلا سکولار نیستند!

۱. در کشورهایی که ادعای دموکراسی و سکولاریتشان دنیا را کَر کرده است! دختران محجبه دارای محدودیت‌های فراوانی هستند! و از لحاظ «سیاسی» قوانینی تصویب کرده‌اند که حجاب «دینی» نباید وجود داشته باشد (دین و سیاست که از هم جدا بود!)

۲. انگلیسی که طبق ادعای خود، دین و سیاست را کیلومترها از هم دور نگه داشته است، در سالیان نه چندان دور تمام تلاش «سیاسی» خود را برای ایجاد یک حکومت رادیکال «دینی» به نام اسرائیل در قلب جهان اسلام بکار گرفت.

۳. بسیاری از کشورهای سکولار اروپایی، اجازه نمی‌دهند، مسلمانها وقت عید قربان، گاو و گوسفند خود را قربانی کنند![1]

پس اروپاییان از یک سو به زور می‌خواهند این پیشفرض ذهنی نادرستِ خودشان (که دین برای حکومت‌داری مناسب نیست) را برای اسلام مبارک هم اعمال کنند (در حالی که هیچ ربطی به اسلام ندارد).

و از دیگر سو در جایی که احساس کنند منافع خودشان در خطر است، به شدت سعی می‌کنند با جانبداری از یهودیت و مسیحیت و لخت شدن و... به ما مسلمانان ضربه بزنند. (یک بار با شعار سکولاریسم ما را غارت می‌کنند و بار دیگر با کنار گذاشتن آن و دفاع از ادیان خود)، در هر صورت منفعت ما را نمی‌خواهند.

لذا امیدوارم جوانان برومند ما فریب این گونه شعارها را نخورند، سران کشورهای اروپای سکولار! هر سال به واتیکان می‌روند و به پاپشان ادای احترام می‌کنند... امیدوارم جوانان مسلمان ما به جای کنار گذاشتن اندیشه‌ی خود و تسلیم شدن در مقابل اندیشه‌ی بیگانه، در راستای فهم بیشتر اندیشه‌ی اسلامی گام بردارند.

سجده‌های خالصانه«تر» برای خدای «ستارالعیوب»

وقتی در فضای مجازی به جستجو می‌پردازیم نکات عجیبی را می‌بینیم.. شاید باور نکنید ولی ذات و شخصیت خیلی از افراد در پشت یک نام مستعار

---

۱. در جلد اول هم به این موضوع اشاره کرده‌ایم، ادعای وجود پارادوکس در بین مسلمانان ص ۳۰۸.

به نمایش در می‌آید. چون می‌دانند مجهول‌الهویه هستند هر چه دلشان خواست منتشر می‌کنند.. (هر چه دلشان خواست). یکی از این موارد، بحث آبرو و حیثیت افراد می‌باشد. خدا نکند آبرو و نقطه ضعف کسی دست کاربران فضای مجازی بیفتد! و چقدر سخت است مساله‌ای که حتی نمی‌خواهی دست دوستانت بیفتند این بار دست جهانیان افتاده است.

نیازی به توضیح نیست، همه‌ی شما این موارد را دیده‌اید:

- شخصی در کمال اطمینان با دوستش حرف می‌زند اما دوستش از او فیلم گرفته است و آن را به عنوان نقطه ضعف منتشر می‌کند!

- یک خانواده دعوا می‌کنند (که در هر خانواده‌ای یک امر طبیعی است) شخصی از آن‌ها فیلم می‌گیرد و منتشر می‌کند! و در کمال وقاحت حرف‌هایی که اعضای آن خانواده در حالت عصبانیت بیان کرده‌اند، تکیه کلام مردم می‌شود!

- کسی در بیمارستان در حال جان دادن است، شخص همراهِ مریض یا شخص دیگری که به هر دلیلی آنجا حضور دارد، از حالت احتضار و سکرات موت آن شخص فیلم می‌گیرد و منتشر می‌کند! (این حرکت باعث می‌شود داغ مرگ آن شخص، همیشه برای خانواده‌اش تازگی داشته باشد، چون همیشه فیلمش موجود است و نمی‌توانند موضوع را فراموش کنند).

- یکی را می‌ترسانند (مثلا یک مار مرده را داخل پیراهنش می‌اندازند) او فرار می‌کند، داد می‌زند، گریه و زاری می‌کند.. دیگران هم می‌خندند و از او فیلم می‌گیرند! بی‌انصاف‌ها اگر خودتان بودید نمی‌ترسیدید! بی‌انصاف‌ها نمی‌گویید این جوان غرور دارد، فردا روز امید و آرزوی یک زن و چند بچه

خواهد شد! که دیدن این فیلم برای آن‌ها دردآور است. (شکستن غرور مرد خانه‌شان).

- یکی قضای حاجت دارد و از شدت فشار به گوشه‌ای می‌رود (همه‌ی انسانها تحت این فشار قرار می‌گیرند)، اما دوستانش از زاویه‌ای او را فیلمبرداری می‌کنند و می‌خندند، سپس منتشر می‌کنند!

- معلمی دانش‌آموزش را کتک می‌زند و از این صحنه فیلم می‌گیرد و می‌خندد سپس فیلم را منتشر می‌کند! او نمی‌داند برای همیشه تخم کینه را در دل آن دانش‌آموز می‌کارد.

- دختری فریب‌خورده است و با دوست‌پسرش در پارک می‌نشیند، دوست‌پسرش به بهانه‌ی عکس از او فیلم می‌گیرد در این حین سخنان عاشقانه بر زبان می‌رانند، بعد از مدتی این حال و هوای احساسی تمام می‌شود و فیلم بنا به دلایلی منتشر می‌گردد! این پسر بی‌انصاف نمی‌گوید: این دختر فردا همسر یکی از مردهای جامعه می‌شود یا در آینده مادر یک پسر غیرتی می‌شود، پسری که چنین فیلمی از مادرش را با مردی غیر از پدرش ببیند در هم خواهد شکست!

- موارد خیلی بیشتری وجود دارد ولی به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

می‌دانم که اکثریت شما مخاطبان عزیز فیلم‌های مشابه این موارد را دیده‌اید، چون متاسفانه اینترنت پر است از این مسائل! واقعا چرا دیگران را اذیت می‌کنیم، وقتی اذیت کردیم چرا فیلم می‌گیریم؟ و زمانی که فیلم می‌گیریم چرا منتشر می‌کنیم! با کدام اجازه؟ مگر نمی‌دانیم روز قیامت در قبال این هتک آبروها مسئول هستیم؟

باور کنید گاهی اوقات کلیپ‌هایی برایم فرستاده‌اند که مثلا دختری در جایی نشسته و آواز می‌خواند بلافاصله حذفش کرده‌ام چون مطمئنم این فیلم مربوط به یک مجلس خصوصی بوده است. من چرا در این بین واسطه‌ی گناه شوم! مگر گناهان خودم کم هستند که گونی بردارم و گناهان دیگران را هم حمل نمایم!

سوالی که نزد بنده بی‌پاسخ مانده این است که واقعا چرا به خود اجازه می‌دهیم صحنه‌ی «شکستن و خورد شدن» دیگران را ضبط نماییم؟ چرا نباید آن را بپوشانیم!؟ تا کی باید آبرو و حیثیت افراد (در فضای مجازی) نزد ما تا این اندازه بی‌ارزش باشد؟ تا کی ما انسانها خود بلای جان خود خواهیم شد!

مخاطبان بزرگوار زیاد احساس «امنیت» نکنید! امروز از مشکلات دیگران فیلم گرفته و منتشر کرده‌اند فردا از ترسیدن و عصبانیت و فرار و اشتباه من و شما تصویربرداری می‌کنند! چشم ما که رنگین‌تر از چشم دیگران نیست.

لذا خواهش می‌کنم بیایید به این موارد پایان دهیم، باور کنید کافیست وقت «شکستن» و «تحقیر افراد» گوشی را بیرون نیاورده و فیلم‌برداری نکنیم، آن موقع چیزی برای انتشار وجود نخواهد داشت. اما اگر وجود داشت و به دستمان رسید، بیایید قول بدهیم (حداقل) برای افراد بیشتری ارسال نکنیم.

اگر به عنوان این مطلب نگاهی بیندازید مشاهده می‌کنید که نام آن را گذاشته‌ام: «سجده‌های خالصانه‌تر برای خدای ستارالعیوب.»

واقعا باید خلوص سجده‌های ما بالاتر رود هنگام گردن‌کجی نزد خداوندی که یکی از نامهایش «ستار العیوب» است... چقدر این پروردگار مهربان است، چقدر بخشنده است.

آیا هیچ کدام از ما مرتکب خطا نشده‌ایم؟ آیا هیچ یک از ما گناه نکرده‌ایم؟ همین الان به گناه بزرگی که در زندگی انجام داده‌اید فکر کنید، (اولین موردی که به ذهنتان خطور کرد، منظورم همان است) ببینید خدای بزرگ چگونه با ما رفتار کرده است؟ علی‌رغم اینکه شاهد این همه اشتباه و گناه است، آن را می‌پوشاند و آبروی ما را حفظ می‌کند.[۱]

عزیزان مشاهده می‌کنید یک اشتباه کوچکِ انسانها دست ما انسانها! می‌افتد، سبحان الله چگونه از آن کوهی می‌سازیم و از انتشار درد و ضعف دیگران لذت می‌بریم!

اما بیایید اینگونه نباشیم، مطمئن باشید درد دیگران درد ما هم می‌باشد. چه بسا فردا ما در جای آن‌ها قرار بگیریم! و برای حفظ حیثیت‌مان محتاج حمایت دیگران باشیم! چه زیبا گفته است سعدی بزرگوار:

بنی آدم اعضای یک پیکرند　　که در آفرینش چو یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار　　دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی‌غمی　　نشاید که نامت نهند آدمی

---

۱. اما توجه داشته باشید کسی که خود گناهانش را به دیگران می‌گوید یا با افراد دیگر به صورت دسته‌جمعی گناه می‌کند؛ وضعیتش فرق می‌کند، او خود گناهش راآشکار کرده است. و برای روز قیامت کار خود را سخت نموده است، این دفعه برای اثبات گناهکاری او در روز قیامت شاهد و حتی مدعی وجود دارد که می‌گویند خدایا فلانی با وجود فلان کار چرا بخشیده می‌شود! ولی من نه. لذا اگر قضیه فقط بین خدای مهربان و بنده باشد، راحت‌تر بخشیده خواهد شد و الله أعلم. بنا براین با دهن‌لقی و افتخار به انجام گناه! نزد دیگران، این فرصت قیامتی را از دست ندهیم.

هشت پیام برای هشت نفر تا هشت خبر خوب...!

پیامهایی در فضای مجازی منتشر می‌شود مبنی بر اینکه:

«شخصی خواب پیامبرﷺ را دیده است، حضرت رسول اکرمﷺ به او فرموده مردم این زمانه از اسلام دور شده‌اند! حال این پیام در دست شماست. اگر آن را برای هشت نفر بفرستید تا هشت ساعت دیگر یک نفر به شما زنگ می‌زند و خبر خوبی به شما می‌دهد، اما اگر پخش نکنید تا هشت ساعت دیگر یک بلای ناگهانی شما را فرا می‌گیرد! خیلی‌ها نفرستادند و کور شدند! و بچه‌ی آن‌ها جلوی چشمانشان خفه شد و خیلی‌ها انجام دادند و خوشبخت شدند...»

احتمال زیاد می‌دهم تمام شما مخاطبان عزیز این گونه پیامها را دیده باشید.

دهه‌ی شصتی‌ها به یاد دارند آن زمان در یکی از کتاب‌های فارسی دوره‌ی ابتدایی ماجرایی وجود داشت به نام «پِترُس فداکار.» داستان از این قرار بود که در یک سد، سوراخ کوچکی ایجاد می‌شود. پترس می‌فهمد که اگر این وضعیت ادامه داشته باشد سوراخ بزرگ‌تر می‌گردد و در نهایت سد شکسته می‌شود و مردم شهر غرق می‌شوند. لذا انگشتش را داخل سوراخ قرار می‌دهد و این کار را آنقدر ادامه می‌دهد تا انگشتش بی‌حس می‌گردد و در نهایت بیهوش می‌شود و مردم او را می‌بینند و خلاصه شهر نجات پیدا می‌کند.

درست است که هدف اصلی داستان آموزش فداکاری به ما دانش‌آموزان بود اما نکات جالب دیگری هم در ورای این ماجرا وجود دارد. و آن هم این است که اگر در دیوار اعتقاد مردم یک سوراخ کوچک ایجاد شود به مرور آن دیوار فرو می‌ریزد و فرد را در می‌نوردد.

اسلام‌ستیزان از این قاعده به خوبی خبر دارند لذا سعی می‌کنند نهایت استفاده را از آن ببرند.

تمام شبهاتی که پاسخ می‌دهیم از این قاعده مستثنی نیست، نیک بدانید دشمنان در صدد شکستن «دیوار اعتقادِ» جوانان ما می‌باشند آن هم با ایجاد سوراخ‌های بسیار کوچک و مرحله به مرحله پیش می‌روند.

به این خاطر است که بارها به شما عزیزان توصیه نموده‌ام، تا شبهه‌ای شنیدید بلافاصله در مورد آن تحقیق کنید و اجازه ندهید این «رهگذر» (این شبهه)! به «مهمان» و در نهایت «صاحب خانه» تبدیل شود!

فراموش نکنیم کسی باید ضمیر ما را درنوردد و لیاقت صاحب خانگی در نهاد ما را دارد که بی‌نیاز از ماست و خوبی ما را می‌خواهد[1]

نه اشخاصی که برای برپایی نظم نوین جهانی کار می‌کنند! و تمام مردم را نردبانی کرده‌اند برای رسیدن به اهداف ماسونی و استعماری خود[2]! نه اشخاصی که در پی تغییر و سرنگونی حکومت‌های سیاسی هستند و برای رسیدن به اهداف اقتصادی و قدرت‌طلبانه‌ی خود، مردم بی‌گناه را قربانی می‌کنند. (آن‌ها می‌دانند جوان «بی‌اعتقاد» و «بی‌باور» برنامه‌ی آن‌ها را انتخاب می‌کند و در راستای اهداف آن‌ها گام بر می‌دارد، لذا سعی می‌کنند جوانان را در منجلاب الحاد غرق کنند) در هر حال بحث ما چیز دیگریست.

---

۱. اشاره به وجود خداوند سبحانه و تعالی است.

۲. ممکن است اسلام‌ستیزی این متن را بخواند و بگوید: بابا ول کنید ماسون کجا بود، استعمارگر کجا بود، که می‌گوییم منظور ما شما نیست، بلکه خطاب ما در مورد بالاسری‌های پنهان شما بود، کسانی که شما را ابزار کرده‌اند و خود متوجه نشده‌اید.

عزیزان این گونه پیامها نیز (هشت هشت هشت) جزو متن هایی می‌باشند که می‌خواهند مانند یک مته دیوار اعتقاد جوانان ما را سوراخ نمایند.

شما تصور کنید یک جوان بی‌اطلاع از مسائل دینی (ولی کاملا پایبند به نماز و روزه)، طبق دستورالعمل تعریف‌شده عمل می‌کند و به عشق رسول اکرمﷺ پیام را برای هشت نفر می‌فرستد، و طبعاً منتظر آن خبر خوش باقی می‌ماند (با ایمان راسخ)..

می‌دانید که انتشار سخنان پیامبرﷺ دارای ثواب فراوانی است، اما بحث خبر خوش و ناخوش هیچ ربطی به این پیام ندارد...! در کجای آیین اسلام آمده هر کس به تبلیغ چنین مطلبی بپردازد، برای او خبر خوبی ارسال می‌شود!

و اینجاست که جوان مسلمان بعد از انتظار فراوان به این نتیجه می‌رسد که این گونه پیامها دروغ هستند و متاسفانه به صورت ناخودآ گاه نسبت به موارد دیگری (که کاملا صحیح می‌باشند) هم بی‌اعتماد می‌شود! مثلا به او بگویند صدقه باعث دفع بلا می‌شود، این بار به سختی باور می‌کند! (در حالی که او بیخودی به امور نادرست اعتماد کرده بود).

البته حالت عکس آن هم وجود دارد، شما تصور کنید آن جوان بی‌اطلاع این پیام را منتشر نمی‌کند و به صورت کاملا اتفاقی در آن روز برای او اتفاق ناگواری رخ می‌دهد، این بار بیخودی به چیزی ایمان پیدا می‌کند که اصلا پایه واساس شرعی ندارد! و متاسفانه این بار هر خرافاتی را که برای او بفرستند از ترس حوادث منتشر می‌کند!

بله، کوتاهی در انتشار آموزه‌های دین مبین اسلام (ترک امر به معروف) و بی‌خیالی، برای ما عواقبی در بر دارد، ولی این گونه نیست که بلافاصله سنگی از آسمان بر سر ما برخورد کند یا دچار برق‌گرفتگی شویم!

لذا در یک جمع‌بندی:

این گونه پیامها روی جامعه‌ی هدفی که اسلام‌ستیزان مدنظر قرار داده‌اند، تاثیرات بسیار سوئی بر جای می‌گذارد که بازخوردهای آن در آینده و به صورت بلندمدت پدیدار می‌شود (ضعیف شدنِ اعتقاد و باور نسبت به امور «درست»، و تقویت شدنِ اعتقاد و باور نسبت به امور «نادرست») امیدوارم شما جوانان عزیز فریب این گونه پیامها را نخورید.

نقد آقای چرچیل بر اسلام و پاسخ ما به وی

متنی در فضای مجازی منتشر شده که در آن آقای چرچیل، دین اسلام را نقد کرده است.[1]

در یک معرفی کوتاه آقای چرچیل نخست‌وزیر بریتانیا در دوران جنگ جهانی دوم بود، نوبل ادبیات را دریافت کرد و مردم بریتانیا به او بسیار علاقه‌مند می‌باشند (تا جایی که نام بهترین مرد تاریخ بریتانیا را بر او اطلاق کرده‌اند).

---

۱. منبع سخنان چرچیل:
Winston Churchill, From the River War, first edition, vol. ii (London: Longmans green & Company, 1899), pp. 240-250

البته او برای مردم جهان بهترین نبود، در جنگ جهانی دوم شهر درسدن آلمان را در عرض یک شب به خاکستر تبدیل کرد و ده‌ها هزار انسان بی‌دفاع و مدنی را زنده زنده سوزاند! کاری که جز قساوت و سنگدلی و بی‌رحمی هیچ توجیه دیگری ندارد (بهترین مرد بریتانیا !!!)

روزنامه‌ی دی ولت یکی از جریده‌های معروف آلمان می‌باشد. این روزنامه در ۳ مارس ۱۹۹۵ فاجعه درسدن را اینگونه به تصویر می‌کشد:

«آن‌ها در درسدن، تنها در عرض یک شبِ جهنمی، صدها هزار نفر را نابود کردند و گنجینه‌های فرهنگی بی‌شماری را تخریب نمودند. زن‌هایی که در بیمارستان‌ها در حال وضع حمل بودند از پنجره‌ها به بیرون می‌پریدند تا در آتش نسوزند. اما در عرض چند دقیقه این زنان و کودکانشان که هنوز چشمانشان را به روی جهان باز نکرده بودند به تلی از خاکستر تبدیل شدند. هزارن نفر که بمب‌های آتش‌زا آن‌ها را تبدیل به مشعل‌های متحرک کرده بود به درون حوض‌های آب می‌پریدند اما فسفر حتی درون آب نیز آن‌ها را می‌سوزاند. حتی حیوانات باغ‌وحش نیز با بیچارگی به همراه انسان‌ها به سوی آب می‌دویدند. اما تمام این انسان‌ها و حیوانات به نام آزادی نابود شدند.»

همچنین روزنامه‌ی تلگراف، در ۱۳ فوریه ۲۰۱۵ گزارشی از این شب وحشتناک تهیه کرده که در آنجا آمار کشته‌شدگان ۳۵ هزار نفر اعلام شده است.[1]

---

1. http://www.telegraph.co.uk/history/world-war-two/11410633/Dresden-was-a-civilian-town-with-no-military-significance.-Why-did-we-burn-its-people.html

اگر می‌خواهید عکس‌های فاجعه‌ی درسدن را ببینید کافیست عبارت زیر را در گوگل جستجو بفرمایید:

Churchill crimes in Dresden, Germany

حال عزیزان «چنین شخصی» آمده اسلام مبارک را نقد کرده است، و اسلام‌ستیزان نقد او را با افتخار منتشر می‌کنند، که ما هم با استعانت از خدای متعال ادعاهای او را خط به خط و به صورت دقیق پاسخ داده‌ایم.

چرچیل:

براستی که اسلام چه داغ شرمی به ارزش وجودی مسلمان می‌زند!

پاسخ:

براستی که شما انگلیسی‌ها با فتنه‌ها و توطئه‌های آشکار و پنهانتان، چه داغ شرم و چه لکه‌ی ننگی بر پیشانی بشریت شده‌اید!

آقای چرچیل شما نوبل ادبیات دریافت کرده‌اید و مرد اهل فکری هستید، می‌توانید بگویید دلیل حضور چند صد ساله‌ی شما در خاورمیانه چیست؟ غیر از این است که شما استعمارگر بودید[1] و هستید و اموال مردم بی‌پناه را دزدیده‌اید و کماکان می‌دزدید؟

---

۱. جان پیلجر مستندساز و محقق استرالیایی در «اربابان جدید جهان» می‌نویسد: «پس از اکتشاف نفت در اواخر قرن نوزدهم، دولت‌های قدرتمند اروپایی، برای چنگ انداختن بر این «بزرگترین موهبت» وقت تلف نکردند. تا سال ۱۹۱۸، ترک‌ها را بیرون رانده و امپراطوری عثمانی را بین خود تقسیم کرده بودند. عراق و سایر سرزمین‌های عربی، به رغم وعده‌ی استقلال پس از جنگ، به استعمار گرفتار آمدند. فرانسه سوریه، لبنان و شمال عراق را نگه داشت. بریتانیا بغداد و بصره در جنوب عراق را گرفت. بریتانیا کُردهای ←

اسلام مایه‌ی افتخار ماست، ولی آیا دزدی برای ارزش وجودی شما یک افتخار است یا داغ شرم؟ سوای از این مسائل، کشتار مردم شهر درسدن آلمان چه؟ جزو افتخارات شماست یا لکه‌ی ننگی بر پیشانی تمام زورمداران تاریخ بشریت؟

چرچیل:

اسلام افزون بر آنکه پیروان خود را به شکل بنیادگرایان پریشان‌مغزی در می‌آورد که خطر آن برای انسان مانند خطر بیماری ترس از آب برای سگ تشنه‌ای است که از بی‌آبی در حال مردن است..

پاسخ:

«اسلام» یا «دست شوم استعمار»؟

جناب آقای وینستون این شما هستید که با هژمونی رسانه‌ای و اعزام جاسوس‌های مخفی و مستشاران مداخله‌جو، پریشان‌حالی و پریشان‌مغزی را به روح و روان افراد «ساده‌لوح» تزریق می‌نمایید تا راه رسیدن به منافع را برای شما هموار کنند. وگرنه اسلام کی چنین اجازه‌ای به پیروان قرآن داده است؟ آن پریشان‌مغزی در کجای منابع ما جای گرفته است؟

محنت کشیده را در منطقه جداگانه‌ای تحت نفوذ خود قرار داد، و هنگامی که کردها به پا خواستند، وینستون چرچیل، وزیر وقتِ امور مستعمرات، چنین گفت: من ارادهای نازک نارنجی‌ها درباره‌ی استفاده از گاز را نمی‌فهمم، و شدیداً طرفدار استفاده از گاز سمی بر ضد قبایل بی‌تمدنم.» (اربابان جدید جهان، صص ۹۳ - ۹۴)

اما در مورد مثالی که ذکر کردید، اتفاقا اهداف شوم شما در منطقه مانند آن سگ می‌باشد جناب آقای چرچیل، شمایی که نه می‌توانید ژست روشنفکری و دموکراسی را کنار بگذارید و نه می‌توانید از منابع مالی و طلای سیاه شرق الاوسط (خاورمیانه) دست بکشید و خطر این روشنفکرنمایی شما مانند ترس آن سگ تشنه می‌باشد.

چرچیل:

همچنین باور به تقدیر و سرنوشت غیر قابل تغییر در زندگی، فرد مسلمان را به یک موجود بدون اراده تبدیل می کند.

پاسخ:

کسی که معلوماتش در زمینه‌ی جبر و اختیار (در حوزه‌ی علوم اسلامی) در این حد! باشد، آیا مجوز نقد دین و برنامه‌ای به عظمت اسلام را دارد؟

نمی‌دانم جاسوس‌های شما چگونه مطالب و موضوعات را به شما مخابره کرده‌اند که آیه‌ی به این واضحی را ندیده‌اند:

﴿... إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِم...﴾ (رعد: ۱۱)

«بی‌گمان خداوند حالت (و سرنوشت) هیچ قومی را تغیر نمی‌دهد، تا وقتی که آنان آنچه را که در ضمیرشان است تغیر دهند.»

پس ما بدون اراده نیستیم، در حقیقت بی‌اراده‌ی اصلی شمایی هستید که نمی‌توانید از جاسوسی و فتنه و ایجاد تفرقه و استعمار در بین ملل مسلمان دست بردارید.

چرچیل:

در هر نقطه‌ای از این دنیا که پیروان محمد زندگی و یا فرمانروایی می‌کنند، عادت‌های واپسگرا و فسادآور، بی‌توجهی به امور کشاورزی، سستی در امور تجاری و نبود احساس و اراده مثبت برای پیشرفت و سازندگی رواج کامل دارد.

پاسخ:

شاید در زمان حیات شما امت اسلام درگیر مشکلات بوده باشد ولی شما حق این تعمیم کلی را ندارید. آیا کشور «مالزی» که جزو اقتصادهای برتر دنیاست، شامل این دنیا نیست؟ آیا از آمار مسلمانان مالزی اطلاع دارید؟ آیا می‌دانید چند مسلمان در آنجا زندگی می‌کنند؟ و امنیت و درآمد در آنجا چگونه است؟

آقای چرچیل بدانید بزرگترین شانس مالزی بعد از داشتن اسلام این است که در خاورمیانه قرار نگرفته است(!) و دزدهای بین‌المللی (شما و رفقایتان) در امور آن دخالت و لشکرکشی و اسرائیل‌سازی نداشته‌اند! آقای چرچیل می‌دانید تمام مواردی که ذکر کردید در سایه‌ی امنیت انجام می‌شود اما شما صدها سال است با زورمداری آن را از ما گرفته‌اید؟ متأسفانه خودمان هم مقصریم که با تفرقه راه را برای شما باز کرده‌ایم...

چرچیل:

این واقعیت که بر پایه‌ی اصول و احکام اسلام، هر زنی باید مانند کالا و در حکم یک بچه، یک همسر یا صیغه به مردی تعلق داشته باشد...

پاسخ:

یک سوال از شما می‌پرسم:

تعلق داشتن به «یک مرد» و ایجاد یک زندگی سالم بهتر است، یا تعلق داشتن «به همه‌ی مردم» و یک زندگی پر از تشویش و اضطراب! زنی که فقط در اختیار شوهر خود باشد، زندگی زیبایی را در کمال آرامش شروع می‌کند و به مرور بچه‌دار می‌شود، مرد کار می‌کند و او هم در خانه به حس فطری مادرانه‌اش جلا می‌بخشد و اگر شرایط مهیا بود، زن اگر خواست می‌تواند کار هم بکند.

ولی در سیستم «مد نظر شما» چه؟ زن دوست دارد امروز متعلق به شخصی باشد فردا به دیگری و دیگری... زنان زیبارو و خوشکل در جوانی مورد توجه همگان قرار می‌گیرند ولی بعد از اینکه زیبایشان رفت و پیر شدند دور انداخته می‌شوند! آیا در سیستم معرفی‌شده‌ی اسلام (یعنی «خانواده») زن نقش کالا را دارد یا در سیستم شما؟!

چرچیل:

... به گونه طبیعی نابود کردن بردگی در دنیا را به تاخیر انداخته و تا عقیده و ایمان به این کیش بین مردم از بین نرود، بردگی از همبودگاه بشری رخت بر نخواهد بست.

پاسخ:

شما قوامیت مرد روی همسرش را به بردگی گرفتن زن می‌نامید. اما افسارگسیختگی زن را آزادی و رهایی؟! و نمی‌دانید که در اختیار همسر و عشق خود بودن آزادی است، نه در اختیار دیگران بودن...

لازم است بدانید که در شرع زیبای اسلام، فقط اموری «آزاد» می‌باشد که به صورت کوتاه‌مدت و بلندمدت «منافع حقیقی» افراد را تضمین می‌کند، اینکه زن طبق هوا و هوس و خواسته‌هایش متعلق به چندین مرد و حتی جامعه باشد (فیلم و عکس‌های مستهجن) این آزادی است؟ اینکه برده شدن برای شهوات دیگران است!

یا نه، اگر منظور شما همان نظام برده‌داری است، بدانید اسلام قبل از ملل دیگر این «پدیده‌ی دنیای قدیم» را ریشه‌کن کرد، اسلام آغازگرش نبود و برای حذف آن به زمان نیاز داشت. ولی در بین شما چطور؟

راستی استعمارگری را از نظام برده‌داری مبرّا می‌دانید؟ آیا ملت‌های مختلف را برده‌ی اقتصادی و اجتماعی کردن، برده‌داری نیست؟! لذا جناب سِر وینستون چرچیل شما حق ندارید از برده‌داری حرف بزنید.

چرچیل:

در دنیای ما هیچ عاملی واپسگراتر از نیروی دین نیست.

پاسخ:

(فارغ از مفهوم کلمات، که چه دینی و چرا و...) این سخن را از هیچ کس نمی‌پذیریم، مگر دشمن، چون با بیان دشمن، ثابت می‌شود که ما موفق بوده‌ایم...

اما آقای چرچیل اگر مبارزه با استبداد و استعمار واپس‌گرایی می‌باشد، بله بی‌شک ما بسیار بسیار واپس‌گراییم.

و می‌دانم که شما هم می‌دانید همین نیروی دین بود که صلاح‌الدین‌ها و عمرمختارها و... را بر علیه دشمنان و استعمارگران شوراند.

چرچیل:

دین و مذهب در فساد اندیشه و منش انسان تا آن اندازه کارساز است که در حس وفاداری به کشور نیز اثر می‌گذارد و آنرا مختل می‌سازد.

پاسخ:

و باز هم بی‌اطلاعی از آموزه‌های والای دین مبین اسلام. ادعای شما کاملا برعکس می‌باشد، حضرت محمد ﷺ می‌فرماید:

(مَنْ قُتِلَ دُونَ مالِه فَهُوَ شَهيدٌ، وَمَنْ قُتِلَ دُونَ دِينِهِ فَهُوَ شَهيدٌ، وَمَنْ قُتِلَ دُونَ دَمِهِ فَهُوَ شَهيدٌ، وَمَنْ قُتِلَ دُونَ أَهْلِهِ فَهُوَ شَهيدٌ)[1]

«هرکس به خاطر دفاع از مال، دین، خون و خانواده‌اش کشته شود، شهید است.»

مشاهده می‌کنید که اسلام مبارک به دفاع از کیان و مملکت در مقابل دشمن سفارش نموده است و حتی فرموده کسی (مؤمنی) که در این راه کشته شود، شهید است... یعنی تا ابد خوشبخت می‌شود، منتها، مسلمانان وطن‌پرست نیستند[2] بلکه خداپرستند و با پرستش خدا و دفاع از حقانیت به دفاع از سرزمین خود می‌پردازند، نه با خاک‌پرستی.

---

۱. سنن ابی داود، ج ٤، ص ٢٤٦ ح ٤٧٧٢؛ سنن الترمذی، ج ٤، ص ۳۰ ح ۱٤۲۱؛ سنن الکبری للنسائی، ج ۳، ص ٤٥٥ ح ۳٥٤٤.

۲. دوست داشتن وطن از ایمان است و در حدیثی هرچند ضعیف نقل شده که: «حب الوطن من الایمان» و مشروعیت دوست داشتن وطن و تعلق خاطر به‌آن باتوجه به نصوص شرعی ثابت است و غیر قابل انکار می‌باشد. برای تحقیق موضوع بنگرید به: (فتح الباری- ابن حجر، ج ۳، ص ٦۲۱؛ مرقاة المفاتیح- ملا قاری، ج ۳، صص ۱۱٥۸؛ تحفة الأحوذی- مبارکفوری، ج ۹، ص ۲۸۳)

چرچیل:

نباید پندار کرد که اسلام در دنیای ما رو به ناتوانی و نابودی گذاشته است بلکه برعکس می‌بینیم که عقیده به این کیش بین ساکنان آفریقای مرکزی نیز رواج یافته و سبب ایجاد افراد خطرناک شده است.

پاسخ:

و ذکر موفقیت ما از زبان دشمن چقدر شیرین است...

خوش‌تر آن باشد که سرّ دلبران گفته آید در حدیث دیگران

و بی‌شک پروژکتور عظیم حقیقت را نمی‌توان با فوت کردن دهانی خاموش نمود...

چراغی را که ایزد برافروزد هر آنکس پف کند، ریشش بسوزد

چرچیل:

بدیهی است که هرگاه مسیحیت در بازوان توانای علم و دانش نگهداری نمی‌شد، همانگونه که تمدن روم باستان نابود شد، اسلام نیز تمدن اروپای مدرن را به نابودی می کشانید.

پاسخ:

وقتی این جمله‌ی چرچیل را دیدم خیلی فکر کردم، که خدایا منظورش چیست؟ به هر حال درست است که از روی بی‌اطلاعی و یا تخاصم در مورد اسلام مبارک حرف زده ولی فرد باسوادی بوده و جایزه نوبل ادبیات دریافت کرده است. در همه‌ی سایت‌ها و کانال‌های دشمنان اسلام هم دقیقا همین

متن وجود دارد، تا اینکه به متن انگلیسی مراجعه کردم و مشخص شد که آقایان کپی پیست‌کن (ناباوران ایرانی) بدون تامل فقط کپی می‌کنند.

مشاهده بفرمایید این سخن ایشان است:

and were it not that Christianity is sheltered in the strong arms of science, the science against which it had vainly struggled, the civilisation of modern Europe might fall, as fell the civilisation of ancient Rome.

اصلا بحث اسلام در آن وجود ندارد! و ترجمه‌ی صحیح جملات این است:

«بدیهی است که هرگاه مسیحیت در بازوان توانای علم و دانش نگهداری نمی‌شد، همانگونه که تمدن روم باستان نابود شد، تمدن اروپای مدرن را نیز به نابودی می‌کشاند.» این عبارت «اسلام نیز» از تحریفات اسلام‌ستیزان است که به ترجمه افزوده شده است.

اما نقد و بررسی اصل ترجمه:

ما در این مورد قبلا توضیح داده‌ایم، که «مسیحیت تحریف‌شده» زمینه‌ساز ظهور سکولاریسم در اروپا بود و دفاع ما از مسیحیت مربوط به دوران قبل از تحریف می‌باشد نه بعد از آن، و در کل این مسئله هیچ ربطی به اسلام ندارد، چون آیین مبارک اسلام تحریف نشده است و «کاملا موافق» و «مشوّق» «علوم تجربی» و «دانش بشری» می‌باشد. لذا نیازی نیست که علم بیاید با دست‌ها و بازوانش جلوی آن را بگیرد! بلکه اسلام به علم جهت می‌دهد که در راستای خدمت به بشریت بکار گرفته شود نه ساختن بمب اتم! و ذوب کردن انسانهای بی‌دفاع.

یکی از دلایل اسلام گریزی جوانان، شیوه‌ی نادرست اختلاف در بین داعیان

بنده تا به حال هیچ داعی راستینی را ندیده‌ام که در حق «مردم» بی‌انصاف باشد. هیچ ماموستا و طلبه‌ای را ندیده‌ام که امر نادرستی را به مردم آموزش دهد و «دلسوز» و «خیرخواه» مردم نباشد.

بله، ممکن است امری به دید ما نادرست باشد و یکی از داعیان، آن را در بین مردم منتشر نماید ولی او به زعم خود یک امر درست و پسندیده را به مردم منتقل کرده است. لذا آن «حس دلسوزی» که عرض نمودم کماکان بر سر جای خود قرار دارد. داعیان عزیز ما، همیشه زیباترین و پسندیده‌ترین چیزی که می‌دانند را به مردم منتقل می‌کنند و بسیار مهربانند.

ولی متاسفانه به هیچ عنوان در حق «همدیگر» رئوف و مهربان نمی‌باشند! و در بین خود فضایی آکنده از توهین و افترا و تخریب و تحقیر! بوجود آورده‌اند، یکی برچسپ مبتدع خورده، یکی مدخلی، دیگری مشرک، دیگری وهابی، دیگری مرجئه، آن یکی جهمیه، این یکی فاسق و...

صادقانه بگوییم این موضوع به حدی مردم را «دلسرد» کرده که حتی از مسجد و عبادت هم فاصله گرفته‌اند!

واقعا فردِ جوشکار، قصاب، نجار، راننده تاکسی و... نمی‌داند به حرف چه کسی گوش دهد؟! در حالی‌که هیچ گونه تخصصی هم ندارد که سره را از ناسره تمییز دهد، پس تکلیف او چیست؟ او نمی‌داند به حرف «الف» گوش دهد، سخن «ب» را تایید کند؟ یا دیدگاه «جیم» را تحلیل نماید!! همه هم خود را جزو «فرقه‌ی ناجیه» می‌دانند و می‌گویند ما دنباله‌رو اصلی قرآن و سنت هستیم! و دیگران در اشتباه هستند.

برای درک بیشتر موضوع به این مثال توجه بفرمایید:

فردی می‌خواهد به سفر دور و درازی برود، ماشین ندارد و مجبور است همراه یک راننده مسیر خود را طی کند.

می‌رود ترمینال شهرستان، ۵ ماشین در آنجا به صف ایستاده‌اند. هر کدام از راننده‌ها با کمال میل حاضر است او را ببرد، اما همه‌ی آن‌ها می‌گویند با من بیا فلانی تو را به هلاکت می‌رساند، در واقع همه خود را ارجح‌تر می‌دانند و می‌گویند «اگر با غیر از من سوار شوی هلاک می‌گردی، او هیچی نمی‌داند، دشمن است، خلافکار است و...»!!!

عزیزان از خود بپرسید، تکلیف این مسافر بیچاره چیست؟

البته ناگفته نماند راننده‌ها هر کدام دلیل خاص خود را دارند و این طور نیست که یکی از آن‌ها نتواند از سخن و ادعای خود دفاع کند. همه‌ی آن‌ها گواهینامه معتبر هم دارند.

آخر سر مسافر بیچاره می‌گوید نه به مسافرت می‌روم و نه با هیچکدامتان سوار ماشین می‌شوم، فعلا شما تکلیف خود را با همدیگر مشخص کنید تا بعداً ببینیم چه می‌شود! اما چون مسافر گریزی ندارد و حتما باید به این سفر برود، دچار خلأ و انواع آشفتگی‌های روحی‌روانی می‌گردد و متاسفانه از ناکجا اباد سر در می‌آورد!

حال برای مثال بالا این مفاهیم را جابگذاری نمایید:

مقصد = آخرت

وسیله (ماشین) = جریان‌های فکری دینی

راننده = داعی

مسافر = مردم

گواهی نامه = اجازه نامه، مدارک حوزوی و دیگر تخصص‌ها

آیا نباید این حقیقت تلخ را بپذیریم که داعیان مقصرند و با دشمنی در میان خود، روحیات مردم را آشفته کرده‌اند؟! ممکن است عده‌ای بگویند همیشه این اختلافات وجود داشته است؛ می‌گوییم بله، ولی آیا همیشه از این «تخریب‌ها» و «توهین‌ها» هم وجود داشته است؟!

این وضعیت اسفناک می‌تواند معلول بسیاری از علت‌ها باشد. دست‌های پنهان، منزلت پیدا کردن افراد کم‌سواد از طریق رسانه‌های معاصر (فضای مجازی و...)، جاه‌طلبی، غرور و عدم شهامت قبول حقیقت و دلایل دیگر، ولی در هر صورت عواقب سوء آن، «غیر قابل چشم‌پوشی است.»

یک مثال دیگر ذکر می‌کنم:

بارها پیش آمده به مهمانی رفته‌ایم، دو برادر در آن خانواده با هم اختلاف داشته‌اند و با کنایه و الفاظ ناروا همدیگر را خطاب قرار داده‌اند، در حالی که هر دو با خوشرویی نزد ما آمده‌اند و اصلا به روی خود نیاورده‌اند که در این لحظه اختلاف دارند.

اما بخاطر رفتار ناپسند آن‌ها (با یکدیگر)، نه تنها از مهمانی دلسرد شده‌ایم بلکه جایگاه و ارزش هر دو برادر نزد ما کاهش پیدا کرده است (چون در جریان اختلاف، از هم پرده‌دری می‌کردند یا انواع رفتارهای ناشایست را بروز می‌دادند، خلاصه مواردی را بیان کردند که قبل از تخریب برادر، مقدمه‌ی تخریب خودِ آن‌ها، در چشم ما بوده است).

ولـی بـاور کنیـد اگـر آن دو بـرادر در جریـان «اخـتلاف» جانـب «تقـوی» را رعایـت مـی‌کردنـد، نـه تنهـا کـم‌ارزش نمـی‌شـدند و مهمـانی بـر مـا سـخت نمی‌گذشت بلکه ما شیفته‌ی این نوع «رفتار» می‌شدیم. پس اختلاف یک امر طبیعی و محتمل می‌باشـد، ولـی پرده‌دری و فحاشـی و تمسـخر و تـوهین بـه بزرگانی که شخص مخالف آن‌ها را قبول دارد، نامحتمل و غیرطبیعی است.

داعیان عزیز، چرا در هر جایی تقـوا دارید، ولـی در جریـان نقـد یـک دیگر آن را کنار می‌گذارید؟ مگر نمی‌دانید تخریـب (آن هـم بـا ایـن اسـلوب) مقدمه‌ی تخریب خودتان در چشم مردمِ «آزادمنش» و «با بصـیرتی» مـی‌باشـد که در اطراف شما زندگی می‌کنند؟ (وگرنه کاری بـه هـواداران احساسـی شـما ندارم که برایتان به به و چه چه می‌گویند).

فراموش نکنید، شما متعلق به امت اسلام هستید، وارثـان انبیـاء هسـتید، امید ما هستید، نور چشمان مردم جامعه هستید، ولی با تخریـب و تحقیرهـای بـه دور از تقـوی، جایگـاه خـود را تنـزل داده‌ایـد، و متاسـفانه باعـث الحـاد و سرگردانی عده‌ای از جوانان شده‌اید! (هستند جوانانی که به دلیل ایـن نـزاع و کشمکش‌ها از عقیده‌ی خود دست کشیده‌اند...).

مطمئنم شما بهتر از بنده می‌دانید که ایـن شـیوه‌ی تبلیـغِ اسـلام مبـارک نیست، ولی دانستن و عمل نکردن، همان ندانستن است... مسئله‌ی دیگـری که قابلِ‌توجه می‌باشد این است که:

تکلیف خود را مشخص کنید، فردی که مخالف آن هستید، مسلمان است یا کافر، اگر می‌گویید کافر است و واقعاً آنقـدر راحـت مـردم را تکفیـر مـی‌کنیـد، پس بدانید تکفیری و تندرو از لحاظ شرعی، شما هستید! اما اگر مخالف شـما هم مسلمان است (که الحمدلله اکثریت داعیان ما این گونه هسـتند و داعیـان

مخالف فکر خود را مسلمان ولی منحرف می‌دانند) بدانید که آن‌ها حق مسلمانی و برادری بر گردن شما دارند، لذا باید دلسوزانه آن‌ها را راهنمایی بفرمایید. انتظار دارید از آن‌ها فاصله بگیرید و با آن‌ها دشمنی نمایید ولی هم زمان از شما تاثیر هم بپذیرند...! راستی الان شما باید مشغول دعوت در بین میلیاردها انسان غیرمسلمان در آن گوشه‌ی جهان می‌بودید، یا رسالت شما فقط دشنام دادن و برچسپ زدن به داعی چند محله آن طرف‌تر است؟

برخی از داعیان قطار خود را به سمتی هدایت کرده‌اند که هر روز از قطار دیگر برادرانشان دور می‌شوند، و تا زمان بیشتری طی می‌شود فاصله‌ها و دشمنی‌ها عمیق‌تر و بزرگتر می‌گردد!

می‌دانم داعیانی وجود دارند که بخاطر این سخنان مرا برچسپ‌باران می‌کنند! و فکر می‌کنند آن موضوع سندی اختلافی ۱۴ قرنه از واجبی به نام «وحدت» مهم‌تر است!

روزی شخصی گفت: نظرت در مورد این اختلافات چیست؟ گفتم والله چه عرض کنم، دشمن مشغول دزدیدن سنگ زیربنای خانه است، ولی بنّاهای ما بر سر در و پنجره دعوا می‌کنند، امروز هستند جوانان مسلمانی که دیگر به نبوت پیامبر ﷺ ایمان ندارند! در حقانیت قرآن به شک افتاده‌اند، ولی داعیان ما به جای ارشاد آن‌ها و حل مسائل امت اسلام در سطح بین‌المللی، مشغول حماسی کردن شاگردان خود جهت تخریب شاگردان طیف مخالف هستند.

چند مورد زیر برای برون‌رفت از مشکل کنونی پیشنهاد می‌گردد، بی‌شک این سخنِ بسیاری از دلسوزان دیگر هم می‌باشد و تنها سخن بنده نیست،

امیدوارم بارانِ پر رحمتی باشد بر آتش مسموم اختلافات فرقه‌ای در بین امت اسلام:

الف) داعیان عزیز شما می‌توانید پشت درهای بسته روزها و ماه‌ها و سال‌ها به گفتگو و مباحثه و مجادله بپردازید، ولی خواهش می‌کنم عوام الناس را درگیر نکنید.

ب) باور کنید کافیست در جریان گفتگو با یکدیگر تقوا و الفت و برادری داشته باشید، به راحتی در قلوب یکدیگر نفوذ پیدا می‌کنید.

ج) خود می‌دانید که نقاط مشترک فراوانی وجود دارد، تاکید شما بر آن‌ها باشد و اگر مردم از آن قضیه‌ی اختلافی سوال پرسیدند خیلی زیبا دیدگاه خود را بیان نمایید و با رعایت تقوا و احترام از افکار دیگران سخن بگویید.

د) با هم رفت و آمد کنید، به همدیگر محبت نمایید و در مساجد یکدیگر سخنرانی کنید (به شرطی که سخن گفتن در آنجا را فرصتی برای تبلیغ اندیشه خود! ندانید).

ذ) به شخص درجه یک فکر فرد مخالف توهین نکنید، وگرنه او هم علمای شما را مورد بی‌ادبی قرار می‌دهد، احترام شما به علمای او، احترام به علمای خودتان است... این احکام برای مواجه با کفار در قرآن آمده ولی جای تاسف است که مسلمین در مقابل یکدیگر آن را عملی نمی‌کنند.

ر) به جای «تخریب» دیگران، آن‌ها را دلسوزانه «تفهیم» نمایید، تا إن شاء الله از انحرافات دست بردارند.

ز) مخالف افکار هم باشید نه مخالف خود اشخاص و کرامت و احترام آن‌ها را زیر سوال نبرید، گفتم که هر چه باشند برادران مسلمان شما هستند (از گناه بدمان بیاید نه از گناهکار و دلسوز شخص گناهکار باشیم).

در پایان همین را می‌گویم:

واقعـا مـردم اسـلام را مـی‌خواهنـد ولـی داعیـان تخریبگـر و بـددهن را نمی‌خواهند، زمانی که در یک شـهر، چنـدین داعـی توانـایی تعامـل و تحمـل یکدیگر را ندارند چگونه انتظار داشته باشـیم کـه مرزهـای جغرافیـایی کم‌رنـگ شوند و برای باری دیگر واژه‌ی امت، تحقق پیدا کنـد و مسـلمانان جهـان یـار و غمخوار یکدیگر باشند!

لذا برادر و خواهر داعی و بزرگوارم، ما بایـد از خـود شـروع کنـیم و بـا رفتـار حسنه‌ی خود، خوبی کردن را به دیگر داعیان هم بیاموزیم..

بی‌شک اگر مردم این وضعیت را ببینند، در مقابل این همه زیبایی و بزرگی (وحدت و برادری) احساس ضعف می‌نمایند و میل آن‌ها به اسـلام هـم بیشـتر می‌شود. و آن وقت است که داعیان ما به جایگاه واقعی خود بـر مـی‌گردنـد.. و جوانان پرسشگر و مشکوک در مورد اسلام، هم به آن‌ها اعتماد می‌کنند.

چرا خداوند جلوی شیطان را نمی‌گیرد؟

چرا خدا که به هر کاری تواناست جلوی شیطان را نمی‌گیرد؟ یعنـی او شـر را دوست دارد که جلویش را نمی‌گیرد!؟

اصلا مگر خداوند سرنوشت را نمی‌داند، پس چرا شـیطان را خلـق کـرد کـه بعداً شیطان هم سجده نکنـد و آدم هـم فریـب بخـورد و خـدا آدم را از بهشـت بیرون کند. کمی به آن فکر کنید.

پاسخ:

بنده بر این باور هستم که از روی «بی‌اطلاعی» سخن گفتن کار بسیار نادرستی می‌باشد، انگار مشکل ما با مخالفان هرگز حل نخواهد شد، همیشه و همیشه درمورد مفاهیم اسلام مبارک به صورت نادرست قضاوت می‌کنند، در این شبهه سه سوال وجود دارد که إن شاء الله آن‌ها را پاسخ می‌دهیم.

سوال اول:

چرا زمانی که خداوند به هر کاری تواناست جلوی شیطان را نمی‌گیرد؟

پاسخ:

چون «قرار نیست» جلوی آن را بگیرد! چرا می‌خواهید ذهنیت خود را به خدای متعال تحمیل کنید (العیاذ بالله) او اگر بخواهد در یک «کن فیکون» زمین و زمان را در هم می‌کوبد، تصور می‌کنید جمع کردن شیطان کار سختی است!

پس بدانید شما زمانی می‌توانستید این سوال را مطرح نمایید که خداوند «می‌خواست» جلوی آن را بگیرد، ولی علی‌رغم «قادر مطلق» بودن، «نمی‌توانست»! اما حال که این گونه نیست سوال شما هم نادرست است.

و در کل لازم است بدانید خداوند متعال ما را خلق کرده که به سمت کمال و خوشبختی حرکت کنیم، در این بین با توجه به امتیازاتی که داریم (نیروی اختیار، نیروی تحلیل و اندیشه و...) آزمایش هم می‌شویم. که وسوسه‌های شیطان یکی از کانال‌های آزمایش ما می‌باشد همین.

سوال دوم:

یعنی او شر را دوست دارد که جلویش را نمی‌گیرد!؟

پاسخ:

خیر خداوند متعال اصلا شر را دوست ندارد، آنچه خداوند دوست دارد بندگان صالحی هستند که از عقل و اندیشه و فطرت خود در مسیر درست استفاده می‌نمایند و فریب وسوسه‌های شیطان و نفس را نمی‌خورند، به بیان بسیار ساده پروردگار مهربان می‌خواهد، از ابزارهایی که به ما عطا کرده (عقل و اختیار و...) به درستی استفاده نماییم و به تولید شر نپردازیم، حتما می‌دانید که در حوزه‌ی بشری آن چه شر می‌نامید نتیجه‌ی رفتار انسانهاست. ضمناً آنچه شما تحت عنوان شر از آن نام می‌برید (شیطان) هیچ تسلطی بر ما ندارد، و بنده با پناه بر خداوند متعال می‌تواند از فریب‌های آن رهایی یابد.

سوال سوم:

اصلا مگر خداوند سرنوشت را نمی‌داند، پس چرا شیطان را خلق کرد که بعداً شیطان هم سجده نکند و بعد آدم هم فریب بخورد و خدا آدم را از بهشت بیرون کند؟

پاسخ:

خداوند سرنوشت را «می‌داند» ولی در آن «دخالت» نمی‌کند. چون به انسان و جن «اختیار» داده است شیطان هم، یکی از جنیان بود و توانایی انجام گناه و نافرمانی را داشت. فراموش نکنید ما با اختیار خود سرنوشتمان را رقم می‌زنیم..

اما در مورد چرایی خلق کردنش با وجود اینکه می‌دانست نافرمانی می‌کند:

خداوند می‌دانست شما (نویسنده شبهه) هم به این وضعیت دچار می‌شوید و روزی به پیروی از شیطان ضدّ خدای متعال! مطلب می‌نویسید، ولی باز هم خلق‌تان کرد. خدای مهربان فرصت زندگی و خوشبخت شدن را به همه می‌دهد. اگر یکی از صفات خداوند «علیم» می‌باشد و طبق آن از سرنوشت ما خبر دارد، صفات دیگری هم دارد که به وسیله‌ی قدرت و حکمت مبارکش آن‌ها را به اجرا در می‌آورد که یکی از آن‌ها «خالق» می‌باشد و به واسطه‌ی آن ما را در جهان وجود قرار داده و خلق نموده است.

لذا اگر بخواهید با مطرح کردن یکی از صفات پروردگار (علیم بودن) کارش را زیر سوال ببرید، صفات دیگر خود به خود پاسخ شما را می‌دهند. خداوند در عین دانایی خلق می‌کند، هدایت می‌کند و به سمت خوشبختی سوق می‌دهد.

خداوند «وجود» و «معرفت» و «شعور» را به انسان و جن عطا کرده است، اینکه عده‌ای به خاطر هوی و هوس و غرور خود (شیطان هم غرور داشت) از آن برای خوشبختی و کمال استفاده نمی‌کنند، اشکال از آن گناهکاران است نه از برنامه‌ی خداوند متعال.[1]

حضرت آدم علیه السلام هم با «اختیار خود» میوه را خورد و جبری در کار نبوده است (ولی جمله‌ی شبهه‌افکن نشان از جبر! دارد).

---

۱. در همین کتاب این شبهه را به طور مفصل پاسخ داده‌ایم، به فهرست مراجعه نمایید: چرا افراد جهنمی خلق شدند؟

در پایان فقط این نکته را می‌گوییم که اگر شیطان هم نبود ما نفس اماره داشتیم و وسوسه می‌شدیم، چون از روز اول خلقت ما بر مبنای وجود اختیار و اراده، توام با آزمایش و امتحان صورت گرفته است. دیگر دلیلی ندارد ناباوران نفس خود را تبرئه کنند و شیطان و خلقت خداوند را مقصر بدانند.

از شبهات بسیار معروف اسلام‌ستیزان در مورد اعجاز علمی قرآن

وقتی یک پدیده در دنیای امروز کشف یا آشکار شد شما مسلمانان می‌گویید بفرمایید ببینید در قرآن هم وجود داشت، خوب چرا قبل از کشف توسط دانشمندان و محققان آن را اعلام نمی‌کنید؟ و نمی‌گویید در قرآن ما چنین مطالبی وجود داشته است؟

پاسخ:

این شبهه هم طبق روال همیشگی بیانگر بی‌اطلاعی مخالفان از اسلام مبارک می‌باشد. متاسفانه اسلام و قرآنی که اسلام‌ستیزان در مورد آن صحبت می‌کنند با وجهه‌ی اصلی اسلام و قرآن ما بسیار بسیار تفاوت دارد! چون آن‌ها با اطلاعات ناقص و نادرستی که دارند، آنچه که «خود می‌خواهند» و «به نفع برنامه‌های‌شان» می‌باشد را به این دو منبع پاک «نسبت داده‌اند»! **تازه! آن‌ها ما را متهم می‌کنند که شما مسلمانان از مفاهیم دینی خود بی‌اطلاع هستید!**

این شبهه هم مانند همیشه بی‌اطلاعی و سطحی‌نگری آن‌ها را نشان می‌دهد، به عنوان مثال:

قرآن بحث هفت طبقه‌ی آسمان را مطرح کرده و علم بشری تا کنون در این مورد به هیچ نتیجه‌ای نرسیده است! ملاحظه بفرمایید:

﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ﴾ **(ملک: ۳)**

«آن که هفت آسمان را بالای یکدیگر و هماهنگ آفریده است. اصلاً در آفرینش و آفریده‌های خداوند مهربان خلل و تضادّ و عدم تناسبی نمی‌بینی. پس دیگر باره بنگر (و با دقّت جهان را وارسی کن) آیا هیچ گونه خلل و رخنه‌ای می‌بینی؟»

به نظر شما، دیدگاه مخالفان قرآن در مورد این آیه چیست؟ مشاهده می‌کنیم که اسلام‌ستیزان نه تنها این حقیقت و نکته‌ی مطرح‌شده‌ی قرآنی را به عنوان مطلبِ (به اصطلاح خودشان) قبل از کشف، مطرح‌شده! قبول ندارند. بلکه ما را مسخره می‌کنند که کتاب شما پر است از خرافات! و می‌گویند: زمانی که علم در این مورد هیچ نظری ندارد چرا کتاب شما این مباحث را مطرح کرده است!؟ [1] حال بروید شبهه‌ی مطرح‌شده را دوباره بخوانید.

---

۱. (احتمالا مخالفی بگوید قبل از قرآن در منابع دیگر هم‌آمده است، می‌گوییم این یک بحث دیگر است که در جای خود پاسختان را داده‌ایم، ولی به هر حال در قرآن هم مطرح شده است یا نه؟).

متوجه تناقض آن‌ها شدید؟

- اگر چیزی نگوییم می‌گویند شما چرا بعد از کشف توسط دانشمندان می‌گویید در قرآن ما هم بود!

- اگر چیزی بگوییم و قبل از دانشمندان اعلام کنیم، می‌گویند علمی نیست و خرافات است!

این که منطقی نیست! لذا این سوال مطرح می‌شود، مطلبی که از ما خواسته‌اند باید دقیقا چه مشخصاتی داشته باشد تا به آن نگویند خرافات؟

مطالب دیگری هم در قرآن وجود دارد، مثلا فهم موضوعات بوسیله‌ی قلب، یا در احادیث بحث یاجوج و ماجوج و حوادث آخر الزمان و طلوع خورشید از سمت مغرب مطرح شده است. این مسائل را برای افرادی که این شبهه را مطرح می‌کنند عنوان کنید، ببینید عکس‌العمل آن‌ها چیست؟! می‌گویند خرافات است! می‌گوییم: مگر خودتان نگفتید نکته‌ای را بگویید که هنوز علم به آن نرسیده باشد! چرا به آن می‌گویید خرافات!

در پایان فقط این نکته را بخاطر بسپارید:

چون هدف اسلام‌ستیزان فقط عیب‌جویی و بهانه‌گیری می‌باشد، حاضر نیستند هیچ کدام از استدلال‌های ما را بپذیرند، به بیان بسیار ساده ما از مخالفان می‌خواهیم یکی از این دو راه را انتخاب نمایند:

یا این ادعا را برای همیشه کنار بگذارند و دیگر به جوانان ما گیر ندهند که چرا قبل از کشف نمی‌گویید در قرآن ما هم بود... یا بحث هفت طبقه‌ی آسمان و درک توسط قلب و... را از ما بپذیرند و سکوت کنند.

ولـی چـرا هـیچ کـدام را نمـی‌پذیرنـد!؟ جـواب مشـخص اسـت، چـون بهانه‌گیری می‌کننـد! پـس عزیـزان بدانیـد ادعایشـان فاقـد ارزش مـی‌باشـد و امیدوارم جوانان نازنین ما فریب این حرفها را نخورند.

ارسال کفش از آسمان!

در جـایی دیـدم کـه یکـی از نابـاوران (کسـی کـه بـه خـدا بـاور نـدارد و در اصطلاح دینی به‌آن می‌گوینـد مُلحـد) نوشـته بـود: خـدا بـه جـای ۱۲۴۰۰۰ پیامبر بهتر بود ۱۲۴۰۰۰ جفت کفش می‌فرستاد تا کودکـان پـا پرهنـه آن‌هـا را بپوشند.

پاسخ:

البته حدیثی که می‌گوید پیامبران ۱۲۴ هزار نفر بـوده‌انـد ضـعیف اسـت.[۱] امّا پاسخ شما را به سبک استدلال خودتان میدهیم و همان ۱۲۴ هزار نفر را بـه صورت «فرضی» می‌پذیریم. ضرب‌المثل معروفی وجود دارد که می‌گوید «اگـر خواستید به فقیری کمک کنید به او ماهیگیری یاد بدهید نه اینکه به او مـاهی بدهید.» (تا هر روز خودش بتواند ماهی بگیرد).

لذا خداوند متعال ۱۲۴ هزار پیامبر را فرستاد تا ۱۲۴ هـزار (شـما بخوانیـد میلیون‌ها و میلیاردها) اندیشه را بارور نماینـد کـه بصـورت بـالقوه بـه فکـر فقـرا باشند..

---

۱. رک: تخریج الأحادیث الکشاف- زیلعی، ج ۲، ص ۳۹۱ ؛ تفسیر القرآن العظیم- ابن کثیر، ج ۲، صص ٤٧٠ - ٤٧١؛ تفسیر المنار- محمد رشید رضا، ج ۷، ص ٥٠٤ .

بنابراین خداوند به جای «کفش»، کالای ارزشمندتری به نام «اندیشه‌ی کمک به فقرا» را فرستاد، تا در هر عصری به فقرا توجه شود.. ولی دریغ از کوچکترین توجه! از جانب شما مخالفان! شمایی که خود را خردورز! و عاقل می‌دانید عملا کفش را از اندیشه مهمتر می‌دانید!

خداوند متعال اندیشه‌ای فرستاده تا ما جهت ایجاد درآمد پایدار در بین اقشار فقیر و مستضعف تلاش نماییم، ولی شما می‌گویید کفش را می‌فرستاد!

اگر امروز در جهان فقیر وجود دارد، مطمئن باشید اندیشه‌ی کمک از جانب خداوند «ارسال» و حتی «الزام» شده است ولی کم‌کاری انسانها که شما نویسنده‌ی شبهه هم یکی از همان انسانها هستید، چه ربطی به خداوند متعال دارد؟ قضاوت را می‌سپاریم به دست انسانهای منصف.[1]

پاسخ به جمله‌ی منتسب به رئیس جمهور آمریکا

در فضای مجازی جمله‌ای منتشر شده است با این عنوان: طعنه‌ی سنگین رئیس جمهور آمریکا به مسلمانان!

«پیام من به مسلمانان جهان این است که از بهر خوردن و نوشیدن روزه نگیرند بلکه از کشتن همدیگر روزه بگیرند!»

پاسخ سنگین ما به آقای رئیس جمهور:

اگر دوستان شما در کاخ سفید و مجلس اعیان بریتانیا بگذارند!!! (اجازه بدهند).

---

۱. راستی جنگ‌طلب‌ها به جای ارسال ۱۲۴۰۰۰ بمب از آسمان چرا ۱۲۴۰۰۰ تن مواد غذایی و امکانات رفاهی برای مردم رنج‌دیده پایین نمی‌فرستند!!!

واقعا یک انسان چقدر می‌تواند بی‌شرم باشد! خودشان این آشوب را با فتنه‌انگیزی به راه انداخته‌اند، حال با ژستی صلح‌طلبانه می‌گویند: چرا همدیگر را می‌کشید!

دوستان بدانید پس از فروپاشی شوروی؛ آمریکایی‌ها (و در کل نظام سرمایه‌داری) برای حضور در منطقه دلیلی نداشتند! لذا چیزی بنام بنیادگرایی اسلامی را علم کردند تا به (حساب خودشان) دشمنی در منطقه داشته باشند و با این بهانه طلای سیاه را بدزدند! و شروع کردند به مسلمان‌کشی.. آیا قبل از حمله‌ی ناتو به عراق و افغانستان، منطقه تا این اندازه متشنج بود؟! مسلّما خیر. ببینید در عرض این دو دهه چه بلایی بر سر خاورمیانه آمده است...!

چقدر خون امت محمد مصطفیﷺ در دالان‌ها بی‌ارزش و بی‌بها جاری شده است.. افسوس بر ما مسلمانان که حتی حق تعیین سرنوشت خود را نیز به دست دشمنان سپرده‌ایم!

در جهان اسلام جنگ (به واسطه‌ی دشمنان) بوجود آمده است ولی در کمال تاسف مشاهده می‌کنیم که صلیبی‌ها می‌آیند و ما را نصیحت می‌کنند!

به من بگو قبل از تولد کجا بودی...

به من بگو قبل از تولد کجا بودی تا به تو بگویم پس از مرگ کجا خواهی رفت؟ نیچه.

پاسخ:

ما قبل از تولد در عدم بودیم،[۱] ولی شما با چه اعتمادی می‌گویید بعد از مرگ هم به عدم منتقل می‌شویم؟

مانند این است به دانش‌آموزی بگوییم: بهم بگو قبل از امتحان چند گرفتی تا به تو بگوییم بعد از امتحان و اصلاح ورقه‌ات چند می‌گیری! آیا این حرف منطقی است؟ به هیچ عنوان! او که هنوز امتحان نداده چه بگوید؟!

پس نباید مسائل را قاطی کنیم، اینکه هنوز وجود نداشتیم و خداوند مهربان به ما وجود نبخشیده بود به جای خود، و اینکه بعدا وجود پیدا کردیم (و در معرض آزمون حکیمانه‌ی الهی قرار گرفتیم و بعدها برای حسابرسی و جزا و پاداش به صحرای محشر می‌رویم) هم به جای خود.[۲]

---

۱. در منابع اسلامی اشاراتی وجود دارد به اینکه ما قبل از تولد در عالم ذر بوده‌ایم و سپس به این جهان منتقل شده‌ایم، طبق تحقیقاتی که بنده انجام دادم اینکه ما در عدم بوده‌ایم منطقی‌تر می‌باشد، به آیه‌ی ۱۷۲ سوره‌ی اعراف استناد می‌شود، والله أعلم پاره‌ای از مفسران می‌گویند این آری گفتن انسان با زبان حال است نه زبان قال. احادیثی که ذکر می‌کنند هم مطالعه نموده‌ام، در آنجا هم برداشت بنده فطرت خداپذیر می‌باشد که به خلقت الهی رضایت دارد، نه اینکه قبلا خداوند ما را زنده کرده باشد و خدایی خود را از ما سوال پرسیده باشد و ما هم گفته باشیم، آری تو خدای ما هستی. به هر حال اختلاف تفسیری است، حتی اگر آن را هم بپذیریم جواب شبهه بسیار ساده است، می‌گوییم آقای نیچه، طبق منابع ما قبلا در عالم ذر بوده‌ایم و طبق همین منابع بعد از مرگ به جای دیگری می‌رویم و قرار نیست به آنجا برگردیم تا بیایی به ما بگویی کجا بوده‌اید، دوباره به همان جا بر می‌گردید!

۲. هم در جلد دوم و هم در جلد اول، استدلال عقلی برای وجود معاد ارائه داده‌ایم، در همین جلد به فهرست مراجعه بفرمایید: آیا هنوز اندیشه نمی‌ورزیم؟

شبهه‌ای در مورد شب مبارک قدر و بخشش گناهان

معمولا در ماه مبارک رمضان چنین جملاتی را از اسلام‌ستیزان می‌شنویم که:

حاجی تا صبح قرآن بر سر گرفت و گناهانش بخشیده شد!!! اما کارگر خسته، بعد از افطار خوابش برد و گناهان امسالش به گناهان سال قبل افزوده شد. این است اعتقادات مردم سرزمین من.

پاسخ:

سبحان الله، چقدر تلاش می‌کنند مردم را به شیوه‌های رمانتیک و احساسی فریب دهند..! در سه قسمت شبهه‌ی مورد نظر را پاسخ داده‌ایم، ملاحظه بفرمایید:

الف)

قبل از هر چیز بدانید ما دو نوع گناه داریم، «گناهان حق الله» و «گناهان حق الناس.»

گناه «حق الناس»:

که هیچ ربطی به حاجی و کارگر و مهندس ندارد، باید رضایت فردی که به گردن ما حق دارد را جلب کنیم. یک شب که سهل است، اگر تمام ۳۶۵ روز سال قرآن را با چسپ روی سرمان نصب کنیم یا فقط آن را تلاوت کنیم، تا زمانی که رضایت و حلالیت فرد را جلب نکنیم گناه‌مان پاک نخواهد شد.

اما در مورد گناه حق الله:

ما دو نوع گناه داریم، یکی کبیره و دیگری صغیره.

برای بخشیده شدن گناه کبیره، فرد باید به درگاه خداوند متعال توبه کند، چه در مسجد باشد و قرآن روی سر بگذارد و چه در منزل بماند و تصمیم بگیرد بخوابد، این یک قاعده است، بدون توبه گناه کبیره بخشیده نخواهد شد، (چه حاجی باشی، چه مهندس چه دکتر چه کارگر) اما گناهان صغیره در اثر انجام عبادات پاک می‌شوند.

پس به صورت خلاصه:

گناهان حق الناس و گناهان کبیره جدای از مسائل عبادی می‌باشند، فرد باید در هر موقعیتی که هست جهت رفع آن‌ها اقدام نماید (با اخذ حلالیت و انجام توبه) و صرفا با رفتن به مسجد و انجام عبادت این دو پاک نمی‌شوند.

ب)

همچنین باید توجه داشته باشیم که هم در مسجد ماندن عبادت است و هم کار کردن و روزی خانواده را تامین کردن (تامین معیشت خانواده هم از بزرگترین عبادت‌ها می‌باشد).

ناباوران فکر می کنند خداوند حق بنده‌هایش را خورده است، ولی باید بدانند ملاک برتری نزد خداوند تقوا می‌باشد نه صرفا گوشه‌ی مسجد را اشغال کردن. (و نه صرفا کار کردن هم.. هر دو لازم است و باید به صورت اصولی هر دو را انجام داد).

ج)

حال که شبهه را پاسخ دادیم و مشخص شد که اسلام‌ستیزان فقط ادعا می‌کنند و بصورت عاطفی مردم را فریب می‌دهند، لازم است بدانیم:

احیای شب قدر یکی از عبادتهای فوق‌العاده می‌باشد و خدای متعال ثواب عبادت در این شب را به مثابه‌ی عبادت ۱۰۰۰ ماهه[1] و حتی بیشتر عنوان فرموده است، رفتن به مسجد هم یک سنت بسیار مهم می‌باشد، قرآن را هم باید خواند و درک نمود نه اینکه تصور کنیم روی سر گذاشتن، یعنی استقبال از کلام الهی... در پایان از اسلام‌ستیزان درخواستی دارم:

نگویید: این است اعتقادات مردم سرزمین من..

بلکه بگویید: این است اعتقادات سطحی‌نگرانه‌ی ما منتقدان اسلام.

افترایی دیگر، جماع در حالت قاعدگی!

اخیرا اسلام‌ستیزان در محافل خود مطلبی منتشر کرده‌اند مبنی بر این که حضرت محمدﷺ در حالت حیض با همسران خود نزدیکی کرده و مخالف آیه‌ی قرآن عمل نموده است.

این دقیقا گوشه‌ای از متن آن‌هاست:

«سکس پیامبر با عایشه در حال حیض (عادت ماهانه).. ایشان از سویی زنان را در هنگام عادت ماهانه از گرفتن روزه و خواندن نماز منع می‌کنند و

---

۱. اشاره به آیه ۳ از سوره‌ی قدر است.

علت اینکار را آلوده بودن آن‌ها می‌داند و از سویی دیگر خودش با همسر خردسالش آن هم در زمانی که او پریود بوده نزدیکی می کرده است...»

همچنین در ادامه این حدیث صحیح از کتاب امام بخاری رحمه‌الله را ذکر می کنند:

(حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ يوسُف، حدَّثَنَا سُفْيانُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ،، عَنْ عائشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: كَانَ النَّبيﷺ: يبَاشِرُنِي وَأَنَا حَائِضٌ.)[1]

«عایشه گفت: پیامبر با من نزدیکی (جماع) می‌کرد در حالیکه من حایض بودم»

در ادامه ذهن‌خوانی هم کرده‌اند (به زعم خودشان تا راه فرار را بر مسلمانان ببندند) نوشته‌اند:

«شاید باز هم اسلامگرایان بگویند که در اینجا نامی از نزدیکی بکار نرفته و از کلمه -يباشرني- استفاده شده است، خوب ما نیز ترجمه این کلمه را از لغتنامه بسیار معتبر عربی خدمت شما آورده‌ایم که جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نماند / "يباشرني" از نظر لغوی "باشرَ" به معنی جماع و نزدیکی است /.»

«باشرَ (المرأَةَ: جامعها) مُبَاشرةً وبِشَاراً، قَالَ اللهُ تعالى: ﴿وَلاَ تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ﴾. المُباشَرةُ: الجِمَاعُ. وَكَانَ الرجلُ يخرُج من المسجدِ وَهُوَ مُعْتَكِف فيجامعُ، ثمَّ يعودُ إِلى الْمَسْجد.»[2]

---

۱. صحیح البخاری، ج ۳، ص ۴۸.
۲. تاج العروس من جواهر القاموس ، زبیدی، ج۱۰، ص ۱۹۲.

اما **پاسخ** ما به این افراد چیست:

اسلام‌ستیزان، ۱۴ قرن است که طبل دشمنی با نور دیدگان ما حضرت محمدﷺ را به صدا در می‌آورند.. اما خودتان قاضی باشید نتیجه‌ی عملکرد ۱۴۰۰ ساله‌ی آن‌ها چگونه است و جایگاه رفیع محمدﷺ کجا؟! آنچه عیان است چه حاجت به بیان است؟!

حقا کسی که دستانش خالی باشد و نتواند جلوی نور اسلام را بگیرد باید به این نیرنگ‌ها هم روی بیاورد. اما قبل از اینکه وارد بحث حیض و عادات ماهیانه بانوان شویم. از اسلام‌ستیزان یک سوال می‌پرسم، می‌خواهم پاسخ دهند:

آن‌ها در ابتدای متن‌شان نوشته‌اند، پیامبر در حالت حیض با همسر خردسالش جماع کرده است، (معذرت می‌خواهم) کودک که دچار عادت ماهیانه نمی‌شود! زمانی که دچار این عادت شده دیگر چرا به او می‌گویید خردسال؟!!! این تناقض‌ها را چگونه حل می‌کنید؟

تذکر:

البته عزیزان ما در جای خود با چند دلیل جواب این شبهه‌ی اسلام‌ستیزان را داده ایم و گفته‌ایم که مقایسه‌ی یک دختر ۹ ساله عربستان با آن شرایط آب و هوایی با یک دختر ۹ ساله‌ی ایرانی در قرن ۲۱ کار درستی نیست، همچنین در یک استدلال دیگر بیان نموده ایم که طبق شواهد و

قرائن، سیده عایشه همسر پیامبر ۱۵ الی ۲۰ سال سن داشته و آن حدیث سن ایشان جزو احادیث مشکل است.[۱]

بحث جماع پیامبر با همسرش در حالت قاعدگی:

قبل از هرچیز لازم است که بدانیم آن‌ها در ارائه‌ی استدلال قدرتمندشان! خیانت کرده‌اند و متن کتاب «تاج العروس من جواهر القاموس» را قیچی نموده‌اند، دقیقا در همان صفحه و آدرسی که ارائه داده‌اند نویسنده‌ی کتاب، سه مفهوم برای مباشرت ارائه داده است:

۱. معنای مجازی مباشرت، مبادرت ورزیدن به کاری، استعاره از مباشرت زن و مرد.

۲. جماع کردن، نزدیکی جنسی زن و مرد با همدیگر.

۳. به هم خوردن پوست زن و مرد به هم (ملامسه، لمس کردن).

خودتان می‌توانید به صفحه‌ی مورد نظر مراجعه کنید، چون شبهه‌افکن آدرس دقیق را ارائه داده است (متاسفانه می‌داند برخی از جوانان ما چشم‌بسته مطالب را قبول می‌کنند و منابع را بررسی نمی‌کنند).

پس اسلام‌ستیزان «یباشرنی» را در حدیث به «جماع کردن» ترجمه کرده‌اند، در حالی که در اینجا منظور «لمس کردن و در آغوش گرفتن» می‌باشد.[۲]

---

۱. دلایل دیگری هم ذکر کرده ایم که در این یادداشت نمی‌گنجد، مراجعه نمایید به جلد اول، فلسفه‌ی تعدد زوجات پیامبرﷺ.

۲. امام نووی می‌گوید: «ارتباط جنسی در محل دخول هنگام حیض: به اتفاق مسلمانان و به نص صریح قرآن معزز و سنت صحیح حرام است.» (رک: المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، ج ۳، ص ۲۰٤)

ممکن است اسلام‌ستیزی بگوید، از کجا می‌دانید منظور از «یباشرنی» در این حدیث چیست؟ چرا این احتمال را نمی‌دهید که منظور «جماع کردن» باشد، چرا آن معنایی که مدنظر خودتان می‌باشد را به کلمه نسبت می‌دهید؟

در پاسخ می‌گوییم، ما برای ادعای خود دلیل داریم، حتی اگر آیه‌ی نورانی قرآن مبین (مبنی بر حرام بودن این کار) را در نظر نگیریم، در احادیث دیگر پیامبر توصیه فرموده که به هیچ عنوان سراغ این عمل نروید مشاهده بفرمایید:

(قالَ رسول اللهﷺ: «مَنْ أَتَى حَائِضًا أَوْ امْرَأَةً فِي دُبُرِهَا أَوْ كَاهِنًا فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍﷺ»)[1]

«هر کسی با حائضی یا با زنی در غیر محل نسل جماع کند یا نزد کاهنی برود و او را تصدیق نماید، به آنچه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است.»

پیامبرﷺ خودشان صراحتا جماع با زنی که پریود شده را نهی فرموده‌اند آن هم به این شدت، حال زمانی که قرینه‌ی به این واضحی وجود دارد چرا ما باید معنی «جماع» را از سه معنای کلمه‌ی «مباشرت» انتخاب نماییم؟!

همه‌ی این مطالب به جای خود، وقتی کلمه‌ی مباشرت را در بین متون اسلامی جستجو می‌کنیم، اگر صرفا معنای جماع را برای آن در نظر بگیریم، چه مطالب طنزگونه‌ای که حاصل نمی‌آید!!! مثلا در جایی نوشته بود مباشرت با همسر در حالت روزه مکروه است و روزه را باطل نمی‌کند، سبحان الله اگر معنای جماع را در اینجا اعمال کنیم، چه نتایجی به دست می‌آید؟ جماع! روزه!

---

۱. سنن الترمذی، ج ۱، ص ۲۴۲ ح ۱۳۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۰۹ ح ۶۳۹ .

نکته‌ی آخر اینکه، چگونه ممکن است محمد مصطفیﷺ این ابرمرد تاریخ بشریت، به عنوان بزرگترین معلم قرآن، به آیه‌ی نورانی قرآن توجه نکرده باشد؟ اسلام‌ستیزان چقدر بی‌انصاف هستند.

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُواْ النِّسَاء فِي الْمَحِيضِ وَلاَ تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىَ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ (بقره: ۲۲۲)

«و از تو درباره (آمیزش با زنان به هنگام) حیض می‌پرسند. بگو: زیان و ضرر است (و علاوه از نافرمانی، بیماریهائی به دنبال دارد). پس در حالت قاعدگی از (همبستری با) زنان کناره‌گیری نمائید، و با ایشان نزدیکی نکنید تا آنگاه که پاك می‌شوند. هنگامی که پاك شوند، از مکانی که خدا به شما فرمان داده است (و راه طبیعی زناشوئی و وسیله حفظ نسل است) با آنان نزدیکی کنید. بی‌گمان خداوند توبه‌کاران و پاکان را دوست می‌دارد.»

من در این جا از همه‌ی جوانان سربلند سرزمینم درخواست می‌نمایم، حرفها و سخنان اسلام‌ستیزان را باور نکنید، مطمئن باشید این شبهه‌افکنان، اگر اشکالاتی که مطرح می‌کنند هم، وجود نداشت (با وجود اینکه اثبات کرده‌ایم نادرست هستند) باز ایمان نمی‌آوردند، چون الحاد دین این افراد است، آن‌ها متافیزیک و نبوت را اصلا قبول ندارند تا بیایند حرف‌های پیامبر و وحی الهی را قبول کنند، پس عزیزان آن‌ها دارند برای دین خود تبلیغات می‌کنند.. شما چرا فدای سیاست‌ها و تبلیغ‌های آن‌ها شوید!

بی‌شک ایمان آوردن به حقانیت، در مرحله‌ی اول یک «قلب حق‌پذیر» می‌طلبد و پس از آن است که مجراها باز می‌شوند و خدای منان تشعشع هدایت را به آن ساطع می‌نماید.

شبهه‌ای در مورد شب مبارک قدر و فرود آمدن ملائک

زمانی که ما در شب قدر عبادت می‌کنیم، در آن طرف کره‌ی زمین روز می‌باشد! این مسئله چگونه توجیه می‌شود؟ آیا ملایکه شب دیگری در آنجا فرود می‌آیند؟ در قرآن که فرموده یک شب، شب قدر است؟

پاسخ:

سوال بسیار جالبی مطرح نموده‌اید، که پاسخ آن بسیار ساده است:

اول باید بدانیم شب چیست؟

وقتی کره‌ی زمین در جریان حرکت وضعی (چرخش به دور خود) می‌چرخد، نصف کره‌ی زمین پشت به خورشید قرار می‌گیرد (در آنجا شب است) و نصف دیگرِ آن دقیقا روبروی خورشید (که در آنجا روز) است، در جریان چرخش وضعی این تاریکی و روشنایی در مناطق مختلف مدام تغییر پیدا می‌کند.

حال باید بدانیم شب یک پروسه‌ی ۲۴ ساعته است (که ۱۲ ساعت به یک طرف کره‌ی زمین تعلق می‌گیرد و ۱۲ ساعت به طرف دیگر) روز هم همین طور، یک پروسه‌ی ۲۴ ساعته است (۱۲ ساعت در سمتی روز است و ۱۲ ساعت در سمت دیگر)..

خلاصه زمانی که ۱۲ ساعت نور به یک سمت تعلق گرفته ۱۲ ساعت هم تاریکی به آن طرف تعلق گرفته و برعکس.. پس شب یک پروسه‌ی ۲۴ ساعته است، الان در این جا ۱۲ ساعت شب ماست و فردا صبح که از خواب بیدار شدیم، ۱۲ ساعت شب آمریکاییها تازه شروع می‌شود. ما در ایران نصف شب را رؤیت می‌کنیم و آمریکای‌ها نصف دیگر آن را، که جمع این دو می‌شود شب. لذا کلا این ۲۴ ساعت (که شب نام دارد) شب قدر است و در بین مکان‌های مختلف تقسیم می‌شود.

البته:

تصور نفرمایید که پایین آمدن ملائکه هم مانند حرکت ما انسانهاست، چه بسا ۱۲ ساعتی که نزد ما عقربه‌های ساعت می‌چرخند، نزد آن‌ها چشم بر هم زدنی باشد، چون آن‌ها ماده نیستند و زمان با ماده و حرکت معنا پیدا می‌کند نه فقط با حرکت.

نکته‌ی آخر این‌که نباید تصور کنیم در این ۲۴ ساعتی که نزد ما طی می‌شود: این ملائکه همین طور می‌ایند و می‌روند و.. انچه مسلّم است، زمان و حرکت نزد ما و آن‌ها تفاوت دارد که از کیفیت آن هم هیچ اطلاعی نداریم.

قیاس نادرست بین مکر زنان و فریب شیطان

با توجه به آیهٔ ۲۸ سورهٔ یوسف و آیه ۷۶ سورهٔ نساء، آیا می‌توان نتیجه گرفت که زنان مکارتر و حیله‌گرتر از شیطان می‌باشند؟

پاسخ:

کافیست هر دو آیه را بخوانیم و کمی دقت کنیم، مشاهده می‌کنیم که چنین چیزی صحت ندارد..

الف)

بیایید اول آیه‌ها را بخوانیم:

آیه‌ی اول:

یوسف آیه ۲۸

﴿فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ﴾

«هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن یوسف از پشت پاره شده است، گفت: این کار از نیرنگ شما زنان سرچشمه می‌گیرد. واقعاً نیرنگ شما بزرگ است.»

آیه‌ی دوم:

نساء آیه ۷۶

﴿الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ. إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾

«کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه یزدان می‌جنگند، و کسانی که کفرپیشه‌اند، در راه شیطان می‌جنگند. پس با یاران شیطان بجنگید. بیگمان نیرنگ شیطان همیشه ضعیف بوده است.»

اگر دقت بفرمایید در آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی یوسف عزیز مصر گفته نیرنگ زنان «بزرگ» است! ولی در آیه ۷۶ سوره‌ی نساء فرموده نیرنگ شیطان «ضعیف» است. خب عزیزان این دو موضوع چه ربطی به هم دارند! صفت «ضعیف» با

صفت «قوی» قابل بررسی است و صفت «بزرگ» با صفت «کوچک» قابل قیاس می‌باشد.. بین این دو اصطکاکی وجود ندارد.. یک شخص می‌تواند ضعیف باشد، همزمان بزرگ هم باشد، یا شخص دیگری می‌تواند هم کوچک باشد و هم قوی!

مثلا:

روزی نزد همکارم بگویم برادرم بزرگ است و روزی دیگر بگویم خواهرم ضعیف است، آیا به این معناست که خواهرم بدتر است؟ نه، هرگز چون بنده دو موضوع کاملا جدا از هم را مطرح کرده‌ام و تداخلی بین صفت‌های مطروحه وجود ندارد! که بیایند در مقابل هم قرار بگیرند.

ب)

اگر دلیل اول را هم در نظر نگیریم باز این نتیجه‌گیری نادرست است..

در این دو آیه تفاوت راوی وجود دارد، یکی حرف خداوند تبارک و تعالی ست (نیرنگ شیطان ضعیف است) و دیگری حرف عزیز مصر می‌باشد (نیرنگ زنان بزرگ است).

اولا «گوینده‌ی» این دو سخن یک شخص نیست، ثانیا سخن آن‌ها در یک درجه از «اعتبار» نیست، ثالثا در دو «موضوع» متفاوت این آیات فرموده شده‌اند و اصلا هدف مقایسه این دو بیان نبوده است.

ما باید بدانیم که «سخن خداوند قطعی» است، بله نیرنگ شیطان ضعیف است ولی «سخن عزیز مصر نسبی» است، می‌تواند این گونه هم نباشد، زنانی وجود دارند که نیرنگشان بسیار کوچک و ناشیانه است و به خاطر آن دچار انواع بدبختی در زندگی خودشان می‌شوند.

پس این دو آیه علی‌رغم اینکه هر دو بحث نیرنگ را کرده‌اند ربطی به هم ندارند. لذا این شبهه هم مانند تمام شبهات دیگر مخالفان اسلام نادرست است.

آیا طبق نص صریح قرآن «خوشحالی کردن» حرام است؟

سلام بر شما، طبق سوره‌ی قصص آیه ۷۶ خداوند فرموده است:

﴿لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾

«شادی نکن، خداوند شادی کنندگان را دوست ندارد.»

آیا واقعا شادی کردن در اسلام نادرست است؟ (این مطلب را در سایت‌های اسلام‌ستیز دیدم خوشحال می‌شوم به آن پاسخ دهید).

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته.

برادر توصیه‌ای که برای شما و همه‌ی مخاطبان عزیز دارم این است که وقتی مطلبی در خصوص آیه‌های مبارک قرآن دیدید قبل از هر چیز به خدمت قرآن کریم بروید و آن آیه را خودتان بخوانید، اگر لازم شد به آیه‌های پس و پیش آن هم نگاه کنید، حتی اگر لازم شد به تفسیر نگاه کنید، تا آن گونه که لازم است بر مفهوم اشراف پیدا کنید و پس از آن برگردید و در مورد سخن اسلام‌ستیزان اندیشه کنید.

الف)

آیه‌ی ۷۶ سوره‌ی قصص را با هم بررسی می‌نماییم:

﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾ **(قصص: ٧٦)**

«قارون از قوم موسی بود و (بر اثر داشتن دارائی فراوان) بر آنان فخرفروشی کرد (و چون ثروتمندترین فرد بنی‌اسرائیل بود، از ایشان خواست که او را فرمانده و خویشتن را فرمانبردارش بدانند). ما آن اندازه گنج و دفینه بدو داده بودیم که (حمل صندوقهای) خزائن آن بر گروه پر زور و با قدرت سنگینی می‌کرد (و ایشان را دچار مشکل می‌نمود). وقتی (از اوقات) قوم او بدو گفتند: (مغرورانه) شادمانی مکن، که خدا شادمانان (سرمست از غرور) را دوست نمی‌دارد.»

ملاحظه می‌فرمایید که این آیه در مورد قارون می‌باشد و اینکه در آخر آیه گفته شده است، خداوند شادی‌کنندگان را دوست ندارد «سخنِ مردم قومش» می‌باشد که خدای متعال آن را برای ما «نقل» فرموده است، و به عنوان یک «حکم تشریعی» از جانب خداوند رحمان «مطرح نشده» است.

اما چرا مردم این سخن را به قارون گفتند؟ اگر به اول آیه نگاه کنیم پاسخ این سوال واضح است، خداوند برایمان تعریف می‌کند که قارون با ثروتی که پروردگار در اختیار او قرار داده بود، متکبر گشته و به مردم فخرفروشی می‌کرد! لذا مردم قوم هم به او گفتند شادی نکن که خدا شادی‌کنندگان را دوست ندارد، کاملا واضح است که منظور از شادی در اینجا، شادیِ برآمده از صفت تکبّر است.

توجه بفرمایید اگر در ابتدای آیه می‌فرمود او آدم خوش‌قلب و مهربانی بود و همیشه لبخند بر لب داشت و می‌خندید، سپس مردم هم به او گفتند شادی

نکن و لبخند نزن که خداوند شادی‌کنندگان را دوست ندارد، آن موقع ما هم شادی را با همان مفهوم شادی معمولی برداشت می‌نمودیم و تا حدی اعتراض اسلام‌ستیزان وارد بود (به این خاطر می‌گویم تا حدی چون باز هم حرف قوم بود نه خدا).

ولی اکنون مشاهده می‌کنیم که در آیه، شادی به سرمستی و تکبر قارون برمی‌گردد، و این اصلا به فکر کردن نیاز ندارد چون خداوند منان این نوع از شادی‌ها را هرگز نمی‌پسندد، پس اشکالی به سخن قوم هم وارد نیست.

ب)

در کل در مورد شادی در اسلام بدانید شادی هم مانند غم، عصبانیت، هیجان، استرس، نگرانی، ندامت و.. یکی از آفریده‌های خداوند متعال می‌باشد، هر کدام در جای خود لازم هستند، و هیچ اشکالی هم به وجود آن‌ها وارد نیست.

اما به نظر بنده استفاده از این احساسات دو شرط دارد:

۱. رعایت حدود الهی:

قرار نیست بخاطر ابراز یک احساس و به دست آوردن لذت ناشی از آن، گذشته و آینده و نامه‌ی اعمال و نظارت خداوند متعال و همه چیز را به دیده‌ی فراموشی بسپاریم! مثلا وقتی برادر ما ازدواج می‌کند و سر و سامان می‌گیرد و خوشبخت می‌شود، طبعا ما «خوشحال» می‌شویم ولی حق نداریم برویم مشروب بخوریم! یا حرکات نامتعارف شخصیتی از خود بروز دهیم! باور کنید برخی از افراد کارهایی می‌کنند که از کرامت آن‌ها در جامعه کاسته می‌شود! جلو چشم این همه مرد و زن و بچه و پیر و... این کارها چه معنایی دارد!

۲. کارکرد درست:

وقت خوشحالی باید خوشحال شد، وقت ترسیدن باید ترسید و...، مثلا زمستان است و شخصی روی برف زمین می‌خورد چرا باید به او «بخندیم و شاد شویم»؟ در اینجا ما باید «نگران» او شویم که خدایی نکرده آسیبی ندیده باشد. یا قارون در اینجا باید از قدرت خدا «می‌ترسید» و «پشیمان» می‌شد، نه اینکه متکبرانه «خوشحال و سرمست» شود.

نکاح به چه معناست؟ آیا در مجلس عقد به زنان توهین می‌شود؟

امروز کلیپی دیدم که یک خانم ایرانی ولی اروپانشین، حرف می‌زند و پاره‌ای از احکام اسلام در خصوص بانوان را به چالش می‌کشد.. ایشان در آن فیلم چند شبهه ذکر می‌کند که به جز یک مورد همه‌ی آن‌ها را قبلا پاسخ داده‌ایم، که إن شاء الله پاسخ به شبهه‌ی باقی مانده هم تقدیم خواهد شد.

به صورت بسیار خلاصه او می‌گفت وقتی یک مبلغ دین، دختر و پسری را به عقد هم در می‌آورد، از لفظ «نکاح» استفاده می‌کند، بدون آنکه آن مردم ترجمه‌ی واژه‌ی نکاح را بدانند.. نکاحی که به منزله‌ی ارتباط جنسی و سکس می‌باشد، و خلاصه عاقد به پدرِ دختر می‌گوید آیا وکیلم دختر شما را در اختیار این مرد قرار دهم تا با او سکس کند (البته او از الفاظ بسیار رکیکی استفاده می‌کرد و در حد توان آن‌ها را سانسور کرده‌ام، نمی‌دانم با چه رویی یک خانم به دوربین نگاه می‌کرد و چنین کلماتی را تلفظ می‌کرد!) در ادامه‌ی سخنانش به لغت‌نامه‌ی دهخدا هم اشاره می‌کند و مدعی می‌شود او هم این ترجمه زشت را نوشته است.

اما **پاسخ:**

بعد از بررسی دقیق لغت‌نامه‌ی دهخدا مشخص شد که چندین معنی برای واژه‌ی نکاح ذکر شده است، معانی‌ای همچون:

پیوند زناشویی، شوی کردن، تاهل، غالب شدن دوا بر کسی و... خلاصه «جماع کردن» تنها یکی از معانی معرفی شده برای این واژه می‌باشد، اما اسلام‌ستیزان داد و بیداد به راه انداخته‌اند! که ایها الناس ، جوانان، خانمها بیایید ببیند نکاح به معنای سکس می‌باشد.

الف)

اما منظور از نکاح چیست؟ آیا واقعا در بین این همه معنی، واژه‌ی «جماع کردن» ترجمه اصلی می‌باشد؟

قبل از هر چیز، چون بحث ریشه‌ی لغات مطرح شده است، به کتاب راغب اصفهانی نگاه می‌کنیم، او می‌گوید:

«اصل نِکَاح برای پیمان بستن و عقد است. سپس به صورت کنایه به معنای جماع استعمال شده و محال است که ابتدا به معنای جماع بوده باشد و سپس برای عقد بکار رفته باشد زیرا اسم‌هائی که به معنای جماع است به خاطر قباحت ذکر و یاد آن امر تماما بطور کنایه است.»[1]

لذا طبق دیدگاه راغب اصفهانی مشخص می‌شود که معنای مدنظر در خطبه‌ی عقد «پیوند زناشویی» می‌باشد نه امور منفی و نادرستی که دشمنان اسلام مطرح کرده‌اند.

---

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۸۲۳ .

ب)

فارغ از ریشه‌ی لغات وقتی به آیات مبارک قرآن کریم نگاه می کنیم، خداوند سبحان در آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی مبارکه‌ی قصص می‌فرماید:

﴿قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ «أُنْكِحَكَ» إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾

«(شعیب -پدر آن دو دختر- به موسی) گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به «ازدواج» تو درآورم، به این شرط که هشت سال برای من کار کنی. سپس اگر هشت سال را به ده سال تمام برسانی، محبّتی کرده‌ای، (و این دو سال اضافه بر تو واجب نیست. به هر حال) من نمی‌خواهم بر تو سختگیری کنم (و تو را به درازترین مدّت وا دارم). اگر خدا بخواهد مرا از زمره‌ی نیکان خواهی یافت (و خواهی دید که من به عهد خود وفا می‌کنم).»

مشاهده می کنیم که نکاح به معنای «ازدواج» می‌باشد و حضرت شعیب ﷺ به حضرت موسی ﷺ پیشنهاد می‌دهد با یکی از دختران او ازدواج کند، و در دو آیه‌ی بعد (آیه‌ی ۲۹) می‌فرماید وقتی این مدت تمام شد، موسی ﷺ به همراه «خانواده‌اش» مدیَن را ترک می‌کند و باقی اتفاقاتی که رخ می‌دهد.. یعنی نکاح کرد، تشکیل خانواده داد و صاحب زن و فرزند شد و.. اگر منظور سکس بود چرا بعدا بحث به تشکیل خانواده می‌رسد؟

و بازهم مشخص می‌شود که سخن اسلام‌ستیزان صحت ندارد.

ج)

اگر اسلام‌ستیزی بگوید حرف شما قبول نکاح به معنای سکس نیست، اصلا چرا در آنجا بحث پیمان زناشویی صورت می‌گیرد؟

در پاسخ به او می‌گوییم پس انتظار دارید بحث چه چیزی مطرح شود؟ ابرهای کومولوس و نظریه‌ی نسبیت؟! دوست عزیز! این مجلس فراهم آمده که دست این دو جوان را به دست هم بدهند، و باید این مطالب در آنجا مطرح شود! اگر می‌گویید چرا بحث‌های عاشقانه و وفاداری و لیلی و مجنون بازی مطرح نمی‌شود، می‌گوییم این مطالب احساسی باید بعدها در فضای خصوصی بین خودشان مطرح شود نه در محضر اولیا و بزرگان خانواده!

د)

در پایان می‌خواهم این نکته را خدمت شما عزیزان عرض نمایم که:

اصلا اسلام‌ستیزان نهایت تلاش خود را بکار گیرند و با تبلیغات فراوان سنت «عقد کردن» را در جامعه محو و ناپدید سازند! شما بفرمایید آن موقع چه مشکلی را حل کرده‌اند؟ آیا حقوق و کرامت زنان را پاس داشته‌اند؟

اینکه دخترها بدون اجازه و دوراندیشی پدر و برادر زحمت‌کش و دلسوز در اختیار مردی قرار بگیرند، چرا؟ چون عاشق هم شده‌اند! آیا کار درستی است؟

آیا واقعا صرفا با چند جمله‌ی احساسی قبل از ازدواج می‌توان زندگی پر فراز و نشیب روبرو را اداره کرد؟ آیا زندگی همین دو جمله است؟ آیا لازم نیست پدر مهربانِ دختر، بسیاری از شرایط و ضوابط زندگی پسر را جهت خوشبختی فرزند معصومش سبک و سنگین نماید؟

پس عزیزان بدانید، این موارد صرفا تبلیغاتی هستند برای مبارزه با اسلام، هدف اصلی آن‌ها نابودی اسلام است و آنچه مطرح می کنند کلا بهانه می‌باشد ولی ای کاش می‌دانستند هرگز خورشید درخشنده با فوت چند کوهنورد (حتی اگر بر فراز بلندترین کوه‌ها هم رسیده باشند) خاموش نخواهد شد.

فریبی به نام «بهترین متن دنیا»

معمولا اسلام‌ستیزان هر از چند گاهی متونی را به صورت گسترده در فضای مجازی منتشر می‌کنند که حاوی یک سری از شبهات کاملا تکراری می‌باشد، ابهاماتی که همه‌ی آن‌ها قبلا پاسخ داده شده است، ولی جهت تاثیر گذاری متن شان در ابتدای شبهه می‌نویسند:

بهترین متن دنیا! یا بهترین متنی که خوانده‌ام...!

متاسفانه وقتی که جوان ما این عنوان را دید بلافاصله باور می کند! و تصور می‌نماید یک شخص بسیار قابل اعتماد روی متن نوشته است «بهترین متن»، لذا با دل و جان آن را می‌خواند و متاسفانه تاثیر هم می‌پذیرد!

اما عزیزان باید بدانید حتی آلت‌پرست‌های تایلند و شیطان‌پرست‌های خونخوار هم (دختران باکره را قربانی می‌کنند و خونشان را می‌خورند!!) به دین خود می گویند بهترین دین، بهترین برنامه، بهترین مسلک، آن‌ها هم فکر می‌کنند تنها مسیری که انسانها را به خوشبختی و کمال می‌رساند همان مسیری است که دنبالش راه افتاده‌اند!!!

بی‌خدایان (یا همان آتئیست‌ها، که در ادبیات دینی به آن‌ها می گویند مُلحِد) هم به همین شکل، راه و روش خود را بهترین می‌دانند اما ما نباید

ساده باشیم و به محض شنیدن یک «بهترین»، بگوییم بله صد در صد این گونه است که می‌فرمایید! و این متن بهترین است.

بزرگواران برای «تَرین» شدن باید دلیل و برهان اقامه کرد، باید استدلال‌هایی ارائه نمود که جای هیچ شک و گمانی باقی نگذارد، نه متن‌های این چنین که پر از اشتباه و اشکال است!

فراموش نکنید که ما هیچ کدام از اشکالات اسلام‌ستیزان را نمی‌پذیریم، چون به کرات ثابت کرده‌ایم دلایل آن‌ها ضعیف و لرزان است، باور کنید هر بار که استدلال‌هایشان را می‌خوانم به این نتیجه می‌رسم که آن‌ها به هر قیمتی که شده می‌خواهند نفس خود و هوادارانشان را قانع کنند! چون وقتی پاسخ صحیح یک شبهه را به آن‌ها گفتیم (همانگونه که بارها هم توضیح داده‌ایم) بلافاصله شبهه‌ی دیگری مطرح می‌کنند!

واقعا چرا؟ چرا به آنچه ردش می‌کنیم فکر نمی‌کنند؟ چرا بحث مربوط به آن را ادامه نمی‌دهند؟ چرا می‌خواهند «به هر قیمتی که شده» جهت مخالفت با مطالب یا سخنانی که ذکر می‌کنیم دلیل ارائه دهند؟

بنده فکر می‌کنم نفس نا آرام آن‌ها برای آرامش خود، به این توجیهات و این فرار از بحث‌ها و از این شاخه به آن شاخه پریدن‌ها نیاز دارد!

چون همه‌ی انسانها آفریده‌ی خداوند متعال می‌باشند، نفس همه‌ی انسانها در اختیار خداست، نهاد همه‌ی ما با نور الهی آشناست... واقعا نمی‌توان به آن پشت کرد.

﴿یرِیدُونَ لِیطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ یتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ﴾

(صف: ۸)

«می‌خواهند نور خدا را با دهان‌های خود خاموش کنند. خداوند نور خود را به پایان می‌رساند هرچند کافران دوست نداشته باشند.»

شما مشغول کشتن همدیگر هستید ولی ناباوران پیشرفت کرده‌اند!

۱۴۰۰ سال است مردم خاورمیانه یکدیگر را به خاطر اعتقادات خود می‌کشند و در همین حال بی‌خدایان:

برق را کشف می‌کنند. تلفن را اختراع می‌کنند. قدم در کره ماه می‌گذارند. با اینترنت دانشگاهی عظیم را به خانه‌های ما آورده‌اند. واکسن بیماری‌های مختلف را می‌سازند. و هزاران ارمغان دیگر برای آسایش و رفاه بشر فارغ از هم کیشان خود یا غیر هم کیشان!

پاسخ:[1]

مشاهده بفرمایید که ایشان، رسما دارد برای بی‌خدایی تبلیغات می‌کند (یعنی هیچ خدایی وجود ندارد. ما همین‌گونه اتفاقی بوجود آمده‌ایم. هر کاری که خواستیم انجام دهیم، هیچ‌گونه پاسخگویی قیامتی هم وجود ندارد...!)

---

۱. یک بار دیگر در جلد اول این شبهه را پاسخ داده‌ایم، اما این بار إن شاء الله از جهت دیگری به آن پاسخ می‌گوییم.

بارها توضیح داده‌ایم، بله مردم خاورمیانه یکدیگر را می‌کشند، ولی چرا هرگز سراغ علت اصلی آن نمی‌روید؟ لذا از شما درخواست می‌نمایم یک بار برای همیشه دلیل وجود قتل و خونریزی بین ما مسلمانان را بدانید:

در اعتقادات مسلمانها آمده که با هم برادر ایمانی باشید، اسلام می‌گوید جان و مال و ناموس شما بر یکدیگر حرام است و همین فرامین باعث شد که مسلمانان برای قرن‌ها در صفا و صمیمیت زندگی کنند و هیچ خبری از جنگ‌های امروزی نباشد!

آنچه از خشونت پیش می‌آمد هم، در سطحی نبود که مخالفان بگویند اصل برنامه مشکل دارد، یا زیاده‌خواهی افراد بود یا نالایق بودن برخی از حکام، که باعث می‌شد قدرت‌طلبان یا مردم جامعه علیه آن‌ها کودتا کنند و درگیری‌هایی بوجود می‌آمد.. اما یکباره جنگ‌های صلیبی و حمله‌ی مغولها به تمدن اسلام آغاز شد.

این افراد به خاورمیانه حمله کردند و رودخانه‌های خون جاری کردند، افرادی که در «خارج از خاورمیانه» زندگی می‌کردند.. (راستی چرا آن‌ها را نمی‌بینید؟) این دو حمله‌ی خارجی بسیار خانمان‌سوز بودند.. پس از آن دوباره تمدن اسلام خود را پیدا کرد و سر پا ایستاد اما دشمنان ول‌کن نبودند..

مدام از «خارج از خاورمیانه» تخم تفرقه و نفاق را به میان مسلمانان ارسال می‌کردند، با این حال باز هم مردم زندگی خود را می‌کردند و از این کُشت و کشتارهایی که ذکر می‌کنید در تمام خاورمیانه هیچ خبری نبود (فقط در برخی از کشورها آن تخم تفرقه سبز می‌شد و شکوفه می‌داد و جنگ‌هایی انجام می‌شد و بیشتر بر سر قدرت بود و ربطی به متن قرآن و سنت پیامبر نداشت، این جنگ قدرت در همه جا وجود دارد و وجود داشته است).

تا اینکه در قرن گذشته، امپراطوری عثمانی (که دنیای اسلام را به دور خود جمع کرده بود) سقوط کرد و دست شوم استعارگران باز هم از «خارج از خاورمیانه» به قتل و کشتار مسلمانان باز شد.. (و باقی حوادثی که پیش آمد قبلا ذکر کرده‌ایم و از تکرار دوباره‌ی آن خودداری می‌کنیم).

و امروز هم مشاهده می‌کنیم که بیش از ده‌ها کشور دنیا از «خارج از خاورمیانه» آمده‌اند و در خاورمیانه‌ی مظلوم پایگاه نظامی دارند! امیدوارم صادقانه پاسخ دهید، آیا مردم خاورمیانه مقصرند؟

یک بار فقط یک بار، خاورمیانه‌ای را تصور کنید که مردم آن طبق قرآن و شریعت الهی برای زندگی خود برنامه‌ریزی کنند، و کشورهای غربی اصلا در کار ما دخالت نکنند، آن وقت اگر جواب نداد حق خودتان است این سخنان را به ما بگویید، ولی آیا اجازه داده‌اند؟

من فقط خطا را متوجه بیرون نمی‌کنم، فارغ از تمام این موارد آیا مردم و حکام به این خودباوری رسیده‌اند که دست‌های بیگانه را در زندگی خود قطع کنند! همین سخنانی که شما می‌گویید آیا در راستای همان دست‌های پشت پرده نیست؟ لذا از شما درخواست می‌نمایم دیگر این گونه ساده در مورد مردم خاورمیانه قضاوت نکنید.

بحث اختراعات و اکتشافات علمی را بیان کرده‌اید، ما بارها گفته‌ایم برای پیشرفت وجود یک گزاره بسیار ضرروی می‌باشد و آن هم «امنیت» است.

برای مثال همین الان چندین کشور عربی با خاک یکسان شده‌اند، اگر همین امروز جنگ تمام شود، باید تا ۵۰ سال دیگر تلاش کنند «رفاه» را به زندگی مردم برگردانند، پس از آن اگر امنیت فراهم شد، باید نخبگان به فکر تحصیل و تحقیق باشند، امکانات و شرایط مناسب و امنیت را برای محققانِ

دیگر نقـاط جـهان فـراهم کنـنـد تـا آن‌هـا هـم بـه یاریشـان بیاینـد و پیشـرفت و تکنولوژی حاصل شود. ولی آیا مسلمانان خاورمیانه امنیت دارند؟

اسـم چنـد اکتشـاف و اختـراع علمـی را هـم ذکـر کـرده‌انـد و آن‌هـا را بـه بی‌خدایان نسبت داده‌انـد، الکسـاندر ولتـا (کاشـف بـرق) یـک یسـوعی بـوده اسـت. یسـوعی یکـی از فرقـه‌هـای مسـیحیت وابسـته بـه کلیسـای کاتولیـک می‌باشد.[۱]

مخترع تلفن هم (گراهام بل) یک ندانم‌گرا بوده است نه یک بی‌خـدا. بـین این دو تفاوت وجـود دارد، نـدانم‌گـرا یعنـی نـه مـی‌گویـد خـدا وجـود دارد و نـه می‌گوید وجود ندارد و اعلام بی‌اطلاعی می‌کند، و این فـرق دارد بـا کسـی کـه صراحتا می‌گوید خدا وجود ندارد که آن هم با وجود تحریفات و تناقضات آیـین تحریف‌شده‌ی مسیحیت، دور شدن نخبگان از آیـین، چنـدان هـم دور از بـاور نمی‌باشد.

بحث ماه را کرده‌اید که هنوز هم در هالـه‌ای از ابهـام قـرار دارد کـه بـه آنجـا رفته‌اند یا نه؟!

اما به این نکته توجـه داشـته باشـید. اگـر تمـام دانشـمندان دنیـا بـی‌خـدا باشند، باز هم می‌پرسیم بی‌خدایی چه ربطی به علم دارد؟

---

۱. فراموش نکنید ادیسون کاشف لامپ بود نه برق، همچنین مطالبی وجود دارد که مدعی آن هستند: کاشف برق برای اولین بار ایرانیان بوده‌اند آن هم در ۲۰۰۰ سال پیش، که باتری‌هایی ایجاد کرده‌اند. اگر کاشف برق آن‌ها هم باشند، باز بی‌خدا نبوده‌اند و سخن شما صحت ندارد.

آیا اگر شخصی خدا را کنار گذاشت فرمول‌های ریاضی و فیزیک و نجوم خود به خود برای او ظاهر می‌شوند؟ خیر، اشخاص باید «تلاش» کنند باید «پشتکار» داشته باشند تا به اهداف علمی خود برسند.

حال شاید در جهان مسیحیت این مورد مشکل داشته باشد ولی دین اسلام به صورت بالقوه به علم و علم‌آموزی اشاره کرده است و این وظیفه‌ی مردم مسلمان است که «تلاش» و «پشتکار» داشته باشند، چون قرار نیست قرآن کریم معادلات علمی را برای آن‌ها حل کند بلکه قرآن چراغ راه و کتاب هدایت است تا اگر باورمندان به آن، علم را کسب کردند به وسیله‌ی آموزه‌های بلند این کتاب مبارک، آموخته‌هایشان را فقط جهت خدمت به بشریت به کار گیرند.

در آخر آقای شبهه‌افکن نوشته اشخاصی که این تحقیقات را انجام داده‌اند، ثمره‌ی علم خود را برای هم کیشان و غیر هم کیشان خود ارائه داده‌اند، خلاصه می‌خواهد بگوید خدمت به همه‌ی انسانها برایشان مهم است.

که در پاسخ می‌گوییم این خاصیت علم است با هر عقیده و مرامی، به عنوان مثال تا قرن‌ها کتاب‌های ابن سینا[1] در اروپا تدریس شد، آیا مسلمانها گفتند این کتاب‌ها را به شما نمی‌دهیم؟

اما در پایان برای رد ادعای ایشان دو نکته مطرح می‌کنیم:

---

۱. تذکر: اسلام‌ستیزان مطالبی منتشر کرده‌اند مبنی بر این که ابن سینا مسلمان نبوده، که ثابت کرده‌ایم این گونه نیست و آن‌ها در اشتباه هستند.

نکته‌ی اول:

الان چندین ابَرقدرت جهان سلاح‌ها و سپرهای موشکی بسیار پیشرفته‌ای دارند، آیا حاضرندآن را از روی حس نوع‌دوستی و انسانیت در اختیار غیر هم کیشان قرار دهند؟ هرگز و هرگز، پس ادعای شما غلط است.

آن‌ها اگر به چند کشور هم سلاح می‌دهند، بخاطر حمایت‌های سهمناک مالی آن کشورها از دنیای سرمایه‌داری می‌باشد نه حس هم کیشی و غیر هم کیشی.. به هرحال این تجهیزات هم ثمره‌ی علم هستند، فقط تلفن که ثمره‌ی علم نیست.. پس این شعار شما اسلام‌ستیزان صحت ندارد.

نکته دوم:

مگر غربی‌ها دیگر بهره‌های علمی خود (امورات غیر نظامی) را «رایگان» در اختیار جهانیان قرار داده‌اند!

اگر ما بازار فروش آن‌ها را تشکیل ندهیم، اجناس تولید شده‌ی ناشی از تکنولوژی خود را چکار می‌کنند؟ «تولید انبوه» آن‌ها بخاطر پول‌های ماست، چون ما خرید انبوه داریم.

اصلا آن‌ها مواد خام (مثلا نفتی که برای تولیدات خود به آن نیاز دارند) را از کجا به دست می‌آورند؟ آیا غیر از این است که آن را از همین کشورهای جهان سوم با انواع نیرنگ و فریب می‌بلعند؟ و سپس همان مواد را به ما می‌فروشند...! این است انسانیت و فرا کیش بودن! به امید این که شبهه‌افکنان به این نکات فکر کنند.

آیا فقط مردم خاورمیانه بهشتی خواهند بود؟

ببخشید یک سوال برای بنده پیش آمده است، چرا مردم خاورمیانه بهشت را از آن خود می‌دانند و معتقدند کس دیگری به بهشت نمی‌رود؟

پاسخ:

این گونه نیست، ما هم مردم خاورمیانه هستیم ولی اصلا چنین دیدگاهی نداریم.

ما معتقدیم شخصی به بهشت می‌رود که قلبش خاضع و خاشع و حق‌پذیر باشد، به این صورت که اگر آخرین برنامه پروردگار (با دلایل متقنی که دارد) به او برسد محال است قبول نکند (مگر اینکه خود نخواهد)، و زندگی‌اش را با اعتقادی پاک به خداوند منان و با مثبت بودن و زیبایی (انجام تکالیف و عبادات...) می‌گذراند (ممکن است این مثبت بودن مبارزه با ظالمی باشد یا کمک به بی‌نوایی ولی به هر حال مثبت است...).

لذا چنین شخصی که ذکر کردیم، اگر برنامه خداوند متعال به او برسد بی‌شک قبول می‌کند اگر هم به او نرسد در زندگی خود فردی «مثبت» و «حق‌پذیر» خواهد بود. در متون ما ذکر شده که این افراد «اهل فترت» محسوب می‌گردند و روز قیامت متناسب با پرونده‌ی زندگی خود آزمایش می‌شوند، اگر در این امتحان سربلند شوند بهشتی خواهند شد و اگر مردود شوند خیر.

حال چنین افرادی (با این خصوصیات) خواه در خاورمیانه زندگی کنند، خواه در آمریکای جنوبی، مکان آن‌ها اصلا مهم نیست. ممکن است در خاورمیانه انواع ناباور (آتئیست یا همان ملحد) هم وجود داشته باشد،

نمی‌توان گفت که چون در خاورمیانه هستند پس از دید ما حتما آن‌ها بهشتی هستند!

خلاصه بهشتی شدن بر می‌گردد به اعمال و اعتقادات اشخاص نه به محل زندگی آن‌ها، و زمانی که چنین چیزی نگفته‌ایم در دهان ما حرف قرار ندهید!

سرنوشت قیامتی دانشمندان غیر مسلمان (ادیسون و گراهام بل و...)

اگر ادیسون، انیشتین، راسل، گراهام بل، برادران رایت و... جایشان در جهنم است؟ پس در بهشت چه کسانی هستند؟!

پاسخ:

ای کاش می‌توانستم یک علامت تعجب بزرگ در اینجا رسم کنم، چون واقعا اسلام‌ستیزان هنوز تکلیف ما را مشخص نکرده‌اند. آخرش به بهشت و جهنم اعتقاد دارند یا نه؟

اگر بله که بیایند توبه کنند و دست از شبهه‌پراکنی بردارند، و اگر هم نه، (معاد را صرفا تخیّل و اوهام می‌پندارند) دیگر به آن‌ها چه مربوط است، چه کسی به آنجا می‌رود و چه کسی نمی‌رود؟ واقعا آن‌ها ناراحت چه هستند؟ نگران این هستند که چرا در دنیای «توهمات» ادیسون و راسل به بهشت نمی‌روند؟! لذا برادران و خواهران مسلمانم هوشیار باشید و فریب آن‌ها را نخورید.

«اما بحث بهشتی یا جهنمی شدن نخبگان و دانشمندان غیر مسلمان»:

عزیزان، قطاری را در نظر بگیرید که در یک مسیر صعب‌العبور حرکت می‌نماید (مثلا جاده کوهستانی است و تونل‌ها و پل‌های فراوانی دارد) طبعا این قطار هر چقدر «قدرتمند»، «تازه» و «راحت» هم باشد باید زیر چرخ‌هایش «ریل» قرار داشته باشد تا حرکت کند.

لذا اگر تا آن سر دنیا ریل وجود داشته باشد این قطار به آنجا می‌رود و هیچ مشکلی ندارد، حتی اگر قطار قرّاضه‌ای باشد و واگن‌های آن کهنه و فرسوده باشند، اما اگر «بهترین قطار دنیا» هم باشد، «بدون ریل» نمی‌تواند راه به جایی ببرد.

و این می‌تواند مثال زندگی دنیا و آخرت ما انسانها باشد، کیفیت قطار (یعنی تازه یا کهنه بودن آن) «اعمال» ماست و مسیر قطار (یعنی ریل قطار) «اعتقادات» ما می‌باشد.

طبعا برای پیمودن مسیر، وجود «قطار» و «ریل» لازم و ضروری می‌باشد، می‌دانید که واگن‌ها محرک هستند و ریل هم نشانگر مسیر است. در زندگی ما هم به این گونه است، اعمال ما محرک هستند و اعتقادات ما نشانگر مسیری که خواهیم پیمود.

حال اگر قطاری فقط تا یک شهر دیگر ریل داشته باشد، نمی‌تواند بیش از آنجا جایی برود ولی اگر برای ده شهر آن طرف‌تر هم مسیر ریل‌گذاری‌شده باشد خیلی راحت می‌رود و هیچ مشکلی ندارد.

اعمال و اعتقادات ما هم به همین شکل می‌باشد! اگر اعتقادات ما فقط تا نقطه‌ی خاصی باشد صرفا آن قسمت از مسیر برای ما مهیا شده و نمی‌توانیم بیش از آن حرکت کنیم، اما اگر اعتقادات ما بزرگ باشد و مسیر بیشتری برای

خود مشخص کرده باشیم، عمل ما تا دوردست‌ها بُرد خواهد داشت... مطمئنم افراد باهوش از همان خط اول نکته را گرفتند و می‌دانند می‌خواهم چه بگویم.

عزیزان اگر شخصی تمام عمر خود را صرف اختراعات و اکتشافات کرده باشد ولی صاحب عقیده نباشد، قطار سریع‌السیر و قدرتمندش بدون ریل نمی‌تواند مسیرهای خطرناک و صعب‌العبور را طی کند (آن هم سختی‌های قیامت...) بلکه او فقط تا مسیر مشخصی این گونه با قدرت و هیبت حرکت می‌کند، و به زودی ریل مسیر او تمام می‌شود.

ولی اگر یک شخص اعمال بسیار کوچکی داشته باشد و از عقیده‌ی درستی تبعیت نماید (مثلا یک باورمند معمولی باشد)، با همان قطار کوچک و نه چندان قوی خود، آرام آرام راه خود را خواهد پیمود و (به دلیل وجود ریل) بالاخره به مقصد خواهد رسید.

لذا به این نکته‌ی کلی می‌رسیم که صرفا «عمل» کافی نیست و باید «باور» هم وجود داشته باشد.

افرادی که عقیده و باور را کم‌ارزش می‌شمارند، بدانند ما داریم از یک موضوع کاملا غیبی و معنوی به نام معاد و زنده شدنی دوباره بحث می‌کنیم، نمی‌شود که صرفا با نگرش مادی و دنیایی در مورد مسائل صحبت کنیم و سپس وقت برکات و خوبی‌های مسائل معنوی بگوییم، پس سهم ایکس و ایگرگ چه می‌شود؟ چرا این افراد در جای خود هیچ حقی برای این معنویت قائل نشده‌اند؟! ولی بعدها انتظار دارید سهم آن‌ها از معتقدین بیشتر باشد؟ کسی که خودش «آگاهانه» فقط قطار نیرومند بخواهد و وجود ریل را توهم

بداند و برای «ایجاد» آن هیچ کاری نکند، چرا بعدها می گوید پس ریل من کجاست؟

اما در مورد سرنوشت افراد نام برده (ادیسون و برادران رایت و...)، که آیا بهشتی می‌شوند یا جهنمی؟ پاسخ اول بنده این است که «خدا می‌داند.»

اما در پاسخ دوم که تایید همان پاسخ اول است و قضیه را بیشتر باز می کند می گویم ما یکسری فرمول داریم که اگر متغیرهای مختلف را در آن‌ها جایگذاری نماییم به نتیجه خواهیم رسید.

سوال اول:

آیا دعوت آخرین برنامه‌ی پروردگار (که تنها دین پذیرفته شده از جانب خداوند متعال در این عصر می‌باشد) به آنها رسیده است یا نه؟

توضیح: اگر به آنها نرسیده پس اهل فترت هستند، و روز قیامت از آنها آزمونی گرفته خواهد شد، اما اگر به آنها رسیده:

سوال دوم:

آیا برنامه ی الهی به صورت کامل به آنها رسیده یا ناقص؟

توضیح: اگر به صورت کامل رسیده باشد و قبول نکرده باشند که خود مقصرند، اما اگر به صورت ناقص به آنها رسیده و حقانیت اسلام برای آنها روشن نشده باشد باز هم مقصر نیستند.

نکته‌ی مهم:

تا جایی که بنده دیده‌ام، اینجا بین علما اختلاف وجود دارد، عده‌ای می گویند همین که «نام اسلام» به آنها رسیده باشد حجت بر آنها تمام می‌شود

و عده‌ای دیگر می‌گویند زمانی آنها مقید می‌شوند که اسلام به «طور کامل» بر آنها عرضه شده باشد[1]، یعنی به حقیقت پاکی و خوبی اسلام رسیده باشند آن موقع حجت بر آنها تمام می‌شود، (نه اینکه اسلام را شناخته‌اند اما به عنوان یک دین تروریستی! (العیاذ بالله)

سوال سوم:

آیا این شخص که اسلام به طور کامل به او رسیده فرد حق‌پذیری بوده و حداقل تصمیم گرفته در مورد آنچه شنیده تحقیق کند؟ یا بخاطر اعمال بد و

---

١. به موجب قاعده ی «عذر به جهل» - که مبتنی بر قرآن و سنت است - کسی که نسبت به کل مفاهیم اسلامی یا بخشی از آن جهل داسته و دعوت اسلام به او نرسیده باشد وی نزد خداوند تعذیب نمی‌شود. (رک: مجموع الفتاوی - ابن تیمیه، ج ٢٢، صص ٤١ - ٤٢؛ طریق الهجرتین - ابن قیم، ص ٤١٤؛ فتح الباری - ابن حجر، ج ٣، ص ٢٤٧)، تفصیل آن چنین است؛ اولاً: اکثر علماء فرمودند کسی که دین اسلام کامل و تمام به او نرسیده باشد و یا ناقص رسیده چنین کسی معذور است و اصطلاحا گفته می‌شود «عذر به جهل» دارند، لذا حکم به جهنمی بودن چنین فردی داده نمی‌شود همانطور که حکم به بهشتی بودنش هم داده نمی‌شود. چون بهشتی و جهنمی بودن افراد حتی مسلمان هم بطور قطع و یقین مستلزم دلیل شرعیست. ثانیاً: اگر کسی که دین اسلام کامل به او رسیده و حجت بر او تمام شده اما باز منکر و دشمنی می‌کند چنین کسی کافر مستحق جهنم است اما اگر دین اسلام اصلاً به او نرسیده و یا ناقص رسیده و چنین کسی در اصل یهودی یا مسیحی یا مجوسی و ... می‌باشد چنین کسی را ما در دنیا مانند کافران با وی عمل می‌کنیم لیکن حکم به جهنمی بودنش بطور قطع نمی‌دهیم بلکه می‌گوییم در مشیئت خداوند است. مانند بیشتر دانشمندانی همچون ادیسون و ... اینها مشخص نیست دین اسلام به آنان کامل رسیده یا نه بنابراین حکم به جهنمی نمی‌دهیم از طرفی هم حکم به بهشتی نمی‌دهیم بلکه می‌گوییم خداوند خودش عاقبتش را می‌داند لیکن نوع تعامل ما در دنیا (نه آخرت) با او مانند اهل کفر است. ثالثاً: حکم به کافر بودن هم به معنی احکام ظاهری است و به این معنی نیست چنین کسی مستحق کشتن و ... باشد زیرا بین کافر حربی و کافر غیر حربی تفاوت است و نباید اینها را با هم اشتباه گرفت.

نیت‌های نادرست در زندگیش این امتیاز حقیقت‌پذیری را هم بر خود سلب کرده است؟

توضیح: طبعا اگر شخص حق پذیری بوده باشد، و اسلام به طور کامل به او عرضه شده باشد، این دین را پذیرفته است. ولی اگر خودش به وسیله ی کردار زشتش این امتیاز (حق پذیری) را بر خود سلب نموده باشد که باز هم خودش مقصر است.

اگر پاسخ این سوالات را بدانیم می‌توانیم قاطعانه سخن بگوییم، ولی آیا واقعا می‌دانیم؟ آیا کسی به این موضوعات آگاه است جز خداوند متعال؟ خیر. لذا بنده معتقدم این«اتمام‌حجت» و «نکات باطنی و درونی» را به خدا واگذار نماییم بهتر است، چون اگر ما جواب این سوالات را هم ندانیم، ایمان داریم که مثقال ذره هم از دید الله متعال گم نخواهد شد... کافیست یکی خدا را خواسته باشد، بی‌شک خدای متعال آن را منظور می‌نماید.

إن شاء الله که تمام این موارد به نفع پرونده‌ی قیامتی آنها باشد تا به پاس خدماتی که به بشریت ارزانی داشته‌اند، بهشتی شوند، ولی همان گونه که گفتیم علم آن نزد خداوند باری تعالی می باشد و بس.

اما اگر جواب این سوالات منفی باشد، به این نتیجه می‌رسیم که چون آنها ریل قیامتی خود را مهیا نکرده‌اند، آن هم به صورت عمدی (چون اگر ندانند اهل فترت محسوب می‌شوند) قطار آنها به گل و لای می‌زند (دوزخ و عذاب) و به مقصد و مطلوب نخواهند رسید. توجه داشته باشید که ما به وسیله‌ی اعمال خود می‌توانیم این قطار را مجهز کنیم و سوخت‌گیری نماییم و باز هم با همان اعمال خود (کسب عقیده‌ی صحیح) این ریل را ایجاد و تاسیس نماییم.

این نکته‌ی مهم را هم فراموش نکنیم که «سوخت» قطار ما، «نیت خالصانه ما» خواهد بود.. اگر ریل (اعتقاد) هم باشد و قطار (اعمال نیک) هم باشد، ولی سوخت (نیت پاک) نباشد، قطار چگونه حرکت خواهد کرد! ولی در هر صورت خداوند متعال مهربان است و اگر ریل وجود داشته باشد، بعد از تنبیه و دیگر مسائل قیامت، مثلا شفاعت نبی مکرمﷺ و لطف بی‌نهایت خود، سوخت را جهت رسیدن به خوشبختی فراهم می‌آورد. لذا اهمیت اعتقاد و ایمان به خدای منان و رسولش اینجا برای ما آشکار می‌گردد.

خوش به حال کسی که هم عمل زیبا دارد (سوخت و قطار) و هم عقیده‌ی خداپرستانه و مومنانه برای خود انتخاب نموده (ریلی به سمت ابدیت که قرآن آن را با خالدین فیها عنوان نموده) است. پروردگارا ما را جزو این افراد قرار بده، اللهم آمین.

کجاست آن «اسلام واقعی» که از آن دم می‌زنید؟

۱۴۰۰ سال است که هرکس در حکومت اسلامی آمد خود را اسلام واقعی نامید، از زمان حضرت عمر و حضرت علی تا بن لادن و ملاعمر و آل سعود و... و حالا هم که ابوبکر بغدادی خود را اجرا کننده اسلام واقعی می‌داند!! به راستی اسلام واقعی کجاست؟ چرا دین کاملی همچون اسلام باید ۷۰ فرقه داشته باشد؟؟

پاسخ:

تا خود را نزدیک نشان دهند و در قالب یک دوست صمیمی به تزریق مطالب بپردازند، به صورت فرمایشی نوشته‌اند حضرت عمر و حضرت علی،

عجبا ! در نوشته‌هایشان منکر وجود خدا می‌شوند حال دو پیشوای صدر اسلام را «حضرت» خطاب می‌کنند! مثلا می‌خواهند بگویند ما به مقدسات شما احترام می‌گذاریم!؟ در ادامه جهت مسخره کردن ما به اسلامِ واقعا کامل هم می‌گوید «کامل»، البته از روی تمسخر وگرنه به آن معتقد نیست.

اما بحث «اسلام واقعی»:

هرچند این شبهه را قبلا پاسخ داده‌ایم اما باز هم از یک زاویه‌ی دیگر آن را بررسی می‌نماییم.

بیایید برای چند لحظه ذهن خود را از نام «اشخاص» و «گروه‌ها» و «دولت‌ها» پاک کنید، تصور کنید الان زمان نزول قرآن است و حضرت رسول اکرمﷺ می‌خواهند «یک اسلام واقعی» را در جامعه پدیدار نماید، به نظر شما ایشان چه کار خواهند کرد...؟

مطمئن باشید فعالیت ایشان در دو محور خلاصه می‌شود:

۱. تقویت و ایجاد فضائل (عدل، عزت، راستگویی، کمک به نیازمندان، رفاه، امنیت و...).

۲. تضعیف و نابودی رذائل (ظلم، شرک، ذلت، دروغ، فحشا، دزدی، ربا و...).

و واقعا اگر کسی زندگی‌نامه‌ی پیامبر اکرمﷺ را خوانده باشد، می‌داند که شب و روز در جهت تحقق این دو محور تلاش نموده‌اند و ایشان چنین اسلامی را پدیدار ساختند. بنگرید به دوران حکومت اسلام در مدینه‌ی منوره که رهبری جامعه با پیامبر عظیم الشان ما بود. بنگرید به دوران همان امام

عمر ابن خطاب و امام علی شیر خدا ﷺ و ببینید آن‌ها چگونه روی این دو محور کار می‌کردند[1]

و سپس در طول چهارده قرنی که پشت سر گذاشته‌ایم، این الگو و سرمشق تمام مسلمین و حکومت‌های اسلامی بوده است. در هرجایی که حکومتی توانسته بیشتر روی این دو محور کار کند بیشتر اسلامی بوده و در مکانی که کمتر کار کرده‌اند، کمتر اسلامی بوده‌اند و پاسخ خلاصه این است (همانگونه که در پاسخ قبلی اعلام کرده‌ایم) اسلام واقعی، «شرایط» است، نه «شخص» و «مکان» و «حکومت.»

نمونه‌اش حکومت عمر بن عبدالعزیز ﷺ، بروید زندگی ایشان را مطالعه بفرمایید تا سخن بنده را درک نمایید.

دوستان اسلام یک «دین» است، یک «وسیله» است، برای رسیدن انسانها به خوشبختی و کمال. اشخاصی که از این وسیله استفاده کنند به کمال می‌رسند و کسانی که از آن دور شوند طبعا از برکاتی که اسلام دارد بی‌بهره می‌مانند، اینکه گروه‌ها و حکومت‌هایی به جای «استفاده» از آن «سوءاستفاده» کرده‌اند، ما نباید وسیله را مقصر بدانیم! وقتی ماشینی

---

۱. اسلام ستیزان می‌گویند، خلفاء و مسلمین فلان کشتار را کردند و فلان قتل را انجام دادند و ... ولی به اعتراض‌های مخالفان اعتنا نکنید. آن‌ها کسانی هستند که بالش شان نرم است و آبشان سرد است و غذایشان گرم! و در کمال رفاه می‌گویند دشمنان حق داشتند شخص پیامبر ﷺ را با شمشیر شکنجه کنند! اما حضرت رسول نباید از خودشان دفاع می‌کردند! و دیگر شبهاتی که مطرح می‌کنند نیز همین گونه است... مطمئن باشید جواب همه‌ی ادعاها داده شده است.

تصادف کند تقصیر راننده است یا ماشین!؟ (ماشین هم یک وسیله است) مشخص است که وسیله تقصیری ندارد، به این مثال توجه بفرمایید:

یک ماشین بسیار لوکس و عالی در جاده‌ای حرکت می‌کند، راننده‌ی آن در وسط یک خیابان شلوغ ماشین را خاموش می‌کند و می‌خوابد!

سپس یک ماشین بسیار سطح پایین از این فرصت استفاده می‌کند و به سرعت با آن تصادف می‌کند، طوری هم صحنه را جلوه می‌دهد که ماشین خودش آسیب خاصی نبیند، در این لحظه راننده‌ی ماشین لوکس بیدار می‌شود، اطراف را نگاه می‌کند و می‌گوید چه اتفاقی افتاده است؟! راننده‌ی آن ماشین سطح پایین می‌گوید تقصیر «ماشین خودت» است که تصادف کرده‌ای وگرنه کسی مقصر نیست! حتی شما راننده‌ی این ماشین هم مقصر نیستید بلکه مقصر فقط و فقط ماشین شماست... (دلیل راننده‌ی خاطی بسیار خنده‌دار نیست!!!).

راننده هم دوباره می‌خوابد، این بار هم می‌خوابد و بیدار می‌شود، و لحظات بیداری او، توام با بدحالی بعد از خواب است.. دوباره خوابش می‌گیرد.

عزیزانِ من: این دقیقا وضعیت تمدن اسلامی (ماشین لوکس و گرانبها) می‌باشد، امت اسلام (راننده‌ی آن) خوابش برده بود، که استعمارگران دزد (راننده‌ی ماشین دیگر) با تفکر استعماری و ضد اسلامی خود (ماشین سطح پایین) بر ما تاختند و ما را مستعمره کردند (به صورت عمدی با ماشین ما تصادف کردند، طوری که خودشان آسیب خاصی ندیدند) و حال می‌گویند تقصیر از اسلام مبارک (وسیله‌ی ما برای رسیدن به خوشبختی) می‌باشد.

سبحان الله، بنگرید به عمق «بی‌شرمی» دشمنان و اوج «غفلت» ما...

مطمئنم افراد زیادی این مطلب را می‌خوانند که اکثریت آن را جوانان تشکیل می‌دهند، عزیزان بدانید دوری ما از آموزه‌های مبارک قرآن و سنت پیامبر ﷺ بود که این بلا را سرمان آورد (امت در خواب بود، اجداد ما در خواب بودند این فاجعه مربوط به قرون اخیر است).

چیزی که بنده را آزار می‌دهد این است که حال عده‌ای از جوانان امت محمد مصطفی ﷺ به معنای واقعی کلمه خود را باخته‌اند، و می‌گویند اسلام یک دین پر از اشکال است و باید یک سیستم غربی در اینجا حکم‌فرما شود... (راننده‌ی خاطی، آن‌ها را هم فریب داده تا علیه ماشین خودشان حرف بزنند! و بگویند بله وقت تصادف، راننده و شرایط و عملکرد او ایرادی نداشت، مقصرِ اصلی خود ماشین بود چرا ماشین خودش در وسط خیابان پارک شد!)

و بدانید دست‌های پنهانِ استعمارگران این همه فرقه و گروه را در بین ما ایجاد کرده است، گاهی اوقات داشتن اختلاف نظر در بین برخی از افراد کاملا منطقی است، حال استعمارگران آن‌ها را هم با یکدیگر «دشمن» کرده‌اند! فقط به خاطر اختلاف نظر!!!

متاسفانه، متاسفانه از یک سو مسلمانان را به جان هم انداخته‌اند (تا سرگرم باشند) و از سوی دیگر دارند سنگ زیربنای خانه‌ی ما را با بلدوزر بیرون می‌آورند، ما هم خم به ابرو نمی‌آوریم.. حتی نسبت به صدای بلدوزر، شرطی شده‌ایم و هیچ واکنشی از خود نشان نمی‌دهیم. به امید آن روز که اسلام ناب محمدی دوباره در بین امت اسلام حاکم شود.

داعیان عزیزی که الان یکی از طرف‌های مناظره و مباحثه و مجادله با دیگر مسلمانان هستید، از خودتان شروع کنید، با دراز کردن دست دوستی و محبت به سمت داعیان غیر همفکر، آیه‌ی اخوت و وحدت را دوباره زنده کنید. به خاطر این آیات شریفه از غرور خود بکاهید و اجرِ آن را فقط از خدا بخواهید. بی‌شک شما هستید که می‌توانید جلوی این بدحالی بعد از خواب امت را بگیرید و کاری کنید که امت دوباره شاداب شود.

مطمئن باشید ما مردم به وحدت بین شما بزرگان نیازمندیم تا دوباره «اسلام واقعی» در جهان حکم‌فرما شود.. إن شاء الله.

کشورهای مسلمان را با آتش زدن یک کتاب می‌توان شلوغ کرد ولی در بین کافران...

به راستی که کشورهای مسلمان جهان سوم را با آتش زدن یک کتاب می‌توان شلوغ کرد، اما کشورهای نوین کافران با کشته شدن یک کودک صدایشان بلند می‌شود.

پاسخ:

و این قصه سر دراز دارد.. ظاهرا ماجرای «قیاس‌های نادرست» اسلام‌ستیزان هرگز به پایان نمی‌رسد.

آن کتابی که جناب شبهه‌افکن سوختنش را یک امر بسیار ساده عنوان نموده، «قرآن کریم» کلام خالق منان می‌باشد، کتابی که تمام مردم جامعه‌ی اسلامی حاضرند جان و مال خود را در راه آن فدا کنند. انتظار دارید در

جامعه‌ی ما مقدس‌ترین گزاره‌ی موجود را آتش بزنند، و کسی دم بر نیاورد! این دیگر چه انتظاریست!

- آیا اگر استادی در آمریکا و انگلیس سر کلاس دانشگاه، نظریه‌ی «تکامل» را منسوخ اعلام کند و در حیات دانشگاه کتاب «اصل انواع» داروین را آتش بزند، عکس‌العمل عموم مردم به این حرکت او چه خواهد بود؟ (آنجا که جهان سوم نیست).

- آیا اگر در روسیه یا کوبا شخصی در ملأ عام کتاب «سرمایه»ی کارل مارکس را آتش بزند، عکس‌العمل مردم چه خواهد بود؟ (روسیه که جهان سوم نیست).

- آیا اگر در اسرائیل کسی کتاب‌های نوشته‌شده در مورد هولوکاست[1] و مظلومیت یهود را آتش بزند، عکس‌العمل مردم آنجا چه خواهد بود؟ (اسرائیلی که بر روی خون ما مسلمین بنا نهاده شده و چون حمایت تمام‌قد غرب را به همراه دارد کشوری عقب‌افتاده نیست).

- در فرانسه! که طبق ادعای خودشان مهد دموکراسی! است، پروفسور روژه گارودی تازه مسلمان شده، هلوکاست را منکر شد، او را مبلغ بسیار زیادی جریمه کردند! و این دانشمند بزرگ چون توانایی پرداخت نداشت، کشورهای مسلمان جریمه‌اش را پرداختند، اگر جریمه را پرداخت نمی‌کرد و دولت هم اقدامی نمی‌کرد، آیا مردم بی‌تفاوت عبور می‌کردند!!! (آن هم برای نقد محترمانه! آتش زدن که جای خود دارد).

---

۱. ماجرای کشتن یهودیان توسط هیتلر در جنگ جهانی دوم.

پس بدانید هیچ ملتی توهین به مقدساتش را نمی‌پذیرد ولی شما به صورت بسیار ساده و از روی تحقیر می‌گویید، سوزاندن یک کتاب مردم را مشوش می‌کند! خب ما می‌پرسیم بله، ولی چه کتابی؟

در همین کشورهای جهان سوم، بسیاری از کتاب‌ها هستند که اگر صد جلد از آن‌ها هم سوزانده شود هیچ تشویشی بوجود نمی‌آید، ولی در باب مقدسات مردم موضوع فرق می‌کند، این سوزاندن فقط سوزاندن کاغذ و جوهر نیست بلکه «سوزاندن و لگد مال کردن اعتقاد و باور صدها میلیون انسان است.»

پس ادعای فرد شبهه‌افکن صحت ندارد، سوزاندن برخی از کتاب‌ها (که ریشه در ایدئولوژی و باورهای مردم دارد) می‌تواند کشورهای غربی را هم مشوش نماید و چنین واکنشی صرفا متعلق به جامعه مسلمین نیست.

شبهه‌افکن در یک سطحی‌نگری دیگر نوشته:

«کشورهای نوین کافران با کشته شدن یک کودک صدایشان بلند می‌شود.»

که در پاسخ می‌گوییم: ما که باور نمی‌کنیم! و می‌گوییم کلا شعار است... حکومت‌های آن‌ها (آمریکا، انگلیس، کانادا، استرالیا و... کلا آن‌هایی که پیمان آتلانتیک شمالی را پذیرفته‌اند) در دو دهه‌ی اخیر، صدها هزار کودک مسلمان را به خاک و خون کشیده‌اند، چرا این مردم مهربان! سیاست‌های خارجی کشورهای خود را به چالش نکشیده‌اند! (چرا به قول خودنان صدایشان بلند نشده است؟!)

«چرا سنسورهای ترحم آن‌ها در قبال مسلمانان خاموش شده است؟» اصلا خاورمیانه هیچ! چرا در قبال کودکان سلاخی‌شده‌ی میانمار ساکت هستند! مگر آن‌ها هم کودک و معصوم و بی‌گناه نیستند!

دو سال پیش وقتی جنایت بودائیان افراطی در حق مسلمانان میانمار را دیدم، نای برداشتن قلم و نوشتن نداشتم، در یکی از شبکه‌های مجازی فقط یک خط نوشتم:

«بنازم به سازمان‌های حقوق بشری، که بزرگترین ویژگی آن‌ها سکوت در مقابل نقض حقوق بشرهای مسلمان است.»

و اکنون می‌گویم، بنازم به افراد دلسوز و مهربانِ تمدن غرب که بزرگترین ویژگی آن‌ها قساوت و سنگدلی در قبال افراد غیر اروپایی و غیر آمریکایی می‌باشد![1]

---

۱. طبعا تمدن غرب خوبی‌هایی هم دارد و کسی نمی‌تواند منکر این امور باشد، اما بدی‌هایی هم دارد، ممکن است شخصی بگوید بدی‌های آن‌ها به خودشان مربوط است، می‌گوییم بله، ولی به شرطی که بدی آن‌ها آزاری برای ما نداشته باشد!

متاسفانه نظامِ سرمایه‌داری طوری پایه‌گزاری شده که به سرمایه‌های دیگران نیاز دارد، حال اگر این کسب سرمایه به قیمت از دست دادن عزت و شرف و ناموس و در خون غلطاندن دیگران هم تمام شود، مهم نیست! در هر صورت آن‌ها باید به آنچه می‌خواهند برسند (وسیله‌اش اصلا مهم نیست!)

پس نقدهای ما به بدی‌های آن‌هاست نه به خوبی‌هایشان، بارها مشاهده نموده‌ام وقتی از نکات زشت و نادرست تمدن غرب سخن گفته‌ایم، کسانی اعتراض نموده‌اند و از خوبی‌های آن‌ها گفته‌اند، «بله خوبی‌های آن‌ها به جای خود، ما هم منکر آن نشده‌ایم»، ولی بدی‌های آزاردهنده‌ی آن‌ها چه؟ (این همه تجاوز و آدم‌کشی و تفرقه و دزدی در بین ملل دیگر و صنعت پورنوگرافی و...) «شما چرا منکر بدی‌ها شده‌اید؟»

هر چند آدم کمی منصف باشد، واقعا انسانهای با روح بزرگ در آنجا هم وجود دارد، و کلا اروپا و آمریکا دارای امتیازات و برکاتِ زیادی هم می‌باشد ولی بی‌شک آنگونه که اسلام‌ستیزان برای غرب تبلیغات به راه انداخته‌اند و جهت تحقیر ما مردم مشرق‌زمین آن‌ها را بهترین انسانها و بهترین سرزمین معرفی می‌کنند نیست، لذا اگر عموم مردم آنجا آنقدر حساس بودند، آیا دولت‌هایشان این گونه به ماجراجویی می‌پرداختند! و مردم بین‌النهرین را به ارابه‌ی مرگ می‌سپردند!

پارسال وقتی جسد «آلان» پسربچه‌ی کُرد سوری در آبهای ترکیه پیدا شد، اتحادیه اروپا تصمیم به پذیرش پناه‌جویان گرفت، اما بعد از مدتی مقامات رسمی آلمان اعلام کردند ما کمبود نیروی کار داریم و به این پناه‌جویان برای شکوفایی اقتصادی خود نیازمندیم.[1]

یکی از علما تعریف می‌کند، روزی به مردی که همیشه برای محله‌ی ما نفت می‌آورد سلام کردم، گفت شما هم گاز شهری نصب کرده‌اید؟ گفتم از کجا دانستی؟ گفت خیلی‌ها این گونه شده‌اند، دیگر نفت من به درد شما نمی‌خورد سلام‌های شما هم سرد شده است. این عالم می‌گوید خیلی شکستم! سالها به او سلام کرده بودم غافل از اینکه سلام‌هایم بوی نفت داده بود و من بی‌خبر!

---

۱. بفرمایید گزارش خبرگزاری اشپیگل در ۲۷ آگوست ۲۰۱۵ را مطالعه بفرمایید:
http://www.spiegel.de/international/germany/refugees-are-an-opportunity-for-the-german-economy-a-1050102.html

حال یک سوال از شما مخاطبان عزیز می‌پرسم، طبق آنچه که دیده‌ایم، سلام‌ها و ترحم‌های غربیان بوی چه می‌دهد؟ پاسخ به عهده‌ی خودتان.

اینکه من فقط برای بچه‌های خودم ترحم داشته باشم، واگر بچه‌ی همسایه را جلوی چشمان من تکه تکه کنند، خم به ابرو نیاورم باید به من بگویند یک مرد مهربان! و مترحم! مگر بچه‌های اروپا رنگ خونشان از خون مردم آسیا سرخ‌تر است! یا همین قضیه‌ی فلسطین، هزاران نفر را در غزه تکه‌پاره می‌کنند، خبری نیست اما کافیست گردان‌های فلسطینی دو اسرائیلی را بکشند! رسانه‌های جهان به هم می‌ریزند...!

جوانان مسلمان، خواهرانم.. برادارنم، من از دشمن انتظاری بیش از این ندارم اما شما خودتان را گم نکنید.. فقط یک خواسته از شما دارم، شناخت خود را گسترش دهید تا اول خود و بعدا دوست و دشمن را بشناسید. و السلام.

شبهه‌ی یک خواهر در مورد دعا کردن

من یک فیلم سینمایی نگاه می‌کردم، در فیلم یک پسر سرطان داشت و پول عملش چند صد میلیون تومان می‌شد بخاطر همین خواهر این پسر می‌رود با یک پیرمرد هفتاد ساله ازدواج می‌کند آن پیرمرد خیلی پول‌دار بود، خواهرش پول پیرمرد را بالا می‌کشد و پول عمل برادرش را فراهم می‌کند و وقتی پدر دختر از او می‌پرسد چرا این کار را کردی، این کار درست نبود دختر در جوابش می‌گوید می‌خواهی مثل تو دستهایم را بگیرم بالا و دعا کنم! آخر هم هیچی نشود! این ماجرا مرا در مورد دعا به ابهام انداخته است، ممنون می‌شوم پاسخ دهید.

پاسخ:

نمی‌دانم دیالوگ‌های دیگر این فیلم چگونه است، ولی اگر شبهه‌ای که ایجاد کرده‌اند را به نوعی توسط دیالوگی دیگر پاسخ نداده باشند دچار اشتباه بزرگی شده‌اند و به جای آموزش و محتوای مفید، امور نادرست را به خانواده‌ها و اذهان مردم تزریق نموده‌اند. چنان که مشاهده می‌کنیم برای شما خواهر بزرگوار شبهه ایجاد شده است.

جهت بررسی دقیق موضوع ما تصور می‌کنیم این ماجرا در دنیای واقعی رخ داده و مربوط به دنیای سینما و فیلم نیست، مردی مریض می‌شود و خواهرش با یک پیرمرد همسن پدرش ازدواج می‌کند و بعد از تامین مخارج برادرش، او را رها می‌کند و ادامه‌ی ماجرا...

قبل از هر چیز باید بدانیم در دین مبارک اسلام، هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند و قرار نیست برای رسیدن به هدف هر کاری که دلمان خواست انجام دهیم.

پس از آن باید بدانیم همه‌ی افراد توانمند جامعه وظیفه دارند مشکل این گونه افراد را حل کنند، ما افرادی داریم که از خانه و ماشین و باغ و مغازه و امکانات چیزی کم ندارند اما باز هم پول‌های نجومی خود را در بانک گذاشته‌اند.

یا اینکه دو کارخانه دارند برای به دست آوردن کارخانه‌ی سوم تلاش می‌کنند! درحالی‌که با داشته‌های همین الآن‌شان می‌توانند نیازهای مالی خانواده‌ی خود را تا چند نسل بعد تامین نمایند، مسلما اسلام نمی‌گوید ثروتمندان مال خود را به کسی که در خانه می‌خورد و می‌خوابد بدهند ولی

واقعا مریض‌ها و زندانی‌ها و افراد مشکل‌داری وجود دارند که تمام راهها بر آن‌ها بسته شده است.

دوست ندارم این واقعه را منتشر نمایم ولی مجبورم تا آنچه باید منتقل شود را به گوش یک سری از افراد بزرگوار جامعه برسانم، یکی از دوستانم مغازه‌دار است، می‌گفت روزی مردی اینجا بود که می‌گفت دخترم جوان شده و خواستگار دارد ولی به خدایی که هر دوی ما آن را می‌پرستیم آنقدر توانایی مالی ندارم که حتی یک مراسم ساده برای او برگزار کنم چه رسد به تامین جهیزیه! لذا از خدا می‌خواهم شرایطی فراهم شود که دخترم شبانه با این پسر فرار کند و در خانه‌ی خود آن را عقد نمایند. (واقعا زبان از بیان عمق فاجعه قاصر است).

این پول‌های بیکار و تلنبار شده باید صرف این جوانان شود، خانواده‌هایی داریم که سه پسر جوان دارند و با هم به سن ازدواج رسیده‌اند، پدر زحمت‌کش به همراه پسرانش باید سه سال کار کنند تا برای اولی زن بگیرد، سه سال دیگر کار کنند تا مخارج عروسی دومی را تامین کنند، سه سال دیگر... چه اشکالی دارد یکی از اغنیای جامعه مخارج عروسی یکی از پسرهایش را به عهده بگیرد. معامله‌ای که با خدای متعال صورت می‌گیرد نه با انسان‌های ضعیف و ناتوان. چقدر آرام‌بخش است کلام وحی الهی آنجا که خدای رحمن می‌فرماید:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ **(بقره: ۲۴۵)**

«کیست که به خدا قرض نیکوئی دهد تا آن را برای او چندین برابر کند؟ و خداوند (روزی بندگان را) محدود و گسترده می‌سازد و به سوی او بازگردانده می‌شوید.»

برگردیم به موضوع اصلی شبهه شما، همانگونه که عرض شد ثروتمندان جامعه وظیفه دارند که از مریض‌های نیازمند حمایت کنند اما اگر آن‌ها حمایت نمی‌کنند و دختر خانم خود را فدای برادر نموده دیگر چرا آن پیرمرد را رها کرده است! خواهر بزرگوار اسم این کار فریب و دزدی است، نه ذکاوت!

بله ما هم می‌گوییم نباید صرفا دعا کرد و دست روی دست گذاشت و حتما باید «اقدام نمود» اما چرا اقدام نادرست! این خانم فداکاری خود در حق برادر را چرا با دزدی و فریب خراب کرده است!

بله آن پیرمرد ثروتمند باید بدون درخواست ازدواج، هزینه‌ی درمانی برادر دختر را تامین می‌نمود، ولی حال که قصد ازدواج داشته فراموش نکنید آن پیرمرد هم مال خود را با زحمت و تلاش به دست آورده است، نه با دعا! که دختر خانم هم بیاید آن را بالا بکشد!

ما بارها توضیح داده‌ایم، دعا برای زمانی است که دست ما از دنیای اسباب کوتاه شده و نمی‌توانیم هیچ کاری انجام دهیم لذا خالصانه از خداوند می‌خواهیم با قدرت و حکمت خود سببی فراهم نماید که مشکلمان حل شود، ولی زمانی که می‌توانیم کاری انجام دهیم، باید با نام خدا و با توکل بر خدا شروع کنیم و فعالیت خود را انجام دهیم، نه اینکه در جای خود بنشینیم و فقط دعا کنیم!

پس به صورت خلاصه:

۱. این خانواده همراه دعا باید نیاز خود را به گوش ثروتمندان می‌رساندند و ادعای خود را اثبات می‌کردند.

۲. ثروتمندان، نزد خدا وظیفه دارند که انفاق کنند و دست انسان‌های نیازمند (نه مفت خور و تنبل) را بگیرند.

۳. پیرمرد هم باید بدون چشم‌داشت کمک می‌کرد.

۴. حال که با ازدواج حاضر شده کمک کند، آن دختر نباید مرد را فریب می‌داد.

۵. در هیچ جای دین اسلام اشاره نشده که وقت مشکلات فقط دعا کنید و هیچ اقدامی انجام ندهید.

یکی از علمای بزرگوار سخنی می‌فرماید که باید آن را با آب طلا نوشت:

«انسانها از ثروتی که در اختیار دارند فقط به اندازه‌ی «نیاز» خود استفاده کنند و باید مقدار مازاد آن را جهت «ترفیع درجه» خودشان نزد «پروردگار» بکار گیرند.»

حال خانه و ماشین و امکانات جزو نیازها هستند، ولی اضافه بر آن چه؟.. نباید به وسیله‌ی آن مرتبه‌ی قیامتی خود را بالا ببریم!

ماجرایی که خواهرمان بیان کردند، یک فیلم بود ولی بی‌شک نمونه‌های واقعی آن در جامعه موجود است.. ای کاش همه اغنیاء، به این دستورات جامه‌ی عمل بپوشانند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ (توبه: ٣٤)

«ای مؤمنان! بسیاری از علمای دینی یهودی و مسیحی، اموال مردم را به ناحق می‌خورند، و دیگران را از راه خدا باز می‌دارند (و از اطمینان مردمان به خود سوءاستفاده می‌کنند و از پذیرش اسلام ممانعت می‌نمایند. ای مؤمنان! شما همچون ایشان نشوید و مواظب علمای بدکردار و عرفای ناپرهیزگار خود باشید و بدانید اسم و رسمِ دنیاپرستان مال‌اندوز را تغییر نمی‌دهد) و کسانی که طلا و نقره را اندوخته می‌کنند و آن را در راه خدا خرج نمی‌نمایند، آنان را به عذاب بس بزرگ و بسیار دردناکی مژده بده.»

چرا من که بسیار اهل نماز و روزه هستم آدم فقیری هستم، اما فلانی مشروب‌خوار و زناکار است اما وضع مالی خوبی دارد؟

چرا منی که نماز می‌خوانم، قران می‌خوانم، روزه می‌گیرم، حرف‌های خداوند را گوش می‌دهم و بسیاری از امور عبادی دیگر را انجام می‌دهم، از درآمد و سرمایه‌ی کمی برخوردارم، اما افرادی که در جامعه‌ی ما این کارها را هم انجام نمی‌دهند از نظر مالی هیچ مشکلی ندارند؟

پاسخ:

از خداوند متعال خواستارم که طاعت و عبادت شما و همه‌ی ما را بپذیرد، بی‌شک «مثقال ذره» هم در بارگاه ملکوتی خداوند رحمان گم نخواهد شد، اما در مورد موضوعی که مطرح فرموده‌اید چند نکته‌ی زیر را در نظر داشته باشید:

الف)

اول اینکه این قاعده کاملا «نسبی» است و «مطلق» نمی‌باشد!

یعنی هیچ تقسیم‌بندی صورت نگرفته که افراد مومن و متقی جامعه ما لزوماً فقیر باشند و افرادی که باور خاصی ندارند حتما ثروتمند باشند، اگر دقت بفرمایید می‌بینید که عکس این حالت هم بسیار زیاد است... (افراد مومنی داریم که به جز واجبات کوچکترین سنت‌ها را هم انجام می‌دهند اما از امکانات و سرمایه بسیار خوبی برخوردارند، همچنین افراد ضعیف‌الایمان و حتی بدون باوری داریم که اگر امروز کارگری نکنند و نان شب‌شان را با زور بازوی خود پیدا نکنند، باید با گرسنگی سر بر بالین بگذارند).

ب)

در مورد توزیع ثروت در جامعه نیز این موارد به «ذهن بنده» خطور می‌کند که امیدوارم راه‌گشا باشد:

در مرحله‌ی اول مال و ثروت مردم به دو دسته تقسیم می‌شود، قسمتی از مردم مالشان «حرام» است و قسمتی از روزی «حلال» بهره‌مند شده‌اند، آن‌هایی که ثروتشان حرام است را از همین مرحله رها می‌کنیم و ایمان داریم که در روز موعود باید پاسخگوی (چگونگی به دست آوردن این مال در حضور) الله متعال باشند. لذا ثروت آن‌ها اصلا برای ما مهم نیست و بخاطر مال آن‌ها دچار شبهه نمی‌شویم که بگوییم چرا من ندارم و او دارد.

اما افرادی که ثروتمند هستند و ثروت آن‌ها حلال است، وضعیت آن‌ها از سه حالت خارج نیست:

۱. بسیار «زحمت» کشیده‌اند و این مال را به دست آورده‌اند.

۲. پدر آن‌ها (خانواده‌ی پدریشان یا حتی مادریشان) وقت خود بسیار «زحمت» کشیده و این مال را برایشان به «ارث» گذاشته است.

۳. واقعا زحمت خاصی هم نکشیده‌اند، اما چون خداوند می‌خواهد آن‌ها را «از این طریق آزمایش کند»، در چند صباح زودگذرِ دنیا ثروتی را در اختیارشان قرار داده است.

و مشاهده می‌کنیم که به جز مورد آخر، وجود ثروت به زحمت و تلاش انسانها بستگی دارد (حال چه شخص خود تلاش کرده باشد چه پدر و خانواده‌اش) و اصلا به باور و عقیده‌ی آن‌ها مربوط نیست، لذا به این نتیجه می‌رسیم که یک شخص اگر بسیار مومن هم باشد باید برای به دست آوردن اهداف و آرزوهایش «تلاش» کند. مورد آخر هم که واقعا اصلا جای غبطه خوردن نیست، این آزمایش بسیار سنگین است.

ج)

اما در اینجا ممکن است سوال دیگری مطرح شود:

چرا من هر چه تلاش می‌کنم به نتیجه نمی‌رسم؟ به نظر بنده در اینجا هم چند حالت وجود دارد:

۱. افرادی حق شما را خورده‌اند و اجازه نمی‌دهند زحمات شما نتیجه بدهد.

۲. راهتان را اشتباه رفته‌اید، گاهی اوقات خیلی تلاش می‌کنیم اما چون مسیر ما درست نیست نتیجه نمی‌گیریم.

۳. تلاش شما کافی نبوده است.

۴. خیلی عجله دارید و می‌خواهید راه ۵۰ ساله را در عرض دو سال طی کنید. (باور کنید طبق آنچه من دیده‌ام افراد ثروتمندِ حلال‌خورِ گروه ۱ که در

بالا ذکر کردیم، در اواخر عمر به نتیجه‌ی زحمات خود می‌رسند لذا نمی‌توان راهِ یک ساله را یک شبه طی کرد و باید صبر داشت).

۵. خداوند می‌خواهد شما را از این طریق، یعنی فقر «آزمایش» کند که باید شکرگذار باشید.

د)

برادر عزیز و بزرگوارم باید همه‌ی ما بدانیم که عقیده و باور، راهنما و راهگشای ما در زندگی می‌باشد، نه یک نوع «کاسبی»! مثلا باور به خداوند متعال صبر، اراده، مشورت، همراهی و کار کردن با انسانهای پاک و صادق، شیوه‌ی کسب مال حلال و... را به ما آموزش می‌دهد، نه اینکه دریچه‌های پول را به سمت ما باز کند. این عقیده به ما کمک می‌کند تا در هر کاری که انجام می‌دهیم موفق‌تر باشیم و در زندگی آرامش فراوانی کسب نماییم.

من باورمند اگر «بعد از تلاش» نتیجه نگرفتم خدا را شکر می‌کنم و می‌گویم لابد همین روزی من بوده و آن گونه که باید، ناراحت نخواهم شد و با توکل بر خدا بیشتر تلاش خواهم کرد، اما اگر باور نداشته باشم چه؟! آیا به این راحتی آرامش خود را باز خواهم یافت؟

در اینجا ممکن است سوال دیگری مطرح شود:

پس داعیانی که امام مساجد هستند و سالیانه از مردم پول می‌گیرند چه؟ چرا عقیده و باور برای آن‌ها «کاسبی» است؟ در پاسخ می‌گوییم خیر این گونه نیست. آنچه باعث شده آن‌ها پول بگیرند عقیده و تقوا و عبادت آن‌ها نیست (چون این یک امر درونی و شخصی است) بلکه چیزی که باعث شده و خدای متعال هم اجازه داده، «زحمات» آن‌ها و «زمانی» است که در طول این یک سال برای مردم صرف «تبلیغ و تبیین» دین کرده‌اند، درواقع این نتیجه‌ی «زحمات» آن‌هاست نه عقیده و عباداتِ شخصی‌شان.

حال اینکه شخصی اصلا دغدغه‌ی دین ندارد و برای ان وقت نمی‌گذارد و منبر را هم اشغال نموده و پول مردم را هم می‌گیرد مطمئن باشید مال او صحیح نیست و در همان مرحله‌ی اول گفتیم برای چنین مالهایی در ذهن خود شبهه ایجاد نمی‌کنیم (که چرا او دارد و من ندارم).

ر)

و سوال آخری که ممکن است مطرح شود این است که:

پس کسی که «باور و عقیده ندارد» اما مال او حلال است و زندگی راحتی را فراهم نموده است چه، نباید به زندگی او هم غبطه خورد؟

در پاسخ می‌گوییم، بی‌شک هرکسی دوست دارد از امکانات و نعمت‌های حلال استفاده کند ولی زندگی فقط این نیست، امکانات هر چند هم حلال باشند باید فردای آرام‌بخشی در پس خود داشته باشند، تا لذت استفاده از آن‌ها را با جان و دل بچشیم.

تصور کنید شخصی را به باغ خوش و خرمی ببرند، بهترین غذا را جلوی او بگذارند، اما به او بگویند بعد از نهار تو را اعدام می‌کنیم! این غذا هرچند هم حلال باشد، هرچند هم خوشمزه باشد، آیا به دل می‌نشیند! آیا مایه‌ی آسایش و آرامش خواهد شد؟ هرگز و هرگز.

لذا برای زندگی حلال افراد بی‌عقیده هم نباید غبطه خورد چون به زودی پس از مرگ باید حساب پس دهند.

ز)

برادر عزیزم نعمت تقوای خود را بسیار بسیار با ارزش بدانید، باور کنید شاید در «برخی از موارد» چند قدم عقب مانده باشید ولی در کل، یک قدم

جلو هستید. همیشه وقت خواندن یک مقاله باید به قسمت نتیجه‌گیری برسیم بعد قضاوت نماییم، و در زندگی ما هم «فرجام کار» مهم است..

ما که ایمان داریم رزق و روزی دست خداست، تمام تلاش خود را می‌کنیم و خسته هم نخواهیم شد، اگر بود الحمدلله و اگر نبود الله اکبر. هرگز زندگی خود را که امانتی گرانبها در دستان شماست با این افکار خراب نکنید

بله، پول بسیار مهم است، اما همه چیز نیست، نعمتهایی همچون:

ایمان، سلامتی، وجود اعضای خانواده در کنار ما، دوستان خوب و خیلی از امور غیر مادی دیگر بزرگترین ثروت‌های ما هستند که کاملا «رایگان» در اختیار ما قرار گرفته‌اند ولی متاسفانه قدرشان را نمی‌دانیم. عجیب است، واقعا عجیب است، **ما انسانها به خاطر «خواسته‌ها»، از «داشته‌ها» لذت نمی‌بریم.**

خوش بحال کسانی که به حال و هوای انسانهای **باتقوا** غبطه می‌خورند، نه حال و هوای افراد **ثروتمند**.

و آخر سر بدانید:

این شبهه شما و این سخنان همه و همه برای کسب آرامش است (مثلا از بی‌پولی آرامش ندارید) اما مطمئن باشید ارامش ناشی از تقوا دلچسب‌تر از آرامش ناشی از ثروتمندی است. فقط می‌توان گفت: این کجا و آن کجا.

لذا به آنچه تا الان نصیبتان شده شکرگذار باشید و برای به دست آوردن روزی بیشتر با توکل بر خدا تلاش بیشتری انجام دهید اما قدر آرامش خود را بدانید و آن را بر هم نزنید.

چرا در زمان نزول عذاب الهی بر قوم‌های نوح و لوط و هود علیهم‌السلام کودکان بی‌گناه آن‌ها هم کشته شدند؟ آیا این عدالت است؟

یکی از شبهات مشهور اسلام‌ستیزان این است که چرا در زمان نزول عذاب الهی بر قوم‌های نوح و لوط و هود علیهم‌السلام همراه با کفار، کودکان بی‌گناه آن‌ها هم کشته شدند و (به نوعی) آن‌ها هم مشمول عذاب الهی قرار گرفتند؟ آیا این عدالت است؟

پاسخ:

زوایای مختلف قضیه را بررسی می‌کنیم و در آخر، این سوال را می‌پرسیم (که آیا این کار عدالت است؟) و در نهایت قضاوت دست شما مخاطبان عزیز می‌باشد.

نکته‌ی اول:

واقعا برایم عجیب است، ناباوران چه تعریفی از رابطه‌ی خالق و مخلوق دارند؟

بله درست است آن‌ها اصلا چیزی به نام «خالق» را قبول ندارند، ولی حداقل وقتی به عقاید ما اشکال وارد می‌کنند بیایند پیشفرض‌های ذهنی ما را هم در نظر بگیرند، این گونه که نمی‌شود!

خالق یکتا در عقیده و باور ما «اختیار مطلق» دارد، دوست داشته باشد دنیا را در یک کُن فیکون خراب می‌کند، دوست داشته باشد آن را تا ابد نگه می‌دارد و کسی هم حق اعتراض ندارد! همه چیز در اختیار ذات مبارکش می‌باشد، خودش جهان را از «حالت عدم» به «حالت وجود» در آورده و

هرگونه که بخواهد در آن تصرف می‌کند، دیگر این بهانه‌گرفتن‌ها چه معنایی دارد! که چرا فلانی را کُشت؟ چرا این کار را کرد، چرا این کار را نکرد؟

چون دوست دارد و این گونه صلاح می‌بیند، مخلوق خودش است، روزی برای اهداف معین خلق نموده و روزی دیگر طبق هدف و حکمت نابود می‌کند!

لذا ناباوران باید بدانند اگر قرار است اشکالی وارد کنند (که همه‌ی اشکالات آن‌ها را مسلمانان پاسخ داده‌اند) باید طبق فرض‌ها و تعالیم دینی ما به میدان بیایند، نه طبق افکار و پیش‌بینی‌ها و کج‌فهمی‌هایی که در ذهن می‌پرورانند.

ممکن است بگویند این دیکتاتوری است...!

می‌گوییم شما فقط انسانهای خودکامه‌ای را دیده‌اید که برای منافع خود یا حزب و تفکر خود، همه چیز و همه کس را فدا کرده‌اند و تصور می‌کنید خداوند متعال هم این گونه است، ولی کاملا در اشتباه هستید و این قیاس غلط می‌باشد زیرا:

الف) خداوند «بی‌نیاز» است. و هیچ نیازی به مخلوقات ندارد که از روی نیاز یکی را از سر راه خود بردارد و دیگری را قرار دهد اما فرد دیکتاتور «نیازمند» می‌باشد.

ب) یک پادشاه دیکتاتور، از «انگیزه‌های منفی» خود دستور می‌گیرد «ولی خداوند متعال بدون دلیل و حکمت و انگیزه‌ی مثبت»، هیچ کاری انجام نمی‌دهد، به عنوان مثال قانون‌مداری یکی از همین حکمت‌های اوست تا دنیا سر و سامان داشته باشد.

این خلقت عظیم (کهکشان‌ها و سیارات و...) با نظم و قانون پابرجا هستند، نه به صورت شانسی و تصادفی.. قانون‌مداری را در نکته‌ی دوم شرح داده‌ایم.

نکته‌ی دوم:

این جهان قانون دارد، و منطقی نیست که به خاطر «بهانه‌های ستیزه‌جویان» قوانین خلقت به حالت تعطیل و نیمه تعطیل درآید و نظام هستی دچار هرج و مرج شود! بر کسی پوشیده نیست که بهانه‌گیری و لجاجت این افراد پایانی ندارد!

امروز به این حکم گیر داده‌اند. فردا به حکمی دیگر، پس‌فردا به آن یکی حکم... که چرا آنچه ما در نظر داریم انجام نمی‌شود و نشده است! طبیعی است که مخلوق باید خود را با قوانین خالق تطبیق دهد، نه اینکه خالق توانا و مقتدر در اختیار بهانه‌جویان (که مخلوق می‌باشند) قرار گیرد!

در مورد این شبهه هم قانونی وجود دارد که می‌گوید دنیا دنیای تاثیرات است، برخی از امور بر امور دیگر تاثیر می‌گذارند، به عنوان مثال یک پدر در ماه اول زمستان بخاری را نصب می‌کند اما لوله‌ی دودکش را به خوبی تنظیم نمی‌کند و نصف شب همه‌ی اعضای خانواده دچار گازگرفتنی می‌شوند و با مرگ خاموش فوت می‌کنند! هیچ عاقلی نمی‌گوید چرا کودکان او مردند. آن‌ها که معصوم بودند و خطایی نداشتند! چون دنیا دنیای تاثیرات است. آن‌ها هم از این اشتباه پدر تاثیر گرفته‌اند.

ممکن است اسلام‌ستیزی بگوید این با موضوع عذاب‌های قوم‌های پیشین تفاوت دارد، آنجا خداوند خودش بلا را می‌فرستند، اینجا پدر اشتباه می‌کند، می‌گوییم در آنجا هم پدر و مادر اشتباه می‌کنند و منجر به این امر

می‌شوند، به هر حال هم در اینجا و هم در آنجا خداوند منان طبق افعال بشر، دستور می‌دهد که سرنوشت آن‌ها چگونه باشد. در اینجا هم مانند آنجا خداوند به فرشته‌ی مرگ دستور می‌فرماید جان افراد را بگیرد، حال در یکی نامش عذاب است و دیگری اشتباه و سهل‌انگاری، اما قانون جامع وضع شده در جهان، یعنی تاثیرگذاری برای هر دو صدق می‌نماید.

پس به این نتیجه می‌رسیم که کار خداوند دقیق است، دنیا را با برنامه‌ای دقیق، منظم و حکیمانه آفریده و قرار نیست بخاطر اشتباه یا سهل‌انگاری افراد یا گناهان بشر قوانین خلقت نقض شود، اگر می‌گویید چرا؟ می‌گوییم چون دنیا فقط متعلق به این افراد نیست و این جهان بزرگ و این چرخ گردون برای سه نفر یا صد هزار نفر ساخته نشده است بلکه باید برای میلیاردها شخص دیگر گردش داشته باشد، آیا با هرج و مرج و بی‌قانونی نظم و دقت آن پا برجا خواهد ماند؟ مسلما خیر.

پس در مورد این شبهه هم باید بدانید، در «دنیای تاثیرات» و «قانون‌مندی» اشتباهِ بزرگان دامن کودکان را نیز گرفته و هیچ ظلم و عداوتی در مورد کودکان اعمال نشده است، آنچه اعمال شده قانون است و نباید انتظار داشته باشیم خداوند بر خلاف قوانین، جان چند نفر را حفظ کند.[۱]

نکته‌ی سوم:

اسلام‌ستیزان همیشه از مفهومی به نام جبر جغرافیایی استفاده می‌کنند، که شما چون در یک کشور مسلمان متولد شده‌اید مسلمان هستید، اگر در

---

۱. افرادی که قلبشان به آرامش نرسیده است لطفا تا پایان همه‌ی نکات عجله نفرمایید.

یک کشور کافر متولد شده بودید کافر می‌بودید، خب در اینجا استدلال غلطشان را به خودشان بر می‌گردانیم، طبق ادعای جبر جغرافیاییِ مطرح‌شده از جانب شما دشمنان حقیقت، این کودکان در نهایت کافر می‌شدند و باز هم مستحق عذاب می‌بودند، دیگر اعتراض شما چه معنایی دارد؟

در خصوص جبر جغرافیایی قبلا توضیح داده‌ایم، آنچه دشمنان درمورد آن حرف می‌زنند «تاثیر» می‌باشد نه «جبر»، بله ما از محیط تاثیر می‌پذیریم ولی می‌توانیم عقلمان را بکار بگیریم و فکر و اندیشه‌ی خود را تغییر دهیم، پس جبری در کار نیست، اگر می‌گویید تا سن بلوغ عقل درست کار نمی‌کند و تاثیرها هم در کودکی اعمال می‌شود می‌گوییم خداوند هم تا سن بلوغ تکلیفی بر کودکان نگذاشته و پس از این مرحله است که با فهم و بینش خود راه را انتخاب می‌کنند.

اگر مفهوم «جبر جغرافیایی» را بپذیریم که نباوران دچار تناقض بزرگی می‌شوند اما اگر مقوله «تاثیر جغرافیایی» را هم بپذیریم باز می‌توانیم این شبهه را به راحتی پاسخ دهیم، افرادی که در سنین کودکی و قبل از بلوغ بمیرند إن شاء الله اهل نجات هستند و حساب و کتابی بر آنان وجود ندارد.

لذا آن‌ها بدون هیچ گونه سختی نجات پیدا کرده‌اند، به هر حال این احتمال وجود داشت «محیط بر روی آن‌ها تاثیر بگذارد» و همان راه کفر را در پیش بگیرند لذا همینکه اهل نجات هستند شبهه‌ی بی‌عدالتی در مورد آن‌ها برداشته می‌شود چون اگر فرصت «ادامه‌ی عمر» از آن‌ها گرفته شده، امتیاز ویژه‌ای به نام «نجات» هم به آن‌ها اعطا شده است.

نکند:

عده‌ای از علما می‌گویند در قیامت نوعی ازمایش کوچک برای آن‌ها هم وجود دارد[1] که در آن صورت هم با توجه به روحیه‌ی حق‌پذیری و... می‌توانند در آزمایش موفق شوند و باز هم از تاثیر محیط کفرآلود نجات پیدا کرده‌اند.

نکته‌ی چهارم:

بنده در اینجا دو سوال مطرح می‌کنم که امیدوارم نااباوران پاسخ دهند:

۱. آیا این کودکان جاودانه بودند، یا واقعا آن‌ها هم قرار بود روزی بمیرند؟ جواب واضح است، بله می‌مردند.

۲. آیا باقی گذاشتن صدها کودک و نوزاد و بچه‌ی ضعیف، بدون پدر و مادر و عمو و دایی و خاله و عمه و پدربزرگ و مادربزرگ، تک و تنها در یک شهر، کار عادلانه‌ای است؟ جواب این هم واضح است. اصلا زنده نگه داشتن آن‌ها عادلانه نیست.

الان اگر کودکی والدینش را از دست بدهد، فامیل‌هایش یا مرکزی آن را بزرگ خواهند کرد ولی در آنجا کسی باقی نمانده بود، پس تکلیف این کودکان معصوم چیست؟

لذا زمانی که حتما و قطعا مرگ آن‌ها را به کام خود می‌کشید و تا ابد ماندنی نبودند چرا باید برای عذاب و گرسنگی و بدبختی در دوران طفولیت و

---

۱. رک: أحکام أهل الذمة- ابن قیم، ج ۲، صص ۱۱۵۰ – ۱۱۵۲؛ تفسیر القرآن العظیم- ابن کثیر، ج ۵، ص ۵۳؛ فتح الباری- ابن حجر، ج ۳، ص ۲٤٦.

کودکی زنده می‌ماندند، اصلا آن‌ها از گرسنگی می‌مردند، مگر می‌توانستند کار کنند؟ مگر می‌توانستند در برابر حیوانات وحشی از خود محافظت کنند؟ تمدن آن زمان که مثل الان نبوده است. لذا واقعا مُردن آن‌ها لطف بزرگی در حقشان بوده است.

در اینجا ممکن است اسلام‌ستیزی بگوید، مومنان باقی‌مانده می‌توانستند از آن‌ها حمایت کنند، می‌گوییم: از چند نفر حمایت می‌کردند؟ همیشه در این عذاب‌ها تعداد مومنان بسیار کم و انگشت‌شمار بوده است.

فردی که ایمان آورده به سمت سعادت دنیوی و اخروی گام برداشته نه اینکه بشود پرستار کودک و سالهای سال جور اشتباه کافران را بکشد و صدها کودک را تر و خشک نماید! و زندگی خودش نابود شود.

ممکن است اسلام‌ستیز دیگری بگوید خداوند می‌توانست خود از آن‌ها محافظت کند و مشکلی پیش نیاید مگر نمی‌گویید «خدا تواناست...»؟ می‌گوییم: بله خداوند تواناست ولی چه ربطی به این موضوع دارد!

دنیا دنیای اسباب است و گفتیم که جهان قانون دارد، آیا این گفته درست است که بگوییم خداوند تواناست پس چرا به من بال نمی‌دهد؟ پاسخ این است که چون قرار نیست به ما بال بدهد! زمانی که خداوند نمی‌خواهد به انسان بال بدهد دیگر دلیلی ندارد بگوییم چون به ما بال نمی‌دهد پس توانا نیست!

بله خداوند تواناست ولی نباید که ما برای توجیه هرج و مرج و بی‌قانونی و حتی اندیشه‌ی خود از قدرت خدا مایه بگذاریم! پس توانایی خدا به جای خود... برنامه‌ریزی و قوانینی که تعیین فرموده است هم به جای خود.

نکته‌ی پنجم:

ما باید بین «عذاب» و «سختی» تفاوت قائل شویم، قرار نیست هر مشقت و سختی که برای ما انسانها پیش می‌آید به منزله‌ی عذابی از جانب خداوند متعال باشد! بارها پیش آمده بخاطر اشتباه دیگران دچار سختی می‌شویم و هرگز نمی‌گوییم این عذاب است!

مثلا به مسافرت می‌رویم، برادر ما تنها سویچ ماشین را گم می‌کند و ما مجبور می‌شویم در گرمای تابستان در یک شهر غریب، دنبال یک کلیدساز بگردیم و او را به محل اقامت خود ببریم تا ماشین را برایمان باز کند و...

البته اینجا دو احتمال وجود دارد، یکی اینکه این واقعه فقط نوعی «سختی» باشد که از جانب برادرمان بر ما تحمیل شده است و دیگری اینکه ممکن است «عذاب» یا «مجازات» باشد از جانب خداوند متعال.

به بیان ساده‌تر: اشتباه برادرمان را نمی‌توانیم به طور یقین «عذاب الهی» یا «سختی» بنامیم، چون این احتمال هم وجود دارد که شاید بخاطر گناه یا خطایی که قبلا انجام داده‌ایم خداوند بخواهد ما را دچار اذیتی کند تا کفاره‌ی گناهمان شود، اما این شاید و باید است و ما نمی‌دانیم، چه بسا عذاب هم نباشد و صرفا خطای برادر ما باعث ایجاد این سختی شود.

ولی در این شبهه موضوع فرق می‌کند، آن کودکان معصوم اصلا گناهی انجام نداده‌اند که «مجازات» شوند لذا مطمئن باشید دچار «سختی» شده‌اند «نه عذاب.»

اگر شخصی بگوید: زمانی که مقصر نیستند اصلا چرا باید سختی ببینند؟ در پاسخ می‌گوییم:

گفتیم که این قانون دنیاست، ولی باز هم ظلمی صورت نگرفته است.[۱] ، ما به امری اعتقاد داریم به نام معاد و زنده شدن، در آنجا تمام حقوق ادا می‌شوند و مطمئن باشید آن پدر و مادر گناهکار تاوان تحمیل این همه سختی بر کودکانشان را (هم) می‌پردازند و بی‌شک خداوند متعال برای آن کودکان جبران خواهد نمود.[۲]

---

۱. خداوند متعال یک ذره (نساء: ٤٠) به هیچ کس ظلم نمی‌کند (کهف: ٤٩) و بلکه این مردم خودشان هستند که به یکدیگر ظلم و ستم روا می‌دارند. (یونس: ٤٤)

۲. رسول الله ﷺ فرمودند: «إذا أنزل الله بقوم عذابا، أصاب العذاب من كان فيهم، ثم بعثوا على أعمالهم» «هرگاه خداوند عذابی را بر قومی نازل نماید، عذاب بر هر کس که با آنان باشد اصابت می‌کند آنگاه آنان بر اساس اعمالشان درآخرت زنده می‌شوند.» (صحیح البخاری، ج ۹، ص ٥٦ ح ۷۱۰۸؛ صحیح مسلم، ج ٤، ص ۲۲۰٦ ح ۲۸۷۹) درآخرت برای قومی که در میانشان افراد نیکوکار و صالح هستند و عذاب برآن‌ها نازل شده در واقع بر اساس نیت و اعمالشان زنده می‌شوند. (رک: صحیح ابن حبان، ج ۱۳، ص ۳۰٥ ح ۷۳١٤) و شاهد مثال برای اینگونه عذابها؛ مثلاً در کشتی‌ای که از مردان و زنان و کودکان پر است و در دریا غرق می‌شود و همه افراد داخل کشتی نیز غرق می‌شوند. (رک: فتح الباری، ج ۱۳، ص ٦٠) در حقیقت در تفسیر دینی این یک عذاب تلقی میشود هرچند در نگاه و تفسیر مادی این یک حادثه بوده که ممکن است ناشی از مشکل کشتی بوده باشد. بنابراین شیوه‌ی عذاب بر اقوام متعدد و گوناگون است و لذا هر قومی را خداوند بر اساس نوع عملکرد جمعی عذاب داده و اگر افرادی در بین‌آنان بودند که صالح و نیکوکار بودند اگر ازآن قوم دوری نکرده باشند مشمول عذاب ظاهری می‌شوند و درآخرت بر اساس اعمال و نیاتی که داشتند مبعوث می‌گردند. از این رو در خصوص کودکانی هم که دچار عذاب شدند بسان همان کشتی است و عذاب جمعی همه را فرا میگیرد لیکن برای‌آنان رحمتیست درآخرت و مانند سایر اقوامشان باآن‌ها معامله نمی‌شود. خلاصه اینکه اشتراک در مرگ لازمه‌ی اشتراک در ثواب یا عقوبت نمی‌کند بلکه هر کس بر اساس عملکردش به حسب نیت خویش پاداش داده می‌شود. (فتح الباری- ابن حجر، ج ۱۳، ص ٦١)

شایان ذکر است که نه فقط برای این مورد بلکه برای تمام موارد دیگری که حق الناس هستند (و در این جهان قابلیت جبران وجود ندارد) هم به همین شکل است، خداوند متعال در جهانی دیگر این حقوق را ادا می‌فرماید.

نکته‌ی ششم:

عده‌ای از محققان دلایل دیگری ارائه می‌نمایند، مثلا می گویند قوم لوط که دچار عمل شنیع نزدیکی با همجنس شده بودند مدت‌ها بود دیگر زن و مردهای آن‌ها با هم نزدیکی نداشتند تا بچه‌دار شوند و کودک خردسال داشته باشند!

یا مثلا ابن اثیر در کتاب (الکامل فی التاریخ) قید نموده که در قوم نوح از مدت‌ها قبل خداوند زنان‌شان را عقیم کرده بود (چون خداوند با علم خود می‌دانست روزی آن‌ها کاری می‌کنند که مورد عذاب واقع شوند) و بچه‌ای نداشتند، ملاحظه بفرمایید:

«خداوند زهدان (بچه‌دان) زنان را سترون (عقیم) گردانید و از این رو هیچ زنی بچه نزاید.»[1]

اما به هرحال چون رسالت ما بیان دلایل عقلی است در پنج نکته‌ای که ملاحظه فرمودید فرض را بر این گذاشتیم که بله کودکان هم حضور داشته‌اند و کشته شده‌اند، اما نه بی‌عدالتی رخ داده و نه ظلمی متوجه کودکان شده

---

۱. الکامل فی التاریخ، ترجمه‌ی د.سید محمّد حسین روحانی، چاپ سوم صفحه‌ی: ۷۵.

است و برای عزیزان باورمندی که نقل را کافی می‌دانند دلیل آخر را ارائه دادیم.

گفته بودیم در آخر دوباره سوال را مطرح می‌کنیم تا خودتان قضاوت نمایید، آیا واقعا بی‌عدالتی رخ داده است؟

سلام و درود حضرت حق، الله(سبحانه و تعالی) بر روحِ والای نور دیدگانمان حضرت محمد مصطفیﷺ، رحمت للعالمین؛ که با رشادت‌ها و جان بر کفی هایش این دین مبارک و زیبا را بر جهانیان عرضه نمود.

بررسی نجاست سگ از زاویه‌ای دیگر...

تا به حال چند بار پیش آمده وقتی با اسلام‌ستیزان بحث کرده‌ام گفته‌اند: مگر سگ هم جزو مخلوقات نیست پس چرا خدا آن را نجس اعلام کرده است؟!

اکثرا پاسخهایی که در این زمینه شنیده‌ایم مربوط به وجود میکروب‌ها و ارائه دلایل پزشکی بوده است، اما امروز می‌خواهم یک دلیل «اخلاقی» برای نجاست سگ، خدمت شما بزرگواران عرض نمایم، بنده‌ی حقیر معتقدم همین یک دلیل عظمت و دوراندیشی احکام اسلام را ثابت می‌نماید.

الف)

قبل از هرگونه توضیحی در نظر داشته باشید که نجس[1] اعلام نمودن سگ، به منزله‌ی اعطای مجوز جهت «اذیت و آزار» و «شکنجه» و «کشتن» او

---

۱. قابل ذکر است که نص صحیح صریحی که مدلول نجاست سگ باشد وجود ندارد بلکه بیان نجاست سگها صرفاً یک امر اجتهادی بر اساس برخی از روایاتی ظنی الدلالة است؛ ←

نیست، عده‌ای از جوانان ما وقتی فیلم شکنجه‌ی یک سگ را در اینترنت مشاهده نمودند تصور می‌کنند این فعلِ نادرست به همان حکم اسلام برمی‌گردد (که می‌گوید سگ‌ها نجس هستند) لذا می‌آیند به این حکم، اشکال وارد می‌کنند! در حالی که چنین قضاوتی سطحی‌نگرانه و دور از انصاف می‌باشد. نجاست سگ به بخاطر این است که همیشه فاصله‌ی خود را با این حیوان حفظ نماییم (به دلیل آلودگی این موجود و دلیل اخلاقی که در ادامه ذکر می‌کنیم) و در هیچ کدام از منابع اسلام نیامده که سگ‌ها را اذیت کنید![1]

ب)

جالب اینکه اسلام مبارک نه تنها حکم به آزار آن‌ها نداده، فراتر از آن اجازه داده شده برای «شکار» و «نگهبانی» از آن‌ها استفاده نماییم.[2]، طبعا اگر

از این رو نزد علمای اسلامی در رابطه با نجاست سگ اختلاف نظر است. مذهب حنفیه و شافعیه و حنبلیه نظر به نجاست سگهاست و نزد مالکیه و ظاهریه نظر به پاکی آن می‌باشد. (رک: المجموع- نووی، ج ۲، ص ٥٦٧) البته حکم به نجاست نیز تفصیلی است به این صورت که نزد شافعیه و قول ضعیفی از حنابله، سگ تماماً نجس است حتی موی بدنش لیکن نزد حنفیه و قول اصح از حنابله، مو [و بدن] سگ پاک است و آب دهانش نجس می‌باشد. (مجموع الفتاوی- ابن تیمیه، ج ۲۱، ص ۵۳۰).

۱. بلکه بالعکس در قرن ۳ هجری، امام ابوبکر المحولی کتابی با عنوان: «فضل الکلاب علی کثیر ممن لبس الثیاب» «برتری سگها بر بسیاری از کسانی که لباس می‌پوشند» را تألیف نمود و احادیث و اقوال متعددی از علمای سلف اعم از صحابه و تابعین و ... را در این کتابش جمع کرده و به خصوصیات و ویژگیهای منحصر سگها اشاره کرده و به بیان فضیلت آن‌ها پرداخته است؛ این در حالیست که در اروپا و غرب، موضوع حقوق حیوان چند دهه‌ای است فقط در محافل بین المللی مطرح گشته است و این به قدمت و اهمیت علمای اسلامی به حقوق حیوان نسبت به مدعیان این حقوق در این سالهای اخیر اشاره دارد.

۲. ن ک: المجموع- نووی، ج ۹، ص ٢٣٤؛ المغنی- ابن قدامه، ج ٤، ص ۱۹۱.

امروز در فرودگاه‌ها و ترمینال‌ها و ایست‌بازرسی‌ها و گروه‌های امدادی هم از آن‌ها استفاده می‌شود، باز نقش این حیوان که همان نگهبانی از حریم امنیت و سلامت مردم می‌باشد (که اجازه‌ی اسلام مبارک هم می‌باشد)، به تحقق پیوسته است.

زیرا با حس بویایی بی‌نظیرش مواد مخدر جاسازی شده را (حتی در داخل هندوانه و پاشنه‌ی کفش و کله قند و... هم) پیدا می‌کند، در گروه‌های امدادی هم به همین شکل، جسد مصدومان و قربانیان را از زیر ده‌ها متر آوار شناسایی می‌کند.

لذا نقش پر رنگ سگ در زندگی انسانها غیر قابل انکار است اما واقعا چرا اسلام چنین حکمی صادر نموده است؟ چرا فرموده سگ نجس می‌باشد و از آن فاصله بگیرید؟

پ)

باور کنید عزیزان با مشاهده‌ی دنیای اطرافمان به نکات بسیار جالبی دست پیدا می‌کنیم، دقت بفرمایید آمار کسانی که امروز در تمدن غرب با سگ‌ها زندگی می‌کنند چقدر زیاد است.

کار به جایی رسیده که وابستگی تمدن غرب به سگ غیر قابل انکار است و متاسفانه چقدر زیادند افرادی که پدر و مادرشان را در خانه‌ی سالمندان گذاشته‌اند اما با سگشان زندگی می‌کنند!

دلیلش هم می‌تواند این باشد که سگ به علت «وفاداری» و پاره‌ای از «خود شیرینی»هایش به موجود بسیار جذابی تبدیل شده است، نمی‌دانم انبوه کلیپ‌هایی که در این زمینه منتشر شده‌اند را مشاهده نموده‌اید یا نه؟

مثلا مردی کودکش را دعوا می‌کند، سگ می‌آید و از کودک دفاع می‌کند، خانمی نوزادش را در آغوش می‌گیرد، یک سگ بزرگ از لای بازوان زن می‌خواهد به آغوش زن برود تا به او هم محبت کند، یک سگ با کودکِ خانه بازی می‌کند و کودک هم می‌خندد و بسیاری از کلیپ‌های دیگر...

اما اشکال کار آن‌ها اینجاست که خداوند می‌خواهد انسان به عنوان شخصی که امانت آسمانها و زمین را به او سپرده است، با «هم‌نوعان» خود زیر یک سقف زندگی نماید، با افرادی که «شعور» دارند، «منطق» دارند، «صحبت می‌کنند» نه با یک «دَرَنده»! نه با یک «حیوان»! «نه با موجودی که به محض دیدن یک نا آشنا به او حمله می‌کند»!

ت)

ممکن است شخصی بگوید، یک سگ از خیلی از انسانها با شعورتر و وفادارتر است..

در پاسخ می‌گوییم، این قیاس و این نوع استدلال در اینجا کاملا نادرست می‌باشد به نظر شما در این شرایط باید اخلاق انسانها را اصلاح نمود یا سگ‌ها و درندگان را به مرتبه‌ی هم‌زیست و هم‌اتاقی رساند! واقعا چرا ما عادت کرده‌ایم به جای امر عظیم و مبارک «اصلاح»، سراغ گزینه‌های نادرست برویم و با تمام توان از آن‌ها دفاع نماییم؟! خلاصه این استدلال کاملا نسبی می‌باشد و مطلق نیست، بی‌شک اکثریت همزیستی‌های بین سگ و انسان در تمدن غرب بخاطر بی‌وفایی انسان‌ها نیست بلکه به دلیل «جذابیت بالای سگ‌ها» می‌باشد اما خداوند این نوع همزیستی را ناپسند می‌داند.

ج)

ممکن است شخصی بگوید اصلا خداوند چرا این جذابیت را به آن‌ها داده است؟ مگر نمی‌توانست به نوع دیگری آن‌ها را خلق نماید تا این همزیستی هم بوجود نیاید؟

در پاسخ می‌گوییم، این نگرش هم نادرست می‌باشد، جذابیت ناشی از وفاداری آن‌ها باید در جای خود مورد استفاده قرار گیرد نه به صورت نادرست!

موجودی که از جانب الله متعال برای «نگهبانی» تعیین شده امکان ندارد که «خائن» باشد، لذا وفاداری بخشی از غریزه‌ی آن شده است، به بیانی دیگر این وفاداری او (که موجب جذابیتش شده) بخاطر وظیفه‌ای است که خداوند برایش تعیین فرموده و باید در همانجا کاربرد داشته باشد، نه اینکه ما از آن سوءاستفاده کنیم و سگ را تبدیل کنیم به یکی از اعضای خانواده!

چ)

عزیزان فرزندان ما باید در پرتو مهر و محبت والدین بزرگ شوند، نه با رؤیت حرکات محبت‌آمیز یک سگ!

سگ هرچند که وفادار هم باشد باز یک حیوان است! باز هم شعور آن در حد حیوانیت او باقی مانده است، یعنی می‌خواهیم یک سگ الگوی فرزندان ما باشد؟ تعجب نکنید، کودکان آنچه ببینند یاد می‌گیرند.

یا اصلا وقتی شخصی غمگین است باید با هم‌نوعان خودش ارتباط برقرار کند، چرا باید با یک سگ بازی کند! تا شاد شود؟

با یکی از دوستانم در این زمینه (سگ و نجاست) صحبت می‌کردم (و اتفاقا همین گفتگو باعث شد احساس نیاز کنم و این متن را بنویسم)، او پرسید مگر اروپاییان از همه نظر بهتر از ما نیستند؟!!

گفتم اصلا این گونه نیست، پیشرفت آن‌ها از لحاظ امکانات مادی و تکنولوژی قابل تقدیر است ولی از لحاظ اخلاقی اصلا در حد ما نیستند، چون برنامه‌ی اخلاقی ما (اسلام مبارک) از برنامه‌های آن‌ها کامل‌تر است.

متاسفانه در جامعه‌ی ما هستند افرادی که از لباس و کفش و مدل موی سر و همزیستی با سگ و خلاصه امور نادرست غربی‌ها تقلید و تقدیر می‌کنند، اما اصلا سراغ مطالعات و تحقیقات و مسائل خوب آن‌ها نمی‌روند! و این یک درد است، نادرست‌ها را تقلید کنیم و درست‌ها را کنار بگذاریم!

نیازی به ذکر آمار نیست ولی مطمئن باشید سرانه‌ی مطالعه در کشورهای جهان سوم بسیار پایین است و در اروپا بسیار بالاتر از ما، لذا اگر بنا بر تقلید است باید این امورات صحیح آن‌ها را تقلید نماییم نه امور دیگر...

د)

در ادامه شبهه‌ای را پاسخ می‌دهیم که باستان‌گرایان در مورد دلیل نجاست سگ منتشر کرده‌اند، آن‌ها ادعا می‌کنند سگ‌ها در زندگی ایرانیان دوران باستان وجود داشته‌اند و وقتی اعراب (مسلمانان) به جنگ ایرانیان آمدند برای اینکه کار حمله راحت‌تر شود، گفتند سگ‌ها نجس هستند و شما باید آن‌ها را از خود دور نمایید!

در پاسخ به آن‌ها می‌گوییم: و باز هم اشتباه!

اولا این ادعا در هیچ تاریخی وجود ندارد، ثانیا ما یک دلیل اخلاقی را در سطور گذشته ذکر کردیم و گفتیم که چرا اسلام سگ را نجس نموده است، ثالثا با یکی از احادیث شریف پیامبر ﷺ که در بالا هم مضموناً اشاره‌ای به آن داشتیم ادعای شما رد می‌شود، و آن هم این است که اسلام مبارک خود اجازه

داده که سگ‌ها برای نگهبانی و شکار نگهداری شوند. (مَن اتّخذ کَلْبًا إلّا کَلْب مَاشیةٍ، أوْ صیدٍ، أوْ زرْعٍ، انْتقص منْ أجْره کُلّ یوْمٍ قِیراطٌ)[1]

«هرکس، سگی را نگه دارد، روزی یک قیراط از اعمال او کاسته می‌شود مگر اینکه برای (حراست) از کشاورزی و یا دامداری باشد.» و در روایت مسلم آمده: «مگر اینکه سگ شکاری و یا برای دامداری (چوپانی) باشد.»

سگی که جهت نگهبانی دم در است و در مقابل مهاجمان از افراد داخل خانه محافظت می‌کند! مگر می‌شود طبق ادعای شما اسلام بگوید سگ نجس است آن را از خود دور کنید (تا از شما محافظتی صورت نگیرد)، ولی در جای دیگری بگوید ان را دم در بگذارید تا از شما محافظت صورت بگیرد! پس با وجود حدیث مذکور ادعای شما کاملا مردود است و نجس کردن جهت دوری کردن از آن می‌باشد (بخاطر ضررهای اخلاقی و بهداشتی که اعضای خانواده را تهدید می‌کند).

نکته‌ای در مورد حدیث ذکر شده است (نگهداری از سگ برای حالتی غیر از گله و شکار و کشاورزی):

والله أعلم تا جایی که خوانده‌ام در خانه‌ایی که «نیاز» به مراقبت دارد اجازه‌ی وجود سگ به عنوان نگهبان داده شده است، (مثلا خانه‌ای در حاشیه شهری است یا در روستا که حیات و حفاظ وجود ندارد و...)، ولی یک خانه‌ی امن در وسط شهر چه نیازی به نگهبانی سگ دارد؟ حتی مزاحم همسایه‌ها و رهگذران هم می‌شود، در این زمینه امام نووی رحمه الله می‌فرماید:

---

۱. صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۰۳ ح ۲۳۲۲؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۰۳ ح ۱۵۷۵.

«درباره‌ی جایز بودن نگهداری سگ برای غیر از این امور سه‌گانه اختلاف است: مثلا برای نگهبانی خانه یا راه. راجح جایز بودن آن با قیاس بر سه مورد پیشین است. یعنی با عمل به علتی که از حدیث دانسته می‌شود یعنی: نیاز به آن.»[1]

پس زمانی که ترس از حمله‌ی دشمنان وجود دارد، و واقعا به وجود سگ نیاز داریم، اسلام هم خود اجازه داده که از آن به عنوان نگهبان استفاده کنیم، و ادعای اسلام‌ستیزان کاملا نادرست می‌باشد!

واقعا تمام احکام اسلام به صورت دوراندیشانه وضع شده‌اند، اما چون مخالفان دنبال بهانه می‌گردند اصلا این نکات برایشان مهم نیست، و به محض اینکه نتوانستند یک موضوع را درک کنند شروع می کنند به تخریب.

ر)

همانگونه که بیان شد، نجاست سگ برای دلایل و دوراندیشی‌های خاص خود است و اصلا به این معنا نیست که ما اجازه داریم سگها را اذیت کنیم یا بکشیم!

برای بیان عظمت اسلام و نشان دادن اوج ترحم آن، یادداشت را به حدیث دیگری مزین می‌نماییم:

پیامبراکرمﷺ فرمودند: (بَيْنَمَا رَجُلٌ يمْشِي بِطَرِيقٍ اشْتَدّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ فَوجدَ بِئْرا فَنَزَل فيها فَشرِبَ ثُمّ خرَجَ فَإذَا كَلْبٌ يلْهثُ يأْكُلُ الثَّرى مِنْ الْعطَشِ، فَقَالَ الرّجُلُ: لَقدْ بلَغَ هَذَا الْكَلْبَ مِنْ الْعَطَش مِثْلُ الّذِى كَانَ بَلَغَ منّى، فَنَزَلَ الْبِئْرَ فَمَلأَ خُفّهُ ثُمّ أَمْسَكَهُ بِفيهِ حتّى رَقِيَ فسَقَى الْكَلْبَ فَشَكَرَ

---

۱. المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج – نووى، ج ۱۰، ص ۲۳۶.

اللّهُ لَهُ فَغَفرَ لَهُ. قَالُوا: يَا رَسُول اللَّه، وَإِنّ لَنَا فِي الْبَهائمِ لأَجْرًا؟ فَقالَ: فِي كُلِّ كَبِدٍ رَطْبَةٍ أَجْرٌ»[1]

«مردی در راهی می‌رفت و به شدّت تشنه شد. آنگاه چاه آبی را یافت، به داخل چاه رفت و آب نوشید، سپس بیرون آمد. ناگهان دید که سگی به علّت تشنگی زبانش بیرون شده و خاکها را می‌خورد. آن مرد گفت: این سگ به حدّی تشنه است که من تشنه بودم. آنگاه داخل چاه رفت و موزه‌اش را از آب پر نمود و با دهانش آن را گرفت و از چاه بالا آمد و به سگ آب داد. آنگاه الله تعالی عمل او را پسندید و گناهانش را بخشید. گفتند: ای رسول‌الله! آیا در رسیدگی به حیوانات زبان‌بسته به ما پاداش می‌رسد؟ فرمود: کمک کردن به هر موجود زنده‌ای موجب پاداش است.»

نکته: موزه نوعی کفشی چرمی بود که عرب‌ها می‌پوشیدند.

واقعا اسلام‌ستیزان در مورد این حدیث چه توجیهی دارند که بگویند! حتما می‌گویند افراد قبل از پیامبر هم به سگ‌ها کمک کرده‌اند...! می‌گوییم ما که ادعا نکرده‌ایم ایشان برای اولین بار چنین حکمی داده‌اند! ولی به هر حال پیامبر ﷺ هم این را فرموده است یا نه؟

قرص‌های لاغری؛ نشانه‌ای از اندیشه‌های ناباوری

امروز به سفارش یکی از دوستان کتابچه‌ی شاعری را مطالعه کردم که در قالب «شعر نو» یکسری شبهه را مطرح کرده است.

---

1. صحیح البخاری، ج ٨، ص ٩ ح ٦٠٠٩؛ صحیح مسلم، ج ٤، ص ١٧٦١ ح ٢٢٤٤.

اکثریت قریب به اتفاق شبهاتی که در شعرهایش موجود است را در قالب مطالب گوناگون پاسخ داده‌ایم، لذا از تکرار مکررات جلوگیری می‌کنیم و دوباره آن‌ها را پاسخ نمی‌دهیم، انتظار داشتم مطالب جدیدی گفته باشد ولی باز هم همان شبهات تکراری! مسائلی همچون:

- خدایا چرا جلو ظلم را نمی‌گیری؟

- خدایا یک کارگر خسته نان ندارد و همسایه‌اش، ساختمانی از سنگ مرمر دارد!

- خدایا من در اینجا شراب می‌خورم و در دنیای دیگر نمی‌خواهم!

- خدایا دکان‌داران دین بوسیله‌ی دین جیب‌هایشان را پر کردند و به مردم می‌گویند زاهد باش!

- خدایا دیگر قبولت ندارم، من زین پس سراغ تریاک و شراب می‌روم!

و کلا سخنانی از این دست.[1]

اما چرا بحث قرص‌های لاغری را مطرح نمودم، پیش‌بینی می‌کنم بعد از دیدن این عنوان بسیار تعجب کرده باشید و واقعا حق دارید، اما من ارتباطی بین این دو عنوان یعنی «قرصهای لاغری» و «اندیشه ناباوری» یافته‌ام که الان تقدیم حضور شما عزیزان خواهم نمود.

اگر اطلاع داشته باشید ما ایرانیان سالانه میلیاردها تومان صرف قرص‌های لاغری و کوچک کردن دور شکم و پهلو می‌نماییم، به هر داروخانه‌ای که بروید پر از این قرص‌هاست، حتی در بعضی نقاط،

---

۱. مطالبی که به کرات پاسخ داده‌ایم، عزیزانی که هر دو جلد کتاب الحاد نوین باتلاق رنگین را مطالعه نموده باشند، پاسخ‌ها را دیده‌اند.

دست‌فروش‌ها هم آن را می‌فروشند! در ماهواره و شبکه‌های اجتماعی نیز به یکی از سودآورترین محصولات برای شرکت‌های تجاری تبدیل شده است!

اما واقعا چرا؟

چون ما ایرانی‌ها «حوصله‌ی ورزش کردن» نداریم، کسی که ورزش بکند چه نیازی به قرص‌های لاغری دارد! باور کنید معادله‌ی پیچیده‌ای نیست! میزان کالری که «دریافت» می‌نماییم از میزان کالری که «مصرف» می‌کنیم بیشتر است و آن مقدار اضافه به صورت چربی انباشته می‌شود. حال اگر شخصی به اندازه‌ی کافی تحرک داشته باشد و آن مقدار اضافه را بسوزاند دیگر چاقی صورت نمی‌گیرد!

افراد ثروتمندی داریم که حاضرند میلیون‌ها تومان صرف قرص‌های خارجی نمایند، اما روزی نیم ساعت ورزش نکنند تا خود را از بند این همه ناراحتی رها سازند.

اما این موضوع چه ربطی به آتئیسم و ناباوری دارد!

باور کنید افراد ناباور هم دقیقا مثل همین مصرف‌کنندگان قرص‌ها هستند! حوصله‌ی ایستادن در مقابل ظلم را ندارند، انگیزه کمک به فقرا را ندارند، اگر در یک خانه‌ی میلیاردی ده طبقه‌ای نشسته باشند حاضر نیستند دو طبقه را رایگان به فقرا بدهند و در پایان خیلی راحت می‌گویند:

خدایا پس چرا کاری انجام نمی‌دهی؟ خدایا اگر وجود داری چرا یکی فقیر است و یکی پولدار...! خدایا یا توانا نیستی یا وجود نداری و...[1] کلماتی که بیان آن‌ها بسیار راحت است، نه سختی دارد و نه هزینه‌ای.

---

۱. برهان شر را در همین کتاب هم پاسخ داده‌ایم، به فهرست مراجعه بفرمایید.

بی خدایانی که قهوه‌ی خارجی میل می‌کنند، زیر باد کولر نشسته‌اند و می‌گویند مردم در توهم خود: خدایی را ایجاد کرده‌اند که می‌گوید: من رزاق هستم ، من عادل هستم؛ **ولی هیچ کاری نمی‌کند!**

ما به این افراد می‌گوییم. شما چرا کاری نمی‌کنید؟

ظالم تا کی ظالم است؟ مطمئن باشید تا زمانی که مظلوم وجود داشته باشد وگرنه ظالم معنایی ندارد. اگر مظلوم «اقدام کند» و حق خود را بگیرد دیگر ظالمی باقی نمی‌ماند! اگر پولدار جهت زدودن فقر در جامعه «اقدام کند» دیگر فقیری باقی نمی‌ماند.. و «این اقدام کردن علیه ظلم و فقر» دقیقا مانند همان «ورزش کردن» می‌باشد. یکی با قرص، سعی می‌کند کم‌کاری خود را جبران می‌کند دیگری با شعار!

لطفا پاسخ دهید، چرا آتئیست‌ها و کلیه‌ی افراد اسلام ستیز ایرانی صندوقی تشکیل نمی‌دهند تا برای فقرای شهرهای مختلف ایران امکانات تهیه نمایند؟

(تا با این اقدام ان‌ها، تضاد طبقاتی ریشه‌کن شود) ولی ایا زمانی که فقیری باقی نماند و فقر ریشه‌کن شد، ناباوران برای نوشتن شعرهای کفرآمیز سوژه‌ای خواهند داشت! هرگز و هرگز.

حال دقیقا خدای متعال همین را از ما خواسته که افراد ثروتمند، قسمتی از ثروت خود را (هرچند که با زحمت و تلاش هم به دست آورده باشند) «در راه خدا» به فقرا بدهند، این معامله‌ای است با خداوند متعال.

اما متاسفانه اسلام‌ستیزان نه تنها خود «اقدامی» نمی‌کنند بلکه با شعارهای ضد اسلامی مردم را هم از اسلام دور می‌کنند و متاسفانه اموزه‌هایی همچون «زکات» و «صدقه» را هم کم‌رنگ می‌نمایند!

واقعا تا کی بشر می‌خواهد مسئولیت‌های سپرده‌شده به خودش را کنار بگذارد و آن‌ها را به خداوند متعال واگذار نماید؟ عزیزان کار خداوند دقیق و حساب شده است و به هیچ عنوان بازی نیست که یکی بگوید من نمی‌خواهم! کمک نمی‌کنم! خدایا خودت کمک کن!

خداوند به ما این همه نعمت ارزانی داشته و در کنار آن یکسری مسئولیت هم واگذار نموده است، اگر کسی بگوید انجام نمی‌دهم! فرمان حضرت حق را بجای نیاورده و خودش ضرر می‌کند و قطعا باید پاسخگو باشد.

لذا وقتی مطالعه آن کتابچه (شعرهای کفرآمیز) را به پایان رساندم به این نتیجه رسیدم که واقعا ناباوران هم فقط شانه خالی می‌کنند.

متاسفانه برخی از جوانان ما به جای اینکه مردم را با آموزه‌های راستین اسلام آشنا نمایند که بیایید به قرآن خود بازگردید تا مشکلات فقر و ظلم در جامعه ریشه کن شود، راه الحاد را در پیش می‌گیرند و با انواع شبهه و استنباط نادرست می‌خواهند بنیان عقیده‌ی جوانان دیگر را هم خراب نمایند.

سوال یک معلم در مورد نظارت خداوند و عذاب انسانها در جهانی دیگر

سلام برادر من یک معلم هستم، وقتی بدانم یکی از دانش‌آموزانم در حضور من مرتکب خطایی می‌شود حتما جلوی او را می‌گیرم و نمی‌گذارم او خطایی مرتکب شود که بعد هم بیایم تنبیهش کنم! آن هم نه بصورت امر و نهی، (که شاید گوش کند یا گوش نکند) بلکه به هر روشی که مورد نیاز است وارد خواهم شد تا او مرتکب خطا نشود. حالا چرا باید خدا وقتی به همه

اعمال ما نظارت دارد و از آن باخبر است فقط امر و نهی کند و اجازه دهد ما مرتکب خطا و گناه شویم و بعد در جهان آخرت ما را تنبیه کند؟ این تنبیه اصلا چه فایده‌ای دارد چون همه چی اتفاق افتاده و گذشته است، خواهش می‌کنم به این شبهه پاسخ دهید چون بدجوری ذهن بنده را درگیر خود نموده است.

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

با سپاس فراوان از شما معلمان عزیز و زحمت‌کش، معلم آن کسیست که سالها در لابلای مشکلات کوچک و بزرگش برای ما سوخت تا زیر نور مبارکش پرورده شویم... بی‌شک جبران زحمات شما در توان دانش‌آموزانی چون ما نیست لذا ما هم این امر مهم را به خداوند منان می‌سپاریم و از ذات مبارکش می‌خواهیم همه‌ی شما معلمان دلسوز و مخلص و زحمت‌کش را قرین رحمت خویش بدارد آمین.

در خصوص سوالی که مطرح فرموده‌اید، هر چند نکات بسیار جالبی در آن نهفته است اما باید بدانید قیاس شما برادر عزیزم درست نیست. جهت درک بهتر موضوع چند سوال از شما می‌پرسم:

سر جلسه‌ی امتحان چطور؟

باز هم اگر دانش‌آموز شما خطایی مرتکب شد، جلوی او را می‌گیرید؟ و به هر قیمتی که شده اجازه نمی‌دهید او سوال را غلط پاسخ دهد؟

بی‌شک به او کاری ندارید و تا وقت اصلاح اوراق منتظر خواهید ماند، آن وقت سعی می‌کنید با ارفاق، ورقه‌ی او را اصلاح کنید. همچنین اگر سوالی

پاسخ نداده یا کلا ورقه را پاره کرده باشد نمی‌توانید حتی برای او ارفاقی هم در نظر بگیرید.

همچنین این نکته را نباید فراموش نمایید که هیچ معلمی در یک امتحان مهم، جدی و قانونی (مثلا کنکور) پاسخ سوالات را به دانش‌آموزان نمی‌رساند و به روند امتحان دادن آن‌ها فقط نگاه می‌کند تا ببیند درس‌ها و آموزه‌هایش را یاد گرفته‌اند یا نه!

ماجرای زندگی ما انسانها هم دقیقا به همین شکل است، ما کلا در حال آزمون و امتحان و مشغول پاسخگویی به سوالات می‌باشیم، خدای متعال هم در آزمون این دنیا، که بسیار جدی و رسمی می‌باشد به امتحان‌دهندگان نگاه می‌کند، او می‌خواهد ببیند از وسایل و ابزارهایی که در اختیار ما بندگان قرار داده استفاده می‌کنیم یا نه (عقل، علم، آموزه‌های پیامبران، اختیار و اراده و...) هرچند خداوند از روز ازل این مسائل را دیده، اما آنچه خداوند دیده فعل اختیاری ما می‌باشد.[1]

و بی‌شک الله متعال در روزی مشخص و وعده داده شده (روز حساب) با مقیاس «مثقال ذره» امتحان اعمال ما را اصلاح می‌فرماید.

یک معلم دلسوز در وقت اصلاح ورقه‌ها، بسیار با ارفاق عمل می‌کند، خدای متعال هم بسیار بسیار بخشنده و مهربان است و با «صفت مطلق

۱. آنچه خداوند از روز ازل دیده، فعل اختیاری ما بوده است که به خاطر عالم الغیب بودن قبل از اینکه ما با اختیار خود فعل را انجام دهیم، آن را دیده است، خداوند مانند ما در بند زمان و مکان نیست، که حتما باید فعل دیگران روی بدهد بعد آن را ببینیم، او قبل از وقوع هم «می‌دانست» که چه کاری انجام می‌دهیم، دانستن با «دخالت کردن» تفاوت دارد. در جلد اول مساله را با ذکر مثال توضیح داده‌ایم، قسمت جبر و اختیار.

رحمانیت» به تصحیح امتحان زندگی ما می‌پردازد، اما متاسفانه عده‌ای اصلا ورقه‌ایی را تحویل نداده‌اند! تا ارفاقی در کار باشد. تصور کنید یک دانش‌آموز سر جلسه‌ی کنکور پاسخ نامه‌اش را تحویل نمی‌دهد و بلافاصله وقتی بیرون آمد آن را آتش می‌زند، دیگر چرا باید انتظار داشت او برای دانشگاه قبول شود؟ آیا چنین انتظاری در عقل و منطق و خرد می گنجد؟

باور کنید کسانی که به سمت جهنم می‌روند و در آنجا جاوید می‌شوند نیز، ورقه خود را آتش زده‌اند، این افراد بدیهی‌ترین و ساده‌ترین اصل که «باور به خداوند متعال» می‌باشد را کنار گذاشته‌اند. ایمان به خداوند در حکم تحویل ورقه می‌باشد.

کسانی که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند و باورمند هستند (آیین راستینِ تسلیم شدن در مقابل پروردگار را در هر عصری پذیرفته‌اند) بعد از گذراندن عذاب، دوباره نمره‌ی قبولی می گیرند و به بهشت می‌روند. اما اگر یک معلم بسیار دلسوز هم باشد در مقابل نداشتن ورقه چه کاری می‌تواند انجام دهد!

ممکن است عده‌ای بگویند، خداوند متعال تواناست چرا نمی‌آید با قدرت خود برای آن‌ها ورقه‌ای بسازد، می گوییم دنیا قانون دارد. شخص امتحان‌دهنده خود عمدا، آگاهانه و از روی لجاجت ورقه را پاره کرده است، حال خداوند در بین تقوا و گناه، تنبلی و زرنگی، تفاوت قائل نشود و برای شخص گناهکار و عاصی ورقه ایجاد کند و خود برایش بنویسد و قبولش کند!؟

آیا اینکار به منزله‌ی بی‌ارزش نمودن تلاش متقیان و افراد کوشا و زحمت‌کش نیست؟

پس برادر عزیزم قیاس شما درست نیست، چون هم نوع نظارت شما با نظارت پروردگار تفاوت دارد و هم شرایط قرارگیری دانش‌آموزان شما در کلاس عادی درس، با شرایط قرار گرفتن بندگان در آزمون الهی متفاوت می‌باشد و..

در آخر به نکته‌ای اشاره نموده‌اید که گمان می‌کنم نیاز به پاسخگویی دارد، فرمودید:

«این تنبیه اصلا چه فایده‌ای دارد چون همه چیز اتفاق افتاده و گذشته است.»

این سخن مانند این است که بگوییم مردودی بعد از امتحان چه فایده‌ای دارد، زمانی که سال تحصیلی تمام شده و همه چیز تمام شده است!

یا در مثالی دیگر می‌توان گفت، چرا یک کشاورز نتیجه‌ی زحمات یا تنبلی‌هایش را در پاییز دریافت می‌کند، دیگر همه چیز که تمام شده است!

پس همه‌ی فرایندها دارای نتیجه می‌باشند، و رسیدن به مرحله‌ی نتیجه به منزله‌ی بیهودگی نیست. در اینجا هم بحث رسیدن حق به حق‌دار است، سیستم جزا و پاداشی تعیین شده تا مرز بین فضائل و رذائل آشکار گردد و حق به حق‌دار برسد.

در پایان امیدوارم همیشه موفق و پاینده باشید.[۱]

---

۱. تذکر: طبق آیات «لیس کمثله شی و هو السمیع البصیر» و «لله المثل الاعلی»، مثال هایی که ذکر شد، جهت یادگیری و تقریب ذهن بودند.

زندگی پیامبرﷺ با مادرمان خدیجه کبری و پاسخ به شبهه‌ای معروف

همه می‌دانند که حضرت محمدﷺ تا سن ۵۰ سالگی فقط یک همسر داشته است وآن هم خدیجه کبری رضی الله عنها بوده است، و بعد از فوت ایشان آمده همسران دیگری اختیار کرده است بنده معتقدم این بهترین پاسخ و برترین استدلال برای کسانی می‌باشد که می‌گویند العیاذ بالله رسول اکرم شهوتران بوده و در زندگی خود به دنبال زنان راه افتاده است و.... به مخالفان می گوییم شما مطالب بنده را کنار بگذارید، واقعا از خودتان بپرسید شهوت یک فرد در سن ۵۰ سالگی بیشتر است یا در دوران جوانی؟

آیا ازدواجهایی که در این سن (و از آن به بعد) انجام می‌شود برای مقوله‌ی شهوت است؟ یا دلایل دیگر[1] کمی منصف باشید.

بحثی که در این یادداشت می‌خواهیم ارائه دهیم این است که گاهی اسلام‌ستیزان در پاسخ به این استدلال می‌گویند: چون خدیجه زن ثروتمندی بوده و ثروتش را در اختیار شوهرش قرار داده، محمدﷺ از او می‌ترسیده لذا تا زمانی که زنده بوده جرات ازدواج دیگری نداشته است.

ولی آیا واقعا این گونه است؟ آیا حرف مخالفان صحت دارد؟ بی‌شک صحت ندارد و مطمئن باشید افترائی بیش نیست، باز هم وجدان خود را قاضی کنید و به این دلایل فکر کنید:

---

۱. دلیل تک تک ازدواج‌های پیامبر را قبلا توضیح داده‌ایم که عده‌ای دلیل اجتماعی داشتند عده‌ای دلیل سیاسی و... مراجعه نمایید به جلد اول، تعدد زوجات پیامبر.

الف) پیامبرﷺ شخصی نبوده که به خاطر مال و ثروت دنیا، از اهداف بلندمدت خود دست بردارد، آنجا را بیاد بیاورید که مشرکان قریش به او گفتند ای محمد از مال، از زن، از امکانات از هر چیزی که بخواهی بی‌نیازت می‌کنیم فقط دست از نقد عقاید ما بردار، ولی فرمود به خدا سوگند اگر خورشید و ماه را در دستان من قرار دهید از تبلیغ و ترویج توحید و یکتاپرستی رویگردان نخواهم شد.[1]

او به راحتی می‌توانست در اینجا مال بیشتری کسب کند و ازدواج‌های دیگری انجام دهد و به آنچه شما به او نسبت می‌دهید (شهوت و...) هم برسد، ولی چرا این کار را نکرد؟

ب) اگر شخصی برخلاف میل خود در شرایط و یا مکانی گرفتار شده باشد، بعد از رهایی، پشت سرش را هم نگاه نمی‌کند و می‌رود، چه رسد به یادآوری و «تعریف» از آن!

اما به این حدیث توجه بفرمایید:

در روایتی از عائشهؓ آمده است:

از هیچ زنی آنقدر غیرتم نیامد که از خدیجه، کسی که سالها قبل از ازدواجم با پیامبرﷺ وفات کرده بود. چونکه رسول اللهﷺ بسیار از او یاد می‌کردند، و خداوند به پیامبرش دستور داده بود تا به او مژده‌ی کاخی از جواهرات در بهشت بدهد. و هرگاه گوسفندی سرمی‌بریدیم رسول اکرمﷺ به همه‌ی دوستان خدیجه گوشت هدیه می‌کردند.[2]

---

١. رک: السيرة النبوية لابن هشام، ج ١، ص ٢٦٦؛ السيرة النبوية لأبي الحسن الندوي، ص١٨٨.
٢. صحيح البخاري، ج ٥، ص ٣٨ ح ٣٨١٦؛ صحيح مسلم، ج ٤، ص ١٨٨٨ ح ٢٤٣٥.

توجه نمودید؟! مدام از او یاد کرده است! حتی نسبت به دوستان حضرت خدیجه ارادت خاصی داشته است و وقت قربانی کردن برایشان گوشت می‌فرستاده است...!

مخالفان کمی منصف باشند. آیا شخصی که از روی «اکراه و اجبار» نزد زنی بوده باشد، سپس بعد از وفات او زن دیگری اختیار کند و زندگی دیگری تشکیل دهد آیا یک کلمه هم بحث همسر سابقش را بر زبان می‌آورد؟! به هیچ وجه.

ولی مشاهده می‌کنیم که پیامبرﷺ آنقدر از مادرمان خدیجه تعریف کرده که حضرت عایشه به او حسادت داشته است. پس مطمئن باشید آنچه می‌گویید «منطقی» نیست.

واقعه‌ی دیگری را برایتان بیان می‌کنم که واقعا بعد از خواندنش کنترل اشکهایم را از دست دادم زیرا این ماجرا دلتنگی و ناراحتی نور دیدگانمان را به تصویر می‌کشد.

می‌دانیم که حضرت خدیجه در سال دهم بعثت فوت کردند، بعد از سه سال دیگر (که جمعا می‌شود ۱۳ سال تبلیغ در مکه) پیامبر و یارانش به مدینه هجرت فرمودند، سال دوم هجرت، جنگ بدر[1] صورت گرفت.

ابوالعاص داماد پیامبرخدا -شوهر زینب، دختر محمدﷺ- که در صف کافران در معرکه «بدر» شرکت کرده بود به اسارت مسلمانان درآمد، همسر او

---

۱. که واقعا برای بنده بسیار جالب است، مهاجرانی که در در رکاب پیامبر بودند و برای اسلام شمشیر می‌زدند با مشرکانی که از مکه به جنگ بدر آمده بودند نسبت فامیلی داشتند: عمو و دایی و برادر زاده و برادر و... ولی باز هم سرسختانه جنگیدند. ایمان این اصحاب را مشاهده بفرمایید.

زینب که در آن هنگام هنوز در مکه بود مبلغی مال همراه با گردنبندی که مادرش «خدیجه» در شب ازدواجش به او هدیه کرده بود را برای رهائی شوهرش به مدینه فرستاد.

پیامبرخداﷺ پس از دیدن آن گردنبندی که پس از سالها هنوز آنرا به خاطر داشت، ۲۵ سال سعادت و خوشبختی در کنار خدیجه بیادش آمده است. بی‌اختیار شروع کرد به گریه کردن. (آن گردنبند یادگار همسر مهربانش بود).

سپس از یاران با وفایش که چون پروانه دور شمع نبوت او جان می‌دادند اجازه خواست تا گردنبند را برگرداند. همه‌ی آن پروانه‌های محبت با کمال سعادت رضایت دادند. وآن حضرت گردنبند -یادگار خدیجه کبری- را به دخترشان بازگرداندند.[1] (یا الله دل رسول نازنین‌مان با دیدن گردنبند یادگار خدیجه‌ی کبری چه فشاری را متحمل شده است.)

به مخالفان گرامی، باز هم می‌گوییم کمی منصف باشید، واقعا این نوع گریستن و دلتنگی، ناشی از «مهر و محبت و علاقه» است[2] یا «به زور پول» شوهر کسی باقی ماندن!؟

---

۱. رک: سنن ابی داود، ج ۳، ص ٦٢ ح ٢٦٩٢؛ المستدرك على الصحيحين للحاكم، ج ۳، ص ٢٥ ح ٤٣٠٦؛ الإصابة في تمييز الصحابة- ابن حجر، ج ٧، ص ٢٠٧.

۲. در اینکه پیامبراکرمﷺ به سیده خدیجه‌ؓ علاقه مند و دلبستگی داشت هیچ شکی نیست لیکن در اینجا به نقل اقوالی از مستشرقین برای فصل الخطاب در پاسخ به معترضین مواردی را متذکر می‌شویم:

الف: مستشرق روسی‌بارآقای بطروشفسکی در «تاریخ اسلام در ایران» می‌نویسد: «محمدﷺ جوان بود که به سمت عامل تجاری خدیجه ؓ -که بیوه‌ای سرشناس و ثروتمند بود و در بازرگانی با سوریه فعالانه و با جد تمام شرکت داشت- درآمد. ←

لذا واقعا این شبهه صحت ندارد و بر همه‌ی مخالفان لازم است رسول‌اکرم ﷺ را از نو بشناسند، سیره‌ی او را واقع بینانه بخوانند تا ببینند ایشان چه مردی بوده است، حتی مسلمانانی که با همسر خود بداخلاق و بی‌محبت هستند هم باید اسوه و الگو و پیامبرشان را از نو بشناسند و به همسرهای خود اینگونه عشق بورزند تا کانون خانواده‌های ان‌ها گرم و جاویدان باقی بماند.

پیروزی روم، پیشگویی اعجاب‌برانگیز قرآن کریم در زمینه‌ی یک جنگ تاریخی

قرآن پیروزی رومیان بر امپراطوری ساسانی را از سالها قبل به صورت دقیق پیش‌بینی کرده بود، و این یکی از «اعجازهای تاریخی» قرآن محسوب

خدیجه ... را از او خوش آمد... روایت است که پیامبر در مدت حیات به خدیجه ... دلبستگی داشت و در زمان زندگی منسار الیها زن نگرفت.» (تاریخ اسلام در ایران، ص ٢٤)

ب: جان دیون پورت نیز در کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» می‌گوید: «این جمله باید به افتخار محمد نوشته شود که برای او نیز ایمان خدیجه ؓ تعجبی نداشت زیرا محمد ثابت کرده بود که برای این زنی که او را با محبت و عشق از فشار نیازمندی نجات داده است، مهربان‌ترین و دقیق‌ترین شوهر است و تا روزی که خدیجه ؓ حیات داشت، محمد از حق معمول تعدد زوجات که آن روزها رایج بوده استفاده نکرد. و همچنین حقیقت و واقعیت خودش را نسبت به عیالش از لحاظ عشق و محبت و یکنواخت و تغییرناپذیر ثابت کرده بود.» (عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ص ٢٣)

ج: مارتین لینگز فرانسوی -هدایت یافته- در کتاب «محمد ﷺ» می‌نویسد: «خدیجه ؓ، در عین همسری، دوست شوهرش بود، او تا حد قابل توجهی در تمایلات و آرمان‌های شوهر خود با او شریک بود. ازدواج این دو به طرز شگفت‌انگیزی میمون و خجسته و مملو از خوشی‌های بزرگ بود.» (محمد ﷺ، ص ٨٣)

می‌شود. اکثر کتابهایی که در زمینه‌ی اعجاز قرآن کار کرده‌اند این مساله را هم بیان نموده‌اند.

اما اخیرا کتابی را مطالعه می‌نمودم که به این واقعه یک سری اشکال وارد کرده بود و بصورت بسیار خلاصه نویسنده مدعی بود، هیچ امر عجیب و خارق‌العاده‌ای در پس این ماجرا وجود ندارد او می‌گفت: قران صرفا یک پیش‌بینی بسیار ساده و معمولی انجام داده که هر کسی می‌تواند این کار را انجام دهد.

ابتدا برای افرادی که از قضیه آگاهی ندارند، ماجرا را به صورت خلاصه بیان می‌کنیم، سپس تک تک اشکالات ناباوران را پاسخ می‌دهیم و به یاری الله متعال خواهید دید که چگونه حقانیت قرآن «مانند همیشه» ثابت خواهد شد. ان شاء الله خواهید دید که صلابت و قدرت کلام الله المجید، هرگز بوسیله‌ی افراد فریفته‌شده (توسط نهضت‌های جهانی) زیر سوال نخواهد رفت.

شرح وقایع و چگونگی نزول این آیات شریفه و اعجازها و...

امپراطوری ساسانیان مشکلات داخلی فراوانی داشت، بهرام چوبین و خسرو پرویز بر سر اینکه چه کسی حکومت را به دست بگیرد در کشمکش بودند (خسرو از بهرام خواست که او را در اداره‌ی مملکت کمک کند، اما بهرام که خود را از تبار اشکانیان می‌دانست نه تنها پیشنهاد او را نپذیرفت بلکه با او وارد جنگ شد) موریس (پادشاه وقت روم شرقی) به خسرو پرویز کمک کرد تا بر بهرام پیروز شود.

موریس بوسیله‌ی یکی از فرماندهان خود بنام فوکاس به قتل رسید، و فوکاس خود پادشاه جدید رم شد، پسر موریس به ایران آمد و از خسرو پرویز

درخواست کمک کرد، خسرو پرویز هم خواست دینش به موریس را ادا کند (چون در سرکوب بهرام به او کمک کرده بود) لذا شاه جدید روم را به رسمیت نشناخت و با او وارد جنگ شد. و اینجا بود که جنگ بین ایران و روم آغاز شد. (شروع جنگ در سال ۶۰۲ میلادی بود).

البته اول برای درک مسائل بهتر است یک تطبیق تاریخی داشته باشیم سپس به موضوع اصلی باز خواهیم گشت:

الان سال ۲۰۱۷ میلادی و سال ۱۳۹۶ هجری شمسی می‌باشد. ۶۲۱ = ۲۰۱۷-۱۳۹۶

ولی اگر ماه‌ها را هم در نظر بگیریم می‌شود ۶۲۲، این را به خاطر بسپارید که در بین تاریخ میلادی و شمسی ۶۲۲ سال تفاوت وجود دارد، یعنی زمانی که پیامبر ﷺ از مکه به مدینه هجرت فرموده سال ۶۲۲ میلادی بوده است.

پیامبر عزیزمان ﷺ در چهل سالگی مبعوث شدند، و ۱۳ سال هم در مکه به تبلیغ پرداختند و بعد از آن به مدینه هجرت فرمودند.

لذا سال اول اعلام رسالت ایشان می‌شود (۶۰۹=۱۳-۶۲۲) سال ۶۰۹ میلادی، منابع تاریخی سال ۶۱۰ را موثق‌تر می‌دانند.

در بالا ذکر کرده بودیم که جنگ‌های ایران و روم در سال ۶۰۲ میلادی شروع شده بود. لذا وقتی که اسلام ظهور کرد ۸ سال از این جنگ‌های خونین می‌گذشت..

اینجا بودیم که جنگ بین ایران و روم در سال ۶۰۲ میلادی شروع شد، در این جنگ‌ها گاهی اوقات رومیان پیشروی می‌کردند و گاهی ایرانیان به حریف ضربه وارد می‌نمودند که شرح آن‌ها از حوصله‌ی یادداشت خلاصه‌ی ما خارج است، سال ۶۱۰ میلادی (یعنی هنگام اعلام نبوت پیامبر عزیزمان ﷺ،

هراکلیوس (یا همان هرقل) کودتایی ترتیب داد و فوکاس را از تخت سلطنت پایین کشید و خود پادشاه روم شد.

سال ۶۱۴ میلادی، یعنی چهار سال پس از روی کار آمدن هرقل، رومیان شکست سنگینی خوردند، و ایرانیان به کمک ۲۶ هزار سرباز یهودی که آن‌ها هم با مسیحیان سر جنگ داشتند اورشلیم را فتح کردند. در آنجا صلیبی وجود داشت به نام «صلیب راستین». گویا این صلیب تکه‌هایی از همان صلیبی می‌باشد که به وسیله‌ی آن، شخص شبیه[1] به حضرت عیسی را به صلیب آویخته بودند، خلاصه این صلیب توسط ایرانیان به غنیمت گرفته شد و آن را به تیسفون بردند. این برای مسیحیان شکست بسیار بزرگی بود و از این موضوع خیلی ناراحت بودند.[2]

خبر این شکست در بین ملل دیگر هم منتشر شد، حجاز یکی از این مناطق می‌باشد که خبر شکست بزرگ روم از ایرانیان را دریافت کرد.. (طبق تطبیق‌هایی که انجام دادیم در زمان این شکست ۴ سال از نبوت رسول اکرمﷺ سپری شده بود).

---

۱. به این خاطر می‌گویم شخص شبیه، چون قرآن صراحتا اعلام فرموده که حضرت عیسی به صلیب کشیده نشد بلکه شخصی شبیه به ایشان به صلیب کشیده شد. (رک: نساء: ۱۵۷)

۲. کولسنیکوف در کتاب «ایران در آستانه‌ی سقوط ساسانیان» می‌نویسد: «در سال ٦١٤ میلادی، سپاهیان ایران پس از بیست روز محاصره‌ی شهر اورشلیم را تصرف کردند. تصرف شهر اورشلیم مهم‌ترین رویداد در سراسر جنگ ایران و بیزانس بود و حتی مولفان عرب به آن اشاره کرده‌اند. ... مؤلف اسارت اورشلیم نوشته است که استیلاگران هر چه می‌توانستند بر سر مردم شهر آوردند: هر که را که زنده مانده بود به اسارت بردند. صلیبی که عیسی را بر آن دار زده بودند، در میان غنایم سرشاری بود که به ایران برده شد و طبق روایت در خزانه‌ی شاهی جای داده شد. (ایران در آستانه‌ی سقوط ساسانیان، ص ١٤٦)». همچنین بنگرید به: (ایران در زمان ساسانیان، کریستن سن، ص ۳۱۹)

و این چنین بود که مشرکان قریش شروع کردند به مسخره‌ی مسلمانان، که رومی‌ها هم مانند شما می‌گویند پیامبر دارند و خدا را می‌پرستند و... (خلاصه اهل کتاب هستند) اما مشاهده می‌کنید که این‌گونه رسوا شدند و از ایرانیان شکست خوردند. و سخنان گزنده‌ی دیگری که بر زبان می‌راندند. این تمسخرها برای مسلمانان بسیار سنگین بود. دقیقا در این موقع بود که خداوند متعال بر قلب پیامبر ﷺ این آیه را نازل کرد و فرمود:

﴿ غُلِبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ﴾

(روم: ۲-٤)

«رومیان (از ایرانیان) شکست خورده‌اند. (این شکست) در پست‌ترین سرزمین (رخ داده است) و ایشان پس از شکستشان پیروز خواهند شد. در مدت چند سالی. همه چیز در دست خدا و به فرمان او است، چه قبل (که رومیان شکست خورده‌اند) و چه بعد (که آنان پیروز می‌گردند. ضعف و قدرت و شکست و پیروزی و غیره آزمون خداوندی است). در آن روز (که رومیان پیروز می‌گردند) مؤمنان شادمان می‌شوند.»

این سه آیه حاوی نکات جالبی است که ان شاء الله خدمت شما عزیزان توضیح خواهم داد، ولی فعلا ادامه ماجرا را دنبال می‌نماییم.

مشاهده می‌کنید که خداوند صراحتا فرموده بله روم شکست خورد، اما به زودی رومیان پیروز می‌شوند و مومنان از پیروزی آنان خوشحال می‌شوند و واقعا همین‌طور هم شد، یعنی پس از آن شکست سنگین (که صلیب راستین به تیسفون منتقل شد)، رومیان در سال ۶۲۲ میلادی بر ایرانیان شکست سنگینی وارد کردند و سال ۶۲۳ وارد آتشکده آذرگشسپ شدند، این آتشکده

آنقدر مهم بود که پادشاهان ساسانی با پای پیاده به زیارت آن می‌رفتند. لذا مسیحیان هم به تلافی اهانتی که ایرانیان در اورشلیم نسبت به مزار مسیح مرتکب شده بودند، آتشکده را کلا آتش زدند و آن را ویران ساختند[1]، و این هم به منزله‌ی شکست بسیار سنگینی برای ایرانیان محسوب می‌شد.

توجه بفرمایید که ۸ سال پس از شکست رومیان، این بار ایرانیان از آن‌ها شکست خوردند و در سال نهم آتشکده‌ی مقدس ایرانیان ویران شد (دقیقا مانند مسیحیان که به اعتقاداتشان توهین شده بود).

مشاهده می‌فرمایید که پیش‌بینی قرآن دقیقا به وقوع پیوست. اگر اسلام‌ستیزی بگوید این کجایش معجزه است؟ احتمالش ۵۰ / ۵۰ است. هم ممکن بود ایرانیان پیروز شوند و هم رومیان، لذا قرآن کار مهمی انجام نداده است.

می‌گوییم: اولا قرآن با «اعتماد هر چه تمام تر» گفته است به زودی نتیجه‌ی جنگ برعکس می‌شود و از هیچ احتمالی سخن نگفته است، آیا شما می‌توانید «قاطعانه» بگویید چند سال دیگر بین کره شمالی و ایالات متحده‌ی آمریکا چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ ثانیا در سطور بالا بیان نمودیم، نکات بسیار ریزی در این سه آیه وجود دارد که ان شاء الله بعد از بررسی به خوبی متوجه خواهید شد که این آیات معجزه هستند یا خیر!

---

۱. رک: ایران در آستانه‌ی سقوط ساسانیان، کولسنیکوف، ص ۱۴۹؛ ایران در زمان ساسانیان، کریستن سن، ص ۳۲۰.

نکته‌ی اعجازی اول:

در آیه‌ی سوم از سوره‌ی مبارکه‌ی روم از عبارت «أدنی الأرض» استفاده شده است. اکثریت قریب به اتفاق مترجمان و مفسران «أدنی» را به «نزدیک‌ترین» ترجمه کرده‌اند. اما طبق پژوهش‌هایی که اخیرا صورت گرفته، ترجمه‌ی صحیح آن «پست‌ترین» می‌باشد. عزیزان در این مورد توجه داشته باشید، آنچه غیر قابل تغییر و غیر قابل اشتباه است، فقط آیات مبارک قرآن است. باور کنید اگر بگوییم مفسرین یا مترجمین در ترجمه‌ی این آیه دچار اشتباه شده‌اند نه مرتکب کفر شده‌ایم و نه از شأن مفسران گرانقدر ما کاسته شده است. اتفاقا قرآن خود بیان فرموده است که:

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ **(فصلت: ٥٣)**

«ما به آنان (که منکر اسلام و قرآنند) هرچه زودتر دلائل و نشانه‌های خود را در اقطار و نواحی (آسمانها و زمین، که جهان کبیر است) و در داخل و درون خودشان (که جهان صغیراست) به آنان (که منکر اسلام و قرآنند) نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن و آشکار گردد که اسلام و قرآن حق است. آیا (برای برگشت کافران از کفر و مشرکان از شرك) تنها این بسنده نیست که پروردگارت بر هر چیزی حاضر و گواه است؟ (چه حضور و شهادتی از این برتر و بالاتر که با خطّ تکوین، دلائل قدرت و حکمت خود را بر روی همه‌ی ذرّات کائنات و وجود موجودات نگاشته است؟).»

مشاهده می‌فرمایید که خداوند متعال خود این پرونده را باز گذاشته و فرموده در آینده نشانه‌های بیشتری را برای اثبات قرآن به مردم نشان می‌دهیم، و إن شاء الله این نکته هم یکی از همان نشانه‌ها می‌باشد.

نکته‌ی لازم و ضروری این است که برای هر ادعایی باید دلیل داشت لذا اگر ما «با دلیل اثبات نماییم» که مفسران و مترجمان گذشته دچار خطا شده‌اند، دیگر حرفی باقی نمی‌ماند، بنده معتقدم مفسران ما آنقدر متقی و عالم و متواضع بوده‌اند که اگر خودشان در عصر ما حضور داشتند و این پژوهش‌ها را می‌دیدند به جای مقابله، معنای درست‌تر را می‌پذیرفتند و آن را اعمال می‌نمودند.

اگر نگاهی به فرهنگ‌لغت‌های مختلف بیندازیم متوجه می‌شویم که واژه‌ی «أدنی» دارای معانی زیادی است.[1]

---

۱. لفظ «ادنی» در قرآن به معانی متعددی ذکر شده مثلاً: الف: ادنی به معنی اصغر که در مقابل اکبر آمده: ﴿وَ لَنُذيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنى‏ دُونَ الْعَذابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُون﴾ [سجده: ۲۱]، در اینجا «العذاب الادنی» در مقابل «العذاب الاکبر» قرار گرفته است. ب: ادنی به معنی اقل در مقابل اکثر؛ ﴿وَ لا أَدْنى‏ مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ﴾ [مجادله: ۷]. ج: ادنی به معنی اقرب در مقابل ابعد؛ ﴿فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى‏﴾ [نجم: ۹]، و در کتابهای لغت نیز برای لفظ «ادنی» که ریشه‌ی آن «دنا» است به معنی «سفل» که همان «پستی» می‌باشد ذکر شده است. (رک: تهذیب اللغة- الازهری، ج ۱۴، ص ۱۳۳؛ لسان العرب- ابن منظور، ج ۱۴، ص ۲۷۳)، با این توضیحات، برای کلمه «ادنی» جایز است که معادل «پست ترین» را بکار برد و اقل و اصغر هم در معنی ادنی می‌گنجد و مفهوم چنین است: ادنی الارض یعنی کمترین ارتفاع از سطح خشکی، و یا کوچکترین مساحت زمین، و یا نزدیکترین زمین به روم ...

اما نکته‌ی جالب این است که در بین آن معانی، هم مفهوم «نزدیک» وجود دارد و هم «پست» لذا برخلاف ادعاهای مخالفین ما چیزی از جانب خود اضافه نکرده‌ایم! بلکه به یکی دیگر از معانی استناد کرده‌ایم.

ببینید در سایت المعانی در قسمت ترجمه‌ی عربی به فارسی، این معانی برای «أدنی» ذکر شده است:

أَدْنَی : إِدْنَاءً [دنو]: نزدیك شد، زندگی او سخت بود.

- هُ: او را بخود نزدیك کرد.

- الستر: پرده را آویخت.

أَدْنی: ج أَدان و أَدْنوْن، م دُنْیا ج دُنیً [دنو]: اسم تفضیل از (الدّنی) است به معنای خوارتر، نزدیکتر، «منْ أدناه الی أقصاه»: از نزدیکتر تا دورتر، پائین، زیر: اَلْمُوقَّعُون ادناهُ»: امضا کنندگان زیر، «أدْنی من حبْل الوَرید»: از شاهرگ گردن نزدیکتر است، «اَلْحَدُّ الأدْنی»: کمترین میزان یا درجه چیزی، کمترین حد، کمترین مقدار، «الشرْق الآدنی»: کشورهای خاور نزدیك که در منطقه شرقی دریای مدیترانه است.

کسانی که می‌خواهند بیشتر روی این واژه تحقیق کنند روی گوگل، عبارت زیر را جستجو نمایند و مشاهده بفرمایند در فرهنگ لغت جامع عربی به عربی، ۲۱ مفهوم برای آن ذکر نموده که در کنار «نزدیک‌ترین»، «پست‌ترین» هم قید شده است:

«تعریف و معنای أدنی فی معجم المعانی الجامع، المعجم الوسیط ،اللغة العربیة المعاصر.»

حال در بین این دو معنا کدام یکی را انتخاب نماییم؟

اگر بوسیله‌ی هر دو کلمه یک مفهوم یا یک سطح از آگاهی تداعی می‌شد، آن موقع می‌گفتیم اشکالی ندارد، بگذار مفسران بزرگوار کدام مورد را مناسب می‌دانند بنویسند ولی زمانی که با کلمه‌ی «پست‌ترین» یک حقیقت علمی و یک اعجاز جغرافیایی آشکار می‌گردد چرا باید آن را نپذیریم؟ باز هم تکرار می‌کنم به جز «نزدیک‌ترین»، معنای «پست‌ترین» هم در لیست معانی تعریف شده وجود دارد و به هیچ عنوان ما دست به ابداعات نزده‌ایم!

اما چرا اصرار می‌کنیم «پست‌ترین» درست‌تر است، به آیات ۲ و ۳ سوره‌ی مبارکه‌ی روم نگاهی بیندازید:

﴿غُلِبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴾

مشاهده می‌کنیم که خداوند فرموده رومیان شکست خوردند آن هم در پست‌ترین سرزمین، از طرفی با نیم‌نگاهی به تاریخ (و تطبیق زمان نزول این آیات با جنگی کد در این سال صورت گرفت) متوجه می‌شویم که این شکست رومیان در منطقه‌ی اورشلیم روی داده است ولی چرا خداوند به آن گفته پست‌ترین سرزمین؟ چه ویژگی در اورشلیم وجود دارد؟

کلید حل مساله در این است که عبارت «پست‌ترین سرزمین» را در سایت‌های معتبر علمی جستجو نماییم، لذا نیاز داریم آن را به انگلیسی ترجمه کنیم، همین الان خودتان امتحان کنید در مترجم گوگل بنویسید: پست‌ترین سرزمین، مشاهده می‌کنید که ترجمه‌ی انگلیسی آن می‌شود: The lowest land

حال این عبارت انگلیسی را در گوگل جستجو نمایید. ببینید معتبرترین سایت‌های زمین‌شناسی دنیا، کجا را به عنوان لاویست لند معرفی می‌کنند!

سبحان الله، باورکردنی نیست!!! دقیقا منطقه‌ی اورشلیم را معرفی می‌نمایند...

حال در مترجم گوگل، عبارت عربی «أدْنی الْأرْضِ» را به انگلیسی ترجمه کنید، آن هم می‌شود: The lowest ground

حال این عبارت را در گوگل جستجو بفرمایید، باز هم همان نتیجه حاصل می‌شود، به سایت ژئولوژی مراجعه نمائید.[1]

این سایت معتبر نام ده منطقه‌ای که پایین‌تر از سطح دریاهای آزاد جهان قرار دارند را لیست کرده است، عمیق‌ترین آن‌ها که در گزینه‌ی اول قرار گرفته، منطقه‌ی اسرائیل می‌باشد!

واقعا من نمی‌دانم اگر این معجزه نیست، اگر این اثبات حقانیت قرآن نیست، پس چه چیزی می‌تواند معجزه باشد. واقعا اسلام‌ستیزان کی می‌خواهند ایمان بیاورند! کی می‌خواهند این قهر کردن با خدای متعال را به پایان برسانند. ای دوستان ناباور چرا این نشانه‌ها را نمی‌بینید. پس شما کی با خدایتان صلح خواهید کرد!

عزیزان باور کنید برآورد نقاط پست و ناهموار تمامی کره‌ی زمین به وسلیه‌ی ماهواره‌های فضایی و سنجش از راه دور امکان‌پذیر شده است و با علم ۱۴ قرن پیش به هیچ عنوان کشف چنین پدیده‌ای امکان‌پذیر نبوده است، چون در آن زمان عکس‌های فضایی و هوایی وجود نداشته است.

در اینجا بسیار شنیده‌ام که اسلام‌ستیزان می‌گویند، گودال ماریانا عمیق‌ترین نقطه‌ی زمین است که در اقیانوس ارام قرار دارد و در اسرائیل قرار

---

1. http://geology.com/below-sea-level/

ندارد.. در پاسخ به آن‌ها می‌گوییم، قرآن فرموده پست‌ترین «سرزمین» و نگفته پست‌ترین «نقطه» لذا اشکال شما نادرست می‌باشد.

نکته‌ی اعجازی دوم:

خداوند در آیه‌ی ۴ سوره‌ی مبارکه‌ی روم فرموده است:

﴿فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ﴾

«در مدّت چند سالی. همه چیز در دست خدا و به فرمان او است، چه قبل (که رومیان شکست خورده‌اند) و چه بعد (که آنان پیروز می‌گردند. ضعف و قدرت و شکست و پیروزی و غیره آزمون خداوندی است). در آن روز (که رومیان پیروز می‌گردند) مؤمنان شادمان می‌شوند.»

مشاهده بفرمایید خداوند برای زمان وقوع پیروزی رومیان از لفظ «بِضع سنین» استفاده کرده است، مترجمان فرموده‌اند در چند سالی، ولی اگر کمی تخصصی‌تر آن را بررسی کنیم مشاهده می‌نماییم که راغب اصفهانی در کتاب مفردات خود، واژه‌ی «بِضع» را این گونه معرفی کرده است:

(بِضْعُ)- با کسره حرف اوّل، اعداد از ده کمتر یعنی از ۳ تا ۹ را گویند و گفتند از ۵ تا ۹- خدای تعالی فرماید: (بِضْعِ سِنِينَ- ۴/ روم) (یعنی اندی یا چند سالی کمتر از از ده).[1]

پس بضع به کمتر از ۱۰ سال و بین ۳ تا ۹ سال گفته می‌شود.. به تطبیقاتی که در توضیحات اولیه عرض نمودیم نگاهی بیندازید، سال ۶۱۴

---

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۲۹؛ همچنین بنگرید به: (لسان العرب- ابن منظور، ج ۸، ص ۱۵)

میلادی ایرانیان پیروز شدند و سال ۶۲۲ ایرانیان شکست خوردند. و سال ۶۲۳ در راستای همان شکست سهمناک، آتش‌خانه‌ی مقدس ساسانیان به آتش کشیده شد که دقیقا می‌شود ۹ سال...

واقعا دیگر نمی‌دانم اسلام‌ستیزان چرا مخالفت می‌کنند! قرآن یک اصطلاح عددی را معرفی نموده که دقیقا به تحقق می‌پیوندد!

و واقعا همین نکته مشخص می‌سازد که این کتاب از جانب خدای رحمان نازل شده وگرنه چنینن چیزی چطور ممکن است! شما قانون احتمالات را به میدان بیاورید، ببینید طبق چه احتمالی جنگ خونین بین دو کشور در ۳ تا ۹ سال به شکست مفتضحانه یکی از طرفین ختم می‌شود!

در تفسیر أنوار القرآن زیر آیه‌ی ۲ سوره‌ی مبارکه روم، ماجرای جالبی قید شده که دقیقا در آنجا هم پیامبر می‌فرماید ۹ ! ملاحظه بفرمایید:

پس کفار مکه از پیروزی فارسیان شادمان شده و گفتند: کسانی‌که بی‌کتاب بودند، بر کتابیان پیروز شدند. بدین‌سان، این پیروزی را به رخ مسلمانان می‌کشیدند اما مسلمانان دوست داشتند که رومیان بر فارسیان پیروز شوند چراکه آنان اهل کتاب آسمانی انجیل بودند. پس ابوبکر ﷺ این موضوع را با رسول خداﷺ در میان گذاشت. رسول خدا فرمودند: «بدان که رومیان به‌زودی بر فارسیان پیروز می‌شوند.» آن‌گاه او این خبر را به مشرکان داد. مشرکان به او گفتند: میان ما و خود میعادی بگذار پس اگر سخن ما در مورد پیروزی فارسیان مسلم شد، این.. و این. تعداد شتر به ما بدهید و اگر سخن شما محقق شد و رومیان پیروز شدند، این.. و این.. تعداد شتر به شما می‌دهیم. چنین بود که با ابوبکر ﷺ شرط‌بندی کردند و ابوبکر ﷺ میعاد پنج سال را میان خود و آنان شرط قرار داد. سپس به‌دستور رسول اکرمﷺ این

میعاد را تا نه سال افزایش داد و با گذشت این مدت بود که رومیان در این نوبت بر فارسیان پیروز شدند.

نسفی می‌گوید: «به قول قتاده، شرط‌بندی ابوبکر با مشرکان قبل از تحریم قمار بود ولی مذهب امام ابوحنیفه و امام محمد این است که عقدهای فاسد- مانند عقد ربا و غیر آن- در دار حرب میان مسلمانان و کفار جایز است. ایشان به همین داستان بر صحت چنین عقدهایی استدلال کرده‌اند.»[1]

مشاهده نمودید که واقعا همین چند آیه، حقانیت قرآن کریم را به ما ثابت می‌کنند، اما بعد از بررسی و معرفی موضوع، حال ببینیم اسلام‌ستیزان چه می‌گویند؟ اشکالات آن‌ها به این اعجاز بزرگ قرآن کریم چیست؟ بنده معتقدم این اعجاز خیلی اهمیت دارد به این خاطر اسلام‌ستیزان تا این اندازه برای نقد آن وقت گذاشته‌اند، لذا ما هم بیشتر از آن‌ها وقت می‌گذاریم و به یاری خداوند رحمان این اعجاز بزرگ را به خاطر اشکالات و شبهات رها نمی‌کنیم و تمام اشکالات را پاسخ می‌دهیم.

شبهه‌ی «اول» در مورد اعجاز سوره‌ی مبارکه روم:

ایران و روم، دو ابرقدرت آن‌زمان، تقریبا بطور دائم با هم در جنگ بودند و موفقیت و شکستهای پیاپی از هر دو طرف اتفاق می‌افتاد. این امر عادی بود که یك‌طرف امسال شکست بخورد و در سال بعد یا چند سال بعد پیروز شود. البته این شکستها و پیروزیها هیچکدام قاطع و نهائی نبود و منجر به سقوط طرف مقابل نمی‌شد. تنها شهرها بود که دست به دست می‌گشت. در چنین

---

۱. مدارك التنزيل وحقائق التأويل- نسفی، ج ۲، ص ٦٩٠.

شرائطی هر فردی می‌توانست پیش‌بینی کند که اگر روم امسال شکست خورد در چند سال آینده پیروز می‌شود و محمد از همین وضع استفاده کرد و آیات ابتدای سوره‌ی روم را نازل کرد و پیش‌بینی کرد که در عرض چند (بضع ۳-۹) سال روم پیروز می‌شود و مؤمنان این را معجزه می‌دانند.

در زیر تیتر مهمترین پیروزی‌ها و شکستهای روم و ایران را در حیطه‌ی زمانی (حضرت) محمد آورده‌ایم. با این توضیح که در سالهای ذکر شده و در بین آنان دهها نبرد دیگر اتفاق افتاده که با پیشرفت و عقب‌گرد هر دو طرف همراه بوده است. معمولا پیروزی بطور پیوسته برای یک‌طرف وجود نداشته است.

سال ۶۰۳ پس از میلاد حمله‌ی ایرانیان به رومیان

سالهای بعد شکست و پیروزیهائی از هر دو طرف:

۶۰۷ شکست Domenziolos سردار رومی از ایرانیان

۶۰۹ سقوط Edessa و مرمره به دست ایرانیان

۶۱۱ سقوط Emesa وAntioch به دست ایرانیان

۶۱۲ پیروزی موقتی روم در Caeserea و ارمنستان و عقب رانده شدن به دست ایرانیان به دست ایرانیان

۶۱۳ شکست امپراطور روم از ایرانیان در انتاکیه و از دست دادن بخشی از سیسیل

پیروزیهای متعدد ایرانیان در سوریه، فلسطین، مصر و آفریقا:

۶۱۴ سقوط اورشلیم بدست ایرانیان

۶۱۷-۶۱۶ تصاحب مصر، اسکندریه و لیبی به دست ایرانیان

۶۲۳ شکست Sahrbaraz سردار ایرانی از هراکلیوس امپراطور روم

۶۲۴ اشغال ارمنستان ایران توسط رومیان و به دنبال آن اشغال آذربایجان تا حد تیسفون

۶۲۵ حمله‌ی سه سپاه ایران به رومیان و به دنبال آن شکست نسبی سه سردار ایرانی از هراکلیوس امپراطور روم

۶۲۶ محاصره‌ی طولانی و ناموفق قسطنطنیه توسط ایرانیان

۶۲۷- ۶۲۸ شکست جدی ایرانیان و پیشروی گسترده‌ی سپاه روم در قلمرو ایران

۶۲۹ قبول قرارداد صلح توسط ایران و باز گرداندن سرزمینهای روم به آن شامل سوریه، فلسطین و اورشلیم و مصر.

پاسخ:

چه نیازی به معرفی و لیست کردن جنگ‌های بین ایران و روم، وجود دارد؟ مگر ما منکر این جنگ‌ها شده‌ایم؟ مگر ما گفته‌ایم در طول تاریخ فقط دو جنگ بین ایران و روم رخ داده است؟ مگر قرآن از «حصر» استفاده کرده و فرموده این دو جنگ تنها جنگ‌های بین ایران و روم می‌باشد؟ خودتان می‌دانید که این طور نیست، پس چرا آن‌ها را نوشته‌اید؟!

بله می‌دانم، شما می‌خواهید بگویید این همه جنگ رخ داده قرآن یکی از شکست‌ها و یکی از پیروزی‌ها را بیان کرده است! و مسلمانان آن را معجزه می‌دانند. در پاسخ می‌گوییم، حقا که «سطحی‌نگری» و «عدم تامل» یکی از پرتگاه‌های خطرناکِ حوزه‌ی فکر و اندیشه می‌باشد.

اولاً:

در توضیحات ذکر کردیم که طبق اسناد، شواهد و قرائن، منظور از «شکست روم» در قرآن همان جنگی می‌باشد که در آن اورشلیم به دست ایرانیان فتح شد که شما هم در لیست‌تان آن را ذکر کرده‌اید. ولی کمی دقت بفرمایید قبل از آن در محدوده‌ی اعلام نبوت پیامبر (یعنی از ۶۱۰ میلادی به بعد) سه شکست و پیروزی دیگر هم حاصل شده بود. ولی آیا به خاطر هیچکدام از آن‌ها قریشیان مسلمین را مورد طعن و تمسخر قرار دادند؟ خیر.

پس قرآن مهمترین آن را بحث نموده است. جنگی که حتی آوازه‌ی شکست مفتضحانه‌ی رومیان به ممالک دیگر هم رسید و مشرکان آن را آنقدر پیروزی عظیمی برای ایرانیان می‌پنداشتند که مسلمین را با آن تحقیر می‌کردند.

ثانیاً:

ایران و روم دو کشوری بودند که «تفکرات دینی» داشتند. اولی زرتشتی و دومی مسیحی، شاید مسئله‌ی دین الهی و اعتقادات ماورائی برای ناباوران زیاد مهم نباشد ولی برای اشخاص باورمند به منزله‌ی همه چیز است. ایرانیان در فتح اورشلیم مهمترین نماد مسیحیت، یعنی «صلیب راستین» را که می‌گفتند این همان صلیب سیدنا عیسی ﷺ می‌باشد را به غنیمت بردند، الان به دلیل وجود سکولاریسم در اروپا، مسیحیت تضعیف شده است ولی در آن زمان حرف اول را می‌زد. همین هتک حرمت به نماد دینی و به غنیمت بردن آن از لحاظ وسعت تخریب و بازتاب، هم سنگ نابودی کامل یک مملکت با تفکر دینی محسوب می‌شد.

لذا این شکست یک شکست عادی نبود که به سادگی می‌گویید رومیان شکست خوردند و شکست‌های دیگری هم داشتند و چه اشکالی دارد!

بعد، پیروزی رومیان را هم یک پیش‌بینی بسیار عادی می‌دانید! بردند که بُردند! به همین سادگی!

و باز هم عدم تامل...! به لیستی که خودتان تنظیم نموده‌اید مراجعه نمایید، ببینید آیا خارج از بازه‌ی زمانی پیش‌بینی شده توسط قرآن (۳ الی ۹ سال) هیچ پیروزی دیگری برای رومیان وجود دارد؟ خیر، و ببینید اولین پیروزی رومیان دقیقا بعد از ۹ سال بوجود می‌آید یا نه؟

و مهمتر از آن، بعد از این ۹ سال آیا رومیان دگر هیچ شکستی را متحمل می‌شوند؟ خیر.

موضوع را کمی ساده‌تر بیان می‌کنیم:

بعد از شکست روم (در ۶۱۴ میلادی) آن‌ها فقط شکست خوردند، تا اینکه سال ۶۲۲ میلادی پیروز شدند و قرآن هم دقیقا آن را پیش‌بینی نموده بود (۶۲۳ هم آتشکده را خراب نمودند) و پس از آن پیروزی، این بار فقط پیروز شدند و دیگر شکست نخوردند (به لیستی که خودتان نوشته‌اید نگاه کنید).

بعد همان گونه که ذکر شد پیروزی رومیان هم یک پیروزی ساده نبود، در سال ۶۲۳ میلادی آن‌ها هم آتشکده‌ی بزرگ و مهم ایرانیان را به آتش کشیدند و اتفاقا به نشانه‌ی انتقام آن را ویران کردند که برای مردم باورمند به آیین زرتشت به منزله‌ی نابودی بود ولی منتقد محترم چون خودش باورمند نیست این حس و حال افراد معتقد را درک نمی‌کند، چنین شکستی برای ایرانیان می‌تواند خبرساز شود و مردم دیگر ممالک هم از آن مطلع شوند.

منتقد در جمله‌ای نوشته است:

«در چنین شرایطی هر فردی می‌توانست پیش‌بینی کند که اگر روم امسال شکست خورد در چند سال آینده پیروز می‌شود و محمد از همین وضع استفاده کرد.»

به همین سادگی و خوشمزگی!

عزیز من، توجه بفرمایید بازه‌ی زمانی مشخص شده! ۳ الی ۹ سال است. و قاطعانه فرموده رومیان پیروز می‌شوند (پیروزی که خبرساز شود و مسلمین می‌توانند جواب مشرکان را با آن بدهند). رومیان بسیار ضعیف شده بودند و کسی باور نمی‌کرد که دوباره آن‌ها در مقابل ابرقدرتی چون ایران پیروز شوند.

شبهه‌ی «دوم» در مورد اعجاز سوره‌ی مبارکه روم:

آیا از این مبهم‌تر می‌توان پیش‌بینی کرد؟ رومیان پیروز شدند. تا چه حدی؟ در کجا؟ در چه تاریخی؟

در چه سرزمینی؟؟ گفته در سرزمین نزدیک، نزدیک به کجا، مگر آن سرزمین اسم نداشته است؟ همه مبهم است.

پاسخ:

خودتان می‌دانید چه نوشته‌اید!

مشخصات محل شکست رومیان (أدنی الارض) در قرآن ذکر شده نه ویژگی نقاطی که در آن پیروز می‌شوند!

ضمن اینکه اصلا مبهم نیست، همانگونه که شکست آن‌ها یک کلمه بود، پیروزی آن‌ها هم در یک کلمه بیان شده است، در توضیحات ثابت کردیم که اتفاقا مشخصات دقیق و جهانی آن مکان را هم ذکر کرده و فرموده در پست‌ترین سرزمین، بهانه‌های شما هیچ وقت پایان نمی‌یابد چون

نمی‌خواهید بپذیرید، قرآن در سه آیه‌ی کوتاه جمعا در چند کلمه چند موضوع را بیان کرده است، حال شما انتظار بیان جزئیات دارید! اگر جزئیات را هم بیان می‌کرد یک بهانه‌ی دیگر فراهم می‌کردید.

شبهه‌ی «سوم» در مورد اعجاز سوره‌ی مبارکه روم:

باز گفته رومیان پیروز می‌شوند. تا چه حدی؟ در کجا؟ در چه زمانی؟ گفته در عرض چند سال. بازهم همه مبهم است.

پاسخ:

زمانی که بنای قرآن بر کلی‌گویی بوده است، شما نمی‌توانید به آن اشکال وارد کنید که چرا به جزئیات نپرداخته است!

اما نکته‌ی قابل‌توجه این است که در همین حد (کلی‌گویی) حقانیت قرآن ثابت می‌شود، فقط کافیست اندیشه بفرمایید جواب سوالات شما که راحت است:

تا چه حدی؟ در حدی که پیروزی آن‌ها در دنیا بپیچد و بر سر زبان‌ها بیفتد و مسلمین بتوانند جواب مشرکان را بدهند در کجا؟ در محل نزاع خودشان، در چه زمانی؟ در بازه‌ی ۳ الی ۹ سال دیگر.

شبهه‌ی «چهارم» در مورد اعجاز سوره‌ی مبارکه روم:

اگر تو پیامبری چرا دقیق و درست پیش‌بینی نمی‌کنی؟

پاسخ:

اولا قرآن کلام خداست نه پیامبر ﷺ و بارها ثابت کرده‌ایم، ثانیا عرض کردم از اول بنای بر کلی‌گویی بودد زمانی که قاعده بر این است شما

نمی‌توانید اعتراض کنید که چرا آنچه مدنظر بنده می‌باشد نوشته نشده است، ثالثا هم «دقیق» است و هم «درست.» مگر رومیان بعد از آن شکستِ بزرگ و پیمودن مسیر افول دوباره ساسانیان را شکست ندادند؟ مگر همان‌گونه که به مقدسات آن‌ها توهین شده بود انتقام نگرفتند؟ قرآن فرموده در زیر ده سال، مگر دقیقا در زیر ده سال این موفقیت به عمل نیامد! چرا دقت نمی‌کنید که خداوند «عدد» بیان نموده است! زیر ده سال! می‌گویید چرا نگفته است از ۳ تا ۹ چه عددی؟

ما چندین نوع بازه‌ی زمانی داریم، ماه، سال، دهه، سده، هزاره و... بضع هم یکی از بازه‌های زمانی می‌باشد! شما نمی‌توانید اشکال بگیرید که چرا از این بازه استفاده شده و بازه‌ی مدنظر من بیان نشده است!

لازم است بدانید خداوند بنا بر حکمت خود عدد دقیق خیلی از مسائل را مطرح نکرده است و این دلیل بر ندانستن نیست! مثلا زمان دقیق قیامت، یا زمان مرگ افراد...

اما باور کنید اگر پیروزی رومیان در خارج از محدوده‌ی «بضع، ۳ تا ۹ سال» رخ می‌داد، الان زمین و زمان را به هم می‌دوختید که محاسبات قرآن غلط از آب درآمده است. ولی حال که ان به تحقق پیوسته به این گیر داده‌اند که چرا از واحد و بازه‌ی دیگری استفاده نکرده است!

بنده معتقدم اگر قلبی خاشع و حق‌پذیر داشتید همین برای ایمان آوردن کافی بود، و اگر عدد دقیق دقیق بیان می‌شد، با «روحیه‌ای» که الان دارید باز هم ایمان نمی‌آوردید، چون همه چیز واضح است.

شبهه‌ی «پنجم» در مورد اعجاز سوره‌ی مبارکه روم:

پیش‌بینی‌های محمد دقیقا مثل پیش‌بینی رمالان و کاهنان است. جملاتی سرهم می‌کنند و آنقدر چیزهای مبهم و نامعین در ان می‌گذارند که بخشی از آن‌ها با هر فردی جور در می‌آید.

مثلا می‌گویند «تو آرزوهای بزرگ داری. اما در به دست آوردن آن‌ها، کوشش کافی نمی‌کنی. در زندگی با سختیهای فراوانی روبرو بوده‌ای. کسی را دوست می‌داری و تلاش داری به او برسی. دشمنانی داری ولی انان نمی‌توانند به تو ضرر برسانند. از حسودان بر حذر باش. موفقیتی در انتظار توست و...»

جملات ذکر شده با تمامی افراد بشر در هر زمان و هر مکان جور در می‌آیند و افراد نا آگاه و کم‌هوش نیز اینها را باور می‌کنند. محمد هم از این ترفند استفاده کرده است. حال شما بگوئید که «رومیان شکست خوردند» به کدامیك از شکستهای آنان از سال ۶۰۳ تا ۶۱۷ مربوط می‌شود؟

«رومیان پیروز می‌شوند» به کدامیك از پیروزیهای انان از سال ۶۲۳ تا ۶۲۹ مربوط می‌شود؟

محمد مشکل را درست می‌کند و خود عقب می‌ایستد. مطمئن از اینکه نتیجه از طرف مؤمنان همیشه به نفع اوست. مؤمنان همانگونه که از جملات رمالان غیب‌گوئی استخراج می‌کنند از جملات محمد هم معجزه می‌تراشند. می‌گویند محمد پیروزی روم را پیش‌بینی کرده و این یك معجزه است. در حالی که هر کسی در زمان محمد می‌توانست چنین امر واضحی را بر اساس سابقه تاریخی بیان کند. چنانکه هر کسی امروز می‌تواند با قاطعیت پیش‌بینی کند که مثلا در هفته‌های آینده داعشیان بمب‌گذاری بزرگی انجام

می‌دهند و تعداد زیادی را می‌کشند. اگر این پیش‌بینی کافی است همه مردم پیغمبرند.

پاسخ:

واقعا فقط مطالب را تکرار می‌کنید، مجبورم باز هم مطالبی که در گذشته توضیح داده‌ام را بیان کنم، در این پیشگویی قرآن کریم، پیروزی و شکست روم بر سه محور استوار است:

۱. در مورد پیروزی.. هیچ احتمالی وجود ندارد و قاطعانه فرموده پیروز می‌شوند (تا جایی که سیدنا ابوبکر ﷺ روی آن شرطبندی نمود).

۲. در مورد پیروزی.. بازه‌ی زمانی دقیقی تعیین شده است (۳ الی ۹ سال).

۳. در مورد شکست.. فرموده در فلان مکان شکست خوردند (پست‌ترین نقطه‌ی زمین، که علوم امروز به آن دست یافته است).

پس در پیشگویی آیات مبارک قرآن سه گزاره وجود دارد:

الف) قاطعیت (در پیروزی)

ب) زمان (پیروزی)

ج) مکان («مشخصات جغرافیایی» کاملا دقیق و علمی محل شکست روم)

واقعا برای کسی که «اهل انصاف» باشد هیچ توضیح دیگری لازم نیست، اما باز هم بیشتر موضوع را باز می‌کنیم، شما که پیش‌گویی دقیق و حساب شده‌ی قرآن را مانند رمالان می‌دانید (العیاذ بالله) بروید تمام کاهنان و فالگیران و رمالان دنیا را جمع کنید، ببیند آیا می‌توانند یک اتفاق آینده را با قاطعیت پیش‌بینی کنند؟

اینکه آن‌ها به صورت نکره و نامفهوم می‌گویند روزی خوشحال می‌شوی، روزی در خیابان آب خواهی خورد، روزی به خانه‌ی عمه می‌روی و چای می‌خوری، چه ربطی به آیات مبارک قرآن دارد؟ با وجود این پیش‌گویی‌های سه‌گانه، چه ارتباطی بین پیش‌گویی قرآن با پیش‌گویی انسانها باقی می‌ماند؟

اینکه شخصی به صورت کور بگوید ۴ ماهه دیگر در اروپا یک عملیات تروریستی انجام می‌شود، هرگز زمان و مکان و قاطعیت را نمی‌تواند اعلام کند مگر آنکه خودش برود این عملیات را انجام دهد! تازه آن وقت هم نمی‌تواند قاطع باشد. شاید تا آن موقع خودش بمیرد یا آن روز در فرودگاه دستگیر شود و نتواند به محل مورد نظر برود و احتمالات دیگر.. پس قیاس شما کاملا نادرست می‌باشد. دو سوال تکراری پرسیده‌ای که لازم می‌بینم باز هم جواب دهم:

شبهه‌افکن:

حال شما بگوئید که «رومیان شکست خوردند» به کدامیك از شکستهای آنان از سال ۶۰۳ تا ۶۱۷ مربوط می‌شود؟

پاسخ:

آن شکستی که آنقدر سهمناک بود (از «لحاظ عقیدتی»، فتح اورشلیم و به غنیمت بردن صلیب) که مشرکان مسلمانان را به خاطر آن اذیت می‌کردند.

شبهه‌افکن:

«رومیان پیروز می‌شوند» به کدامیك از پیروزیهای آنان از سال ۶۲۳ تا ۶۲۹ مربوط می‌شود؟

پاسخ:

همان پیروزی که در آن آتش‌خانه‌ها را نابود کردند و به منزله‌ی «انتقام عقیدتی» محسوب می‌شد، همان پیروزی که بعد از شکست‌های متوالی لشکر روم را احیا کرد و بعد از آن دوباره شکست نخوردند.

شبهه‌ی «ششم» در مورد اعجاز سوره‌ی مبارکه روم:

مؤمنان باز می‌گویند که محمد گفته در عرض چند سال این پیروزی به دست می‌آید، اینهم معجزه دوم. حال با مشکل روبرو می‌شوند که چند سال بین ۳-۹ سال است پس بطور دلخواه شکست و پیروزیهانی را انتخاب می‌کنند که فاصله‌شان کمتر از ۱۰ سال باشد. بر چه اصولی؟؟ تا معجزه جور در بیاید. اما اگر بخواهیم ملاك معقولی برای انتخاب یك شکست و یك پیروزی انتخاب کنیم. تنها ملاك، فتح اورشلیم است چون مقدس‌ترین سرزمین برای رومیان مسیحی بود. از دست دادن اورشلیم توسط رومیان در سال ۶۱۴ و به دست آوردن مجدد آن در ۶۲۹ پس از قرارداد صلح است. در این‌صورت فاصله بین شکست و پیروزی روم ۱۵ سال می‌شود نه ۳-۹ سال که قرآن گفته است.

پاسخ:

باز هم سخنان تکراری!

اصلا بحث انتخاب من و شما نیست، بعد از ۶۱۴ میلادی که اورشلیم فتح شد، اولین پیروزی رومیان در چه سالی می‌باشد؟ ۶۲۲ میلادی.

انتقام عقیدتی آن‌ها و ویران کردن آتشکده‌ی آذرگشسب در چه سالی بود ؟ ۶۲۳ میلادی که دقیقا می‌شود ۹ سال.

زمانی که تاریخ این را گفته دیگر تلاش شما برای پنهان کردن این موضوع بی‌فایده است. ضمن اینکه شما بر چه ملاکی فقط فتح دوباره‌ی اورشلیم را پیروزی می‌نامید؟ اینکه بعد از این همه شکست و تغییر پادشاه، دوباره موفق شدند امپراطوری فارس را درهم بشکنند، پیروزی نیست؟ تازه آن‌ها موفق شدند انتقام بی‌حرمتی‌های انجام شده در حق کلیسای اورشلیم را از ایرانیان بگیرند.[1]

***

چند اشکال دیگر را از نوشته‌های یک منتقد دیگر پاسخ می‌دهیم، تا إن شاء الله تمام اشکالات موجود بر این موضوع را پاسخ داده باشیم، بله درست است کمی طولانی شده. اما باور کنید این استدلال و این اعجاز تاریخی، به حدی ارزشمند است که (مشاهده می‌کنید) مخالفان برای بی‌ارزش کردن آن چقدر تلاش کرده‌اند! لذا ما هم برای امتداد پرتوافشانی این اعجاز قرآن کریم بیشتر از آنان وقت می‌گذاریم. ما هم مانع‌های بوجودآمده را بر می‌داریم تا نور نافذ و دلربای آیات مبارک، کماکان قلب جوانان عاشق به این کلام منوّر را تسخیر نماید (إن شاء الله و ما توفیقی الا بالله).

چند شبهه‌ی دیگر از یک «منتقد دیگر» را بررسی می‌کنیم، با این تفاوت که ایشان خیلی بی‌ادب هستند و مجبورم حرف‌های رکیک ایشان را سانسور نمایم، به یاد داشته باشید:

---

۱. سبحان الله در حین نوشتن یاد سلطان صلاح الدین ایوبی رحمه الله افتادم، این ابر قهرمان مسلمان که بعد از فتح بیت المقدس کوچکترین بی‌احترامی به شعائر مسیحیان روا نداشت.

تکرار و بازگویی ناسزاهای دیگران، همان گفتن ناسزا می‌باشد، چه فرقی می‌کند که این سخنان زشت از دهان چه کسی خارج می‌شود، مهم این است که گوش مخاطب دوباره ناسزا را می‌شنود! دوباره به گزاره‌ی مقدس ذهنی‌اش بی‌حرمتی صورت می‌گیرد! آن هم نه از دهان یک دشمن، بلکه از دهان یک دوست!

لذا به یاد داشته باشیم إن شاء الله «جهت احترام به باورهای خود» همیشه این موارد را سانسور نماییم.

شبهه‌ی «هفتم» در مورد اعجاز سوره‌ی مبارکه روم:

معجزه‌تراشان می‌گویند: در این ایات، قرآن از لفظ «أدنی الارض» استفاده نموده که منظور «بحر المیت است»، در پاسخ باید گفت:

اولا در کجای تاریخ بیان شده که در زمان ادعای پیامبری از سوی محمد چنین نبردی در منطقه‌ی بحرالمیت صورت گرفته است؟ ثانیا، چرا کسی از پیشینیان و خود محمد چنین فهمی را از «أدنی الارض» نداشته است؟

بغوی در تفسیر این آیه می‌گوید که منظور نزدیکترین نقطه‌ی سرزمین شام به عرب و عجم (در آن زمان به ما ایرانیان و غیر عربها، عجم می‌گفتند گرچه به معنی عمومی بیگانه است) می‌باشد:

وهی أدنی الشام إلی أرض العرب والعجم.. أنه کان بین فارس و الروم قتال، و کان المشرکون یوَدون ان تغلب فارس الروم، لان آهل فارس کانوا مجوسا امیین، والمسلمون یؤدون غلبه الروم علی فارس، لکونهم أهل کتاب، فبعث کسری جیشا الی الروم و استعمل علیها رجلا یقال له شهریراز، و بعث قیصر جیشا إلی فارس و استعمل علیهم رجلا بدعی یحفس، فالتقیا باذرعات

و بصری، وهی ادنی الشـام إلـی آرض العـرب و العجـم ، فغلبـت فـارس الـروم ، فبلغ ذلك المسلمين بمكه...

قرطبی در تفسیرش بـه صـراحت بیـان می‌نمایـد کـه در اینجـا «أدنـی» بـه معنای «نزدیکتر» می‌باشد:

«و أدنی معناه أقرب»

او از قول مجاهد بیان می‌نماید که مکان جنگ نقطه‌ای بـوده بـین عـراق و شام و البته نظرات مختلف.. وجاء الخبر الی النبیﷺ یوم الحدیبیه. ففرح من معه من المسلمین؛ فذلك قوله تعالی: الم غلبت الروم فـی ادنـی الارض یعنـی أرض الشام؛ عکرمه: باذرعات، و هـی مـا بـین بـلاد العـرب والشـام و قیـل: ان قیصر کان بعث رجلا یدعی یحـنس وبعـث کسـری شـهربزان فالتقیـا باذرعـات وبصری وهی ادنی بلاد الشام إلـی ارض العـرب والعجـم. مجاهـد: بـالجزیره، و هو موضع بین العراق والشام . مقاتل: بالاردن وفلسطین . و ادنی معناه اقـرب. قال ابن عطیه: فان کانت الواقعه باذرعات فهی من ادنی الأرض بالقیـاس إلـی مکه..

طبری در تفسیرش می‌گوید کـه «أدنـی الارض» از ایـران تـا شـام را شـامل می‌شود:

«من ارض الشام الی ارض فارس.. و الصواب من القـراءه فـی ذلـک عنـدنا الذی لا یجوز غیره بضم الغین لاجماع الحجه مـن القـراء علیـه فـإذ کـان ذلـک کذلک فتاویل الکلام: غلبت فارس الـروم (فـی ادنـی الارض) مـن ارض الشـام الی ارض فارس.»

لغت أدنی از ریشه‌ی دنا به معنی نزدیک شد است و أدنی به معنی نزدیکتـر هست و تا به امروز صحابه و مفسران همگی آنرا به معنـی نزدیکتـر دانسـتند در

قرآن در ۲۰ مورد از این لغت استفاده شده که ۱۸ مورد به معنی نزدیک‌تر است.

مثلاً سوره‌ی نجم:

﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ (نجم: ۸-۹)

«سپس نزدیک‌تر آمد، تا به قدر دو کمان یا نزدیکتر شد.»

پاسخ:

در قسمت توضیحات این را پاسخ داده‌ایم، و خود اذعان نمودیم که بله اکثریت مفسران از بین معانی موجود برای واژه‌ی «أدنی» «نزدیکتر» را معرفی نموده‌اند، ولی یک سوال، آیا واقعا آن‌ها از این قاعده‌ی علمی مطلع بودند که اورشلیم ۴۹۳ متر پایین‌تر از سطح دریاهای آزاد جهان است و به عنوان پست‌ترین «منطقه» روی کره‌ی زمین معرفی شده است؟ اگر مطلع بودند و آن را قید نکرده‌اند اعتراض شما وارد است، ولی برای شما آیه‌ی قرآنی را ذکر نمودیم که می‌فرماید:

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (فصلت: ۵۳)

«ما به آنان (که منکر اسلام و قرآنند) هرچه زودتر دلائل و نشانه‌های خود را در اقطار و نواحی (آسمانها و زمین، که جهان کبیر است) و در داخل و درون خودشان (که جهان صغیراست) به آنان (که منکر اسلام و قرآنند) نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن و آشکار گردد که اسلام و قرآن حق است. آیا (برای برگشت کافران از کفر و مشرکان از شرک) تنها این بسنده نیست که پروردگارت بر هر چیزی حاضر و گواه است؟ (چه حضور و شهادتی از این برتر و بالاتر که با خطّ تکوین، دلائل قدرت و

حکمت خود را بر روی همـه‌ی ذرّات کائنـات و وجـود موجـودات نگاشـته است؟).»

خداوند فرموده در «آینده» «نشان خواهیم داد» یعنی پرونده ایـن اعجـاز و شگفتی‌ها برای همیشه بسته نشده است. بی‌شک قاعده‌ی کار را می‌دانید اما به نفعتان است که سکوت کنید. قاعده‌ای که می‌گوید:

آن چه برای ما مسلمان‌ها غیر قابل تغییر و موصون از خطا می‌باشد «آیـات قرآن مجید» می‌باشد نه «فهم عالمان برجسته‌ی اسلام». مطمئن باشید آن‌هـا هم قائل به موصونیت فهـم خـود از خطـا نبـوده‌انـد. لـذا ایـن کـه بگـوییم ایـن ترجمه‌ی آن‌ها درست نیست، نـه خـود را بزرگتـر از آن‌هـا دانسـته‌ایـم، نـه ادعـا کرده‌ایم علم ما بـه انـدازه‌ی علـم آن‌هاسـت. نـه از بزرگـی و سـروری آن‌هـا کـم می‌شود و نه مرتکب گناهی شده‌ایم. ایا شـما مـی‌توانیـد قاطعانـه بگوییـد اگـر آن‌ها در عصر ما بودند و از نتیجه‌ی تحقیقات علمی اطلاع پیدا می‌کردنـد، بـاز هم همان فهم اولیه‌ی خود را اعمال می‌نمودند؟

در قسمت توضیحات بیان شد و باز هم تکرار می‌کنم، ما دسـت بـه ابـداع و اکتشاف نزده‌ایم، معنای «پست‌تر» هم در قـاموس‌هـای عربـی بـرای ایـن واژه معرفی شده است حال که این حقیقت بـزرگ در قـرآن بـه وسـیله‌ی ترجمـه بـه «پست‌تـر» حاصـل مـی‌گـردد، چـه مـانع و دلیلـی وجـود دارد کـه بگـوییم ایـن نیست؟

ظاهرا میل و رغبت شما برای یافتن اشکال در قرآن ایـن مـانع اسـت وگرنـه مانع دیگری وجود ندارد!!! اما دو آیه‌ی مبارک ذکر کردید کـه در آنجـا «أدنـی» به معنای «نزدیک‌تر» ترجمه شده است، در پاسخ می‌گوییم:

ما منکر این نشده‌ایم که «نزدیک‌تر» هم یکی از معانی واژه‌ی «أدنی» می‌باشد، ولی قرار نیست چون در جایی این معنا را داشت در همه جا اینگونه باشد!

کلماتی که این گونه چند معنی دارند در جمله با توجه به «قرینه‌های موجود» معنی می‌شوند، ولی انگار این قاعده واضح و ساده را هم قبول ندارید!

شبهه‌ی «هشتم» در مورد اعجاز سوره‌ی مبارکه روم:

پس در اینجا محمد معجزه‌ای انجام نداده و بدتر از همه ادعایی باطل کرده است. باز دیدید که مانند همیشه با تغییر و تحریف در ترجمه آیات از آن‌ها معجزه ساخته‌اند. و جالبتر اینجاست که در تمام این مورد نقل‌قول مفسرین بزرگ و اولیه قرآن نادیده گرفته می‌شود و با تفسیر جدید و من‌درآوردی به دنبال معجزه‌تراشی هستند. که در واقع خود اینکار آن‌ها می‌تواند بهترین دلیل برای رد ادعایشان باشد.

پاسخ:

مخاطبان عزیز سخنان شما را بدون کم و کاست و تحریف و پاسخ‌های ما را هم مطالعه نمودند و در نهایت قضاوت دست آن‌هاست که چه کسی ادعا می‌کند!

ولی واقعا از کی تا حالا «اندیشه کردن» و انتخاب «گزینه‌ی مناسب‌تر» معجزه‌تراشی نام گرفته است؟ این عبارت هم جالب است، «تفسیر جدید و من‌درآوردی؟!» مگر علم تفسیر تعطیل شده و دیگر کسی نمی‌تواند سراغ این علم برود! این ادعاهای عجیب را از کجا آورده‌اید، معلوم نیست!

شبهه‌ی «نهم» در مورد اعجاز سوره‌ی مبارکه روم:

موضوع قابل توجه ولی بی‌ارتباط با بحث ما این است که چرا باید مومنان از شکست ایران در مقابل رومیان خوشحال شوند؟ ایران چه هیزم تری به مسلمانان فروخته بود که محمد اینگونه کینه از ایران به دل داشت؟

پاسخ:

همیشه مشکل ما با منتقدان اسلام این است قبل و بعد ماجرا ، آیه، موضوع یا هر چیز دیگر را نگاه نمی‌کنند، در یک جمله «دیدگاه ان‌ها جامع نیست» تصور کنید شخصی در تاریکی شب، دستش را داخل کمد دوستش می‌کند، یک کارد تیز پیدا می‌کند، و به دوستش می‌گوید تمام زندگی تو پر است از بریدن و خون و اشیای تیز!

ولی اگر لامپ را روشن می‌کرد مشاهده می‌نمود که کمد او پر است از کاغذهای رنگی و زیبا، و یک کارد و یک چسب هم داخل کمد بود! دوستش به وسیله‌ی آن‌ها، کاغذها را می‌برید و به شکل گُل در می‌آورد. این دقیقا حکایت ما با اسلام‌ستیزان است!

حال بنده از جناب شبهه‌افکن می‌پرسم، مسلمانان چه هیزم تری به ایرانیان فروخته بودند که بخاطر پیروزی آن‌ها، مورد طعنه و تمسخر مشرکان قرار گرفتند؟

دو کشور همسایه با هم جنگیده‌اند، یکی بر دیگری پیروز شده است، چرا باید دشمنان وطنی، مرا مسخره کنند؟

پس حتما دلیلی وجود داشته و آنقدر هم ساده نیست که شما می‌فرمایید، اسلام و مسیحیت و یهودیت جزو ادیان ابراهیمی هستند (با

وجود تمام تحریفاتی که در آیین مسیحیت و یهودیت بوجود آمده)، هر سه بر توحید، معاد، نبوت، کتاب آسمانی و... تاکید دارند لذا ارتباط بسیار نزدیکی بین این سه دین وجود دارد، اتفاقا در تورات و انجیل رسالت نبی مکرم اسلام مژده داده شده است (مثلا در گوگل موضوعی به نام «فارقلیط» را جستجو بفرمایید و مطالب مربوطه را مطالعه نمایید)، خلاصه مشرکان هم این قرابت را می‌دانستند و از آن سوءاستفاده نمودند.

البته توجه نمایید که خوشحالی مسلمانان یک «عکس‌العمل» می‌باشد نه یک «عمل.» آن‌ها روزی بخاطر شکست رومیان مورد تمسخر قرار گرفتند و ناراحت شدند! حال که قضیه برعکس شده است خوشحال شده‌اند!

اگر شخصی این سوال را از بنده بپرسد و زمان کافی برای پاسخگویی نداشته باشم، (که چرا مسلمین از شکست ایرانیان خوشحال شدند؟) می‌گویم به همان دلیل که بخاطر شکست روم مورد تمسخر قرار گرفتند و ناراحت شدند (چرا باید مورد تمسخر قرار بگیرند؟!)

اما بیایید از زاویه دیگری به موضوع نگاه کنیم، چرا این نکته را در نظر نمی‌گیرید که خوشحالی مسلمانان از به حقیقت پیوستن پیشگویی اعجاب‌برانگیز قرآن کریم می‌باشد، و این بدین معناست که پیش‌گویی‌های دیگر و وعده‌های دیگر قرآن هم محقق خواهند شد! قرآن یک پیش‌گویی انجام داده که برای همگان باورنکردنیست! اما مسلمین به خاطر ایمان راسخ به این کتاب باور کرده بودند، حال این پیش‌گویی به حقیقت پیوسته و آن‌ها با چشم خود حقانیت کلام الله متعال را دیده‌اند، آیا جای هیچ خوشحالی وجود ندارد؟

شبهه‌ی «دهم» در مورد اعجاز سوره‌ی مبارکه روم:

همواره می‌توان با یک بررسی مختصر از شرایط و وضعیت طرفین جنگ فهمید که کدام طرف پیروز خواهد شد و یا دست‌کم احتمال پیروزی کدام طرف بیشتر است. می‌دانیم محمد خود یک تاجر بوده است و پیش از انتخاب شغل ناشریف پیامبری و قبل از اینکه به سرش بزند که پیامبر شود به شهرها و نقاط اطراف سفرها کرده بود. همچنین می‌دانیم که در میان اطرافیان محمد افرادی بودند که اصالتاً اهل ایران، مصر و روم بودند با اینکه این مناطق را از نزدیک دیده بودند. دانایی از وضعیت مناطق برای تجار اهمیت زیادی دارد، حتی امروزه هم امنیت یک منطقه که در شرایط جنگی مختل می‌شود روی تجارت تاثیر مستقیم می‌گذارد و تجار پیش از انتخاب مال‌التجاره و منبع و مقصد خود باید به خوبی بدانند که در کجا چه اتفاقی می‌افتد. همچنین می‌دانیم که محمد خیال حمله به عجم و مطیع کردن آن‌ها را در سر خود می‌پروراند و از همین رو طبیعتاً علاقه به مسائل نظامی و تحلیل قوای دو امپراطوری بزرگ داشته است. محمد انگیزه به دست آوردن این اطلاعات را داشته است، ابزار آن را هم داشته است پس می‌توانست باتوجه به وضعیت آن دوره به سادگی نتیجه جنگ را پیش‌بینی کند. همچنین با توجه به منابع مشخص است که حتی غیرمسلمانان نیز به دلیل اینکه زندگی روزمره آن‌ها تا حدودی مبتنی بر این دست مسائل بوده که در جریان بوده است.

پاسخ:

الف)

به هر شاخ و برگی دست می‌آویزید که بگویید این پیش‌گویی ارزش نداشته، مطالبی که شما نوشته‌اید برای یک پیش‌بینی ساده صدق می‌کند، نه پیش‌بینی که زمان و قاطعیت آن اعلام شده باشد.

بگذارید خیالتان را راحت کنم، اگر تمام مردم مکه تاجر می‌بودند، به دو دسته تقسیم می‌شدند، نصفی از آن‌ها ۶ ماه در روم و ۶ ماه در حجاز، و نصف دیگر هم ۶ ماه در ایران و ۶ ماه در حجاز می‌بود، همچنین اگر همه‌ی آن‌ها تحصیل‌کرده‌ی درس علوم سیاسی می‌بودند، باز هم این پیش‌گویی «دقیق» و «قاطعانه» و «صحیح» غیرممکن بود. مطالبی که شما نوشته‌اید برای یک پیش‌بینی ساده‌ی کم‌ارزش مبتنی بر احتمالات صدق می‌کند، نه آنچه در قرآن آمده است، خواهشا دقت بفرمایید.

ب)

بحث اصحاب گرامی پیامبرﷺ را مطرح کرده‌اید.

پیامبر، صحابی‌ای داشته به نام صهیب رومی رضی الله عنه که اصالتاً عرب می‌باشد اما تا دوره‌ی جوانی در روم بوده و آنجا بزرگ شده است، اما سپس برده می‌شود و او را به مردی عرب می‌فروشند و به حجاز می‌آید، در کتاب‌های تاریخی آمده است او جزو اولین ایمان‌آورندگان به پیامبر می‌باشد.[1]

---

۱. صهیب بعد از سی و چند نفر مسلمان شد. (رک: البدء و التاریخ- ابن طاهر مقدسی، ج۴، ص ۱٤٦؛ تهذیب التهذیب- ابن حجر، ج ٤، ص ٤۳۹)

شکست روم در سال ۶۱۴ میلادی می‌باشد (بعثت هم سال ۶۱۰) لذا سیدنا صهیب ﷺ آن موقع در مکه بوده و از این اوضاع و احوالی که می‌گویید خبر نداشته است.

همچنین صحابه‌ی ایرانی پیامبر ﷺ سیدنا سلمان فارسی ﷺ می‌باشد، که ایشان هم بعد از هجرت و در مدینه ایمان آورده است. ولی عرض کردم این پیش‌گویی قرآن در مکه و سال چهارم پس از بعثت رخ داده است. لذا اصلا این ماجرا به او ربطی ندارد.

ج)

اگر این گونه باشد که شما می‌گویید چرا مشرکان شروع کردند به مسخره‌ی مسلمین! اگر وضعیت انقدر ساده و قابل پیش‌بینی بوده است آن‌ها هم چیزی نمی‌گفتند و می‌گفتند طبق این شواهد و قرائن چند سال دیگر «احتمال» پیروزی روم وجود دارد لذا بهتر است آن‌ها را مسخره نکنیم (فراموش نکنید، قرآن «قاطعانه» موضوع را بیان کرده نه با احتمالات).

د)

سفرهای تجاری پیامبر ﷺ «قبل از بعثت» بوده است. همچنین ایشان بعد از بعثت مشغول ترویج و تشریح دین مبارک اسلام بوده است نه تجارت! و داد و ستد.

این اتفاقات به صورت آنی و لحظه‌ای قابل تغییر هستند. اما پیامبر عزیزمان ﷺ چهار سال از نبوتش سپری شده بود. شدیدا مشغول انتشار اسلام بود که این آیه نازل شد. مگر می‌توان با معلومات چند سال پیش، اطلاعات گذرا و تغییرپذیر هم اکنون را پیش‌بینی کرد!

ر)

شمایی که چنین ادعایی دارید باید ادعای خود را ثابت کنید، پیامبر اعظم اسلامﷺ کجا؟ و با چه کسی؟ این موضوعات را مطرح کرده و به تحلیل و رایزنی و کارشناسی پرداخته است؟ (بر فرض محال اگر چنین چیزی بوده باشد، باز هم نمی‌توان چنین امری را این گونه قاطعانه و دقیق پیش‌بینی نمود).

شبهه‌ی «یازدهم» در مورد اعجاز سوره‌ی مبارکه روم:

در صورتی که فرض کنیم محمد کاملا از اوضاع و شرایط منطقه بی‌اطلاع بوده و دسترسی به منبع اطلاعاتی نداشته است نیز پیش‌بینی سرانجام جنگ به دلیل اینکه احتمال پیروز شدن هریک از طرفین ۵۰ درصد است چندان کار عجیب و بزرگی نیست. فرض کنید قبل از اینکه بازی‌های جام جهانی شروع شوند شخصی بگوید تیم نیجریه در مسابقات جام جهانی قهرمان خواهد شد. احتمال تحقق این پیش‌بینی در صورتی که ۳۰ تیم در جام جهانی شرکت داشته باشند و هیچ فاکتور دیگری را در نظر نگیریم یک بر روی سی یعنی حدود سه صدم است، و اگر نیجریه واقعا در جام جهانی پیروز شود باید گفت که این شخص شانس خیلی خوبی دارد و یا اینکه پیش‌بینی بسیار دشواری را انجام داده است.

اما فرض کنید که تمام بازی‌های جام جهانی به غیر از فینال انجام شده و تنها دو تیم مانده‌اند که با یکدیگر مسابقه بدهند. یکی از این تیم‌ها برزیل است و دیگری نیجریه است، آیا اگر کسی پیش از بازی بگوید که پیش‌بینی می‌کنم برزیل برنده این بازی و قهرمان جام جهانی خواهد شد، و این اتفاق بیافتد آیا می‌توان هنوز هم گفت این فرد خیلی خوش‌شانس است یا

پیش‌بینی خیلی دشواری را انجام داده است؟ مسلماً نه! پیش‌بینی که در آن احتمال رخ دادن هریک از حالت تنها یک دوم یا پنجاه درصد باشد پیش‌بینی چندان دشواری نیست و البته این در شرایطی است که هیچ اطلاعی نسبت به وضعیت این دو تیم، سابقه‌ان‌ها و وضعیت روحی فعلی بازیکنان تیم نداشته باشیم. در حالی که اگر محمد را در این مثال قرار دهیم در واقع او با بازیکنان این تیم رابطه داشت و با وضعیت این دو تیم از نزدیک آشنا بود و در همسایگی آن‌ها زندگی می‌کرده است!

این است که اساساً چنین پیش‌بینی‌ای حتی نیازمند شانس زیاد هم نیست و کاری بسیار آسان است.

پاسخ:

این شبهه در بین جوانان فریفته‌شده زیاد مطرح می‌شود، ولی فکر می‌کنم ساده‌تر از دیگر شبهات است، پیش‌گویی که قرآن کریم انجام داده، اصلا با «جام جهانی» و «بندسلیگا» و «سری آ» و... قابل مقایسه نیست!

واقعا جالب است، شبهه‌افکنان اصلا شرایط و جزئیات را در نظر نمی‌گیرند و فقط دو گزاره در ذهن باقی گذاشته‌اند! پیروزی روم! پیروزی ایران!

و می‌گویند این ۵۰/۵۰ است و اصلا کار مهمی نیست. ولی چرا واژه‌ی «بضع» به معنای ۳ تا ۹ سال را در نظر نمی‌گیرند؟ که پیروری رومیان در این بازه‌ی زمانی انجام می‌شود!!!

این پیروزی احتمال داشت در یک سال دیگر، دو سال دیگر، ده سال دیگر، یازده سال دیگر، دوازده سال دیگر، سیزده سال دیگر، پنجاه سال دیگر، صد سال دیگر، دویست سال دیگر... چند سال دبگر انجام شود! اصلا انجام خواهد شد!؟ واقعا کسری که به دست می‌آید مخرحش چقدر بزرگ

خواهد بود! ولی شبهه‌افکنان به این موارد توجه نمی‌کنند! و فقط می‌گویند اینکه دو حالت! دارد و کار مهمی انجام نشده است!
(دریغ از کمی تفکر و اندیشه...)

شبهه‌ی «دوازدهم» در مورد اعجاز سوره‌ی مبارکه روم:

می‌دانیم کتاب قرآن در ابتدای کتابت خود اعراب و نقطه‌گذاری نشده بود و سالها و به عقیده اشخاصی قرنها بعد از مرگ پیام‌آور مرگ اعراب و نقطه‌گذاری شد. همین‌طور می‌دانیم که زبان عربی به شدت وابسته به نقطه و اعراب است و معنی جملات را به سادگی می‌توان با تغییر چند حرکت و نقطه به شدت تغییر داد. تغییر این آیه بگونه‌ای که جای فاعل و مفعولش عوض شود هم نیازمند تنها چند تغییر کوچک است. همچنین می‌دانیم که قرآن تحریف شده و مورد دستکاری خود مسلمانان قرار گرفته است. بنابراین کاملاً این احتمال وجود دارد که اگر این واقعه تاریخی (پیروزی ایران و سپس روم) واقعا اتفاق افتاده باشد، مسلمانان شکل این آیه را بگونه‌ای تغییر داده باشند که سازگار با این واقعه تاریخی گردد.

از انجا که بار اثبات ادعای این معجزه بر گردن مسلمانان است باید پیش از تلاش برای اثبات این معجزه نشان دهند که اینچنین نیست و قرآن تحریف نشده است و حتی حرکت‌های آن نیز همان‌طور است که محمد گفته است. جدا از اینکه مسلمانان باید اثبات کنند کاتبان وحی واقعا آنچه محمد می‌گفتند می‌نوشتند و این بخش اساسا الحاقی نیست و سایر دهها مطلب و موضوعی که باید اثبات شود، مسلمانان باید قرآنی بیابند که همزمان با محمد باشد و اعراب‌گذاری هم شده باشد تا بتوانند چنین چیزی را اثبات کنند و از آنجا که قدیمی‌ترین قرآن‌های اعراب و نقطه‌گذاری شده با محمد سالها فاصله

دارند بعید است بتوانند هیچوقت چنین کاری کنند و تا زمانی که چنین نکرده‌اند باور کردن ادعای آنان غیر عقلایی است.

جالب اینجاست که اتفاقاً این قضیه توسط خود مسلمانان نیز مطرح شده است و در مورد این آیه کاملاً صدق می‌کند، عبدالله بن عمر البیدوی قاضی مشهور شیراز و مفسر قرآن در کتاب خود «أسرار التنزیل و أنوار التأوی» به این قضیه که قرائت دیگری از این آیه نیز وجود دارد اشاره می‌کند، یکی از مستشرقین در این پیرامون می‌نویسد:

ولی بیداوی استدلال مسلمانان را بطور کلی با مطلع کردن ما از وجود قرائت‌های دیگری از سوره روم نابود می‌کند. او می‌گوید که برخی قرائت‌ها بجای «غُلِبَتِ» گفته‌اند «غَلَبَتِ» و بجای «سَیغْلُبُونَ» گفته‌اند «سَیغْلَبُونَ»، معنای این آیه با تغییر همین چند حرکت می‌شود «رومیان در سرزمینهای نزدیک پیروز شدند ولی بزودی پس از چند سال شکست خواهند خورد.» اگر این درست باشد، آنگاه داستان شرطبندی ابوبکر و ابی باید دروغ باشد، زیرا ابی خیلی قبل‌تر از شکست رومیان توسط مسلمانان و حتی خیلی قبل‌تر از پیروزی رومیان بر ایرانیان مرده بود. این قضیه نشان می‌دهد که چنین احادیثی تا چه حد نادرست هستند. توضیح بیداوی این است که رومیان سرزمین پر آب سوریه (علی ریف ٱلْشام) را فتح کرده بود، و این بخش از قرآن پیش‌بینی می‌کند که مسلمانان بزودی بر رومیان پیروز خواهند شد. اگر این معنی درست باشد، آنگاه «نزول» این آیات باید دست‌کم در سال ۶ بعد از هجرت انجام گرفته باشد. روشن است که حرکات و نقطه‌ها در خط کوفی اصلی که قرآن بدان نوشته شده بود بکار گرفته نشده بودند، بنابراین هیچکس نمی‌تواند مطمئن باشد که کدامیک از این دو قرائت درست است و

ما می‌دانیم که در مورد تاریخ نزول این آیه، قرائت آن و معنی آن نکات مبهم بسیاری وجود دارد و نمی‌توان این بخش از قرآن را بعنوان یک پیش‌بینی و در نتیجه اثبات پیامبری محمد دانست.[۱]

پاسخ:

یعنی مطالبی می‌نویسید که با شنیدن آن‌ها مرغ پخته هم به سخن می‌آید و می گوید واقعاً چرا اندیشه نمی کنید! این همه مطلب پشت سر هم ردیف کرده‌اید، ولی پاسخ شما و جناب مستشرق یک جمله است:

«پس نقش "حافظان وحی" در این میان چه می‌شود؟»

آیا تا به حال نام «حافظان وحی»[۲] را شنیده‌اید؟ آیا می‌دانید بیش از صدها صحابه‌ی ارجمند در همان ابتدای نزول ایات، آن‌ها را حفظ می کردند،

---

1. C. G. Pfander, Mizan-ul-Haqq- The Balance of Truth. revised and enlarged by W. St. Clair Tisdall [Light of Life P.O. Box 18, A-9503, Villach Austria],pp: 279-280

۲. رابرت هیوم در کتاب «ادیان زنده جهان» می‌نویسد: «حقایق تاریخی بر این دلالت دارند که حضرت محمدﷺ حتی یک کلمه از قرآنی را که به صورت امروزی وجود دارد به دست خود ننوشته است. در حدود یک سال پس از مرگ پیامبر، جانشین وی ابوبکر دستور داد تا تعالیم پیامبر را، آنطور که عده‌ای دقیقاً در خاطره‌ها حفظ کرده بودند و یا اینکه توسط صحابه مورد اعتماد و با اخلاص ایشان نگهداری شده بود جمع‌آوری کنند. در حدود یازده و یا دوازده سال پس از درگذشت پیامبر، عثمان، از آنجایی که دید کم‌کم بین قرائتهای مختلف قرآن اختلاف و ناهماهنگی و سردرگمی دیده می‌شود، دستور داد نسخه واحدی از قرآن تهیه نمود کلیه نُسخ قبلی از بین برده شوند. بنابراین، متن حاضر قرآن اولین جمع‌آوری آن نبوده بلکه تدوین دوم آن است که بدین منظور فراهم آمده که قبل از اینکه مسلمانان مثل یهود و نصاری در مورد کتاب مقدس خود دچار اختلاف و انحراف شوند جلوی این کار را بگیرد.» (ادیان زنده جهان، صص ۳۵۲ - ۳۵۳)

و مـدام مطالـب را بـا همـدیگر مـرور مـی‌نمودنـد و در نمـاز از آن‌هـا بهـره می‌جستند؟ در «حفظ» که اعراب‌گذاری وجـود دارد آقـای شـبهه‌افکن، منکـر این که نیـستید!

فـارغ از بحـث حافظـان، مخاطبـان عزیـز بـه متـنش نگـاه بفرماییـد. کـلا استدلالش بر پایه‌ی احتمالات بنا نهاده شـده اسـت! «شـاید» ایـن گونـه بـوده باشد و آن را تغییر داده‌اند!

به آن‌ها می‌گوییم:

آیا با «احتمال» می‌توان به نبرد «یقین» رفت؟

گفتیم که ماجرای شرطبنـدی سـیدنا ابـوبکر ﷺ کـه تاییـدی[1] بـر صـحت اعراب آیه است، و در بسیاری از کتاب‌هـای تفسیری و تـاریخی روایـت مـذکور آمـده اسـت؛ یعنـی واقعـا مفسـران مـا در اشـتباه هسـتند و یـک مستشـرق از سیره‌ی نبی مکرم اسلامﷺ بیشتر اطلاع دارد!

ممکن است اسلام‌ستیزی بگوید، چه شد کـه در قسـمت «أدنـی» دیـدگاه مفسران را نپذیرفتید ولی در اینجا می‌گویید حرف آن‌ها صحت دارد؟

در پاسخ می‌گوییم، برای نقد هر مطلبی باید دلیـل ارائـه داد. مـا بـا دلایـل محکمه‌پسند گفتیم مفسران بزرگ و عزیز مـا از ایـن موضـوع مطلـع نبـوده‌انـد (موضوعی که در «اینده» یعنی در عصر ما مشخص شده است).

ولی «شما با چه دلیلی» می‌گویید مفسران در اشتباه بـوده‌انـد؟ تـازه شـما در مورد موضوعی صحبت می‌کنید که مربوط به سیره‌ی پیـامبرﷺ می‌باشـد و مربوط به «گذشته» است و یک واقعه‌ی آشکار در بین صحابه بوده است، لذا بـا

---

۱. ن ک: التفسیر الکبیر - فخر رازی، ج ۲۵، ص ۸۰ .

مورد قبلی که یک امر مجهول بوده و در «آینده» کشف شده تفاوت دارد. مطمئن باشید اگر اشکالی در آیات وجود می‌داشت، اسلاف شما آن زمان بیکار ننشسته بودند، چنان روی این موضوع مانور می‌دادند که تا به امروز هم در کتاب‌ها باقی می‌ماند ولی مشاهده می‌کنیم که از فرط ناتوانی به احتمالات و شاید و اما و اگر روی آورده‌اید.

و صلّی الله عل سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد

برای پدر و مادر...

یکی از جوانان می‌گوید: با پدرم بحث کردم و صداها بالا رفت جلویم بسته‌ای از برگه‌های دانشگاه بود آن‌ها را برداشتم و روی میز انداختم و به تخت خوابم رفتم و به خدا قسم اندوه قلب و عقلم را فرا گرفته بود.. مثل همیشه سرم را روی بالش گذاشتم. چون هر وقت غم‌ها زیاد می‌شوند با خواب از آن‌ها می‌گریزم.. روز بعد از دانشگاه بیرون آمدم و موبایلم را جلو در دانشگاه در آوردم و پیامی برای پدرم نوشتم تا به این وسیله از او دلجویی کنم. در آن نوشتم:

شنیدم که کف پای انسان از پشت ان نرمتر و لطیف‌تر است. آیا پای شما به من اجازه می‌دهد که با لبم از درستی این ادعا مطمئن شوم؟

به خانه رسیدم و در را باز کردم. دیدم پدرم در سالن منتظر من هست و چشمانش اشکبار هست.. پدرم گفت: اجازه نمی‌دهم که پایم را ببوسی ولی این مقوله درست است و من شخصا بارها آن را انجام دادم. وقتی کوچک بودی کف و پشت پای تو را می‌بوسیدم. اشک از چشمانم سرازیر شد. یک روز

به امر پروردگار از این دنیا می‌روند .. قبل از این که آنان را از دست دهید به آنان نزدیک شوید.. اگر هم رفته‌اند بر آنان رحمت بفرستید و دعا کنید.[۱]

وقتی این متن را خواندم ناخواسته گریه کردم، به یکی از دوستانم دادم او هم گریه کرد. و فهمیدم این ماجرا چقدر در قلب و جان رسوخ پیدا می‌کند.

پدر و مادر چه نعمت گرانبهایی هستند... فرشته‌هایی که روز به روز (بیشتر) شکسته شدن و چروکیده شدن آن‌ها را ملاحظه می‌کنیم، تقریبا ده سال پیش وقتی مادرم نزد یکی از زن‌های فامیل نشسته بود، احساس کردم که مادرم به نسبت او کمی درهم شکسته است... خیلی ناراحت شدم که والدین من هم به سمت پیری می‌روند.

هفته‌ی پیش به صورت اتفاقی به روستا رفتم (منزل یکی از فامیل‌های خودم)، همان زنی که مادرم به نسبت او پیر شدنش به چشم می‌آمد آنجا بود.

برایم عجیب بود، این بار آثاری از شکستن را در چهره‌ی او هم مشاهده می‌نمودم.. سبحان الله، این دنیای فانی برای همه یکسان عمل می‌کند و «حدیث پرمعنای رفتن» و «کوله‌بار سفر را بستن»، دوست و آشنا و بیگانه و مرفه و فقیر نمی‌شناسد..

عزیزان گرانبهایی که فقط خدا می‌داند تا کی با آن‌ها زندگی می‌کنیم! شاید تا امروز عصر! شاید تا چند روز دیگر! شاید تا چند سال دیگر و تنها خداست که آینده را می‌داند. خدایا ما را ببخش، خیلی وقت‌ها آنگونه که باید قدر این عزیزان را ندانسته‌ایم.

---

۱. شیخ علي طنطاوي رحمه الله. ترجمه: محمد ابراهیم ساعدی.

تا سِنّم بیشتر می‌شود تا درکم از زندگی وسیعتر می‌گردد، به ارزشمند بودن آن‌ها بیشتر پی می‌برم. یکی از مواردی که در جامعه خودمان مرا زجر می‌دهد این است که فرزندان گوشی به دست! در حق پدر و مادر خیلی پرخاشگری می‌کنند.

یک گوشی به دست گرفته‌اند چون می‌توانند چند نرم‌افزار را باز کنند و پدر و مادرهایشان از این مقوله هیچ اطلاعی ندارند، به حدی پرخاشگر شده‌اند که اگر پدر به آن‌ها بگوید بیا این کار را انجام بده با لحن تندی پاسخ می‌دهند که نمی‌توانم، اگر پدر گفت بعدا مشغول گوشی باش.. شروع می‌کنند به حرف‌های زننده که تو چه می‌دانی این چیست؟ تو سواد نداری و... حاضر نیستند سر از گوشی بردارند! یا دخترهایی دیده‌ام که این گونه نسبت به مادر پرخاشگری می‌کنند.[۱]

جوانانی را دیده‌ام که حاضر نیستند پدر کارگرشان به بعضی از مکان‌هایی که او می‌رود (مثلا دانشگاه یا مدرسه یا جمع دوستانش) برود! احساس می‌کنند قیافه‌ی پدرشان، پرستیژ آن‌ها را خدشه‌دار می‌کند!

---

۱. قبلا عرض کرده‌ام، در جامعه‌ی امروز ما پدر و مادرها بسیار مظلوم هستند، چون در عرض چند سال جامعه‌ی سنتی ما (به وسیله موبایل و فضای مجازی و ماهواره و...) به سمت مدرنیته حرکت کرده است (هنوز مدرنیته نیست ولی حرکت کرده) نکته‌ی قابل توجه این می‌باشد که پدر و مادرهای بی‌سواد ما در همان فضای سنتی باقی مانده‌اند و جوانان به سمت مدرنیته در حرکت می‌باشند، حال عده‌ای جوان بی‌عقل و نادان می‌آیند پدر و مادر خود را اذیت می‌کنند که من می‌دانم و تو هیچی نمی‌دانی و دیگر سخنانی که قابل بیان نیست...عزیزان شاید زمانی که ما پیر شدیم، فرزندان ما سراغ گزاره‌ای بروند که ما توانایی درک و کار کردنِ با آن را نداشته باشیم، آیا آن‌ها هم باید ما را تحقیر کنند؟!

در حالی که نمی‌اندیشند، مایه‌ی افتخار است چنین پدری توانسته فرزندش را به این جایگاه برساند.. (می‌دانید که زندگی کارگرهای زحمت‌کش چگونه است) و امور دیگر...

تمام افرادی که این‌گونه فکر می‌کنند و این حرکات را انجام می‌دهند، روزی خواهند فهمید که نعمت‌های گرانبهایی به نام پدر و مادر، از موبایلشان (تلگرام و اینستاگرام و فیسبوک و...) از دوستانشان، از تفریح و گشت و گذار، از... و... بسیار بسیار ارزشمندتر بود، ولی آن‌ها ندانستند. پس تا بیشتر از این دیر نشده بیایید بدی‌هایی که داشته‌ایم را جبران کنیم إن شاء الله.

﴿و قَضى رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيّاهُ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً إِمّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ كِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً كَرِيماً﴾ **(اسراء: ٢٣)**

«(ای انسان!) پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید (و با آنان نیکو رفتار نمائید). هرگاه یکی از آن دو، و یا هر دوی ایشان نزد تو به سنّ پیری برسند، (کمترین اهانتی بدیشان مکن و حتّی سبکترین تعبیر نامؤدّبانه‌ی همچون) اُف به آنان مگو! (و بر سر ایشان فریاد مزن) و آنان را از پیش خود مران و با سخنان محترمانه با آن دو سخن بگو.»

شبهاتی، در مورد صفت «خالقیت» پروردگار

الله خالق است:

ابتدا به این می‌اندیشیم که الله کی خالق شد؟ قبل از اینکه خالق بشود چه بود؟ اگر الله پس از خلق جهان خالق شد بنابراین زمانی بوده که خالق نبوده است. بنابراین از الهی که خالق نبوده به الهی که خالق شده تغییر یافته است بنابراین چیزی که در ماهیت خود دچار تغییر می‌شود شایسته مقام الهی نیست.

الله دنیا را از چه خلق کرده است؟ اگر می‌گویید الله یکباره دنیا را از هیچ خلق کرد (در حالی که نبود) چگونه نیستی منشأ هستی شده. آیا زمانی بوده که نیستی با هستی برابر بوده است؟ آیا جمع شدن دو چیز متضاد در آن واحد امکان‌پذیر است؟

پاسخ:

چند سوال پرسیده که جهت پاسخگویی دقیق همه را پاسخ می‌دهیم:

شبهه‌افکن:

«الله کی خالق شد؟»

پاسخ:

خداوند همیشه خالق بوده، خالقیت یکی از صفات ازلی خداوند می‌باشد که از ذات خداوند جدا نیست، برای خلق کردن سه صفت لازم است، «قدرت» و «علم» و «اراده»، با وجود این سه مؤلفه (اوصاف) صفت خلق نیز

ثابت می‌شود. بنابراین خداوند قبل از خلقت هستی، «توانایی» خلق را داشته است.

شبهه‌افکن:

«قبل از خالقیت چه بود؟»

پاسخ:

با همان پیشفرض غلط پیش می‌روید که روزی خالق نبوده است! عرض کردم همیشه خالق بوده، اما به اقتضای خالقیت خود، هر زمان که صلاح دیده موجودات را بوجود آورده است، قرار نیست در زمانی که (بنا بر حکمتش هنوز) موجودات را خلق نکرده ، این صفت از او زایل شود!

مثلا خداوند عادل است، ولی تا روز قیامت این صفت عدل به طور کامل تحقق پیدا می‌کند[1]، چرا؟ چون بنا بر حکمت بی‌منتهایش این گونه صلاح دیده است. و ما هم نمی‌توانیم بگوییم چون الان صفت عدل به طور کامل تحقق نیافته، پس خداوند عادل نیست!

شبهه‌افکن:

اگر الله پس از خلق جهان خالق شد بنابراین زمانی بوده که خالق نبوده است. بنابراین از الهی که خالق نبوده به الهی که خالق شده تغییر یافته است

---

۱. البته بروز کمال صفت عدالت به نسبت مخلوقات است که در قید مکان و زمان هستند در غیر این صورت خداوند متعال عدالتش ثابت است بدون مقید شدن به زمان و مکان.

بنابراین چیزی که در ماهیت خود دچار تغییر می‌شود شایسته مقام الهی نیست.

پاسخ:

اصلا ما فرض غلط او را نپذیرفتیم تا توضیح بعد از آن را نقد کنیم، لذا این سخنان نادرست است و تغییر و تبدیلی رخ نداده است!

شبهه‌افکن:

الله دنیا را از چه خلق کرده است؟ اگر می‌گویید الله یکباره دنیا را از هیچ خلق کرد (در حالی که نبود) چگونه نیستی منشأ هستی شده است؟

پاسخ:

خلقت خداوند با خلقت انسانها فرق می‌کند. انسانها برای خلق یک اثر، مثلا ساختمان یا ساعت یا نقاشی، باید مواد اولیه در اختیار داشته باشند ولی خداوند به مواد نیاز ندارد و هر چه بخواهد ظاهر می‌کند، اگر می‌گویید برایمان قابل فهم نیست می‌گوییم، نباید هم که قابل فهم باشد! خالقی که به وسیله‌ی مخلوق به طور کامل قابل درک باشد که خالق نیست، او هم مخلوق است!

در پاسخ به این سوال که چگونه نیستی منشأ هستی شده است؟ می‌گوییم این سخن هم نادرست می‌باشد، «نیروی خالقیت پروردگار» «منشأ هستی» می‌باشد نه «نیستی»! ما خداباوران کی گفته‌ایم منشأ هستی، نیستی است!

در ادامه، باز هم طبق فرض نادرست خود نقد را ادامه داده و نوشته است:

شبهه‌افکن:

«آیا زمانی بوده که نیستی با هستی برابر بوده است؟آیا جمع شدن دو چیز متضاد در آن واحد امکان‌پذیر است؟»

پاسخ:

پاسخ این است که همیشه خداوند و نیروی هستی‌بخشِ او وجود داشته که منشأ هستی می‌باشد، پس نیستی مطلقی وجود نداشته که آن را تضادی قرار داده‌اید در مقابل هستی!

این مطلب جزو شبهه‌ی ایشان نبود ولی جهت تکمیل بحث بررسی می‌نماییم:

روزی در جایی خواندم که یکی از اسلام‌ستیزان نوشته بود: شخصی که چیزی نداشته باشد. نمی‌تواند آن را به دیگران بدهد. حال خدایی که ماده نیست، چگونه امور مادی را خلق کرده است؟

الف)

پاسخ این است که، در مبحث خلقت خداوند موضوع فرق می‌کند، خداوند اگر[1] در ذات خود ماده ندارد، «توانایی» خلق ماده را که دارد، آن هم «توانایی مطلقی». که قدرت انجام هر کار معقول و ممکنی را برای ایشان مهیا نموده است، توانایی پروردگار ناشی از علم و قدرت و اراده‌ی ایشان است.

---

۱. شرط در اینجا محال است و خداوند متعال نیز محال است که ماده باشد.

بر فرض مثال، ما تحصیل کرده‌ی فیزیک باشیم و بخواهیم به شخصی ادبیات بیاموزیم، طبعا چون علم آن را نداریم نمی‌توانیم چیزی به او یاد دهیم، اگر از توانایی و علم ذاتی خود استفاده کنیم، باز هم راه به جایی نخواهیم برد، چون علم ما و به تبع آن توانایی ما ذاتی نیست و بدون آموزش و یادگیری بر هیچ علمی مشرف نخواهیم بود.

ولی خداوند مثل ما نیست، علمش مطلق است، قدرت و اراده‌اش مطلق است و به تبع این موارد توانایی‌اش هم مطلق خواهد بود، لذا چیزی که خود نداشته باشد هم می‌تواند با وجود صفاتش آن را به دیگران ببخشد.

ب)

یک نکته‌ی مهم در اینجا قابل‌تامل می‌باشد، نداشتن ماده یا مادی نبودن به خاطر ضعف خداوند نیست بلکه نشان از کمال مطلق پروردگار دارد. چون ماده محدود است و تاریخ مصرف دارد لذا خداوند فراتر از ماده است. حال که به خاطر «کمال وجودی» خود، از ماده بالاتر است. آیا نمی‌تواند چیزی که از خودش پایین‌تر است را خلق کند؟

به عنوان مثال- لله المثل الاعلی- می‌گویند هر کس مدرک دیپلم ریاضی داشته باشد می‌تواند این مسئله را حل کند، حال شخصی دکترای ریاضی داشته باشد، آیا نمی‌تواند؟ این شخص آنقدر باسواد است که دارای مدرک بالاتری است، و علم او فراتر از دیپلم می‌باشد، لذا باید گفت هر کس مدرک دیپلم ریاضی داشته باشد می‌تواند این مسئله را حل کند. به شرطی که مدارک بالاتر وجود نداشته باشند. آیا می‌توانیم به آن دکتر بگوییم چون مدرک تو دیپلم ریاضی نیست پس نمی‌توانی آن را حل کنی؟

نکته‌ی مهم: توجه داشته باشید که این مثال برای آمادگی ذهنی و فهم شما مخاطبان بزرگوار مطرح شد و ربطی به کار خداوند ندارد. (لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر)

حال خدای متعال «بسیار بالاتر» از این‌هاست که بگوییم چون در ذات خود ماده ندارد پس توانایی خلق ماده را نیز ندارد. لذا همان حرف اول را تکمیل می‌نماییم، این قاعده در مورد خداوند صدق نمی‌کند، چون پروردگار بخاطر علم و قدرت و اراده‌ی نامحدودش می‌تواند هر کاری انجام دهد. این قاعده (چیزی که نداری نمی‌توانی به دیگران ببخشی) برای گزاره‌هایی صدق می‌کند که دارای محدودیت باشند.

«من فرمولی را نمی‌دانم لذا نمی‌توانم آن را به دوستم یاد دهم.

- چرا نمی‌توانی؟ چون نمی‌دانم.

- چرا نمی‌دانی؟ چون آموزش ندیده‌ام.

- چرا بدون آموزش نمی‌دانی؟ چون علم من محدود است و حتما باید با آموزش نکته‌ای به آن افزوده شود.»

پس اگر قرار باشد، شخصی «بدون آموزش» (متکی به خود باشد) و نکته‌ای را بداند، طبعا می‌تواند آن را آموزش هم بدهد.

پس خلاصه‌ی تمام سخنان این است:

اگر گزاره‌ی «متکی به خود بودن» وجود داشته باشد، این قاعده صدق نمی‌کند. خدای متعال هم «کاملا بی‌نیاز» است و «وابسته به خود» می‌باشد. به دلیل «کمال وجودی» ذات مبارکش ایشان ماده نیست اما با «توانایی مطلق» خود امور مادی را خلق می‌کند.

شبهه‌ای در مورد «خیر الماکرین» بودن پروردگار

الله مکار است:

یکی از صفاتی که در قران از آن برای الله نام برده شده است صفت مکار است. ایه ۳۰ سوره انفال می‌گوید: ای رسول ما به یاد آر وقتی را که کافران با تو مکر کردند تا تو را از مقصد خود که تبلیغ دین الله ست بازدارند یا به قتل رسانند یا از شهر خود بیرون کنند. اگر ان‌ها با تو مکر کردند الله هم با آن‌ها مکر می‌کند و الله بهتر از هر کس مکر تواند کرد.»

مکر و حیله در چه موقعی به کار می‌رود؟ در زمانی که کسی نسبت به استراتژی و تاکتیک‌های رقیب خود را ضعیف ببیند بنابراین برای غلبه بر حریف دست به حیله می‌زند. بنا براین مکر و حیله‌ای که در قرآن به الله نسبت داده شده است با توانایی الله سر ناسازگاری دارد. و الله را در سطح یک موجود حقه‌باز که از طریق فریب و نیرنگ کارهای خود را پیش می‌برد پایین می‌اورد.

پاسخ:

شما کاملا در اشتباه هستید.

بی‌شک خداوند تبارک و تعالی یک ذات بی‌نهایت پاک و مهربان می‌باشد اما باید دید خود را وسیع کنیم تا این ذات مبارک را در حد توانایی بشری بشناسیم.

قبل از هرچیز باید بدانیم صفات وقتی از حالت خیرخواهانه و محوطه‌ی انگیزه‌ی مثبت خارج شوند، شکل منفی به خود می‌گیرند، وگرنه در حالت مثبت نه تنها نادرست نیستند بلکه اوج فراست و هوشمندی شخص را به

نمایش می‌گذارند. به عنوان مثال شخصی دچار یک ضرر مالی شدید می‌شود، اما چون پدرش ناراحتی قلبی دارد مسئله را در خانه مطرح نمی‌کند، حتی وقتی پدرش از او می‌پرسد کسب و کار چگونه است پسرم؟ او می‌گوید: بسیار عالی پدر جان.

حال اگر کمی دقیق این رفتار پسر را بررسی کنیم، متوجه می‌شویم که او مرتکب «نفاق» یا همان دو رویی شده است، ولی آیا کارش نادرست است؟ به هیچ وجه، او بخاطر بیماری پدرش موضوع را مطرح نمی‌کند.

یا تصور کنید دشمن یکی از سربازان مسلمان را دستگیر کرده است، از او می‌پرسند در گردان شما چند فرمانده وجود دارند و الان کجا هستند، ادرس محل آن‌ها کجاست و.. او هم آدرس اشتباهی می‌دهد و آن‌ها را می‌فریبد، آیا این سرباز کار بدی انجام داده است؟ مسلما خیر.

پس عزیزان بدانید «در جای خود» که شرعی هم می‌باشد، باید فریبکار بود، اگر آن سرباز در بازجویی دشمن صادقانه پاسخ می‌داد، باید نام او را می‌گذاشتند یک فرد ساده‌لوح! نه یک فرد با ذکاوت. اتفاقا به هرکسی بگوییم آقای ایکس سربازان دشمن را فریب داد، او را تقدیر می‌کند و نمی‌گوید: مکار است و شخص بدی می‌باشد!

لذا باید این نکته‌ی مهم را یاد بگیریم که شاید اصطلاحا نام عمل این افراد «نفاق» یا «فریبکاری» باشد ولی در باطن عملی کاملا هوشمندانه و مثبت انجام داده‌اند، حال وقتی آیه‌ی قرآن می‌فرماید:

﴿وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ (آل عمران: ٥٤)

«و مکر کردند و خداوند مکر کرد و خدا است بهترین مکرکنندگان.»

مکر[1] کردند یعنی گمان می‌کنند که می‌توانند خدا را فریب دهند! در ادامه فرموده است: خداوند بهترین مکرکنندگان است، در اینجا واژه‌ی مکر برای خداوند دارای «بار معنایی مثبت» می‌باشد، هرچند اصطلاحاً به آن بگویند مکر، ولی آن مکری نیست که ما سراغ داریم و کافران انجام می‌دهند، مکر در اینجا برای خداوند نقش «پاسخ» و «عکس‌العمل به عمل آن‌ها» را دارد.. چون خداوند نیازی به فریب انسانها ندارد! تا با همان بار معنایی منفی بیاید انسانها را فریب دهد! این بدیهی است که خداوند هر کاری بخواهد انجام می‌دهد و با کسی تعارف ندارد!

اگر موضوع را کمی بیشتر باز کنیم، پاسخ شفاف‌تر خواهد بود:

واژه‌ی مکر در ذهن ما یک معنای بسیار منفی را با خود حمل می‌کند. اما وقتی می‌گوییم دشمن مکر کرد، منظور ما چیست؟ دقیقا یعنی او چکار کرد؟ به هر حال «مکر کردن» یک فعل است و فاعلی آن را انجام می‌دهد. پاسخ این است که او به صورت پنهانی نقشه‌ای طرح کرد و کاری انجام داد که مخاطبش متوجه نشد، درواقع چنین تدبیری اتخاذ کرد، حال اگر این فرایند برای انجام کار بدی باشد. بد است و اگر برای کار مفیدی باشد خوب است.

قرآن بیان فرموده که دشمنان، برای مبارزه با نور توحید و خداپرستی، کارها و برنامه‌ریزی‌های مخفیانه‌ای انجام دادند اما مکر می‌توان هیچ فعلی را از خدای متعال مخفی کرد!

---

۱. کلمه «مکر» به دو صورت ممدوح و مذموم استعمال می‌شود و اگر به عملکرد خوب نسبت داده شود مکر ممدوح است و اگر به عملکرد قبیح منسوب شود در این حالت مکر مذموم است. (رک: المفردات فی غریب القرآن- راغب، ص ۷۷۲)

لذا در تقابل با آن‌ها، خداوندِ توانا و مقتدر چنان تدبیر می‌کند، چنـان نـور حق را به سرانجام می‌رسـاند چنـان بـرای آن برنامـه‌ریـزی انجـام مـی‌دهـد کـه کافران و دشمنان توحید اصلا نمی‌دانند چه اتفاقی می‌افتد! و نمی‌داننـد ایـن فعل و تدبیر از کجا می‌آید!

لذا اصطلاحا عکس‌العمل پروردگار هم مکر نـام دارد، ولـی بـا بـار معنـایی مثبت چون یک کار درست را انجـام می‌دهـد، ولـی عمـل کـافران چـون بـرای انجام یک کار نادرست است بار معنایی منفی به خود می‌گیرد.

شبهه‌ای در مورد «کامل بودن» پروردگار

الله کامل است:

هر چیز کاملی از تعدادی جزء تشکیل شده است. باید یک چیز کامل‌تـری وجود داشته باشد که این اجزا را به هم متصـل کنـد و یـک چیـز کامـل بوجـود آورد. آیا تصور یک کل بدون اجزا امکان‌پذیر است؟ آیا می‌شـود کلـی را متصـور شد که اجزا نداشته باشد؟ بنابراین تصور اینکه چیزی کامل باشد و کامـل‌تـر از او چیزی وجود نداشته باشد کاملا غیرمنطقی است.

وقتی به یک تابلو نگاه می‌کنیم هر چقدر نقاش آن تابلو ماهرتر باشـد تـابلو زیباتر و کامل‌تر به نظر می‌آید. اگـر اللـه کامـل اسـت دنیـا کـه نماینـده تـابلوی هنری اوست باید کامل باشد. اما دنیایی که ما در آن زنـدگی مـی‌کنـیم دنیـای کاملی نیست. نواقص و زشتیهای زیادی در این دنیا وجود دارد که ما را متوجـه کم‌هنری این خالق می‌کند. در کتابهای معارف اسلامی برای اینکـه اللـه را بـه ما بشناسانند می‌گفتند با دیدن یک چهره زیبا به هنرمندی الله پـی مـی‌بـریم. چه کسی جرئـت مـی‌کـرد بگویـد پـس هرگـاه یـک چهـره زشـت مـی‌بینـیم بـه

بی‌هنری خالقش پی می‌بریم، وجود سیل، زلزله، ناتوانیهای جسمی انسان (مثلا کم بودن تعداد مخروطهای رنگی در چشم)، اینها از نواقص طبیعت نیست؟

آیا آن‌هایی که شیطان را موجودی واقعی که دست‌پرورده اوست می‌دانند با خود نمی‌اندیشند که چگونه دست پرورده الله که برای سالها عابد بوده به یک‌باره از مسیر الله خارج می‌شود. وجود شیطان دلیل بر عدم مهارت الله در خلق موجودات نیست؟

پاسخ:

سه پاراگراف که هر کدام طرح یک شبهه‌ی جداگانه می‌باشد!

پاسخ پاراگراف اول این است که اولا نقطه‌ی مقابل صفت «کامل»، صفت «ناقص» می‌باشد، نه گزاره‌ای به نام «جزء»!

لذا وقتی می‌گوییم خداوند کامل است، یعنی هیچ نقصی ندارد، نه اینکه دارای جزء‌های زیادی است! و تعجب می‌کنم که معترض به این نکته‌ی ساده توجه نکرده است!

سپس نوشته‌اید، آیا تصور یک کل بدون جزء ممکن است (این بار جزء را در مقابل کل قرار داده‌اید، اما در خط بالا، جزء را نقطه مقابل کامل در نظر گرفته بودید!) این قضاوت کردن هم نادرست می‌باشد سخن شما مربوط به دنیای مادی و بشری است! ما از ماهیت ذات الله متعال هیچ اطلاعی نداریم که این فلسفه‌ها را پشت سر هم چیده‌اید! کل باشد، جزء باشد، ماهیت دیگری داشته باشد یا هرچه باشد، ما از آن هیچ اطلاعی نداریم. وقتی که نمی‌دانیم خط و نشان کشیدن چه مفهومی دارد؟!

در آخر نوشته‌اید:

«بنابراین تصور اینکه چیزی کامل باشد و کامل‌تر از او چیزی وجود نداشته باشد کاملا غیرمنطقی است.»

ببخشید چرا؟ احساس می‌کنم این عبارت هیچ ربطی به دو سه خط گذشته ندارد و همین‌گونه مطرح کرده‌اید!

ما خدایی را می‌پرستیم که واجب‌الوجود است، قائم به ذات خود و کاملا بی‌نقص می‌باشد، نیازی به دیگران ندارد که بیایند نقص‌های او را برطرف کنند. آنکه از همه کامل‌تر است و کامل‌تر از او وجود ندارد خدای ماست، در غیر این صورت اصلا خدا نبود! پس ادعای شما صحت ندارد.

در پاراگراف دوم سراغ زشت و زیبا رفته‌اید، ما باید بدانیم هیچ نقص و خللی در آفرینش این جهان وجود ندارد. مقوله‌ی زشتی و زیبایی کاملا سلیقه‌ای می‌باشد، ممکن است خانمی در دید چند نفر بسیار زشت باشد اما در دید اشخاصی دیگر جزو زیباترین‌ها قلمداد گردد!

و الله أعلم این تنوع هم برای شناسایی افراد از یکدیگر و حتی آزمایش انسانها می‌باشد، عده‌ای با زیبایی و هیکل خود فخرفروشی می‌کنند و خداوند با نعمتی که به آن‌ها داده، آزمایش‌شان می‌کند، همچنین عده‌ای دیگر این گونه نیستند و باز مورد آزمایش قرار می‌گیرند تا مشخص شود که شکرگذار نعمت‌های پروردگار هستند یا خیر.

اما شما هم از من بهتر می‌دانید آنچه انسانها را به طور حقیقی از همدیگر تفکیک می‌نماید بحث ذات و شخصیت و انسانیت می‌باشد، چون اگر کسی که از نظر زیبایی پایین‌تر از افراد دیگر باشد با وجود این مولفه‌ها(ی ذکر شده) بسیار مورد توجه قرار می‌گیرد. این مولفه‌ها هم کاملا اختیاری هستند.

خلاصه قرار نیست اگر شخصی از لحاظ چهره و قیافه ایده‌آل نبود زندگیش تباه شود. (بحث زشت و زیبا را فقط برای «جلب توجه» مطرح کرده‌اید که عرض شد، عوامل جلب توجه واقعی نزد انسانهای فهمیده موارد دیگری می‌باشد، همچنین به دلیل کثرت سلایق، در حق کسی ظلمی صورت نگرفته است که شما بیایید ادعا کنید کار پرورگار توانا ناقص است!)

اما اینکه برخی از افراد دارای چهره و قیافه‌ای ناقص می‌باشند (مثلا شخصی مادرزاد یک چشمش نابینا است یا شخصی دیگر معلول است و...) این به عوامل ژنتیکی بر می‌گردد، عوامل و دلایلی که از دنیای انسانی بوجود می‌آیند و باعث ایجاد جهش‌های مخرب در تخمک و جنین می‌شوند، به عنوان مثال عدم رعایت بهداشت، آلودگی هوا، سموم کشاورزی و... که گاهی اوقات باعث می‌شود زوجین فرزند ناقص به دنیا آورند و این خطای بشری است و ربطی به خلقت پروردگار ندارد.

در ادامه بحث زلزله و بلایای طبیعی را مطرح کرده‌اید. قبلا در قسمت برهان نظم این موارد را توضیح داده‌ایم که زلزله و طوفان و... برای ما انسانها بلا می‌باشند ولی برای طبیعت لازم هستند و به وسیله‌ی آن اکوسیستم‌ها احیا می‌گردند... در مورد انسان هم خداوند متعال به ما عقل و اختیار داده که در برابر ان‌ها از خود محافظت کنیم (مثلا خانه‌ی خود را در دهانه‌ی رودخانه بنا نکنیم، یا اصول ایمنی را هنگام ساختمان‌سازی رعایت کنیم).

بحث سلول‌های مخروطی چشم را کرده‌اید، که چرا کامل‌تر از این نیستند، همیشه این نکته را بخاطر بسپارید که «چرا این گونه است» می‌تواند اشکال باشد نه اینکه بگویید «چرا این گونه نیست!»

چون خیلی چیزهای دیگر هم می‌توان گفت، مثلا مـی‌توانیم بگـوییم چـرا انسان بال ندارد، چرا انسان دو چشم در پشت سر نـدارد، چـرا انسـان ۴ دسـت ندارد و... ولی اینها اشکال نیسـتند، خـالق توانـا بـا علـم خـود اینگونـه صـلاح دیده است، ولـی شـما کـه مخلـوق هسـتید می گوییـد مـن ایـن گونـه صـلاح می‌بینم، طبعا خـالق از مخلـوق بهتـر می‌دانـد. آیـا چشـم‌هـای انسـان در اوج ظرافت و دقت خلق نشده‌اند؟ کمی تامل نمایید.

همچنین در بالا گفته‌اید کسی جرأت ندارد وقتی فرد زشتی را دیـد بگوییـد پس خالق آن یک فرد بی‌هنر است، پاسخ این است که از دید و سـلیقه‌ی شـما این گونه است، سـلیقه‌هـای دیگـری وجـود دارد کـه ان شـخص را بسـیار زیبـا می‌پندارند و آن‌ها به هنرمندی خالق آن پی می‌برند، ولی آیا هنرمنـدی خـالق ففط با چهره ثابت می‌شود؟ دست و دهان و چشم و گوش و ایـن همـه اجـزا در کنار هم در اوج دقت و مهـارت کـار مـی‌کننـد (حـال فـرد دارای هـر چهـره‌ای باشد!) آیا این بیانگر هنرمندی خالق نیست! کمی دیـد خـود را وسـیع کنیـد، «حتی تعریف زیبایی نزد افراد مختلف متفاوت است.»

در پاراگراف سوم بحث شیطان را کرده‌ایـد، ایـن موضـوع چـه ربطـی بـه دو پاراگراف قبل دارد!

این شبهه را به کرّات پاسخ داده‌ایم، شـیطان یـک جـن بـود، دارای نیـروی اختیار! مثل ما انسانها، او از اختیار خود سوءاستفاده کرد (مانند شـما).. و بـه سمت گناه رفت. زمانی کـه شـیوه‌ی خلقـت او بـدین شـکل اسـت کـه اختیـار داشته باشد، چرا خدا را متهم می کنید که این گونه است! و ادعا مـی‌کنیـد کـه قدرت مهار آن را نداشته (العیاذ بالله) شیطان موجودی است که پروردگار خود

آن را حیـات بخشـیده و خـود جـان آن را مـی‌گیـرد و خـود آن را در جهـنم می‌افکند.

و این ادعا هم گویای این است که از فلسفه‌ی زندگی اختیاری و وجود نفس اماره و نفس لوّامه اطلاعی ندارید که این دنیا سرای آزمایش است و ما باید با نفس خود در مقابل خطاها بایستیم و به سمت نیکی‌ها گام برداریم.

شبهه‌ای در مورد «خشم» و «مهر» پروردگار

خشم و مهربانی الله:

خدایی که تحت تاثیر افعال بندگان خویش قرار می‌گیرد و همراه با عملکرد آن‌ها از خود واکنش نشان می‌دهد لایق صفت خدایی نیست.

داستان قوم لوط و ثمود و عاد و بنی‌اسرائیل که در قرآن ذکر شده همگی نشانگر خشم الله و تاثیر پذیرفتن از افعال انسانی است. بعضی در توجیه مهربانی الله می‌گویند مهربانی الله همانند مهربانی انسان نیست که تحت تاثیر احساسات درونی قرار بگیرد بلکه منظور از مهربانی الله لطف بی‌دریغ اوست که شامل همه بندگانش می‌شود. در صورتی که این گفتار با بیشتر آیاتی که در قرآن آمده و لطف و رحمت الله را شامل قشری خاص از مردم می‌کند تضاد دارد. مثلا برای نمونه به آیه ۷۳ سوره آل عمران توجه کنید:

«بگو ای پیغمبر فضل و رحمت به دست الله است به هر که خواهد عطا کند. و الله را رحمتی بی‌انتهاست. و به همه امور عالم داناست.»

یا به آیه ۴۷ سوره بقره توجه کنید:

«ای بنی‌اسرائیل یاد کنید از نعمتهایی که به شما هدیه کردم و شما را بر عالمیان برتری دادم.»

به این آیه که در مورد خشم الله است توجه کنید تا کسی نگوید خشم الله از نوع خشم بشری نیست.

آیه ۷ سوره بقره می‌گوید: «قهر الله مهر بر دلها و پرده بر گوشها و چشمهای ایشان نهاد که فهم حقایق الهی را نمی‌کنند و ایشان را در قیامت عذابی سخت است.»

آیه ۱۵ سوره بقره می‌گوید: «الله آن‌ها را استهزا کند و در گمراهی فرو گذارد که حیران و سرگردان باشند.»

خدایی که بندگان خود را مسخره می‌کند چگونه می‌توان مدعی شد که خشم و مهر او با خشم و مهر بشری متفاوت است.

پاسخ:

ضرب‌المثلی وجود دارد که می‌گوید: خودش می‌برد و می‌دوزد! و می‌فروشد.

واقعا مصداق واقعیش را در اینجا مشاهده می‌کنیم! شبهه‌افکن به ظن خود عقیده‌ی ما را نقد می‌کند! اما نسبت به عقاید ما! کاملا بی‌توجه و بی‌تفاوت است. یعنی «هر چه باب میلش» باشد آن را به عنوان «نتیجه» معرفی می‌کند!

زمانی که ذات الله متعال با ذات ما انسانها تفاوت دارد، چرا اصرار دارد باید صفات ما مثل همدیگر باشد! بله ما هم می‌گوییم خدایی که تغییر و تبدیل در ذات و ماهیتش پدید آید، یعنی چیزی را کسب می‌کند که قبلا آن را نداشته و این اشکال است. ولی آیا واقعا خشم و مهربانی الله این گونه است؟ آیا باعث تغییر و تبدیل در «ذات خداوند» متعال می‌شود؟ خیر! اصلا این گونه نیست.

ما بارها ذکر کردیم که علم و اراده و قدرت خداوند متعال ازلی است و اگر فعلی انجام می‌دهد، «آن فعل» جدید است نه اینکه «ذات خداوند متعال» دچار امور جدید شود و تغییر پیدا کند!

لذا خشم خداوند باری تعالی در قالب «عکس العمل» و «عقابی» به نمایش در می‌آید که برای بندگان اتخاذ می‌کند، مثلا برای قومی بلا نازل می‌کند. و اصلا به این معنا نیست که خداوند مثل ما عصبانی می‌شود و نفسش بند می‌آید و پرخاشگری می‌کند و... خیر! (العیاذ بالله).

همچنین خشنودی خداوند در قالب «عکس‌العمل» و «لطفی» به نمایش در می‌آید که برای بندگانش اتخاذ می‌کند، مثلا یک باران پر رحمت را بر آن‌ها نازل می‌کند که به وسیله‌ی آن کشاورزیِ مردم رونق پیدا می‌کند و اینگونه نیست که خداوند بخندد و جنب و جوش داشته باشد و..

منتقد برای تقویت ادعایش چند آیه ذکر کرده ولی او طبق معمول «هر چه خود خواسته» را به عنوان «نتیجه» یادداشت نموده، در حالی که اصلا مفهوم آیات این نیست!

او می‌گوید، مومنان می‌گویند لطف خدا بی‌دریغ است. برای تایید این گفته‌ی مومنان آیه‌ی ۷۳ سوره‌ی آل عمران را قید کرده مبنی بر اینکه خداوند می‌فرماید فضل و رحمت من بی‌انتهاست، سپس آیه‌ی ۴۷ سوره‌ی بقره را ذکر می‌کند که خداوند فرموده ای بنی‌اسرائیل شما را بر جهانیان برتری دادم و ادعا می‌کند این دو آیه با همدیگر متضاد هستند! (واقعا شما تضادی بین این دو آیه می‌بینید! جدای از نبود تضاد اصلا این موضوع چه ربطی به نقد صفت خشم و مهربانی خداوند دارد! مگر سخن او در مورد این صفات نبود؟)

پاسخ ادعایش (در مورد آیه‌ی ۷۳ سوره‌ی ال عمران) این است که لطف عمومی پروردگار در جهان وجود دارد، ولی عده‌ای به زور آن را نمی‌خواهند (مثلا با زور و اجبار و پا نهادن بر روی فطرت خود مسیر کفر و ناباوری را در پیش می‌گیرند) اما باز هم خداوند در حق آن‌ها لطفش را ادامه می‌دهد مثلا نه تنها (بلافاصله) عذابشان نمی‌دهد، بلکه تا اخر عمر به ان‌ها فرصت توبه می‌دهد، در تمام این مدت سلامتی و رزق و روزی آن‌ها را تامین می‌کند. (واقعا وقتی به این موضوع فکر می‌کنم ناباوران را خیلی بی‌انصاف و پیمان‌شکن می‌یابم).

اما در مورد برتری بنی‌اسرائیل (آیه‌ی ۴۷ سوره‌ی بقره)، والله اعلم منظور آیه این است که پیامبران زیادی از میان آن‌ها برانگیخته شد و قوم بنی‌اسرائیل مأمن پیامبران بوده است، نه اینکه آن‌ها از لحاظ انسانیت و طبقه و کرامت بر دیگر مردم برتری داشته باشند! و ملاحظه بفرمایید خداوند نعمت‌های فراوانی که به ان‌ها ارزانی داشته را یادآوری می‌کند تا بلکه شرمنده شوند و به نسخه‌ی جدیدتر و کامل‌تر دین پروردگار ایمان بیاورند..

همان‌گونه که گفتیم هیچ تضادی بین این دو ایه وجود ندارد! چون موضوعات متفاوتی را پوشش داده‌اند.

در ادامه آیه‌ی ۷ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره را ذکر کرده که خداوند متعال فرموده است:

«قهر الله مهر بر دلها و پرده بر گوشها و چشمهای ایشان نهاد که فهم حقایق الهی را نمی‌کنند و ایشان را در قیامت عذابی سخت است.»

این بار با ترجمه‌ی نادرست مواجه هستیم در آیه چیزی به نام قهر الله وجود ندارد! این متن آیه به همراه ترجمه:

﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾

«خداوند دلها و گوشهایشان را مهر زده است. و بر چشمانشان پرده‌ای است، و عذاب بزرگی در انتظارشان است.»

و همانگونه که در بالا شرح دادیم، «حرکت گناه‌آلود و کفرآمیز آن‌ها» که کاملا با اختیار صورت گرفته، موجب شده خداوند این مُهر را بر قلب آن‌ها بزند و بر چشمان شان پرده بیفکند. فعل خداوند نتیجه‌ی اعمال زشت خودشان است وگرنه خداوند هر کسی را با فطرت سالم و خداخواه خلق نموده است. خلاصه خداوند چنین فعلی را در قالب مجازات برای این افراد انجام داده و ذات خودش ثابت و غیر قابل تغییر است.

در ادامه بحث آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی بقره را مطرح کرده که خداوند آن‌ها را مسخره می‌نماید، منتقد مدعی شده که:

«خدایی که بندگان خود را مسخره می کند چگونه می‌توان مدعی شد که خشم و مهر او با خشم و مهر بشری متفاوت است.»

البته آن بحث مسخره کردن توسط خداوند را توضیح خواهیم داد، ولی انصافا چه ربطی به موضوع یکسان بودن خشم و مهر بشری با خداوند دارد! (که مشاهده فرمودید ثابت نمودیم اصلا خشم و مهر بشری با خداوند مثل هم نیست).

اما بحث استهزاء، او آیه را از وسط بحث قیچی کرده است! بدون اینکه در نظر بگیرد موضوع از چه قرار است! به آیه‌ی قبلش یعنی آیه ۱۴ توجه بفرمایید. سپس به آیه‌ی ۱۵:

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ﴾

«وقتی که (منافقان) با مؤمنان روبرو می‌گردند، می‌گویند: ما هم ایمان آورده‌ایم. و هنگامی که با رؤسای شیطان‌صفت خود به خلوت می‌نشینند، می‌گویند: ما با شمائیم و (مؤمنان را) مسخره می‌نمائیم.»

﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾

«خداوند ایشان را مسخره می‌نماید و انان را رها ساخته تا کورکورانه به سرکشی خویش ادامه دهند.»

مشاهده می‌کنیم که مسخره کردن خداوند از نوع عکس‌العمل است نه عمل، همچنین در قسمت مکار بودن توضیح دادیم چون این کار خداوند پاسخی است در خورِ عملی که انجام داده‌اند، شاید نام آن همان مسخره کردن باشد ولی مفهوم آن تدبیر و چاره جویی است و بار معنایی منفی با خود به همراه ندارد.[1]

در پایان لازم است بدانیم «سطحی‌نگری و عدم توجه، مشکل اصلی اسلام‌ستیزان است.» آن‌ها از اسلام بدشان می‌آید (چون سد راه اهداف نادرست‌شان شده است)، به هر شاخه و گیاهی دست می‌آویزند تا بلکه عیبی در اسلام مبارک بیابند ولی خوشبختانه منطق آیین پروردگار متعال به حدی قدرتمند است که هرگز به وسیله‌ی دشمنان، خدشه‌ای به آموزه‌های رفیعش وارد نخواهد گشت. مطمئن باشید تنها کاری که می‌توانند بکنند این است که

---

۱. این صفات اگر برای انجام یک فعل نادرست باشند بار معنایی منفی دارند، برعکس آن هم صادق است اگر برای انجام عمل درستی باشند بار معنایی مثبت به خود خواهند گفت.

مسلمان‌های ساده‌لوح و ناآگاه و احساساتی را با خود همراه نمایند، ولی إن شاء الله روشنگری ما نویسندگان مسلمان ادامه خواهد داشت تا آن زمان که همه‌ی برادران و خواهران عزیزمان به جمع ما بازگردند (و ما توفیقی إلا بالله).

خودنمایی‌های کاذب، دریچه‌ی ایجاد شبهه برای جوانان کم‌تجربه...

پارسال زمستان جهت انجام کاری به یکی از شهرهای هم جوار رفته بودم، تقریبا تا وقت غروب آنجا بودم. یکی از دوستانم که اهل همان شهر بود (و سالها پیش در دانشگاه با هم همکلاس بودیم) گفت امشب نباید بروی، من و تعدادی از دوستان دیگر در منزل یکی از همکلاسی‌های سابق برای شام دعوت شده‌ایم، گفتم تو دعوت شدی من که دعوت نشدم!

خیلی اصرار کرد، حتی به ان دوست (که صاحب مهمانی بود) اطلاع داد، که فلانی اینجاست، اصرار می‌کنم و نمی‌آید! خلاصه او هم به من زنگ زد و گفت نمی‌دانستم اینجایی، حتما باید بیایی و...

من هم قبول کردم و رفتم، باور کنید در عمرم چنین تشریفاتی ندیده بودم! چندین نوع غذا و دسر و... اصلا نمی‌دانستی چه بخوری! ببینید من قبلا هم از این ریخت و پاش‌ها دیده بودم ولی آن شب اصلا عجیب بود! طبق آنچه در مهمانی می‌شنیدم، خانم خانه از دو روز قبل مشغول پخت و پز و درست کردن شده بود(!)

جالب اسکه در حین این مهمانی از هر چه می‌گذاشتند هم عکس می‌گرفتند! خلاصه علی‌رغم طولانی بودن مهمانی در این شب سرد زمستان، همه چیز تمام شد و رفتیم.. وقت خروج به آن دوستم (صاحب خانه) گفتم،

مرد حسابی آخر این همه اسراف برای چه! واقعا لازم بود؟ توجیهش، عذر بدتر از گناه بود که بماند...!

به هر حال خیلی تشکر کردیم و رفتیم. بعد متوجه شدم تمام عکس‌های خوردنی‌های آن شب (اعم از سفره و میوه‌های رنگارنگ و کیک و آجیل و نوشیدنی‌ها و...) را روی گروه تلگرامی خود گذاشته‌اند (من را هم به گروه خود اضافه کرده بودند و عکس‌ها را دیدم). گروهی متشکل (شاید) از ۶۰ نفر، که فقط چند نفرشان در آن مهمانی حضور داشتند!

پاسخ‌ها (اصطلاحاً فید بک‌ها)ی دوستانی که آنجا حضور نداشتند (ولی در گروه عکس‌ها را دیدند) آنقدر دردآور بود که تمام آنچه خورده بودم کوفتم شد! خیلی سخت بود!

بعد، طی تحقیقاتی که انجام دادم اصلا در خیلی از جاها این پدیده نهادینه شده است! خصوصا بانوان خانه، از خوراکی‌های خوشمزه‌ای که درست می‌کنند عکس می‌گیرند و آن را به اشتراک می‌گذارند! حالا اسمش را بگذاریم هنرنمایی، خودنمایی. یا هر چیز دیگری!

کاری که بنده واقعا مخالف آن هستم، عزیزان توانایی مالی همه مثل هم نیست! بی‌شک افراد فقیر هم مانند شما گوشی هوشمند و تلگرام دارند، ولی مطمئن باشید همه نمی‌توانند مانند شما هر روز، عکس مرغ سوخاری پر شده با شکلات و ته‌دیگ مرغ سوخته و چه و چه را نهیه کنند! و بخورند!

تصور کنید دختر و پسرهای نوجوانی که در گروه مشترک بین فامیل مشاهده می‌کنند، عمه‌ی پدر پسرخاله‌شان، امشب جوجه با روغن حیوانی و زیتون صرف می‌نماید، اما در خانه‌ی آن‌ها (امروز) پدر کارگرشان بعد از گرفتن دستمزد دو کیلو گوجه خریده و مادرشان املت ساده‌ای درست کرده است!

چطور این غذا از گلوی آن افراد مرفه پایین می‌رود. واقعا برای من خوردنی نیست.

از غذاهای حلال هرچه می‌خورید نوش جانتان، ولی چرا مردم را با آن زجر می‌دهید! این که رفیقی دارم هم‌سطح خودم است و غذای خود را به او نشان می‌دهم اشکالی ندارد، نهایتا «می‌تواند» به همسرش بگوید همین را برایش بپزد! ولی در این گروه‌ها افرادی وجود دارد که «اگر بخواهند هم» توانایی تهیه‌ی چنین غذایی را ندارند! حال گروه‌های زیادی وجود دارد که خانم‌ها به عنوان یک عادت اشپزی‌های خود را در ان به نمایش می گذارند.

خواهرانم این کار شما همراه اثرات مثبت، اثرات زیانباری هم به همراه دارد. این کار را متوقف کنید، انچه می‌خورید نوش جانتان، ولی خانم‌های خانواده‌های فقیر را انقدر حسرت به دل نکنید! ان هم جنس مونث که لطیف و دل‌نازک می‌باشند.

حال بحث غذا یک مورد کوچک خودنمایی بود، نمایش ماشین و ساعت گرانبها و گوشی موبایل ست شده با ساعت و عینک افتابی و کت و شلوار مارک‌دار و... بماند.

تا به حال جوان‌های زیادی برای بنده پیام فرستاده‌اند و از فقر و نداشتن امکانات شکایت می‌کنند! و یک دنیا شبهه برایشان ایجاد شده است! به نظر شما یکی از دلایل یأس و نا امیدی این جوانان همین خودنمایی‌های کاذب نیست؟ برای نعمتی که خدای متعال به ما ارزانی داشته باید شکرگذار باشیم نه اینکه ان را ابزاری کنیم برای دل‌شکستگی و نابودی روحیه‌ی دیگران...

پاسخ به نامه‌ی جوانی که می‌گوید سردرگم شده‌ام...

سلام من جوانی ۲۱ ساله هستم که از یکی از شهرهای ایران با شما ارتباط برقرار نموده‌ام. همیشه با خود می‌اندیشم که این همه عرفان و دین و عقیده در جهان وجود دارد. حال سوال این است که چرا باید آن ادیان را غلط بدانم در حالی که هنوز چیزی از آن‌ها نمی‌دانم! من هنوز درباره آن‌ها تحقیق نکرده‌ام! و اگر بخواهم در مورد همه آن‌ها تحقیق یا تحصیل کنم به صدها سال زمان نیاز دارم. و همین مرا سردرگم می‌کند. لطفا مرا راهنمایی بفرمایید.

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته.

از خداوند متعال خواستارم که تمام جوانان این مرز و بوم را سربلند و شادکام بفرماید. برادر عزیزم دغدغه‌ی شما منطقی می‌باشد. اما إن شاء الله توجه به چند نکته‌ی زیر می‌تواند شما را از سردرگمی رهایی بخشد:

الف)

در جهانی که ما زندگی می‌کنیم آن دسته از دین‌هایی که حاوی آموزه‌های خوبی هستند خود به خود معروف شده‌اند و مردم زیادی آن‌ها را پذیرفته‌اند که عبارتند از:

«اسلام، مسیحیت، یهودیت، بودابیسم، هندوییسم و زرتشتیت.»

اینها معروف‌ترین دین‌هایی هستند که ما آن‌ها را می‌شناسیم[1] لذا نیازی نیست به جنگل‌های آمازون برویم، در بین مردم محلی انجا به تحقیق میدانی بپردازیم تا بلکه یک دین قبیله‌ای را پیدا کنیم و روی آن تحقیق نماییم! شک نکنید اگر آموزه‌های ادیان گمنام، محکمه‌پسند می‌بود حداقل در سطح جهان معرفی می‌شد! و مردم زیادی این دین‌ها را می‌پذیرفتند. ولی به دلیل ضعف‌های فراوانی که دارند گروندگان زیادی را جذب نکرده و در یک منطقه‌ی کوچک جغرافیایی محصور مانده‌اند (مثلا درخت‌پرستی!).

طبق این قاعده مشاهده می‌کنیم که فقط چند دین باقی می‌مانند و با توجه به امکانات موجود در دنیای معاصر، امکان تحقیق در مورد آن‌ها برای همه‌ی ما وجود دارد. لذا نیازی نیست که تمام عمر خود را صرف تحقیق در مورد کنده‌ی ادیان جهان نماییم.

ب)

حال که مرحله‌ی اول را سپری کردیم و نافذترین و معروف‌ترین ادیان جهان را در بوته‌ی نقد و بررسی باقی گذاشته‌ایم، این بار با فیلتر دیگری مواجه می‌شویم و آن بحث «خداشناسی» ادیان است.

سوال اینجاست: واقعا دینی که در زمینه‌ی بدیهیات خداشناسی مشکل داشته باشد آیا این شایستگی و لیاقت را دارد که در مورد حق یا ناحق بودن آن به شک و گمان بیفتیم؟ آیا شایسته است بخاطر آن دچار تزلزل و دوگانگی روح و روان شویم! به عنوان مثال در آیین‌های هندوییسم و بودائیسم، عملا به

---

۱. البته دین زرتشت برای ما ایرانیها تا این اندازه معروف است. همچنین اینها با نام «دین» مشهور شده‌اند وگرنه قبلا توضیح داده‌ایم که مکاتب مختلف هم دین هستند.

یکسری مجسمه‌ی دست‌ساز، الوهیت و تقدس بخشیده‌اند! آیا همین خط بطلانی بر عقاید آن‌ها نیست؟

مثلا در آیین هندویسم یک مجسمه وجود دارد به نام خدای «ویشنو» که خدای محافظت نام دارد، یکی دیگر وجود دارد به نام «شیوا»، خدای شیوا نابودگر و فنا کننده می‌باشد، خدایی دیگری وجود دارد به نام «برهما» که افریننده می‌باشد، خدای دیگری وجود دارد که زن است و نام او «لاکشمی» به معنای الهه‌ی ثروت و خوشبختی می‌باشد، لاکشمی زن «ویشنو» است و هر دو خدا می‌باشند!!

ما باید از خود بپرسیم، وجود الهه‌های متعدد چه معنایی می‌تواند داشته باشد!؟ خدای احد و واحد یکیست!

وجود «چندین الهه» یعنی ضعف در بین آن‌ها، چون یکی این ویژگی را دارد و از ویژگی‌های دیگر عاجز است، دیگری این ویژگی را ندارد و دیگر ویژگی‌ها را دارد..

نکته:

یکی از آیین‌های هندی «آیین سیک» می‌باشد که یک خدا را می‌پرستند و اهل توحید (تک‌خدایی) می‌باشند (با تاثیر از اسلام در هندوستان تشکیل شده است)، اما ادعای آن‌ها فقط وجود یک خدا است و بس. و از دیگر امورات خداپرستی همچون توحید ربوبیت در جنبه‌ی تشریع و توحید ولایت (تشریع و تکوین) و توحید اطاعت و... بی‌بهره‌اند.[1]

---

۱. در این زمینه مقاله ای به قلم آقای محمد مهدی علی مردی نوشته شده با عنوان «یگانه پرستی در اسلام و آیین سیک و نقد و بررسی آن از منظر اسلام» که برای اطلاع بیشتر می‌توانید به آن رجوع نمائید. (نام نویسنده و مقاله را در گوگل جستجو بفرمایید)

یا مثلا در بودایسم در بین برخی از فرقه‌های بودایی افرادی وجود دارند که به عقیده ان‌ها روح بودا در وجود آن‌ها تناسخ پیدا کرده است، یعنی بعد از مرگ دوباره بازگشته! است (و به نوعی این افراد بوداهای زمان خود شده‌اند!) این افراد پرستیده می‌شوند، عده‌ای در معابد خود خاکستر تن بودا یا درخت بُدی (درخت بیداری) که به یاد آن درختی که بودا در زیر آن به مقام نوریافتگی و بیداری نائل شد را تقدیس و پرستش می‌کنند، همچنین تندیس و مجسمه بودا را تقدیس می‌کنند! آقای ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن خود می‌گوید: [۱]

«پیروان استاد (بودا) در پایان عمر دراز او کم کم به خدا کردن او رو آورده بودند.» لذا مشاهده می‌کنیم بعد از او مجسمه‌ها را ساختند و آن نقش پرستش باقی ماند..

حتی در گفتارهای بودا این جمله مشهود است که می‌گوید دنیا ازلی و ابدی است و به خالقیت خداوند معتقد نیست... [۲]

اصلا در آیین بودا «اعتقاد به خدا یا خدایان از اصول اساسی ایمان به شمار نمی‌آید و به همین دلیل، غالبا گفته می‌شود دین بودا یک دین خداناشناسانه است» [۳]

و واقعا مشاهده می‌کنیم که از همان گام اول، یعنی «توحید»، ادیان غیرابراهیمی دستشان خالی می‌ماند و دلیلی ندارد برای حق و نا حق بودن

---

۱. تاریخ تمدن ویل دورانت، ج ۱، ص ۵۰٤.
۲. آشنایی با ادیان بزرگ، حسین توفیقی، ص ٤۷.
۳. جامعه شناسی دین، ملکم همیلتون، ص ۱۲۷.

آن‌ها به جزئیات آیین‌شان بپردازیم، این قاعده برای دین‌های بومی و کم‌جمعیت هم صدق می‌کند، دین‌هایی که در قسمت الف ذکر شد، اول باید توحید (یگانه‌پرستی) وجود داشته باشد و پس از آن سراغ امور دیگر رفت.[۱]

ج)

آیین زرتشت هم (الهی یا غیر الهی بودن آن مورد اختلاف علما می‌باشد اما اگر فرض کنیم الهی است) زمان خود دین پاک و پسندیده‌ای بوده ولی به مرور زمان تحریفات زیادی به آن اضافه شده است، در مورد اینکه آیا زرتشتی‌ها ثنویت دارند و دو خدا را می‌پرستند یا نه، اختلاف نظر وجود دارد. اما آنچه بنده از لابلای نظرات گوناگون برداشت نموده‌ام این است که بر فرض الهی بودن دین زرتشت، قبل از ظهور زرتشت مردم ایران دوگانه‌پرست بودند، ولی او آمد در مقابل این امر ایستاد سپس بعد از فوت او همین دیدگاه به داخل این دین رسوخ پیدا کرد و چنان که مشاهده می‌کنیم دوگانه‌انگاری (نه دوگانه‌پرستی) در بین آن‌ها مشهود است، آن‌ها فقط یک خدا را عبادت می‌کنند ولی در قسمت خلق کردن معتقدند که خوبی‌های جهان را «اهورا مزدا» (سپند مینو) خلق کرده است و بدی‌های جهان را «اهریمن» (انگره مینو). لذا آنان توحید در عبادت دارند ولی توحید در افعال ندارند. کتاب آسمانی آن‌ها (اوستا) از بخش‌های متعددی تشکیل شده است که هر دو مورد یعنی هم «دوگانه‌انگاری» و هم «توحید در افعال» در آن دیده می‌شود، و

---

۱. توجه: ما با دلایل عقلانی (عقلی که در بین همه‌ی انسانها مشترک است) توحید آن‌ها را مشکل دار معرفی می‌کنیم و اصلا معیار بررسی ما اسلام نیست که شخصی بگوید؛ شما متعصب هستید و غیر از خودتان همه را غلط می‌دانید!

این نشان از تحریف کتاب‌شان دارد.[1] فارغ از بحث توحید. تحریفات و اشکالات فراوانی در آیین زرتشت وجود دارد مثلا در بندهش[2] می‌گوید زنان موجودیت شیطانی دارند (از سره‌ی اهریمن هستند) در همین منبع آمده که خدا می‌گوید اگر مجبور نبودم هرگز زن را نمی‌افریدم) خدا و مجبور شدن!! این دیگر چه خالقیست که آن‌ها معرفی می‌نمایند! (بی‌احترامی به زنان هم که بماند..) و نمونه‌های بسیار دیگر که از حوصله‌ی بحث ما خارج است.

طبق فیلترهای بیان شده فقط ادیان ابراهیمی باقی ماندند. این بار کار ما بسیار راحت شده است. اسلام و مسیحیت و یهودیت.

قبلا مطالبی در خصوص این دو آیین بیان نموده‌ایم، مثلا در مورد مسیحیت گفتیم الان مسیحیان در سطح جهان چهار انجیل را قبول دارند! خودتان قضاوت بفرمایید اگر کتابشان تحریف نشده است چرا تبدیل شده به ۴ عدد!

جالب این جاست که گاها مطالب «مخالف هم» در این نسخه‌های متعدد وجود دارد، مثلا در یکی از اناجیل دقیقا در مورد یک عمل (در زمان و مکان و شرایط برابر) گفته انجام می‌شود اما در انجیل دیگر می‌گوید انجام نشده است.[3] در مورد تورات هم مطالبی از این دست وجود دارد، مثلا در متن

---

۱. برای مطالعات تکمیلی در این موضوع کتاب عدل الهی، اثر استاد مرتضی مطهری قسمت: «بحثی در مورد زرتشت و اوستا» را مطالعه نمایید.

۲. بندهش، فرنبغ دادگی، ص۸۳ ؛ توجه: بندهش یکی از مهم‌ترین متون دینی تاریخی زرتشتی می‌باشد.

۳. در نامه‌ای که برای جوانان اهل کتاب نوشته‌اه موجود است، به فهرست کتاب مراجعه بفرمایید.

توراتی که مورد تایید تمام یهودیان جهان است: یک نفر تشییع جنازه‌ی حضرت موسی ﷺ را روایت می‌کند! اگر این کتاب همانیست که برای سیدنا موسی آمده پس این راوی چکاره است؟ مگر غیر از این است که باید بعد از فوت ایشان بحث وقایع آن زمان هم تمام شود! مگر بعد از فوت حضرت موسی باز هم به مردم وحی شده و آیات تورات نازل شده است؟

این یک بررسی اجمالی خدمت شما برادر عزیزم، حال ببینید اسلام مبارک از «تمام اشکالاتی» که برای ادیان جهان ذکر کردیم مبراست یا خیر! حتی ما تحدی می‌کنیم که مخالفان یک اشکال را در دین اسلام بیابند، بله ادعا بسیار زیاد است اما مسلمین همه‌ی ادعاها را پاسخ داده‌اند. و مطمئن باشید دین خداوند متعال، دینی که پروردگار جهانیان خود وعده‌ی حراست از معجزه‌اش (یعنی قرآن مجید) را داده است هرگز دارای مشکل نخواهد بود.

خواستم بدانید با معیارهای عقلی، دلیلی برای آشفتگی و سردرگمی که بیان نمودید وجود ندارد اما در پایان استدلال راحت‌تری را به شما معرفی می‌نمایم.

د)

وآن بحث «اعتماد به محققان مسلمان» است. بله شما روی ادیان دیگر کار نکرده‌اید، فرصت پژوهش در مورد ادیان مختلف جهان را ندارید ولی این به معنای «عدم کار کردن» و «ایستا بودن» محققان مسلمان نیست!

برادر جان در بین ما مسلمین نوعی تقسیم کار صورت گرفته است. عده‌ای به صورت تخصصی روی مسیحیت کار کرده‌اند، عده‌ای به صورت ریزبینانه ایین بودایی را بررسی نموده‌اند، عده‌ای به واکاوی آیین زرتشت پرداخته‌اند و... لذا اگر مسلمانی نمی‌داند و کار نکرده است، برادران و

خواهران مسلمانش کار کرده‌اند، کتاب‌ها و مقالات جامعی نوشته‌اند و آن‌ها را منتشر نموده‌اند، مطالبی که در دسترس هستند و همه می‌توانند بخوانند، قطعا در بین مسلمین پژوهشگران منصفی وجود دارند که متعصبانه اندیشه دیگران را نقد نکرده‌اند و کورکورانه نگفته‌اند فقط ما برتریم بلکه با بیانی شیوا می‌گویند اسلام برتر است این سند و این هم مدرک، لذا اگر کسی توانایی مطالعه نداشته باشد می‌تواند به آن‌ها اعتماد کند، و اگر قصد خواندن دارد می‌تواند پژوهش‌های آن‌ها را بخواند و خود قضاوت نماید.

آن چه در این میان بسیار مهم می‌باشد، روحیه تحقیق و پژوهش است که الحمدلله در کلام شما مشاهده می‌شود، امیدوارم خداوند متعال درهای رحمت خود را بر روی همه‌ی ما بگشاید. الحمدلله علی نعمت الاسلام، فراموش نکنید که خدای مهربان می‌فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ **(آل عمران: ۱۹)**

«بیگمان دین (حق و پسندیده) در پیشگاه خدا اسلام (یعنی خالصانه تسلیم فرمان الله شدن) است (و این، آئین همه‌ی پیغمبران بوده است).»

بینش شما نسبت به خداپرستی چیست؟ سوال یک جوان

سلام، من بینشی از جانب شما نسبت به خدا می‌خواهم که به دور از تعصبات دینی باشد، خداپرستی شما برای بنده ارجحیت دارد تا دین‌پرستی!

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته، بله خداپرستی اصل کار است اما از طریق دین (که به معنای برنامه‌ی زندگی می‌باشد) انجام می‌شود. یکی از

صفت‌های همین خداوند منان، «هادی» می‌باشد، و مخلوقات خود را «هدایت» می‌کند، این پروسه‌ی هدایت بوسیله‌ی ادیان انجام می‌شود. و حال آخرین دین توصیه‌شده و سفارش‌شده از جانب خداوند منان، اسلام مبارک می‌باشد. اما بینش بنده در مورد خدا:

شما عدد یک را در نظر بگیرید و هزار صفر جلوی آن بگذارید، ببینید چه عددی خواهد شد...!

حال اگر آن «یک» را برداریم ۱۰۰۰ صفر کنار هم باقی می‌ماند که حاصل‌جمع و ضرب همه‌ی آن‌ها باز هم صفر است و خدای متعال در ذهن من مانند این یک می‌باشد، اگر خدا نباشد هر آنچه به ذهن ما خطور پیدا می‌کند و هر آنچه برای او وجود قائلیم، صفر خواهد شد.

﴿اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ﴾ (نور: ۳۵)

«خداوند روشنگر آسمان‌ها و زمین است.»

هوش مصنوعی، عصر رباتها و شبهاتی در مورد خلقت انسان

به نظر بنده کسی در عصر حاضر وجود ندارد که پیشرفت‌های حاصل از علم و تکنولوژی را دیده باشد اما تحیّر و تعجب در چهره‌ی او آشکار نگشته باشد، فضای مجازی انقلابی ایجاد کرد که سالها پیش وقتی به کافی‌نت‌ها می‌رفتیم و در مسنجر یاهو با دیگران صحبت می‌کردیم، هرگز چنین سهولتی (در گفتگوی مجازی) برایمان قابل تصور نبود. عرصه پزشکی و فناوری نانو، دست‌ورزی‌های ژنتیکی و بسیاری از امور دیگر، زندگی بشری را متحول ساخته است.

یکی از این موارد، مفهومی می‌باشد به نام «هوش مصنوعی.» شاید قابل‌لمس‌ترین مثال در این زمینه برای شما عزیزان، قفل برخی از گوشی‌های هوشمند باشد که چهره‌ی صاحب خود را شناسایی می‌کند و قفل صفحه را باز می‌کند، به این فناوری «هوش مصنوعی» گفته می‌شود.

اما باید بدانیم که فقط دنیای موبایل از این فناوری مستفیض نشده است. بلکه در حوزه پزشکی و سلامت، رستوران و خدمات، بازی‌های رایانه‌ای و حوزه‌های دیگری هم کاربرد دارد، مثلا در یک رستوران رباتی را قرار داده‌اند که با فناوری هوش مصنوعی می‌رود نزد مشتریان سفارش‌ها را دریافت می‌کند، به آشپزخانه می‌رود غذا را بر می‌دارد و تحویل می‌دهد و بسیاری از مثال‌های دیگر..

حرف و حدیث در مورد هوش مصنوعی بسیار زیاد است. مثلا عده‌ای از دانشمندان هشدار داده‌اند که در هزار سال دیگر ربات‌هایی که انسانها تولید کرده‌اند طغیان می‌کنند و علیه انسانها وارد جنگ می‌شوند. البته این یک «فرض» است و یک «پیش‌بینی»، اما اگر احیانا به تحقق پیوست حمله‌ی ان‌ها توسط «مخترع آن ربات‌ها» برایشان تعریف شده و آن‌ها نمی‌توانند به «بینشی» برسند که باید انسانها را نابود کنند و خود در جای آن‌ها زندگی کنند!

و این دقیقا موضوع بحث ماست، مسائلی که الان وجود ندارد. و کاملا بر پایه‌ی فرض و گمان مطرح می‌شود اما می‌گویند «شاید» در آینده چنین چیزی پیش بیاید و شاید هم پیش نیاید! لذا می‌توانیم از آن بگذریم و در مورد آن سخن نگوییم ولی چون برخی از جوانان مطالبی در این زمینه مطرح

می‌کنند، لازم است ابهام‌های مطرح‌شده را بررسی نماییم تا خدایی نکرده کسی یا کسانی را به سمت انحراف فکری و عقیدتی نکشاند.

به طور خلاصه عده‌ای می‌گویند «شاید»، روزی رباتهایی ایجاد شود که «فکر کنند» و با «اختیار خود عمل کنند»، حتی بتوانند رباتهایی در شکل و قیافه و ساختار خود بسازند و...

ناباوران می‌گویند این همان ایجاد شعور و فکر است، آن هم بدون نیاز به روح و هستی و تولد. لذا انسان هم می‌تواند انسانهایی را خلق کند (به هرحال این سخنان را علیه تفکر خداباورانه‌ی ما مطرح می‌کنند، چون می‌گوییم خداوند ما را خلق کرده است).

نکته‌ای که در اینجا بسیار قابل‌توجه می‌باشد این است که اصلا درست نیست برای چیزی که هنوز به دست نیاورده‌ای و معلوم نیست به دست خواهی آورد یا نه، ادعا داشته باشی و (به زعم خود) عقیده‌ی دیگران را به چالش بکشی!

این مسئله دقیقا مانند این است که یک جوان در بین دوستانش بگوید من می‌خواهم ۵ سال دیگر به ورزش بوکس بروم و بسیار قوی شوم، انقدر قوی که استادم را شکست دهم، پس سمت من نیایید! وگرنه کتک خواهید خورد! (دوستانش هم می‌گویند هر وقت رفتی و چیزی که می‌گویی به دست آوردی بیا و برای ما خط و نشان بکش، الان که چیزی نیستی!).

و واقعا عجیب است، عده‌ای به خاطر ایده‌ای که خدا می‌داند محقق خواهد شد یا نه، می‌خواهند خلقت انسان را به چالش بکشند! ایا همین بیانگر خالی بودن دستهای آنان در حوزه‌ی استدلال نیست!

اما جهت بررسی ابهامات مطرح‌شده ما فرض می‌کنیم، دقیقا آنچه آن‌ها می‌گویند به وقوع خواهد پیوست، اصلا فراتر از سخن آن‌ها، فرض می‌کنیم روزی خواهد رسید که نصف مردم جامعه ربات خواهند شد و نصف دیگر انسان. یعنی وقتی به آرایشگاه رفتیم اصلا تشخیص ندهیم که صاحب آنجا ربات است یا انسان، اصلاح خود را انجام دهیم با او حرف بزنیم اما باز هم تشخیص ندهیم و بیاییم بیرون، این بهترین حالتی است که آن‌ها در رویاهای خود تصور می‌کنند ولی آیا آن زمان خلقت انسان زیر سوال رفته است؟ طبق دلایل زیر، خیر. اصلا این گونه نیست:

الف)

آن ربات هر چه انجام می‌دهد بوسیله‌ی زبان‌های برنامه‌نویسی برای او تعریف کرده‌اند، او هیچ اختیاری از جانب خود ندارد! فقط حالت‌های بسیار زیادی برای او تعریف کرده‌اند، بله هرچه بگوییم پاسخ می‌دهد! اما باز هم این موارد پیشفرض هستند و برای او تعریف شده‌اند.

تصور کنید اگر ۱۰۰۰ حالت برای او تنظیم کرده باشند و هر آنچه تعامل و گفتگوی بین ما و اوست در حیطه‌ی این ۱۰۰۰ حالت قرار بگیرد (به طوری که اصلا متوجه نشویم ربات است)، باز هم اگر این ربات به حالت ۱۰۰۱ برسد اختیاری از خود ندارد لذا یا هنگ می‌کند یا عمل بی‌ربط انجام خواهد داد.

ممکن است عده‌ای بگویند او می‌تواند فکر کند، و خودش راه ممکن را بیابد می‌گوییم او با فکر کردن از «بین حالت‌های تعریف‌شده» یکی را انتخاب می‌کند، چون قضیه صفر و یک و الگوریتم است و یک فاعل با شعور و با اراده‌ی آزاد (یعنی مخترع ربات) آن الگوریتم‌ها را برای او تعریف کرده است، فراتر از این حتی اگر توانایی این را پیدا کند که در مغز خودش برنامه‌نویسی

کند و در آن واحد فعل‌های جدیدی از خود بروز دهد باز هم محدوده‌ی خاصی برای نوشتن او تعریف شده است، خلاصه هر کاری که می‌کند «کنترل شده» است.

ب)

او «خودآگاه» نیست، یعنی چیزی به نام «من» ندارد، او خود را نمی‌شناسد، او نمی‌داند که یک ربات است، او فقط یک کالبد متشکل از خازن و دیود و سیم و مقاومت و... است که کارهایی را به صورت برنامه‌ریزی‌شده انجام می‌دهد، همین.

«ولی انسان خودآگاه است»، این خودآگاهی هم ناشی از روح ماست، ابن سینا در این زمینه استدلال بسیار جالبی برای اثبات روح ارائه داده است که مضمون آن چنین است:

اگر یک انسان را به جایی ببریم که هیچ یک از حواس پنجگانه‌ی او تحریک نشوند، مثلا معلق باشد در هوا (فشار زمین به او وارد نشود) هیچ چیزی نشنود، بوی هیچ چیزی را استشمام نکند، گرما و سرمایی وجود نداشته باشد، چیزی را نبیند، خلاصه «هیچ عامل تحریکی برای توجه» وجود نداشته باشد، باز هم این شخص بر خودش آگاه است و می‌داند که یک انسان است، او برای «من» که در نهاد اوست، موجودیت قائل است، که کاملا غیرمادی است[1] و این ناشی از روح انسان است.[1]

---

۱. عرض کردیم حتی اگر کوچکترین درکی از مادیات وجود نداشته باشد باز هم این حالت صادق است: چون تمام درک ما از دنیا و مادیات به وسیله‌ی همین حواس پنجگانه صورت می‌پذیرد.

«اما ربات در هر حالتی این خودآگاهی را ندارد»، شاید برای او تعریف کنند که وقتی از او پرسیدند بگوید من یک رباتم، ولی به ژرف و درون خود، آگاه نخواهد بود.

باز هم تاکید می‌نمایم، تمام سخن‌هایی که در مورد این ربات‌ها گفته می‌شود خیالی است، شاید روزی این چنین شود، شاید هم نشود، اما اگر شد قطعا خلقت الهی بر سر جای خود قرار دارد و کسانی فکر نکنند با عملی شدن این خیالات خداپرستی و ادیان و خلقت‌گرایی را زیر سوال برده‌اند، انسان طبیعی کجا و یک دستگاه شارژی به نام انسان کجا!

نکته‌ی دیگری که می‌خواهم خدمت شما عرض نمایم این است که «اوج تکنولوژی و هوشمندی بشر» به «هوش مصنوعی» ختم شده است، و مشاهده می‌کنید که این دستاورد به حدی گسترده است که عده‌ای برای آن ایده‌ها در نظر گرفته‌اند (که در آینده فلان و بهمان خواهد شد) اما ناباوران دنیای به این عظمت و هوشمندی را محصول تصادف و انتخاب طبیعی کور و ساعت‌سازی نابینا و... می‌دانند! آیا واقعا این همه هوشمندی موجود، نشان از خالقی هوشمند و مدبر ندارد!؟ این مساله (هوشمندی جهان) به حدی مهم است که دانشمندان معروف جهان را به تفکر واداشته است..

روزنامه‌ی ایندیپیت در ۲ ژانویه ۲۰۱۶ خبری را منتشر کرد مبنی بر اینکه آقای ایلان ماسک[2] گفته است:

---

۱. برای مطالعه در این رابطه به کتاب «رساله نفس» تالیف شیخ الرئیس ابن سینا با مقدمه و حواشی و تصحیح دکتر موسی عمید مراجعه شود.

۲. آقای ایلان بنیان‌گذار و مدیرعامل SpaceX (کمپانی فناوری‌های اکتشافات فضایی، مسئول ساخت فضاپیما و ... برای ناسا) و همچنین رئیس کمپانی OpenAI (کمپانی ←

«احتمال اینکه ما در جهانی شبیه‌سازی‌شده نباشیم، یک در میلیارد است.»[1]

به این معنا که زندگی ما اصلا محصول تصادف و جرقه و انتخاب طبیعی و... نیست و به صورت هوشمندانه شبیه‌سازی شده‌ایم.

دیدگاه او ممکن است به خداباوری ختم نشود و از سخنانش این گونه برداشت می‌شود که هوشمندی ما نتیجه‌ی این است که نیروهای فرا انسانی و فرا زمینی یا تمدن‌های دیگر (در کرات دیگر) ما را شبیه‌سازی کرده‌اند...

اما در «مرحله‌ی اول» دیدگاه کسانی که مدام می‌گویند ما محصول اتفاق و تصادف هستیم را رد کرده است. هدف بنده از نقل سخن ایشان این بود که مشاهده نمایید، تحقیق و پژوهش در این مورد (هوش مصنوعی) چگونه پیچیدگی دنیای بشر (دنیایی که خداوند خلق نموده) را مورد توجه قرار داده است و همین که به هوشمندی جهان اقرار کردند گام مهمی است.

پژوهش‌های هوش مصنوعی) و همچنین مدیرعامل Tesla Motors (کمپانی اختراع و ساخت ماشین‌های الکتریکی) و همچنین رئیس کمپانی SolarCity (بزرگترین کمپانی استفاده از انرژی خورشیدی)، هستند و تصور نفرمایید این سخن یک فرد معمولی در جهان علم است.

۱. بفرمایید این لینک خبر:

http://www.independent.co.uk/life-style/gadgets-and-tech/news/elon-musk-ai-artificial-intelligence-computer-simulation-gaming-virtual-reality-a7060941.html

خبرگزاری‌های دیگر جهان هم این سخن جنجالی و سنگین (برای قائلان به فرگشت و انتخاب طبیعی و ساعت‌ساز نابینا و...) را منتشر کردند، کافیست این عبارت را در گوگل جستجو بفرمایید:

Elon Musk: The chance we are not living in a computer simulation is 'one in billions

در «مرحله‌ی دوم» از ایشان -آقای ایلان- می‌پرسیم، آن تمدن‌های هوشمند و فرا زمینی دیگری که ما را شبیه‌سازی کرده‌اند از کجا آمده‌اند و هوش آن‌ها ناشی از چیست؟ اگر بگویید تمدنی دیگر جهانی دیگر و... می‌گوییم پس آن‌ها چه؟ پس قطعا باید در پله‌ی اول هوشمندی بوده باشد که هوش و فراست را منتشر کرده است که ما به آن می‌گوییم خداوند متعال.

نکته‌ای که در آخر می‌خواهم خدمت شما عزیزان عرض نمایم این است که:

حیطه‌ی فناوری «هوش مصنوعی» بسیار بسیار گسترده است، و واقعا افق‌های بسیار رنگینی را برای بشر ترسیم کرده است، از جمله درمان بیماری‌ها، خدمات رفاهی و دیگر امورات.

ما در این یادداشت فقط به نقد ادعای پاره‌ای از ناباوران پرداختیم که می‌خواهند خلقت پروردگار توانا را زیر سوال ببرند، وگرنه به هیچ عنوان قصد بی‌ارزش کردن و بی‌اهمیت جلوه دادن این تکنولوژی اعجاب‌انگیز را نداشته‌ایم، ما تلاش کردیم جایگاه واقعی آن (طبق فرض‌هایی که برایش مطرح کرده‌اند و هنوز به تحقق نپیوسته است) را بشناسید.

و صلی الله علی روح سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد

خلقت جنین در قرآن

یکی از شبهاتی که سالهاست اسلام‌ستیزان به ان اتکا می‌کنند مسئله‌ی خلقت جنین در قرآن می‌باشد. در تقابل با آنان مسلمانان نیز کلیپ‌های بسیار جذابی تهیه کرده‌اند و با انیمیشن‌های متنوع دیدگاه قران کریم را به

تصویر کشیده‌اند. ولی بازهم شبهات زیادی در این زمینه منتشر می‌شود و به کرّات مشاهده نموده‌ام مسلمانان را به چالش می‌طلبند.

جنین‌شناسی یک رشته‌ی کاملا تخصصی می‌باشد و وارد شدن افراد غیر متخصص به این حوزه قطعا با لغزش و خطا همراه خواهد بود. لذا برای جلوگیری از خطاهای فوق، قبل از هر چیز مطالب علم جنین‌شناسی را به دقت مطالعه نمودم تا با درکی کاملا واقع‌گرایانه و علمی شبهات مطرح‌شده را پاسخ دهیم.[1]

جالب است بعد از اتمام تحقیقات متوجه شدم تمام شبهات منتشرشده، ناشی از سطحی‌نگری شبهه‌افکنان به موضوع مورد نظر می‌باشد (شاید هم اوج خصومت آن‌ها با اسلام مبارک!).

بر فرض مثال از ۱۰ مرحله، سه مرحله را در نظر نگرفته‌اند و تصور می‌کنند این اشکال قرآن است(!) اما مشکل از عدم مطالعه و دقت خودشان می‌باشد. قبل از بررسی شبهات ان شاء الله گذری بر موضوعات خواهیم داشت تا دوستانی که در این زمینه مطالعه نداشته‌اند هم در مورد مسئله آگاهی کسب کنند و با ما همراه شوند.

لذا ابتدا ببینیم قرآن کریم خلقت جنین را چگونه به تصویر کشیده است؟ علم در مورد دیدگاه قرآن چه می‌گوید؟ و...



۱. برای مطالعه‌ی در خصوص مبحث جنین شناسی به دو منبع مراجعه کرده ام: الف: جنین شناسی پزشکی "به استناد آیات قرآن و احادیث" مؤلف: دکتر قاسم ساکی، جنین شناس وعضو هیئت علمی گروه آناتومی و جنین شناسی دانشگاه جندی شاپور اهواز. ب: سایت‌های اینترنت.

با یک بررسی اجمالی متوجه می‌شویم که قرآن کریم برای خلقت جنین شش مرحله را معرفی نموده است:

۱. نطفه

۲. علقه

۳. مضغه

٤. استخوان

٥. گوشت

٦. خلق اخر

و این مراحل در ایات ۱۲ تا ١٤ سوره‌ی مومنون مطرح شده است. توجه بفرمایید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾

«ما انسان را از عُصاره‌ای از گل آفریده‌ایم. سپس او را به صورت نطفه‌ای درآورده و در قرارگاه استوار (رحم مادر) جای می‌دهیم. سپس نطفه را به صورت لخته خونی، و این لخته خون را به شکل قطعه گوشت جویده‌ای. و این تکّه گوشت جویده را بسان استخوانهای ضعیفی درمی‌آوریم، و بعد بر استخوانها گوشت می‌پوشانیم، و از آن پس او را آفرینش تازه‌ای بخشیده و (با دمیدن جان به کالبدش) پدیده‌ی دیگری خواهیم کرد. والامقام و مبارک یزدان است که بهترین اندازه‌گیرندگان و سازندگان است.»

قبل از ورود به بحث اصلی بدانید آن خاکی که آیه‌ی مبارک مطرح فرموده فقط برای حضرت آدم صدق می‌کند و به جز ایشان برای تمام انسانهای دیگر از مرحله‌ی نطفه شروع می‌شود.

نطفه:

زمانی که مرد و زن با هم آمیزش می‌کنند و انزال صورت می‌گیرد، بین سلول‌های جنسی مرد (اسپرم) و سلولهای جنسی زن (تخمک) لقاح صورت می‌پذیرد. به سلولی که از این تلفیق ایجاد می‌گردد «زیگوت» می‌گویند.

زمانی که همانندسازی کروموزوم‌ها در داخل زیگوت انجام شد، این بار زیگوت برای تقسیم آماده می‌شود و سپس به دو سلول تقسیم می‌گردد و پس از آن تقسیم‌های دیگر... با تقسیم‌های متوالی سلول‌ها کوچک‌تر می‌شوند که به آن‌ها «بلاستومر» می‌گویند.

بعد از ۳ تا ٤ روز تعداد سلول‌ها به ۱۲ تا ۱٦ عدد می‌رسد که به هم می‌چسپند، قیافه‌ی آن توده، شبیه شاه‌توت می‌باشد و به آن «مورولا» می‌گویند، یک پرده‌ی شفاف هم به دور مورولا ایجاد می‌گردد.

سلول‌های درونی مورولا در نهایت اعضای بدن ما را تولید می‌کنند و سلول‌های خارجی آن باعث ایجاد جفت می‌شود. جفت عضوی مسطح است که دور تا دور جنین را می‌گیرد و نقش آن انتقال مواد بین مادر و جنین می‌باشد.

مراحلی که تا اینجا عرض نمودیم در «لوله‌ی رحم»[1] انجام می‌شود سپس مورولا به رحم می‌رسد، مواد مترشحه از غددِ رحم به داخل آن پرده‌ی شفاف نفوذ می‌کنند و فضایی ایجاد می‌کنند به نام بلاستوسل. در این حالت به جنین بلاستوسیت می‌گویند. این وضعیت ٤ تا ٥ روز بعد از لقاح دیده می‌شود.

جنین روز ششم از پرده‌ی شفاف خارج می‌شود (که به آن رهاسازی می‌گویند) و شروع به نفوذ در دیواره‌ی رحم می‌کند. روز هشتم سلول‌های بلاستوسیت که اصلا دارای نظم نیستند به دو لایه‌ی منظم با نام‌های «هیپوپلاست» (که سلول‌های مکعبی شکلی دارد) و «اپی‌پلاست» (که داری سلول‌های استوانه‌ای شکل می‌باشد و بر روی لایه‌ی هیپوپلاست تشکیل می‌شود).

جفت هم که دور نطفه را گرفته به دو لایه‌ی «سیتوتروفوبلاست» و «سن سیتو تروفوبلاست» تقسیم می‌شود.

همان روز هشتم حفره‌ی کوچکی در اپی‌پلاست ظاهر می‌شود که حفره‌ی آمنیوتیک نامیده می‌شود، در آن حفره مایعی به نام آمنیون دور جنین را می‌گیرد و بسیار مفید می‌باشد (مانند یک بالشتک عمل می‌کند و نقش ضربه‌گیر را دارد، عایق دما است و نمی‌گذارد گرما و سرما به جنین منتقل شود و...).

---

١. یک لوله‌ی ٨ تا ١٠ سانتی متری که به رحم ختم می‌شود.

روز نهم مشاهده می‌شود که در سن سیتوفروتوپلاست حفره‌هایی به نام لاکونا ایجاد می‌گردد، سپس این حفره‌ها توسط خون مادر پر می‌شود و اطراف جنین را خون می‌گیرد.

این مراحل تا ۱۱ الی ۱۲ روز بعد از لقاح انجام می‌شود و پس از آن وارد مرحله‌ی دوم یعنی علقه می‌شویم.

اگر به آیات نگاهی بیندازید پروردگار متعال برای این مرحله فرموده نطفه را در قرارگاه استواری (مکین) قرار دادیم. به نظر شما چرا پروردگار منان آن را استوار و «امن» معرفی نموده است؟

استخوان لگن از آن محافظت می‌کند، به وسیله طناب‌هایی به لگن محکم شده است، تا انتهای حاملگی حجم آن چند درصد افزایش می‌یابد، تا وقت زایمان انقبضات چندانی ندارد (به دلیل هورمون پروژسترون) وگرنه بچه پایین می‌آمد و...

علقه:

علقه، دومین مرحله‌ی تکاملی جنین می‌باشد. گفتیم که جنینِ تقسیم‌شده به دو لایه‌ی «اپی لاستی» و «هیپو لاستی» تقسیم می‌شود، آن‌ها هم در این مرحله، طی روندی به نام گاسترو لاسیون به اکتو درم، مزو درم و آندودرم تبدیل می‌شوند.

در نهایت: لایه‌ی اکتودرم باعث ایجاد مغز و نخاع و بینی و چشم و... می‌شود، لایه‌ی مزودرم باعث ایجاد غضروف‌ها و استخوان‌ها و عضلات و... می‌شود و لایه‌ی آندودرم باعث ایجاد پوشش اپی تلیایی مثانه و پیش‌راه و

لوزه‌ها و تیموس و... می‌شود. اما باید بدانیم در کلام عـرب «علقـه»[1] می‌توانـد به سه مفهوم [غیر منحصر] معنا شود:

۱. زالو

۲. خون بسته

۳. آویزان

جالب اینجاست که بصورت اعجاب‌انگیزی هر سه معنا برای جنین در ایـن مرحله صدق می‌کنند!

چرا زالو؟

زالو موجودی است که در برکه‌ها زندگی می‌کنـد، از نظـر تغذیـه وابسـته بـه دیگران است و از راه مکیدن خون زندگی خود را تامین می‌نماید.

جنین از روز ۱۲ تا ۲۱ وارد مرحله‌ی علقه می‌شود، تـا قبـل از ورود بـه ایـن مرحله (چون در لوله‌ی رحم بود یا در رحم شناور بـود) از مایعـات اطـراف خـود تغذیه می‌کرد.

ولی این بار منبع تغذیه‌ی دیگری دارد، در مطالب بالا عرض کردیم کـه روز نهم در سن سیتو فروتوپلاست (یکـی از لایـه‌هـای جفـت) حفـره‌هـایی بـه نـام لاکونا ایجاد می‌شود که توسط خون مادر پر مـی‌شـوند. ایـن رونـد ادامـه پیـدا می‌کند تا خون مادر دور تـا دور جنـین را مـی‌گیـرد، در ایـن حالـت مـی‌گوینـد گردش خون رحمی جفتی برقرار شـده اسـت. از ایـن بـه بعـد جنـین نیازهـای

---

۱. رک: الصحاح تاج اللغة- الجوهری، ج ٤، ص ١٥٢٩؛ لسان العـرب- ابـن منظـور، ج ١٠، ص ٢٦٧.

خود را از طریق خون مادر دریافت می‌کند (به وسیله‌ی انتشار غذا و اکسیژن و...).

بنابراین مشاهده می‌کنیم که جنین مانند زالو از خون شخص دیگری تغذیه می‌کند. همچنین جنین در این مرحله شباهت بسیار زیادی به زالو دارد با جستجو در اینترنت عکس‌های مورد نظر را خواهید یافت.[1]

اما چرا می‌گویند شبیه **خون بسته** است؟

خون بسته یا خون لخته خصوصیتی دارد که خون در یک‌جا جمع می‌شود و هیچ جریانی ندارد. مطالعات نشان داده رگ‌سازی و تولید خون در جنین دقیقا در این مرحله (علقه) انجام می‌شود، یعنی خون تشکیل شده ولی هنوز در رگ‌ها جاری نیست.

قلب در روز ۲۲ تا ۲۳ شروع به ضربان می‌کند (گفتیم که مرحله‌ی علقه از روز ۱۲ تا روز ۲۱ ادامه دارد) و خون همین گونه در مجاری وجود دارد بدون گردش. آیا مفهوم خون بسته هم کاملاً تحقق نمی‌یابد؟

جالب است بدانیم این دقیقا جایی است که باعث تعجب استاد جنین شناسی تورنتوی کانادا پروفسور کیت مور[2] شد؟ او بسیار تعجب کرد و گفت تحقیقات ما نشان داده که خون در این مرحله درون مجاری بسیار باریک محبوس است! لذا مشخص می‌شود قرآن به جز شکل خارجی، تکوین داخلی را هم پوشش داده است!

---

۱. برای مشاهده‌ی عکس‌ها کافیست در گوگل بنویسید تشابه جنین و زالو.
۲. برای مطالعه‌ی بیوگرافی استاد کیت مور و چگونگی آشنایی او با اسلام، کافیست در سایت گوگل اسم ایشان را جستجو نمایید.

برای مفهوم آویزان چه می‌توان گفت؟

جنین در این مرحله در حفره‌ای به نـام حفـره‌ی آمونیـومی شـناور اسـت و توسط «ساقه‌ای اتصالی» که بعدا بند ناف می‌شود بـه پـرده کوریـونی و از ایـن راه به دیواره‌ی رحم آویزان شده است[1].

اگـر مـی‌خواهیـد تصـویر سـاقه‌ی اتصـالی و شـیوه‌ی آویـزان بـودن آن را مشاهده بفرمایید روی گوگل بنویسید:

Connecting stalk

ساقه‌ی اتصالی بخشی از مزودرم خارج رویـانی اسـت کـه در روز ۱۲ تـا ۱۳ دیده می‌شود (مرحله‌ی علقه).

سبحان الله! این توضیحاتِ دقیق در کتابی است که ۱٤ قرن پـیش، نـزول پیدا کرده است[2]...!

مضغه:

سومین مرحله از تکامل جنین را مضغه می‌نامند، ایـن دوره از روزهـای ۲۲ تا ۲۳ شروع می‌شود و تا حدود هفته‌ی ششم ادامه می‌یابد. مضـغه در لغـت بـه

---

۱. اگر می‌خواهید تصویر سـاقه‌ی اتصـالی و شـیوه‌ی آویـزان بـودن آن را مشـاهده بفرماییـد: کافیست در سایت گوگل کلمه‌ی «Connecting stalk» را جستجو نمایید

۲. با بررسی سایت‌های مربوطه مشخص می‌شود که اندازه‌ی جنین در هفته‌ی چهارم بـارداری (حتّی یک هفتـه بیشـتر از مرحلـه‌ی علقـه) بـه انـدازه‌ی تخـم ریـز خشـخاش می‌باشـد. سایت‌هایی که به توضیح دانه‌ی خشخاش پرداخته‌اند هم می‌گویند سـایز آن ۰/۱ الـی ۰/۲ میلی‌متر می‌باشد... سبحان الله. قرآن کریم این جزئیات را در مورد زمانی بیـان کـرده کـه جنین ۱۰ برابر کوچکتر از میلی‌متر می‌باشد...آیا ناباوران ایمان نمی‌آورند؟

ماده‌ای می‌گویند که شبیه گوشت جویده شده باشد.[1] اگر توجه بفرمایید گوشت جویده شده چه مشخصاتی دارد؟

در دهان در حال جابجایی است. به دلیل فشارِ دندان‌ها شکل ثابتی نخواهد داشت، بعد از خارج کردن از دهان آثار دندان روی آن باقی خواهد ماند و... ولی واقعا چرا خداوند متعال جنین را در این مرحله به گوشت جویده شده تشبیه فرموده است؟

قبل از هر چیز بدانید در این مرحله هیچ گوشتی وجود ندارد و فقط توده‌ی سلولی است که به دور هم جمع شده است. لذا تصور نفرمایید که خدای متعال منظورش این است که به گوشت جویده شده تبدیل شده است!

اگر به عکس جنین در این مرحله نگاه کنید مشاهده می‌شود که در نمای جانبیِ جنین قطعاتی جدا از هم و پشت سر هم به نام «سومیت» ظاهر می‌شود. (گره‌هایی هستند که در پشت جنین ایجاد می‌شود، که درست مانند جای دندان است) سومیت‌ها از سر به دم تشکیل می‌شوند (هر روز ۳ جفت از آن‌ها ظاهر می‌گردد). مشاهده شده که در پایان هفته‌ی پنجم ۴۲ تا ۴۴ جفت سومیت ایجاد شده است. البته عده‌ای از آن‌ها بعدا از بین می‌روند، سومیت‌ها در ساختن مهره‌ها، دنده‌ها و عضلات و اندامهای بالا و پایین و... نقش دارند.

---

۱. ن ک: المفردات فی غریب القرآن- راغب، ص ۷۷۰؛ لسان العرب- ابن منظور، ج ۸، ص ۴۵۱.

در همین مرحله افزون بر سومیت‌ها قوس‌هایی به نام قوس‌های حلقـی در ناحیه فوقانی جنین (درسـت زیـر برآمـدگی سـر) ایجـاد مـی‌شـود. لـذا در حـد فاصل این قوس‌ها شکافهایی به نام شکاف‌های حلقی قابل مشاهده است.

وجود قوس‌های حلقی و سومیت‌ها، به جنین شکلی ماننـد گوشـت جویـده شده می‌دهد که بعد از جویدن و نرم کردن جای دندان روی آن مشخص است.

حتی طبق تعریفاتی که در اول از مـاده‌ی جویـده شـده در دهـان داشـتیم (جابجـایی و نداشـتن شـکل ثابـت...) بـه دلیـل اینکـه جنـین درون کیسـه‌ی آمونیومی در حال جابجا شدن می‌باشد این شروط هم به وقوع می‌پیوندد.

در آیه‌ی ۵ سوره‌ی مبارکه حج از مضغه‌ی مُخَلَّقِه و غیر مُخلَّقه سخن گفتـه است، طبق بررسی‌هایی که انجام شده آنگونه کـه از نصـوص و مطالـب علمـی برداشـت مـی‌شـود، مخلقـه بـه حـالتی مـی‌گوینـد کـه دارای سـلول‌هـای تخصص‌یافته باشد و در تشکیل اعضایی همچون گوارش و... نقش دارد، غیـر مخلقه یعنی تخصص‌یافته نیست.

عظام:

مطالعات جنین‌شناسی نشان می‌دهد که مرحله‌ی ظهور اسـتخوان‌هـا در هفته‌ی ششم انجام می‌پـذیرد، سـومیت‌هـا و قـوس‌هـای حلقـی نقـش بسـیار مهمی در این مرحله دارند. جهت آشنایی در نظـر داشـته باشـید کـه مـا چهـار نوع استخوان داریم:

۱. استخوان بلند (مثلا در پا)
۲. استخوان کوتاه (مثلا در مچ دست، کارپال)
۳. استخوان پهن (مثلا سقف جمجمه)
٤. استخون نامنظم (مثلا بعضی از استخوان‌های جمجمه)

لحم:

مرحله‌ی پنجمِ معرفی‌شده توسط قرآن، پوشیدن استخوان‌ها با گوشت می‌باشد. اگر به آیه توجه بفرمایید نمی‌گوید مضغه را تبدیل به استخوان و گوشت کردیم! بلکه می‌گوید استخوان را خلق کردیم و بر آن گوشت پوشاندیم، یک تفکیکی بین این دو قائل شده است و این یک واقعیت علمی بزرگ می‌باشد.

ما سه نوع عضله داریم:

عضله‌ی اسکلتی (ارادی است، انقباض سریع دارد، فراوان‌ترین نوع عضله، چند هسته و دارای خطوط عرضی... مثلا عضله‌ی دست)، عضله‌ی قلبی (غیر ارادی، بسیار قدرتمند، آهنگ منظم، سلول‌های منفرد و شاخه‌دار و طویل... عضله‌ی قلب)، عضله‌ی صاف (غیر ارادی، انقباض بسیار کند، دوکی شکل، فاقد نوار عضلانی... مثلا دیواره رگ‌های خونی).

اگر دقت کنیم مشخص می‌شود که منظور قرآن کریم عضلات اسکلتی می‌باشد، چون عضلات دیگر از قبل ساخته شده‌اند... مثلا عضله‌ی قلب حتما ساخته شده که قلب ضربان دارد یا عضله‌ی رگ‌های خونی ساخته شده است، این هم یکی از **اعجازهای بزرگ** قرآن کریم می‌باشد.

خلق آخر:

دوره‌ای از زندگی جنین می‌باشد که از ماه سوم شروع می‌شود و تا انتهای دوران بارداری ادامه می‌یابد.

در این دوره ارگان جدیدی ساخته نمی‌شود و فقط اندامهایی که تا اینجا ساخته شده‌اند بالغ می‌گردند. آنگونه که از احادیث فهم می‌شود در این

مرحله روح به کالبد انسان دمیده می‌شود. لذا قرآن کریم هم آن را خلق آخر معرفی فرموده است.

نمی‌دانم واقعا در مقابل این همه عظمت و دقت چه می‌توان گفت! ولی بگذارید اول شبهات را پاسخ دهیم (تا قلب مخاطبان به آرامش برسد...) متن فرد شبهه‌افکن کمی طولانی است و دارای شبهات فراوانی می‌باشد، لذا مطلب به مطلب پیش می‌رویم.

شبهه:

مراحل ذکر شده عبارتند از: تبدیل نطفه به خون بسته (علقه) و سپس تبدیل به گوشت جویده شده (مضغه) و سپس تبدیل به استخوان و سپس استخوان توسط گوشت پوشیده می‌شود و سپس آفرینش دیگر.

پاسخ:

خیر تقسیم‌بندی شما ناقص است، مرحله‌ی ایجاد نطفه را چرا بیان نکردید؟!

همچنین ترجمه هم اشتباه است، این تبدیل به استخوان را از کجا آورده‌اید؟ مضغه که به استخوان تبدیل نمی‌شود بلکه در جنین استخوان‌هایی خلق می‌شود. اگر حرف شما درست می‌بود باید به جای «خلقنا» می‌فرمود «بدّلنا»، پس حرف شما اشتباه است.

شبهه:

حدیثی صحیح و متفق علیه در تفسیر ایه‌ی فوق (و آیات مشابه) آمده است:

(حدثنا رسول الله وهو الصادق المصدوق قال إن أحدكم يجمع في بطن أمه أربعين يوما ثم علقة مثل ذلك ثم يكون مضغة مثل ذلك ثم يبعث الله و ملكا فيؤمر بأربعة برزقه وأجله وشقي أو سعيد) (صحیح بخاری ۶/۲۴۳۳)

«پیامبر گفت هر یك از شما در شکم مادرش گرد می‌اید به مدت ۴۰ روز و سپس علقه می‌شود به همان مقدار (۴۰ روز) و سپس مضغه می‌شود به همان مقدار (۴۰ روز) سپس خدا ملکی را می‌فرستد و به چهار چیز امر می‌شود به رزق و مرگ و شقی بودن یا سعید بودن.»

بر اساس این حدیث مدت نطفه ۴۰ روز و مدت علقه نیز ۴۰ روز و مدت مضغه نیز ۴۰ روز می‌شود.

پاسخ:

خیر دیدگاه شما کاملا ناقص و اشتباه است. ما حدیث دیگری از رسول اکرمﷺ داریم که می‌فرماید:

(إذا مرَ بالنُّطْفة ثنْتان وأرْبعُون ليلةً، بعث اللهُ إليها ملكًا، فصوّرها وخلق سمْعَها وبصرها وجِلْدها ولحْمها وعظامها، ثُمّ قال: يا ربّ أذكرٌ أمْ أُنْثى؟ فيقْضي ربُّك ما شاء، ويكْتُبُ الْملكُ. ثمّ يقُولُ: يا ربّ أجلُهُ. فيقُولُ ربُّك ما شاء، ويكْتُبُ الْملكُ. ثمّ يقُولُ: يا ربّ رزْقُهُ. فيقْضي ربُّك ما شاء، ويكْتُبُ الْملكُ، ثُمّ يخْرُجُ الْملَكُ بِالصّحيفة في يده، فلَا يزيدُ على ما أُمر ولا ينْقُصُ)[1]

«هرگاه ۴۲ شب بر (انعقاد) نطفه گذشت خداوند متعال فرشته‌ای به سوی آن روانه می‌کند. پس آن نطفه را شکل می‌بخشد و گوش و چشم و پوست و

---

۱. صحیح مسلم، ج ٤، ص ۲۰۳۷ ح ۲٦٤٥.

گوشت و استخوانش را می‌آفریند، سپس فرشته می‌فرماید: پروردگارم آیا مذکر است یا مؤنث؟ پس پروردگارت هرچه اراده نمود مقدر می‌فرماید و فرشته می‌نویسد، سپس می‌گوید: ای پروردگارم روزی‌اش چطور باشد؟ پس پروردگارت هر طور که خواست و اراده نمود مقدر می‌نماید، و فرشته نیز می‌نویسد، سپس فرشته با صحیفه (نامه) در دستش بیرون می‌رود و بعد، بر آنچه که الله متعال فرمان داده نه چیزی اضافه می‌کند و نه چیزی کم می‌نماید.»

مشاهده بفرمایید پیامبر صراحتا فرموده بعد از ٤٢ شب ملایکه‌ای می‌آید و آن نطفه را شکل می‌بخشد (گوش و چشم و پوست و استخوان و گوشت را می‌آفریند). دقت کنید در حدیث مذکور نوشته مراحل پنجگانه اول (به جز خلق آخر) در آن ٤٢ شب انجام می‌شود. و آنگونه که از مجموع احادیث فهم می‌شود منظور حدیث اول ١٢٠ روز نیست! که ٤٠ روز فقط نطفه باشد و ٤٠ روز فقط علقه باشد و ٤٠ روز فقط مضغه!

بلکه نتیجه می‌گیریم «مثل ذالک»هایی که رسول اکرم در حدیث اولی می‌فرماید، منظور این است که آن هم در همین بازه‌ی ٤٠ روزه اول انجام می‌شود. یعنی این ٤٠ها با همدیگر مساوی هستند، ولی اسلام‌ستیزان فکر می‌کنند مثل ذالک یعنی ٤٠ روز دیگر و این ٤٠ها با هم جمع می‌شوند و در نهایت می‌شود ١٢٠.

شبهه:

برای مقایسه‌ی مراحل ذکر شده با واقعیت‌های رشد جنین به هر کتاب جنین‌شناسی دانشگاهی می‌توانید مراجعه کنید. برای تسهیل امر دراینجا به اختصار، مراحل رشد جنین را در اشکال زیر آورده‌ام... (شبهه‌افکن از منظر

علم پزشکی ۲۳ مرحله را معرفی نموده است، برای جلوگیری از طولانی شدن همه‌ی آن توضیحات را ذکر نمی‌کنیم و در پایان می‌گوید:)

مشاهده می‌کنید جنین دائما در حال تغییر و تکامل است، حال کدامیك از مراحل علقه است و کدام مضغه و کدام استخوان و کدام دمیدن روح. هیچکدام از این مراحل در دوره‌ی رشد جنین وجود ندارند.

پاسخ:

جناب شبهه‌افکن باید بداند حتی در گرایش‌های مختلف علم شیوه‌ی تقسیم‌بندی متفاوت است چه رسد به تقسیم‌بندی که قرآن انجام داده است.

به عنوان مثال، در رشته زنان و زایمان طول دوره بارداری را به «سه دوره»: سه ماهه اول، دوم و سوم تقسیم می‌کنند، ولی در حوزه جنین‌شناسی این دوره را به «دو مرحله»: دوره رویانی (Embryonic Period) و دوره‌ی جنینی (Fetal Period) تقسیم می‌کنند.

آیا می‌توان به جنین‌شناسان اشکال گرفت و گفت پس کجاست آن سه دوره‌ی که در رشته‌ی زنان و زایمان از آن حرف می‌زنند! پس حرف یکی از شما اشتباه است!؟

خیر، رشته‌های مختلف تقسیم‌بندی‌های متفاوتی دارند، همه درستند و هر کدام از زاویه دید خود آن را مورد بررسی قرار داده‌اند. تقسیم‌بندی قرآن هم یک تقسیم‌بندی دیگر می‌باشد و هرگز نمی‌توانیم بگوییم چون در پزشکی گفته ۲۳ مرحله، پس مال قرآن اشتباه است. پس این بر می‌گردد به درک ناقص شما از موضوع.

شبهه:

جنین در هیچ مرحله‌ای خون بسته نیست و در هیچ مرحله‌ای (شبیه) گوشت جویده نیست و در هیچ مرحله‌ای استخوان نیست. اساسا رشد تمام بافتها از جمله عضله و استخوان با هم پیش می‌روند نه اینکه ابتدا جنین تبدیل به استخوان شود و سپس گوشت اطراف استخوانها را فرا گیرد. همچنین هیچ تغییری که نشانگر دمیدن روح باشد در جنین اتفاق نمی‌افتد.

پاسخ:

ما هرگز نگفته‌ایم جنین تبدیل می‌شود به خون بسته! بلکه می‌گوییم به دلیل وجود خون در رگ‌ها و عدم ضربان قلب مانند خون بسته (خون لخته) به نظر می‌رسد.

این که می‌گویید شبیه گوشت جویده‌شده نیست. احتمالا یا هیچ وقت گوشت نجویده‌اند یا هنگام خوردن گوشت لامپ‌ها را خاموش کرده‌اید و در تاریکی غذای خویش را میل کرده‌اید.

لذا یک بار هم که شده امتحان کنید. وقتی گوشت خوردید آن را زیاد بجوییم ولی نبلعید (قورت ندهید) از دهان بیرون بیاورید ببینید جای دندان روی آن مشخص است یا نه!

در سایتی خواندم ملحدی نوشته بود که گوشت با جویدن کوبیده می‌شود، تکه‌پاره می‌شود جنین این گونه نیست، چرا مسلمانها چنین تعبیری را بکار می‌برند؟

پاسخ این است که مگر ما گفته‌ایم کوبیده نمی‌شود! اگر کوبیده نشود چگونه اثر دندان‌ها روی آن مشخص می‌گردد. همچنین آن تکه پاره‌ها در

نهایت در دهان به هم می‌چسپند و قرار نیست مثل کیک‌های خشکی که در کودکی می‌خوردیم و فوت می‌کردیم تماما از دهانمان خارج می‌شد، اینگونه پخش و تکه تکه شود.

اما چیزی که بسیار مایه‌ی تعجب است دوباره حرف خود را تکرار کرده و می‌گوید:

جنین در هیچ مرحله‌ی «تبدیل» به استخوان نمی‌شود! دوستان بدانید این حرف خودش است و همان گونه که توضیح دادیم جنین هیچ وقت به استخوان «تبدیل» نمی‌شود بلکه استخوان‌هایی در آن ظاهر می‌گردد (خلق می‌شود).

می‌گوید «رشد» همه‌ی عضله‌ها و استخوان‌ها با هم پیش می‌رود.. آیا اشتباه او را متوجه شدید؟ ما کی از «رشد» حرف زده‌ایم؟ ما داریم «پدیدار شدن اولیه» را مطرح می‌کنیم.

و همچنین می‌گوییم وقتی گوشت پدیدار می‌شود منظور عضله‌ی اسکلتی می‌باشد و عضله‌ی قلبی قبلا برای قلب ایجاد شده همچنین عضله‌ی صاف برای رگ‌ها ایجاد شده بود. که علم این تقدم استخوان بر عضله‌ی اسکلتی را کاملا پذیرفته است.

از ناباوران بپرسید، زمانی که هنوز دست و پا جوانه نزده است (ایجاد نشده است) چگونه استخوان و عضله‌ی اسکلتی ایجاد شد؟

به منابع نگاهی بیندازید متوجه می‌شوید که در هفته‌ی هشتم بارداری استخوان‌ها تشکیل می‌شود، و باید اول استخوانی باشد تا گوشتی به دور آن تشکیل شود. لذا دیدگاه قرآن کریم از لحاظ علمی و عقلی درست می‌باشد و دیدگاه ناباوران غلط است.

شبهه:

وضعیت از این هم بدتر می‌شود اگر حدیث فوق را همراه با آیات بررسی کنید. حدیث گفته که قبل از علقه ۴۰ روز طی می‌شود طبعا بر طبق آیات فوق این دوره‌ی ۴۰ روزه دوره‌ی نطفه خواهد بود. در صورتی که نطفه (لقاح اسپرم و تخمك و تشکیل سلول تخم) در بخشی از یك روز تشکیل می‌شود. و ۴۰ روز شامل ۱۶ مرحله تغییر می‌شود. چطور می‌شود این‌همه مراحل را نطفه نامید. طبق حدیث از مرحله‌ی ۱۶ تا ۴۰ روز بعد جنین بصورت علقه (خون بسته) است که بی‌معنی است و...

پاسخ:

این را در سطور گذشته پاسخ دادیم که درک شما از حدیث نادرست است، و برای اینکه اثبات کنیم منظور پیامبرﷺ فقط یک ۴۰ روزی است، حدیث صحیح دیگری را ذکر کردیم.

شبهه:

عده‌ای از معجزه‌تراشان سعی کرده‌اند که به کمك محمد بیایند و از این‌همه غلط معجزه بسازند. گفته‌اند که منظور از علقه زالوست نه خون بسته. یعنی قرآن می‌خواسته بگوید که جنین شبیه زالوست. چون مثل زالو به دیواره‌ی رحم می‌چسبد.

اما این نظر باطل است چون اولا مخالف نظر و فهم تمام مفسران و عالمان دینی و صحابه در ۱۴۰۰ سال گذشته است..

چنانچه سیوطی در تفسیرش می‌گوید علقه جمع علق است به معنی خون غلیظ. ثانیا: اگر فرض کنیم که تمام بزرگان دین اشتباه کرده‌اند و منظور

زالوست بازهم مسئله حل نمی‌شود چون جنـین بعـد از هفتـه‌ی اول تـا آخـر ۹ ماهگی به دیواره‌ی رحم چسـبیده است بنابراین بایـد گفـت علقـه شـامل تمـام دوره‌های جنینی می‌شود که برخلاف نص قرآن است.

پاسخ:

اولا این سخنان مال پروردگار مهربان است نه محمدﷺ. ثانیا ثابـت کـردیم که این‌همه غلط، شرح حال شبهات شماست نه آیات قرآن. ثالثا ما مـی‌گـوییم علقه هر سه مفهوم را تداعی می‌کند، نه اینکه بگوییم زالو است و نیست و...

در مورد علمای بزرگـوار هـم (وارثـان انبیـاء) بدانیـد آن‌هـا نـور چشـمان مـا هستند ولی قرار نیست هر چه می‌گویند لایتغیّر باشد، کما اینکـه آن بزرگـواران طبق فهم زمان خود آیات را تفسیر کـرده‌انـد. بدانیـد مـا بـا آیـات الهـی طـرف هستیم نه با دیدگاه علما. و در هر حال از آن دیدگاه‌ها جهت فهـم و درک آیـات کلام پروردگار استفاده می‌کنیم، نه اینکه آن‌ها را در جای آیه قرار دهیم.

همچنـین مـا زالـو را صـرفا بخـاطر چسـپنده بـودن نپذیرفتـه‌ایـم کـه ایـن ادعاهای بزرگ را مطرح مـی‌کنیـد کـه تـا ۹ مـاهگی چسـپیده اسـت پـس کـلا بارداری یعنی علقه! بلکه به دلیل مکیدن خون (دقیقـا ماننـد جنـین) و شـکل ظاهری‌اش (دقیقا مشابه جنین) چنین تعبیری در قرآن بکار رفته است.

از طرفی ثابت کردیم که در مرحله‌ی علقه جنین بوسیله‌ی ساقه‌ی اتصـالی به دیواره‌ی کوریونی در درون حفره‌ی آمونیومی آویزان می‌باشد.

شبهه:

ممکن است بگویند که زالو نامیدن جنین نه بخاطر چسبیدن به رحم بلکـه بخاطر شکل خمیده‌ی جنین است. اما بازهم مشکل حل نمی‌شـود چـون اولا

شکل عادی زالو خمیده نیست و ثانیا جنین از هفته‌ی سوم تا آخر ۹ ماه فرم خمیده دارد بنابراین بازهم باید گفت که علقه شامل تمام دوره‌های جنینی می‌شود که برخلاف نص قرآن است.

پاسخ:

جالب است. اصلا سراغ مکیدن خون نمی‌روید، چون می‌دانید تمام رشته‌های شما را پنبه خواهد کرد. من نمی‌دانم ما کی گفته‌ایم نقطه اشتراک زالو و جنین «خمیدگی» می‌باشد که شما ادعا می‌کنید جنین هر ۹ ماه «خمیده» است. این هم از ادعاهای بی‌اساس خودتان است.

در توضیحات اولیه هم خدمت شما عزیزان عرض کردم بروید در سایت گوگل بنویسید «تشابه زالو با جنین» و به عکس‌های مربوطه نگاه کنید، ببینید آیا واقعا حمد و ثنای پروردگار را زیر لب زمزمه خواهید کرد یا خیر.

شبهه:

جالبتر از همه اینست که بدانید که این گفته‌ی قران در مورد مراحل رشد جنین از قرنها قبل از اسلام در جوامع ان زمانها رایج بوده است. گالن پزشک مشهور یونانی در حدود سال ۱۵۰ پس از میلاد (۴۵۰ سال قبل از محمد) در ترکیه‌ی فعلی نوشته است که:

پاسخ:

توجه داشته باشید، از هر خدعه‌ای استفاده می‌کنند تا تفکر الحادی خود را در جامعه ترویج دهند.

یک ساعت است حرف قرآن را نقد می‌کند و غیر علمی می‌داند، حال می‌گوید برگرفته از کتاب‌های گذشته است، خب چرا از همان اول نمی‌گفتید قرآن از کتاب‌های گذشته مطلب نقل کرده وآن مطالب به دلایل علمی زیر نادرست می‌باشند؟ توجه بفرمایید که جهت فریب مخاطب چگونه مطالب را پشت سر هم تنظیم کرده‌اند.. اما دوستان، این ادعای خودشان است:

اولا ثابت کردیم مطالب قرآن کاملا درست می‌باشد ثانیا مطالب قرآن با حرف پزشکان قبل از خود کاملا تفاوت دارد و به هیچ عنوان از آن‌ها نقل نشده است وآن زمان علم آن‌ها در این حد نبوده است.

شبهه‌افکن سخنان گالِن (یا همان جالینوس) را قید کرده است، ببینیم آیا گالن هم مانند قرآن به بیان مراحل خلقت پرداخته است؟

شبهه:

حرف‌های گالن:

«خلقت جنین به چهار مرحله تقسیم می‌شود. مرحله‌ی اول که شکل منی (معادل نطفه) غالب است.. وقتی که با خون پر شد (معادل علقه) و هنوز قلب و مغز و کبد ساخته نشده‌اند و بی‌شکل است ولی دارای جسمیت است و اندازه‌ی قابل‌ملاحظه‌ای دارد این مرحله‌ی دوم است و شکل گوشت دارد (معادل مضغه) نه منی.. مرحله‌ی سوم به دنبال می‌آید که در آن سه جزء مشخص، یك طرح کلی ورای همه‌ی قسمتهای دیگر قابل مشاهده است. پیدایش سه جزء مشخص را واضح‌تر می‌بینی معده را مبهم‌تر و دست و پاها را. سپس آن‌ها شاخه (برجستگی که دستها یا پاها را می‌سازند) تولید می‌کنند. در چهارمین و مرحله‌ی نهائی همه‌ی قسمتهای اندامها مشخص شده‌اند. و

حرکت می‌کند چون حیوان بطور کامل ساخته شده است.. زمان آن برای طبیعت فرا رسیده است که ارگانها را بطور دقیق بهم مرتبط کند و کامل کند. بنابراین طبیعت موجب می‌شود که گوشت بر رو و اطراف استخوانها رشد کند و در انتهای استخوانها لیگامنتها را قرار داد که استخوانها را به هم نگه می‌دارد و در سراسر اطراف استخوان پرده‌ای قرار داد که به‌آن پریوستئال گفته می‌شود.»

پاسخ:

دوستان قبل از هر چیز توجه داشته باشید این سه عبارت (معادل نطفه، معادل علقه و معادل مضغه) توسط اسلام‌ستیزان وارد این عبارت شده است، یعنی آن‌ها به نظر خودشان(!) فکر می‌کنند این مراحل مشابه توصیفات قرآن است و چنین چیزی در متن اصلی وجود ندارد ولی ببینیم آیا واقعا این گونه است؟!!

واقعا حیفم می‌آید متن را خط به خط نقد نکنیم، لذا یک کلمه را هم جا نمی‌گذاریم:

گالن:

خلقت جنین به چهار مرحله تقسیم می‌شود.

پاسخ:

ما عرض کردیم که قرآن می‌فرماید شش مرحله، «اسلام‌ستیزان پاسخ دهند کجاست تشابه»؟

گالن:

مرحله‌ی اول که شکل منی (معادل نطفه) غالب است.

پاسخ:

اولا عرض کردیم این (معادل نطفه) توسط دشمنان قرآن مبارک گذاشته شده است، آن را در نظر نگیرید.

ثانیا گفته که شکل منی غالب است، پس مایع جنسی زن چه می‌شود؟ قرآن فرموده نطفه یعنی ترکیب هر دو[1]، ولی این می‌گوید منی غالب است یعنی چه؟ «اسلام‌ستیزان پاسخ دهند، کجاست تشابه»؟

---

۱. این نظریه که جنین فقط از منی مرد به وجود می‌آید و یا اینکه جنین از خون حیض زن به وجود می‌آید و منی مرد تأثیری ندارد در پزشکی قدیم رایج بوده که دانشمندان اسلامی باتوجه به‌آیات و احادیث صراحتاً این ظن علمی را باطل دانسته و به بیان حقیقت علمی‌آن پرداختند. امام ابن قیم می‌گوید: (أن الجنین یخلق من ماء الرجل وماء المرأة خلافا لمن یزعم من الطبائعیین أنه إنما یخلق من ماء الرجل وحده) «همانا جنین از آب مرد و زن خلق می‌شود خلاف پزشکانی که گمان کردند جنین فقط از آب مرد به تنهایی آفریده می‌شود.» (تحفة المودود بأحکام المولود- ابن قیم، ص ۲۷۷) و شبیه همین سخن را امام قرطبی در تفسیرش بیان کرده (رک: الجامع لأحکام القرآن- قرطبی، ج ۱٦، ص ۳٤۳) و همچنین حافظ ابن حجر می‌گوید: (زعم کثیر من أهل التشریح أن مني الرجل لا أثر له في الولد إلا في عقده وأنه إنما یتکون من دم الحیض وأحادیث الباب تبطل ذلك) «بسیاری از کالبد شکاف‌ها گمان کردند که منی مرد فقط در تحکیم فرزند تأثیر دارد و بلکه‌آن از خون حیض می‌باشد در حالی که احادیث باطل کننده‌ی این ظن است.» (فتح الباری، ج۱۱، ص ٤۸۰)

گالن:

وقتی که با خون پر شد (معادل علقه).

پاسخ:

باز هم طبق معمول، معادل علقه حرف خودشان است. همچنین چه شده که با ذکر خون یادی از علقه کرده‌اند! چرا در مطالب گذشته که بحث زالو و علقه و... بود سکوت کرده بودند؟

قرآن وقتی می‌فرماید علقه:

شبیه زالو بودن، مکیدن خون و آویزان بودِن جنین را در این مرحله شرح داده است. ولی آیا آقای گالن هم به این مراحل اشاره کرده است؟ یا فقط گفته با خون پر می‌شود! «اسلام‌ستیزان پاسخ دهند، کجاست تشابه»؟

گالن:

و هنوز قلب و مغز و کبد ساخته نشده‌اند و بی‌شکل است ولی دارای جسمیت است و اندازه‌ی قابل ملاحظه‌ای دارد این مرحله‌ی دوم است و شکل گوشت دارد (معادل مضغه) نه منی.

پاسخ:

و باز هم عبارت معادل مضغه که برچسپ ناباوران می‌باشد را از جمله پاک کنید، چون برداشت خودشان است.

اولا او تازه به مرحله‌ی دوم می‌رسد و مضغه در قرآن مرحله‌ی سوم است.

ثانیا مضغه با مفهوم جویده شدن و... حالت جنین را برای ما به تصویر می‌کشد که سومیت‌ها و قوس‌های حلقی چگونه به جنین شکل داده‌اند، ولی

آقای گالن چه چیزی را بیان کرده است؟ «اسلام‌ستیزان پاسخ دهند، کجاست تشابه»؟

گالن:

مرحله‌ی سوم به دنبال می‌آید که در آن سه جزء مشخص، یك طرح کلی ورای همه‌ی قسمتهای دیگر قابل‌مشاهده است. پیدایش سه جزء مشخص را واضح‌تر می‌بینی معده را مبهم‌تر و دست و پاها را. سپس آن‌ها شاخه (برجستگی که دستها یا پاها را می‌سازند) تولید می‌کنند.

پاسخ:

اسلام‌ستیزان که مدعی تشابه هستند باید توضیح دهند، این دقیقا کدام مرحله از مراحل توصیف‌شده‌ی قرآن می‌باشد؟

دوستان عزیز بدانید بیان مراحلی از خلقت جنین، حائز اهمیت فراوان می‌باشد که با چشم غیرمسلح قابل دیدن نیست. نه اینکه وقتی دست و پا شکل گرفت و با چشم دیده شد در مورد آن سخن گفته شود.

پزشکان دنیای قدیم روی جنین‌های زیادی مطالعه کرده‌اند و این مسائل را دیده‌اند و بیان کرده‌اند ولی قرآن مجید توصیفاتی را بیان نموده که فقط با میکروسکوپ‌ها و ادوات پزشکی عهد حاضر قابل بررسی است. (حالات و کیفیات علقه و مضغه و عظام و...).

نه تنها توسط پیامبر (که دشمنان می‌گویند این حرف خود اوست) بلکه توسط هیچ دانشمندی در آن زمان امکان نداشته این مسائل فهمیده شود چون (به عنوان مثال آن زمان) میکروسکوپی وجود نداشت. لذا مطرح نمودن

بحث دست و معده و... عجیب نیست و شرح این موارد توسط دکتر گالن کاملا طبیعی می‌باشد.

لذا باقی موارد هم نیاز به بررسی ندارد، چون ایشان یک متخصص بوده و این موارد را با چشم دیده و بررسی کرده است (اما قرآن به بیان مواردی پرداخته که با چشم غیرمسلح دیده نمی‌شود).

شبهه‌افکنان می‌گویند، مطالب جنین‌شناسی در قرآن کپی‌شده از دانشمند چند قرن قبل از خودش یعنی گالن می‌باشد، ثابت کردیم که این گونه نیست اما این نکته‌ی مهم را بخاطر بسپارید:

حتی اگر گالن در زمان پیامبرﷺ زندگی می‌کرد، توانایی دیدن جزئیات جنین در مرحله‌ی علقه را نمی‌داشت، اگر ۱۰ قرن بعد از پیامبر هم زندگی می‌کرد، چنین توانایی نداشت چون دیدن این مسائل منوط به داشتن میکروسکوپ و ابزارهای رویان‌شناسی می‌باشد.

شبهه:

انصافا می‌بینید که گلن مراحل ذکر شده توسط قرآن را با دقت و صحت بیشتر گفته است. صحت بیشتر به این دلیل که پر شدن از خون گرچه کاملا درست نیست ولی از نظر جنین‌شناسی قابل‌قبول‌تر است چون رگهای خونی در اطراف و درون ساختار اولیه‌ی جنین تشکیل می‌شوند اما خون بسته‌شده غلط است.

پاسخ:

انصافا تلبیس می‌کنید.

از گفتار شما مشخص است که هنوز نمی‌دانید خون بسته چیست، در این مرحله هنوز ضربان قلب شروع نشده است. و اینجاست که مفهوم خون بسته تداعی می‌شود و هیچ خونی در جریان نیست.

دوستان دقت کرده‌اید هر بار علقه را یک جور معنا می‌کند؟ تا به آنچه می‌خواهد برسد.

شبهه:

در مرحله‌ی بعد گلن گفته که جنین شبیه گوشت شده که با مضغه تناسب دارد اما مفهوم جویده‌شده معنی را تحریف کرده است.

پاسخ:

اتفاقا اوج لطافت قرآن در این مفهوم جویده شدن آشکار می‌گردد که جای دندان بر روی شیء جویده شده باقی می‌ماند. می‌توانید در اینترنت به عکس‌ها نگاه کنید که چگونه سومیت‌ها مثل جای دندان در جنین نمایان شده‌اند.

شبهه:

در مراحل بعد جوانه زدن دستها و پاها و تکمیل آنان را به درستی توضیح داده است ولی در قرآن و حدیث نیامده است.

پاسخ:

قرآن به صورت کلی و در کمترین کلمات ساختار خارجی و تکوین داخلی را شرح داده است، این که نیامده ریز به ریز تمام مراحل را شرح دهد و گزیده‌گویی کرده است آیا اشکال و نقص علمی تلقی می‌شود؟ هرگز.

شبهه:

همچنین رشد گوشت در اطراف استخوانها را ذکر کرده که درست است ولی محمد بجای بیان صحیح گلن بیان غلط قرآن را بکار برده که مضغه به استخوان تبدیل می‌شود (یعنی در این مرحله جنین از جنس استخوان است) که غلط است و سپس گوشت در اطراف آن می‌روید.

پاسخ:

باور کنید تمام این شبهه و بخصوص این استدلال را که چندمین بار است تکرار می‌کند بی‌احترامی به شعور مخاطبان تلقی می‌نمایم. چون قرآن از «تبدیل» حرفی به میان نیاورده است بلکه می‌فرماید استخوان‌ها بر روی مضغه ایجاد می‌شود، خلق می‌شود.

ببینید با چه معلوماتی به نقد قران پرداخته‌اند! و چه جوانانی که حرف این افراد را باور کرده‌اند!

شبهه:

به نظر می‌رسد این اندیشه‌های ۴ان از طریق تجارت و روابط دیگر از ترکیه به سرزمینهای دیگر از جمله عربستان رسیده و محمد اینها را بطور ناقص شنیده و بصورت ناقص‌تر از اصل، در قرآن آورده است که البته برای یك انسان امری طبیعی است نه برای خدا.

پاسخ:

جالب آنکه این نویسنده خدا را هم قبول ندارد ولی تمساح‌مانند اشک می‌ریزد و می‌خواهد ثابت کند که این گفته‌ی محمدﷺ است نه کلام الهی و این هم توهین به شعور مخاطب می‌باشد.

در مورد داستان‌سرایی‌های دیگری که انجام داده هم (از طریق کاروان تجاری و...) می‌گوییم، سیندرلا کفشش را در کالسکه‌ی شاهزاده جا گذاشت و... داستان نوشتن خیلی راحت است دوستان. ولی باید برای ادعاهایی که مطرح می‌کند دلیل ارائه دهد. دلیل‌هایش را هم که دیدیم!

شبهه:

از معجزه‌تراشان باید پرسید این چه معجزه‌ایست که بطور ناقص از دیگران قرض گرفته می‌شود. این وام‌گیری ناقص ایده‌ها توسط محمد دلیلی قطعی بر غیر الهی بودن منشأ قرآن است.

پاسخ:

بچرخید تا بچرخیم، إن شاء الله به زودی تمام تلبیس‌های شما را آشکار خواهیم کرد آن موقع خواهیم فهمید چه کسی وام‌گیری کرده است. ما یا شما که شبهات تار عنکبوت‌گرفته و پاسخ داده‌شده‌ی تبشیری‌ها را دوباره در فضای مجازی بازنشر می‌کنید.

نکته مهم:

مسئله‌ی مهمی وجود دارد که شاید به شبهات اسلام‌ستیزان مربوط نباشد ولی از لحاظ حقانیت قرآن بسیار حائز اهمیت می‌باشد و آن هم این

است که ما در کلام عرب دو نوع سپس داریم (ف و ثمّ) «ف» به معنای یک سپس فوری می‌باشد و «ثمّ» به معنای سپس طولانی‌تر.[۱]

اگر به آیات ۱۲ تا ۱٤ سوره‌ی مبارکه‌ی مومنون نگاهی بیندازید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾

«ما انسان را از عُصاره‌ای از گل آفریده‌ایم. سپس او را به صورت نطفه‌ای درآورده و در قرارگاه استوار (رحم مادر) جای می‌دهیم. سپس نطفه را به صورت لخته خونی، و این لخته خون را به شکل قطعه گوشت جویده‌ای. و این تکّه گوشت جویده را بسان استخوانهای ضعیفی درمی‌آوریم، و بعد بر استخوانها گوشت می‌پوشانیم. و از آن پس او را آفرینش تازه‌ای بخشیده و (با دمیدن جان به کالبدش) پدیده‌ی دیگری خواهیم کرد. والامقام و مبارك یزدان است که بهترین اندازه‌گیرندگان و سازندگان است.»

---

۱. حرفهای «فـ» و «ثم» از حروف عطف می‌باشند که هردو برای ترتیب بکار می‌روند لیکن با این تفاوت که حرف «فـ» برای ترتیب متصل و حرف «ثم» برای ترتیب منفصل (جدا) کاربرد دارد؛ از این رو در حرف فاء مهلتی نیست یعنی بلافاصله عطف واقع می‌شود. امّا حرف ثم با مهلت است و در آن تأخیر است. (رک: توضیح المقاصد والمسالك بشرح ألفية ابن مالك - ابن أم قاسم المرادي، ج ۲، ص ۹۹۸؛ شرح ابن عقيل على ألفية ابن مالك، ج ۳، ص ۲۲۷)

با توجه به توضیحاتی که در قسمت‌های اول ارائه دادیم مشخص می‌شود که «قرارگیری نطفه در رحم»، «تبدیل شدن به علقه» و سپس «خلق آخر» جزو طولانی‌ترین مرحله‌ها هستند (و خداوند برای آن‌ها از «ثم» استفاده کرده است). ولی «تبدیل به مضغه»، «ظاهر شدن استخوان» و «پوشیده شدن گوشت» بر آن‌ها در مدت زمان کمتری انجام می‌شود. (و خداوند برای آن‌ها از «فَ» استفاده کرده است).

عزیزان دقیقا خداوند متعال با «ثم» و «ف» این واقعیت علمی را برای ما بیان نموده است، در روزگاری که به هیچ عنوان با چشم غیرمسلح توانایی دیدن این مراحل وجود نداشت.

آیا ناباوران باز هم بهانه‌گیری می‌کنند و ایمان نمی‌اورند؟ آیا باز هم سراغ توجیه‌تراشی می‌روند؟ اصلا فرض شما قبول، شخصی این مطالب را به پیامبر یاد داده است، ولی عزیزان بحث ما بر سر این است که تمام علم آن زمان توانایی درک چنین موضوعی را نداشته است..! اگر خود گالن این مسائل را مانند املا به محمد بن عبدالله ﷺ گفته باشد باز هم امکان ندارد، علم بشر در ان زمان این مسائل را دانسته باشد و غیر از «فراتاریخی بودن» و «فرا زمینی بودن» هیچ توجیه دیگری قابل پذیرش نیست.

عدم التقاط آب شور و شیرین دریا

﴿وهو الَّذِی مرَج الْبحرَینِ هذَا عذْب فُرَات وهـذا مِلْـح أُجـاج وجعـلَ بینَهما برْزخًا وحِجرًا محْجورا﴾ (فرقان:۵۳)

«و اوست کسی که دو دریا با هم مخلوط کرد. این یکی شیرین گوارا و ان یکی شور تلخ است و میان ان دو مانع و حریمی استوار قرار داد.»

﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ (الرحمن:۱۹-۲۲)

«دو دریا را مخلوط کرد و با هم برخورد می‌کنند * میان آن دو حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی‌کنند * پس کدام یك از نعمتهای پروردگارتان را منکرید * از هر دو مروارید و مرجان خارج می‌شود.»

در آیات فوق ادعا شده است که دو دریای شیرین و شور وجود دارند که به هم متصلند ولی آبشان مخلوط نمی‌شود یکی همیشه شیرین و دیگری همیشه شور است و از هر دو دریا لؤلؤ و مرجان صید می‌شود. هر سه نکته‌ی مذکور غلطند. اولا در جهان دریای شیرین وجود ندارد. ثانیا: ممکن است گفته شود منظور محمد تماس آب رودخانه‌های شیرین با دریاست. در اینصورت هم دو خطا وجود دارد. یکی اینکه رودخانه که دریا نیست. و دوم اینکه اب شیرین و شور بتدریج با هم کاملا مخلوط می‌شوند و این ادعا که با هم مخلوط نمی‌شوند غلط است. ثالثا: در آب شیرین لؤلؤ و مرجان وجود ندارد که صید شود. به احتمال بسیار قوی محمد از دریانوردان شنیده بوده است که در محل الحاق رود به دریا آبهای شیرین و شور در مجاور همند. محمد این مطلب را درست درك نکرده و به این صورت غلط در قرآن آورده است و به خدا نسبت داده است.

پاسخ:

ابتدا در این مورد توضیحاتی عرض می‌نماییم، سپس هر سه ادعای نویسنده را پاسخ خواهیم داد إن شاء الله.

احتمالا همه‌ی ما ویدئوی ترکیب نشدن دو دریایی را دیده باشیم (که یکی گل‌آلود و قهوه‌ای است و دیگری به رنگ آبی) روی آن کلیپ، ایاتی از کلام الله مجید را هم قید کرده‌اند، آیات عظیم‌الشأنی که می‌فرمایند:

﴿وَهُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَیْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا﴾ (فرقان: ۵۳)

«خدا کسی است که دو دریا را در کنار هم روان می‌سازد این یکی شیرین شیرین است، وآن دیگر شور شور! خداوند در میان آن دو حاجز و مانعی ایجاد کرده است که آن‌ها را کاملاً از هم جدا ساخته است.»

یا خدای مهربان در جای دیگری می‌فرمایند:

﴿مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ*بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا یَبْغِیَانِ*فَبِأَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ*یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ (الرحمن: ۱۹-۲۲)

«دو دریای (مختلف شیرین و شور، و گرم و سرد) را در کنار هم روان کرده است و مجاور یکدیگر قرار داده است. اما در میان آن دو حاجز و مانعی است که نمی‌گذارد یکی با دیگری بیامیزد و سرکشی کند. پس کدامیك از نعمتهای پروردگار خود را تکذیب می‌کنید و انکار می‌نمایید؟! از آن دو، مروارید و مرجان بیرون می‌اید.»

یا در آیه‌ی ۱۲ سوره مبارکه‌ی فاطر می‌فرماید:

﴿وَمَا یَسْتَوِی الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ کُلٍّ تَأْکُلُونَ لَحْمًا طَرِیًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْیَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْکَ فِیهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ﴾

«دو دریا یکسان نیستند. این یکی گوارا و شیرین و برای نوشیدن خوشگوار است، وآن دیگر شور و تلخ. از هر دوی آن‌ها گوشت تازه

می‌خورید، و از هر دوی آن‌ها وسائل زینت برای پیرایش بیرون می‌آورید. می‌بینید کشتیها دریاها را می‌شکافند و پیش می‌روند، تا از فضل خدا بهره گیرید و شکرگزار باشید.»

بیشتر جوانان مسلمان این قطعه‌ی ویدیویی را به عنوان معجزه پذیرفته‌اند و اعتقادشان به حقانیت قرآن‌کریم بسیار زیاد شده که ۱۴ قرن قبل کلام خدا به چنین چیزی اشاره کرده و اکنون ما در ۱۴ قرن بعد آن را رؤیت می‌نماییم، ولی به ناگاه مشاهده کردیم افرادی تحت عنوان اسلام‌ستیز اعلام کردند که این ویدیو غلط است و چنین چیزی صحت ندارد!!!

دلایل و شواهد علمی ارائه دادند که اصلا ما در جهان، دریای شیرین نداریم! یا گفتند این تصاویر مربوط به دریاها نیست و پیشروی اب دریا در «خلیج اسکارگن دانمارک» می‌باشد که می‌شود خلیج و دریا (نه دریا و دریا) و نقدهای دیگری که به این مسئله وارد کردند.

در این میان مشاهده نمودم عده‌ای از جوانان مسلمان اعلام کردند که این آیات مربوط به ریختن آب رودخانه‌ها به دریا می‌باشد چون رودخانه‌ها شیرین هستند و دریاها شور، ولی مخالفان گفتند اولا رودخانه دریا نیست و ثانیاً اینها در نهایت قاطی می‌شوند، ولی قرآن گفته قاطی نمی‌شوند.

پس از آن جوانان مسلمان اعلام کردند منظور آیات پدیده‌ی هالوکلاین[1] می‌باشد ولی مخالفان گفتند در پدیده‌ی هالوکلاین فقط شوری کم و زیاد می‌شود و در آنجا چیزی به نام دریای شیرین بوجود نمی‌آید.

---

۱. هالوکلاین به پدیده‌ای می‌گویند که: به دلیل جریان‌های آب، میزان تبخیر و... در عمق اقیانوس‌ها شوریهای متفاوتی ایجاد می‌شود، در نتیجه آن قسمت که شورتر است به زیر می‌رود و سدی نامرئی ایجاد می‌نماید و آن دو قسمت قاطی نمی‌شوند

عده‌ای گفتند منظور جریان‌های دریایی است مثلا گلف استریم، که با آب اقیانوس‌ها قاطی نمی‌شوند، ولی مخالفان گفتند این جریان‌ها هم نهایتا شوری کمتری دارند و به دلیل اختلاف دمایی با هم قاطی نمی‌شوند. اما دریای شیرینی وجود ندارد.

نقدهای مخالفان تا حدودی منطقی به نظر می‌رسد، ولی واقعا منظور این آیات چیست؟ ما می‌گفتیم این آیات اعجاز علمی قرآن هستند، ولی اکنون اسلام‌ستیزان می‌گویند نه تنها اعجاز نیستند بلکه یک خطای فاحش علمی هم محسوب می‌شوند چون چیزی به نام دریای شیرین نداریم!

اما پاسخ ما به تمام این جریانات پیش‌آمده چه می‌باشد:

قبل از هر چیز باید بدانیم که واژه‌ی «بحر» صرفا و صرفا به معنای دریا نیست، بفرمایید این معنای واژه‌ی «بحر» از دیکشنری المنجد (از معروف‌ترین فرهنگ‌لغت‌های عربی به فارسی).

«کلمه: البَحر معنی: ج أَبحُر و بُحُور و بِحَار: دریا، فراخی و فراوانی آب. اینکه واژه ضد (البَرُّ) است، و دریای بزرگ را (الخِضَمَ) گویند، هر رودخانه‌ی بزرگ، آب شور...»

به کتاب مفردات راغب اصفهانی نگاه می‌کنیم، برای واژه‌ی بحر نوشته است:

«معنی اصلی بحر، هر مکان وسیعی است که آب زیادی را در خود جمع کرده است و این معنی وضعی و ریشه‌ای بحر».[1]

---

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۰۸.

پس، از همان اول ماجرا فرض اسلام‌ستیزان اشتباه است، بحر به جز معنای دریا معناهای دیگری هم دارد همان‌گونه که دیکشنری فوق هم تصریح نموده واژه‌ی «بحر» متضاد واژه‌ی «برّ» به معنای خشکی می‌باشد.

لذا بحر به معنای «آب زیاد» است.

اگر فرض اسلام‌ستیزان را بپذیریم (که بحر فقط به معنای دریا! باشد) پس رودخانه‌ها هم باید جزو «برّ» یعنی خشکی محسوب شوند! چون غیر از بحر هستند پس آن‌ها هم می‌شوند «برّ»! ولی آیا رودخانه خشکی است؟!! خیر. می‌دانید دبی[1] رودخانه آمازون و نیل و می‌سی‌سی‌پی و کارون و ارس و دجله چقدر است!؟

ولی آب زیاد چه ربطی به بحر شور و شیرین دارد؟

عزیزان در یک تقسیم‌بندی، میزان اب‌های کره‌ی زمین ۷۱ درصد می‌باشد و میزان خشکی‌ها ۲۹ درصد. حال از آن ۷۱ درصد (کل آبهای کره‌ی زمین):

۹۷ درصد مربوط به دریاها و اقیانوس‌ها می‌باشد، ۲ درصد مربوط به یخ‌های قطبی و ۱ درصد باقی‌مانده هم تمام رودخانه‌ها و آب‌های زیرزمینی جهان و آب موجود در اتمسر (بخار آب) می‌باشد. آن ۹۷ درصد آبهای شور و آن ۳ درصد آبهای شیرین هستند.

چون گفتیم که «بحر» به «مجموعه آب زیادی» گفته می‌شود، پس «بحر شور» آن ۹۷ درصد اقیانوس‌ها و دریاها و «بحر شیرین» آن ۳ درصد رودخانه‌ها و آب‌های زیرزمینی و یخ‌های قطبی و بخار اتمسفر می‌باشد.

---

۱. دِبی: مقدار آب گذر کرده از یک نقطه‌ی مشخص در یک ثانیه.

دقت بفرمایید:

خدای متعال می‌فرماید این شوری‌ها و شیرینی‌ها با هم قاطی نمی‌شوند و همیشه تمایز بین این دو وجود دارد، در مورد آب‌های شور و شیرین جهان دقیقا این قاعده وجود دارد. چون فرایندی به نام چرخه‌ی هیدورلوژی یا چرخه‌ی آب[1] این موارد را از هم تفکیک می‌کند.

حال وقتی منظور آیات را درک کردیم به سطور گذشته بازگردید و دوباره آیات را بخوانید. اولین سوالی که ایجاد می‌شود این است که چرا ترجمه‌ها گفته‌اند دو دریا!

پاسخ این است که ترجمه را اساتید محترم انجام داده‌اند و آن ترجمه، کلام پروردگار نیست، کلمات در زبان عربی معانی متفاوتی دارند و نمی‌توان که تمام معانی را در ترجمه قید کرد! پس اگر اشتباهی در ترجمه یا تفاسیر رخ دهد، ربطی به خود آیه ندارد بلکه نگرش اساتید بزرگوار است. در موارد دیگری هم ذکر کرده‌ایم، وقتی قرینه و دلیل داشته باشیم باید از بین چندین معنا، درست‌ترین را انتخاب نماییم.

جالب اینکه تمام توصیفاتی که خداوند متعال در آیات ذکر فرموده در این ترجمه (بحر به معنای آب فراوان) یافت می‌شود.

---

۱. چرخه‌آب چیست؟آب دریاها و رودخانه‌ها و... تبخیر می‌شود و به‌آسمان می‌رود، متراکم می‌شود و تبدیل می‌شود به ابر، دوباره می‌بارد و به دریاها و رودخانه‌ها و زیر زمین بر می‌گردد.

قاطی نشدن، گوشت تازه، کشتیرانی، حتی لؤلؤ و مرجان (الان در رودخانه‌ها و سدها و مرداب‌ها مروارید پرورش می‌دهند، البته قیمتشان از مروارید آب شور موجود در دریاها کمتر است).

نکته: موضوع ما هیچ ربطی به چرخه‌ی آب ندارد، فقط به این خاطر از آن استفاده کردیم که بگوییم تفکیک این دو بحر از طریق چنین فرایندی صورت می‌گیرد.

این بار اسلام‌ستیزان چه بهانه‌ای دارند؟

آیا این اعجاز علمی قرآن نیست؟ در صحرای سوزان عربستان که دخترکشی مرسوم بود! در جایی که شعار مردم زن و شراب و شمشیر بود، یک فرد درس نخوانده این موضوعات را مطرح می‌سازد آیا عقل می‌پذیرد ایشان پیامبر نباشد؟

در پایان به عزیزان مسلمان هم توصیه می‌کنم، برادران و خواهران بزرگوارم هر کلیپی که دیدید چون آیه‌ی قرآن روی آن گذاشته بودند بلافاصله باور نکنید، متاسفانه بسیار پیش آمده اسلام‌ستیزان از سادگی جوانان مؤمن سوءاستفاده کرده‌اند. سعی کنید در این گونه موارد بعد از تحقیق و حصول اطمینان، کلیپ یا مطلب را منتشر بفرمایید.

پاسخ به چند نقد مطرح‌شده از جانب یک شخص ناباور:

مخاطبان بزرگوار چون این دیدگاه کمی جدید است وقتی آن را برای اولین بار منتشر نمودم مورد انتقادهای فراوانی قرار گرفت و بنده نیز همان زمان به همه نقدها پاسخ دادم، یک بار با شخص ناباوری در خصوص همین

موضوع گفتگویی داشتم، جهت آشنایی بیشتر شما متن آن گفت‌وگو را در اینجا قید می‌نمایم، چه بسا این موارد سوالات شما هم باشند.[1]

منتقد:

خب، کلمه‌ی بحر معانی دیگری هم دارد اما شواهد آیات تایید کننده هستند بر معنی دو دریا در ادامه می‌گویم.

پاسخ:

بله معنای دیگری هم دارد ولی شما اصرار می‌کنید که حتما منظورش دریا است! انگار شما از پاره‌ای از جوانان ما بیشتر تحت تاثیر فیلم‌های قاطی شدن آن دریاها قرار گرفته‌اید! همچنین شواهد آیات، تاییدکننده‌ی چیز دیگری هستند که خدمت شما عرض شد.

منتقد:

خب تحریف کردید بزرگوار، چطور می‌توانید بگویید الله گفته شوری‌ها و شیرینی‌ها؟؟ الله گفته دریای شیرین و دریای شور و تلخ... تفکیک کرده و برای هر کدام صفت و ویژگی‌ای قایل شده است.

---

۱. توجه: درابتدای متن مشاهده نمودید که فرد شبهه‌افکن سه شبهه وارد کرده است، در متن بالا؛ شبهه‌ی اولا و ثانیا را پاسخ دادیم، و شبهه ثالثا را هم در بین این سوالات- که در ادامه بیان خواهد شد - پاسخ داده ایم و اتفاقا سوال آخر است.

پاسخ:

بنده هرگز نگفته‌ام خداوند فرموده است که شوری و شیرینی، بلکه می‌گویم خداوند باری تعالی فرموده:

﴿مَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ﴾

یعنی «بحر شیرین» و«بحر شور و تلخ» مشکل شما اینجاست که به زور می‌گویید بحر یعنی دریا! ولی بنده از دیکشنری برای شما آوردم که فرموده آب زیاد، آبی که دارای حجم فراوانی باشد و تحریفی در کار نیست، ضمنا دست‌کاری کردن متن قرآن که مستقیما کلام پروردگار می‌باشد تحریف! است، نه اینکه ترجمه‌ی مترجمان عزیز مورد نقد قرار بگیرد! مثل اینکه شما حرف و دیدگاه مترجمان را هم حرف خدا می‌دانید، این درست نیست دوست بزرگوار.

منتقد:

هیچ ارتباطی هم به چرخه‌ی آب ندارد بحث ما مخلوط شدن یا نشدن است که در نهایت مخلوط می‌شوند.

پاسخ:

آیا بنده ادعا کرده‌ام که این آیه در مورد چرخه‌ی آب است؟ خیر اشتباه برداشت نموده‌اید.

بنده می‌گویم چنین چرخه‌ای در جهان وجود دارد و طبق این چرخه آب شیرین به جای خود می‌رود و آب شور به جای خود و با هم قاطی نمی‌شوند. و این توضیحی بود که در شرح چگونگی قاطی نشدن آب‌های شور و شیرین جهان عرض کردم همین.

منتقد:

اما اول بگذارید اثبات کنم منظور قرآن دو دریاست.

پاسخ:

در سطور بالا جواب دادم و باز هم در خدمت هستم.

منتقد:

آن چیزهایی که گفتید را پرورش می‌دهند؟ اولا منبع. دوما پرورش بدهند هم ربطی ندارد.

پاسخ:

بنده گفته بودم در آب شیرین. لؤلؤ (مروارید) پرورش می‌دهند، شما منبع خواسته‌اید بفرمایید در گوگل بنویسید:

Hyriopsis schlegeli

این نام یک نرم‌تن آب شیرین است. در دریاچه‌ی بیوا (در استان ژیگا) که بزرگترین دریاچه‌ی آب شیرین ژاپن هست توسط این نرم‌تن مرواریدهای زرد رنگ بسیار قیمتی کشت می‌کنند.[۱] این مطلب در منابع دیگری نیز نقل شده است.[۲]

---

1. https://en.wikipedia.org/w/index.php?title=Cultured_freshwater_pearls&oldid=740137664
2. https://scholar.google.com/scholar?q=Hyriopsis+schlegeli+nature&hl=fa&as_sdt=0&as_vis=1&oi=scholart&sa=&ved=0ahUKEwil2I2Bz6DPAhVGsxQKHabEDEIQgQMIGTAA

اما جالب اینجاست که می گویید «چه ربطی دارد»؟

بله طبق دیدگاه شما ربطی ندارد چون می‌خواهید از قرآن اشکال بگیرید هیچ معنای دیگری جز دریا را قبول نمی‌کنید، ولی اگر کمی محققانه آن را آبِ فراوان در نظر بگیرید می‌بینید که در آب‌های شیرین هم چنین چیزی به دست می‌آید و قابل استفاده است.

منتقد:

قران میگوید دو دریا و این فرض که منظور کل شیرینی‌ها و شوری‌هاست غلط می‌باشد!!! از کدام کلمه جمع این دو را برداشت کردید؟؟

پاسخ:

قرآن فرموده دو بحر! و نگفته است دو دریا! بحر یعنی آب فراوان (یعنی چشمه‌ها و دریاچه‌ها و رودخانه‌ها و... که با هم می‌شوند آب فراوان و زیاد). شورها و شیرینی‌ها مگر «دو گروه» نیستند؟

منتقد:

سدهای مصنوعی هم ربطی به آفرینش الله ندارد در ضمن یک ترجمه نشان بدهید بحرین را رودخانه و اقیانوس‌ها و دریاها و مرداب و... ترجمه کند.

پاسخ:

ما کاری به سدّ نداریم که بگوییم ساخته‌ی دست خداست یا بشر!

به سرچشمه‌ی تامین سدها که «آبهای شیرین» هستند کار داریم، و عرض شد که آب داخل سدّها هم شیرین است. ولی در بالا برای شما توضیح دادم در دریاچه‌ی بیوا مروارید کشت می‌کنند که سد هم نیست! ولی اگر سد

هم می‌بود شما به مقصود خود نمی‌رسیدید. گفتید یک ترجمه، به تفسیر نور نوشته‌ی دکتر خرمدل نگاه کنید توضیحات آیه ۵۳ سوره‌ی مبارکه‌ی فرقان، ایشان به معرفی این ایده هم پرداخته‌اند. اگر در آنجا هم نبود طبق قرینه‌ها می‌توانستیم این ترجمه را بپذیریم.

منتقد:

در ضمن به طور طبیعی یک رودخانه را نشان بدهید که لؤلؤ و مرجان در آن یافت می‌شود!؟

پاسخ:

اولا بنده بحث مرجان را نکرده‌ام و گفتم در منابع آب شیرین مروارید حاصل می‌شود، دوما در قرآن بحث طبیعی و مصنوعی مطرح نشده است بلکه گفته در آن‌ها لؤلؤ و مرجان وجود دارد (آب شیرین هم مروارید می‌دهد زیرا صدف‌ها و نرم‌تنان مرواریدساز در آنجا هم زندگی می‌کنند) زمانی حرف شما درست بود که اصلا چنین قابلیتی نداشتند ولی قابلیت دارند و انسانها از آن به نفع خود استفاده می‌کنند. شما می‌گویید چون در آن کشت می‌دهند پس درست نیست! ولی هر نامی بر آن بگذاریم (طبیعی یا مصنوعی) به هر حال به ما مروارید می‌دهند.

منتقد:

در ضمن سوره نمل آیه ٦١ تیر خلاصی است بر این فرض‌ها.. الله اول از رودها تعریف می‌کند و بعد کوه‌ها و بعد میرسد به دو دریا!! در ادامه و حداقل در یک آیه می‌توانست بحرین را تفکیک کند که نکرده است!!

پاسخ:

و باز هم تکرار همان فرض نادرست، خدا فرموده است دو بحر! نفرموده دو دریا، این دیدگاه شما است که با توجه به ترجمه‌ی مترجمان برای شما ایجاد شده است. بحر به آب بزرگ می‌گویند، شما چرا فکر و اندیشه را تعطیل کرده‌اید! به فرهنگ لغت‌ها نگاهی بیندازید:

«بَحر: ج أبْحُر و بُحُور و بحار: دریا، فراخی و فراوانی اب. این واژه ضد (البرّ) است، و دریای بزرگ را (الخضم) گویند، هر رودخانه ی بزرگ، آب شور...»[1]

اما بحث آیه شریفه‌ی سوره‌ی مبارکه نمل را مطرح کرده‌اید و به آن می‌گویید تیر خلاص!

به آیه توجه بفرمایید:

﴿أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾

«(بتها بهترند) یا کسی که زمین را قرارگاه (و محلّ اقامت انسانها) ساخته است، و در میان آن رودخانه‌ها پدید آورده است، و برای زمین کوههای پابرجا و استوار آفریده است (تا قشر زمین را از لرزش نگاه دارند) و میان دو دریا مانعی پدیدار کرده است (تا آمیزه‌ی یکدیگر نگردند. حال با توجه به اینها) آیا معبودی با خدا است؟! اصلاً بیشتر آنان بی‌خبر و نادانند (و قدر عظمت خدا را نمی‌دانند).»

---

۱. النجد- ماده‌ی بحر.

بحث کوه‌ها را کرده است و بحث رودخانه‌ها و بعد بحر شور و شیرین،
توجه کنید این ترجمه را از تفسیر نور اقتباس نمودم استاد فرموده‌اند دریا.
ولی در توضیحات اشاره کرده به آیه ۵۳ سوره‌ی فرقان و در آنجا (در توضیح
آیه ۵۳ فرقان) خودشان دیدگاه‌های دیگر را هم ذکر کرده‌اند که می‌تواند تمام
آب‌های شور و شیرین جهان هم منظور باشد که کوه‌ها و خشکی‌ها آن‌ها را از
هم جدا ساخته‌اند و قاطی نمی‌شوند.

اشکال شما در این آیه اینست که خداوند یک بار فرموده «رودخانه» و یک
بار فرموده است «بحر»، آن‌ها را از هم جدا ساخته است پس استدلال من را
نادرست می‌دانید. اولا یک دلیل بیاورید که من گفته باشم بحر یعنی
رودخانه؟

من می‌گویم رودخانه‌ها و دریاچه‌ها وآب‌های زیرزمینی و همه‌ی آب‌های
شیرین و همه‌ی آبهای شور. پس اینکه رودخانه‌هایی را ذکر کرده که از میان
کوه‌ها عبور می‌کنند اصلا به معنای خراب شدن معنای عبارت بحر نیست.

من پیشتر هم خدمت شما عرض کرده بودم که اگر بحر را «فقط دریا»
می‌دانید، پس باید هر چه باقی می‌ماند را «برّ» یا «خشکی» بنامیم، یعنی
رودها و چشمه‌ها و سدها و دریاچه‌ها و...

طبق استدلال شما رود دجله و فرات و نیل همه خشک هستند! و این
تناقض آشکاری در استدلال شماست.

منتقد:

چطور یک کلمه‌ی مثنی را جمع کردید عجیب است.

پاسخ:

عجیب است!؟

مگر دو گروه شور و شیرین می‌شود جمع!!! دو، جمع است یا مثنی؟!

منتقد:

چطور شور و شیرین را تبدیل به شوری‌ها و شیرینی‌ها کردید عجیب‌تر؟

پاسخ:

وقتی حرف از گروه است، چرا باید «ها» به آن اضافه شود! مثلا شخصی بگوید: این دو گروه افرادی دارد که چاق هستند. آیا سخنش اشکالی دارد؟ به نظر شما باید بگوید این دو گروه افرادی دارد که چاق‌ها هستند! در مورد بحرین هم، بحر در این آیه به «مجموعه‌ای از آبها» گفته می‌شود و نیازی ندارد به آن «ها» اضافه شود.

منتقد:

ببخشید این حرف را میزنم شما فقط دنبال تطبیق آیات به هر نحوی هستید.

پاسخ:

قضاوت دست خوانندگان محترم.

مشکل اینجاست که دروازه‌ی هرگونه تفکری را تعطیل می‌نمایید و می‌گویید هر آنچه مترجمان عزیز گفتند همان است و تمام. در حالی که

عرض شد خود مفسران می‌گویند ممکن است منظورش این باشد (تمام شوری و شیرینی‌ها).

شما فقط دنبال یک چیز هستید، من بگویم آن فیلم قاطی شدن گل و لای خلیج و آب دریا درست است! از این رای نادرست دفاع کنم و شما با تفریح و خنده اشکالات مطرح شده در مورد این رای نادرست را برایم مطرح کنید! لذا هیچ تفسیر دیگری را بر نمی‌تابید! و به عنوان مثال می‌گویید شما فقط به دنبال تطبیق هستید!

منتقد:

بله درست گفته است که مرجان‌ها بیرون میایند از دریا ولی نگفته فقط دریای شور (یا طبق فرض آب‌های شور) بلکه از شیرین هم سخن رانده است چون گفته آن دو.. پس به این ترتیب از آنجا که همه‌ی دریاها شور هستند و همگی مرجان‌ها دریازی هستند در نتیجه مرجانی که در آب شیرین باشد وجود ندارد و حتی با فرض در نظر گرفتن بحر به معنای آب شیرین از آن مرجانی پیدا نمیشود.

پاسخ:

این اشکال زمانی وارد بود که تخصیص وجود داشت و می‌گفت در بحر شیرین لؤلؤ و مرجان و در بحر شور لؤلو و مرجان وجود دارد ولی الان اینگونه نیست. خداوند می‌فرماید در بحر شور و شیرین لؤلؤ مرجان وجود دارد و هیچ اشکالی ندارد که در یکی لؤلؤ موجود باشد و در دیگری مرجان. یا در یکی لؤلؤ و مرجان و در دیگری فقط لؤلؤ چون مفهومش عام است.

مثلا دو سبد داریم یکـی پـر از انگـور و دیگـری پـر از سـیب، اگـر شخصـی بگوید در این دو سبد، انگور و سیب وجود دارد، یعنی حتمـا در هـر دوی آن‌هـا هم سیب و هم انگور وجود دارد؟ خیر. خودتان می‌دانید که این گونه نیست.

پس قرآن هم به صورت عام بحث آن را مطـرح کـرده و لزومـی نـدارد کـه در آبهای شیرین جهان (بحر شیرین) لزوما مرجان هم وجود داشته باشد.

اثبات عقلی وجود جن

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لاَ يَقُومُونَ إِلاَّ كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾ (بقره:۲۷۵)

«کسانی که ربا می‌خورند، برنمی‌خیزند مگـر ماننـد برخاسـتن کسـی کـه شیطان بر اثر تماس، او را دیوانه کرده است.»

قدما و حتی بعضـی قبائـل عقـب‌افتـاده امـروز بـر ایـن باورنـد کـه بیماریهـا مخصوصا بیماریهای روانی در اثر تماس یا وارد شدن جن و شیطان به بدن فـرد ایجاد می‌شود. محمد این خرافه را وارد قرآن کرده است.

پاسخ:

الف)

در خصوص دیوانه شدن و اذیت و آزار جنیان، مطالب زیادی از لحاظ نقلی در کتاب‌های دینی وجود دارد ولی نباید انتظار داشته باشیم کـه «ژورنال‌هـای بین‌المللی» و مراکز «علمی تحقیقاتی» در حوزه‌ی «علوم تجربی» این مسـائل را شرح و بسط داده باشند.

چون اولا جن یک موجود «متافیزیکی» می‌باشد و «فیزیک» هرگز نمی‌تواند آن را بررسی کند، اصلا این موجود ماده نیست که ماده‌گرایان بتوانند آن را کشف کنند.

ثانیا این موجودات بر روی انسانها تاثیر روحی روانی دارند نه جسمانی!

و روح هم جزو امور متافیزیکی می‌باشد و بشر درمورد ان چیزی نمی‌داند، خدای رحمان (سبحانه و تعالی) در مورد روح به پیامبرﷺ می‌فرماید:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ **(إسرا:۸۵)**

«از تو (ای محمّد!) درباره‌ی روح می‌پرسند (که چیست؟). بگو: روح چیزی است که تنها پروردگارم از آن آگاه است. چرا که جز دانش اندکی به شما داده نشده است.»

به همین خاطر نباید انتظار داشت که متخصصان علوم تجربی و حتی روانشناسان در این زمینه اطلاعات چندانی داشته باشند، چون آن‌ها با دو مجهول روبرو هستند، ۱. جن که متافیزیک است و ۲. تاثیر آن بر روح که باز هم متافیریک است.

ب)

در زمینه‌ی مسائل متافیزیکی هم تنها منبع ما قرآن و سنت می‌باشد، لذا آنچه از قرآن و احادیث صحیح رسول اکرمﷺ به ما رسیده باشد می‌پذیریم و غیر از آن برای ما هم قابل‌پذیرش نیست.

درواقع اثبات عقلی جن بر می‌گردد به اثبات عقلی قرآن و نبوت رسول اکرمﷺ چون ما بخاطر اشاره‌ی آن‌ها این امور غیبی را پذیرفته‌ایم. لذا اگر کسی گفت وجود جن را از لحاظ عقلی به ما ثابت نمایید ما باید قرآن و سنت

را به آن‌ها ثابت کنیم، زیرا با اثبات من عند الله بودن آنان، خود به‌خود محتوایشان هم پذیرفته می‌شود. (که به کرات من عند الله بودن قرآن و رسالت رسول اکرمﷺ را بصورت عقلی ثابت کرده‌ایم).

ج)

اما چیزی که برای بنده بسیار جالب‌توجه می‌باشد مبحث **تکرار** است.

تمام افرادی که جن‌زده هستند وقتی یک فرد متخصص در این زمینه روی آن‌ها رقیه‌ی شرعی می‌خواند واکنش‌های مشابه هم انجام می‌دهند و در نهایت بهبود می‌یابند، بی‌شک امور اتفاقی تا این اندازه تکرار نمی‌شوند.

همین الان روی گوگل بنویسید، رقیه‌ی شرعی و خروج جن. ببینید چقدر در این زمینه فیلم‌های «مشابه» وجود دارد! اگر دروغ است. اگر اتفاقی این چنین شده است. اگر یک بیماری روانی است و ربطی به جن ندارد، اگر... چرا همه‌ی این افراد با تلاوت قرآن چنین واکنشی نشان می‌دهند!

اصلا فرض محال ناباوران را قبول می کنیم، قران یک کتاب عربی نوشته‌ی محمد است (العیاذ بالله) چرا فردی که بیمار روانی است با آن از خود بی‌خود می‌شود؟ و فریاد می‌زند که بس کن و ادامه نده! چرا با «دیگر متن‌های عربی» این چنین نمی‌شود؟

به هر حال ناباوران میل خودشان است ولی یک فرد حق‌پذیر نمی‌تواند از این امور بی‌تفاوت عبور کند.

لذا زمانی که خداوند متعال می‌فرماید افراد رباخوار روز قیامت مانند دیوانه‌ها زنده می‌شوند، می‌گوییم پروردگارا هر چه شما بفرمایید همان گونه است و خاضعانه دعا می‌کنیم که خدای متعال ما را از رباخواری مصون بدارد تا مانند افراد جن‌زده حشر نشویم، آمین.

گفتگویی آرام در مورد واژه‌ی «کهنه پرست»

- ملی‌گرای افراطی: شما مسلمان‌ها کهنه‌پرست هستید.
- مسلمان: چرا؟
- ملی‌گرای افراطی: چون از برنامه‌ی ۱۴۰۰ سال پیش تبعیت می‌کنید.
- مسلمان: شما هوادار چه دینی هستید؟
- ملی‌گرای افراطی: آیین مهر، آیین آشتی، زرتشت بزرگ.
- مسلمان: بسیار خوب، راستی زرتشت مال چند سال پیش است؟
-ملی‌گرای افراطی: چند هزار سال قبل، چطور؟
- مسلمان: هیچی همین طوری پرسیدم، راستی ۱۴۰۰ سال قبل، کهنه‌تر است یا چند هزار سال قبل؟
- ملی‌گرای افراطی: نمی‌دانم.
- مسلمان: میدانی عزیزم، ولی منفعت شما در این است که بگویید نمی‌دانم، وقتی خودتان طرفدار یک برنامه‌ی چند هزار ساله هستید به چه حقی به برنامه‌ی زندگی ما مسلمان‌ها می‌گویید: کهنه؟

حتی نا‌باوران هم حق ندارند به برنامه‌ی ما بگویند کهنه! در یک فرصت مناسب از ناباورها بپرسید که قدمت اندیشه‌ی شما به چه زمانی بر می‌گردد، می‌گویند در یونان باستان فلان فیلسوف چنین اظهاراتی داشته است. خوب تمدن یونان باستان متعلق به ۸ قرن قبل از میلاد مسیح ﷺ می‌باشد، یعنی ۲۸۰۰ سال پیش، ناباوران پاسخ دهند، تفکر ما کهنه‌تر است یا شما؟

اما اگر واژه‌ی کهنه را صرفا برای اسلام مبارک بکار نمی‌برید و کل مقوله‌ی خداپرستی و دیانت منظور شماست بدانید باز هم به مقصود خود نمی‌رسید چون در آن روز که آدم ﷺ پا به عرصه‌ی حیات گذاشت، شیطان هم (که مثل

شما با دیانت و خداپرستی مبارزه می‌کند) وجود داشت و به عنوان پیشوای شما (در مبارزه با توحید) کارش را شروع کرد.

اگر نوح ﷺ وجود داشت، قومش که مثل شما با خداپرستی مبارزه می‌کردند وجود داشتند، اگر ابراهیم ﷺ وجود داشت، نمرود و دار و دسته‌اش که مثل شما با خداپرستی مبارزه می‌کردند وجود داشت. اگر موسی ﷺ وجود داشت، فرعون و دار و دسته‌اش مانند شما با خداپرستی مبارزه می‌کردند، پس اگر دیانت ما کهنه است، مبارزه‌ی شما با توحید هم کهنه است!

واقعا دیگر چه می‌گویید؟ بهتر نیست از استعمال این «واژه‌ی نادرست» پرهیز کنید؟

بی‌حرمتی، بلایای طبیعی و دیگر مسائل مطرح‌شده در مورد حفاظت از خانه‌ی کعبه

در مطالب اسلام‌ستیزان چنین شبهاتی وجود دارد که:

- وقتی خدا از خانه‌ی کعبه محافظت می‌کند (همانگونه که در مقطع خاصی مرغان ابابیل را برای نجات خانه‌ی کعبه فرستاده) چرا در مقابل بلایای طبیعی هم این محافظت را به عمل نمی‌آورد؟

- یا چرا وقتی عده‌ای جنگجوی خرابکار در مقطعی از تاریخ به آن بی‌حرمتی کرده و حجرالاسود را دزدیده‌اند، خداوند جلوی آن‌ها را نگرفته است؟

- حتی مشاهده نموده‌ام عکسی منتشر کرده‌اند که یک کبوتر بر لبه‌ی خانه‌ی کعبه نشسته و کمی از فضولاتش روی پرده دیوار کعبه ریخته است (و جملات تمسخرآمیزی زیر عکس نوشته‌اند).

به صورت خلاصه، با استناد به امور طبیعی و دیگر اتفاقات تاریخی، می‌خواهند واقعه‌ی عام الفیل را زیر سوال ببرند که ما در پاسخ می‌گوییم:

انچه از منابع و متون اسلامی بر می‌آید دلیل محافظت خداوند متعال از بیت الله الحرام در واقعه‌ی عام الفیل این بود که اگر آن زمان خانه‌ی کعبه خراب می‌شد، برنامه‌ریزی برای نهضت جهانی اسلام که قرار بود بعد از ۴۰ سال از همان جا شروع شود با اشکال مواجه می‌شد (می‌دانید که عالم الفیل مصادف با سال تولد پیامبرﷺ بوده، و پیامبر هم بعد از ۴۰ سال به نبوت مبعوث گردیده است).

همچنین کعبه که به عنوان قبله‌ی همه‌ی مسلمین جهان انتخاب شده بود، از بین می‌رفت و آن هم باعث خلل در برنامه‌ریزی می‌شد.

البته نباید تصور کنیم اگر کعبه نابود می‌شد، خداوند متعال از ارسال آخرین پیامبر و معرفی قبله‌ی جهانی ناتوان می‌گشت، خیر. بحث بر سر این است که کسی یارای مقابله در برابر برنامه‌ریزی خداوند متعال را ندارد، خداوند آنچه بخواهد انجام می‌دهد و مخلوقات هرگز نمی‌توانند در برابر خالقشان قد علم کنند. برنامه‌ریزی هرطور تعیین شده باشد همانگونه پیش می‌رود.

لذا سپاه ابرهه را با مرغ‌های ابابیل مانند علف جویده‌شده خرد کرد، بفرمایید معنی سوره‌ی فیل را بخوانید:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ * أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ * وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ * تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ * فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ﴾

«آیا نشنیده‌ای که پروردگار تو با فیل‌داران چه کرده است و چه بر سر ایشان آورده است؟ * مگر نیرنگ ایشان را تباه و باطل نگردانده است. * و مگر پرندگان را گروه گروه بر سر آنان نفرستاده است؟ * آن پرندگان به سوی فیل‌داران سنگهای کوچکی از سنگ گِل را می‌انداختند (و به سویشان نشانه می‌رفتند). * و ایشان را همچون برگ آفت‌زده (ی کشتزار، سوراخ سوراخ و نابود) می‌کردند.»

اما بررسی شبهات مخالفان قرآن کریم:

الف) چرا وقتی در یک مقطع تاریخی دسته‌ای از افراد تندرو (قرمطیان) به کعبه حمله کردند، و حجرالاسود را دردیدند، خداوند جلوی آن‌ها را نگرفت؟

پاسخ: چون قرار نیست خداوند جلوی اختیار انسان‌ها را بگیرد، دزدیدن حجرالاسود و انتقال آن به بحرین توسط قرمطیان[1] برای خداپرستی مشکلی ایجاد نمی‌کرد و کماکان خداپرستی ادامه داشت، صدها هزار مسلمان کماکان عبادت خدا را انجام می‌دادند. و در تاریخ می‌خوانیم که بعد از مدتی یکی از آن‌ها حجرالاسود را به جای خود بازگرداند.

ب) مگر مکه حرم امن الهی معرفی نشده است؟

---

۱. قرامطه گروهی تندرو از شیعیان اسماعیلی بودند، وقتی سخنان آن‌ها را می‌خوانیم، چیزی در مایه‌ی خوارج صدر اسلام به چشم می‌آیند، در جریان حمله به مکه هزاران نفر را کشتند.

پاسخ: بله در قرآن بیت الله الحرام به عنوان حرم «امن» معرفی شده است، خدای متعال پس از اشاره به مقام والای حضرت ابراهیم علیه‌السلام در آیه پیشین، این بار به بیان عظمت خانه کعبه که به دست ابراهیم ساخته و آماده شده است می‌پردازد:

﴿وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ مُصَلًّى وَ عَهِدْنا إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾ (بقره: ۱۲۵)

«و (به خاطر بیاورید) هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم! و (برای تجدید خاطره) از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید! و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه مرا برای طواف‌کنندگان، مجاوران، رکوع‌کنندگان و سجده‌کنندگان، پاک و پاکیزه کنید.»

ولی باید بدانیم این حکمی می‌باشد «برای مسلمانها» تا در آنجا امنیت را برقرار سازند.[1] و اصلا به معنای این نیست هر کس در آنجا کار بدی انجام داد خداوند یک رعد و برق را از آسمان سراغ او بفرستد و جانش را بگیرد، عرض کردیم نابودی سپاه ابرهه هم به خاطر دلایل خاص خود بوده است.

ج) چرا وقتی (در سالهای اخیر)، در بیت الله الحرام جرثقیل افتاد، خداوند جلوی آن را نگرفت و از حجاج محافظت نکرد؟

---

۱. امنیت جانی و روحی (مکانی باشد برای خدا پرستی و حتی اجازه ندهند مشرکان به‌آنجا وارد شوند و برای مردم ایجاد شبهه نمایند، لذا اجازه ندهند مشرکان به‌آن وارد شوند.)

پاسخ: این فاجعه مربوط به سوء اختیار انسانها بود و همانگونه که عرض شد خداوند جلوی اختیار انسان‌ها را نمی‌گیرد. در آنجا یک خطای انسانی رخ داد، مهندسان می‌بایست در موسم حج جرثقیل‌ها را جمع می‌کردند، نه اینکه بالای سر مردم باشند و خطرآفرینی کنند که این کار را نکردند و شد آنچه که شد.

د) چرا خداوند جلوی بلایای طبیعی را نمی‌گیرد، چرا چند بار در آنجا سیل آمده است؟

پاسخ: چرا جلوی آن را بگیرد؟ اینها قوانین طبیعت هستند، خداوند متعال آن‌ها را وضع کرده است برای اهداف خاص، در مکه فقط خانه‌ی کعبه وجود ندارد، این همه مردم وجود دارند، موجودات زیادی در بیرون شهر در صحراها و.. زندگی می کنند، این باران‌ها برای آن‌ها مفید است.

مسلمانها هم می‌توانند با هوشی که خداوند به آن‌ها داده، با قدرت اختیار و امکاناتی که دارند، آبراهه‌ها و خروجی‌هایی در آنجا تعبیه کنند تا وقت بارندگی شدید سیل ایجاد نشود و گزندی به خانه‌ی کعبه نرسد.

ر) کبوترها روی خانه‌ی کعبه می‌نشینند و فضولات آن‌ها به پارچه آغشته می‌شود! این بی‌احترامی نیست؟ چرا خداوند جلوی آن‌ها را نمی‌گیرد؟

پاسخ: مگر انسان است که از روی خباثت و بی‌حرمتی این عمل را انجام دهد؟ یک پرنده‌ی زبان‌بسته و فاقد تعقل عملی انجام داده، این چرا بی‌احترامی است!

آیا پیامبرﷺ قصد خودکشی داشته و جبرئیل ؑ ایشان را پشیمان کرده است؟

معمولا اسلام‌ستیزان، روی حرف‌های «صادق هدایت» بسیار تاکید دارند، صادق هدایتی که به خاطر اندیشه‌های پوچش، خود را خفه کرد. حال وقتی به منتقدان اسلام می‌گوییم این مرد (صادق هدایت) اگر اندیشه‌هایش خیلی درست بود حداقل به بن‌بست نمی‌رسید و خود را نمی‌کُشت!

آن‌ها هم به جای پاسخ، بحث را عوض می‌کنند و می‌گویند: پیامبر شما هم قصد خودکشی داشته و هر بار جبرئیل جلوی او را می‌گرفته است (به نوعی می‌خواهند خودکشی صادق هدایت را توجیه کنند)، حال وقتی می‌گوییم سند این حرف شما چیست؟ به ما ثابت کنید که رسول اکرمﷺ قصد خودکشی داشته است!

این حدیث امام بخاری را نقل می‌کنند که:

(حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، ح وحَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ: قَالَ الزُّهْرِيُّ: فَأَخْبَرَنِي عُرْوَةُ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّهَا قَالَتْ: ...وفَتَرَ الوَحْيُ فَتْرَةً حَتَّى حَزِنَ النَّبِيُّﷺ، فِيمَا بَلَغَنَا، حُزْنًا غَدَا مِنْهُ مِرَارًا كَيْ يَتَرَدَّى مِنْ رُءُوسِ شَوَاهِقِ الجِبَالِ، فَكُلَّمَا أَوْفَى بِذِرْوَةِ جَبَلٍ لِكَيْ يُلْقِيَ مِنْهُ نَفْسَهُ تَبَدَّى لَهُ جِبْرِيلُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا، فَيَسْكُنُ لِذَلِكَ جَأْشُهُ، وَتَقِرُّ نَفْسُهُ،

فَيَرْجِعُ، فَإِذَا طَالَتْ عَلَيهِ فَتْرَةُ الوَحْيِ غَدَا لِمِثْلِ ذَلِكَ، فَإِذَا أَوْفَى بِذِرْوَةِ جَبَلٍ تَبَدَّى لَهُ جِبْرِيلُ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ.)[1]

خلاصه‌ی ترجمه متن:

«مدّتی وحی بر پیامبر قطع شد، غم و اندوه او به اندازه‌ای زیاد شد که به کرّات تصمیم گرفت خود را از بلندی‌های کوه به پایین پرتاب کند. ولی هرگاه بالای کوه می‌رسید تا خود را از آن پرت کند، جبرئیل او را دلداری می‌داد و می‌گفت: ای محمّد! تو فرستاده‌ی خدایی.»

وقتی حدیث را می‌خوانیم متوجه می‌شویم که بله واقعا این گونه است و پیامبرﷺ چند بار خواسته خود را از کوه پرت کند!

قبل از هرگونه بررسی، از برادران و خواهران مسلمان می‌پرسیم آیا امکان دارد شخصی به عظمت پیامبرﷺ که عنوان «رحمت للعالمین» را از جانب خداوند متعال دریافت کرده، چنین کاری انجام داده باشد؟! برای بنده که غیر قابل قبول است، امکان ندارد، چون عمل خودکشی متعلق به انسان‌های ضعیف‌النفس است، نه اشخاصی که یک روح متعالی دارند.

لذا در منابع مختلف به بررسی حدیث پرداختیم و این نتیجه‌ی تحقیقات می‌باشد:

به متن عربی حدیث نگاهی بیندازید، قبل از عبارت وَفَتَرَ الوَحْي، چند نقطه وجود دارد، به این معنا که حدیث فقط این مقدار نیست و مطالب دیگری هم پیش از این در حدیث وجود دارد، وقتی به اصل حدیث مراجعه کنیم متوجه می‌شویم که ماجرای آمدن وحی برای پیامبر را از اول شرح داده

---

۱. صحیح البخاري، ج ۹، ص ۲۹ ح ٦٩٨٢.

است که چه اتفاقاتی در غار حرا برای ایشان افتاده و سپس پیامبر به خانه آمده و فرموده مرا بپوشانید و سپس مادرمان خدیجه همراه پیامبرﷺ نزد ورقه بن نوفل می‌رود و ورقه، نبوت ایشان را تایید می‌کند و... خلاصه ماجرا به اینجا می‌رسد که وحی قطع می‌شود (آمدن دوباره‌ی آن با «تاخیر» روبرو می‌شود نه اینکه رسما قطع شود و دوباره نازل شود و...) و پیامبرﷺ از این مسئله ناراحت می‌شود -تا اینجا هیچ مشکلی ندارد- حتی اگر مشاهده بفرمایید اسلام‌ستیزان هم این قسمت را ذکر نکرده‌اند و برای آن چند نقطه گذاشته‌اند.

یک‌بار دیگر به متن عربی حدیث نگاه کنید، راوی حدیث درست در جایی که می‌خواهد بگوید پیامبرﷺ جهت خودکشی به بالای کوه می‌رفته است، از این عبارت استفاده کرده است:

«فیما بَلغنا» به این معنا که «این گونه به ما رسیده است.»

ولی در قسمت قبلی حدیث (که عرض کردم با سه نقطه مشخص شده و متن آن، در اینجا ذکر نشده) از این عبارت استفاده نشده است.

این به ما می‌گوید که نوعی «تفکیک‌بندی» در این حدیث وجود دارد و حدیث از دو قسمت تشکیل شده است.

قسمت اول حدیث مستقیم به یک صحابی می‌رسد و سپس به همسر پیامبر (به متن عربی نگاه کنید) ولی قسمت دوم که با عبارت «فیما بلغنا» از قسمت قبلی تفکیک شده است، به هیچ صحابی‌ای وصل نمی‌شود بلکه «امام زهری» می‌فرماید این‌گونه به ما رسیده است (جالب است بدانید که امام زهری یک تابعی بوده و خودش پیامبرﷺ را ندیده و فقط به خدمت صحابه رسیده است)، به هر حال این سخن ایشان به هیچ صحابی‌ای

نمی‌رسد و فقط می‌گوید این گونه به ما رسیده است لذا این قسمت «منقطع» شده و «متصل» نیست. و یکی از شروط پذیرش احادیث در صحیح امام بخاری «متصل بودن» است.

لذا به این نتیجه می‌رسیم که این حدیث طولانی صحیح است، اما طبق دلایلی که ذکر کردیم این قسمتش ضعیف است.

حتی جالب است بدانید که در جلد اول صحیح امام بخاری باز هم همین حدیث وجود دارد، و دقیقا حدیث شماره ۳ می‌باشد. (این حدیث دو بار در صحیح امام بخاری ذکر شده است) اگر نگاه بفرمایید متوجه می‌شوید که همه‌ی ماجرا وجود دارد، «به جز این قسمت اضافه شده و ضعیف»، یعنی دقیقا حدیث تا جایی پیش می‌رود که می‌گوید بعد از تاخیر در آمدن وحی، پیامبر ﷺ ناراحت می‌شود، همین. و مطالب دیگری وجود ندارد.

با نگاه به کتاب‌های معتبر جهان اسلام متوجه می‌شویم که علمای گرانقدر ما این اشکال را پاسخ داده اند[1] و اسلام‌ستیزان از پاسخ آن‌ها بی‌خبر بوده‌اند:

الف)

علامه ابوشهبه رحمه‌الله می‌گوید: «این روایت بر شرط صحیح [بخاری] نیست، زیرا جزو بلاغات است و از قبیل احادیث منقطع می‌باشد و منقطع از انواع حدیث ضعیف است. و بخاری فقط احادیث مسند و متصل به روایت راویان عادل و ضابط را [در کتاب صحیح] تخریج نموده و شاید بخاری این

---

۱. رک: فتح الباری- ابن حجر، ج ۱۲، ص ۳۵۹.

حدیث [منقطع] را اینجا ذکر کرده تا ما را آگاه کند که مخالفت آن با حدیث "بدء الوحی" نزد او بدون نقل آن اضافه صحیح است.»[1]

ب)

دکتر اکرم ضیاء العمری در کتاب «السیرة النبویة الصحیحة» بعد از نقل روایت مذکور می‌نویسد: (لكن بلاغ الزهری لا يصلح لاثبات الحادث لتعارض مع عصمة النبی. ثم إنه مرسل ضعیف)[2] «امّا بلاغ زُهری برای اثبات این صحیح نیست به علت تعارض با عصمت پیامبرﷺ، علاوه بر آن این روایت مرسل و ضعیف است.»

و دلایل زیاد دیگری که مطرح کرده‌اند، کسانی که می‌خواهند به طور تخصصی در مورد این حدیث تحقیق نمایند این عبارت را در گوگل جستجو بفرمایند: «روایات همِّ النبیﷺ بالانتحار.»

لذا مانند همیشه به ما ثابت می‌گردد که اشکالات مطرح شده، ناشی از عدم اطلاع منتقدان گرامی می‌باشد.

و باز هم از همه‌ی آن‌ها تقاضا می‌نماییم دین و عقیده‌ی توحیدی خود را این گونه! مفت و بیهوده از دست ندهند، امیدوارم فراموش نفرمایید فردای قیامت برای تمام این تحقیق نکردن‌ها و زود قضاوت کردن‌ها باید پاسخگو باشید.

---

١. السیرة النبویة علی ضوء القرآن والسنة، ج ١، ص ٢٦٥.
٢. السیرة النبویة الصحیحة، ج ١، صص ١٢٦- ١٢٧.

سایه و آفتاب در بهشت...

به مطالب یک گروه در فضای مجازی نگاه می‌کردم، مشاهده نمودم که جوان مسلمانی تحدی کرده بود اگر راست می‌گویید یک اشکال قرآن را به من بگویید، یکی از اسلام‌ستیزان هم‌آیه‌ی ۱۳ و ۱۴ سوره‌ی مبارکه‌ی انسان را برایش درج کرده بود که بفرمایید این اشکال...! اسلام‌ستیزان به زعم خود می‌گویند بین این دو آیه تناقض وجود دارد ولی آیا این گونه است؟

اول ببینیم آیات مبارک چه می‌فرمایند:

﴿مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا﴾

«در آن [بهشت] بر تختها[ی خویش] تکیه زنند در آنجا نه آفتابی بینند و نه سرمایی»

﴿وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا﴾

«و سایه‌ها [ی درختان] به آنان نزدیك است و میوه هایش [برای چیدن] رام.»

به صورت خلاصه اسلام‌ستیزان می‌گویند: در آیه‌ی اول فرموده بهشتیان آفتابی نمی‌بینند ولی در آیه‌ی دوم فرموده است سایه وجود دارد! اگر آفتابی وجود ندارد، سایه کجا بود؟ پاسخ بسیار راحت است:

الف)

اگر آفتاب را به معنای «خود آفتاب» در نظر بگیریم که پاسخ واضح است:

هیچ تناقضی در آن وجود ندارد، به عنوان مثال به یک باغ می‌رویم و به علت پوشش سایه‌ی درختانی که زیر آن‌ها نشسته‌ایم، آفتاب را نمی‌بینیم، خوب؟ کجاست تناقض؟!

دقت بفرمایید: «ندیدن» با «وجود نداشتن» تفاوت دارد، قران می‌فرماید آن را «نمی‌بینند» ولی اسلام‌ستیزان مدام می‌گویند، در قرآن گفته آفتاب «نیست» ولی زیر سایه می‌نشبنند، از آن‌ها بپرسید در کجای قرآن لفظ آفتاب «نیست» یا آفتاب «وجود ندارد» ذکر شده است؟!

ب)

به آیه نگاه نمایید، چون با سرما همراه شده است، اگر افتاب را به معنای «گرمای ناشی از آفتاب» در نظر بگیریم، باز هم تناقضی وجود ندارد! (والله أعلم ترجمه‌ی صحیح این است و خداوند متعال از این تشبیه زیبا استفاده کرده است، حتی این تشبیه در بین ما هم مرسوم است، مورد الف را برای کسانی ذکر کردم که منکر این نشبیه می‌شوند، و ثابت نمودیم که بدون تشبیه هم مشکلی ایجاد نمی‌گردد، اما پاسخ:)

آفتاب دو نقش دارد، یکی «نور» و دیگری «گرما»، طبق آیه، در بهشت، نقش نور بودن آن ایفا می‌گردد، اما نقش گرمایی آن متعادل شده و باعث سوزش و عرق و گرما و اذیت شدن نمی‌شود. لذا چون نقش نور ان کماکان وجود دارد، در آیه‌ی بعد فرموده بهشتیان در سایه فرار می‌گیرند، اما چون گزند گرمایی آن حذف شده، می‌فرماید آفتابی نمی‌بینند.

امیدوارم نگویید که سایه فقط برای خنک شدن است! بسیار پیش آمده که به علت شرایط دمایی، گرمای خورشید حس نمی‌شود اما باز هم دوست داریم زیر سایه بنشینیم، خصوصا در فصل پاییز و بهار که هوا معتدل است اما ترجیح می‌دهیم در سایه بنشینیم. (گفتم «پاییز» و «بهار» و «هوای معتدل»، کسی نگوید صحت ندارد و ما «زمستان»ها وقت «سرما» زیر افتاب نشستن را ترجیح می‌دهیم).

تازه عرض شد در آیه فرموده است که سرما هم در آنجا وجود ندارد، پس زمانی که سرما و گرما وجود ندارد و یک اعتدال دمایی برقرار است زیر سایه می‌نشینند و از هوای مطبوع و نسیم دل‌نشین و ضعیف زیر سایه بهره‌مند می‌گردند. کجاست تناقض؟

یک نکته‌ی دیگر باقی مانده است، آیا در آنجا خورشید وجود دارد؟ چون در متون دینی آمده، روز قیامت آن هم نابود می‌شود؟

پاسخ این است که اگر خورشید ما هم نباشد یک خورشید بهشتی است (یک منبع نور حتما وجود دارد که اصطلاحا گفتیم خورشید)، و الله أعلم در منابع موجود است که نور عرش الهی است که بهشت را روشن می‌کند، چون در احادیث آمده که سقف بهشت، عرش پروردگار است. خلاصه امکان ندارد بهشت سرای تاریکی باشد، بلکه سراسر نور و روشنایی و آگاهی می‌باشد.

در آخر این نکته را به خاطر داشته باشیم:

نعمت‌های بهشت برای ما غیر قابل درک هستند، لذا خداوند متعال آن‌ها را طوری معرفی فرموده که تا اندازه‌ای برای مان قابل تصور باشد، و همین موجب شده برخی سوالات پیش بیاید، اما عزیزان ما باید بدانیم قرآن کتاب معرفی نعمت‌های بهشت نیست! که تخصصی روی آن‌ها کار کرده باشد بلکه کتاب هدایت است و در لابلای این نکات هدایتی، خدای رحمان پاداش مومنان را بهشت (ی با این خصوصیات) معرفی نموده است، لذا این موجزگویی (خلاصه‌گویی) به معنای مشکل داشتن و کمبود داشتن آنجا نیست. والله أعلم.

اگر امشاج بحث اسپرم و تخمک را مطرح کرده، چرا بصوت «جمع» بیان شده و «مثنی» نیست؟

با عرض سلام خدمت شما برادر گرامی، شما در یکی از نوشته‌هایتان اذعان کرده‌اید که خداوند در آیه‌ی ۲ سوره‌ی مبارکه‌ی انسان، بحث «امشاج» را مطرح کرده است و تصریح نموده‌اید که این به معنای آمیختگی اسپرم و تخمک می‌باشد و قرآن به خوبی این قضیه‌ی علمی را بیان کرده است، اما کلمه‌ی امشاج در قرآن به صورت «جمع» به کار رفته است، طبق گفته‌ی شما اگر به اسپرم و تخمک اشاره داشت، باید این واژه را به صورت «مثنّی» بیان می‌نمود. خواهشمندم این موضوع را توضیح دهید.

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

بله دقیقا همین طور است، امشاج را در آنجا این گونه معرفی نموده‌ایم و سوال شما هم بسیار قابل تامل می‌باشد.

اما جالب است بدانید دقیقا سوالی که شما بیان فرموده‌اید، سالها پیش برای پروفسور «موریس بوکای» پیش آمد (ایشان یک پزشک فرانسوی بود که بعد از مطالعه‌ی قرآن اسلام را پذیرفت) لذا در این زمینه به تحقیق پرداخت و تفاسیر فراوانی را مطالعه نمود تا این که پاسخ سوال خود را در تفسیر «المنتخب» نوشته‌ی «انجمن قرآن و سنت مصر» پیدا نمود. در آنجا بیان شده که «امشاج» به معنای «آمیخته» می‌باشد، آمیخته هم یعنی ترکیبی از مواد و عناصر مختلف، یعنی در جریان عمل لقاح فقط اسپرم و تخمک با یکدیگر ترکیب نمی‌شوند بلکه مواد دیگری هم در این آمیختگی نقش دارند.

پروفسور بوکای بعد از تکمیل شدن تحقیقاتش، کتابی نوشت تحت عنوان «تورات، انجیل، قرآن و علم» که پرفروش‌ترین کتاب سال ۱۹۷۶ میلادی هم شد. او در نسخه‌ی زبان اصلی کتابش می‌نویسد:

Modern authors however, like the commentator of the Muntakab edited by the Supreme Council for Islamic Affairs, Cairo, have corrected this view and note here that the 'small quantity of sperm' is made up of various component parts. The commentator in the Muntakab does not go into detail, but in my opinion it is a very judicious observation.

«مفهوم» نوشته‌ی پروفسور این است:

«نویسندگان جدید، نظیر مفسر تفسیر المنتخب نشر شورای عالی امور اسلامی قاهره، این طرز دید را اصلاح کرده و در اینجا تشخیص می‌دهند که گذشته از آمیخته شدن نطفه مرد و زن، قطره‌ی منی واجد عناصر گوناگون است، هرچند تفسیر وارد جزئیات نشده است اما یک ایده و تفسیر بسیار جالب را ارائه داده است.»

سپس پروفسور خود جزئیات را این گونه بیان می‌کند:

۱. بیضه‌ها: ترشح غده‌ی تناسلی مرد حاوی اسپرماتوزوئیدها که سلول‌های دراز دارای تاژک دراز غوطه‌ور در مایعی سرُم گونه.

۲. کیسه‌های تخمی: این اعضاء که مخازن اسپرماتوزوئیدها هستند، نزدیک پروستات قرار گرفته و ترشح خاصی بدون عناصر بارورکننده دارند.

۳. پروستات: مایعی ترشح می‌کند که به منی ظاهر خامه‌ای و بوی ویژه‌ای می‌دهد (و وسیله‌ی تغذیه یاخته‌های منی و باقی ماندن فعالیت حیاتی آن‌ها است).

۴. غدد ملحق به مجاری ادرار: که عبارتند از غدد کوپر (Cooper) یا غدد مری (Mery) و ترشح‌کننده‌ی مایعی سیال و غدد لیتره (Littré) که ماده‌ای مخاطی ترشح می‌کند.

اینها سرچشمه‌های آمیخته‌های نطفه هستند که قرآن از آن‌ها به نطفه‌ی امشاج (نطفه تشکیل‌شده از آمیخته‌ها) تعبیر کرده است.[1]

بنده نسخه‌ی انگلیسی این کتاب را دارم، ولی ظاهرا ترجمه‌ی فارسی آن در بازار موجود است، با ترجمه‌ی مهندس ذبیح الله دبیر، برای دانلود پی دی اف نسخه‌ی انگلیسی کتاب این عبارت را در گوگل جستجو بفرمایید:

The Bible, The Qur'an and Science.Dr. Maurice Bucaille.pdf

پس درصد کمی از مایع انزالی مرد را اسپرم‌ها تشکیل داده‌اند و بیشتر آن را ترشحات غدد وزیکول سمینال، ترشحات پروستات و ترشحات غدد بولبوارترال تشکیل می‌دهد.

در نتیجه زمانی که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْناهُ سَمِيعاً بَصِيراً﴾

(انسان: ۲)

«به درستی که ما انسان را از نطفه‌ای مختلط خلق کردیم و او را شنوا و بینا گردانیدیم.»

---

1 The Bible, The Qur'an and Science.Dr. Maurice Bucaille. p133 & 134

برای ما مشخص شد که مایع مردانه متشکل از مواد زیادی است که با مایع زن آمیخته می‌شود، در این میان از بین میلیون‌ها اسپرم، یک اسپرم به تخمک می‌رسد و آن را بارور می‌نماید، لذا نطفه‌ی مختلط ایجاد می‌شود، اگر این اختلاط نبود اسپرم دوام نمی‌آورد و نمی‌توانست حالت پایدار خود را حفظ کند. این «مواد اضافه» به نوعی محافظ اسپرم هستند تا سالم به مقصد برسد و عمل باروری را انجام دهد (فتبارک الله أحسن الخالقین).

ما باید بدانیم نطفه‌ی مختلط (امشاج نبتلیه) در اثر یک پروسه ایجاد می‌شود، که آخرین مرحله‌ی آن بارداری و ترکیب شدن اسپرم و تخمک می‌باشد و خداوند متعال به این پروسه اشاره فرموده که شما محصول این اختلاط هستید و اگر این اختلاط نبود، (یا این تفسیر را نپذیریم و از اختلاط چشم‌پوشی کنیم) اصلا باروری شکل نمی‌گرفت. ممکن است شخصی بگوید من هنوز قانع نشده‌ام، نطفه یعنی ترکیب اسپرم و تخمک.

می‌گوییم بله، ولی آیا بدون آمیختگی فوق این ترکیب شدن فراهم می‌شد؟ خیر. پس این اختلاط و وجود مایع‌های دیگر آنقدر حیاتی است که خداوند متعال در یک تعبیر زیبا (با بیان نمودن امشاج به صورت جمع) از آن‌ها هم نامبرده است. اگر امشاج به صورت مثنی بیان می‌شد این مایع‌های حیاتی به نوعی از قلم می‌افتادند.

و مطمئنم اگر قرآن امشاج را به صورت مثنی بیان می‌کرد، اسلام‌ستیزان اشکال وارد می‌کردند که چرا قرآن بحث این مایعات مهم را مطرح نکرده است؟ حتما نمی‌دانسته است!!!

آیا این یکی از اعجازهای قرآن کریم نمی‌باشد؟ اگر قرآن کلام پیامبر است، او این نکات را از کجا می‌دانسته است؟ آیا از سطح پیشرفت علوم در

زمان صدر اسلام اطلاع دارید؟ آیا از تاریخ علم جنین‌شناسی و رویان‌شناسی اطلاع دارید؟

آیا می‌دانید کتابهای ارسطو که تا قرون اخیر در اروپا تدریس می‌شد، چه محتوایی دارند؟ آیا می‌دانید او عقیده داشت که جنین از اتحاد منی با خون حیض مادر تشکیل می‌شود؟

آیا می‌دانید در قرن هفدهم میلادی دانشمندانی به نام‌های «هام و هوک» که کاشف میکرسکوپ و اسپرم بودند، عقیده داشتند که جنین به‌شکل بسیار کوچکی در داخل اسپرم قرار دارد و تخمک وظیفه‌ای جز تغذیه و فعال کردن آن را ندارد(!)

آیا می‌دانید این عقیده کماکان وجود داشت تا اینکه در قرن هجدهم دو دانشمند به نام‌های «ولف» و «اسپالانزانی» ثابت کردند که جنین از نطفه زن و مرد به‌طور یکسان تشکیل می‌شود.[1]

اما ببینید قرآن چگونه به این مسائل «اشاره» کرده است! آیا زمان آن نرسیده که تعصب‌ها را کنار بگذاریم و سجده‌ای خاشعانه برای پروردگار خود ببریم؟

---

۱. دانشمندان اسلامی قرن‌ها قبل از اروپایان به این حقیقت علمی باتوجه به‌آیات و احادیث پی برده بودند که قبلاً از قول امامان قرطبی و ابن قیم و ابن حجر نقل کردیم. به فهرست مراجعه نمایید، خلقت جنین در قرآن، یکی از پاورقی‌های آنجاست.

چرا من پیامبر نشدم؟!

منتقد:

چرا مثلا من پیامبر خدا نشده‌ام تا هدایت یابم و هدایت دهم؟! شاید یک آدم بیسواد بتواند اینگونه خودش را گول بزند و بگوید که: چون ما شایستگی نداریم.

مسلمان:

تو یک دیوانه هستی که چنین حرفی می‌زنی...

منتقد:

همین است که می‌گویند واقعا نمی‌توان با شما حرف زد؛ مسلمانهای فحاش و نفهم، بلد نیستید حرف بزنید فقط فحش می‌دهید...

مسلمان:

نه عزیزم: خواستم خودت به اشتباه خودت پی ببری... من یک کلمه بهت گفتم دیوانه؛ ببین چه‌ها گفتی...!

روز و شب به رسول اکرمﷺ می‌گفتند: دیوانه و جادوگر. مدام به سمت او آشغال و سنگ پرتاب می‌کردند. اما ایشان برای آن مردم اشک می‌ریخت و دعای هدایت می‌کرد و می‌فرمود خدایا این افراد نمی‌دانند...روزمره‌ی خود را به صورت منصفانه نگاه کنید... ایا شما قلبتان به اندازه‌ی قلب مبارک ایشان وسیع است که چنین ادعایی دارید...!؟

لذا باسواد و بی‌سواد نداریم واقعا با مطالعه‌ی زندگی ایشان متوجه می‌شویم که لیاقت بسیار بالایی داشته‌اند...

پاسخ یک شبهه‌ی مهم در مورد قضا و قدر

سلام بر شما

قضا از جانب خداست و هیچ کس نمیتواند در آن دخالت کند، شما فرمودید خداوند از روز ازل سرنوشت ما را دیده ونوشته است، یعنی هرآنچه که الله (جل جلاله)در زندگی مان دیده اتفاق می‌افتد. سوالم اینجاست شخصی کاری انجام میدهد که منجربه زندان رفتنش میشود فرضا کارش نیک واسلامی باشد آیا این زندان رفتن را الله تعیین کرده؟ آیا اگر این شخص کار مذکور را انجام ندهد به زندان می‌افتد ؟ آیا این زندان رفتن را الله ازقبل دیده و نوشته اگه اینطوراست پس زندان رفتنش خواست الله نبوده است؟

پاسخ:

و علیک السلام و رحمت الله و برکاته

(ظاهرا مثال مربوط به آن دوربین مخفی[1] را متوجه نشده اید، لذا) ان شاء الله با ذکر یک مثال (دیگر) مساله را بررسی می‌نماییم. ولی ابتدا باید تفاوت بین قضا و قدر را بدانیم:

توجه بفرمایید «قضا»، یعنی قانونی که از جانب خدای متعال تعیین شده است، مثلا هر کس آب بخورد سیر می‌شود، این یک قانون است، من خودم قضا را با کلید واژه‌ی «قضیه» حفظ کرده ام، یعنی یک قضیه‌ی ثابت و غیر قابل تغییر.

---

۱. در جلد اول، تحت عنوان پاسخ به تمام شبهات مطرح شده در مورد قضا و قدر موجود است.

اما «قَدَر» یعنی تغییرات و افعالی که از جانب ما اعمال می‌شود، مثلا ما با اختیار خود می‌رویم آب می‌خوریم. می‌توانیم آن را هم با کلید واژه‌ی «قدرت» اختیاری که اعمال می‌کنیم، حفظ نماییم.

توجه:

این کلید واژه‌ها فقط تشابه اسمی با موضوع دارند تا مفهوم قضا و قدر را به خاطر بسپاریم و ربطی به موضوع ندارند.

پس ما طبق قدر الهی می‌رویم آب می‌خوریم و طبق قضای الهی سیر می‌شویم. طبق قدر الهی در رانندگی احتیاط لازم را به خرج می‌دهیم و طبق قضای الهی سالم می‌مانیم، اگر طبق قدر احتیاط نکنیم طبق قضا تصادف می‌کنیم، چون خداوند متعال قضا را این گونه تعیین فرموده که «احتیاط و رعایت قوانین» با «سلامتی در جاده و رانندگی» نسبت مستقیم داشته باشد.

البته دو حالت دیگر هم وجود دارد، اول اینکه ما مواظب خود هستیم و احتیاط هم می‌کنیم اما یک ماشین دیگر احتیاط می‌کند و بخاطر استفاده‌ی نادرست ایشان از قدر، با اختیاری که دارد، ما گرفتار این قضا می‌شویم.

دوم اینکه ما احتیاط می‌کنیم، راننده‌ی دیگری هم در کار نیست اما باز مشکلی پیش می‌آید و این را می‌گذاریم به پای آزمایش الهی، و خداوند در این دنیا انسانها را مورد آزمایش و امتحان قرارمی دهد تا عکس العمل آن‌ها را ببیند، و این آزمایش هم یکی از موارد قضای الهی (قوانین الهی) می‌باشد.

اما یک مثال برای فهم این موضوع که:

وقتی خداوند متعال (جل جلاله) «سرنوشت ما» را از «روز ازل» نوشته، «اختیار» و «اراده ی» ما چه نقشی در آن دارد؟

تصور کنید یک «فیلم نامه نویس» «ماجرای فیلمی» را در «۲۰ برگ کاغذ» می‌نویسد و آن را به بازیگران می‌دهد تا اجرایش کنند، شرایط تهیه‌ی فیلم مهیا می‌شود و بعد از ضبط و صدابرداری و دیگر اقدامات، بالاخره فیلم به مرحله‌ی اکران می‌رسد و در تمام سینماهای شهر به نمایش در می‌آید.

بعد از مدتی یکی از شهروندان (که نقش ناظر را دارد) به سینما می‌رود و فیلم را می‌بیند. این «شخص ناظر»؛ «ماجرای فیلم» را به صورت کامل و همراه با جزئیات در «۲۰ برگ کاغذ» یادداشت می کند.

او دقت کارش بسیار بالاست، آنچه در این «۲۰ برگ کاغذ» یادداشت نموده، دقیقا مشابه فیلم نامه‌ی نوشته شده توسط فیلم نامه نویس است.

حال ما در این ماجرا، دو گزارش «دقیقا مانند هم» از فیلم داریم:

اولی توسط «فیلم نامه نویس» قبل از فیلم نوشته است.

دومی توسط «شخص ناظر» بعد از فیلم نوشته شده است.

در اینجا یک نکته‌ی بسیار قابل تامل وجود دارد، و آن هم این است که بعد از نوشتن فیلم نامه، بازیگران به صورت «جبری»، مجبورند دقیقا آن را اجرا کنند. اما در آنچه شخص ناظر نوشته هیچ جبری وجود ندارد، او کاری به رفتار بازیگران ندارد، «آنچه را که دیده» یادداشت نموده است!

حال کلید حل مساله دقیقا اینجاست:

باید بدانیم خداوند متعال در نوشتن سرنوشتِ ما انسانها نقش «شخص ناظر» را داشته است، اما چون شما تصور می کنید ایشان نقش «فیلم نامه نویس» را داشته، به شبهه افتاده اید. بله اگر نقش فیلم نامه نویس را داشت ما باید به صورت جبری رفتار می کردیم و از آنچه برایمان نوشته بود راه گریزی

نداشتیم ولی این گونه نیست. ما مختاریم و خداوند متعال فقط آنچه ما انسانها «با اختیار خود» انجام می‌دهیم را نوشته است.

ممکن است بپرسید، زمانی که هنوز به دنیا نیامده ایم و عملی انجام نداده ایم خداوند چگونه آن را نوشته است؟ در پاسخ می گوییم:

ما انسانها در بند زمان و مکان گرفتار هستیم و حتما باید یک فعل روی دهد تا آن را ببینیم (حتما باید فیلم ساخته شود، به سینما برویم و آن را ببینم)

ولی خداوند مثل ما نیست، ذات مبارک ایشان در بند مکان و زمان گرفتار نیست و علم غیب دارند. لذا ایشان از روز ازل «می دانست» که ما با فعل اختیاری خود چه کاری انجام می‌دهیم، در واقع ایشان قبل از انجام فعل توسط ما، آن را دیده و نوشته است (با علم غیب خود می‌دانست که ما با اختیار خود حتما این کار را انجام می‌دهیم)

تصور کنید خدای متعال روز ازل دیده است که بنده امروز این متن را می‌نویسم و آن زمان این مساله را در سرنوشت بنده نوشته است. حال اگر همین الان متن را پاک کنم، خدای متعال آن را هم دیده است و آن موقع نوشته است: متنی را نوشت و آن را پاک کرد.

لذا باید بدانیم که ما دارای اختیار می‌باشیم و دنیا سرای امتحان است، خدای متعال ما را فرستاده که با اختیار خود خوبی‌ها را انجام دهیم و باز هم با همان اختیار از بدی‌ها دوری گزینیم.

پس آنچه در روز ازل به عنوان سرنوشت ما نوشته است، دخالتی در کارهای ما ندارد، ایشان فقط دیده و نوشته است. ما در «زمان حال» زندگی می کنیم و «صاحب اختیار خود» می‌باشیم. «دیدن و دانستن» پروردگار به منزله‌ی «دخالت کردن» در کارهای ما نیست.

ممکن است در اینجا این سوال برای عده‌ای پیش بیاید که وقتی همه چیز در حیطه‌ی «اختیار» ماست، پس دعا کردن در این بین چه نقشی دارد؟ اصلا خداوند چه تاثیری در روند کارهای ما دارد؟

عزیزان، در شرایطی که ما دعا می‌کنیم، خداوند متعال همراه «عمل» ما «دعای» ما را هم دیده است، و نتیجه‌ای که با آن دعا حاصل می‌گردد را هم دیده و همان را نوشته است. یعنی اگر «دعا کنیم» که پروردگارا این کار ما این گونه پیش برود، بعد از تلاش و توکل، اگر کارمان خیر باشد و تلاش اصولی و کافی در حد توان خود انجام داده باشیم، اموری که در جهان اسباب، سد راه شده‌اند و از توانایی ما خارج می‌باشند، خدای متعال به «خاطر دعایمان» آن‌ها را دفع می‌نماید. یا اگر برای انجام کاری نیاز باشد مانعی ایجاد شود (با توجه به شرایط و حالت هایی که ذکر شد، تلاش کافی، راه اصولی، قرار گرفتن در دایره‌ی جهان اسباب، خیر بودن و...)؛ خدای متعال اگر دعای ما را بپذیرد، خودش ان مانع را ایجاد می‌نماید.

مثال:

یک پسر می‌خواهد با دختری ازدواج کند، دعا می‌کند پروردگارا من و این خانم را به هم برسان.

آن پسر نیت خیری دارد، تلاش خود را کرده است (مثلا پدر و عمویش را راضی کرده که با او به خواستگاری بروند، یا می‌داند که معیار خانواده‌ی عروس شغل است، لذا یک شغل خوب هم دست و پا کرده است) و به خواستگاری می‌روند، در جهان اسباب بنا بر این بوده که پدر دختر از این خانواده خوشش نیاید، اما چون خداوند دعای دختر و پسر را برآورده کرده است، تغییری در قلب پدر دختر ایجاد می‌کند و این امر خیر فراهم می‌شود.

یا مثلا قرار بود در جهان اسباب در مسیر رفتن به خواستگاری، خانواده‌ی داماد تصادف کنند (آن هم به دلیل رعایت نکردن احتیاط توسط خودشان) اما خدای متعال بخاطر آن دعا، این تصادف را هم دفع می‌کند.

خلاصه این دعا باعث می‌شود ان چه از دیده‌های ما پنهان است و از توانایی ما خارج می‌باشد توسط خداوند متعال اعمال شود، تا آنچه خیر ما در آن است صورت پذیرد.

البته عکس این شرایط را هم در نظر بگیرید. تصور فرمایید: ازدواج این دختر و پسر یک امر خیر و با برکت نیست و بعد از ازدواج هر دو بدبخت می‌شوند... باز هم بخاطر دعا (چون دختر و پسر با دعا و طلب خیر، خدا را وکیل خود کرده‌اند) خدای متعال موانعی را بر سر راه ایجاد می‌کند تا این افراد به هم نرسند.

این قاعده‌ی مهم را فراموش نفرمایید:

«حیطه‌ی کار بشر فقط "چه کنم" و "چه نکنم" می‌باشد، این که "چه می‌شود" و "چه نمی‌شود" حیطه‌ی کار الله متعال است.» ما با تلاش و دعا وظیفه‌ی خود را انجام می‌دهیم، اینکه چه می‌شود و چه نتیجه‌ای به بار می‌آید، توسط خداوند متعال تعیین می‌شود. دنیا دنیای اسباب است: اگر آب بخوریم، تشنگیمان رفع می‌شود، وارد آتش شویم می‌سوزیم... و در اکثریت موارد این قاعده‌ی عمومی وجود دارد... اما اگر خدا نخواهد، این فعل‌ها انجام نمی‌شوند، کما اینکه نمرودیان ابراهیم ﷺ را در آتش انداختند و چون خداوند میلش بر نسوختن سیدنا ابراهیم ﷺ بود، ایشان نسوخت. حالت دیگری هم وجود دارد گاهی یک شخص گناهکار کارهایش را بسیار

دقیق و از روی برنامه انجام می‌دهد اما خدای متعال جهت قصاص او نتیجه را تغییر می‌دهد و شرایطی را ایجاد می‌کند که اصلا باب میل آن شخص نیست.

پس عده‌ای گمان نکنند افعال بشر، نتیجه را هم تعیین می‌کند و خدای متعال در این بین هیچ نقشی ندارد. خداوند خود تعیین فرموده که جهان جهان اسباب باشد و با انجام افعال توسط انسانها این نتایج بدست آید، اما گاهی اوقات به جهت ترحم (که شاید ناشی از دعای ما یا امور دیگر باشد) یا قصاص (که نتیجه‌ی خود عمل نادرست فرد می‌باشد) یا آزمایش (که خداوند می‌خواهد عیار آن شخص را مورد امتحان قرار دهد) نتیجه‌ی امور (علی رغم تلاش ما) تغییر پیدا می‌کند، هر چند اگر تغییرنکند هم فرمان انجام آن کار از طریق اجرایی شدن قانون وضع شده توسط پروردگار یعنی قانون اسباب، صورت می‌پذیرد.[1]

مخلص کلام اینکه:

هر کس کار خود را انجام می‌دهد، خدای متعال امر پروردگاری خود را انجام داده و ما هم باید وظیفه‌ی بندگی خود را انجام دهیم و آن هم تلاش در بدست آوردن نیکی‌ها و رضایت پروردگار می‌باشد. همیشه تلاش کنیم و همراه تلاش هایمان خیر و برکت و موفقیت را از خدای متعال مسئلت نماییم، بعد از این موارد اگر موفق نشدیم، ان را به پای حکمت و خیر الهی بگذاریم...

---

۱. وضع قانون اسباب توسط خداوند، به معنای این بست که خداوند ما را وادار به انجام کار بد کرده است. خداوند می‌گوید اگر یک چاقو را در قلب کسی فرو کنید طبق قانون اسباب او خواهد مرد و شما قاتل خواهید بود و باید قصاص شوید. آنچه موجب مرگ او شد، اراده‌ی شخص قاتل می‌باشد نه قانون الهی.

علوم تجربی یا علوم عقلی؟!

چند وقت پیش با شخصی بر سر اثبات وجود خدا بحث می کردم، در کمال آرامش استدلال‌های عقلی اثبات وجود خدا را برای او شرح می‌دادم، اما او گفت من فقط دلایل علمی را قبول دارم، باید با زبان علم با من حرف بزنی...

به صورت بسیار خلاصه پاسخی با این مضمون به ایشان دادم:

دوست بزرگوارم، «علوم تجربی» و به طور کلی زبان علم مد نظر شما فقط تا سطح خاصی کاربرد دارد و برای نتیجه گیری چاره‌ای نداریم جز اینکه وارد حیطه‌ی «علوم عقلی» شویم.

به عنوان مثال:

- در آغاز یک تحقیق علمی اموری را مشاهده می کنند.
- سپس فرضیه‌ای مطرح می کنند
- سعی می کنند آزمایش هایی انجام دهند
- داده‌های بدست آمده را تحلیل و بررسی می کنند
- سعی می کنند؛ آن را نقد کنند و ...
- خلاصه اگر از فیلترهای مورد نظر عبور کردند، آن را به عنوان یک نظریه می‌پذیرند

در واقع با استفاده از «استدلال استقرایی» به این نتیجه می‌رسند که چون تمام گزینه هایی که آن‌ها بررسی کرده‌اند این گونه بوده است (توجه بفرمایید، فقط آنچه دیده‌اند!) در نتیجه تمام گزینه‌های دیگر دنیا هم به همین شکل هستند. به این روش «استدلال استقرائی» می گویند. در

استدلال استقرائی از جزء به سمت کل می‌روند؛ و محققان طبق آنچه دیده‌اند نتیجه گیری کلی می‌کنند.

به عنوان مثال:

میمون‌ها در باغ‌وحش A موز می‌خورند.

میمون‌ها در باغ‌وحش B موز می‌خورند.

در نتیجه تمام میمون‌ها موز می‌خورند.

این یک نتیجه‌گیری استقرایی است، ممکن است در باغ وحش دیگری میمون‌ها موز نخورند، ولی چون آنچه محققان دیده‌اند و بررسی کرده‌اند (در حیطه‌ی علوم تجربی) این گونه بوده است، پس به این نتیجه می‌رسند که همگی این گونه هستند (در حیطه‌ی علوم عقلی از این استقرا استفاده می‌کنند) و جالب است بدانید که تمام نتیجه گیری‌های علمی بوسیله‌ی علوم عقلی انجام می‌شوند.

در زمینه‌ی اثبات وجود خدا هم به همین شکل. ما در میان سلول‌های انسان به وسیله‌ی علوم تجربی نظم و نظام بسیار عجیبی را مشاهده می‌کنیم، روابط بسیار پیچیده و دقیقی را کشف می‌کنیم که هر فرد عاقلی را انگشت به دهان می‌کند، اما علم تجربی در همین جا متوقف می‌شود (رسالت او تا همین جاست، کشف و شناسایی این روابط) من بعد وارد حیطه‌ی علوم عقلی می‌شویم، و به وسیله ان می‌توانیم در مورد تمام سلول‌های دیگر جهان قضاوت کنیم.

لذا نباید در جهان علم، علوم عقلی را بی‌ارزش بدانیم و تمام تکیه‌ی ما بر علوم تجربی باشد.

برای اثبات وجود خدا هم لاجرم باید از علوم عقلی استفاده کنیم، اصلا خداوند ماده نیست! که به وسیله‌ی علوم تجربی (استفاده از حواس پنجگانه) مورد بررسی و آزمایش قرار بگیرد، دیگر چرا باید انتظار داشته باشیم از طریق ابزارها و علوم آزمایشگاهی اثبات شود؟ همانگونه که عرض شد تمام دانشمندان جهان بعد از مشاهدات خود در علوم تجربی، نتیجه گیری‌های خود را به وسیله‌ی امور عقلی انجام می‌دهند.

ما هم طبق همین منوال پس از بررسی تحقیقات علمی انجام شده (علوم تجربی) به این نتیجه می‌رسیم (طبق علوم عقلی) که پروردگاری حکیم این نظم و نظام را استوار ساخته است و امکان ندارد این بنای با شکوه مهندس حاذقی نداشته باشد و حاصل اتفاقاتی کور و بی‌هدف باشد!

چهار پاسخ به چهار نیرنگ منتشر شده در خصوص علم و دین

هنگام بحث با اسلام ستیزان در خصوص «علم و دین» چهار نکته‌ی زیر را در نظر داشته باشید[۱]:

۱. تضاد بین علم و دین:

اسلام ستیزان تلاش می‌کنند، «علم» و «اندیشه‌ی اسلامی» را در تضاد با هم قرار دهند!

---

۱. (البته قبلا به طور جداگانه همه‌ی آن‌ها را شرح داده ایم، ولی جهت مرتب شدن استدلال‌ها در ذهن شما، ان شاء الله به صورت خلاصه آن‌ها را بیان می‌نماییم.)

ولـی مـا ایـن را نمـی‌پـذیریم و از آن‌هـا سـوال مـی‌پرسـیم، چـرا اندیشـه‌ی بی‌خدایی خـود را در مقابـل علـم قـرار نمـی‌دهیـد؟ چـرا از اندیشـه‌ی مـا مایـه مـی‌گذاریـد؟ آنچـه کـه بایـد در مقابـل یکـدیگر قـرار بگیـرد، اندیشـه‌ی مـا بـا اندیشه‌ی شماست، نه اینکه خود را مترادف بـا علـم بدانیـد و مـا را یـک عنصـر ضد علم!

«تعجب نکنید مسلمانان عزیز! بله آن‌ها خود را علم می‌دانند!»

که مـا در نقـد ایـن طـرز تفکـر مـی‌گـوییم، علـم یـک سـری از آزمـایش‌هـا وتحقیقات بشـر بـرای کشـف مجهـولات و رسـیدن بـه رفـاه مـی‌باشـد و قـدرت دیگری ندارد. اصلا اسلام ستیزان این سوال را پاسخ دهند:

اصول اخلاقـی و امـور ارزشـی جامعـه را چگونـه از لابلای میکروسـکوپ و ایکس و ایگرگ استخراج می‌کنید؟ چگونه میکروسکوپ به مـا مـی‌گویـد دروغ گفتن بد است؟

خودتان می‌دانید که این کار شدنی نیست. لذا علم ربطی به اندیشـه‌هـای اجتماعی ندارد و شما هم حتمـا اندیشـه‌ای داریـد کـه از ان خـط مـی‌گیریـد و طبق آن عمل می‌کنید.

پس طرز فکرها و اندیشه‌ها (حـال چـه اسـلام، چـه بـی‌خـدایی) شـیوه‌ی نگرش افراد به جهانی که در ان زندگی می‌کنـیم را تـداعی مـی‌کننـد. (در یـک جمله آن‌ها: «شیوه‌ی زندگی کردن» را شرح می‌دهند.)

لذا باز هم تکرار می‌کنیم، اسلام ستیزان باید با «طرز فکر نـاقص خـود» بـه جنگ «طرز فکر ما» بیایند نه اینکه خود را در پشت علم مخفی کننـد و بگوینـد علم از اسلام بهتر است!

هر اسلام ستیزی که گفت علم بهتر است یا اسلام؟ ما هم به او می‌گوییم، علم بهتر است یا طرز فکر اسلام ستیزانه‌ی شما؟

در آخر باید بدانید که اسلام هیچ مخالفتی با علم ندارد و هر کس این را گفت، ما از او یک سند می‌خواهیم که قرآن و سنت گفته باشد، سراغ علم و دانش نروید... بی‌شک چیزی نخواهند یافت.[1]

۲. استفاده از سخنان دانشمندان غربی برای جامعه‌ی مسلمین:

دانشمندان و روشنفکران زیادی در اروپا علیه حاکمیت غلط کلیسا بپا خواستند و اتفاقا جملات زیادی از آن‌ها به یادگار مانده است. آن‌ها می‌گویند طبق فلان دلیل دین یک امر غلط می‌باشد و ما باید سراغ علم برویم.

حال در کمال تعجب مشاهده می‌کنیم که ناباوران ایرانی همان سخنان را نقل می‌کنند و از آن‌ها بر علیه اسلام استفاده می‌کنند!

در پاسخ به آن‌ها می‌گوییم این موارد چه ربطی به اسلام دارند؟ مگر آموزه‌های تمام ادیان جهان مشابه یکدیگر می‌باشد؟ (اگر گفتند آری! مشخص می‌شود که معلومات آن‌ها در زمینه‌ی ادیان چقدر کم است...)

مسیحیت صراحتا می‌گفت هیچ گونه تحقیق علمی را قبول ندارم، ولی اسلام چه؟ آیا می‌دانید که در آموزه‌های اسلامی آمده: «طلب علم بر هر

---

۱. اگر احیانا اشکالات علمی مطرح شده در مورد قرآن را بیان نمودند، کتاب قرآن و علم، تضاد یا تطابق را به آن‌ها معرفی کنید، در آنجا تمام اشکالات علمی مطرح شده را پاسخ داده‌ام. این کتاب نیز توسط نگارنده به رشته تحریر درآمده ولی نشر آن اینترنتی بود و فعلا چاپ نشده است. بدست آوردن آن در فضای مجازی بسیار راحت است، نام کتاب و نویسنده را در گوگل جستجو بفرمایید.

مسلمانی واجب است»[1] و «یک ساعت تفکر از نماز شب بهتر است.»[2] و «فضیلت علم از فضیلت عبادت بهتر است و بهترین دیانت شما پارسایی است.»[3]

لذا جوانان ما باید بدانند، آن روشنفکران برای جامعه‌ی خود سخن گفته‌اند و مطالبشان ربطی به جامعه‌ی اسلامی ما ندارد. به ناباوران ایرانی توصیه می‌کنیم که بروند در اروپا این سخنان را تکرار کنند، چون به آنجا مربوط می‌باشند نه اینجا.

۳. حذف جایگاه علمی مسلمانان در جهان علم

ناباوران سعی می‌کنند که تلاش‌های علمی مسلمانان در قرون طلایی اسلام را بی‌اهمیت جلوه دهند، در حالی که بسیاری از امور علم امروز مدیون تحقیقات و زحمات دانشمندان مسلمان می‌باشد.

جهت اطلاع ناباوران و شما باورمندان عزیز عرض می‌کنیم که ابتدا علم بشر در دست یونانیان بود، سپس دست مسلمانان افتاد برای چندین قرن (ابوریحان بیرونی، ابن سینا، ابن هیثم، جزری، خوارزمی، جابر بن حیان و...)، سپس بعد از جنگ‌های صلیبی اروپاییان این علوم را از مسلمانان فرا گرفتند و آن را تا به امروز حفظ کرده‌اند و گسترش داده‌اند، اما مسلمانان در دو قرن گذشته به دلیل مشکلات سیاسی فراوان از درون و دخالت‌های

---

۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۸۱ ح ۲۲۴؛ مسند أبی یعلی الموصلی، ج ۵، ص ۲۲۳ ح ۲۸۳۷.
۲. طبقات الکبری لابن سعد، ج ۷، ص ۳۹۳.
۳. مستدرک علی الصحیحین- حاکم نیشابوری، ج ۱، ص ۱۷۱ ح ۳۱۷.

بی‌مورد دشمنان از خارج، از کاروان تولید علم عقب افتاده‌اند... ولی این گونه نیست که تصور کنند ما هرگز بهره‌ای از علم نداشته‌ایم...

٤. منحصر کردن واژه‌ی علم در حیطه‌ی علوم تجربی

متاسفانه بیشتر اسلام ستیزان آگاهانه یا از روی بی‌اطلاعی فقط علوم تجربی را جزو علوم حساب می‌کنند، در حالی که حواس پنچگانه (علوم تجربی) فقط یکی از راه‌های رسیدن به معرفت و شناخت حقایق می‌باشد. ما علاوه بر «حس»، «عقل» و «وحی» را هم از ابزارهای رسیدن به معرفت و آگاهی می‌دانیم.

علوم تجربی بدون علوم عقلی نمی‌توانند راهی از پیش ببرند، چون (همانگونه که قبلا هم توضیح داده‌ایم) دانشمند زیست شناس فقط روی یک سلول کار می‌کند و سپس نتیجه‌ی حاصله را بوسیله‌ی «استقراء» که یکی از گزاره‌های عقلی می‌باشد به تمام سلول‌های جهان تعمیم می‌دهد.

علوم شرعی هم بوسیله‌ی شارع (خداوند متعال) از طریق وحی برای ما ارسال شده است، این علوم هم به زیبایی هرچه تمامتر رسیدن به معرفت را هموار می‌نمایند (مثلا توصیه به انجام فضائل اخلاقی و دوری از رذائل اخلاقی و ...). لذا همه‌ی این ابزارها باید وجود داشته باشد. ولی ناباوران فقط به علوم تجربی تکیه کرده‌اند وآن را خدای خود می‌دانند

خلاصه اسلام ستیزان با بی‌اطلاعی خود. قصد دارند جوانان بی‌اطلاع ما را فریب دهند، ولی جوانان عزیز ما باید هوشیار باشند و با مطالعه مقالات و کتاب‌های متعدد، قله‌های آگاهی و دانش را فتح کنند. ان شاء الله

چند شبهه در مورد فلسطین و اسرائیل

کسانی که جلد اول کتاب الحاد نوین باتلاق رنگین را خوانده باشند، در آنجا چگونگی تاسیس اسرائیل را شرح داده‌ایم و توضیح داده‌ایم که زمین فروشی فلسطینیان یک افسانه می‌باشد... اما عزیزان، یهودیان دست‌بردار نیستند و هر بار شبهه‌ی جدیدی در ذهن جوانان ایجاد می‌کنند. در سال ۲۰۱۷ وقتی که زمزمه‌های انتقال پایتخت اسرائیل غاصب به قدس شریف مطرح شد، شبهاتی در فضای مجازی منتشر شد که عده‌ای از جوانان را به خود مشغول نموده بود. ما هم آن‌ها را در این یادداشت پاسخ داده ایم به امید آنکه سود مند باشد.

شبهاتی که اخیرا اتاق‌های فکر یهود منتشر نموده‌اند بسیار ساده می‌باشند، ولی متاسفانه رونق کلام آن‌ها در بی‌اطلاعی جوانان نازنین ماست، لذا باز هم تمام جوانان بزرگوار را به مطالعه و تحقیق دعوت می‌نمایم.

ماجرا از این قرار است که خدای متعال در آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی مبارکه مائده از زبان حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید:

﴿يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ﴾

«ای قوم من ! به سرزمین مقدّسی وارد شوید که خداوند دخول بدانجا را برای شما مقدّر کرده است ، و (در برابر دشمنِ سرسختی که در آنجا بسر می‌برد پای به فرار نگذارید و) پشت مکنید ، تا زیانکارانه برنگردید (و یاری و خوشنودی خدا را از دست ندهید).»

یعنی حضرت موسی علیه السلام به بنی اسرائیل گفته که به فلسطین بروید. حال این شبهه منتشر شده که می‌گویند:

زمانی که حضرت موسی ﷺ این را گفته و خدای متعال هم آن را در قرآن بیان فرموده، چرا ما باید جلوی یهودی‌ها را بگیریم و نگذاریم که وارد فلسطین شوند؟ چون خدا این را فرموده این سرزمین متعلق به خودشان است!

از همه‌ی شما عزیزان می‌خواهم کمی به این موضوع فکر بفرمایید: به نظر شما باید ما مسلمانها این آیه را به عنوان حجت قرار دهیم و از فلسطین عقب نشینی کنیم؟ یعنی باید ان را به یهودیان واگذار نماییم؟

خیر عزیزان! این سفارش و این فرمان حضرت موسی ﷺ برای «زمان خود» بوده نه الان! یهودیان و یهودی زدگان، اگر آیات قرآن تا این اندازه برایشان مهم است، چرا طبق سفارش قرآن نمی‌آیند به اسلام مبارک ایمان بیاورند و نبوّت رسول اکرم ﷺ را بپذیرند؟ مگر می‌شود قسمتی را قبول کنند و قسمت دیگر را کنار بگذارند!

ولی واقعا مایه‌ی تعجب است! یعنی طراحان شبهه ما را انقدر بی‌سواد فرض کرده‌اند که تصور می‌کنند ما فرق بین «حکم قرآنی» و «قصص قرآنی» را نمی‌دانیم؟

یعنی نمی‌دانند که این آیه شرح یک قصص قرآنی است و اصلا حکمی نمی‌باشد برای تمام انسانها در هر زمانی! عزیزان داستان‌های قرآن برای یاد آوری و اهداف دیگر نازل شده است. و قرار نیست حکمی که در آن زمان وجود داشته برای الان هم صدق کند.

به عنوان مثال در قرآن آمده که حضرت نوح جانوران را جمع نمود، آیا ما هم باید برویم جانوران را جمع کنیم و سوار کشتی شویم! خیر عزیزان، چون این یک داستان یا قصص قرآنی است. حال ماجرا و احوالات قوم بنی اسرائیل با حضرت موسی ﷺ هم به همین شکل. قرار نیست چون آن زمان دین ارجح

یهودیت بوده و خدای متعال به آن‌ها سفارشاتی فرموده، الان هم قوم یهود خود را ارجح بدانند و مثل همان زمان خود را مخاطب کتاب آسمانی شریعت کاملتر قلمداد کنند!

در آن زمان یک ماجرا رخ داده و خدای متعال برای ما بازگو نموده است، حال چه دلیلی دارد، ما آن را یک «حکم» الهی برای «هر زمانی» بدانیم! شبهه تراشان این جامعیت را از کجا آورده‌اند؟ طبق کدام دلیل؟

جوانی برای بنده پیام فرستاد بود، که بیت المقدس قبله‌ی اول ما بود، ما الان قبله‌ی دیگری داریم و دیگر به آن نیازی نداریم چرا باید بر سر آن بجنگیم!!!؟

به او گفتم برادر عزیزم، مگر هر مسجدی که قبله نباشد دیگر باید آن را تخریب کنیم و رهایش نماییم! با این حساب به جز بیت الله الحرام باید تمام مساجد دنیا را دور بیندازیم چون هیچ کدام قبله‌ی مسلمین نیستند!

جوان دیگری پیام فرستاده بود، یهودیان چند هزار سال پیش آنجا بوده‌اند، چرا نباید به آن‌ها اجازه دهیم دوباره به مکان خود برگردند!!!؟

به او گفتم برادر جان، مردم آن سرزمین همان مردمند، آن‌ها خودشان بعد از رسالت حضرت عیسی ﷺ مسیحی شدند و بعد از نزول اسلام مبارک، اسلام را پذیرفتند، چیزی تغییر نکرده! همان مردم در آنجا باقی مانده‌اند!

خودشان آخرین برنامه‌ی الهی را پذیرفته‌اند! حال یک اقلیت بسیار ناچیز از همان مردمی که در آن زمان (زمان حضرت عیسی ﷺ) مسیحیت را نپذیرفتند؛ سپس بعد از رسالت رسول اکرم ﷺ اسلام را هم نپذیرفتند؛ می‌گویند اینجا مال ماست، در حالی که اکثریت مردم آنجا (که اجدادشان یهودی بودند و بعداً مسیحی شده بودند) خودشان اسلام را پذیرفتند.

حال عده‌ی قلیلی از یهودیان باقی مانده، دیگر مردم یهودی هم کیش خود را از اقصی نقاط جهان جمع می‌کنند و به زورِ آتش و آهن، در فلسطین اشغالی مستقر می‌نمایند! اگر اخبار را مشاهده بفرمایید متوجه می‌شوید که مدام شهرک سازی می‌کنند و برای یهودیان مهاجر سرپناه درست می‌کنند.

مردمی که از قدیم اهل آنجا بوده‌اند، حال چون مسلمان شده‌اند، توسط عده‌ای بسیار کم به زور گلوله بیرون رانده می‌شوند، آیا باید ما برادران مسلمان شده‌ی خود را رها کنیم؟ آیا باید مقدسات خود را رها نماییم؟ می‌دانید بیت المقدس قبله‌ی اول ما بوده و از جایگاه بسیار ویژه‌ای برخوردار است؟ می‌دانید بیت المقدس الان هم یک مسجد با شکوه اسلامی است؟

بنده مطمئنم کسی که امروز از بیت المقدس بگذرد، فردا از مکه و مدینه هم می‌گذرد و خواهد گفت: چه اشکالی دارد، بگذار در جوار کعبه هم باشند ما با آن‌ها کاری نداریم و آن‌ها هم با ما کاری ندارند...!

لذا جوانان عزیز، هوشیار باشید، این سخنان با سیاست و نیرنگ رسانه‌های معلوم الحال به ذهن شما القا می‌شوند، فریب نخورید...

ماجرای خوردن «ادرار شتر» در اسلام چیست؟

یکی از ادعاهای بسیار پر تکرار مخالفان برای انتقاد گرفتن از اسلام مبارک، بحث خوردن ادرار شتر به سفارش پیامبرﷺ می‌باشد. آن‌ها برای ادعای خود به این حدیث از پیامبر اکرمﷺ استناد می‌کنند:

(عَنْ أَنَسٍ ؓ قَالَ: قَدِمَ أُنَاسٌ مِنْ عُكْلٍ أَوْ عُرَيْنَةَ، فَاجْتَوَوُا الْمَدِينَةَ. فَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ بِلِقَاحٍ، وَأَنْ يَشْرَبُوا مِنْ أَبْوَالِهَا وَأَلْبَانِهَا، فَانْطَلَقُوا، فَلَمَّا صَحُّوا قَتَلُوا رَاعِيَ النَّبِيِّ ﷺ وَاسْتَاقُوا النَّعَمَ، فَجَاءَ الْخَبَرُ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ، فَبَعَثَ فِي آثَارِهِمْ،

فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ جِيءَ بِهِمْ، فَأمر فقطعَ أَيْدِيَهُمْ، وَأَرْجُلَهُمْ، وَسُمِرَتْ أَعْيُنُهُمْ، وَأُلْقُوا فِي الْحرَّة يسْتَسْقُون فلا يُسْقَوْن.) (بخاری: ۲۳۳)

«انس بن مالک ﷺ می‌گوید: عده‌ای از طایفهٔ عُکل یا عُرینه به مدینه آمدند و از آب و هوای آن، بیمار شدند. رسول الله ﷺ دستور داد تا خود را به شتران شیری برسانند و از ادرار و شیر آنان، بخورند. آنان چنین کردند و از بیماری، شفا یافتند...»

ان شاء الله مساله را از زوایای مختلف بررسی می‌نماییم، تا مثل همیشه ثابت گردد که اسلام ستیزان، دنبال بهانه‌های مختلف برای دشمنی می‌باشند وگرنه این مورد هم مساله‌ی نیست که به عنوان ضعف اسلام تلقی گردد.

بررسی:

بله درست است این حدیث کاملا صحیح می‌باشد و ما منکر آن نیستیم، ولی نکاتی در این زمینه وجود دارد که باید شفاف سازی شود تا به خروجی صحیحی دست پیدا کنیم. متاسفانه اسلام ستیزان هیچ وقت به تبصره‌ها توجه می‌کنند در حالی که هر قانونی از تبصره و استثنا و توضیحات برخوردار است.

الف)

ظاهرا اسلام ستیزان تصور می‌کنند ادرار شتر نزد مسلمین مانند شربت و نوشیدنی روی سفره گذاشته می‌شود! و مسلمانها برای رفع عطش از آن استفاده می‌کنند! در حالی که اصلا این گونه نیست!

خوردن ادرار شتر فقط برای انجام پروسه‌ی «درمان»، سفارش شده است. ممکن است اسلام ستیزی بگوید آیا شما حاضرید وقتی مریض شدید ادرار شتر را بخورید؟

به او می‌گوییم، زمانی که این همه داروی دیگر وجود دارد نیازی به خوردن آن نیست، به هر حال پیامبر هم این امر را فقط توصیه نموده و به عنوان یک امر واجب اعلام نکرده است. (در صورت وجوب حتما باید هنگام مریضی آن را مصرف می‌نمودیم...ولی آیا این گونه است؟ خیر)

ولی شما پاسخ دهید، تصور نمایید در صحرایی هستید و یکی از اعضای خانواده‌ی شما به شدت مریض می‌شود، به هیچ جایی دسترسی ندارید و می‌ترسید و احتمال می‌دهید ایشان در برابر این بیماری طاقت نیاورد و فوت کند، سپس افراد محلی به شما بگویند این ادرار شتر باعث شفای او خواهد شد، حاضرید به او ادرار بدهید یا نه؟ مطمئنا هر شخص عاقلی جان عزیزش را مقدمتر می‌داند، پس بدانید شرایط ضرورت با شرایط عادی فرق می‌کند، در آن زمان (۱٤۰۰ سال پیش) شرایط درمانی مانند امروز نبوده که بلافاصله به داروخانه مراجعه نمایند و...

ب)

تصور نفرمایید این مورد فقط در حدیث پیامبر ذکر شده است!

حتی طب سنتی هم استفاده از آن را تجویز می‌نماید، ابوعلی سینا، این دانشمند پر آوازه جهان اسلام در کتاب «قانون در طب» بحث آن را مطرح کرده است. (لابد می‌دانید که قانون در طب کتابیست که ۷۰۰ سال در اروپا تدریس شده است...)

شاید به بحث ما مربوط نباشد ولی ذکر آن خالی از لطف نیست، معمولا اسلام ستیزان به زور می‌خواهند بگویند ابوعلی سینا یک فرد منتقد اسلام بوده است، ولی به همین مبحث ادرار مشاهده بفرمایید، خودتان می‌بینید که

بحث حضرت رسول اکرمﷺ را مطرح نموده و به سخن ایشان استناد کرده است...

سخن ابن سینا:

«بهترین نوع بول (ادرار) به منظور استفاده درمانی بول شتر عرب است که سالم است... سر را با بول شتر شویند، شوره و سبوسه از بین می‌رود، و بول گاو نر هم همین اثر را دارد. بول شتر برای رفع استسقا (مرضی که بیمار آب زیاد خواهد) و سختی طحال مفیدند، به ویژه اگر بول شتر با شیر شتر (تازه ـ زائیده) همراه باشد.

پیغمبر فرمود اگر از بول آن‌ها و شیر آن‌ها بخورید سالم می‌مانید می‌نوشیدند و صحیح و سالم بودند. بول (ادرار) بز، به ویژه بز کوهی، مخصوصا اگر با سنبل الطیب باشد، داروی تب است ...»

اگر به کتاب مراجعه بفرمایید متوجه می‌شوید که ایشان درمان انواع بیماری را بوسیله‌ی ادرار توضیح داده است.[۱]

ج)

حتی پژوهش‌های نوین پزشکی در مورد ادرار شتر و خواص آن سخن می‌گویند، یکی از سایت‌های علمی می‌نویسد:

Camel "milk" and "urine" have higher concentration of Na than Nigella sativa seeds but K concentration in camel urine and Nigella sativa is higher than that of milk

---

۱. شیخ الرئیس ابوعلی سینا، قانون در طب (کتاب دوم)، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی (هه ژار) صص ۱۰۲- ۱۰۳.

یعنی شمر و ادرار شتر دارای سدیم بسیار بالایی می‌باشد، حتی میزان سدیم ان‌ها از سیاه دانه هم بیشتر است... و ادرار شتر دارای پتاسیم بالایی نیز می‌باشد.[۱]

مقاله‌ای دیگری مطالعه نمودم که دقیقا در همین مورد نگاشته شده بود، نویسنده مدعی بود ادرار و شیر شتر بر روی بیماری هایی همچون سرطان، دیابت و... تاثیر گذار است.[۲]

د)

مساله‌ی دیگری که اخیرا مطرح می‌شود و فکر می‌کنم به پاسخ دادن نیاز دارد، بحث بیماری مرس (MERS) می‌باشد. اسلام ستیزان می‌گویند ادرار شتر باعث این بیماری می‌گردد و سازمان بهداشت جهانی و دیگر سازمانهای پیش گیری از بیماری‌ها به مردم عربستان هشدار داده‌اند که دبگر ادرار شتر نخورید...! تا این بیماری منتشر نگردد...

متاسفانه بنای کار اسلام ستیزان بر فریب و نیرنگ استوار می‌باشد. بنده به مقالات زیادی در مورد این بیماری نگاه کردم، نتیجه این بود که:

بیماری مرس یک بیماری حاد تنفسی می‌باشد که اولین بار، (سال ۲۰۱۲) در عربستان مشاهده شده است. بعدها مشخص می‌شود که این

---

1. https://inis.iaea.org/search/search.aspx?orig_q=RN:41011952

۲. در لینک زیر می‌توانید مقاله را مطالعه بفرمایید:

http://www.sciencedirect.com/science/article/pii/S1658361216000238#

اگر احیانا لینک خراب شد، عبارت زیر را در گوگل جستجو بفرمایید:

The unique medicinal properties of camel products: A review of the scientific evidence

بیماری کشنده در چند کشور عربی دیگر هم گزارش شده است. لذا بعد از تحقیقات فراوان، دانشمندان به این نتیجه می‌رسند که شتر ناقل این بیماری به انسان می‌باشد. به همین خاطر در شبه جزیره‌ی عربستان این بیماری گزارش شده است.[۱]

نکته‌ای که اسلام ستیزان اصلاً آن را مطرح می‌کنند این است که شتری که این بیماری را داشته باشد:

همراه ادرار، گوشت، شیر، ترشحات تنفسی و دیگر موارد او هم آلوده به ویروس است.... ولی اسلام ستیزان برای حمله به این حدیث فقط گزینه‌ی «ادرار شتر» را مطرح می‌نمایند... لذا باید بدانیم، شترهای سالم مثل گذشته هیچ مشکلی ندارند! و مصرف‌کنندگان می‌توانند از محصولات لبنی و گوشتی و درمانی آن‌ها استفاده نمایند.

کسانی که این استدلال را نمی‌پذیرند به آن‌ها می‌گوییم:

چند سال پیش همین نهادهای جهانی خطر آنفولانزای مرغی را هم به گوش جهانیان رساندند، آیا مردم جهان از خوردن مرغ صرف نظر کردند؟ آیا مردمی که تا به امروز از مرغ استفاده می‌کنند مورد تمسخر قرار گرفته‌اند؟ یا خیر، دانشمندان به سمت درمان این بیماری رفته‌اند؟

آیا اگر در حدیثی بخوانیم ۱۴۰۰ سال پیش اصحاب گوشت مرغ مصرف نموده‌اند، شما آن را به عنوان اشکال مطرح می‌کنید؟! که ببینید آن‌ها

---

۱. برای اطلاعات بیشتر این گزارش را بخوانید:
https://www.medicinenet.com/mers_middle_east_respiratory_syndrome/article.htm

گوشت مرغ خورده اند و امروز سازمان‌های جهانی می‌گویند مواظب آنفولانزای مرغی باشید! پس مسلمانان دیگر از گوشت مرغ استفاده نکنید!

از خود بپرسید! این مسائل چه ربطی به هم دارند؟

پس وقتی از روی دلسوزی مردم عرب را نسبت به بیماری مرس آگاه می‌کنید، بهتر است بگویید تمام فراورده‌های شترهای بیمار؛ اعم از گوشت و شیر و حتی ادراری که مصرف درمانی دارد را مصرف ننمایید، تا سالم بمانید.

نتیجه‌گیری:

بی شک بحث نوشیدن ادرار شتر حتی تحت عنوان دارو برای ما سخت و غیر قابل قبول است، اما باید بدانید این دارو برای شرایط خود قابل استفاده است، ممکن است ما حتی با فکر کردن به آن حالمان خراب شود ولی آن مریضی که در رنج و عذاب است و برای احیای سلامتی خود به آن نیاز دارد، هرگز این گونه فکر می‌کند. لذا نباید فهم و شرایط خودمان را به عنوان «معیار»، برای درستی درمان‌ها و دیگر گزاره‌ها قرار دهیم.

گران‌ترین قهوه‌ی دنیا قهوه «کوپی لواک» می‌باشد که از دانه‌های قهوه قرمز وحشی بدست می‌آید، ولی توجه به این نکته که قهوه‌ی مذکور چگونه ساخته می‌شود بسیار مهم است.

ابتدا باید دانه‌ها توسط نوعی حیوان محلی آنجا به نام «گربه زباد» (که در شکل و قیافه سنجاب می‌باشد) خورده شود و دانه اصلی قهوه هضم نشده و به صورت مدفوع خارج شود. دانه‌های خارج شده از مقعد حیوان بعد از جمع‌آوری شسته می‌شود، سپس با نور خورشید خشک شده و برشته می‌شوند.

این دانه یک روز و نیم در روده‌ی گربه می‌ماند تا عطر خاص خود را کسب نماید.

آنگونه که بنده مطالعه نمودم در کافی‌شاپ‌های آمریکا و ژاپن قیمت هر فنجان از این قهوه ۳۰ دلار می‌باشد.

حال از خود بپرسید: چرا این کار آن‌ها تمدن و کلاس و حرکت به سمت مدرنیته است، ولی یک پروسه‌ی درمانی! اینجا که رفرنس‌های علمی را هم در پشت خود دارد، تحت عنوان خرافات و عقب افتادگی تعبیر می‌گردد؟

آیا وقت آن نرسیده که اسلام ستیزان چشم هایشان را بشویند و جور دیگر ببینند...

شبهه‌ای در مورد شب معراج

شبهه:

چرا در قرآن آمده پیامبر در شب معراج از مسجد الحرام به مسجد الاقصی رفته است؟ مگر غیر از این است که «بیت المقدس» در زمان خلیفه‌ی دوم اسلام، توسط مسلمانان فتح شد و این بار مسجد نامیده شد؟ در زمانی که مسجد نبوده چرا قرآن به آن گفته است مسجد؟

پاسخ:

حرکت شبانه‌ی پیامبرﷺ از مسجد الحرام به سمت مسجد الاقصی را «اسرا» و عروج ایشان از مسجد الاقصی به سمت آسمانها را «معراج» می‌گویند. خدای متعال در آیه‌ی اول سوره‌ی مبارکه‌ی اسراء می‌فرماید:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾

(اسراء: ۱)

«تسبیح و تقدیس خدائی را سزا است که بنده‌ی خود (محمّد پسر عبدالله) را در شبی از مسجدالحرام (مکّه) به مسجدالاقصی (بیت‌المقدّس) برد. آنجا که دور و بر آن را پربرکت (از اقوات مادی و معنوی) ساخته‌ایم. تا (در این کوچ یك شبه‌ی زمینی و آسمانی) برخی از نشانه‌های (عظمت و قدرت خداوندی) خود را بدو بنمایانیم (و با نشان دادن فراخی گستره‌ی جهان و بخشی از شگفتیهای آن ، او را از بند دردها و رنجهای زمینیان برهانیم و با دل و جرأت بیشتر به میدان مبارزه‌ی حق و باطل روانه گردانیم). بی‌گمان خداوند بس شنوا و بینا است . (نه سخنی از او پنهان و نه کاری از او نهان می‌ماند)»

پاسخ به سوالی که اسلام ستیزان مطرح کرده‌اند بسیار راحت است:

قبل از هر چیز از آن‌ها می‌پرسیم که «مسجد» به چه معناست؟

اگر به فرهنگ لغت مراجعه نمایید متوجه می‌شوید که به معنای «نیایشگاه» می‌باشد. و لابد این را هم می‌دانید که بیت المقدس در زمانی که هنوز توسط مسلمانان فتح نشده بود (هم)، از هزاران سال قبل محلی برای راز و نیاز با خداوند متعال بوده است. لذا اگر در هر زمانی به آن گفته شود «مسجد القصی» از لحاظ معنایی تفاوتی حاصل نمی‌شود.

برای تایید این استدلال توجه داشته باشید که در شب معراج، حتی حرم مکه هم طبق اشکال اسلام ستیزان مسجد نبود! (نیایشگاهی بود که مهمترین بت‌های حجاز را در آن نگهداری می‌کردند)، ولی باز هم پروردگار

منان برای آنجا از لفظ مسجد استفاده کرده است. چون مسجد به معنای نیایشگاه می‌باشد، و در آنجا با خدا راز و نیاز می‌کردند.

دوستانی که می‌دانند به این نکته توجه بفرمایند که مردم بت پرست مکه خدا را قبول داشتند، و با او راز و نیاز هم می‌کردند ولی این بت‌ها را شریک او قرار داده بودند و تصور می‌کردند این سنگ‌ها صاحب قدرت و نیرو هستند. لذا وقتی پیامبرﷺ مبعوث شد به آن‌ها فرمود که «فقط خدای احد» را بپرستید، و نیامده بود به آن‌ها بگوید که «خدا» را بپرستید.

یا رسول الله، عظمت روح تو تا کجا در آسمان لایتناهی قد کشیده است...

داشتم یکی از احادیث پیامبر اکرمﷺ را مطالعه می‌نمودم، که مانند همیشه خود را در برابر اعمال و رفتار این ابر مرد تاریخ بشریت، بسان دانه خردلی یافتم که واقعا لیاقت کوچکترین شاگرد مکتب پر از مهر و وفایش را ندارد...

ملاحظه بفرمایید:

انس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند و می‌گوید که همراه با حضرت پیامبرﷺ در مسجد نشسته بودیم که شخصی صحرانشین وارد مسجد شد و در مسجد ادرار کرد، اصحاب رسول اللهﷺ گفتند: «مه مه» (دست نگه دار... دست نگه دار...) حضرت پیامبرﷺ فرمودند: ادرارش را قطع نکنید، راحتش بگذارید، و اصحاب نیز چیزی نگفتند تا این که آن مرد اعرابی در مسجد ادرار کرد، پس از آن حضرت پیامبرﷺ او را صدا نمود و به وی گفت: ادرار و کثافت شایسته مساجد نیست، مساجد برای ذکر خدا و نمازخواندن و تلاوت قرآن هستند، و

سپس به یکی از حاضرین دستور داد و او سطل آب آورد و بر محل ادرار ریخت.[1]

خودتان ببینید طرف در حال ادرار کردن در مسجد است ولی با این وجود با او چه برخوردی دارد... نکته‌ای که هوش از انسان‌های نکته سنج و اهل دل می‌رباید، این است که سرورمان ادرار او را قطع نمی‌کند... شاید این نکته را بسیار ساده بدانید و چون بحث ادرار در آن است، با نگاهی کم ارزش به آن بنگرید

ولی:

تصور کنید در حال ادرار کردن هستید و هیچ اطلاعی ندارید که نباید اینجا ادرار کنید (مثلا در یک باغ) یک دفعه چند نفر به شما هجوم می‌آورند و می‌گویند که دست نگه دار ... و شما ادرار را در وسط تخلیه قطع می‌نمایید؛ چقدر سخت است... اما رسول اکرمﷺ او را درک می‌نماید و این درک نمودن دیگران هنگام انجام خطا چقدر مهم است...

بیایید نیم نگاهی به زندگی خودمان بیندازیم... متاسفانه اگر در بین ما کسی مرتکب خطایی شد، (حتی) اگر قسم بخورد و فریاد بزند که نمی‌دانسته این عمل خطاست، باز هم حاضر نیستیم او را ببخشیم...

نکته‌ی بسیار مهم دیگری که ما فراموش کرده ایم آموزش بعد از خطای غیر عمد است: متاسفانه در بین ما وقتی شخصی خطایی می‌کند، به جای آموزش رئوفانه و دلسوزانه انقدر به او سرکوفت می‌زنیم که خار و خفیف می‌شود... به عنوان مثال یکی از دوستانمان کلمه‌ای را اشتباهی تلفظ

---

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۳۶ ح ۲۸۵.

می‌کند (و واقعا نمی‌دانسته تلفظش نادرست است) به هیچ عنوان چشم پوشی و آموزش نخواهیم داشت و من بعد او را با همان تلفظ اشتباه صدا می‌زنیم...

آیا مخالفان به چنین مردی طعنه وارد می‌کنند...

حقا که محمدﷺ را نشناخته‌اند و آن محمدی که آن‌ها از آن سخن می‌گویند، یک محمد خیالی و ساخته شده در ذهن خودشان می‌باشد و با محمد المصطفیﷺ بسیار تفاوت دارد.

سخنی کوتاه در مورد کریسمس و اسلام

روز ۲۵ دسامبر را کریسمس می‌گویند، این روز یکی از جشن‌های آیین مسیحیت می‌باشد، مسیحیان معتقدند سیدنا عیسی (علی نبینا و علیه صلات و سلام) در این روز متولد شده است.

چیزی که برای بنده بسیار قابل تامل می‌باشد این است که هر سال در این ایام حرف و حدیث‌های فراوانی در مورد اسلام و مسیحیت مطرح می‌شود، مسائلی همچون تبریک کریسمس به یکدیگر، خود را برای خرید سال نوی میلادی آماده کردن و... ان شاء الله در این مورد چند نکته تقدیم می‌نمایم، امیدوارم که مفید باشد.

در مورد «بروزِ» پدیده‌ای بنام «تبریک روز کریسمس» در جامعه‌ی اسلامی واقعا تعجب می‌کنم...

خدایا این چه بلاییست که بر سر عده‌ای از جوانان ما آمده است؟ باور کنید «غرب زدگی» به حدی در تار و پود آن‌ها ریشه دوانده که «هر چه» مربوط به غرب می‌باشد را تقلید می‌نمایند... در کل عزیزان؛ تقلید کردن از

امور نادرست امر مذمومی می‌باشد ولی این مسائل فرق می‌کند، مگر می‌توان «عقاید مذهبی» و «درون دینی» دیگر ادیان را هم تقلید کرد!

چند سال پیش در یک مراسم عروسی روی میز نهار خوری نشسته بودیم، یک پسر جوان روبروی بنده نشسته بود که «صلیب به تن داشت»، زنجیری که ان را نگه داشته بود، به حدی کوتاه بود که صلیب در بالای پیراهنش به خوبی نمایان بود، دقیق به یاد ندارم شاید هم یقه‌ی پیراهنش زیاد باز بود، خلاصه به او گفتم ببخشید می‌توانم بپرسم این چیست که به سینه‌ی شما آویزان است؟ گفت مگر نمی‌دانی صلیب است!

گفتم چرا می‌دانم ولی برادر عزیزم ایا شما میدانید، قرآن فرموده اصلا حضرت عیسی ﷺ به صلیب کشیده نشد (۱۵۷، نساء) و این علامت نزد ما مسلمانها هیچ اعتباری ندارد! حتی شاید استفاده از این علامت پناه بر خدا دهن کجی به آیه‌ی قرآن باشد! گفت والا برادر این را نمی‌دانستم، ظاهرا پسر کاملا مقیدی هم بود، و همان جا صلیب را بیرون آورد.

و امروز هم همین را به شما برادران و خواهران مسلمانم می‌گویم، ۲۵ دسامبر در خاورمیانه زمستان است، حضرت عیسی هم در «بیت الحم» که شهری در کرانه باختری رود اردن می‌باشد متولد شده است. یعنی مسیحیان می‌گویند حضرت عیسی ﷺ در اوایل زمستان در مناطق فلسطین اشغالی متولد شده است.

اما ببینیم قرآن کریم در این مورد در سوره‌ی مبارکه‌ی مریم چه چیزی می‌فرماید:

﴿فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا * فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا * فَنَادَاهَا مِنْ

تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا * وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا﴾ (مریم: ۲۲-۲۵)

«پس [مریم] به او [=عیسی] آبستن شد و با او به مکان دورافتاده‌ای پناه جست * تا درد زایمان او را به سوی تنه درخت خرمایی کشانید گفت ای کاش پیش از این مرده بودم و یکسر فراموش شده بودم * پس از زیر [پای] او [فرشته] وی را ندا داد که غم مدار پروردگارت زیر [پای] تو چشمه آبی پدید آورده است * و تنه درخت خرما را به طرف خود [بگیر و] بتکان بر تو خرمای تازه می‌ریزد.»

به آیه‌ی ۲۵ بیشتر دقت بفرمایید، خدای متعال به مریم علیها السلام می‌فرماید خرما بخور، (نکته‌ی علمی مهمی هم در این آیه وجود دارد، در خرما ماده‌ای بنام اکسی توسین (oxytosin) وجود دارد که باعث تسهیل زایمان می‌گردد)، ولی از خود بپرسید خرما در چه فصلی میوه می‌دهد؟ تابستان یا زمستان؟

بله عزیزان، قرآن کریم تولد حضرت عیسی علیه السلام را در فصل تابستان معرفی نموده است ولی مسیحیان می‌گویند این تولد در سرمای زمستان می‌باشد.

حال ای جوان مسلمان شما آیه‌ی قرآن برایتان مهم تر است، یا سخن مسیحیان! تبریک کریسمس از جانب جوانان مسلمان به یکدیگر(!)، یا حتی به مسیحیان چه مفهومی می‌تواند داشته باشد! زمانی که قرآن می‌فرماید ۲۵ دسامبر نیست! چرا شما به این آیه‌ی مبارک توجه نمی‌کنید؟!

عزیزانم، یک بار از خودتان بپرسید شما مسلمان هستید یا مسیحی؟

بله می‌دانم همه‌ی شما مسلمان هستید ولی باید بیشتر دقت بفرمایید. مسائل عقیدتی بسیار حساس هستند و پاس داشتن شعائر اسلامی و احترام به عقیده و ایمان مان بر همه‌ی ما واجب است.

کسی نمی‌گوید به مسیحیان عزیز بی‌احترامی نمایید، یا آن‌ها را مسخره کنید، به هر حال ما به همه ادیان دیگر احترام می‌گذاریم ولی شما به عنوان یک مسلمان نباید بر خلاف کتابتان عمل نمایید و جهت رضایت دوستان مسیحی یا ایجاد قیافه‌ای روشنفکرانه (که ناشی از غرب زدگی می‌باشد) به آموزه‌های رفیع اسلام مبارک پشت کنید.

ممکن است برای عده‌ای از مخاطبان در اینجا یک سوال پیش بیاید:

شما از کجا می‌دانید زایمان حضرت مریم در تابستان بوده است؟ در برخی از تفاسیر آمده آن درخت خشک بود و طی یک معجزه خداوند برایش خرمای تازه رویانیده است و خداوند بر هر کاری تواناست.

پاسخ:

البته که خداوند بر هر کاری تواناست، ولی عزیزان برای هر ادعایی ما باید قرینه و دلیل داشته باشیم. بنده تفاسیر زیادی را مورد بررسی قرار دادم، اول بفرمایید خودتان آیه و ترجمه را ملاحظه نمایید:

﴿فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا* فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا * فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا * وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا﴾ **(مریم: ۲۲-۲۵)**

«(مشیت خدا تحقق یافت و مریم) بدو باردار شد و با جنین (خود عیسی) در مکان دوردستی گوشه گرفت. درد زایمان او را به کنار تنه‌ی خرمابنی کشاند (تا هم بدان تکیه زند و هم خویشتن را از دید مردمان پنهان دارد. اندیشید که خانواده‌اش و خویشان و بیگانگان نسبت بدو چه خواهند گفت. اندوه و هراس سراسر وجود پاک او را فرا گرفت. گریان و نالان)

گفت: کاش ! پیش از این مرده بودم و چیز ناقابل فراموش شده‌ای بودم. (جبرئیل) از پائین او ، وی را صدا زد (و گفت که از تنهائی و نبودن خوردنی و نوشیدنی، و از این که مردم چه خواهند گفت) غمگین مباش. پروردگارت پائین(تر از) تو چشمه‌ای پدید آورده است (و روانش کرده است). تنه‌ی خرمابن را بجنبان و بتکان ، تا خرمای نورس دست چینی بر تو فرو افکَند.»

آیا شما در این ترجمه، واژه‌ی «خشک» را می‌بینید؟

«جِذْعِ» به معنای «ساقه» می‌باشد و «النَّخْلَةِ» به معنای درخت خرما. یعنی مریم علیها السلام به ساقه‌ی درخت خرما تکیه داد.

الف) عده‌ای می‌گویند چون خداوند فرموده ساقه را تکان بده، پس یعنی این درخت خشک بوده است، ولی بنده‌ی حقیر فکر نمی‌کنم این نتیجه‌گیری درست باشد، آیا از یک خانم حامله با این وضعیت، انتظار دارید بالای درخت برود و خرما بخورد! لذا حتما باید آن را تکان می‌داد. درخت خرما مانند درخت سیب نیست که شاخه هایش نزدیک زمین باشد، لذا ایشان جز تکان دادن گزینه‌ی دیگری نداشته است.

ب) عده‌ای دیگر می‌گویند چون ظاهر شدن آب در آن لحظه یک معجزه است، پس خرما خوردن هم معجزه می‌شود! ولی به نظر شما این دلیل احتمالی قبول است؟ می‌تواند از خرما هم استفاده کند بدون اینکه امر خارق العاده‌ای رخ داده باشد.

ج) عده‌ای دیگر می‌گویند چون جبرئیل به هر دو اشاره کرده است پس معجزه بودن این عمل مشخص می‌شود وگرنه مریم علیها السلام به راهنمایی کردن نیاز نداشت و خودش می‌خورد، که در پاسخ این دلیل هم می‌توان گفت اشاره‌ی

خداوند برای استفاده از خرما، می‌توان به جهت خاصیت دارویی آن هم باشد چون همانگونه که عرض شد، موادی در آن وجود دارد که باعث تسهیل زایمان می‌گردد، و قرار نیست توصیه به آن لزوما به معنای معجزه باشد.

از بین تفاسیری که مورد بررسی دادم فقط چند تفسیر فرموده بودند این درخت خشک بوده است و اکثراً نوشته بودند، به ساقه درخت خرما تکیه داد و حرفی از خشک بودن نزده‌اند. پس عزیزان این که درخت خشک بوده و این ماجرا در فصل زمستان رخ داده، فهم برخی از مفسران عزیز می‌باشد و در متن آیه چنین چیزی وجود ندارد، ضمن این که مفسران دیگری چنین استنباطی از آن نداشته‌اند و به آن اشاره‌ای نکرده‌اند.

در جریان تحقیق قرینه‌های دیگری را هم یافتم که ثابت می کند تولد عیسی مسیح ﷺ به هیچ وجه در فصل زمستان نبوده است،اگر به انجیل لوقا باب دوم شماره ۸ مراجعه بفرمایید مشاهده می‌کنید که در آنجا نوشته، در هنگام تولد سیدنا عیسی ﷺ:

«شبانان در صحرا به سر می‌بردند و در شب پاسبانی گلّه‌های خویش میکردند.»

شبان به معنای چوپان می‌باشد، آیا در فصل زمستان چوپان‌ها گله‌های گوسفندانشان را در صحرا نگه می‌دارند؟ مشخص است که خیر... لذا از همین قرینه برای ما مشخص می‌شود مسیحیانی که ۲۵ دسامبر را روز تولد عیسی مسیح ﷺ می‌دانند به کتاب خودشان هم اعتنا نمی‌کنند.

چگونه مریم باردار شد؛ آیا برای تولد حضرت عیسی «بکر زایی» رخ داده است؟

مباحث زیادی در این خصوص مطرح می‌شود، عده‌ای می‌گویند به هیچ عنوان امکان ندارد یک فرزند، بدون پدر متولد شود، عده‌ای دیگر می‌گویند نوعی از باردار شدن به نام «بکر زایی» یا «خود باروری» وجود دارد که امکان دارد مریم بوسیله‌ی آن باردار شده باشد.

(برای کسانی که نمی‌دانند:

بکرزایی (Parthenogenesis) نوعی تولید مثل «غیر جنسی» است که در آن از تخمک لقاح‌نیافته (تخمکی که با اسپرم قاطی نشده است)، یک موجود زنده کامل به وجود می‌آید. این پدیده در تعداد زیادی از بی‌مهرگان و مهره‌داران شامل گونه‌هایی نظیر نماتودها(مثلا کرم لوله ای)، شکم پایان (مثلا حلزون)، سخت پوستان (مثلا خرچنگ)، حشرات به خصوص زنبور عسل و زنبور بی‌عسل، ماهی‌ها، دوزیستان و خزندگان و حتی گیاهان دیده می‌شود.)

ولی آیا باردار شدن حضرت مریم هم از نوع بکر زایی بوده است؟

(فراموش نکنید بکر زایی یعنی در بدن آن زن یا آن موجود ماده، نوعی نر بودن در کنار ماده بودن ایجاد شود و سلول ها، «خودشان»، بدون دخالت «هیچ عامل خارجی» بارور شوند)

ابتدا به آیاتی که بحث آن را مطرح نموده است نگاه می‌کنیم:

﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا * فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا * قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا * قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا * قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا

* قَالَ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا * فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا﴾ (مریم: ۱۶ - ۲۲)

«و در این کتاب از مریم یاد کن آنگاه که از کسان خود در مکانی شرقی به کناری شتافت * و در برابر آنان پرده‌ای بر خود گرفت پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به [شکل] بشری خوش‌اندام بر او نمایان شد * [مریم] گفت اگر پرهیزگاری من از تو به خدای رحمان پناه می برم * گفت من فقط فرستاده پروردگار توام برای اینکه به تو پسری پاکیزه ببخشم * گفت چگونه مرا پسری باشد با آنکه دست بشری به من نرسیده و بدکار نبوده‌ام * گفت [فرمان] چنین است پروردگار تو گفته که‌آن بر من آسان است و تا او را نشانه ای برای مردم و رحمتی از جانب خویش قرار دهیم و [این] دستوری قطعی بود * پس [مریم] به او [=عیسی] آبستن شد و با او به مکان دورافتاده ای پناه جست.»

اگر به آیات دقت بفرمایید یک عامل خارجی وجود دارد و آن هم، «اراده‌ی الهی» می‌باشد، یعنی این گونه نیست که یک زن در مکانی زندگی کند، با کسی نزدیکی ننماید و بدون هیچ دلیل خاصی حامله شده باشد، در اینجا پروردگار متعال می‌فرماید جبرئیل به او گفته برای خداوند آسان است و می‌خواهد عیسی علیه‌السلام بدون پدر در شکم تو قرار بگیرد.

پس گزینه‌ی «بکرزایی» کاملا نادرست می‌باشد.

حال عده‌ای بدون توجه به پاسخ صریح و شفاف ما، (که می‌گوییم این باردار شدن از نوع بکر زایی نیست) می‌گویند کروموزوم‌های جنسی زن فقط «X» می‌باشند، در حالی که مردها علاوه بر ایکس، «y» هم دارند. زمانی که مریم چنین کروموزومی نداشته (یعنی y را نداشته)، چگونه ممکن است آن را به فرزندش منتقل نموده و فرزند پسری به دنیا آورده باشد؟

پاسخ:

عزیزان این قاعده مربوط به بکر زایی است، زمانی که ما می‌گوییم دلیل بارداری مریم علیها السلام بکر زایی نیست! دیگر چرا در دهان ما حرف می‌گذارند! هر وقت ما چنین ادعایی کردیم، مخالفان هم چنین ادعایی داشته باشند و بحث ایکس و ایگرگ را مطرح نمایند. ولی الان (بعد از انکار ما) این حرف‌هایشان دلیلی ندارد.

لذا تولد عیسی علیه السلام هم یکی از معجزات می‌باشد و برای امری به عنوان معجزه قوانین علت و معلولی صدق نمی‌کند.

برای کسانی که منکر معجزات هستند خیلی وقت است یادآور شده‌ایم، شما غایب‌ها را کنار بگذارید، ما الان معجزه‌ی حاضر در اختیار داریم و آن قرآن کریم می‌باشد، هر وقت توانستید تحدی قرآن را پاسخ دهید و یک سوره مانند آن بیاورید، بعد ادعا داشته باشید. در واقع با رد کردن حاضر، غایب‌ها هم رد می‌شوند و آن موقع ما هم غایب‌ها را قبول نخواهیم داشت. ولی زمانی که از این امر ناتوان هستید خواهشا دیگر بحث معجزات را مطرح ننمایید.

آیا آتش می‌تواند شیطان را بسوزاند؟

شبهه:

شما می‌گویید شیطان از آتش درست شده است، ولی روز قیامت به جهنم می‌رود و آن را در آتش می‌سوزانند! چنین چیزی مگر ممکن است؟ آیا آتش اتش را می‌سوزاند!؟ پس شیطان نمی‌سوزد و برای او عذابی وجود ندارد...

پاسخ:

نه دوست عزیز، این استدلال درست نیست و باید بیشتر دقت بفرمایید، برای فهم بیشتر موضوع به این سه سوال پاسخ دهید:

سوال اول:

شما از چه چیزی ساخته شده اید؟
- خب بله، از خاک.

سوال دوم:

آیا الان بدن شما محتویاتش گوشت و خون و استخوان است یا رُس و سیلت و ماسه (محتویات خاک)؟
- مشخص است که بدن شما از گوشت و استخوان تشکیل شده است، و دیگر از جنس خاک و گل نیست. پس شیطان هم به همین شکل، چون یک جن می‌باشد، مانند جنیان دیگر اسلافش روزی از آتش درست شده‌اند، ولی قرار نیست الان هم جنس او (ان‌ها=جنیان) یک آتش شعله ور باقی مانده باشد!

سوال سوم:

الان اگر شما در جایی بنشینید و یک کامیون خاک، روی سر شما بریزند چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا خواهید گفت چون روزی از خاک درست شده ام، دیگر خاک به من آسیبی نمی‌رساند؟ یا بلافاصله خفه خواهید شد!

پس جمله از آتش «درست شده است»، لزوما به معنای این نیست که آتش «باقی مانده است» و هم اکنون از جنس «آتش» است.

آیا قرآن مجوز ازدواج با دختران خردسال را صادر کرده است؟

شاید دو سال پیش بود، یکی از اسلام ستیزان آیه‌ی ٤ سوره‌ی مبارکه‌ی طلاق را به بنده معرفی نمود و با تمسخر و استهزاء گفت، ببین قران شما به ازدواج با کودکان اشاره کرده است!!! از سخن او بسیار شگفت زده شدم، لذا بلافاصله قرآن را باز کردم ، وقتی آیه را مورد بررسی قرار دادم، دقیقا انچه او می‌گفت در آیه وجود نداشت. اما باز هم نکاتی در آن آیه‌ی شریفه موجود بود که به تحقیق و تفحص نیاز داشت.

لذا به تحقیق پرداختم و مساله را از جنبه‌های گوناگون مورد بررسی قرار دادم، و الحمد لله باز هم خصومت و بهانه‌گیری مخالفان و عظمت اسلام مبارک برای بنده آشکار شد.

ابتدا به آیه مورد نظر توجه بفرمایید:

﴿و اللاَّئِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاثَةُ أَشْهُرٍ وَ اللاَّئِي لَمْ يَحِضْنَ وَ أُولاتُ الْأَحْمالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْراً﴾ (طلاق: ٤)

«و از زنانتان، آنان که از عادت ماهانه مأیوسند، اگر در وضع آن‌ها (از نظر بارداری) شک کنید، عدّه آنان سه ماه است و همچنین آن‌ها که عادت ماهانه ندیده اند؛ و عدّه زنان باردار این است که بار خود را بر زمین بگذارند؛ و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند کار را بر او آسان می‌سازد!»

این ایه در مورد عدّه‌ی زنانی صحبت می‌کند که طلاق داده مـی‌شـوند، و اگر ملاحظه بفرمایید حالت‌های مختلف ان توسط خداوند متعـال بیـان شـده است. زنان هایی که به سن یانسگی[۱] رسیده‌اند یا باردار می‌باشند و ...

یکی از حالاتی کـه موضـوع بحـث مـا مـی‌باشـد و اسـلام ستیزان آن را بـه عنوان مجوزی برای ازدواج با دخترهای کوچک قلمداد کـرده‌انـد، عبـارت ﴿وَاللاَّئِي لَمْ يَحِضْنَ﴾ می‌باشد، ترجمه‌ی آن می‌شود: زن هایی که هنوز قاعـدگی را ندیده‌اند.

مخالفان می‌گویند «این ندیده‌انـد»، یعنـی زن‌هـایی کـه هنـوز در زنـدگی خودشان- به خاطر بچه بـودن- هرگـز قاعـده نشـده‌انـد ولـی بـا وجـود بچگـی ازدواج کرده‌اند و حال قرآن می‌گوید اگر خواستید آن‌ها را طلاق دهیـد عـده‌ی آن‌ها سه ماه می‌باشد.

ولی آیا سخن آن‌ها صحت دارد؟ به هیچ وجه عزیزان.

ما در پاسخ به آن‌ها می‌گوییم، واقعا عدم دقت و سطحی نگری آفت بزرگـی مـی‌باشـد، در کجـای آیـه نوشـته شـده زن هـابی کـه بخـاطر بچگـی قاعـده نشده‌اند؟ غیـر از ایـن اسـت کـه قـرآن کـریم فرمـوده، زن هـایی کـه حـیض را ندیده‌اند! شما این عبارت «بچه‌های کوچک» را از کجای آیـه اسـتنباط نمـوده اید؟ آیا فقط بچه‌های کوچک قاعده نمی‌شوند یـا نـه «زنـان بـالغ» هـم گـاهی اوقات دچار چنین مشکلاتی می‌گردند؟

---

۱. یانسگی یکی از دوره‌های طبیعی زندگی اغلب زنان است که در آن قاعـدگی بـرای همیشـه متوقف می‌گردد و آنان دیگر قادر به بچه دار شدن نخواهند بود. یائسگی معمولاً در حـدود سن ۴۵ تا ۵۵ سالگی آغاز می‌شود.

بزرگواران، این آیه در نهایت دقت و دور اندیشی یکی از مشکلات خانم‌ها (در همین خصوص) را در نظر گرفته و قاعده‌ی عده را برای آنان هم: بیان فرموده است.

در جهان پزشکی حالتی وجود دارد که به آن «آمنوره» می‌گویند (می‌توانید همین الان در گوگل جستجو نمایید و بنویسید آمنوره چیست؟) آمنوره (یا قطع شدن قاعدگی) دارای دو حالت اولیه و ثانویه می‌باشد.

آمنوره‌ی اولیه، حالتی است که قاعدگی دختر خانم‌ها به تاخیر می‌افتد، این دخترها ممکن است به بلوغ هم رسیده باشند ولی باز هم بدلیل اختلالات مغزی (بیماری‌های غده هیپوفیز و هیپوتالاموس و...) دچار چنین مشکلی شوند.

آمنوره‌ی ثانویه هم حالت دیگر این قطع شدن می‌باشد، این بار خانم‌ها در اوایل جوانی و بلوغ چرخه‌ی قاعدگیشان شروع شده است ولی بعد از مدتی دچار این مشکل می‌شوند و برای مدتی عادت ماهیانه‌ی آن‌ها قطع می‌گردد. آمنوره ثانویه هم ممکن است در اثر وجود حالت‌های همچون کاهش شدید وزن، استرس‌های عاطفی و جسمانی، ورزش‌های سنگین، بیماری‌ها و ... ایجاد شود.

طبق یک سری از تحقیقات پزشکی ۱۲ درصد از خانم‌ها آمنوره‌ی ناگهانی را تجربه کرده‌اند.[1]

---

1. https://www.ncbi.nlm.nih.gov/pmc/articles/PMC3232023/ Seltzer VL, Benjamin F, Deutsch S. Perimenopausal bleeding patterns and pathologic findings. J Am Med Womens Assoc. 1990;45(4):132-134

یک مقاله‌ی علمی ادعا می‌کند، در آمریکای شمالی سالانه ۵ درصد از زنان دچار آمنوره (یا قطع شدن قاعدگی) ثانویه می‌شوند.[1]

لذا زمانی که این حالت شایع وجود دارد، چرا ما باید عبارت «زنانی که حیض ندیده‌اند» را به بچه‌های خردسال تعمیم دهیم؟! بله این عبارت عام است، و می‌توان حالت‌های متفاوتی را به آن نسبت داد، اما برای اینکه متوجه شویم کدام نتیجه درست است (بیماری یا بچه بودن) به روح و ماهیت قوانین اسلام مراجعه می‌نماییم:

الف) مگر غیر از این است که اسلام برای ازدواج و همبستر شدن خانم‌ها شرط بلوغ را تعیین کرده است؟

تا جایی که بنده تحقیق نموده ام در کتاب‌های فقهی برای بلوغ خانم‌ها وجود هر سه یا یکی از این شروط ذکر شده است:[2]

۱. حیض شود

۲. احتلام گردد

۳. به سن ۱۵ سالگی برسد

هر سه‌ی اینها نشانه‌ی بلوغ می‌باشند و اتفاقا حالت سوم برای دخترهایی می‌باشند که به سن ۱۵ سالگی رسیده‌اند ولی (بخاطر مشکلات هورمونی و ...) هنوز دچار حیض نشده‌اند، لذا شرع اسلام مبارک می‌گوید با رسیدن به این سن: بلوغ آن‌ها حتما محقق شده است و بی‌شک هر گونه کم و کاست و

---

1. http://www.encyclopedia.com/medicine/diseases-and-conditions/pathology/amenorrhea

۲. فقه السنه- سید سابق، ج ۲، صص ۵۷۵- ۷۸.

تاخیر در حیض آن‌ها مربوط به بیماری می‌باشد. آیا خدای متعال برای زندگی این افراد نباید قانون وضع کند؟

ب) مگر غیر از این است که اسلام با آزار و اذیت انسان‌ها مخالف است؟ واقعا این واضح و مبرهن است، دختری که به بلوغ نرسیده باشد و با شوهرش همبستر گردد، مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرد و هیچ لذتی هم برای او وجود نخواهد داشت.

لذا با توجه به توضیحات ذکر شده به این نتیجه می‌رسیم که برداشت اسلام ستیزان (و حتی پاره‌ای از مسلمانان که این را فرموده‌اند هم)، از این آیه‌ی مبارک درست نمی‌باشد و هرگز قرآن مبین و شریعت اسلام برای همبستری و ازدواج با دختری که به سن بلوغ نرسیده، مجوزی صادر نکرده است.[1]

---

١. البته ممکن است برخی از معترضین با استناد به برخی از اقوال علماء چنین مطرح کنند که در اسلام ازدواج با دختر صغیره جایز است و حتی برای آن به آیه ٤ سورهٔ طلاق که توضیح آن گذشت نیز استشهاد کنند که در پاسخ گفته می‌شود:
اولاً: آیه ٤ سوره طلاق، به هیچ وجه نص صریحی که مدلول جواز با دختر صغیرهٔ نابالغ باشد نیست چون آیه از «من نسائکم» سخن فرموده و اینکه برخی از آن‌ها ممکن است دچار عادت ماهانه- که طبیعت حال زنانه است- نشوند و دلیل صریحی مبنی بر تزویج دختران غیر بالغ نیست و نهایت امر، این نوع استدلال جزو احتمالات است و مجرد احتمال- همانطور که علمای اصولی گفتند- موجب اسقاط استدلال می‌شود، بخصوص توضیح داده شد که این حالت عدم حیض برای برخی از زنان از نظر پزشکی وجود دارد.
ثانیاً: خداوند متعال در مورد دختران یتیم در سورهٔ نساء آیه ٦، فرموده: ﴿وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾ «و یتیمان را بیازمایید تا وقتی به [سنّ] زناشویی برسند؛ پس اگر در ایشان رشد [فکری] یافتید، اموالشان را به آنان رد کنید.» این آیه واضح و روشن است که سن بلوغ ازدواج را رسیدن به رشد که هم شامل
←

رشد فکری است و هم رشد جسمی معرفی کرده است. بنابراین اصل براین است که تزویج دختر صغیره نابالغ ممکن نیست.

ثالثا: در حدیث صحیحی پیامبراکرمﷺ فرمودند: (لا ینکح البکر حتی تستأذن) «دختر باکره به ازدواج داده نمی‌شود تا زمانی که از او اجازه گرفته شود.» (صحیح البخاری، ج ۹، ص ۲۵ ح ٦٩٦٨، صحیح مسلم، ج ۲، ص ١٠٣٦ ح ١٤١٩). وجه استدلال: مادام که شرط صحت نکاح، رضایت دختر می‌باشد بنابراین برای دختر صغیره نیز همین شرط مقرر است لیکن چون دختر صغیره ذاتا هنگام تزویج رضایتش مسموع نیست و حدیث نبوی شرط نکاح را کسب رضایت دختر بیان نموده و این رضایت زمانی ممکن است که دختر به سنی رسیده باشد که اهلیت داشته باشد، در غیر این صورت نکاح صحیح نمی‌باشد. از این رو تابعی جلیل القدر، فقیه عراق، امام عبدالله بن شبرمه(م ١٤٤هـ) می‌گوید: (أن تزویج الآباء علی الصغار لا یجوز) «ازدواج دادن دختران صغیره توسط پدرانشان جایز نیست.» (مختصر اختلاف العلماء- الطحاوی، ج ۲، ص ۲۵۷).

ممکن است باز برخی بگویند که در خصوص جواز تزویج دختران صغیره اجماع حاصل شده که در پاسخ بدان گفته می‌شود: ادعای اجماع پیرامون این موضوع صحیح نیست حتی اگر برخی از علما تصریح به اجماع کرده باشند، زیرا:

اولا: این نوع اجماع جزو اجماع ظنی هستند و چنین اجماعی بایست مستند باشد تا حجت قرار گیرد.

ثانیا: گروهی از فقهاء از سلف و خلف با این اجماع مخالفت نمودند و برای مخالفتشان نیز به قرآن و سنت استناد کرده‌اند و لذا اجماع در این حالت بطور کل منتفی می‌شود که دلایل آن قبلاً با استناد به قرآن و سنت بیان شد.

ثالثا: علمایی که قائل به جواز ازدواج صغیره هستند چنین جوازی را مشروط به مصلحت انحصاری پدر به عنوان ولی و نیز کفو دانسته‌اند و جواز نیز در عقد است نه همبستری و لذا دیدگاه این علماء صرفاً جواز مصلحتی (استثناء بر اصل) تلقی می‌شود نه در همه احوالات و شرایط، خصوصاً در این عصر که بنابر قاعده‌ی مهم اصولی "درء المفاسد أولی من جلب المصالح" (ر.ک: الأشباه والنظائر للسیوطی، ص ۸۷) اجتناب و بلکه منع ازدواج صغیره به علت مفسده‌ی آن از جلب مصالح آن سزاوارتر می‌باشد از این رو بر اساس ماده قانونی کویت و امارات و برخی دیگر از کشورهای اسلامی زواج صغیره مطلقاً ممنوع است. ناگفته نماند که از علمای معاصر بسیاری از آن‌ها قائل به منع زواج صغیره هستند به علت وجود مفسده‌ی آن، از جمله‌ی این علماء: علامه محمد ابو زهره، دکتر یوسف قرضاوی و ... را می‌توان برشمرد.

خطاب به اسلام ستیزان:

اگر احیانا بحث حضرت عایشه‌ؓ را مطرح می‌کنید، بدانید که تفاوت آرا در سن ایشان وجود دارد (۹ یا ۱۹ سال) ولی اگر سن ایشان ۹ سال هم باشد لازم است بدانید ایشان به سن بلوغ رسیدند پس از آن همسر پیامبر شدند، دخترهای مناطق گرمسیر (آن هم جایی مانند حجاز) در ۹ سالگی به بلوغ کامل می‌رسند.[1]

---

۱. تزویج دختران کوچک نزد عرب در عصر جاهلی و حتی بعد از آن، بسیار معمول بوده و کسی بر این عمل ایرادمی‌گرفت. ویل دورانت در کتاب «تاریخ تمدن»، می‌نویسد: «پیش از ظهور اسلام، و حتی پس از آن نیز، زنان عرب، گذشته از زمان کوتاهی که مورد پرستش و علاقه شدید مردان بودند، زندگی پر رنجی داشتند. بعدها این روش زندگی تغییر بسیار کمی یافت. هر پدری اگر می‌خواست، می‌توانست دختر خود را پس از تولد زنده به گور کند، و اگر نمی‌کرد، دست کم از تولد وی غمین می‌شد و از شرمزدگی روی از کسان پنهان می‌داشت، زیرا احساس می‌کرد که کوشش وی به هدر رفته است. جاذبه طفولیت او سالی چند بر پدر نفوذ داشت و همینکه به سن هفت یا هشت می‌رسید، می‌توانست به هر یک از جوانان قبیله که مورد رضایت پدر بود و بهای عروس را می‌پرداخت شوهر کند. شوهر و حبیب او، در صورت لزوم، برای حمایت او و دفاع از شرف خود با دنیا می‌جنگید.» (تاریخ تمدن، ج ٤، صص ۲۰۱- ۲۰۲)، همو در جائی دیگر از کتابش می‌نویسد: «کار ازدواج، چون غالب نواحی متمدن، به دست پدران بود. پدر پیش از آنکه دختر به سن رشد برسد، حق داشت او را به هر که می‌خواهد شوهر بدهد، ولی پس از سن رشد اختیار رد و یا قبول با او بود. معمولاً دختران پیش از دوازده سالگی به شوهر می‌رفتند و در سیزده یا چهارده سالگی مادر می‌شدند. بعضی‌ها در نه یا ده سالگی شوهر کرده بودند.» (منبع قبل، ج ٤، ص ۲۸٤).
مونتسکیو در کتاب «روح القوانین» می‌گوید: «کشورهائی که دارای آب و هوای گرم می‌باشند، زنان در سنین هشت و نه و ده سالگی بالغ هستند و بعد از اینکه شوهر کردند بارور می‌شوند بطوری که می‌توان گفت در کشورهای گرمسیر ازدواج و باروری زنها بلافاصله پشت سر هم صورت می‌گیرد.» (روح القوانین، ص ٤۳۲)
سن قاعدگی که به بلوغ دختر مربوط است می‌تواند بین ۹ تا ۱۵ سالگی باشد و بر همین اساس سن ازدواج نیز می‌تواند از ۹ سال به بعد باشد. به منبع ذیل مراجعه شود.
http://www.webmd.com/parenting/tc/menarche-topic-overview

فهرست موضوعی کتاب

خداوند متعال

اثبات حقانیت قرآن

شبهاتی در مورد آیات قرآن کریم

شبهاتی در مورد رسول اکرمﷺ

شبهاتی در مورد مسلمانان و جامعه‌ی اسلامی

چند شبهه در مورد احکام اسلام

مباحثی پیرامون اندیشه‌ی اسلام و دیگر اندیشه‌ها

نکاتی در مورد بحث و گفت و گو با مخالفان اسلام مبارک

حقوق زنان

پاسخ به چند ادعای سردمداران (و هواداران) تمدن غرب

دیدگاه تکاملی داروین، ادعای وجود فرگشت در طبیعت

قضا و قدر

مطالب گوناگون

چند مورد از دلنوشته‌های نویسنده برای مخاطبان عزیز

منابع و مآخذ

الف) قرآن کریم و کتاب‌های تفسیر

۱. جامع البیان فی تأویل القرآن- ابن جریر الطبری؛ الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة: الأولی، ۱٤۲۰ هـ - ۲۰۰۰م.
۲. المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز- ابن عطیة ؛ الناشر: الناشر: دار الکتب العلمیة- بیروت، الطبعة الاولی، ۱٤۲۲هـ.
۳. أحکام القرآن- آبوبکر بن العربی؛ الناشر: دار الکتب العلمیة، بیروت- لبنان الطبعة: الثالثة، ۱٤۲٤ هـ - ۲۰۰۳م.
٤. التفسیر الکبیر - فخر الدین الرازی: الناشر: دار إحیاء التراث العربی- بیروت الطبعة: الثالثة - ۱٤۲۰هـ
٥. الجامع لأحکام القران- القرطبی؛ الناشر: دار الکتب المصریة - القاهرة الطبعة: الثانیة، ۱۳۸٤هـ - ۱۹٦٤م.
٦. مدارك التنزیل وحقائق التأویل، أبو البرکات حافظ الدین النسفی؛ الناشر: دار الکلم الطیب، بیروت الطبعة: الاولی، ۱٤۱۹ هـ - ۱۹۹۸م.
۷. البحر المحیط فی التفسیر، أبو حیان الأندلسی؛ الناشر: دار الفکر- بیروت الطبعة: ۱٤۲۰هـ

٨. لباب التأويل في معاني التنزيل، أبو الحسن، الخازن؛ الناشر: دار الكتب العلمية- بيروت، الطبعة: الأولى- ١٤١٥هـ

٩. تفسير القرآن العظيم- ابن كثير؛ الناشر: دار طيبة للنشر والتوزيع الطبعة: الثانية ١٤٢٠هـ- ١٩٩٩م.

١٠. فتح القدير- محمد بن علي الشوكاني؛ الناشر: دار ابن كثير، دار الكلم الطيب - دمشق، بيروت، الطبعة: الأولى- ١٤١٤هـ

١١. التحرير والتنوير، محمد الطاهر بن عاشور؛ الناشر: الدار التونسية للنشر- تونس، ١٩٨٤م.

١٢. محاسن التأويل، جمال الدين القاسمي؛ الناشر: دار الكتب العلميه- بيروت، الطبعة: الأولى- ١٤١٨هـ

١٣. تفسير المنار، محمد رشيد رضا؛ الناشر: الهيئة المصرية العامة للكتاب سنة النشر: ١٩٩٠م.

١٤. إعراب القرآن وبيانه، محيى الدين درويش؛ الطبعة: الرابعة ، ١٤١٥ هـ

١٥. في ظلال القرآن، سيد قطب، مترجم: مصطفى خرم‌دل، تهران، نشر احسان، چاپ دوم، ١٣٨٧.

١٦. الخواطر، محمد متولي الشعراوي؛ مطابع أخبار اليوم [بی تا]

١٧. التفسير الوسيط للقرآن الكريم- محمد سيد الطنطاوي؛ دار نهضة مصر، الفجالة- القاهرة؛ الطبعة: الأولى ١٩٩٨م.

١٨. التفسير الوسيط، وهبة بن مصطفى الزحيلي؛ الناشر: دار الفكر- دمشق، الطبعة: الأولى- ١٤٢٢هـ

ب) کتابهای حدیثی و شرح‌های آن

١. صحيح البخاري، محمد بن إسماعيل البخاري؛ الناشر: دار طوق النجاة الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ

٢. صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج؛ الناشر: دار إحياء التراث العربي- بيروت.

٣. السنن الكبرى، أبو عبد الرحمن النسائي؛ الناشر: مؤسسة الرسالة- بيروت الطبعة: الأولى، ١٤٢١ هـ - ٢٠٠١ م.

٤. سنن أبي داود، سليمان بن الأشعث السجستاني أبي داود؛ الناشر: المكتبة العصرية، صيدا- بيروت.

٥. سنن الترمذي، محمد بن عيسى الترمذي؛ الناشر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي- مصر الطبعة: الثانية، ١٣٩٥ هـ - ١٩٧٥ م.

٦. سنن ابن ماجد، أبو عبد الله محمد بن يزيد القزويني؛ الناشر: دار إحياء الكتب العربية - فيصل عيسى البابي الحلبي.

٧. الأدب المفرد، محمد بن إسماعيل بن إبراهيم البخاري؛ الناشر: دار البشائر الإسلامية- بيروت الطبعة: الثالثة، ١٤٠٩ - ١٩٨٩م.

٨. مسند أبي داود الطيالسي؛ الناشر: دار هجر - مصرالطبعة: الأولى، ١٤١٩ هـ - ١٩٩٩ م.

٩. مسند الشهاب القضاعي؛ الناشر: مؤسسة الرسالة- بيروت الطبعة: الثانية، ١٤٠٧ - ١٩٨٦م.

١٠. مسند أبي يعلى الموصلي؛ الناشر: دار المأمون للتراث- دمشق، الطبعة: الأولى، ١٤٠٤ - ١٩٨٤م.

١١. مسند الإمام أحمد بن حنبل: الناشر: مؤسسة الرسالة. الطبعة: الأولى، ١٤٢١هـ - ٢٠٠١م.
١٢. صحيح ابن خزيمة، أبو بكر محمد بن إسحاق بن خزيمة: الناشر: المكتب الإسلامي - بيروت.
١٣. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، محمد بن حبان التميمي، أبو حاتم، الدارمي، البستي: الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت الطبعة: الثانية، ١٤١٤ - ١٩٩٣م.
١٤. المصنف، أبو بكر بن أبي شيبة: الناشر: مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، ١٤٠٩هـ
١٥. عمل اليوم والليلة - أبو بكر بن السني: الناشر: دار القبلة للثقافة الإسلامية ومؤسسة علوم القرآن - جدة / بيروت.
١٦. المستدرك على الصحيحين، أبو عبد الله الحاكم النيسابوري: الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى، ١٤١١ - ١٩٩٠م.
١٧. السنن الكبرى - أبو بكر البيهقي: الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنات الطبعة: الثالثة، ١٤٢٤هـ - ٢٠٠٣م.
١٨. شعب الايمان - ابو بكر البيهقي: الناشر: مكتبة الرشد، الرياض الطبعة: الاولى، ١٤٢٣هـ - ٢٠٠٣م.
١٩. المعجم الأوسط - أبو القاسم الطبراني: الناشر: دار الحرمين - القاهرة.
٢٠. المعجم الكبير - أبو القاسم الطبراني: دار النشر: مكتبة ابن تيمية - القاهرة.
٢١. صحيح الجامع الصغير - الألباني: المكتب الإسلامي [بي تا].

٢٢. تخريج الأحاديث الكشاف، جمال الدين الزيلعي؛ الناشر: دار ابن خزيمة - الرياض الطبعة: الأولى، ١٤١٤هـ
٢٣. المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج، يحيى بن شرف النووى؛ الناشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت الطبعة: الثانية، ١٣٩٢هـ
٢٤. فتح البارى شرح صحيح البخارى، أحمد بن حجر العسقلانى؛ الناشر: دار المعرفة - بيروت، ١٣٧٩هـ
٢٥. مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح، الملا على القارى؛ الناشر: دار الفكر، بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ - ٢٠٠٢م.
٢٦. تحفة الأحوذى بشرح جامع الترمذى، عبد الرحمن المباركفورى؛ الناشر: دار الكتب العلمية- بيروت.

پ) کتابهای فقهی و اصولی

١. المجموع شرح المهذب، يحيى بن زكريا النووى؛ الناشر: دار الفكر [بى‌تا].
٢. المغنى، موفق الدين بن قدامة المقدسى؛ الناشر: مكتبة القاهرة. تاريخ النشر: ١٣٨٨هـ - ١٩٦٨م.
٣. العبودية، ابن تيمية؛ ط: ٧. المكتبة الاسلامى، بيروت، ١٤٢٦هـ
٤. مجموع الفتاوى، ابن تيمية؛ الناشر: مجمع الملك فهد، المدينة المنورة، ١٤١٦هـ
٥. قاعدة فى المحبة، ابن تيمية؛ الناشر: مكتبة التراث الإسلامى، القاهرة، مصر.
٦. طريق الهجرتين وباب السعادتين، ابن قيم الجوزية؛ الناشر: دار السلفية، القاهرة، مصر، الطبعة: الثانية، ١٣٩٤هـ

٧. تحفة المودود بأحكام المولود، ابن قيم الجوزية؛ الناشر: مكتبة دار البيان - دمشق، الطبعة: الأولى، ١٣٩١ - ١٩٧١م.
٨. أحكام أهل الذمة، ابن قيم الجوزية؛ الناشر: رمادى للنشر - الدمام، الطبعة: الأولى، ١٤١٨ - ١٩٩٧م.
٩. مجموع فتاوى ورسائل - محمد بن صالح العثيمين؛ الناشر: دار الوطن - دار الثريا الطبعة: الأخيرة - ١٤١٣هـ
١٠. بدائع الفوائد - ابن قيم الجوزية؛ الناشر: دار الكتاب العربي، بيروت، لبنان.
١١. الحدود والتعزيرات عند ابن القيم - بكر بن عبد الله أبو زيد؛ الناشر: دار العاصمة للنشر والتوزيع الطبعة: الثانية ١٤١٥هـ
١٢. شرح الورقات في أصول الفقه - محمد الحسن الددو؛ دروس صوتية قام بتفريغها موقع الشبكة الإسلامية، وفق مكتبة الشاملة.
١٣. فقه السنة، سيد سابق؛ الناشر: دار الكتاب العربي، بيروت - لبنان، الطبعة: الثالثة، ١٣٩٧ هـ - ١٩٧٧م.
١٤. مختصر اختلاف العلماء، أبوجعفر الطحاوي؛ الناشر: دارالبشائر الإسلامية - بيروت، الطبعة: الثانية، ١٤١٧هـ
١٥. الأشباه والنظائر، عبدالرحمن السيوطي؛ الناشر: دار الكتب العلمية، الطبعة: الأولى، ١٤١١هـ - ١٩٩٠م.

ج) کتاب‌های سیره و تاریخی

١. السيرة النبوية، عبد الملك بن هشام؛ الناشر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده بمصر، الطبعة: الثانية، ١٣٧٥هـ - ١٩٥٥م.

٢. الطبقات الكبرى - محمد بن سعد؛ الناشر: دار صادر- بيروت، الطبعة: الأولى، ١٩٦٨م.

٣. البدء والتاريخ، المطهر بن طاهر المقدسي؛ الناشر: مكتبة الثقافة الدينية، بور سعيد.

٤. تاريخ الرسل والملوك، محمد بن جرير أبو جعفر الطبري؛ الناشر: دار التراث- بيروت، الطبعة: الثانية- ١٣٨٧هـ

٥. تاريخ بغداد، أبو بكر الخطيب البغدادي؛ الناشر: دار الغرب الإسلامي- بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ - ٢٠٠٢م

٦. معرفة الصحابة - أبو نعيم الأصبهاني؛ الناشر: دار الوطن للنشر، الرياض الطبعة: الأولى ١٤١٩ هـ - ١٩٩٨م.

٧. تاريخ دمشق، أبو القاسم ابن عساكر؛ الناشر: دار الفكر، عام النشر: ١٤١٥ هـ - ١٩٩٥م.

٨. تهذيب الأسماء واللغات- يحيى بن شرف النووي؛ دار الكتب العلمية، بيروت- لبنان.

٩. تهذيب الكمال في أسماء الرجال، أبو الحجاج المزي؛ الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت الطبعة: الأولى، ١٤٠٠- ١٩٨٠م.

١٠. تاريخ کامل، عزالدين ابن اثیر، مترجم: سید حسین روحانی، انتشارات اساطیر، چاپ سوم، ١٣٨٣.

١١. تهذيب التهذيب، أحمد بن حجر العسقلاني، الناشر: مطبعة دائرة المعارف النظامية، الهند، الطبعة: الطبعة الأولى، ١٣٢٦هـ

١٢. الإصابة في تمييز الصحابة، أحمد بن حجر العسقلاني؛ الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى- ١٤١٥هـ

١٣. السیرة النبویة، علی أبو الحسن الندوی؛ الناشر: دار ابن کثیر- دمشق، الطبعة: الثانیة عشرة- ١٤٢٥هـ
١٤. الرحیق المختوم، صفی الرحمن المبارکفوری؛ دار الهلال- بیروت.
١٥. السیرة النبویة علی ضوء القرآن والسنة، محمد أبو شُهبة؛ الناشر: دار القلم- دمشق الطبعة: الثامنة- ١٤٢٧هـ
١٦. المنهج الحرکی للسیرة النبویة، منیر محمد الغضبان؛ الناشر: مکتبة المنار - الأردن- الزرقاء، الطبعة: السادسة، ١٤١١هـ
١٧. صحیح السیرة النبویة، إبراهیم بن محمد العلی الشبلی؛ الناشر: دار النفائس للنشر والتوزیع، الأردن، الطبعة: الأولی، ١٤١٥هـ
١٨. السیرة النبویة الصحیحة، اکرم ضیاء العمری؛ الطبعة: ٦، مکتبة العلوم والحکم، المدینة المنورة، ١٤١٥هـ

د) کتاب‌های لغت

١. تهذیب اللغة،محمد بن أحمد بن الأزهری الهروی؛الناشر: دار إحیاء التراث العربی- بیروت الطبعة: الأولی، ٢٠٠١م.
٢. الصحاح تاج اللغة وصحاح العربیة، أبو نصر الجوهری؛ الناشر: دار العلم للملایین- بیروت، الطبعة: الرابعة ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧م.
٣. لسان العرب، جمال الدین ابن منظور؛الناشر: دار صادر- بیروت الطبعة: الثالثة- ١٤١٤هـ
٤. المفردات فی غریب القرآن- الراغب الاصفهانی؛ الناشر: دار القلم، الدار الشامیة - دمشق بیروت، الطبعة: الأولی- ١٤١٢هـ
٥. توضیح المقاصد والمسالك بشرح ألفیة ابن مالك، ابن أم قاسم المرادی؛ الناشر: دار الفکر العربی، الطبعة: الأولی ١٤٢٨هـ - ٢٠٠٨م.

٦. شرح ابن عقيل على ألفية ابن مالك، بهاء الدين ابن عقيل؛ الناشر: دار التراث - القاهرة، الطبعة: العشرون ١٤٠٠ هـ - ١٩٨٠م.
٧. قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، چاپ ششم، ١٤١٢هـ.

ه) کتاب‌های مستشرقین (فارسی و عربی)

١. تاریخ تمدن اسلام و عرب، گوستاو لوبون، ترجمه: سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران، چاپخانه علمی، چاپ سوم، ١٣١٨.
٢. ادیان زندة جهان، رابرت هیوم، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، تهران، نشر علم، ١٣٨٦.
٣. آشنایی با ادیان بزرگ، حسین توفیقی، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول، ١٣٧٩.
٤. جامعه شناسی دین، ملکم همیلتون، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران،نشر ثالث، ١٣٨٧.
٥. عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، جان دیون پورت، ترجمه: سید غلامرضا سعیدی، دارالتبلیغ الاسلامی، ١٣٤٨.
٦. ایران در زمان ساسانیان، آرتور کرستن سن، ترجمه: رشید یاسمی، تهران، صدای معاصر، چاپ پنجم، ١٣٨٥.
٧. اسلام در ایران، ایلیاپاولویچ پطروشفسکی، ترجمه: کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، چاپ هفتم، ١٣٦٣.
٨. ایران در آستانه سقوط ساسانیان، ا.ای.کولسنیکوف، مترجم: محمد رفیق یحیایی،تهران، انتشارات کند و کاو، چاپ اول، ١٣٨٩.

٩. محمد ﷺ، مارتین لینگز (ابوبکر)، مترجم: سعید تهرانی نسب، انتشارات حکمت، چاپ سوم، ١٣٩٢.

١٠. تاریخ ادبی ایران، ادوارد براون، ترجمه: علی پاشا صالح، تهران، ابن سینا، چاپ دوم، ١٣٣٥.

١١. دو قرن سکوت، عبدالحسین زرین کوب، تهران، امیر کبیر، چاپ اول، ١٣٣٦.

١٢. تاریخ ایران بعد از اسلام، عبدالحسین زرین کوب، تهران، امیرکبیر، چاپ دهم، ١٣٨٤.

١٣. تاریخ تمدن، ویل دورانت، ترجمه: احمد آرام و دیگران، تهران، اقبال، فرانکلین، ١٣٣٧.

١٤. هزاره‌ی ققنوس (ساسانیان تا سامانیان)، محمود کویر، اچ انداس مدیا، لندن، ١٣٩٦.

١٥. فرهنگ اسلام در اروپا، زیگرید هونکه، ترجمه: مرتضی رهبانی، نشر فرهنگ اسلامی، ١٣٦٢.

١٦. اروپا در قرون وسطی، اندروا لنگلی، مترجم: معصومه زارع، انتشارات سبزان، چاپ دوم ١٣٩٢.

١٧. تأثیر اسلام در اروپا، مونتگمری وات، ترجمه: یعقوب آژند، تهران، نشر مولوی، چاپ اول، ١٣٦١.

١٨. تاریخ مردمان عرب، آلبرت حورانی، ترجمه: فرید جواهر کلام، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ١٣٨٧.

١٩. تروریسم و جنگ، هاوارد زین، ترجمه: سعید ساری اصلانی، نسخه الکترونیکی، ٢٠٠٥م.

۲۰. اربابان جدید جهان، جان پیلجر، مترجمان: مهرناز شهابی و مهرداد شهابی، تهران، نشر اختران، چاپ اول، ۱۳۸۸.
۲۱. روح القوانین، مونتسکیو، مترجم: علی اکبر مهتدی، انتشارات امیر کبیر، چاپ ششم، ۱۳٤۹.
۲۲. پوشاک در ایران باستان، فریدون پوربهمن، ترجمه: هاجر ضیاء سیکارودی، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۹٦.
۲۳. پوشاک در ایران زمین، احسان یار شاطر و دیگران، ترجمه: پیمان متین، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
۲٤. تراث الإسلام، جوزف شاخت و کلیفورد بوزورث، ترجمة: حسین مؤنس وآخرون؛ الکویت، الطبعة الثالثة، ۱۹۹۸م.
۲٥. قصة الانسان، جورج حنا؛ دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ ششم، ایار (مایو) ۱۹۷۹م.

و) کتاب‌های متفرقه

۱. کتاب مقدس (عهد عتیق و جدید)، ترجمه مژده برای عصر جدید، ۲۰۱۲م.
۲. بندهش، فرنبغ دادگی، برگرداننده: مهرداد بهار.
۳. الحجاب شریعة الله فی الإسلام والیهودیة والنصرانیة- سامی عامری؛ المؤسسة العلمیة العالمیة الدعویة - مبادرة البحث العلمی لمقارنة الأدیان.
٤. زواج النبی بزینب بنت جحش، زاهر بن عواض الالمعی؛ الناشر: جامعة الاسلامیة- الریاض، الطبعة الرابعة، ۱٤۰۳هـ.

۵. رد شبهات حول عصمة النبي- عماد الشربيني؛ الناشر: مطابع دار الصحيفة، سنة النشر: ۲۰۰۳م.

٦. رساله نفس، ابوعلی سینا، با مقدمه و حواشی و تصحیح دکتر موسی عمید، تهران، انجمن آثار ملی ایران، ۱۳۳۱.

۷. بازسازی شخصیت انسان، ابوالحسن ندوی، ترجمه: رضا قادری، تهران، نشر احسان، ۱۳۹۰.

۸. حجاب در ادیان الهی، علی محمد آشنانی، قم، نور گستر، چاپ چهارم، ۱۳۸۰.

۹. چهار زندان انسان، علی شریعتی، نسخه الکترونیکی، ۱۳۹۱.

۱۰. الانسانية قبل التدين، علي الجفري؛ الناشر: دارالفقيه- ابوظبي، الطبعة الاولى، ۲۰۱۵م.

۱۱. دراسات اسلامية، سيد قطب؛ الناشر: دارالشروق، ۲۰۰٦م.

۱۲. نشریه معرفت ادیان، سال اول، شماره سوم، مهناز و محمد مهدی علیمرادی، تابستان ۱۳۸۹.

و) کتابها و مجلات و سایت‌های انگلیسی

1. R. Randal Bollinger, Andrew S. Barbas, Errol L. Bush, Shu S. Lin, William Parker. Biofilms in the large bowel suggest an apparent function of the human vermiform appendix. Journal of Theoretical Biology. Volume 249, Issue 4, 21 December 2007.

2. Nigel Rodgers & Thompson, M. (2004). Philosophers behaving badly. London : Peter Owen Publishers|Peter Owen

3. Monk, Ray (2004). "Russell, Bertrand Arthur William, third Earl Russell (1872-1970)". Oxford Dictionary of National Biography (online ed.). Oxford University Press.
4. Review Evolution in health and medicine Sackler colloquium: Consanguinity, human evolution, and complex diseases Bittles AH, Black ML
5. Winston Churchill, From the River War, first edition, vol. ii (London: Longmans green & Company, 1899), pp. 240-250
6. The Bible, The Qur'an and Science,Dr. Maurice Bucaille, p133 & 134
7. Seltzer VL, Benjamin F, Deutsch S. Perimenopausal bleeding patterns and pathologic findings. J Am Med Womens Assoc. 1990;45(4):132-134
8. http://www.bbc.com
9. http://www.spiegel.de
10. http://www.economist.com
11. http://www.cgdev.org
12. http://animals.howstuffworks.com
13. https://www.ncbi.nlm.nih.gov
14. http://geology.com
15. http://www.independent.co.uk
16. https://en.wikipedia.org

17. https://scholar.google.com
18. http://www.encyclopedia.com
19. https://www.medicinenet.com
20. http://www.sciencedirect.com
21. https://inis.iaea.org

اگر روزی جوانی به بنده بگوید: در دانشگاهی که تحصیل می‌کنم اسلام ستیزان زیادی با من زندگی می‌کنند و برای دینداری بنده مشکل ایجاد کرده‌اند. شما (به عنوان یک نویسنده و پژوهشگر فعال در این حوزه)، چه راهکاری برای برون رفت از این وضعیت پیشنهاد می‌کنید؟ به او خواهم گفت:

ابتدا یک مسلمان با اخلاق، مهربان، منظم، مسئولیت‌پذیر، درس خوان، صادق، اهل بخشش و... باش، و در لابلای این اعمال پسندیده، «مطالعاتی» هم انجام بده تا بعد از ورود به قلب مخالفان؛ حقیقت اسلام را به آنها معرفی نمایی (بهترین نوع ورود به قلب ها، ورود بخاطر اخلاق زیباست)، (ولی) عجله نداشته باش. اگر خدا بخواهد (که منوط به خواستن خود شخص هم می باشد) بالاخره یک روز، بذر مبارکی که به وسیله ی اخلاق زیبایت کاشته ای، بزرگ می شود و میوه خواهد داد...

رسالت ما هم همین است، «اثبات» حقانیت اسلام مبارک (و در نهایت پیمودن مسیر با خودشان است). ولی همانگونه که ذکر شد، قسمت اعظم این اثبات برعهده ی رفتار ماست تا سخن هایمان...

لذا «عمل گرایی» بسیار مهم است و باز به همان شعر معروف می رسیم که می فرماید:

بزرگی سراسر به گفتار نیست، دوصد گفته چون نیم کردار نیست



